# تاریخ ادبی ایران

جلد اول

از قدیمترین روزگاران تا زمان فردوسی

تألیف

پرفسور ادوارد براون

ترجمه و تحشیه و تعلیق

علی پاشا صالح

استاد دانشگاه تهران

از انتشارات کتابخانه ابن سینا

**حکیم ابوالقاسم فردوسی ( ۳۲۳ - ۴۱۶ هجری قمری )**

کار آقای محمود جوادی پور

( کلیشه از انجمن دوستداران کتاب )

# تاریخ ادبی ایران

## جلد اول

از قدیمترین روزگاران تا زمان فردوسی

مشتمل بر

جریان تحول زبان فارسی و سیر عقاید و افکار در ایران

تألیف

پرفسور ادوارد براون

ترجمه و تحشیه و تعلیق

علی پاشا صالح

استاد دانشگاه تهران

از نشریات: کتابخانه ابن سینا

چاپ دوم

تهران ۱۳۳۵

چاپ دوم
بسال ۱۳۳۵ هجری شمسی
( از ۴/۱۵ تا ۶/۱۵ )
بسرمایه کتابخانه ابن‌سینا
درچاپخانه مجلس چاپ شد




تصویر و خط پرفسور براون هنگام سیاحت در ایران
( نقل از مجلهٔ ایرانشهر سال چهارم شمارهٔ ۲ صفحهٔ ۸۹ - اول اردیبهشت ۱۳۰۵ )

بنام خداوند یگانه

این ترجمه ناچیز خود را خاضعانه به فرزندان پاکدل و با گذشت ایران

که بنیادگذار آینده پرمایه کشور کهنسال هستند تقدیم میکنم. باشد که با

اعلاء کلمه حق در سرگذشت عبرت انگیز پدران هزاران خود

پند گیرند و به نیروی تدبیر و همت و غیرت، بر افراشته گردد.

تاریخ عظمت خود بنمایند که بر همه اهمیت است

بگفت مسافر خلیل عاشق است، همت عالی است

نقطه ملک جهان همت است، پر و بال مرغ جهان همت است

تهران – آبان ماه ۱۳۳۴

# آثار دیگر مترجم

## که چاپ شده است

ترجمهٔ بخشی از کتاب اصول تربیت جسمانی و حفظ‌الصحه تألیف ولپتون استاد دانشگاه لیدز ( لندن ) از انتشارات مجلهٔ تعلیم و تربیت فروردین ۱۳۰۶ هجری شمسی .

تصحیح و تجدید نظر در ترجمهٔ کتب آثار ایران ( جلد اول ، جزوهٔ دوم ، ۱۳۱۶ هجری شمسی ، جلد دوم ، جزوهٔ اول ، ۱۳۱۸ هجری شمسی ) و رسالهٔ طاق بستان و بیستون ، ۱۳۱۶ هجری شمسی ، ازانتشارات وزارت فرهنگ ، ادارهٔ کل باستان شناسی .

شرکت در تألیف شش جلد کتاب انگلیسی برای تدریس در دبیرستانهای کشور ، از انتشارات ادارهٔ کل انطباعات وزارت فرهنگ ، ۱۳۲۳ - ۱۳۱۸ هجری شمسی .

تصحیح و تجدید نظر در متن فارسی و ترجمهٔ انگلیسی رسالهٔ تعلیمات اکابر درایران ، چاپ تهران ، ۱۹۳۷ - ۱۹۳۶ میلادی ، از انتشارات وزارت فرهنگ .

مقالات ادبی و تاریخی و تربیتی و اخلاقی در مجلهٔ ایران و آمریکا و مجلهٔ آینده و مجلهٔ آموزش و پرورش .

# آثار دیگر مترجم

## که چاپ نشده است

تجدید نظر در ترجمهٔ انگلیسی قانون اساسی ایران ومتمم آن بضمیمهٔ ترجمهٔ انگلیسی اصلاحات و تفسیرات قوانین مزبور . همچنین ترجمهٔ انگلیسی بسیاری از قوانین دیگر کشور .

ترجمهٔ قسمتی از جلد دوم تاریخ ادبی ایران تألیف پروفسور براون .

رسالهٔ اصول فن خطابه ( نظری بسخنوری در غرب ) زیر چاپ است ،

# دیباچهٔ مترجم بر چاپ دوم

بنام

«خداوند بخشندهٔ دستگیر کریم خطابخش پوزش پذیر»

هنوز از انتشار چاپ اوّل این کتاب (آبان ۱۳۳۳ هجری شمسی) چند روزی بیش نگذشته بود که آقای ابراهیم رمضانی مُدیر سخندوست وسخن گستر کتابفروشی ابن‌سینا را بتجدید طبع آن جداً آماده و مُصمّم یافتم. مُتاسفانه اجابت پیشنهاد ایشان باعلاقه وشتابی که داشتند در آن روز میسّر نشد. یکی از دلائل تأخیر چاپ دوّم این بود که لازم دانستم ضمن تجدید نظر از انتقادات اهل مطالعه نیز استفاده کنم.

اجمالاً عزم راسخ وهمّت ناشر ازیك سو وعنایت دانشمندان نیکو سخن ازسوی دیگر سبب شد که سرانجام این ترجمه با اصلاحاتی چند بفرزندان روشندل و روشن روان کشور تقدیم گردد.

اُمیدوارم اگر عمری مانده باشد بیمن توجّهات سخن شناسان نکته سنج وسخی طبع باز هم در راه نقد وتهذیب آن بکوشم.

وما توفیقی الاّ بالله العلی العظیم.

۲۵ شهریور ۱۳۳۵

علی پاشا صالح

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین

# دیباچهٔ مترجم

خوشتر آن باشد که سرّ دلبران        گفته آید در حدیث دیگران

مولوی

در اوائل فروردین سال ۱۳۲۸ هجری شمسی یکی از وزیران پیشین فرهنگ که برای نشر کتب و حفظ آثار سری پرشور و ذوقی سرشار دارد نگارندهٔ این سطور را از انتشار ترجمهٔ جلد سوم تاریخ ادبی ایران تألیف پروفسور ادوارد براون(۱) بقلم خود آگاه ساخت(۲). چندی پیش ترجمهٔ جلد چهارم آن کتاب باشارهٔ ایشان و بقلم یکی از استادان فقید دانشگاه تهران کسوت طبع پوشیده و از طرف وزارت فرهنگ انتشار یافته بود(۳). ولی جلد اول و دوم مانده بود و گویا داوطلبی برای ترجمهٔ آن پیدا نمیشد. تقدیر چنین بود که بتشویق و ترغیب ایشان قرعهٔ این کار دشوار بنام این خوشه چین خرمن دانشمندان زده شود.

**علت ترجمهٔ کتاب**

اصولاً همهٔ کتب اساسی ومهمی که مستشرقین دربارهٔ ایران نوشته اند ومورد استفاده واستناد بیگانگان است بجهاتی که عیان است وحاجت

---

(۱) Professor Edward Granville Browne, A Literary History of Persia, 4 vols., Cambridge, University Press, 1902-1924.

(۲) جلد سوم تاریخ ادبی ایران تألیف براون، از سعدی تا جامی: ترجمه با حواشی و تعلیقات بقلم آقای علی اصغر حکمت استاد دانشگاه تهران، چاپ وزارت فرهنگ، ۱۳۲۷ هجری شمسی.

(۳) ترجمهٔ جلد چهارم تاریخ ادبی ایران تألیف براون بقلم رشید یاسمی، سال ۱۳۱۶ هجری شمسی.

به بیان ندارد باید برای آگاهی عموم مردم ایران بفارسی صحیح وسلیس ترجمه شود و ازطرف دانشمندان کشورمورد مطالعهٔ عمیق وانتقاددقیق قرار گیرد تا همه بدانند دیگران در حق ما چه گفته‌اند و چه نوشته‌اند وگمان ندارم احدی منکر اهمیت و ضرورت این کارباشد. ما اکثرالعبر و قل‌الاعتبار! جهان سربسر عبرت است و بهرهٔ ما غفلت!

خلاصه دیری نپائید که شورای عالی فرهنگ و مرحوم دکتر عبدالحمید اعظم زنگنه وزیر فرهنگ وقت و رئیس دانشکدهٔ حقوق وآقای دکترعلی فرهمندی مدیرکل نگارش و هنرهای زیبادرآنزمان و تنی چند از اکابر اهل علم ومعارف پروران این ذرهٔ بیمقداررا شرمندهٔ عنایت و رهین عاطفت خود ساختند و درنتیجه بتکلیف وزارت فرهنگ کمترین خدمتگزار فرهنگیان این بار گران را فارغ از مطلق تخیّلات وتوهّمات وتصوّرات سیاسی بمفهوم اتم واکمل واصحّ این کلمات پذیرفت. ازینرو باید صاف و صریح گفت:

« ما قِصّهٔ سکندر و دارا نخوانده‌ایم

از ما بجز حکایت مهر و وفا مپرس »

« خواهی که روشنت شود احوال سرّ عشق

از شمع پرس قِصّه ز باد صبا مپرس »

سالی دو سپری گشت و هنوز این ترجمه به نیمه نرسیده‌بود که دامنهٔ اختلافات میان دولتین ایران و انگلستان کشیده شد و روز بروز شدت یافت تا آنجا که رشتهٔ روابط یکسره گسسته گشت. لکن نگارنده را چون در این کار هیچ نظری جز نظر علمی و ادبی نبود دنبالهٔ این خدمت فرهنگی قطع نشد.

در این‌هنگام کلمات علامهٔ فقید وادیب اریب محمدبن عبدالوهاب ابن عبدالعلی قزوینی بخاطر رسید که گفته بود مؤلف این کتاب « تمام همّ

**نظر قزوینی و چند تن از سخنوران ایران دربارهٔ براون**

و جمیع اوقات عزیز خودرا صرف دفاع ازحقوق عدالت خواهان و تقویت مطالبات مشروعهٔ ایران نموده وبا یک تلاش وسعی فوق العـاده و یک پشت کار حیرت انگیزی که از خصایص خود وی بود از نشر مقالات در جراید و تألیف رسائل و القاءِ خطب در محافل سیاسی انگلستان و غیر ذلک از وسائل دقیقه کوتاهی نمیکرده است(۱)»

اربـاب فضل و ادب بلا شک بـاحوال وی کم و بیش آ گاهند. نگارنده مستقیماً اطلاعاتی ندارم وبراون را تنها از آثار ادبی اومیشناسم و با خود او هیچگونه آشنائی نداشته‌ام. بنا بر این ناچار از گفته های دیگران استفاده میکنم.

مرحوم قزوینی در جای دیگر گفته است(۲): «... اما خدمات ادبی و علمی آن مرحوم را بجرأت میتوانم سوگند بخورم که مابین جمیع مستشرقین اروپا و آمریکا چه ازگذشتگان وچه ازمعاصرین مطلقاًواصلا و بلا استثناء هیچکس این همه زحمت دراین راه نکشیده‌است وهیچکس یک عمر تمام را از سن ۱۸ سالگی تا آخرین دقیقهٔ حیات شصت‌وچهار سالهٔ خود بدون سستی و بدون خستگی بـا تمام قوای معنوی و مـادی خود صرف احیای آثارادبی‌ایران نکرده‌است وهیچکس اینهمه‌مساعدت مالی و مخارج گزاف برای طبع و تصحیح کتب نفیسهٔ فـارسی از کیسهٔ شخصی خود بخود هموار ننموده است...

«محبت او بعالم اسلام عموماً وبایران وایرانیان خصوصاً فی الحقیقه

---

(۱) المعجم فی معائیر اشعار العجم تألیف شمس الدین محمد بن قیس الرازی، چاپ بیروت ۱۳۲۷ هجری، مقدمهٔ کتاب بقلم مرحوم قزوینی.

(۲) مجلهٔ ایرانشهر شمارهٔ ۲، اول اردیبهشت ۱۳۰۵ سال چهارم، صفحات ۷۵ ببعد و بیست مقالهٔ قزوینی جزء دوم باهتمام عباس اقبال آشتیانی استاد فقید دانشگاه تهران، مطبعهٔ مجلس، سال ۱۳۱۳ هجری شمسی، صفحات ۲۲۶ و۲۲۷ و ۲۳۲.

حدی نداشت و هیچ غرض مادی عملی از قبیل جاه یا مال یاسیاست یا خدمت بوطن خود وامثال ذلک که در آن ملحوظ نبود بلکه جز احساسات قلبی و انجذاب نفسانی یعنی عشق بهرچه خوب و ظریف و جمیل و حق وراست است و تنفر از هرچه عکس آنهاست محمل دیگری نداشت . . .

« فی الواقع وجود مرحوم براون برای ایران یک نعمت خداداد وگنج بادآورد بود . آخر چه عجب تر از این که یک مردی از یک ملتی اجنبی آن هم از اعاظم علماء و نویسندگان آن ملت در تمام عمر خود طرفداری از ملت ومملکت ما بنماید ومحض خاطرما با ملت ومملکت خودش طرف باشد و بر اعمال آنها انتقاد و اعتراض کند ؟ . . .

« برای تصور اجمالی از جنبهٔ ادبی حیات آن مرحوم که جنبهٔ اساسی و شغل اصلی ومستغرق جمیع مدت عمراوبود از سن ۱۸ سالگی که شروع بتعلم زبان فارسی نمود تا آخرین دقیقهٔ حیات باید نظری افکند بمؤلفات جلیلهٔ عدیدهٔ آن مرحوم در این رشته که عدهٔ آنهادوازده کتاب بزرگ و بیست و دو رساله است(۱) و شاهکار آنها کتاب « تاریخ ادبیات ایران » است در چهار جلد بزرگ که آنهارا ازسنوات ۱۹۰۲ الی ۱۹۲٤ میلادی ( ۱۳۲۰ تا ۱۳٤۳ هجری ) بطبع رسانده است وعدد صفحات آن قریب دو هزار و سیصد صفحه است و این کتاب مهم در خصوص ادبیات زبان ما نه تنها در اروپا در باب خود یگانه و منحصر بفرد است و هیچکس از مستشرقین قبل از او مثل آن یا قریب بآن تألیف ننموده است بلکه بین خود فارسی زبانان چنانکه همه کس میداند تا کنون هیچ چنین کتابی با این نظم و ترتیب عجیب و با این بسط وتفصیل حاوی این همه اطلاعات مهمهٔ نادره که نتیجهٔ سی چهل سال زحمت و تتبع آن هم از مثل یک چنان علامهٔ ذو فنون عالم بالسنهٔ مختلفه ایست اصلاً و ابداً

---

(۱) مؤلفات سیاسی او و مؤلفات راجع به بابیه و تمدن فارسی که تصحیح و طبع نموده دراین حساب داخل نیست . فقط کتب و رسائل ادبی مقصود است .

بعرصهٔ ظهور نیامده است و اصلاً این نوع تألیفات متنوّع محیط که در آن واحد هم تاریخ است هم رجال و هم ادبیات و هم تذکرة الشعراء و هم معجم الادباء و هم منتخب الاشعار و هم جامع الحکایات و هزار مزایا و محاسن دیگر مابین ما تاکنون مرسوم نبوده است و البته شایسته است که این کتاب با اندکی جرح و تعدیل بفارسی ترجمه شود و در میان ایرانیان منتشر گردد تانمونه‌ای ازوضع تاریخ ادبیات نویسی بطرز اروپا بدست مردم بیاید . . . »

گفته اند علاقهٔ براون بزبان و ادبیات ایرانی بدرجه ای بود که وقتی یکنفر خارجی که هم فارسی میدانست و هم انگلیسی با او بانگلیسی حرف زد وی بفارسی جواب داد وگفت : « خوب است فارسی حرف بزنیم ، بعقیدهٔ من هر کس فارسی نداند انسان کامل نیست ! » (۱)

آقای محمود محمود نیز درجلد پنجم فصل شصت وسوم کتاب تاریخ روابط سیاسی ( چاپ تهران ، شهریور ۱۳۳۱ ) دربارهٔ پروفسور براون تقریباً نظیر عقیدهٔ قزوینی را اظهار داشته است : « عمر اتحاد دولتین روس و انگلیس قریب بده سال طول کشید . در این مدت ملت ایران بدترین روزهای پر خوف ووحشت را گذرانید . در آن ایام فقط پروفسور براون بود که ناله های مردم ایران را بگوش جهانیان میرسانید . ملت ایران هیچوقت زحمات و خدمات این مرد بزرگوار را فراموش نخواهد کرد و همیشه در خاطر ایرانیان دلسوزیهای او نسبت بایران باقی خواهد بود . »

گروهی دیگر مؤلف را در ردیف عوامل سیاست میشناسند و تحقیقات وتتبعات ویراخالی ازنظرسیاسی نمیدانند . اما نگارندهٔ این سطور

(۱) ضمیمهٔ مجلهٔ تعلیم و تربیت : خطابهٔ آقای سید حسن تقی زاده در سوگواری انجمن ادبی ایران درفوت پروفسورادوارد براون مستشرق ایراندوست ۲۶ دیماه ۱۳۰۴ ، مطبعهٔ فاروس ، تهران .

مطلقاً در مقام تأیید یـا تردید این اقوال و یا در صراط تحری و تحقیق احوال یـا در صدد سنجش وی با دیگران نبوده و نیست. بدیهی است چنانچه رنگ سیاست داشته است لزوم آگاهی بطرز فکر او دوچندان باشد. لذا بنقل گفتار نویسندهٔ دیگری که باوی آشنائی کافی داشته‌است قناعت میشود:

آقای دکتر محمود افشار معاون سابق وزارت فرهنگ و مـدیر نکته سنج مجلهٔ وزین آینده که بپاس خدمات مؤلف بایران رسالهٔ دکترای خود را در بارهٔ سیاست اروپا در این کشور(۱) بوی اهـدا نموده بود چنین گوید(۲):

«... پس مستشرق نـامی در مخالفت با سیاست دولت خود تنهـا مدافعه از حقوق سیاسی مـا نمیکرده، بلکه چون مصلحت انگلیس را نیـز در نگاهداری ایـران دانسته بود بگفتهٔ معروف بیک تیر دو نشان میزد: هم حقوق حقهٔ ما را دفاع میکرد هم مصالح واقعی مملکت خویش را... رویهٔ دوستانه ای را کـه نسبت بایران او و همفکران وی در انگلستان تبلیغ و ترویج میکردند بالطبع سیاست نا مساعدی را که پاره‌ای اوقات حکومت لندن نسبت بایران بکارمیبرد تلافی کرده وخشمی را که ناگزیر در میان ایرانیان تولید میکرد از شدت میانداخت وشك نیست که حکومت انگلستان استفادهٔ خود را مینمود... مقصود آنکه پروفسور براون پیش و بیش از ایـران دوستی قطعاً وطن دوستی داشته و البته ما نمیخواهیم که از این گفتن خردلی از مقدار او بکاهیم، بلکه بالعکس اگر جز این بود در خوبی عقیدهٔ ما نسبت باوسستی رخ میداد. اگر یک نفر روسی یا انگلیسی یا فرانسوی بمملکت ما خدمتی کند که

---

(۱) La Politique Européenne en Perse ( Thèse Présentée à l'Université de Lausanne ), Berlin, 1921.

(۲) مجلهٔ آینده، مجلداول، سال نخستین، صفحات ۴۴۵ تا ۴۴۶، شمارهٔ هفتم.

آن خدمت خیانتی بوطنش باشد ممکن است حکومت ما از آن خدمت سود ببرد اما البته در نظر ما برای آنکس قدر و منزلتی نخواهد بود. خود پروفسور هم در پاره‌ای از نگارشهای خود این نکته را رسانیده است. چنانکه در کتابچهٔ بحران دسامبر ۱۹۱۱ در ایران در صفحهٔ ۱۵ مینویسد: الی آخر.»

در این باب اطالهٔ کلام بیش از این جائز نیست. سخنوران نکته دان ایران و دیگر بلاد جهان بتفصیل فراوان در احوال وی بسط مقال داده‌اند. حتی شادروان میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی هم اشعاری در ستایش وی سروده است ❀. لذا برای اجتناب از اطناب در ذیل صفحه صورتی از مقالات و رسالات مربوطه درج میشود(۱).

---

❀ در جشن شصتمین سال تولد پروفسور براون که در انجمن ادبی ایران بر پاشد به پیشنهاد مرحوم حاجی میرزا یحیی دولت آبادی آقای دکتر عیسی صدیق منظوماتی را که ادباء و سخنگویان ایران در ستایش وی سروده بودند بطور مرقع بخط زیبای مرحوم عمادالکتاب پس از تذهیب در یك جلد سوخته باقاب خاتم گرد آورده وبه کمبریج فرستاد.

(۱) فهرست رسالات ومقالات چاپ‌شده دربارهٔ ادوارد براون:

۱ ـ مقالات محمدبن عبدالوهاب قزوینی درسال چهارم مجلهٔ ایرانشهر.

۲ ـ بیست مقالهٔ محمدبن عبدالوهاب قزوینی باهتمام استاد اقبال آشتیانی.

۳ ـ مقدمهٔ قزوینی بر کتاب المعجم فی معائیر اشعار العجم تألیف شمس‌الدین محمدبن قیس‌الرازی چاپ بیروت ۱۳۲۷.

٤ ـ خطابهٔ آقای سید حسن تقی‌زاده که در انجمن ادبی ایران در ۲۶ دیماه ۱۳۰٤ ایراد شده است: ضمیمهٔ مجلهٔ تعلیم وتربیت، مطبعهٔ فاروس‌تهران.

٥ ـ مقدمهٔ ترجمهٔ جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران بقلم مرحوم رشید یاسمی، چاپ تهران، ۱۳۱٦ شمسی.

٦ ـ مقدمهٔ ترجمهٔ جلد سوم تاریخ ادبیات ایران بقلم آقای علی اصغر حکمت چاپ تهران، ۱۳۲۷ شمسی.

۷ ـ مجلهٔ تعلیم و تربیت رسالهٔ جداگانه شرح مجلس سوگواری آن‌مرحوم.

۸ ـ ترجمهٔ قسمتی‌از این کتاب بقلم‌آقای دکتر سیف‌پور فاطمی چاپ‌اصفهان که متأسفانه ندیده‌ام. بقرار اظهار آقای سلطان محمد عامری قسمتی از جلداول را نیز خود ایشان ترجمه نموده‌اند ولی تااین تاریخ بطبع نرسیده است.

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ نه)

بنابراین مقدمات نویسنده‌ای که کتابها درفضیلت فرهنگ ایران‌زمین پرداخته وعمری بستایش حضارت این مرزو بوم همت گماشته، اگر باقتضای حس ملیت و عرق قومیت احیاناً در خلال این صفحات قوم‌خود را دریکی دوجا ستوده‌است عجب نباشد و جزاین هم انتظار نبایدداشت.

**آئین ترجمه**

بیاری خداوند یگانه در ترجمهٔ این کتاب نهایت امانت را بکار بستم و با این بضاعت مزجات تا آنجا که مقدور بود برای رفع شبهات از آراءِ علمیه و تحقیقات جدیده استفاده کردم و حواشی و تعلیقات لازمـه افزودم و بسیاست و مذهب اشخاص مطلقاً توجه نداشتم، ولی هیچگونه تسامح و تعلل و تصرفی را

---

(بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ‌هشت)

۹ ـ مقالهٔ پروفسور مینزدرمجلهٔ روزگارنو، ج. ۱. شمارهٔ ۲، پائیز۱۹۴۱.

۱۰ ـ مقالهٔ آقای مجتبی مینوی در مجلهٔ روزگار نو ج. ۱. شمارهٔ۲.

۱۱ ـ مقدمهٔ سر دنیسن راس برچاپ سوم کتاب یکسال در میان ایرانیان ۱۹۵۰ میلادی.

۱۲ ـ مجلهٔ آینده سلسلهٔ مقالات آقای دکتر محمود افشار، سال نخستین، شمارهٔ ۳، صفحات ۲۱۰ تا ۲۱۵ و شمارهٔ ٤ صفحات ۲۸۰ تا ۲۸۳ و شمارهٔ ۷ صفحات ٤٤٤ تا ٤٤۸.

۱۳ ـ مجلهٔ یادگار: مکتوب مرحوم ادوارد براون بمرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی وجواب آن ـ شمارهٔ ۲، صفحات ٤٦ تا ۵۱.

۱٤ ـ مجلهٔ ارمغان سال دوم، شمارهٔ ۵و٦، صفحات ۳٤تا٤۲.

۱۵ ـ مجلهٔ جهان نو: مقالات آقای ایرج افشار در بارهٔ براون و ایران (صفحهٔ ۱۷۵ و ۱۷٦ سال چهارم، شمارهٔ هفتم) مرداد ماه ۱۳۲۸ و در وصف پاریس (سال پنجم شهریورومهرماه ۱۳۲۹ شمارهٔ ششم).

۱٦ ـ کتاب تاریخ روابط سیاسی بقلم آقای محمود محمود، جلد پنجم فصل شصت وسوم، چاپ تهران، شهریور۱۳۳۱.

۱۷ ـ ترجمهٔ جلد اول این کتاب بزبان اردو بقلم سید سجاد حسین، (جامعهٔ عثمانیهٔ حیدرآباد دکن) چاپ دکن سنهٔ ۱۹۳۲ مسیحی.

۱۸ ـ کتاب مستشرقین انگلیسی تألیف پروفسور آربری طبع لندن۱۹٤۳.

۱۹ ـ ترجمهٔ فارسی کتاب انقلاب ایران تألیف براون، حواشی بقلم آقای احمد پژوه، ۱۳۲۹ هجری شمسی.

۲۰ ـ کتاب یکسال در میان ایرانیان ترجمه با حواشی بقلم آقای ذبیح الله منصوری سال ۱۳۳۰ هجری شمسی، چاپ تهران، کانون معرفت

در ترجمهٔ متن جائز ندانستم . همه لغزشکاریم . همه گرفتار سهو و نسیانیم . **خطای مترجم را بر مؤلف و خطای مؤلف را بر مترجم ننویسند** . پس اگر احیاناً اشتباهی از طرف مؤلف روی دهد مترجم نباید به خیانت در امانت گراید و چنانچه مترجم از عهدهٔ احقاق حق و ابطال باطل برآید شایسته است ذیل صفحات بردّ مثالب و رفع معایب بپردازد ، کما آنکه ارباب مقالات اسلامی مانند نوبختی و شیخ مفید و سید مرتضی و عبدالجلیل رازی و علامهٔ حلّی وقاضی نورالله شوشتری تهمتها و نسبتهای ناروای مخالفین را در مصنفات خود نقل و با اقامهٔ دلائل محکمه وبراهین متقنه رد کرده‌اند . بالاتر اینکه در کلام‌الله مجید نیز نقل کفر اززبان کافران شده است .

لکن چنانکه گفته‌شدمؤلف توانای‌این کتاب‌را درجامعهٔمستشرقین و عالم علم و ادب و ایرانشناسی مقام و منزلتی است و بکلماتش استناد کنند . پس دقت بیشتری لازم بود . و بدینرو از ارباب فضل و کرم مدد خواستم و بازهم مدد میخواهم تاخدای نخواسته حقی باطل‌وباطلی حق جلوه‌گر نشود .

دیگر اینکه هرجا مؤلف از نویسندگان وسخن سرایان وعرفاء وحکماء استشهاد کرده است سعی داشته ام حتی‌القوه متون را از منابع و مراجع اصلی بیاورم . مع‌الاسف در بعض موارد مآخذ ومصادررا ذکرنکرده بود . ناچاربهر کتابخانه‌وکتابدار و کتابشناسی که دست یافتم توسل جستم و دراین راه نیز رهین منت بسیاری از فضلاءِ عالیقدر میباشم . . . . . . .

حقشناسی

( بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ نه )

۲۱ ـ کتاب کارهای ناتمام تألیف سرهنگ بانسال‌مترجم‌مخصوص‌ویلسون رئیس‌جمهوری پیشین آمریکا که بعدازجنگ بین‌الملل دوم چاپ شده‌است . (ترجمهٔ قسمتی از آن در مقالهٔ ترانهٔ صلح بقلم مترجم جلد اول تاریخ ادبی ایران در شمارهٔ ۱۵ فروردین ۱۳۲۶ مجلهٔ ایران وآمریکا انتشاریافته است ) .

بالاخص علامهٔ نبیل آقای سید حسن تقی زاده رئیس سابق مجلس سنا را بر نگارنده منتی بزرگ است که با اشتغالات مهم علمی وادبی این صحائف را با صبر وحوصله‌ای که خاص ایشان است مطالعه فرموده وعقائد گرانبهای خود را بدان افزوده‌اند واز استاد سخنور آقای بدیع الزمان فروزانفر رئیس دانشمند دانشکدهٔ معقول ومنقول که جزوات مربوط باسلام را بررسی واظهار نظر فرموده اند وهمچنین از آقای دکتر احسان یار شاطر دانشیار اوستا در دانشگاه تهران که یادداشتهائی دربارهٔ تحقیقات جدیده در قسمتهای مربوط به‌اوستا وپهلوی تهیه کردند تشکر قلبی دارم وعقیدهٔ هر کدام را بنام خودشان ذیل صفحات آورده ام. همچنین از وزراء واولیاءِ وزارت فرهنگ که دراین مدت نگارنده را در اینکار مورد تشویق قرار دادند و از آقای دکتر مهدی بیانی رئیس کتابخانهٔ ملی وزارت فرهنگ و کارکنان فاضل و نکته دان کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق آقایان حکمت آل آقا و محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار که دریافتن بعض منابع مرا با گشاده روئی مدد نمودند...... سپاس فراوان دارم(۱).

ازخوانندگان ارجمند و علماءِ متتبع و فضلاءِ محقق و دوستان سخن سنج خواهشمندم این داستان را که درحقیقت نقدحال ماست بدیدهٔ تحقیق ودقت بنگرند وباتذکر سهو ها ولغزشها و تصحیح آنچه نا صواب است براین بندهٔ شرمنده منت نهند تا هر گاه باردیگر چاپ شود برفع نواقص و تنقیح و تهذیب آن حتی‌المقدور اقدام شود.

---

(۱) **مترجم کتاب** از زحمات متصدیان چاپ دوم و کارکنان چاپخانهٔ مجلس شورای ملی علی‌الخصوص آقایان علی اکبر شاهمیری مدیر تصحیح ومهدی براتی معاون ایشان و احمد درویش مسئول حروفچینی و نصرت الله نیکفر مسئول ماشینخانه که با علاقمندی ودقت نظر در کمترین مدت چاپ این کتاب را انجام دادند تشکر بسیار دارد.

چون سخن در ایراندوستی و تحقیقات در ایرانشناسی است این تهیدست راعقیده آنست که برای تشیید مبانی فرهنگ ملی باید بسه چیز توجه مخصوص مبـذول گردد و این سه از راه تسهیل و تعمیم تعلیمات و توسعهٔ انتشارات امکان پذیرد و جوانان پاکدل و پاکنهاد را تنبه و عبرتی عظیم باشد : اول تقویت و تحکیم ارکان حق پرستی و ایمان ؛ دوم شناساندن اهمیت ایران به نسل جوان ؛ سوم برانگیختن نیروی کار و کوشش . برای وصول باین هدف بچند چیز عنایت بیشتری باید داشت : ترویج زبان و ادبیات فارسی ، بررسیهای دقیق در جغرافیای اقتصادی و طبیعی و صنعتی و فلاحتی و سیاسی و نظامی کشور ، تحلیل سر گذشتهای عبرت انگیز ، بیان علل لنگ ماندن قافلهٔ ایران و پیشرفت برق آسای دیگران ، راز جوئی در فراز و نشیب ها و پست و بلندیهای تاریخ و بحث استدلالی در سیر معنویات و تحقیق اینکه چرا با آن گذشتهٔ درخشان و خدمات مهم علمی و فرهنگی و هنری بتمدن جهان هنوز بخود نیامده ایم که کاروان رفته و بیابان در پیش است و ما درخوابیم .

**درس عبرت**

غزلسرای شیرین سخن شیراز بما گفته است :

نقطهٔ عشق نمودم بتو هان سهو مکن

ورنه چون بنگری ازدائره بیرون باشی!

سپاس و ستایش خداوند بزرگی راست که دلهای پاك را از مهر ایران آکنده و نور ایمان در جانهای آگاه افکنده است . باشد که ریشهٔ نفاق را ازین آب و خاك بر کند و پراکندگی را ازما دور کند و دعای خیر داریوش کبیر را که بر دیوار جنوبی قصر تخت جمشید منقور است اجابت فرماید که بتضرع و زاری دست انابت بدرگاه حضرت باری برده و گفته است : « اهورمزدا این کشور را

**پایان سخن**

از سپاه دشمن و از خشکسالی و از دروغ محفوظ بدارد . »(۱) چنانکه حق سبحانه وتعالی خود درقرآن کریم فرماید : لله ملك السّموات والارض وما فیهنّ و هو علی کلّ شیء قدیر . امید که سوزدل و اشک روان و نالهٔ

---

(۱) آقای حسین علا وزیردانشمند دربار پهلوی این جملهٔ نغزودلنشین را با ذوق وسلیقهٔ سرشاری که خاص ایشانست ضمن تبریک سال نو در فروردین ۱۳۳۲ برای دوستان خود نوشته بودند .

رجوع کنید به :

۱ ـ کتاب متمم میخی تألیف تولمن استاد زبان وادبیات یونانی دردانشگاه وندربیلت آمریکا ، ۱۹۱۹ میلادی Cuneiform Supplement by Herbert Cushing Tolman, Vanderbilt University, Nashville, Tennessee, 1919.

۲ ـ ترجمهٔ لغت به‌لغت ازفارسی باستانی نقل از ایران کوده شمارهٔ ۱ صفحهٔ ۸۶ گردآورده‌های آقای دکتر محمد مقدم استادزبانشناسی دردانشگاه تهران ، تهران امرداد ۱۳۱۳ یزدگری (۱۳۲۳ هجری شمسی ) :

« گوید داریوش شاه مرا اهورمزدپشتی برد باویس بغان وین دهیورا اهور مزد بپاید ازهین ، از دشیاری ، از دروغ . بدین دهیومیاید مه هین ، مه دشیاری ، مه دروغ . »

دهیو = سرزمین ، استان .     هین = سپاه . دشمن

ویس = دودمان شاهی     دشیاری = بدسالی

بغان = خداوندان

ترجمهٔ آقای دکتریارشاطر : « این‌عبارت متعلق به کتیبه‌ای در ۲٤ خط کوتاه فقط بزبان‌فارسی‌باستان (بدون ترجمهٔ عیلامی وبابلی) که بردیوارجنوبی قصرداریوش نقرشده است . ترجمهٔ دقیق عبارت (ازآخرسطر ۱۵ تاکلمهٔ اول سطر ۱۸) اینست : « . . . اهورامزدا این کشور را از سپاه ( دشمن ) وازخشکسالی وازدروغ محفوظ بدارد . » برای ملاحظهٔ همهٔ کتیبه رجوع شود به صفحهٔ ۱۳۵ کتاب کنت دربارهٔ فارسی باستان ؛ و همچنین به‌تولمن (صفحات ۳۸ ـ ۳٦) :

R. G. Kent, Old Persian, New York, 1950. H. C. Tolman, Ancient Persian Lexicon, New York, 1908.

لغتی که سپاه ترجمه شده haina- است‌برابر hen درپهلوی و Séna- درسانسکریت و haena- دراوستائی . لغت دشمن درمتن وجود ندارد . »

کتاب شرح اجمالی آثار تخت جمشید تألیف آقای سید محمد تقی مصطفوی رئیس ادارهٔ کل‌باستان‌شناسی چاپ‌تهران فروردین ماه ۱۳۳۰ شمسی نیزدیده‌شود.

شب و آه سحرگاه پرهیزکاران در دریای بیکران فضل و کرمش بکار آید و درقوم ستمدیدهٔ ما برحمت نظر آورد و مرزو بوم مارا ازاهریمن فتنه و فساد نگهدارد و فرزندان وطن را بهمدلی و همزبانی و حقشناسی و حقگوئی رهنمون گردد و ازخطر گمراهی حفظ کند وحقیقت بزرگی را که در این کلام آسمانی است در دل و جان همهٔ جهانیان جای دهد :

انّ الانسان لفی خسر الّاالذین آمنوا وعملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصّبر .

**علی پاشا صالح**

تهران - آبان ماه ۱۳۳۳ هجری شمسی

# فهرست ابواب وفصول وموضوعات



## باب اول

## دراصل ومبدأ وتاریخ عمومی مردم و زبانها وادبیات ایران

صفحه

صفحه

## باب دوم

## تاریخ ایران از قیام ساسانیان تا سقوط بنی‌امیه
## ( ۲۲۶ تا ۷۵۰ بعد از میلاد )

صفحه

# باب سوم

# اوائل دوره خلافت یا عصر طلائی اسلام

## فصل هفتم: خصائص کلی عصر طلائی اسلام ( ۷۳۹ تا ۸۴۷ میلادی )



## فصل هشتم: پیشرفتهای مذهب و فلسفه در عصر طلائی اسلام

صفحه



# باب چهارم

# نخستین دورهٔ انحطاط خلافت ازجلوس المتوکل تا جلوس سلطان محمود غزنوی

(۱۰۰۰ - ۸۵۰ میلادی)

صفحه

## فهرست تصاویر

# دیباچهٔ مؤلف

سالیان دراز مرا آرزو این بود که حدیث کامیابیهای معنوی وادبی ایرانیان را بنویسم . یکی ازمورّخین در تاریخ انگلستان کتابی دارد که درخوراعلی درجهٔ ستایش است . نام آن داستان نویس گرین وعنوان آن کتاب نفیس «تاریخ مختصر مردم انگلیس» است(۱) . نگارنده نیز دل درین راه بسته بود که سرگذشت ایران را اندکی بهمان اسلوب بپردازد . فخر ومباهات نویسنده‌ای را سزد که به آن سبک وروش تأسی کند ، اما قلیلی را امید برابری باشد واحدی را یارای برتری نباشد .
کتابهای فراوانی دربارهٔ ایران نوشته‌اند لکن از غرائب احوال تاامروز کمتر کس را آن همّت بوده است که داستان بسیار دل انگیز این کشور کهنسال را بنحو جامع ودرعین حال بالنّسبه موجز ومختصر برشتهٔ تحریر درآورد . درحقیقت رسالاتی بسیارعالی وفراوان در بارهٔ ادوار وسلسله‌های بخصوص موجود است ولی آنچه بزبان انگلیسی درتاریخ عمومی ایران نوشته‌شده است وهنوزهم درحکم مراجع عمدهٔ انگلیسی شمرده میشود یکی کتاب سرجان ملکم (۲) و دیگر کتاب کلمنتس مارك هم (۳) را باید نام برد . این دو کتاب از دیگر کتب مهمتر است معذلك در این عصرحتی بتقریب هم معرّف سطح کنونی معلومات واطلاعات موجود نمیباشد ( زیرا درنتیجهٔ مجاهدات متوالی ومساعی خستگی ناپذیر گروهی از محققین و دانشمندان که شمارهٔ آنها روز افزون است سطح معلومات در اوقات اخیر بسیار بسیار بالا رفته و ترقی عظیم کرده است ) .
بعلاوه تاریخ سرجان ملکم و همچنین تاریخ کلمنتس مارك هم بیشتر

---

(۱) John Richard Green, Short History of the English People (1877-80).

(۲) Sir John Malcolm

(۳) Clements Markham

از اوضاع سیاسی وامور خارجی ایران بحث میکند و به‌بطون زندگانی مردم کاری ندارد.

با توجّه به عظمت و اهمیّت و مشکلات کار چون دائماً به تحقیق وتحلیل نسخ خطی اشتغال داشتم و معلوم شد در هریك از مجموعه‌های بزرگ مخطوطات ممالك شرق مطالبی که تقریباً هیچ مورد فحص وبحث واقع نشده فراوان است و از طرف دیگر چون هر چه بیشتر مطالعه میکردم خود را کمتر آماده میدیدم بنا بر این چنانچه تقریباً در آن واحد از دومحل برای نوشتن کتابی راجع بادبیات فارسی یا تاریخ ادبی ایران جداگانه دعوت نشده بودم شاید اقدام باینکار را بآیندهٔ غیرمعلومی محول مینمودم. کتابهائی که از من خواسته شد مربوط بیك سلسله انتشاراتی بود که هر یك در محل خود بسیار ممتاز ودرخور تقدیر است. ولی ازحیث طرح ریزی مطالب ومسائل‌مورد نظرومباحث باهم اختلاف فاحش داشت. برای اجابت یکی از دو دعوت چیزی که کمتر در اخذ تصمیم من مؤثر افتاد این بود که کدام در خواست بتاریخ مقدم رسیده ومیزان پاداش کدام بیشتراست‌وذوق شخصی‌متمایل‌بکدام است. بیشتر راغب بودم کتابی اختیار کنم که دامنهٔ بحث آن وسیعتر و جنبهٔ فلسفی بیشتری داشته باشد.

نمونه‌ای که‌برای‌تهیه یکی‌ازدو کتاب جلومن‌نهادند کتاب‌سحرانگیز تاریخ‌ادبی‌مردم‌انگلستان‌تألیف جسرند(۱) بود. این‌فکرواندیشهٔ‌اجراءِ آن (بدلائلی که درمقدمهٔ این کتاب توضیح داده‌شده‌است) باندازه‌ای‌مرا شاد کرد وبرسرشوق آورد که تصمیم گرفتم دامن‌همّت بر کمرزنم وبدان‌سبك کتابی‌بپردازم‌زیرا‌میل‌من‌این‌بودتاریخ سیرمعنوی ایرانرا بنگارم‌نه‌آنکه بشرح‌حال‌شعراء‌وسخن‌سرایانی که‌بزبان‌فارسی‌سخن گفته‌اند اکتفا کنم. بهمان اندازه که ادبیات بمعنای [illegible] کلمه مورد علاقهٔ من بود تجلّیات

(۱) Jusserand, Literary History of the English People

نبوغ ملی ایران در رشتهٔ مذهب و فلسفه و علوم نیز لااقل بهمان اندازه جلب توجّه مینمود . برای من فرقی نداشت که این مباحث بچه زبانی نوشته شده است . لذا امیدوارم خوانندگان در بدایت امر باین معنی توجه نمایند وازآنجهت که بحث ما بیشتر از نهضتهاست نه از کتب و از کتابهای فارسی کمتر از آثار پهلوی و عربی و زبانهای دیگر سخن رفته است نومید و دلتنگ نشوند .

نخست تصمیم من این بود کتاب را بیک جلد ختم کنم و تاریخی از آغاز تا انجام یعنی تا امروز بپردازم لکن بزودی دریافتم ( و ناشر کتاب با اشکال بیشتری متقاعد شد ) که اینکار میسّر نیست مگر آنکه تغییرات کلّی دراساس نقشه داده شود یعنی در حقیقت طرح بدوی ناقص گردد . ابتدا امید داشتم این کتاب را تا حملهٔ مغول وانقراض خلافت بغداد در سدهٔ سیزدهم میلادی که تاریخ اسلام در آن قرن سرپیچ بزرگی واقع شد ودر فصل ششم بدان اشاره رفته است بپایان رسانم اما بالاخره معلوم شد این نظر نیز عملی نیست وبالمآل این جلدرا باسخنوران وشعراءِ سلاطین سامانی وآل بویه واسلاف بلافصل فردوسی ختم نمودم .

این تقسیم شاید علی ایّ حال بهتر باشد زیرا این جلد مقدمه ایست که برای دانشجوی ادبیات فارسی تهیه شده است ودر جلد دوّم با تلخیص این مطالب در یك فصل ازادبیات فارسی بمعنای اخصّ کلمه بحث خواهد شد وجلد دوم در واقع متمم این جلد خواهد بود . بدین طریق بنا بر شرائطی که ناشر کتاب تحمیل نموده است هریک از دو جلد نسبت به جلد دیگر کتابی است مستقل نهایت اینکه این جلد مقدمه تمهیدیه است وجلد دوم تاریخ ادبیات فارسی بمفهوم دقیق کلمه خواهد بود .

بیشتر مطالعاتی که در راه شرقشناسی شده است در کتابها و مجلاتی است که شاید قسمت اعظم آن در دسترس خوانندگان نباشد و نخوانند و بهمین جهت کوشش کرده‌ام دراینجا نتیجهٔ آن مطالعات را عرضه بدارم . ترس

من از آنست که این کتاب برای خوانندگان معمولی زیاد جنبهٔ فنی داشته باشد و در عین حال نزد کسانیکه حرفهٔ آنها شرقشناسی است پُر ساده و عام پسند جلوه نماید و بعبارة اخری هیچیک از دو منظور حاصل نشود. این کتاب برای عامّه نوشته شده است و برای مستشرقین نیست. خطاب من بیشتر به آندستهٔ روز افزون از شیفتگان ترجمهٔ اشعار فارسی است که میخواهند در بارهٔ زبان و ادبیات و تاریخ و افکار یکی از قدیمترین ملل با قریحه و صاحب ابتکار جهان اطلاعات بیشتری بدست آورند. در کشوری مانند انگلستان که مرغبات تحصیل السنه و ادبیات شرقی برای کسانیکه بخواهند این رشته را حرفهٔ خود قرار دهند این اندازه کم است و بالنتیجه در کشوری که فاقد مدارس مستشرقین از نوع مدارسی است که با تشکیلات خوب در پاریس و برلن و سن پطرزبورغ وجود دارد کسانیکه از روی رغبت و شوق طبیعی نه بسبب احتیاج بمطالعات می پردازند و در اصطلاح فرنگی «آماتور» نام دارند - و این لفظرا بهیچوجه بقصد ذم و تحقیر در بارهٔ آنها بکار نمی برم - بیشتر بر عهدهٔ آنهاست که در آینده برای بسط و توسعهٔ این مطالعات بکوشند. این کتاب هم مخصوص آنها نوشته شده است. واگر این کتاب مورد استفادهٔ کسانی واقع شود که بیشتر از خوانندگان عادی دارای علاقهٔ حقیقی و دائم در شرق میباشند ولی مانند اهل تحقیق وطلاب علم نه مجال کافی و نه وسائلی دارند که برای مطالعه ضروری است در آنصورت پاداش زحمتی را که برای تدوین کتاب کشیده ام بحد وافر برده ام.

امّا روشی که برای نقل حروف اسماء و الفاظ شرقی بحروف لاتین در اینجا اتّخاذ شده است محتاج به بسط مقال نیست و اصولاً همان روشی است که از طرف انجمن سلطنتی آسیائی برای نقل حروف عربی بحروف لاتین پذیرفته شده است و کسانی که با آن طریقه آشنائی دارند بسرعت وسهولت درك خواهند نمود. نظر من این بوده است که اسامی

وکلمات شرقی را که بحروف انگلیسی نقل میکنم همه جامتّحد الشکل باشد (بیم آن دارم که شاید پاره‌ای منقدین بگویند منظور من فضل فروشی بوده است) مثلاً حرف ظ در کلمات «حافظ» و «نظامی» ناچار بوسیلهٔ dh نمایانده شده است وحال آنکه معمولاً حرف z راجای ظ میآورند و به این شکل مینویسند: Hafiz و Nizami ولی در اینجا اینطور نقل کرده‌ایم: Hafidh و Nidhami ولفظ عمر و فردوسی را در اینجا بدینصورت آورده‌ایم: Umar و Firdausi درصورتیکه بیشتر مرسوم است اینطور بنویسند: Omar و Ferdousi وقس علیهذا و این مسئله شاید از پاره‌ای جهات قابل تأسف است لکن محصلین در بارهٔ املای صحیح فارسی یا عربی نامهائیکه دراین صفحات آمده است باین ترتیب هیچگونه تردیدی نخواهند داشت. تأسف من فقط از آنجهت است که بیشتر ازاین رعایت کامل این نکته نشده است و در چند مورد علی الخصوص در مورد لفظ آذربایجان که طبق این قاعده باید Adharbayjan نوشته می شد لکن چون عرف و عادت املای دیگری را پذیرفته است برای رعایت متحد الشکل بودن باین صورت Azarbayjan که فعلامرسوم است نوشته شد ولی لااقل دیگر خوانندگان کلمهٔ عثمان را یکجا Uthman وجای دیگر Usman وباز جای دیگر Osman نخواهند دید که طبعاً دوچار حیرت شوند زیرا تلفّظ عربی و فارسی وترکی این اسم مختلف است وبهمین سبب دیگران بطور مختلف نقل کرده اند.

بنا براین کتاب خود را بخوانندگان خیر اندیش ونقادان نیکخواه می‌سپارم. از نواقص عدیدهٔ آن‌چه ازحیث طرح ریزی وچه ازحیث اجراء طرح کاملاً آگاهم و بیگمان توجّه مرا بـه نواقص دیگری نیز جلب خواهند نمود ولی درشرق ضرب المثل معروفی است که هر کس جویای دوست بی عیبی باشد بیدوست خواهد ماند و این معنی در مورد کتاب

نیز بهمان اندازه صدق می کنندزیراهر کس بخواهد کتابی خالی‌ازخدشه وعاری از عیب بنویسد چیزی نخواهد نوشت . اقرار دارم که خود را برای اینکار بزرگ آماده نمی‌دیدم‌ولی اگر ده‌یابیست سال دیگرهم تأمل میکردم بازهم خود را نمی توانستم آماده ببینم زیرا دامنهٔ مطلب پیوسته در برابر دیدگان ما وسعت می‌یافت و برعلم و احاطهٔ ما بهمان سرعت افزوده نمی‌شد . حتی ناقص ترین کتابها که محکوم بگرد وغبار فراموشی است هرگاه حرف تازه‌ای داشته باشد ممکن است راه را برای کتاب بهتری باز کند .

**ادوارد گ . براون**

١٤ سپتامبر ١٩٠٢ میلادی ( مطابق با ١٢٨١ هجری شمسی )

# باب اول

## در اصل و مبدأ و تاریخ عمومی مردم

## و زبانها و ادبیات

## ایران

# فصل اول

## مقدمه

**هدف کتاب**

چنانکه از عنوان کتاب برمیآید این کتاب تاریخ سلسله های مختلف پادشاهانی که در ایران سلطنت میکردند نمیباشد . تاریخ مردم ایران است . تاریخ ملت ایران است که از نظر خاصی نوشته شده است و آن نظر ادبی است . بعبارة اخری برای اینکه خصائص مذهبی وممیّزات معنوی و عشق وعلاقهٔ ایرانیان‌را به زیبائی و ذوق و هنر ترسیم نمائیم گامی در این کتاب بر میداریم ومراد ازمابه‌الامتیاز ایرانیان آنچیزی است که در نوشته‌های خودشان ظاهر و نمایان است و هرجا در آثار خودشان منعکس نیست گاهگاه در نوشته های همسایگان ایران دیده شده است . درست گفته باشم این کتاب تاریخ ادبیات زبان فارسی نیست زیرا از یك طرف آثار کسانیکه بفارسی سخن گفته اند ولی از نژاد ایرانی‌نبوده اند در این کتاب مورد بحث قرار نگرفته است وازطرف دیگر دراینجا از آثارایرانیانیکه بزبانی غیراز زبان مادری افکار خود را بیان نموده اند سخن رفته است . مثلاً هندوستان‌ادبیات وسیعی بزبان‌فارسی‌دارد که روح ایرانی‌در آن‌جلوه‌گر نیست واین معنی دربارهٔ چندتیره از نژاد ترك نیز تا حدی صادق است . ما بآن ادبیات بهیچوجه کاری نداریم . ازطرف دیگر از غلبهٔ اسلام بیش از هزار و دویست سال میگذرد و ایرانیان طیّ این مدت در پاره‌ای موضوعات علی‌الخصوص حکمت و آلهیّات پیوسته بزبان تازی کتابها نوشته اند وتقریباً در این مباحث زبان خودرا کنار گذاشته اند وحال آنکه طی دوقرن بلافاصله بعد از حملهٔ عرب زبان فاتحین یگانه وسیلهٔ تراوش افکار ادبی ایران بود و باستثنای آنانکه بآئین دیرین زردشتی

باقی ماندند لسان ادبی ایرانیان فقط عربی بود . اگر منکر آثاری شویم که ایرانیان بزبان تازی از خود گذاشته اند منکر بسیاری از مهمترین تجلّیات خاصهٔ نبوغ ایرانی که مابه‌الامتیاز اوست شده ایم ودربارهٔ فعالیت دماغی آن ملّت هوشمند وباقریحه‌ عقیده‌ای بکلّی قاصر ونارسا پیدا کرده‌ایم .

**معنای لفظ « پرشن » "Persian"**

مفهوم این کلمه بدآنسان که ما و یونانیان و یهودیان و اهل سوریّه وتازیان و دیگر بیگانگان بکار می‌بریم بسیار وسیع تر از مفهوم اصلی آنست . ما ایرانیان‌را بزبان‌خود « پرشنز »(Persians) و کشور ایران را « پرشیا » ( Persia ) میخوانیم و حال آنکه اهالی آن مملکت خودرا ایرانی می‌دانند و کشور خود را ایران (۱) میگویند .

در این‌سرزمین ایالتی است بنام فارس(۲) که پارس خوانده میشد

(۱) ایران و اران Êrân و ایران Airân که در اوستا آیریانا خوانده شده است سرزمین ارین هاست .

( اریا در اوستا ایریا وبزبان سانسکریت آریاست . ) علیهذا مفهوم این اسم نسبت به لفظ «پرشیا» وسیعتر بوده است زیرا « پرشیا » همین ایران امروز است یعنی ایران بمفهوم جدید کلمه . بلخ وسغد و خوارزم جزء خاك ایران بوده وافغانها و کرد ها ایرانی میباشند .

(۲) حرف پ در زبان عربی وجود ندارد و ف جای گزین آن می شود . فارس واصفهان‌معرب پارس واسپاهان است . فارسی ( یا پارسی ) زبان رسمی ایران است ( و درعین حال زبان مادری اکثریت عظیم ساکنین آن سرزمین هم فارسی است و بهمان اندازه زبان ملی ایران بمفهوم کامل کلمه است که زبان انگلیسی زبان ملی بریتانیای کبیر و ایرلند میباشد ) و از این حیث وقتی میگوئیم زبان فارسی مثل این است که بگوئیم زبان ایرانی . اگر بگوئیم « فارسی » ومراد ما شخص باشد یکی از اهالی ایالت فارس مستفاد میشود . در هندوستان وقتی میگویند « پارسیان » منظورشان پیروان آئین ایران باستان یعنی زردشتیان است و این لفظ بهمان معنی بایران بازگشته است . ایالت فارس را پاره‌ای نویسندگان اروپائی غلط فارسستان خوانده‌اند . زیرا حروف « استان » بآخر کلماتی اضافه میشود که نام جماعتی از مردم باشد وهمینکه اضافه شد دلالت بر کشوری مینماید که آن مردم درآنجا سکونت دارند ( مثلاً افغانستان وبلوچستان ) ولی بآخر نام یك کشوریا یك ایالت افزوده نمی‌شود .

ویونانیها بآن « پرسیس » ( Persis ) می گفتند و آن یکی از چند ایالت ایران است لکن چون این ایالت زادگاه سلسلهٔ بزرگ هخامنشی در شش قرن قبل از میلاد و سلسلهٔ بزرگ ساسانیان در سدهٔ سوّم بعد از میلاد مسیح میباشد واین دوسلسله با زوان ایرانی را نیرومند ونام ویرا درمغرب زمین معروف وبلند ساختند لذا معنای این لفظ بسط یافت وشامل کلیهٔ مردم ومملکتی گردید که ما « پرشیا » می نامیم. همانقسم قبیلهٔ انگلز یا انگلها ( Angles ) که افراد آن کمتر از ساکسونها ( Saxons ) بودند نام خود در به انگلستان و آنچه امروز از لفظ انگلیسی مستفاد میشود داده است. وهمانطوری که در کشور ما انگلها (۱) و ساکسونها و جوت‌ها ( Jutes ) یکی شدند و ملّت انگلیس را بوجود آوردند و لهجه های نرثمبریا ( Northumbria ) و مرسیا ( Mercia ) و وسکس ( Wessex ) در یك زبان که همان زبان انگلیسی است تحلیل رفت، در ایران هم ساکنین پارت و ماد و پارس بمرور زمان بیآمیختند وملّت واحد ایران را تشکیل دادند واز خلط ومزج لهجه‌های آنها نیز زبان فارسی پدید آمد وزبان واحد این اقوام گردید. ( استرابو (۲) میگوید در زمان وی همه تقریباً بیك زبان سخن میگفتند ).

زبان فارسی امروز مولود زبانی است که کورش و داریوش بدان تکلّم می کرده اند و این همان زبان اعلامیه هائی است که بفرمان آنان

**زبان فارسی در زمان هخامنشیان**

برصخره های بیستون ونقش رستم و دیوارها وستونهای تخت جمشید نقر گردیده است. این کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی که از ۵۵۰ سال قبل از میلاد مسیح تا سرنگون شدن داریوش آخر بدست اسکندر کبیر بسال ۳۳۰ قبل از میلاد بر ایران حکومت داشتند باندازهٔ کافی مشروح و قابل فهم است که بتوانیم تشخیص بدهیم متجاوز از ۲،۴۰۰ سال پیش زبان فارسی بچه صورت بوده است.

---

(۱) انگل بکسر گاف

(۲) Strabo XV' 724

نخستین آثار مکتوبهٔ زبان فارسی مربوط بادوار خیلی قدیم است واین آثار بدبختانه رشتهٔ ناگسیختهٔ ای نیست؛ بالعکس از دورهٔ هخامنشیان تاامروز دوشکاف بزرگ تسلسل این آثار را قطع میکند واین فواصل وشکافها منطبق با دوحملهٔ بزرگ خارجی است که نیروی ایران را درهم شکست و ملّت ایران را به تبعیت فاتحین درآورد: حملهٔ اول از اسکندرمقدونی شروع میشود و با سرنگون شدن سلسلهٔ پارت بدست سلسلهٔ ساسانی ختم میگردد و این خود یکدورهٔ تقریباً پانصدو پنجاه ساله است (۳۳۰ قبل از میلاد تا ۲۲۶ بعداز میلاد).

**انقطاع سلسلهٔ آثار مکتوبهٔ زبان فارسی**

حملهٔ دوم ازهجوم تازیان که سلسلهٔ ساسانی را نابودو آئین زردشت را سرنگون ساختند آغاز می‌شود و با اینکه فاصلهٔ آن خیلی کوتاه‌تر بود تأثیراتی بسیار عمیق تر و جاویدانی تر در مردم ایران و در افکار ایران و در زبان ایران گذاشت، چنانچه نولد که Nöldeke میگوید «خصائص روحی وتمدّن یونان فقط باسطح زندگانی مردم ایران تماس پیدا کرد و از قشر فراتر نرفت ولی شریعت اسلام و راه و روش عرب در قلب ایران نفوذ یافت». فتوحات عرب ازجنگ بویب وقادسیه (۶۳۵ تا ۶۳۷ بعداز میلاد) شروع شد. قبلاً هم وقایعی مانند جنگ ذوقار در سلطنت خسرو پرویز (۶۰۴ تا ۶۱۰ بعداز میلاد) روی داده بود واین امر پیش بینی میشد تا اینکه پس ازمرگ آخرین پادشاه ساسانی یزدگرد سوم بسال ۶۵۱ یا ۶۵۲ بعد از میلاد پیروزی عرب بمرحلهٔ کمال و استقرار رسید. پایان دورهٔ تسلّط عرب را نمیتوان قطعاً تعیین نمود. بیک وجه تا نهب و غارت بغداد و قتل المستعصم بالله آخرین خلیفهٔ عباسی بسال ۱۲۵۸ بعداز میلاد بدست مغول وبفرمان هلاگوخان نوهٔ چنگیزخان سیطرهٔ عرب ادامه داشت لکن مدتی قبل قدرت عرب بدست اتباع آنان که ایرانی و ترک بودند افتاده بود. ایرانیان و ترکان

نیات خودرا گاهگاه بوسیلهٔ مداهنه برخلیفه تحمیل میکردند ودل اورا بدست میآوردند ولی اکثر اوقات متوسّل بزور میشدند و یا تجاهل میکردند بدین طریق اقتدار خلیفه محدود به اطراف بغداد شده بود آنهم از حدود سلطهٔ روحانی تجاوز نمیکرد . ایالات ایران رفته رفته از چنگ خلیفه بیرون آمد و امراءِ هر محل قیام کردند و فقط اسماً و بصورت ظاهر نسبت بدربار خلیفهٔ عباسی اطاعتی داشتند ودوشادوش این تحوّل زبان فارسی ازنو جان گرفت . گاه طاهریان (۸۲۰ بعدازمیلاد)را نخستین امرائی شمرده‌اند که تمرّد نموده‌اند ولی حق این است که گفته شود نخست صفاریان (۸۶۷ میلادی) ، سپس سامانیان (۸۷۴ میلادی) وآل بویه (۹۳۲ میلادی )سرپیچی کردندوسرانجام غزنویان وسلجوقیان خودرا کاملاً ازربقهٔ طاعت دربار خلفا آزاد ساختند .

**ادوار تکامل زبان فارسی**

بنابراین تاریخ زبان‌فارسی به‌سه دورهٔ مشخص تقسیم می‌شود بدینقرار:

۱ ــ دورهٔ هخامنشی (از ۵۵۰ تا ۳۳۰ قبل از میلاد) : معرف این دوره فرمانها واعلامیه‌هائی است که بخط میخی بر کتیبه‌ها منقور است . بااینکه مقدار آن معتنابه‌است ازحیث نوع وسبک متشابه است وشمارهٔ لغات آن ازچهار صد کلمه متفرق[۱] تجاوز نمیکند . این کتیبه ها عموماً بزبانی نوشته‌شده که معروف به‌فرس قدیم است[۲] واین زبان فقط روی کتیبه‌های مزبور دیده میشود .

**فارسی باستان یا فرس قدیم**

---

(۱) دارمستتر ـ مطالعات مربوط بایران جلد اول صفحه ۷ ـ

Darmesteter, Etudes Iraniennes.

(۲) بهترین چاپ این کتیبه ها چاپ کاسویچ Kossowicz (در سن پطرز بورغ ۱۸۷۲ مسیحی) وچاپ اشپیگل Spiegel (لایپزیگ ۱۸۶۲ مسیحی)میباشد . در چاپ سن پطرز بورغ این متون هم بزبان میخی و هم بحروف رومی با ترجمهٔ

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۱٤)

٢ ـ دورهٔ ساسانی (٢٢٦ تا٦٥٢ بعد از میلاد) معرف این عهد کتیبه‌هائی است که روی ابنیهٔ تاریخی دیده میشود و همچنین مدالها

---

بقیهٔ پاورقی از صفحه ١٣
لاتین نوشته شده است و درچاپ لایپزیگ بحروف لاتین نقل گردیده و ترجمهٔ آن بزبان آلمانی است.

**یادداشت مترجم:** بعقیدهٔ آقای دکتر یار شاطر ، نظر بآثار تازه‌ای که بزبان فارسی باستان بدست آمده و تحقیقات تازه ای که در این باب شده چاپ های مزبور امروز کمتر مورد استفاده است و از جملهٔ کتبی که امروز بیشتر مورد مراجعه است میتوان کتب ذیل‌را نام‌برد:

L. W. King & R. C. Thompson, The Sculpture and Inscription of Darius the Great on the Rock of Behistûn in Persia, London 1907.

حجاری و کتیبهٔ داریوش کبیر بر تخته سنگ بیستون‌چاپ‌لندن ١٩٠٧ میلادی تألیف کینگ و تامسون مشتمل برمتن میخی وترجمهٔ انگلیسی کتیبهٔ بیستون.

H. C. Tolman, Ancient Persian Lexicon and the Texts, New York, 1908 "Cuniform Supplement," 1910.

کتاب لغت فارسی باستان تألیف تلمن چاپ نیویورک ١٩٠٨ مسیحی شامل متن میخی وترجمه ولغت‌نامه وتوضیحات دستوری.

F. H. Weissbach, Die Keilinschriften der Achameniden, Leipzig, 1911.

کتیبه‌های هخامنشی تألیف وایسباخ چاپ لایپزیگ، ١٩١١ شامل متنهای فارسی هخامنشی، عیلامی وبابلی وترجمهٔ آنها.

E. Herzfeld, Altpersische Inschriften, Berlin, 1908.

کتیبه‌های فرس قدیم تألیف هرتسفلد چاپ برلین ١٩٠٨ میلادی.

G. G. Cameron, Persepolis Treasury Tablets, Chicago, 1945.

الواح تخت جمشید تألیف‌کامرون چاپ شیکاگو ١٩٤٥ مسیحی، شامل متن عیلامی و ترجمهٔ لوحه‌هائی که اخیراً کشف شده با بحث لغات و اصطلاحات ایرانی آنها.

R. G. Kent, Old Persian, New York, 1950.

فارسی باستان چاپ نیویورک تألیف کنت ١٩٥٠ مسیحی، شامل کلیهٔ کتیبه های فارسی باستان با ترجمه و فهرست لغات و دستور زبان فارسی باستان.

**زبان فارسی میانه یا پهلوی**

و احجار کریمه و مهرها و مسکوکات و آثار دیگری ازاین عصر مانده است که از حیث حجم با کتب عهد عتیق (تورية وصحف انبیاء وزبور) مساوی است (۱) . این آثار کلاً مربوط به زردشت و تقریباً همهٔ آن دربارهٔ آئین بهی و نماز است (۲) . رسم الخط عجیبی دارد کـه بـه هزوارش (Huzvaresh یازوارشن Zuwareshn) معروف است و هر گاه این زبان ازقید این طرز کتابت خارج گردد تقریباً همان فارسی کنونی ایران است بصورت بسیار قدیم و مهجور آن بدون عنصر عربی (۳) . این زبـان را عموماً پهلوی و گاهی فارسی میانه گویند . سخن درست بگوئیم لفظ پهلوی به خط اطلاق میشود نه بزبان لکن بـه پیروی از عرف وعـادت ومصطلح عمومی ماهم زبان رسمی عهد ساسانیان را پهلوی یاد خواهیم

---

(۱) رجوع شود به کتاب وست مقدار و زبان و دوران ادبیات پهلوی صفحهٔ ۴۰۲ :

West, On the Extent, Language and Age of Pahlavi Literature.

وهمچنین بمطالب شیوائی که همان نویسنده راجع به ادبیات پهلوی در کتاب گایگرو کون در باب فقه‌اللغهٔ ایران جلددوم صفحهٔ ۷۵ تا ۱۲۹ نوشته است .

Geiger and Kuhn's Grundriss der Iranischen Philologie.

وست ادبیات پهلوی را بدین قسم تقسیم میکند : ترجمهٔ متون اوستا ( ۱۴۱،۰۰۰ کلمه ) ومتون موضوعات مذهبی ( ۴۴۶،۰۰۰ کلمه ) ومتون موضوعات غیر مذهبی (۴۱،۰۰۰ کلمه) ، جمعاً ۶۲۸۰۰۰ کلمه .

**(۲) یادداشت مترجم :** بعقیدهٔ آقای دکتر یار شاطر همهٔ آثار پهلوی مربوط بکیش زردشتی نیست ، از جمله میتوان « درخت آسوریك » و « خسرو کواذان وریذك » وهمچنین « کارنامهٔ اردشیر بابکان » را نام برد که موضوع آنها غیر دینی است . ازاین گذشته مقدار معتنابهی آثار مانوی بزبان پهلوی بدست آمده که ارتباطی بدین زردشت ندارد .

**(۳) یادداشت مترجم :** آقای دکتر یارشاطر مینویسند :

« زبان پهلوی را بدون عنصر هزوارش نیز نمیتوان بـا زبان کنونی فارسی منطبق شمرد ، هرچند بآن بسیار نزدیك است » .

کرد واین خط روی مسکوکات خلفای اول واسپهبذان طبرستان بیش از یک قرن[۱] بعد از غلبهٔ اسلام بکار برده میشد و اقلاً در همان مدت و طول زمان زردشتیان قطعاتی به آثار ادبیات پهلوی افزوده‌اند. لکن آخرین آثاری که‌از زردشتیان بزبان پهلوی مانده‌است ازقرن نهم میلاد تجاوز نمی کند[۲]. درواقع آنچه‌را که ماپهلوی میدانیم تقریباً ازهزار سال پیش باینطرف دیگر بطور طبیعی مورد استفاده نیست.

**فارسی جدید**

۳ - دورهٔ اسلامی (از تقریباً ۹۰۰ میلادی تا امروز): مراد ما ازفارسی جدیدزبان فارسی‌است که بعداز غلبهٔ اسلام و گرویدن اکثریت عظیم سکنهٔ ایران بآئین اسلام باردیگر پابعرصهٔ ظهور میگذارد. فرق میان پهلوی متأخر و فارسی جدید بصورتیکه متقدمین سخن‌میگفتند ومینوشتندباستثنای عنصر عربی که بطور کلّی در زبان فارسی جدید دراوائل اسلام موجود است فقط تفاوت خط است[۳] ومسئله خط دراین دوران تحول (قرن نهم میلادی) بیشتر مربوط بموضوع مذهب‌است.

---

(۱) **یادداشت مترجم:** بعقیدهٔ آقای تقی‌زاده قریب دوقرن بوده است.

(۲) وست میگوید دینکرد (Dinkart) وبندهش (Bundahish) وارداویراف نامک درقرن‌نهم میلادی تدوین‌شده‌است (به صفحات ۴۳۳ و۴۳٦ و۴۳۷ کتاب وی مراجعه شود) و بنظراو «بعید میآید هیچیك از مفسرینی که نام‌آنها در ترجمه‌های اوستا بزبان پهلوی آمده است بعداز قرن ششم (هجری) نوشته باشند». تدوین بهمن یشت بعقیدهٔ پرفسوردارمستتر درسالهای ۱۰۹۹ تا ۱۳۵۰ میلادی بوده است (به کتاب مطالعات وی در بارهٔ ایران جلد دوم صفحه ٦۹ رجوع شود.) در کتاب جالب توجه گجستك ابالش (Gujastak Abalish) (ترجمه و تصحیح بارتلمی A. Barthélemy چاپ پاریس ۱۸۸۷ میلادی) مجادله‌ای را شرح میدهد که بین موبد زردشتی و ابالش مرتد در حضور خلیفه المأمون (۸۱۳-۸۳۳ میلادی) رویداده‌است وبنابراین بدیهی‌است کتاب مزبور زودتر ازقرن‌نهم تألیف نشده‌است.

(۳) **یادداشت مترجم:** آقای دکتر یارشاطر مینویسند:

«میان قدیمترین صورت فارسی کنونی وزبان پهلوی اگرهم ازعنصر عربی صرف‌نظر کنیم باز تفاوت دستوری و لغوی دیده میشود و تفاوت آنها تنها تفاوت خط نیست.»

درشرق حتی در حال حاضر تمایلی نشان داده می شود به اینکه خط بیشتر اززبان بامذهب مرتبط است . زبان بعضی ازمسیحیان سوریه عربی است لکن اینان ترجیح میدهند زبان عربی را بخط سریانی بنویسند و آثاری که بزبان عربی و بخط سریانی نوشته شده است بمقدار معتنابهی وجود دارد و کرشنی (۱) (بفتح کاف و سکون را وضمّ شین) خوانده میشود . همچنین ارمنی‌های ترک زبان ترکی‌را بخط ارمنی ویونانیان ترک زبان ترکی‌را بخط یونانی می نویسند . همین قسم کلیمیان ایران آثار تقریباً مفصلی بزبان فارسی ولی بخط عبری دارند ومغربیان اسپانیا همینکه تکلّم بزبان عربی را فراموش نمودند رسالات اسپانیولی خودرا بخط عربی نوشتند (۲) .

**بی‌میلی نسبت به‌رسم الخط سایر ادیان**

بنظر شرقیان ارتباط خط پهلوی با کیش زردشتی حتی بیشتر ونزدیکتر ازارتباط خط عربی باآئین اسلام بود. همینکه یکی ازایرانیان زردشتی بمذهب اسلام می‌پیوست علی القاعده کتاب پهلوی‌را بطور قطع رها میکرد زیرا این خط نه تنها پر زحمت وثقیل ودر اعلی درجهٔ ابهام است بلکه مخلوط وممزوج باکفر وزندقه بود . بعلاوه تا موقعی کـه خط پهلوی وسیلهٔ مکاتبه بود نوشتن و حتی خواندن

**علل منسوخ شدن سریع خط پهلوی**

---

(۱) Karshuni

(۲) حتی می گویند هنوز روستائیان ساکن دره‌های Alpuxarras نامه‌های عاشقانه را بیک‌نوع خط ناقص وناخالص عربی می‌نویسند .

**یادداشت مترجم :** تصور میرود مراد مؤلف Alpujarras بوده است که در دائرة المعارف اسلامی البشرات ضبط شده و آن ناحیه‌ایست کوهستانی در اسپانیای جنوبی درحدود ایالات غرناطه Granada والمریه Almeria .

در میان ایرانیان باستثناء موبدان (۱) و دستوران (۲) و دبیران (۳) از نوادر کمالات محسوب می شد . در کارنامهٔ اردشیر بابکان ( کارنامك ارتخشتر پاپکان(٤) ) پسر بابك مؤسس سلسلهٔ ساسانیان یکی از سه داستان تاریخی پهلوی را که صورت اصلی آن(۵) از گزند روزگار محفوظ مانده(٦) وبرای ما باقی است میخوانیم که چون این شاهزاده بسنی رسید که بایستی به تحصیلات عالی تری می پرداخت در نویسندگی وسوارکاری

---

dapir (۳)      dastopar (۲)      magopat (۱)

(٤) کارنامهٔ اردشیر را پروفسور نولدکه Professor Nöldeke of Strassburg بزبان آلمانی ترجمه کرده ودر مجلد چهارم
Beiträge zur kunde des Indogermanischen Sprachen
بمناسبت پنجاهمین سال دکتری پروفسور بنفی Professor Benfey چاپ شده است و درسال ۱۸۷۹ میلادی درگتینگن Göttingen جداگانه منتشر شده است (بصفحات ۳۸ و۳۹ این نشریه وبشمارهٔ ۹ مجلهٔ مذکور درفوق و حاشیهٔ شمارهٔ ۳ رجوع شود . ) اصل متن پهلوی بخط رومی باترجمهٔ گجراتی آن به تصحیح کیقباد آذرباد نوشروان در بمبئی بسال ۱۸۹۶ میلادی چاپ شده است .

(۵) دوداستان دیگر یکی زریر وآندیگر داستان خسرو کواذان (گواتان) (یعنی خسرو پسر گباد یاقباد ) غلام اوست . داستان زریر را گایگر در
itzungsberichte d. philos - philolog. u. histor. Class. 1890
ترجمه کرده و در مجلد چهل و ششم نشریهٔ انجمن آلمان و شرق صفحات ۱۳۶
Zeitschrift d. D. Morgenland . Gesellschaft, pp. 136-145
تا ١٤٥ بتوسط پروفسور نولدکه تجدید نظر شده است . همچنین مقالهٔ پروفسور نولدکه راجع بمطالعات مربوط بایران Persische Studien II, درمجلد ۱۲۶
Sitzunger d K. Akkad in Wien, philos. - histor. Class, pp. 1-12
صفحات ۱۲-۱ ملاحظه شود .

(٦) **یادداشت مترجم :** آقای دکتر یارشاطر مینویسند :

اینکه این داستانها بصورت اصلی محفوظ مانده باشد محل تردید است . « کارنامهٔ اردشیر بابکان » بموجب مقدمهٔ آن و دلائل دیگر تلخیص از داستان اصلی است ، « یادگار زریران » بنابر شواهدی که اززبان آن برمیآید اصل پارتی داشته است .

و سایر کمالات بقدری متبحّر شد که آوازهٔ شهرت او سراسر پارس را گرفت و همچنین در تاریخ طبری (۱) مورخ بزرگ در بارهٔ سلطنت شاپور ، پسر و جانشین اردشیر میخوانیم که چون شاپور بمحلی رسید که در آنجا میخواست شهر گندی شاپور را بنا کند به پیر مردی برخورد که بل ( بکسرباء ) نام داشت . ازوی پرسید آیا جائز است در این مکان شهری بسازند ؟ بل پاسخ داد : « اگر من در این سن کهولت می‌توانم نوشتن را بیاموزم برای توهم جائز است در این نقطه شهری بنا کنی . » همانطور که نولدکه تذکر داده است منظور پیر مرد از این بیان ( هر چند اشتباه او ثابت شد ) این بود که هر دو کار غیر ممکن و محال است . اجمالاً یك شخص فرانسوی در تعریف سخن بیان معروفی دارد که در مورد خط پهلوی نیز ممکن است صادق باشد . فرانسوی میگوید : « سخن صنعت پنهان کردن فکر است . » خط پهلوی هیچگونه ارزش ذاتی ندارد جزاینکه در فقه‌اللّغه معمائی است منحصر بفرد . همینکه خط مزبور از حمایت مذهب و رسوم قدیمه و روحانیان محافظه کار محروم گشت دیگر نتوانست در برابرخط عربی

---

(۱) بمقالهٔ عالی چاپ نهم دائرة المعارف بریتانیکا دربارهٔ طبری (ابوجعفر محمدبن جریر از اهل آمل در طبرستان متولد ۸۳۹ میلادی متوفی بسال ۹۲۳ میلادی ) رجوع شود . انتشار متن این تاریخ عظیم و بسیار نفیس توسط پروفسوردخویه Professor de Goeje of Leyden وسایردانشمندان‌عربی‌دان یکی از بزرگترین کارهائی است که اخیراً در رشتهٔ شرق شناسی صورت گرفته است . ترجمهٔ آلمانی آن قسمت از تاریخ مزبور که مربوط به تاریخ عهد ساسانیان است با یك مقدمه بی‌اندازه گرانبها وحواشی و تعلیقات فراوان از طرف پروفسور نولدکه Nöldeke بسال ۱۸۷۹ میلادی در لیدن Leyden چاپشده است . نام کتاب چنین است:

Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden .

داستانی که در اینجا نقل‌شد تمام و کمال در صفحهٔ ۴۱ کتاب مزبور مندرج است .

که بسیار خواناتر و متناسب‌تر بود خود را حفظ کند ، خاصه اینکه بر مسلمین با معرفت واجب و ضروری بود تا حدی خط عربی را یاد بگیرند . ولی در مورد یك حقیقت هر چه پافشاری و اصرار شود زیاد نیست و آن حقیقت این است که غرابت پهلوی ( چنانکه در اینجا بزودی کاملاً توضیح داده خواهد شد ) فقط در خط بود نه زبان و هرگاه یکی از کتب پهلوی را موبد زردشتی یا یکی از نویسندگان سدهٔ نهم میلادی بصدای بلند میخواند در کمال وضوح یك ایرانی مسلمان آن عصر می‌فهمید واگر آن ایرانی مسلمان آنچه را میشنید بخط عربی یادداشت میکرد نوشتهٔ او فارسی جدید بود اما بصورت بسیار مهجور قدیم بدون اینکه لغات عربی با آن امتزاج یافته باشد . حقیقةً تغییراتی که در تکلّم فارسی از عهد ساسانیان باینطرف رخ داده است ( تا آنجا که ما می‌توانیم تشخیص بدهیم ) باندازه‌ای نسبتاً ناچیز است که اگر میسّر بود یك فرد تحصیل کرده ایرانی امروز را ناگهان هزار و چهار صد یا هزار و پانصد سال بعقب برد لااقل قسمت زیادی از سخنان هموطنان خود را در آن عصر محتملاً میتوانست درك نماید. شکافی که زبان پهلوی را از فرس قدیم جدا میکند از شکاف بین پهلوی و فارسی جدید خیلی بیشتر است و هر گاه نخستین پادشاه ساسانی نیز با وجود کمالاتی که باعث شد آوازهٔ شهرت او سراسر پارس را بگیرد میتوانست سیر قهقرائی کند وشش قرن بعقب برود یك کلمه از آنچه در دربار هخامنشی گفته میشد درك نمیکرد .

غیر ممکن است تاریخ قطعی آغاز ادبیات فارسی جدید را تعیین نمود . محتملا ایرانیانی که بآئین اسلام درآمدند طولی نکشید بعداز فتح اعراب یعنی در قرن هشتم میلاد شروع کردند زبان‌خود را بخط‌عربی بنویسند . نخستین کوششی که دراین راه شده‌است شاید یادداشتها و رسالات کوچکی است که در باره تعلیم اصول دین اسلام نوشته‌اند . سخنهای‌مقطع فارسی

**آغاز ادبیات جدید فارسی**

وحتی قصص کوتاه در گوشه و کنار جزء آثار اوّلین عربی نویسان مضبوط است. و همین مقطعات لااقل بما نشان میدهد که زبان

**نثر**

فارسی در اواخر عهد ساسانیان و اوائل اسلام اصولاً همان است که در قدیمترین آثار ادبیات فارسی جدید مشاهده میکنیم. ترجمهٔ فارسی تاریخ طبری که برای منصور اول سامانی از طرف وزیر وی بلعمی بسال ۹۶۳ میلادی تهیه شد، کتاب الابنیه عن حقایق الادویه در انواع داروها و خواص آنها تألیف ابو منصور موفق بن علی هروی (نسخهٔ منحصر بفرد وینه مورخ ۱۰۵۵ میلادی که چاپ مجدد زیبائی از آن توسط زلیگمن (۱) بسال ۱۸۵۹ میلادی انتشار یافته) برای همان پادشاه تهیه شده است و جلد دوم تفسیر قدیم قرآن (کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج بعلامت Mm. 415) (۲) که علی الظاهر تقریباً بهمان دوره تعلق دارد. این کتابها تا آنجا که ما خبر داریم قدیمترین نمونه های موجود است.

عموماً تصور کرده‌اند در زبان فارسی وهمان قسم در زبان عربی نظم جلوتر از نثر بوده است. قصه‌ای راچندتن از تذکره نویسان ایران (منجمله دولتشاه) نقل کرده‌اند ونخستین بیت فارسی را

**نظم**

به‌بهرام گورساسانی (۴۲۰ تا ۴۳۸ میلادی) وکنیزك او دلارام (۳) نسبت داده‌اند. تذکره نویس دیگری (باستناد ابو طاهر

---

Seligmann (۱)

(۲) رجوع شود به شرحی که اینجانب از یك تفسیر قدیم قرآن در مجلهٔ انجمن سلطنتی آسیائی بتاریخ ژوئیه ۱۸۹۴ در صفحات ۴۱۷ تا ۵۲۴ نوشته‌ام و همچنین به صفحات ۱۳ تا ۳۷ فهرستی که از کتب خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج ترتیب داده‌ام.

(۳) تذکرهٔ دولتشاه (چاپ براون) صفحات ۲۸ و ۲۹. همچنین «به علم عروض وقوافی ایرانیان» صفحهٔ ۲ نگارش بلوشمن Blochmann و به جمله های اول «مبدأ ومنشأ شعر فارسی» بقلم دارمستتر Darmesteter رجوع شود.

الخاتونی یکی از نویسندگان قرن دوازدهم میلادی) یك بیت فارسی را که روی دیوارهای قصرشیرین (شیرین محبوبهٔ خسرو پرویز ۵۹۰ تا ۶۲۸ میلادی) منقور است نقل میکنند. میگویند این بیت در زمان عضدالدوله آل بویه (قرن دهم میلادی) (۱) هنوز خوانا بوده است. تذکره نویس دیگری روایت میکند روزی در نیشابور کتابی را از عهد قدیم بامیر عبدالله بن طاهر (متوفی بسال ۸۴۴ میلادی) هدیه کردند. این کتاب داستان دل انگیز وامق وعذرا بود که فرزانگان قوم تدوین کرده وبانوشیروان (۵۳۱ تا ۵۷۹ میلادی) تقدیم نموده بودند. تذکره نویس حکایت میکند که امیر فرمان داد کتاب را نابود سازند و گفت قرآن واحادیث پیغمبر برای مسلمین خوب کافی است واین کتاب را مجوس نوشته است ودر نظر ماملعون است (۲). دولتشاه قصهٔ دیگری دارد ونخستین سطر فارسی موزون را بکودکی نسبت میدهد که شادان وخندان هنگام بازی سروده است. این طفل فرزند یعقوب بن لیث صفار سرسلسلهٔ صفاریان است (۸۶۸ تا ۸۷۸ میلادی) (۳). محمد عوفی مؤلف قدیمترین تذکرهٔ موجود راجع باحوال شعرای ایران (۴) در اوائل قرن سیزدهم میلادی زندگی

---

(۱) شرحی که کازیمیرسکی در بارهٔ دیوان منوچهری در پاریس بسال ۱۸۸۶ چاپ کرده است (صفحهٔ ۷) A. de Biberstein Kazimirski, Divan de Menoutchehri (Paris, 1886) و همچنین تذکرهٔ دولتشاه صفحهٔ ۲۹ ملاحظه شود.

(۲) به کازیمیرسکی: دیوان منوچهری، صفحات ۷ - ۶ و تذکرهٔ دولتشاه (چاپ براون) صفحهٔ ۳۰ رجوع شود.

(۳) به کازیمیرسکی: دیوان منوچهری، صفحات ۸ - ۷ و تذکرهٔ دولتشاه (چاپ براون) صفحهٔ ۳۱ - ۳۰ رجوع شود.

(۴) لباب الالباب کتاب بسیار نایابی است. تا آنجا که معروف است فقط دو نسخهٔ خطی از این کتاب موجود است: یکی نسخهٔ اشپرنگر Sprenger بعلامت ۳۱۸ بشمارهٔ ۶۳۷ در فهرست پرچ Pertsch در کتابخانهٔ برلین. نسخهٔ

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۲۳)

میکرده است (۱۲۱۰ تا۱۲۳۵ میلادی) . عوفی مصرحاً میگوید نخستین شعر پارسی را عباس مروزی در مدح مأمون خلیفه پسر هارون الرّشید بمناسبت ورود وی بمرو درسال ۸۰۹ میلادی ساخته است وحتی پاره‌ای ابیات آن قصیده را نقل میکند و اگر چه این بیان صریح را برخی دانشمندان مشهور(۱) بعنوان یك حقیقت تاریخی بحسن قبول تلقی نمودند تشکیک دیگران(۲) بنظر اینجانب بخوبی موجّه است . آنچه را که می‌توان بااطمینان‌خاطر اظهارنمود این است : ادبیات جدیدپارسی علی‌الخصوص شعر در نیمهٔ‌اول قرن دهم‌میلادی بویژه‌درزمان‌سلطنت نصردوم سامانی (۱۹۱۳تا۹۴۲ میلادی) درخراسان‌رونقی بسزا یافت و این مقوله شامل یک دورهٔ‌تقریباً هزارساله‌است . دراین مدت تغییراتی که درزبان فارسی پیش‌آمده‌است بقدری کم‌است که اشعارشعراء قدیم مانندرودکی

---

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۲۲

دیگر درتصرف لرد کرافورد Lord Crawford وبالکارس Balcarres میباشد . این گنجینهٔ گرانبها که در حقیقت قیمتی نمیتوان برای آن قائل شد بکرم صاحب آن اکنون در دست اینجانب است و در نظر دارم ضمن دورهٔ متون تاریخی ایران منتشر کنم . این نسخه سابقاً متعلق بود به جان باردو الیوت John Bardoe Elliot این‌شخص‌به‌نثانیل بلند Nathaniel Bland امانت دادو « بلند » اوصاف کتاب را در مجلد نهم مجلهٔ انجمن سلطنتی آسیائی ( ۱۸۴۶ ) صفحات ۱۱۱ تا ۱۲۶ ذکر نموده است . بصفحات ۱ تا ۶ فهرستی که اشپرنگر برای کتابخانهای پادشاه اود Oude تنظیم کرده است مراجعه شود .

---

(۱) مثلاً دکتراته مقاله‌ای دارد در بارهٔ اسلاف و معاصرین رودکی در تحقیقات شرقی برای سال ۱۸۷۳ میلادی صفحهٔ ۳۶ تا ۳۸ .

Dr. Ethé : Rudagi's, Vorläufer und Zeitgenossen ( in the Morgenländische Forschungen for 1873 )

همچنین رسالهٔ دیگری همین دانشمند در بارهٔ ادبیات جدید فارسی در مجلد دوم « اصول فقه‌اللغهٔ ایران » تالیف گایگروکون راجع به Geiger und Kuhn, Grundriss der Iranischen Philologie درصفحهٔ ۲۱۸ نوشته است .

(۲) مثلاً کازیمیرسکی A. de Biberstein Kazimirski صفحات ۸ تا ۹ دیوان منوچهری .

درنظر ایرانیان امروز لااقل بهمان اندازه واضح وروشن است که اشعار شکسپیر نزد مردم امروز انگلیس واضح وروشن میباشد.

اگر افسانه هائی که در بارهٔ منشأ شعر پارسی گفته شده است همانقسمی که دیدیم شایستهٔ توجه جدی نیست ومسلماً معتبر تر از قول نویسندگان دقیق ومهمّ عربی نویس مانند طبری (تاریخ وفات ۹۲۳ میلادی) ومسعودی (تاریخ وفات ۹۵۷ میلادی) نمیباشد(۱). مورخان مزبور روایت می کنند نخستین شعری که در دنیا سروده شده مرثیه‌ایست بزبان سریانی که آدم درمرگ هابیل ساخته است وترجمهٔ منظوم عربی آن مرثیه‌را که طبری ومسعودی نقل کرده‌اند بشرح ذیل است(۲):

تغیرت البلاد و من علیها ... فوجه الارض مغبر قبیح
تغیر کل ذی لون و طعم ... و قل بشاشة الوجه الصبیح
وقتل قاین هابیل ظلماً ... فوا اسفا علی الوجه الملیح
فمالی لا اجود بسکب دمع ... و هابیل تضمنه الضریح
اری طول الحیاة علی غماً ... وما انا من حیاتی مستریح

می گویند ابلیس بدین مضمون پاسخ داده است:

تنح عن البلاد و ساکنیها ... فقد فی الارض ضاق بك الفسیح
و کنت و زوجك الحواء فیها ... أ آدم من أذی الدنیا مریح
فما زالت مکایدنی و مکری ... الی ان فاتك الثمن الربیح

---

(۱) **یادداشت مترجم:** رجوع شود به تحقیقات مرحوم میرزا محمدخان قزوینی: مقالهٔ قدیمترین شعر فارسی (کتاب بیست مقاله جزء اول باهتمام آقای پور داود ازسلسله انتشارات انجمن زردشتیان ایران در بمبئی سال ۱۹۲۸ میلادی) و همچنین مقدمهٔ کتاب نزانی دکتر سعیدخان کردستانی چاپ سنگی ۱۹۳۵ مسیحی= ۱۳۰۹ شمسی هجری.

(۲) جلد اول طبری صفحهٔ ۱٤۶؛ جلد اول مروج الذهب مسعودی (چاپ باربیه دومینار Barbier de Meynard) صفحات ۶۵ - ۶۷.

قصص الانبیاء ثعلبی (چاپ قاهره ۱۳۰۶ هجری) صفحات ۲۹ تا ۳۰.

دولتشاه (چاپ براون) صفحه ۲۰.

فلولا رحمة الرحمن أضحت　　بكفك من جنان الخلد ريح (۱)

معذلك افسانه‌ای هست که از وجود شعر فارسی حتی در عهد ساسانیان حکایت میکند. از یکطرف در آثار نویسندگان معتبر قدیم (۲)

---

(۱) **یادداشت مترجم**: این منظومه از صفحهٔ ۲۶ و ۲۷ مروج الذهب مسعودی جزء اول چاپ قاهره ۱۳۵۷ هجری = ۱۹۳۸ میلادی استنساخ شده است.

(۲) نخستین اشارتی که در میان عربی نویسان بنام بهلبد اینجانب دیده‌ام درشعری است که خالدبن فیاض (در حدود ۷۱۸ میلادی) سروده است و همدانی ویاقوت و قزوینی نقل کرده و در صفحات ۵۹ و ۶۰ مجلهٔ انجمن سلطنتی آسیائی شمارهٔ ژانویه ۱۸۹۹ میلادی ترجمهٔ آن چاپ‌شده است. ابن قتیبه (متوفی بسال ۸۸۹ میلادی) در کتاب عیون‌الاخبار (نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی سن‌پطرز بورغ بشمارهٔ ۶۹۱) شرح بالنسبه مفصلی در بارهٔ او داده است؛ جاحظ (متوفی بسال ۸۶۹ میلادی) در کتاب الحیوان (نسخهٔ خطی کمبریج بعلامت Qq. ۲۲٤)؛ همدانی (در حدود ۹۰۳ میلادی) چاپ دوخویه De Goeje؛ مؤلف کتاب محاسن والاضداد (چاپ Van Vloten صفحات ۳۶۳ و ۳٦٤)؛ شاید بیهقی (در حدود ۹۲۵ میلادی)؛ ابن عبدربه (متوفی بسال ۹٤۰ میلادی) جلد اول صفحهٔ ۱۹۲ یا ۱۸۸ چاپ دیگر؛ ابوالفرج اصفهانی (متوفی ۹۵۷ میلادی) در کتاب الاغانی؛ یاقوت (متوفی ۱۲۲۹ میلادی) جلدسوم صفحهٔ ۲۵۰ به بعد؛ آثارالبلاد قزوینی (متوفی ۱۲۸۳ میلادی) صفحات ۱۵٤ و ۱۵۵، ۲۳۰ و ۲۳۱، ۲۹۵ تا ۲۹۷. ازفارسی نویسانی که بنام اواشارتی کرده‌اند شریف مجلدی (تاریخ وی مسلم نیست: نظامی عروضی سمرقندی در چهار مقاله نقل میکند)؛ فردوسی در شاهنامه (تاریخ وفات‌فردوسی در حدود ٤۱۵ میلادی)؛ (**یادداشت مترجم**: در چاپ اشتباه شده است. تاریخ وفات فردوسی را در جای دیگر خود مؤلف در حدود ٤۱۱ هجری مطابق با ۱۰۲۰ میلادی ضبط کرده است)؛ نظامی گنجی (متوفی تقریباً بسال ۱۲۰۳ میلادی) درخسرو وشیرین؛ نظامی عروضی سمرقندی (متوفی در حدود ۱۱۶۰ میلادی)؛ محمد عوفی (در حدود ۱۲۲۸ میلادی)؛ حمدالله مستوفی قزوینی (در حدود ۱۳٤۰ میلادی) در تاریخ گزیده. چند کتاب ازمآخذ مندرج درفوق را که موقع نگارش مقالهٔ مذکور درپاورقی بعداز قلم‌افتاده بود بارون روزن Baron V. Rosen of St. Petersburg باینجانب تذکرداد وازاین جهت مرهون ایشان هستم.

**باربد سراینده عهد ساسانی (۵۹۰ تا ٦۲۷ میلادی)**

دائماً باین افسانه برمیخوریم واز طرف دیگر اسم این نوازنده را مختلف نقل می کنند و علت این اختلاف را هم جز اینکه قائل شویم هر دو شکل از اصل پهلوی باینصورت نقل شده است چیز دیگری نمیتوان فرض نمود. بنابراین در نظر اینجانب افسانهٔ مزبور قابل توجه‌جدی‌تری است. طبق این افسانه‌یکی از زینتهای دربارخسرو پرویز پادشاه ساسانی (۵۹۰ تا ٦۲۷ میلادی) خنیا گری بود که نویسندگان ایرانی او را باربد یاد میکنند ولی مؤلفین عرب ویرا بهلبد (۱) و فهلبد (بفتح ف ولام وسکون‌ها و دال) (۲) یا بلهبد (بفتح ب ولام وسکون ها و دال) (۳) میخوانند.

شکل اول‌وسوم این‌اسم‌دلالت‌دارد بر‌اصل‌پهلوی آن که پهلپت (٤) میباشد. اگر بهلبد و باربد بخط عربی نوشته شود بآسانی با هم اشتباه نمی‌شود لکن اگر بخط پهلوی بنویسند چون هر دو بیك شکل نوشته خواهد شد نمی توان تشخیص داد مقصود کدام بوده است زیرا از یکطرف خط پهلوی برای حرف A و حروف H یك علامت دارد وهمچنین حرف R و حرف L را نیز درخط پهلوی بیك شکل‌مینویسند و این مسئله خود دلالت میکند براینکه افسانه های مربوط باین آواز خوان از کتابهای پهلوی مأخوذ است. بعبارة اخری از مأخذی گرفته شده است که مربوط به‌عصرخود وی میباشد. باربدرا در اینجاهمانقسمی که درفارسی‌جدید یاد میکنندبرای رعایت ساد گی باربد خواهیم‌نوشت مگر درمواردیکه‌ازمتون‌عربی نقل کنیم. چنانکه درجای دیگرتذکر

---

(۱) Bahlabad (۲) Fahlabad (۳) Balahbad (٤) Pahlapat

داده‌ام (۱) باربد شباهت عجیبی به رودکی سخن سرای عهد سامانی دارد. رودکی در اوائل قرن دهم میلادی میزیسته است. چون سخن از این دو سراینده میرود در حقیقت نام شاعر دیگری از قدماء بالمناسبه بمیان میآید و او شریف مجلدی گرگانی است (ابو شریف احمد بن علی مجلدی جرجانی). این اشعار از اوست:

| | |
|---|---|
| از آن چندان نعیم این جهانی | که‌ماند از آل‌سامان و آل سامان |
| ثناءِ رودکی مانده‌است‌ومدحت | نوای باربد مانده است و دستان |

در احوال رودکی آنچه نوشته‌اند و بدست ما رسیده است از همه عجیب‌تر قطعه‌ایست که در حضور امیر نصر بن احمد سامانی سروده است تا ویرا بعزم بخارا برانگیزد و دل از نزهت و خرّمی هرات و افسون آنصفحات برکند و بدیار خود (بخارا) که چهار سال پیش ترک کرده بود بازآید. اکثر کسانیکه واقعه را شرح داده‌اند متوجه شده‌اند که این اشعار بی‌نهایت ساده وبکلی عاری از پیرایه‌های بدیع ومعانی و بیان است. برخی (مانند نظامی عروضی سمرقندی) سادگی این اشعار را پسندیده‌اند ولی دیگران مانند دولتشاه نپسندیده و عجب کرده‌اند که کلماتی بدین سادگی چنین اثرشگرفی داشته است. این قطعه درحقیقت تصنیفی است خالی از تکلّفات وتصنّعات شعری از نوع گزافه گوئیها و عبارت‌پردازیهائی که در آن دوران انحطاط بی‌اندازه مورد ستایش و مستحسن بوده است. دولتشاه هم بهمان دوره تعلق دارد و میگوید اگر کسی چنین شعری در پیشگاه پادشاهان وبزرگان بسراید مورد سرزنش جمع قرارمیگیرد. اما اینکه چرا این تصنیف آن اندازه مورد توجه واقع شد باید گفت بیشتر

(۱) رجوع شود بمقالهٔ اینجانب درمجلهٔ انجمن سلطنتی آسیائی شمارهٔ ژانویه ۱۸۹۹ مسیحی (صفحات ۳۷ تا ۶۹) در بارهٔ منابع دولتشاه؛ و مطالبی که برای تاریخ ادبی ایران وتکمله‌ای که درخصوص باربد ورودکی آماده وفراهم شده است.

مرهون مهارت سراینده درعلم موسیقی وزبردستی و دهاءِ او در نواختن چنگ توأم باآواز دلنواز وی بوده است . اینك اشعار رودکی :

| | |
|---|---|
| بوی جوی مولیان آید همی | یاد یار مهربان آید همی |
| ریگ آموی و درشتی های او | زیر پایم پرنیان آید همی |
| آب جیحون از نشاط روی دوست | خنگ مارا تا میان آید همی |
| ای بخارا شاد باش و شاد زی | میرسویت میهمان آیدهمی(۱) |
| میر ماه است و بخارا آسمان | ماه سوی آسمان آید همی |
| میر سرو است وبخارا بوستان | سرو سوی بوستان آید همی |

قدیمترین مرجع این داستان که نظامی عروضی سمرقندی است چنین میگوید :

« چون رودکی باین شعر رسید امیرچنان منفعل گشت که از تخت فرود آمد و بی موزه پـای در رکاب خنگ نوبتی آورد و روی ببخارا نهاد چنانکه رانین (۲) و موزه تا دو فرسنگ درپی امیر ببردند و آنجا در پای کرد و عنان تا بخارا هیچ بازنگرفت و رودکی آن پنجهزار دینار مضاعف از لشکر بستد » : ( وعده کـرده بودند در صورتیکـه رودکی موفق شود پنجهزار دینار باو بدهند ) .

بنابراین رودکی سخن‌سرائی است خوش آواز و چنگ‌نواز و تصنیف

---

(۱) **یادداشت مترجم :** درچهار مقالهٔ عروضی چاپ قزوینی که بکوشش آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه تهران باردیگر متن آن بانسخه بدلها و شرح لغات وعبارات وتوضیح نکات ادبی بسال ۱۳۳۱ هجری شمسی درتهران کسوت طبع پوشیده است اینطور ضبط شده است :

| | |
|---|---|
| ای بخارا شاد باش ودیرزی | میرزی تو شادمان آیدهمی |

(۲) **یادداشت مترجم :** رانین = شلوار ، زرهی که بروز جنگ رانها بدان پوشانند ( هامش چهارمقاله چاپ مذکور ، صفحهٔ ۵۳ ) .

ساز که شعر را ارتجالا می‌سروده وشاید باخنیاگران امروزهم که در مجالس طرب و ضیافت ایرانیان باموسیقی و تصنیف و آواز میهمانان را محظوظ می کنند شباهتی داشته است وچنانکه یادآور شدیم رود کی بابار بد یا بهلبد عهد ساسانی نیز کـه تنها شبحی از وی دیده میشود شبیه است . ایرانیان ده نفر را هریک در مقام خود بی‌مانند میدانند . یکی از آنان باربد است . درشایستگی وفضائل خاص اوهمین‌بس که هرزمان لازم‌میشد مطلبی‌را بخسرو پرویز خبر دهند که دیگران را ازوحشت دلتنگی‌شاه جرأت اظهار نبوده باربد بااستادی مخصوص خویش تصنیفی می ساخت ونزد شاه میسرود . پرویز اسبی داشت که درزیبائی وفراست براسبهای دیگر سبق میبرد . نام آن اسب شبدیز بود وباندازه ای پرویز بشبدیز دلبستگی داشت که سوگند یاد کرده بود هر کس خبر مرگ شبدیزرا بوی بدهدآن کس‌را بقتل برساند .

همینکه شبدیز تلف شد میرآخور شاه‌به باربد متوسل‌شد که‌ضمن تصنیفی ازعرض شاه بگذراند .

پرویز چون خوب گوش فراداد بفراست دریافت و بازاری فریاد برآورد : وای برتو ! شبدیز مرد ؟ باربد پاسخ داد :

شاه چنین فرموده است . و بدین‌طریق سوگند شاه بی‌اثرشد واز خطر مرگ رهائی یافت .

یکی از شعرای عرب خالدبن فیاض ( خالد الفیاض ) کمی بیش از یکقرن بعداز خسرو پرویز این داستان را چنین نقل میکند :

| | |
|---|---|
| والملك كسرى شهنشاه تقنصه | سهم بريش جناح الموت مقطوب |
| اذ كان لذته شبديز يركبه | و غنج شيرين والديباج والطيب |
| بالنار آلى يميناً شد ما غلظت | ان من‌بدى فنعى الشبديزمصلوب |
| حتى اذا اصبح الشبديز منجدلا | وكان ما مثله فى الناس مركوب |
| ناحت عليه من الاوتار اربعة | بالفارسية نوحاً فيه تطريب |

ورنم البهلبد الاوتار فالتهبت — من سحر راحته اليسرى شبابيب
فقال مات فقالوا انت فهت به — فاصبح الحنث عنه و هو مجذوب
لولا البهلبد و الاوتار تند به — لم يستطع نعی شبديز المرازيب (۱)
اخنى الزمان عليهم فاجر هدبهم — فما يرى منهم الا الملاعيب (۲)

نام سرایندگان دیگری نیز از روزگاران دیرین برده شده‌است وما فقط اسمی از آنها شنیده ایم منجمله آفرین وخسروانی ومادرستانی (۳) ونکیسای (٤) چنگ‌زن میباشند که زندگانی آنها برما روشن نیست و اطلاعات ما دربارهٔ آنان کمتر از اطلاعاتی است که در بارهٔ باربد داریم. واز آهنگ نغمات آنها تنها انعکاس صوتی دراین عصر بگوش ما رسیده است. نمی‌توان تردید کرد که تالار ها و کاخهای ساسانی ازساز و آواز سرایندگان بی‌بهره نبوده وبلاشبهه دردورهٔ اسلامی نیز حداقل انعکاسی داشته است زیرا هراندازه عروض وقوافی در نظم جدید فارسی بسبک عربی درآمده باشد پاره‌ای اقسام شعر فارسی از جمله رباعی و مثنوی بحکم ظواهر امر مختص خود ایران است. دارمستتر علی‌الظاهر تصور میکند (٥) داستانهای منظوم حتی درزمان هخامنشیان در ایران وجود داشته است. اگر بخواهیم این عقیده را قبول کنیم آیا مدارک کافی برای ثبوت آن دردست داریم؟ این مسئله مشکل‌تر از آنست که بتوان دراینجا مورد بحث قرار داد.

---

(۱) **یادداشت مترجم**: این دوبیت درترجمهٔ انگلیسی آن افتاده است.

(۲) **یادداشت مترجم**: این اشعار ازیاقوت حموی چاپ لایپزیگ جلد پنجم صفحهٔ ۲۵۲ نقل گردید.

(۳) کتاب المحاسن بیهقی (چاپ Van Vloten) صفحهٔ ۳۶۳.

(٤) خسرو شیرین نظامی گنجی. (یادداشت‌مترجم: نکیسا دراصل انگلیسی کتاب اشتباهاً سکیسا چاپ شده است).

(٥) منشأ شعر فارسی بخامهٔ دارمستتر (پاریس ۱۸۷۷ مسیحی) صفحهٔ ۲
Darmesteter, Origines de la Poésie Persane (Paris, 1877)



دروازهٔ ورودی کاخهای تخت جمشید بنام خشایارشاه

( برابر صفحهٔ ۳۱ )

تا اینجا فقط تاریخ زبان فارسی را بمفهوم محدود کلمه مطالعه میکردیم. اکنون باید میدان تحقیق را وسعت بدهیم بحدی که شامل تمام مردم‌ایران گردد و آثارادبی آن‌رافرا گیرد.

**نظر وسیعتری بمردم ایران**

این میدان تازه‌ایست که اکنون وارد آن میشویم و نسبت بآنچه تا امروز طی کرده‌ایم بسیار کمتر اطمینان بخش است. از اینجا به بعد بامسائلی مواجه خواهیم شد که خیلی پیچیده‌تر ودربسیاری موارد غیر مسلّم ومبتنی برحدسیّات است.

**ماد**

کهن ترین دودمان پادشاهان ایران هخامنشی است که ما مطالعات خود را در بارهٔ تاریخ ایران با آن سلسله شروع کردیم ومتعاقب افول دولتی که صیت شهرتش کمتر از هخامنشیان نبود طلوع کرد و آن دولت ماد است. مادیها بمفهوم جدید کلمه در واقع ایرانی بودند، ایرانیان غرب نه جنوب ایران، و مرکز و پایتخت آنها اکباتان (هگمتانه(۱) کتیبه‌های پارسی باستان و همدان کنونی) میباشد نه پرسپولیس یا تخت جمشید یا شهر استخر ساسانیان که نزدیک است بشیراز کرسی‌نشین ایالت فارس. حدود حقیقی ماد را نمی‌توان دقیقاً معین نمود، لکن به تخمین از طرف شمال محدود است به کوه های آذربایجان (آتروپاتن) (۲)، از جنوب به شوش و خوزستان، از مشرق به کوه های زاگرس (۳) تا نزدیک خط راه جدید تهران و اصفهان که امتداد شمال شرقی خط مزبور شامل تمام یا قسمتی از مازندران میشد. بنا بر این به تعبیر جدید، ماد شامل کردستان و لرستان و قسمت شمالی خوزستان و قسمت غربی عراق عجم و قسمت جنوبی آذربایجان بوده است. نیروی مادیها در میان کوه‌نشینان سختی کشیده و جسور این ناحیهٔ وسیع پدید آمد. نام ماد

---

Hagmatana (۱) Atropatene (۲) Zagros (۳)

برخلاف نام ایران در سر زمین اصلی آن دیگر باقی نیست ، لکن همان قسمی که دولاگارد (۱) و السهاوزن (۲) نشان داده اند این اسم تا دورهٔ اسلام بصورت دیگری معمول بوده و آن کلمهٔ « ماه » است ( بفرس قدیم مادا میگفتند ) و جزءِ بعض از اسامی ولایات استعمال میشده است مانند ماه کوفه وماه بصره وماه نهاوند(۳) .

بدبختانه برخلاف پارسها از مادها تاکنون هیچگونه اثری بدست نیامده است ودر نتیجه برای اینکه از آنها اطلاعاتی بدست بیاوریم ناچار باید متکی شویم بآثاری که از ملل دیگر باقی است

**منابع تاریخ ماد**

علی الخصوص مللی مانند آسوریان ویهودیان و یونانیان که بطور مستقیم یا غیر مستقیم از احوال آنها آگاهی داشتند .

اما راجع به آثار آسوریها در یك کتیبه تیگلات پیلسر (٤) ( تقریباً ۱۱۰۰ سال پیش از میلاد ) چنین نوشته است که آمدن (بفتح تمام حروف ) (٥) (همدان) پایتخت ماد جزءِ اراضی

**آثار آشوریان**

تابعهٔ (٦) آسور بوده است ؛ و باز در یك کتیبهٔ مربوط به قرن نهم پیش از میلاد ذکر شده است . سلمنسر سرگون (۷) ( ۷۳۱ تا ۷۱۳ قبل از میلاد ) لاف میزند که نام

---

(۱) De Lagarde (۲) Olshausen

(۳) درسال ۱۷۰۰ میلادی دکتر هاید Dr. Hyde دانشمند شهیر کمبریج وشاگرد ابراهام وهیلاك Abraham Wheelock به ماهیت کلمهٔ ماه پی برد و تشخیص داد که همان مادا میباشد ( رجوع شود به :
( Vet. Pers. Relig. Hist., ed. 1760, p. 424 )
دکتر هاید در اواخر زندگانی بسمت استاد عبری و عربی و حافظ کتابخانهٔ بودلین Bodleian نائل گردید .

(٤) Tiglath Pileser (٥) Amadana

(٦) Spiegel, Erânische Alterthumskunde, II, 246

(۷) Salmonassar Sargon

ویرا در اقصی بلاد ماد که می‌شنیدند ترس برشنوندگان مستولی میشد. جانشین وی سنا خریب (۱) وهمچنین اسرهدون (۲) (۶۸۰ تا۶۶۹ قبل از میلاد) نیز باین ناحیه اشاره نموده‌اند.

در تورات کتاب دوم ملوك، فصل هفدهم، آیهٔ ششم، میخوانیم که «در سال نهم هیو شیع (۳) ملك آشور (۷۲۲ قبل از میلاد) شومرون (٤) را گرفت و اسرائیل را به آشوراسیربرد و ایشان‌را به حلح (۵) و حابور (٦) بکنار نهر گوزان (۷) و شهرهای مادیها نشانید». واین‌بیان در آیهٔ یازدهم فصل بعد (۸) تکرار شده است.

**آثار یهود**

از میان تاریخ نویسان که آثارشان مأخذ بدوی این دوره است شایسته و سزاوار است در وهلهٔ نخست از هرودوت یادی بشود، زیرا از طرفی قول او صحیح است و کتیبه های میخی نیز بر این معنی گواه صادقی میباشد و از طرف دیگر از سه مورخ تنها تاریخ اوست که تمام و کمال برای ما محفوظ مانده است. کتهزیاس (۹) که در قرن پنجم پیش از میلاد رشد و ترقی کرد طبیب ارتاگزرگسس منمون (۱۰) یا اردشیر دوم بوده است و ادعا میکند که اطلاعات خود را از دفاتر و اوراق سلطنتی ایران بدست آورده است. این بیان لا اقل دالّ بروجود این اسناد است و باز در تورات کتاب استیر (استر) (۱۱) (فصل ششم، آیهٔ اول) میخوانیم که ملك احشویروش (۱۲) چون

**مآثر یونانی هرودوت وکته زیاس**

---

(۱) Sennacherib (۲) Esar - haddon (۳) Hoshea
(٤) Samaria (۵) Halah (٦) Habor (۷) Gozan
(۸) Nöldeke, Aufsätze zur Persischen Geschichte (Leipzig, 1887), p. 5 .
(۹) Ctesias (۱۰) Artaxerxes Mnemon (۱۱) Esther
(۱۲) Ahasueras

نتوانست بخوابد « فرمود کتاب تذکره‌های اخبارایام بیاورند ودرحضور ملك بخوانند » و ( در فصل دوم ، آیـهٔ ۲۳ ) کتاب استیر آمـده است که چون « بگثان (۱) و تیرش (۲) ( دوخواجه سرای ملك از نگاهبانان آستانه ) غضبناك شدند و جویای فرصت دست درازی بر احشویروش ملك بودند » وقصد جان وی داشتند توطئه به مردکی ( مردخای)(۳) معلوم شد و به استیر ملکه خبر داد « و این قصه بحضور ملك در کتاب تواریخ نوشته شد » . حال آیا کته زیاس درست نفهمیده است یا عمداً این آثار مضبوط را تصحیف و تحریف کرده است و یا اینکه خود آثار مکذب و مخدوش بوده است ( و ایـن معنی طبق قیاسات جدید قـابل ادراك است ) نظر غالب این است که این قصه زیاد مورد اعتماد نیست زیرا بسیاری از نویسندگان بعد هم مانند فوتیوس(٤) (۸۲۰ تا ۸۹۱ م) فقط قسمتی از آن را نقل کرده انـد . بروسوس (۵) یکـی از روحانیان کلدانی بود که زمان اسکندر کبیروجانشینان

**بروسوس**

بلافصل وی میزیست . این مرد تواریخ کشور خود را برای ولی‌النعمة خویش انتیوخوس(٦) پادشاه سوریه بـزبان یونـانی ترجمه نمود . از کتاب وی نیز فقط قطعاتی ضمن آثار نویسندگان بعد محفوظ مانده است . نویسندگان بعد از وی یکی پلی هیستور (۷) ودیگری اپولو دوروس(۸) ( قرن اول قبل‌ازمیلاد ) بودندواوسبیوس(۹) وسینسلوس (۱۰) احوال آنانرا نقل کرده اند .

هرودوت میگوید مادیها نخستین مردمی بودند که از یوغ آسور خودرا رها ساخته وپس‌از ۵۲۰سال که درقید تابعیت آسور بودنداستقلال خود را بدست آوردند . و این واقعه بسال ۷۰۰ قبل از

**دیوکوس**

میلادمسیح بوده است. یکی‌دوسال بعدهم دیوکوس(۱۱)

---

Photius (٤) Mordecai (۳) Tiresh (۲) Bigthan (۱)
Polyhistor (۷) Antiochus (٦) Berosus (۵)
Deiocus (۱۱) Syncellus (۱۰) Eusebius (۹) Apollodorus (۸)

نخستین پادشاه ماد بر تخت سلطنت جلوس نمود. هرودوت از پادشاهان ماد چهار تن را ذکر میکند و اول آنها دیوکوس میباشد. در یکی از آثار آشوری که مربوط به سال ٧١٥ قبل از میلاد است اسمی از دیااوکو (١) که همان دیوکوس میباشد و باسارت گرفته شده بود میبرد و در سال ٧١٣ قبل از میلاد سرگون (٢) پادشاه آسور بیت دیااوکو یاملك دیوکوس را به ربقهٔ طاعت خود درآورد. (فرا ارتس (٣) در کتیبه‌های فرس قدیم فرورتش (٤) ضبط شده است. (فرا ارتس در سال ٦٤٧ قبل از میلاد بسلطنت ماد رسید و پارسها را نیز مانند مادیهاکه

**فرا ارتس** هموطن او بودند جزءِ قلمرو فرمانفرمائی خویش در آورد.

در سال ٦٢٥ پیش از میلاد مسیح نوبت به جانشین وی کیاگزارس (٥) (هووخشتر) (٦) رسید. کیاگزارس با همراهی ومعاضدت پادشاه بابل

**کیاگزارس** نینوا را در سال ٦٠٧ قبل از میلاد مسیح ویران ساخت و در نتیجهٔ کسوف کامل شمس که در تاریخ ٢٨ ماه مه آنسال واقع شد وطرفین متحارب آنواقعه را به غضب الهی تعبیر کردند بالیدیها درسال ٥٨٥ قبل از میلاد پیمان صلح بست واحتمال داده میشود که درهمان سال وفات یافت و پسرش استیاگ (٧) جای او را بگرفت.

**استیاگ** کورش هخامنشی درسال ٥٥٠ قبل از مسیح استیاگ را سرنگون ساخت وقدرت از دست مادیهای غرب ایران به پارسهای جنوب ایران منتقل گشت.

ما در اینجا نظری به کارهای نمایان و قهرمانی مادیها نداریم. دو موضوع است که از نظر ما فعلاً حائز اهمیت است: اول زبان آنها چه بود؟ دوم چه مذهبی داشتند؟

---

Faravartish (٤) Phraortes (٣) Sargon (٢) Dayaukku (١)
Astyages (٧) Huvakhshatara (٦) Cyaxares (٥)

تا کنون نظر اکثر چنین بوده است وبعقیدهٔ نگارنده باقرب احتمال باید این نظر درست باشد که مادیها از نژاد ایرانی بودند و بیك زبان ایرانی که بافارسی باستان خیلی قرابت داشته است تکلّم می‌نمودند(۱) . مثلاً نولد که نیزدارای همین نظر بوده‌است ودرپایان شرحی که دربارهٔ شهنشاهی ماد نوشته است چنین میگوید(۲) :

**زبان مادیها**

«شاید در نتیجهٔ مطالعات دقیق در نزدیکی همدان یادر نتیجهٔ حفریات روزی آثار دیگری از روزگاران پیشین پیدا شود . وهر گاه کتیبه‌هائی از پادشاهان ماد اتفاقاً کشف گردد بی اندازه پر ارزش خواهد بود . حدس من این است که خط وزبان آن کتیبه‌ها شباهت تامّی بخط و زبان پادشاهان پارس خواهد داشت . »

نظر دارمستتر را با تفصیل بیشتری در اینجا مورد بحث قرار میدهیم . دارمستتر فراتر میرود و میگوید زبان اوستا که زند نامیده میشود زبان ماد است .

دار مستتر پس از اقامهٔ دلائل وبراهین بر اثبات نظر خود چنین میگوید(۳) :

---

(۱) **یادداشت مترجم :** آقای دکتر یار شاطر مینویسند . « دراین‌نظر امروز تردیدی نیست . لغاتی که اززبان‌مادی درزبان فارسی باستان‌راه یافته نزدیکی این دوزبان‌را آشکار میسازد . رجوع شود بفارسی باستان Old Persian تألیف کنت R. Kent صفحهٔ ۸. اینکه زرتشت مادی بوده است مورد تردید بسیاراست . باقرب احتمال بشرق ایران تعلق داشته وزبان سرودهای زرتشت زبان نقاط شرقی ایرانست . »

(۲) Aufsätze zur Persisch. Gesch. (Leipzig, 1887) p. 12

(۳) Darmesteter, Etudes Iraniennes, vol. i pp. 12,13.

هارله دارای همین‌نظر است :

M. de Harlez (Manuel de la Langue de l' Avesta, 1882, pp. xi, Introduction à l'étude de l'Avesta et de la religion Mazdéenne, 1881, pp. xiv et seqq.

میگوید : « تصور میکنم ثابت کرده باشیم که اوستارا باید به ماد نسبت داد و زبان آن زبان مغان بوده است . معذلك چون این عقیده بهیچرو هنوز

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۳۷)

« نتیجه‌ای که گرفته میشود این است که بنا بر روایات پارسی واوستا چنانکه شواهد خارجی هم تأیید میکند مرکز و گاهوارهٔ کیش زردشتی خواه در اتروپاتن(۱) باشد خواه ری بهرصورت در ماد است ... گمان میکنم حق اتروپاتن بیشتر محرز است و کیش زردشت از آنجا سیر خود را شروع نموده و از غرب بشرق رفته است. بهر حال آئین زردشتی مربوط به ماد است و اوستا نیز کار موبدان مادی است.... بالنتیجه بشهادت کتب قدما که دلائل خارجی است و گواهی خود کتب زند که دلائل داخلی و ذاتی است و بنا برداستانهای باستان، اوستا کار مغان است وزند زبان ماد قدیم است وحقاً بجای اینکه گفته شود «زبان زند» که لفظ نادرستی است باید بگوئیم «زبان مادی».

نظر دیگری هم وجود دارد که بکلّی با نظری که گفته شد مغایر است و نباید نادیده گرفت و گذشت، و آن نظری است که اپر بطور مبسوط در کتاب خود راجع بمردم و زبان مادی ها شرح داده است(۳). چنانکه همه میدانند کتیبه های پادشاهان هخامنشی را به سه زبان مختلف تنظیم کرده‌اند: اول فرس قدیم و سوم آسوری. دربارهٔ

**نظر اپر(۲) که مادیها از نژاد توران بوده‌اند**

---

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۳۶

مورد قبول عامه نمیباشد ترجیح میدهیم مانند پارسیان لفظ اوستائی را که محققاً عاری ازهر گونه خطائی است استعمال کنیم. کلمهٔ زندحتی بربلخ قدیم ترجیح دارد زیرا این لفظ متداول ومصطلح است واستعمال آن مایهٔ سوء تعبیر نخواهدشد.

---

(۱) Atropatène

(۲) Oppert, Le Peuple et la Langue des Mèdes

(۳) **یادداشت مترجم:** آقای تقی زاده را عقیده آنست که « این نظر اوپر امروز بکلی مردود است وذکر آن جز جنبهٔ تاریخ تحقیقات در اوائل امرجنبهٔ دیگری ندارد وشبیه بعقیدهٔ ازبنی اسرائیل بودن اصل افغانیهاست. »

زبان دوم کتیبه ها شبهات زیادی وجود داشته است . اپر میگوید زبان
مادی است و زبان آریائی نمیباشد بلکه تورانی است و برای اثبات این
عقیدهٔ عجیب دلائل بسیار بدیعی میآورد . میگوید اسم ماد مأخوذ ازیك
لفظ سومری است که مد ( بفتح میم و دال ) (۱) باشد و بمعنای کشور
ونامهای سلاطین مادی را که کتەزیاس (۲) ذکر کرده است مترادفات آریائی
اسماءِ تورانی است که بصورت آریائی درآمده است و هرودوت (۳) نقل
کرده است و در کتیبه های فرس قدیم دیده میشود . مثلاً بنظر او نام
نخستین پادشاه ماد را که هرودوت ضبط کرده است مرکب از دو کلمه
است : اول دی ( بفتح دال و یاء ) (٤) بمعنای « دیگر » ، دوم او کو (۵)
بمعنای « قانون » و شکل آریائی یا پارسی آن محتملاً داەیوکا (٦)
بوده است که بمعنای « یکی کنندهٔ کشور ها » میباشد . و حال آنکه
ترجمهٔ فارسی آن بهمان شکل است که کتەزیاس (۷) نقل کرده است
و آن ارتایوس میباشد که « لفظ پارسی ارتایو (۸) را بیاد میآورد وآن
لفظ مرکب است از کلمهٔ ارت ( بفتح الف و ت و سکون را ) (۹) بمعنای
قانون و آیو (۱۰) بمعنای تجدید یگانگی » . شش طایفهٔ مادی را
هرودوت ( در کتاب اول ، فصل ۱۰۱ ) ذکر میکند و اپر تصدیق دارد
که آن نامها نام قبائل آریائی است ولی در مورد اقلاً دو طائفه یکی
بوسائی و دوم استروخاتس سر و کار ما با ترجمهٔ آریائی اصل
آنهاست که بعقیدهٔ او تورانی بوده است و مراد « بومیان » و « چادر
نشینان » است .

---

(۱) Mada (۲) Ctesias (۳) Herodotus (٤) daya
(۵) ukku (٦) Dàhyuka
(۷) Ctesias (۸) artayu
(۹) arta (۱۰) àyu

از دانشمندان کمتر کسی صلاحیت دارد راهی را که اپر (٢) رفته است دوباره بپیماید و دربارهٔ نتایجی که اپر در فروع گرفته است عقیدهٔ مستقلی اتخاذ نماید، اما در کلیات باشکالی که دارمستتر با بیان موجزی به فرضیه اپر نموده است همداستانیم؛

**نظر دارمستتر** (١)

دارمستتر در پایان تقریظ و انتقاد خود بر کتاب مزبور میگوید (٣):

« طبق عقیده‌ای که مبنای آن نقل و تواتر است زبان مادیها (٤) یك زبان آریائی بوده است و استرابون (٥) بطور مستقیم و هرودوت (٦) بطور غیرمستقیم برصحت این قول گواهی میدهند. و دلائل بسیار متقن دیگری نیزموجود است که مبدأ زند اوستا و زادگاه زند ماد است و ما دلیل کافی نداریم که ازاین عقیده عدول کنیم ».

تا زمانیکه اکتشافات دیگری نشده است فرضیه‌ای را که مادیها

---

(١) **یادداشت مترجم**: بنظر آقای تقی زاده « همچنین عقیده دارمستتر دربارهٔ زبان اوستا امروز طرفدار ندارد. زبان دوم کتیبه‌های هخامنشیان هم بطور قطع معلوم شده که عیلامی است ونیز بودن اوستا ازمغرب ایران امروز خیلی کمتر طرفدار دارد یادیگر هیچ ندارد. »

(٢) Oppert

(٣) Etudes Iraniennes و Darmesteter نقل ازمجلهٔ Revue Critique شمارهٔ ٢١ ژوئن ١٨٨٠ میلادی.

(٤) **یادداشت مترجم**: در بارهٔ زبان مادیها و متن کتیبه های داریوش آقای دکتر یارشاطر مینویسند:

این نظر البته درست نیست. زبان مادیها زبان ایرانی و نزدیك بزبان فارسی باستان بوده واین معنی از کلماتی که از این زبان بسایر زبانها رفته آشکار است. ازجمله در کتیبه‌های داریوش عده‌ای لغات‌مادی دیده میشود که بیشتر آنها لغات‌رسمی واداری است.

صورت دوم کتیبهٔ بیستون بزبان عیلامی است. رجوع شود به

F. H. Weissbach, Die Keilinschriften der Achämeniden, Leipzig, 1911.

(٥) Strabon (٦) Hérodote

ایرانی بودند وبزبان ایرانی تکلّم میکردند وزبانشان بافرس قدیم خیلی نزدیك بوده است ما باید باقرب احتمال صحیح بدانیم.

**اوستا**

دراینجا گفته شد که پادشاهان ماد برخلاف پادشاهان هخامنشی از کار هائی که کرده‌اند اثری نگذاشته‌اند. راجع به زبان مادی پاره‌ای دانشمندان منجمله نولد که(۱) گمان می کنند حتی بطور نمونه چیزی اززبان مادی دردسترس نیست ولی درنتیجهٔ اکتشافات آینده ممکن است بعداً نمونه‌هائی پیداشود. دیگران مانند اپر(۲) کتیبه‌های درجهٔ دوم را نمونهٔ خط مادی میدانند وحال آنکه برخی دیگر مانند دارمستتر معتقدند که کتابهای زند اوستای زردشتیان نمونهٔ کامل زبان وادبیات مادیهاست. دراینکه زبان اوستا یك زبان ایرانی است ونسبت آن زبان بافرس قدیم نسبت دوخواهر است نه نسبت دختر یا مادر بدون هیچگونه شك وشبهه این مسئله ثابت ومدلّل است امااینکه درکدام نقطهٔ ایران این زبان رائج بوده است همان اتفاق نظر وجود ندارد زیرا دارمستتر آنرا زبان ماد میداند ولی عقیده‌ای که در آلمان غلبه دارد این است که زبان بلخ قدیم(۳) بوده‌است وحتی مرسوم شده است بگویند «زبان قدیم بلخ» یا «زبان ایران شرقی». دارمستتر با سبك روشن و موجزی که دارد دلائلی را که برای ثبوت فرضیهٔ زبان ایران شرقی یا زبان قدیم بلخ یا باختر آورده‌اند باختصار شرح میدهد، سپس هریك را بدین طریق رد میکند(٤):

۱) زند زبان پارس نیست.

۲) بموجب روایات نخستین فیروزی زردشت این بود که گشتاسب شاه دربلخ بدو گروید.

---

(۱) Nöldeke (۲) Oppert (۳) Bactria

(٤) Darmesteter, Etudes Iraniennes, vol. i, pp. 10 - 12

۳) آنچه ازجغرافیا دراوستا آمده‌است فقط دربارهٔ مشرق ایران است .

دارمستتر مطلب اول را صحیح میداند ولی میگوید صرفاً منفی است . «با این فرضیه پارس از موضوع سخن خارج میشود و کلیهٔ نقاط دیگر ایران باقی میماند .»

دارمستتر میگوید : « استدلال دوم نیزدرست است ولی فقط ثابت میکند که بلخ درحماسه‌سرائی مذهبی آئین زردشت سهم بزرگی داشته است . بلخ بسبب وضع جغرافیائی آن میدان مبارزات ایرانیان با تورانیان بُت‌پرست بوده است واین کشمکش بالضروره افکارخداپرستان را باین‌قسمت‌خاك ایران متوجه‌میساخت زیرا دراین منطقه پرستندگان اهورمزدا با پرستندگان خدایان دروغین درقتال بودند لذا بلخ را باید پاسگاه سرحدی ارمزد در برابر بت‌پرستی عهد بربریت دانست . حتی احتمال زیادی میرود که افسانه‌های مربوط به‌ارشاد بلخ و شاه گشتاسب به کیش زردشتی خاطره‌ای تاریخی ازفیروزیهای‌زردشت دراذهان ما در مشرق بوراثت گذاشته است . در هیچ جا بلخ را مهد زردشت و کیش زردشتی‌ننوشته‌اند . راویان پارسی‌یکدل ویکزبان مهد زردشت راغرب ایران واتروپاتن(آذربایجان) میدانندنه‌درشرق وبلخ واین مسئله‌منحصر به‌روایات پارسی نیست بلکه خود اوستا هم براین معنی گواهی میدهد .

«مطلب سوم هم نادرست است زیرا گذشته ازشرق ایران اوستا از شمال وغرب ایران نیزبحث میکند : فصل اول وندیداد ایران‌را چنانکه نویسندگان وندیداد میشناخته‌اند وصف مینماید وبرای احصاءِ نواحی ایران‌ازارانوج (ایرانویج) (بکسرالف وسکون نون وکسر واو)(۱) آغاز میکند. ارانویج درمرزاتروپاتن‌واقع است‌ونیك‌دائیتی(بفتح یاءآخر)(۲) که همان رود ارس (۳) باشد از آنجا میگذرد . وندیداد باشمال ایران‌هم

(۱) Êran - Vêj (۲) Good Dâitia

(۳) این نظر مورد تصدیق عموم نیست . مثلاً گایگر Geiger میگوید ایریاناوجا Airyana Vaeja یا ارانوج Êrân - Vêj درناحیه پامیراست .

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ٤۲)

بهمان اندازه مأنوس است زیرا درآنجا ازری واقع درماد ذکری بمیان آمده است ؛ یونانیان آنجارا راگا گفته‌اندوامروزه ری‌نامیده میشود.»(۱)

دارمستتر برای اثبات عقیدهٔ خود که زبان اوستا زبان مادیهاست دلیلی از لحاظ فقه‌اللّغه اقامه میکند. میگوید کلمهٔ سگ(۲) در فارسی جدید همان ساکا درفرس قدیم است (دراسناد ناچیزی که از زبان قدیم پارسی مانده است و برای کسب اطلاع از فرس قدیم ما باید بآن اسناد متکی باشیم این لفظ بالفعل دیده نمی شود). هرودوت میگوید بزبان مادیها سگ راسپاکا (۳) می گفتند که به لفظ اوستائی سپن ( بسکون سین ونون وفتح پ) (۴) شبیه است ، (درسانسکریت سون بسکون سین ونون وفتح واو (۵) دریونانی کوانKuon). وعجب است که این لفظ بصورت اسپا (بکسر الف وسکون سین) (۶) هنوز در بعض لهجه‌های زبان فارسی موجود است (۷) منجمله درقهرود (نزدیك کاشان) و نطنز (۸).

---

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۴۱

بموجب شرح و تفسیری که گایگر از اطلاعات مندرجه در فصل اول وندیداد کرده است غربی ترین نقاطی که در اوستا مذکور است عبارت است از وهرکانه Veh‹kàna ( هیرکانیه یا جرجان یا گرگان کنونی ) و رنگهه (ری نزدیك تهران پایتخت جدید ایران ) و ورنه Varena « چهار گوش » که طبق نظر وی با قسمت شرقی مازندران تطبیق میکند.

---

(۱) **یادداشت مترجم :** آقای دکتر یارشاطر مینویسند :

« فصل اول وندیداد که ازولایات ایران وآنچه اهورامزدا واهریمن از نعمت وبلا درهریك آفریده‌اند یادمیکند باسایر مطالب وندیداد مناسبت ندارد وپیداست که بآن افزوده شده . نظر دارمستتر دربارهٔ محل ایرانویج و رود دائیتی نیک امروز تقریباً منسوخ است . ایرانویج اگر نام افسانه‌ای نباشد باید مشرق ایران بوده باشد. دراین باب رجوع شود به فصل اول وندیداد تألیف کریستنسن » (کوپنهاك ۱۹۴۳)

A. Christensen, Le premier chapitre de Vendidad.

هرچند بعضی ازتعبیرات کریستن‌سن را باید نیز با احتیاط ملاحظه نمود . »

(۲) صفحهٔ ۱۳ کتاب دارمستتر که ذکر آن گذشت دیده شود .

(۳) **یادداشت مترجم :** درزبان روسی سگ راساباکاو به‌ارمنی شون گویند.

(۴) span (۵) svan (۶) Ispa

(۷) به کتاب دیگر نگارنده راجع به یك سال میان ایرانیان صفحهٔ ۱۸۹ A Year amongst the Persians وهمچنین بکتاب Polak, Persien جلد اول صفحهٔ ۲۶۵ رجوع شود . (۸) **یادداشت مترجم :** درنطنز « کویه» گویند .

م. کلمان هوار (۱) چندین رسالهٔ بسیار عالی از روی کمال براعت برای مجلهٔ آسیائی (۲) دربارهٔ لهجه های مختلف فارسی از قبیل یزد وسیوند، ولهجهٔ عجیب جاویدان کبیر (اثر مهم فرقه مبتدعهٔ حروفیه (۳) که در قرن پانزدهم میلادی قیـام کرد) نوشته است. هوار نظر دارمستتر را پرورانده وکوشش نموده است نشان بدهد که چند لهجه از لهجه‌های مختلفی که در نقاط دور وکوهستانی ایران (خاصه درغرب یعنی درماد) معمول است اززبان اوستا آمده و این لهجه‌های محلی را مادی جدید یا پهلوی مسلمان (٤) مینامد. هوار میگوید از جمله اختلافات دیگری که دارد ریشهٔ «کر» درفعل کردن است درزبان اوستائی وحال آنکه درفرس قدیم صیغهٔ امر این فعل مانند فارسی جدید کن میباشد. وهمچنین ریشه فعلی که درزبان اوستا بمعنای گفتن است واچ ـ vach وا اوج ـ aoj میباشد. وحال آنکه درفرس قدیم gaub آمده است. (چنانکه دیدیم پارسی جدید ازفرس قدیم نسب می برد) و درپارسی جدید افعالی که بمعنای «کردن» و «گفتن» است صیغهٔ امر آنها کن و گویا گوی میباشد. در لهجه‌هائی که هـوار

**هوار نظر دارمستتر را می پروراند**

---

(۱) M. Clément Huart

(۲) J. A. for 1885, vol. vi pp. 502-545, Les Quatraines de Baba Tahir, ibid. for 1888, vol. xi, pp. 298-302, Note sur le prétendu Déri des Parsis des Yezd, ibid. 1889, xiv, pp. 238-270, Notice d'un Manuscrit Pehlevi-Musulman; ibid. 1893, vol. i, pp. 241-265, le Dialecte Persan de Sîwénd.

(۳) رجوع شود بمقالهٔ خود نگارنده دربارهٔ ادبیات واصول عقائد فرقهٔ حروفیه درمجلهٔ انجمن سلطنتی آسیائی بتاریخ ژانویه ۱۸۹۸ صفحهٔ ۹٤ - ٦۱
Literature and Doctrines of the Hurufi Sect in the J. R. A. S. for January, 1898, pp. 61-94.

(٤) این لهجه‌ها را درحقیقت عموماً ایرانیان پهلوی میگویند ودرقرن چهاردهم میلادی هم همینطور بوده است، کما آنکه حمدالله مستوفی قزوینی نیز چنین گفته است. کتاب Polak, Persien ملاحظه شود.

«مادی جدید» مینامد ساقهٔ کلمه که «کر» است همه جا محفوظ مانده است (بجای کنم کرم میگویند وقس علیهذا) و کلماتی که دلالت برسخن وسخن گفتن میکنند مشتق ازریشهٔ «واج» یا اصل دیگری است که منطبق با «ا اوج» - aoj یا «واچ» (۱) اوستائی است. این آزمایش را هوار برای طبقه‌بندی لهجه‌ها بکاربرده است. و بدین وسیله تشخیص میدهد کدام «مادی» و کدام «پارسی» است (۲). طبق این فرضیه که از نیروی ابداع وابتکارودرایت صاحب آن حکایت میکند هنوزدرایران چندین لهجه یالغت محلی وجود دارد که معرف زبان اوستاست. منجمله لهجهٔ رباعیات باباطاهر (اوائل قرن یازدهم) ولهجهٔ جاویدان کبیر (قرن پانزدهم) ولهجه‌هائی که بالفعل در قهرود وسیوند ومیان زردشتیان یزد و کرمان متداول است. ونیز باید توجه داشت که در لهجهٔ طالش بجای کلمهٔ «من» چنانکه بر زین (۳) هم گفته است «از» میگویند و چنین بنظرمیآید که این لفظ از کلمهٔ ازم azem دراوستا (و کلمهٔ ادم adam درفرس

---

(۱) **یادداشت مترجم**: بنظر آقای دکتریارشاطر واج و اوج دوصورت از یک ریشه‌اند.

(۲) **یادداشت مترجم**: ایشان مینویسند:

«اینگونه تقسیم‌بندی زبانهای ایرانی امروز متروك است. زبانهای ایرانی راعموماً بشرقی وغربی تقسیم میکنند. زبانهای ایرانی شرقی ازجمله شامل سغدی و ختنی وخوارزمی واستی (بضم اول و کسر ثانی) ولهجه‌های پامیر است، ولهجه‌های غربی شامل فارسی و پهلوی و پارتی و فارسی هخامنشی واوستائی و کردی ولری و بلوچی و لهجه‌های مرکزی وجنوبی ایران است. لهجه‌های غربی را نیزمیتوان بدو دسته شمالی و جنوبی تقسیم نمود. در این تقسیم فرعی زبان اوستائی متعلق بدستهٔ شمالی وفارسی باستان متعلق بدسته جنوبی خواهد بود.»

(۳) رجوع شود به کتاب برزین درتحقیقات مربوط به لهجه‌های فارسی چاپ ۱۸۵۳ میلادی صفحهٔ ۳۱ ببعد:
Berézine, Recherches sur les Dialectes Persans, Kazan, 1853, pp. 31 et seqq.

قدیم) مانده است(۱) . باید منتظر بود که در بارهٔ لهجه‌هائی که در نقاط مختلف ایران هنوز رائج است مطالعات کاملتر و جامعتری بشود تا این موضوع روشن‌تر گردد (با وجود اطلاعات وافری که ژوکوفسکی (۲) جمع آوری کرده وقسمتی از آنرا منتشر نموده است ، هنوز این لهجه‌ها را بطور ناقص میشناسیم). اگرچه دارمستتر (۳) در کتاب دیگر خود (موسوم به‌ترانه‌های مردم پسند افغانها ، صفحه ٦٥-٦٢) سعی کرده است ثابت کند که زبان پشتو یا پختوی (٤) افغانستان خلف الصدق عمده وزندهٔ زبان قدیم اوستائی است واین فرضیه بانظری که در کتاب مطالعات وی دربارهٔ ایران اظهار نموده است تعارض دارد ، معذلك حقیقة جمع بین دو نظر ممکن است ؛ شاید زردشت که ازقبیلهٔ مادی مغان یامجوس (مگوش) است تعالیم خود را از اتروپاتن (آذربایجان) در منتهی الیه شمال غربی ایران به بلخ در اقصی نقطهٔ شمال شرقی بسط داده و در آنجا به نخستین پیروزی شایان خود که ارشاد شاه ویشتاسب (گشتاسب) بود نائل گشته است ؛ شاید لهجه های اتروپاتن و بلخ و در حقیقت لهجه هـای سراسر شمال ایران باهم خیلی شبیه بوده است و نیز ممکن است همانقسمی که دو هارله (٥) اشاره میکند در اوستا لهجه‌ای که مسمّی به لهجهٔ گاتهاست معرف لهجهٔ بلخ و لهجهٔ اوستائی معمولی و ندیداد لهجهٔ اتروپاتن باشد . اینها البته صرف حدسیات است و احسن شقوق آنست که فقط میتوان گفت ظاهر

---

(۱) **یادداشت مترجم :** آقای دکتر یارشاطر مینویسند :

«درلهجه‌های پارتی ، سغدی ، ختنی ، یغنوبی نیز «من» ازهمین اصل است» .

(۲) Zhukovski, Materialy dlia izuchenia Persidskikh Narêchii, part, 1 ( Dialects of Kashan, Vanishun, Qohrud, Keshe, and Zefre) , St. Petersburg, 1888

(۳) Darmesteter, Chansons Populaires des Afghans.

(٤) Pashtô, Pakhtô (٥) De Harlez

فرضیه درست است.

اگر بخواهیم بالقطع والیقین از آئین مادیها سخن بگوئیم اشکال این کار از بحث زبان مادی کمتر نیست. با وجود کتیبه های متعدد مادی‌ها(۱) هنوز بطور حتم ثابت نشده است که جانشینان آنها، هخامنشیان، پیرو زردشت بوده اند یا نه. در بارهٔ شخصیت و تاریخ زندگانی و زادگاه زردشت آراء و عقائدی بی‌اندازه متفاوت اظهار گردیده‌است. پاره‌ای حتی از لحاظ تاریخ منکر وجود زردشت شده اند. برخی میگویند شخصیت وی بطور روشن و هویدا با شدّت وحدت در گاتها ظاهر است و گاتها بعقیدهٔ این‌دسته اگرعین‌بیانات‌زردشت نباشد لااقل کلمات پیروان بلافصل‌اوست. بعض دیگر معتقدند تاریخ حیات وی مقارن‌دورهٔ ودا(۲) یعنی ۱٫۸۰۰ یا ۲٫۰۰۰ و حتی ۶٫۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح بوده است. کسانی هستند که میگویند هفت‌هزار سال پیش ازمسیح زندگی میکرده است.

**کیش ایرانیان باستان، زردشت**

دیگران چنانکه دیدیم او را از بلخ در اقصی نقطهٔ شمال شرقی ایران میدانند و حال آنکه عده‌ای بر آنند که از اتروپاتن درمنتهی‌الیه شمال غربی برخاسته است. همین اختلاف در مورد اوستا کتاب مقدس پیروان زردشت نیز صادق است؛ دارمستتر درترجمهٔ جدیدی که درمجلّدات ۲۱-۲۴ سالنامه موزهٔ گیمه(۳) چاپ‌شده کوشش نموده‌است لااقل‌قسمتی از اوستا را از فراز عهود بسیار عتیق فرود آورد و حتی به ادوار ما بعد

---

(۱) **یادداشت مترجم:** بعقیدهٔ آقای دکتر یارشاطر «مادیها» باید حتماً پارسیها باشد. از مادیها هیچگونه گفته یا اثر مخطوط دیگری بدست نیامده است. منظور براون گویااینست که حتی درموردهخامنشیان نیز باوجود کتیبه‌های متعددشان درست دانسته نیست که آیا زردشتی بوده‌اند یا نه.

(۲) Veda

(۳) Darmesteter, Traduction Nouvelle, Annales du Musée Guimet, vols. xxi-xxiv (Paris, 1892-3).

مسیح تنزل دهد . نه تنها عقاید دراین مورد بسیار مختلف است، احساسات هم باوج خود رسیده‌است. هالوی(۱) ازدانشمندان بزرگ وازجهانگردان با شهامت است . ضمن مذاکره با نگارنده اظهار داشت که عرصهٔ آرام علم در معرض تهاجم و تجاوز اغراض نژادی و نفرت ملّی قرار گرفته است . ما نظر های دار مستتر را که تازه در کتاب وی انتشار یافته بود بحث می کردیم ، و من اظهار تعجب میکردم از اینکه تاریخ اوستا در آنجا بسیار نزدیك معین شده است و استعلام نمودم آیا آن دانشمندان متعدد وعالیمقامی که بالصراحه گفته‌اند اوستا ازایام بسیار قدیم‌است(۲) دلیلی برصحت قول خود نداشتند . هالوی چنین جواب داد : « دلائل کافی داشتند ، لکن نفرت آنها از نژاد سامی وغرورشان به صلب آریائی و اشمئزاز و کراهت از اینکه برای یهودیان هیچگونه تقدّم و برتری نسبت به ملل آریائی قائل بشوند موجب شده است برای خاطر تجلیل زردشت موسی را تحقیر کنند و با یکدست اسفار خمسهٔ تورات را بزیر آورند و با دست دیگر اوستا را برافرازند ! » اگر این مسئله راست باشد حقیقة مایهٔ تأسف است که احساسات ملعون یا منفور نژادی که سرچشمهٔ اینهمه جنایات است به پایگاه رفیع دانش نیز سرایت نماید و ساحت علم که باید بکلی از شائبه شهوات منزّه باشد در معرض اینگونه احساسات واقع گردد .

ورود باین مباحث کار کسانی مانند نگارنده نیست که زندگانی خودرا وقف برادبیات وافکارعصر اسلامی نموده‌اند ، زیرا این‌میدان بقدر کافی پهناور و نا پیموده است و طبع افرادی را که بحد اعلی بلند همت

---

M. Halévy (۱)

**(۲) یادداشت مترجم :** در باب مذهب ایرانیان پیش از ظهور زرتشت و عوامل کیش زرتشتی میتوان بمقالهٔ آقای دکتر یارشاطر « نکاتی دربارهٔ مذهب‌هندو ایرانی » درمجلهٔ یغما شمارهٔ بهمن ۱۳۳۰ رجوع نمود .

وجدی باشند قانع میسازد . مزیت اینکار این است که ما در اینجا روی مبنای محکم تاریخ ایستاده‌ایم ووقایعی راکه از جهت زمان ومکان مورد فحص وبحث قرارمیدهیم نه آن اندازه محل اختلاف است که (با شک وتردید) بر فراز قرون مختلف و صحنه‌های مختلف ازبلخ تا اتروپاتن(۱) درنوسان باشیم (ونتوانیم دریك نقطهٔ ثابت بایستیم وتاریخ وقوع وقایع را همان نقطه بدانیم) . معذلك کسانیکه دامن همت بر کمرمیزنند وباآنهمه شهامت در میدانهای خشگ عهود بسیار عتیق رنج تحقیقات را بر خود هموارمیسازند وبا تحمل مشقات لایتناهی تاریخ را به‌نیروی تدبیرازبطون اساطیربیرون میآورند ونظم وترتیب را جایگزین هرج و مرج مینمایند شایستهٔ همه‌گونه افتخارند !

دربارهٔ روزگاران بسیار کهن ووقایعی که ازلحاظ حس کنجکاوی بسیار جالب توجه است ولی از حدود بررسی ما خارج است راهنمای ما ومبنای عقاید مامطالعات همان محققین است . ازمیان هادیان وراهنمایان مزبور آنکه بیش ازهمه دارای عقل سلیم و تبحّر است وعمق روش آلمان را تاحدی بایکی ازمواهب آلهی یعنی روشنی و وضوح بسیار دل‌انگیز فرانسویان در بحث شقوق و شعوب مختلف مسائل علمی در خود جمع نموده است ، پروفسور جکسون ، استاد دانشگاه کلمبیا در نیویورك میباشد .(۲)

جکسون دارای همان روح انصاف توأم با تصمیمی است که ما علی‌الرسم برای نبوغ انگلوساکسن قائلیم . دریك سلسله مقالات شایان تحسینی که در مجلات امریکا(۳) منتشر ساخته است ، پروفسور جکسون

---

(۱) Atropatene

(۲) Professor A. V. William Jackson of Columbia University, New York.

(۳) صورت مذاکرات وسخنرانیهای انجمن‌شرقی آمریکا ومجلهٔ فقه‌اللغه آمریکا : Proceedings of the American Oriental Society, the American Journal of Philology, etc.

اکثر مباحث مشکل فوق و بسیاری نکات دیگر را که مربوط بتاریخ و اصول عقائد کیش زردشت است پی در پی مورد مطالعه قرار داده وسرانجام همه‌را در کتابی خلاصه کرده‌است که‌بی اندازه‌فاضلانه وخواندنی است. نام آن کتاب «زردشت پیامبر ایران باستان» است وبسال ۱۸۹۹ مسیحی در نیویورك بحلیهٔ طبع آراسته شده است.

نتایج اساسی که‌جکسون ازبحث خود گرفته‌است‌بشرح‌ذیل‌است:

**نتیجهٔ مطالعات جکسون**

۱ـ زردشت شخصیتی است کاملاً تاریخی و عضو یکی از طوائف ماد است که مغ یا مجوس نام دارد(۱).

۲ـ زمان او تقریباً در اواسط قرن هفتم قبل از میلاد یعنی دردورهٔفرمانروائی مادیهاوپیش ازنهضت وکسب‌قدرت هخامنشیان است. وفاتش در حدود ۵۸۳ قبل از میلاد مسیح و سنّ او ۷۷ سال بوده است.

۳ـ از اهل مغرب ایران (اتروپاتن(۲) یا ماد) است ولی نخستین کامیابی‌شایان وی‌دربلخ(۳) میباشد. درآنجا شاه ویشتاسپ(٤)(گشتاسب) را به آئین خود درآورد.

٤ـ گاتها (که قدیمترین قسمت اوستاست) جوهر مواعظ اولیهٔ اودربلخ است که ازروی امانت وصداقت درآن کتاب انعکاس یافته‌است.

۵ـ کیش زردشت از ایالت بلخ قدیم بسرعت سراسر ایران را فراگرفت و دراواخر پادشاهی هخامنشیان در پارس (فارس) تسلّط پیدا کرد. لکن مسلّم نیست در چه تاریخ کیش زردشت باین قسمت از خاك

---

(۱) **یادداشت مترجم:** آقای دکتریارشاطر مینویسند:

«این‌نظر امروز کمتر طرفدار دارد. ظاهراً مغان که پیشوایان مذهبی‌مادیها بوده‌اند بعدآبکیش زرتشتی گرویده‌اند و کتاب وندیداد بیشتر مظهر آداب ومراسم ایشان است که بکیش زرتشتی سرایت کرده.»

(۲) Atropatene

(۳) **یادداشت‌مترجم:** درمتن‌اصل کتاب کلمه Bactria ذکر شده که همان ایالت بلخ قدیم است.

(٤) Vishtàspa

ایران آمده و مردم و فرمانروایان پارس در چه تاریخ متابعت نموده‌اند(۱).

اگرچه این نظرها مورد تصدیق عموم نیست بعقیدهٔ نگارنده شواهدی که پروفسور جکسون آورده است علی الخصوص روایات محلی که بلافاصله بعد از غلبهٔ اسلام نقل شده است نظر او را تائید میکنند و این مدارك بیشتر مأخوذ از روایاتی است که زمان ساسانیان جاری و ساری بوده است.

میتوان گفت نویسندگان آن دوره را عادت بر این نبود که در بیان حقیقت بامساك قائل شوند؛ بنا بر این بعید بنظر میرسد که نویسندگان مزبور متفق الکلمه تاریخ پر نزدیکی برای زردشت تعیین کرده باشند.

اما راجع باینکه اصل زردشت از ماد باشد گایگر(۲) کاملاً با دارمستتر و جکسون هم عقیده است که اگرچه زبان اوستا بنظر او متعلق به‌شمال شرقی ایران (بلخ) است، اصول عقائد را چنانکه کلیهٔ روایات پارسی نشان میدهد آثرون‌ها (بفتح راء وواو) (۳) یا موبدان آتش پرست مادی آورده‌اند. آثرون ها را همه اینطور معرفی میکنند که مبلّغین سیّاری بوده‌اند در شمال شرق

**اصابت رای جکسون**

---

(۱) **یادداشت مترجم:** بعقیدهٔ آقای دکتر یارشاطر «درصحت بسیاری ازاین نظریات تردید فراوان است. برای اطلاع بر آخرین تحقیقات درباب زرتشت رجوع شود به Zoroaster تألیف W. B. Henning (لندن ۱۹۵۱) که مؤلف در آن عقاید هرتسفلد ونوبرگ‌را نیز ازنظر گذرانده است. تاریخی که امروز بیشتر برای ظهور زرتشت مورد قبول است همان تاریخ روایات زرتشتی یعنی حدود قرن ششم و هفتم قبل از میلاد است. هم چنین رجوع شود به Zoroastre تألیف J. Duchesn - Guillemin (پاریس ۱۹۴۸) که‌مذیل بترجمهٔ جدیدی‌از گاتهاست، وچاپ دوم «گاتها» تألیف آقای پورداود (تهران ۱۳۳۱)».

(۲) Geiger (۳) áthravan

**یادداشت مترجم:** آقای پورداود لفظ اثروان را آذربان معنی کرده‌اند (فرهنگ لغات اوستا جلد دوم یشتها، کتاب ادبیات مزدیسنا) و نیز رجوع شود به تحقیق آقای دکتر محمدمعین دربارهٔ لفظ آدروان (کتاب‌مزدیسنا وتأثیر آن درادبیات پارسی، ۱۳۲۶، صفحهٔ ۲۹).

وخانهٔ آنها درری وماد بوده است. ضمناً دارمستتر (۱) یك مطلب جالب توجهی را تذکر میدهد و آن راجع به کلمهٔ مغو (۲) (بضم میم) میباشد (که مادهٔ اشتقاق کلمهٔ مغان یا مجوس است). میگوید این کلمه فقط دریك عبارت اوستا دیده میشود (یسنا ٤٤، قطعهٔ ۲٥) وآن لفظ مرکب مغوتبیش (۳) است بمعنی مغ آزار: « آنکه از مغان متنفّر باشد یا مغان‌را بیازارد»؛ زیرا نفرت و حسد پارسها نسبت بآنها از آن جهت بود که مغان ازنژاد مادبودند نه‌ازجهت اینکه‌آثرون‌ها آئین زردشتی را ترویج میکردند. بعد از مادیها پارسها قدرت یافتند و دراوائل عهد هخامنشیان مادیها گاهگاه بوسیلهٔ شورش سیادت پارسها را تهدیدمینمودند. نمونهٔبارزطغیان مادیها گئومات(٤)مغ (مگوش)(٥) است که خود را بدروغ بردیا(٦) (اسمردیس) (۷) پسر کوروش معرفی نمود و داریوش او را بقتل رساند و خود داریوش شرح این واقعه را بدین طریق در کتیبهٔ بهستون (بیستون) داده است:

**لفظ مغ بطرز شایان توجهی در اوستاآمده است**

« پس از آن مردی، مغی، گئومات نام از پی‌سی‌ی او اووده(۸)برخاست، کوهی است بنام ارکادرس(۹)از آنجا در ماه ویخن(۱۰) در روز چهاردهم قیام کرد، مردم را

**اسمردیس دروغی**

---

(۱) ترجمهٔ اوستا (جلد اول صفحات ٥۱ و ٥۲) که جزء کتب مقدس شرق دراکسفورد بتاریخ ۱۸۸۰ مسیحی منتشر شده است:

Translation of the **Avesta** in the Sacred Books of the East, (Oxford, 1880).

Môghu (۲) Môghutbish (۳)

**یادداشت مترجم:** موغوتبیش = مغ آزار(فرهنگ اوستا ـ یسنا ـ جلد اول، تألیف آقای پورداود ـ صفحهٔ ۲٥۲).

Gaumâta (٤) Maghush (٥) Bardiya (٦) Smerdis (۷)

Pisiyâuvâdâ (۸) Arkadris (۹) Viakhna (۱۰)

فریب داد که من بردیا پسر کورش برادر کمبوجیه(۱) هستم. پس از آن تمام مردم بر کمبوجیه شوریدند و پارس وماد و نیز سایر ایالات بطرف او رفتند. او تخت را تصرف کرد و در ماه گرم‌پد(۲) (بفتح میم و پ و دال) روز نهم بود که او تخت را تصرف کرد. پس از آن کمبوجیه مرد، بدست خود کشته شد.

**نقل از کتیبهٔ داریوش**

«داریوش‌شاه میگوید: این اریکهٔ سلطنت که گئوماتای مغ از کمبوجیه گرفت از زمان قدیم درخانوادهٔ ما بود. گئوماتای مغ پارس و ماد وایالات دیگررا از کمبوجیه گرفت وبه خود اختصاص داد وشاه شد».

«داریوش شاه میگوید: کسی از پارس و ماد یا از خانوادهٔ ما پیدا نشد که اورنگ سلطنت را از این گئوماتای مغ بازستاند. مردم از اومیترسیدند زیرا بسیاری ازمردمی که‌وی‌را پیشترمیشناختند بکشت(۳) از آن جهت میکشت که مبادا ویرا بشناسند و بدانند که بردیا پسر کوروش نیست. هیچکس جرأت نمیکرد چیزی دربارهٔ گئوماتای مغ بگوید تا اینکه من آمدم. از اهورمزدا یاری طلبیدم. اهورمزدا یاری کرد. درماه باگیادیش (باغ یادیس) روز دهم من با چند تن دیگراین گئوماتای مغ را با کسانی که سردستهٔ همراهان او بودند کشتم.

«درماد قلعه‌ایست موسوم به سی کت‌هئوواتیش(۴)در بخش نسای (بفتح یاء) (۵) آنجا من او راکشتم: پادشاهی از او باز ستادم؛ بفضل اهورمزدا شاه شدم. اهورمزدا شاهی را بمن عطا کرد.

---

(۱) Cambyses (Kambujiya) (۲) Garmapada

(۳) **یادداشت مترجم:** آقای دکتر یار شاطر کتیبه را چنین ترجمه کرده اند:

«... مردم از او سخت میترسیدند [چه گمان میکردند] او بسیاری از مردمی راکه قبلاً بردیا را شناخته بودند خواهد کشت...»

(۴) Çikathauvatish (۵) Niçâya

« داریوش شاه میگوید : سلطنتی را که ازدودمان ما بیرون رفته بود بار دیگر برقرار کردم : آنرا بجائی که پیش از این بود باز نهادم ومانند سابق درست کردم : معابدی را که گئوماتای مغ سرنگون کرده بود برای مردم مرمّت کردم ؛(۱) بازار وحشم ومساکن‌را که گئوماتای مغ از طوائف گرفته بود بآنها پس دادم . مردم پارس وماد وسایر ایالات را در جاهای سابق خویش مستقر ساختم . بدین‌نهج آنچه‌را که انتزاع شده بود باحوال پیش بر گرداندم : بفضل اهورمزدا اینکارهارا کرده‌ام ، رنج بردم تا طائفه خود را بمقامی که پیش داشت رساندم . [ پس بفضل اهورمزدا من‌طائفهٔ خودرا بدان مقامی نهادم که قبل‌ازاینکه گئوماتای مغ آنرا بخورد دارا بود(۲) . ]

« داریوش شاه میگوید : این است آنچه من کردم پس از آنکه شاه شدم . »

از میان نه پادشاه یاغی که داریوش در نوزده جنگ شکست داد و اسیر کرد گئوماتای مغ که « باعث شورش پارس گردید » نخستین کسی بود که از مادیها مغلوب وی گردید ولی آخرین کسی نبود . فراورتیش ( فرا اورتس (۳) ) که « باعث شورش ماد شد » در ری باسارت دستگیر گردید و پس از آنکه ویرا ناقص کردند سرانجام درهمدان ( اکباتانه یا پایتخت قدیم ماد ) مصلوب شد . فراورتیش مدعی بود که از نژاد

---

(۱) **یادداشت مترجم :** بنظر آقای دکتر یارشاطر ترجمهٔ درست متن کتیبه چنین است :

« مزارع و گله‌ها و اثاث البیت و مساکن را که گئوماتای مغ . . . »

(۲) **یادداشت مترجم :** بنظر ایشان متن کتیبه چنین است :

« پس من کوشیدم تا بفضل اهورامزدا گوماتای مغ خاندان شاهی ما را ازمیان برندارد » ( جمله‌ای که درمتن ذکر شده بااصل کتیبه منطبق نیست ) .

(۳) فرور تیش را یونانیان فرا اورتس Phraortes میگفتند .

هووخشتر (کیاگزارس(۱) سومین پادشاه ماد بقول هرودوت) میباشد و همچنین چتر تخمه(۲) درسگرتیه(۳) سر کشی کرد و در اربیل (اربیرا) مصلوب گردید.

راست است سرداران و سربازان مادی با وفاداری برای داریوش جنگیدند، معذلك همان خصومت وعنادی که بین اسکاتلندی‌ها وانگلیسها در زمان ادواردها(٤) وجود داشت، در این هنگام میان مادیها و پارسها نیز حتماً وجود داشته‌است. با اینکه مادیها وپارسها از حیث نژاد و زبان و شاید مذهب تقریباً یکی بودند حقد و حسدی که بین آنها در

**مادیهای دیگری که مدعی تخت و تاج شدند و داریوش آنها را قلع و قمع ساخت**

این هنگـام دیده میشد یکی از عوامل نیرومند تاریخ بشمار میرود و چنانکه دارمستتر میگوید موبد ماد گرچه بسبب سمت موبدی مورد احترام بود وازاومیترسیدند ووجود اورا برای تشریفات‌مذهبی ضروری میدانستند، با این وصف پارسیان جنوب از او متنفّر بودند و ویرا دشمن داشتند.

هدف این کتاب تحقیق در پیشرفتهائی است که بعد از اسلام در ادبیات و افکار ایرانیان حاصل شده است و بعبارت دیگر ضمن بررسی تاریخ ادبی هزارسالهٔ اخیر توجه ما به عهد قدیم تاآن حد است که برای درك این موضوع ضرورت داشته باشد. بنابراین اگر بخواهیم با تفصیل بیشتری از روز گاران کهن که در اینجا سخنی ازآن بمیان‌آمده شرح و بسط دهیم خارج از بحث ما خواهد بود. در این فصل به آغاز قدرت مادیها (که تقریباً ۷۰۰ سال پیش از میلاد است) بر گشته‌ایم. درهمین نقطه است که میتوان گفت دورهٔ تاریخی شروع میشود، لکن از روزنهٔ

---

Chitratakhma (۲) Huvakhshatara (Cyaxares) (۱)
Edwards (٤) Sagartia (۳)

**ادوار ماقبل ماد و تاریخ نژاد ایران**

عهود بسیار قدیم و روشنائی ضعیفی که در تاریکی آن ایام دیده میشود ادوار پیشتری را هم ممکن است تشخیص داد و اینکار را اشپیگل (۱) در کتاب اعلای خود که در سه جلد در لایپزیگ بتاریخ ۷۸ – ۱۸۷۱ بطبع رسانده‌است انجام داده است. اگر این‌موضوع متنازع فیه را کنار بگذاریم که اصل نژاد آریائی از یك مرکز مشترکی بهرسو پراکنده گشت لااقل تا حدی محقق بنظر میرسد که هندیها و ایرانیها از یك‌نژاد مشترك هندوایرانی برخاسته وزمانی درحوالی پنجاب متحدبوده‌اند(۲). فرضیهٔ زیبائی که مکس مولر (۳) با آن استادی و براعت در بارهٔ علل این انشقاق ذکر نموده است تصور میکنم بطور کلی متروك است ولی بحدی جذّاب میباشد که دریغ است از آن بگذریم(٤).

بطورخلاصه محور این فرضیه روی پاره‌ای اصطلاحات دینی قرار گرفته است که در وید یا ودای(۵) هندوها و اوستای زردشتیان دیده میشود و مادهٔ اشتقاق این اصطلاحات واحد ولی مفاهیم آن بکلی متضاد است. در سانسکریت لفظ دوا (٦) (بکسر دال) بمعنای «روشن» آمده است و خدای

**فرضیهٔ مکس مولر**

---

(۱) Spiegel, Erânische Alterthumskunde, 3 vols, Leipzig, 1871-78.

(۲) **یادداشت مترجم:** آقای دکتر یارشاطر مینویسند: «این نظر که بموجب آن ایرانیان نخست باهندیان بپنجاب رفته سپس بایران آمده‌اند امروز طرفدار چندانی ندارد. جدائی اقوام هند و ایرانی باید قبل از وصول به پنجاب عملی شده باشد.»

(۳) Max Muller's Selected Essays, (London, 1881), vol. ii, pp. 132 - 134.

(٤) آقای تقی زاده مینویسند «تمام این عقاید و فرضیه ها که در باب منشأ اوستا و زرتشت و غیره نوشته‌اند امروز منسوخ یا ضعیف شده است».

(۵) Veda (٦) Deva

هندو را دوا مینامند که مراد انوار است . از طرف دیگر دراوستادئوا(۱) ( که درفارسی جدید دیو شده ) نام شیاطین است(۲) و یك فرد زردشتی با رعایت رسوم مذهبی هنگام عبادت با خشوع و وقار با پروردگار خود چنین رازونیاز میکند : « من دیگردیوها را نمی‌پرستم » زردشتی دیو را که همان دوا یا خدایان هندو است طرد میکند و پرستندهٔ اهورمزدا میشود . یکی از قواعد علم‌الاصوات آنست که حرف ه فارسی با حرف سین در سانسکریت تطبیق میکند ( مثلاً هند همان سند است و سند آنقسمت از هند را گویند که بیش ازسائر قسمتها نزد ایرانیان معروف است ) ؛ بناء علیهذا اهورای اوستا همان اسورای سانسکریت است که بمعنای روح پلید یا ابلیس آمده است . ازین دو کلمهٔ کوچك که ذکر آن گذشت مکس مولر زردشت پیامبر و مصلح را بوجهی کاملاً قانع کننده وسحرانگیز تصویر میکند که ازمیان جماعت متحد هند وایرانی برخاسته و برشرك مشرکین طبیعت پرست میتازد و نسبت به سیر نزولی افکار زبان به تعرض میگشاید زیرا گذشتگان اندیشه‌ای پاکتر داشتند که رفته رفته رو به تدنی و انحطاط رفت و عقاید طبیعیّون جایگیرآن شد ، و برای اینکه نا خشنودی خود را بالسان مؤکدی بیان کند و دستگاه آنها را واژگون سازد خدایانشان را دیو میخواند وسرانجام با عده‌ای از پیروان با ایمان خود هجرت اختیار میکند و پرستندگان سرسخت دیوان را بحال خود میگذارد و در سرزمین غرب که امروزه ایران نامیده میشود متوطّن میگردد . باید گفت مبنای این نظر بیشتر فرضیّه‌ایست که باعتبار نخستین فرگرد وندیداد مدتهای مدیدی علی‌الخصوص درآلمان نافذ بوده است و اصل زردشت را بلخ دانسته‌اند .

---

(۱) daêva

(۲) **یادداشت مترجم :** دربارهٔ دئوا و اسورا و رابطهٔ میان خدایان هندی وایرانی میتوان بمقالهٔ «ایندرا» در مجلهٔ یغما (آذر ۱۳۳۰) رجوع نمود .

در بارهٔ تألیف اوستا در جای دیگر سخن خواهیم گفت . فعلاً همینقدر کافی است بگوئیم که وندیداد آنقسمت از اوستا را گویند که حاوی احکام مذهبی و اساطیرالاولین است و در حقیقت نسبت وندیداد به اوستا همان نسبت اسفار خمسه به تورات است . وندیداد مشتمل بر بیست و دو فرگرد یا فصل است.

فرگرد اول دربارهٔ آفرینش اهورامزدا وانرمئی نیو (انگرمینیو) (۱) روح پلید (اهریمن) است و اراضی شانزده گانهٔ ذیل را که اهورا مزدا آفریده است میشمارد : ۱ ـ ایران وئجو (ایران ویج) (۲) نزدیك رودخانهٔ نیك دائی تی (۳) (یك ناحیهٔ افسانه‌ایست که در زمان ساسانیان با ناحیهٔ رود ارس در آذربایجان تطبیق شده‌است) ؛ ۲ ـ سغدا (سغدیانا ، سغد) (٤) (بضم سین) ؛ ۳ ـ مورو (مرگیانا ، مرو) (۵) ؛ ٤ ـ باخدی (باکتریا که همان ایالت بلخ قدیم است) (٦) ؛ ۵ ـ نسای (۷) (بفتح یاء) (پایتخت پارت ، نسای جدید در خراسان که دو روز راه است از سرخس و پنج روز ازمرو) ؛ ٦ ـ هرویو (۸) (هرات) ؛ ۷ ـ وائکرتا (۹) (در تفسیر پهلوی همان کابل است) ؛ ۸ ـ اوروا (۱۰) (همان طوس است) ؛ ۹ ـ و هرکانه (۱۱) (هیرکانیه ، گرگان جدید یا جرجان) ؛ ۱۰ ـ هره وایتی (۱۲) اراختس (۱۳) و ۱۱ ـ هائتومنت (۱٤) این دو مکان در ناحیهٔ رودهیرمند واقع است ؛ ۱۲ ـ رغ (بفتح راء وغین) (۱۵) ، ری یا بگفتهٔ یونانیان رگائی نزدیك تهران پایتخت جدید ایران است ؛ ۱۳ـ چخرا (۱٦) (شرغ یا جرغ بگفتهٔ ابن خردادبه (۱۷) در چهار فرسخی بخارا) ؛

---

(۱) anra mainyu (۲) Airyana Vaêjô (۳) Daîtya
(٤) Sughda, Sogdiana, Sughd (۵) Margiana, Môru
(٦) Bâkhdi (۷) Nisâya (۸) Harôyu (۹) Vaêkereta
(۱۰) Urva (۱۱) Vehrkâna (Hyrcania)
(۱۲) Harahwaiti (۱۳) Arakhotos
(۱٤) Haêtument (۱۵) Ragha (۱٦) Chakhra
(۱۷) چاپ دوخویه صفحات ۲۵ و ۲۰۳
Ed. de Goeje (vol. vi of Bibl. Geog. Arab).

۱٤ ـ ورنه یا ورنای چهار گوش (۱) ( ؟ در ناحیهٔ البرز ) ؛ ۱٥ ـ هپتا هندو (۲) یاهفت‌رودخانهٔ (پنجاب) ، ۱٦ـ اراضی نزدیك سیلهای‌رنها (۳) « در آنجا مردم بدون سر ( یعنی بی‌فرمانروا ) زندگانی میکنند . »

گایگر و بعضی دانشمندان دیگر تصور میکنند که این فهرست همان خط سیری است که مهاجرین ایرانی پس ازشکاف خوردن وانقسام و انشعاب جامعهٔ اصلی هند و ایران درناحیهٔ پامیر و ورود بایران اختیار کرده اند . نخستین سیل مهاجرین از پامیر بیشتر بسمت غرب تا حدود سغد و مرو وبلخ و نسا وهرات سرازیر شد . سیل دیگری بسوی‌جنوب و جنوب غربی بطرف پنجاب و کابل و نواحی رود هیرمند روانه گشت . بعضی افراد حادثه جو مهاجرت خود را بسمت غرب تا گرگان و ری ادامه دادند ولی اینکه بکدام شهر زودتر و بکدام دیرتر وارد شدند و روی ترتیبی که در اینجا ذکر شد زیاد بشود تکیه کرد محل تردید و تأمل است و بهرصورت ترتیب مذکور ( ولو کلیهٔ نقاطی را که از حیث تطبیق مشکوك است حذف کنیم ) بدلائل جغرافیائی تقریباً غیر قابل دفاع است . لا اقل امکان این‌امر قابل‌تصور است که این پیشرویها معرّف فیروزیهای آئین زردشتی است نه ملّت ایران و این فرضیه در صورتی قوت بیشتری میگرفت که می‌توانستیم با اطمینان بیشتری احراز کنیم

---

Ranha (۳) Hapta - Hendu (۲) Varena (۱)

**یادداشت مترجم :** درجلداول یسنا جزئی‌ازنامهٔ مینوی اوستا تفسیروتألیف آقای پورداود صفحهٔ ٦۷ رنگها (سیر دریا = سیحون ؟) ضبط شده است . آقای دکتر محمدمعین در کتاب مزدیسنا و تأثیرآن درادبیات پارسی چاپ دانشگاه‌تهران، ۱۳۲٦ در پاورقی صفحهٔ ۱۲۰ رنگه ضبط کرده‌اند بدین شرح : « ونیز نام‌دیگری دراوستاآمده وآن رنگه Rangha میباشد که درتفسیر پهلوی‌آنرا نینوا دانسته‌اند ولی طبق تحقیقات دانشمندان رنگهه نام رود داستانی است که در پهلوی ارنگ یا وه رود خوانده شده و با رود جیحون تطبیق گردیده . در خصوص بابل و نینوا و رنگهه رجوع کنید به اوستا یشت ٥ (آبان یشت) بند ۲۹ ـ یشت ۱۰ (مهر یشت) بند ۱۰٤ » .

که ایران ویج (۱) همان اتروپاتن (۲) ( آذربایجان ) است . درآنصورت فرضیّه‌ای که باقرب احتمال صحیح میدانستیم تاحدی بطوروضوح تائید میشد : و آن فرضیه چنین بود که مذهبی در اقصی نقطهٔ شمال غربی ایران سرچشمه گرفت ولی دراقصی نقطهٔ شمال‌شرقی به نخستین پیروزی خود نائل گشت . اگر دلیلی لازم شود برای اینکه بگوئیم انبیاء ورسل در موطن اصلی خود اکثر اوقات فاقد عزت و احترامند تاریخ اسلام دلیل ماست و بخوبی ممکن است گفته شود بلخ برای کیش زردشتی بمنزلهٔ مدینه برای شریعت اسلام بوده است .

بعد از عصر هند و ایران و عصر بدوی ایران کهن اشپیگل (۳) با دقت و درایت فراوان از دورهٔ دیگری بحث میکند که بنظر وی

**دورهٔ نفوذ آشوریان**

هزار سال قبل از میلاد مسیح آغاز میشود و آن دورهٔ نفوذ آسوریان است . این نفوذ درحجاریها و کتیبه‌های هخامنشی بطور بر جسته در برابر دیدگان همه نمایان است و همانقسمی که اشپیگل نشان داده است در بسیاری از اساطیر وافسانه‌ها واصول عقائد که انعکاسی ازاخبارومنقولات سامی وغیرآریائی است این نفوذ محسوس است . یکی از عجائب این است که در تمام ادوار تاریخ نفوذ سامی در ایران باین پایه زیاد بوده است ؛ عرب در اواخر عهد ساسانی و در عصر اسلامی ، وآرامیها در اوائل ساسانیان ودراواخر پارتها ، وآسوریان دراعصار قدیمتر نفوذ داشته‌اند و در واقع این مسئله از حقایقی است که هراندازه دربارهٔ آن ایستادگی وپافشاری شود زیاد نیست ، زیرا مطالعات مربوط به زبان فارسی از لحاظ زبان‌شناسی بطور مطلق بیش از هر چیز دیگر لطمه دیده است . از نظر فقه‌اللغه بطور مطلق ، صرف قرابت ریشهٔ زبان و نژاد بی نهایت مهمتر و معنی‌دارتر از

---

(۱) Airyana - Vaêjo (۲) Atropatene

(۳) Erânische Alterthumskunde, vol. i, pp. 446-485, "Beginn der Erânischen Selbständigkeit. Die Altesten Berührungen mit den Semiten".

تأثیرات تماس ادبی ومذهبی است ، وحال آنکه نفوذ دینی وادبی بمراتب عمیقتر و قویتر است . زبان یونانی را در انگلستان خیلی بیش ازعبری تحصیل میکنند وحال آنکه برای فهم غرض اصلی وروش سالکین مسالك اصلاح طلب آئین عیسوی درانگلستان و اسکاتلند(۱) قطع نظر ازاشعار میلتون(۲)، دانستن کتاب مقدس لااقل همان اندازه لازم است که آشنائی به علوم و فنون عالیهٔ لاتین و یونانی ضروری است . در ایران که نفوذ سامی از لحاظ ادبی ومذهبی نوعاً خیلی زیاد بوده‌است این معنی دردرجهٔ اعلی صادق است . اگر ضمن تهیهٔ وسائل مطالعات خود دربارهٔ سیرعقائد و افکار در ایران و ادبیات فارسی مخیّر بودم بین زبانهای سامی و آریائی بیکی از این دو رشته احاطهٔ کامل پیدا کنم ، فقط از همین لحاظی که گفته شد بی‌درنگ اولی را برمیگزیدم . برای مطالعهٔ پهلوی بالضروره باید زبانهای آرامی را خوب دانست و بدون آشنائی وسیع بکتابهای عربی غیر ممکن است بتوان در باب ادبیات و عقائد و افکار ایران بعد از اسلام تحقیقاتی که مثمر ثمر باشد بعمل آورد ، و حال آنکه فائدهٔ دانستن زبان سانسکریت برای هریك از دو رشتهٔ مذکور تقریباً خیلی کم است و حتی برای تفسیر اوستا نیز استفاده از سانسکریت باید تا حدی با قید احتیاط تلقی شود و به سنت و روایات پهلوی باید توجه لازم داشت .

در پایان این فصل که صورت مقدمه دارد بهتر است ادوار مختلف تاریخ ایران راکه مورد بحث قرار داده‌ایم خلاصه کنیم :

خلاصهٔ مطالب :

۱ ــ دورهٔ هند و ایران .

۲ ــ دورهٔ ایران کهن .

۳ ــ دورهٔ نفوذ آشوریان ( هزار سال قبل از میلاد مسیح(۳) ) .

(۱) English Puritans, Scottish Covenanters (۲) Milton

(۳) یا حتی بیشتر از آن - رجوع شود بصفحهٔ ۳۲ همین فصل .

٤ ـ دورهٔ مادی (٧٠٠ سال قبل ازمیلاد مسیح) .

٥ ـ دورهٔ پارسی باستان (هخامنشی) (٥٥٠ سال قبل از مسیح) .

٦ ـ دورهٔ فترت : از حملهٔ اسکندر تا اعادهٔ عظمت ایران بدست ساسانیان (٣٣٠ قبل از میلاد تا ٢٢٦ بعد ازمیلاد) .

٧ ـ دورهٔ ساسانی (٢٢٦ بعد ازمیلاد تا ٦٥٢) .

٨ ـ دورهٔ اسلامی از سقوط سلسلهٔ ساسانیان تا امروز .

توجه ما بیشتر به دورهٔ آخر است و خواهیم دید که این دوره چندین تقسیمات مهم فرعی دارد . پیش از آنکه وارد مطلب شویم کمی بیشتر باید درخصوص ادبیات قدیم فارسی وچگونگی کشف آن ومسائل گوناگون دیگر مربوط بآن گفتگو کنیم و فصل بعد در همین مباحث خواهد بود .

# فصل دوم

## کشف و ترجمهٔ کتیبه ها و اسناد ایران باستان

### با سائرمطالب مربوط به زبانشناسی

**مجملی از پیشرفت مطالعات شرقی در اروپا**

زبان جدید ایران ، یعنی ایران بعدازاسلام ، مدتها پیش‌از آنکه برای حل معمای سه‌زبان قدیم‌ایران جداً کوششی بشود ، طبعاً وبدلائل عملی مورد علاقه و مطالعهٔ اروپا بوده است . در این فصل بطورخلاصه دربارهٔ کشف و قرائت سه‌زبان مزبور یعنی پارسی باستان که‌زبان سنگ‌نبشته‌های هخامنشی است ، وزبان‌اوستا ، وپهلوی که‌زبان کتیبه‌های ساسانی است بحث خواهد شد . همچنین (باید بدانیم که در اروپا) مطالعهٔ زبان عربی بر فارسی مقدم بوده است ؛ عربی وسیلهٔ انتقال فلسفهٔ یونان علی‌الخصوص فلسفهٔ ارسطو بود و این فلسفه نخستین بار بواسطهٔ زبان عربی دراروپای غربی بطورواضح وروشن معرفی گردید . بنابراین عربی بمراتب بیشتراز فارسی جدید توجه وعلاقهٔ علما را جلب میکرد . نخستین کسانی که عربی را بزبانهای اروپائی ترجمه کردند یهودیان ومغربیان بودند که به‌آئین مسیح (۱) گرویدند و ترجمه های آنها تقریباً

---

(۱) مقدار زیادی اطلاعات جالب‌توجه راجع به متقدمین ازمستشرقین دراین نشریه مندرج است : Gallia Orientalis of Paul Colomès ( Opera, Hambourg, 1709, pp. 1-272) .
و همچنین در شرح تاریخی ممتازی که گوستاو دوگا Gustav Dugat بعنوان مقدمهٔ بر تاریخ سودمندی دربارهٔ مستشرقین اروپا درقرن دوازدهم تا چهاردهم‌چاپ پاریس ۱۸۶۸ میلادی ، نوشته است :
Histoire des Orientalistes de l'Europe du xii au xix siècle (Paris, 1868) . نگارنده دراین قسمت بسیار مرهون ومدیون او میباشم . و نیز رجوع شود به‌تحقیقات انتقادی ژوردن دربارهٔ زمان ومآخذ(بقیهٔپاورقی درصفحهٔ ۶۳)

در اوائل قرن دوازدهم میلادی تهیه شد . طولی نکشید که بعد از آنها مترجمینی ازاهل اروپا ازقبیل ژرار(۱) از ایالت کرمونا (۲) (درایتالیا) ( متولد ۱۱۱٤ میلادی ) اینکار را دنبال کردند والبرتوس مگنوس(۳) (متولد ۱۱۹۳ میلادی) که ملبس به لباس عربی بود تعالیم ارسطو را از روی آثار فارابی و ابن‌سینا وغزالی تشریح و تفسیرمینمود ؛ مایکل اسکات(٤) که ظاهراً زبان عربی را بسال ۱۲۱۷ میلادی در تولدو(٥) آموخته بود یکی دیگر از آنهاست . راجربیکن(٦) و ریموندلل(۷) (قرن سیزدهم) اهمیت تحصیل السنهٔ شرقی‌را برای‌مطالعات‌فلسفی وعلمی تذکر دادند . در سال ۱۳۱۲ - ۱۳۱۱ میلادی پاپ کلیمنت(۸) پنجم فرمان داد که باید کرسیهای استادی السنهٔ عبری و کلدانی و عربی در رم و پاریس و بولونیا(۹) و اکسفورد وسالامانکا(۱۰) تأسیس شود وتدریس این السنه بزودی (۱۳۲٥ میلادی) از طرف کلیسا تحت نظارت شدید قرار گرفت مبادا مذهب ارتودوکس که یکی از فرق مسیحیت است در مخاطره افتد. قرار شد در هر یك از این پنج شهر که کرسی نشین علم بود دو استاد از طرف دولت یا کلیسا حقوق بگیرند و از کتابهای عمده‌ای که بزبانهای مزبورنوشته شده است

**قرن دوازدهم مسیحی**

**قرن سیزدهم مسیحی**

**قرن چهاردهم مسیحی**

---

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ٦۲

ترجمه‌های لاتینی ارسطو وتفاسیر یونانی یاعربی که مورد استفادهٔ علماءاسکولاستیك ( فلسفه و الهیات در قرون وسطی ) واقع شده است :

M. Jourdain, Recherches critiques sur l'âge et l'origine des traductions latines d'Aristote et sur les commentaires grecs ou arabes employés par les docteurs scolastiques.

---

Albertus Magnus (۳) Cremona (۲) Gerard (۱)
Roger Bacon (٦) Toledo (٥) Michael Scot (٤)
Pope Clement V (۸) Raymond Lull (۷)
Salamanca (۱۰) Bologna (۹)

ترجمه‌های صحیحی بزبان لاتین آماده سازند و شاگردان خودرا طوری تربیت کنند که بتوانند بمنظور تبلیغات مذهبی بخوبی ترجمه ها را بیان نمایند.

لکن ظاهراً این پیشنهاد هـای قابل تمجید زیاد در وهلهٔ نخست پیشرفت نکرد و تا سال ۱۵۳۰ میلادی که کلژدوفرانس(۱) از طرف فرانسیس پنجم تأسیس شد کار مهمی در حقیقت در راه پیشرفت تحصیل زبان عربی صورت نگرفت و در سال ۱۲۷۴ میلادی ارمگـان(۲) از دانشگـاه من پلیه(۳) قسمتهائی از آثار ابن‌سینا و ابن رشد را به زبان لاتین ترجمه کرده بود.

**قرن شانزدهم مسیحی**

اما بعقیدهٔ دوگا(٤) نخستین شرق شناس فرانسوی را میتوان گیوم‌پستل(٥) دانست که از دانشمندان بزرگ و جهانگرد بوده است. و علی‌الظاهر نخستین کسی است که باعث شده است حروف عربی برای مطبعه تهیه شود. در سال ۱۵۸۷ میلادی هانری سوم یك کرسی عربی در کلژدوفرانس‌تأسیس‌نمودوچندسال‌بعد سواری دوبرو(٦) که میگویند دارای ذوقی لطیف درادبیات شرق بود وبعداً حروف بسیار ممتازمطبعه را

---

(۱) Collège de France (۲) Armegand

(۳) نخستین شرح احوالی که در Montpellier Gallia Orientalis داده شده است همین است. مؤلف میگوید: (ترجمه از لاتین) «از میان اهالی گل نخستین کسی که زبانهای شرقی را از سال ۱۲۰۰ باینطرف مورد مطالعه قرار داده است و من میشناسم Armegandus of Belasius میباشدکه دکتر در طب بوده است و درزمان سلطنت فیلیپ پسر لودویگ موسوم به مقدس زندگی میکرده است».

**یادداشت‌مترجم:** درایام رومیها خاك‌امروز فرانسه و قسمت علیای‌ایتالیا را بزبان فرانسه گل وبانگلیسی گال و به‌لاتین گالیا مینامیدند.

(٤) M. Dugat (٥) Guillaume Postel

(٦) Savary de Brèves

کـه در شرق حکاکی شده بود بپاریس آورد ، بسفارت کبرای فرانسه درقسطنطنیه منصوب شد . پس ازمرگ وی این حروف (عربی وسریانی و فارسی وارمنی وحبشی ) با نسخه های خطی و عربی و ترکی وفارسی و سریانی او از طرف لوئی سیزدهم ( باکمك مالی روحانیون ) خریده شد و به مالکیت چاپخانهٔ سلطنتی درآمد .

مطالعات شرق‌شناسی دراروپا ازقرن‌هفدهم پیشرفت کامل حاصل کرد و از آن تاریخ به بعد این رشته همواره رو به توسعه و ترقی بوده است . در همین قرن از طرف سرتامس ادمز(۱) و اسقف اعظم‌لاد(۲)دو کرسی عربی یکی در کمبریج (در ۱۶۳۲ میلادی ) و دیگری در اکسفورد ( بتاریخ ۱۶۳۶ میلادی ) به ترتیب ایجاد گردید . کرسی اکسفورد به دانشمند نامدار پاکاك(۳) و کرسی کمبریج به ابراهام وهیلاك(٤) که ازحیث شهرت ومقام علمی با اوبرابر بود واگذار گردید . وهیلاك درعین تدریس عربی وانگلوساکسن ریاست کتابخانهٔ دانشگاه را نیز برعهده داشت . در میان شاگردان اودانشمند معروف‌تامس‌هاید(٥)بود که بعداً باستادی‌السنهٔ‌عبری وعربی دراکسفورد رسید . کتابی که تامس‌هاید در موضوع تاریخ آئین ایرانیان باستان و پارتها و مادیها نوشته وبتاریخ ۱۷۰۰ میلادی کمی بیشتر ازیکسال پیش از درگذشت(٦) وی چاپ شده است

**قرن هفدهم**

**تامس‌هاید**

---

(۱) Sir Thomas Adams
وفات او بسال ۱۵۸۱ میلادی در سن ۹۵ یا ۹٦ سالگی بوده است .
رجوع شود به : Gallia Orientalis, pp. 59-66

(۲) Archbishop laud

(۳) Pococke (٤) Abraham Wheelock (٥) Thomas Hyde

٦ - در ۱۸ فوریه ۱۷۰۲ میلادی پس ازاستعفای از ریاست کتابخانه بودلین Bodleian وفات یافت و تاریخ استعفای اوآوریل ۱۷۰۱ بوده است . در اینجا به‌چاپ دوم کتاب وی که درسال ۱۷٦۰ میلادی منتشر گردیده رجوع شده است :
Veterum Persarum . . . . Religionis Historia

نشان میدهد که در پایان قرن هفدهم مقام علم در این موضوع به پایهٔ رفیعی رسیده بود. ودرحقیقت تاانتشار کتاب خاطرات آنکتیل دوپرون (۱) (۱۷۷۱ - ۱۷۶۳ مسیحی) که از لحاظ اهمیت در حکم مبدأ یکی از ادوار تاریخ محسوب میشود و ما بزودی در باب آن سخن خواهیم گفت کتاب تامس هاید (۲) معرف و مشخص سطح بلند و جایگاه شامخ این علم در آن تاریخ بوده است.

بنابراین اگر مختصری دربارهٔ نظر تامس هاید بیان شود شاید برای شروع این تحقیق بی‌مناسبت نباشد زیرا جدیت وپشت کاروفضل ومعرفت وزباندانی وی توأم باتسهیلاتی که بسبب داشتن ریاست کتابخانهٔ بودلین (۳) برای او فراهم بود موجب شد تا آنجا که با وسائل و اطلاعات موجوده آنزمان مقدور بود کتابی جامع و کامل در موضوع آئین ایران باستان بپردازد. هاید نه تنها از آثار اسلاف خود استفاده نمود بلکه ازمقداری کتب خطی نیز توشه گرفت.

منظور از آثار پیشینیان این گونه کتب و رسالات است: کتاب بارنابی دوبریسون در خصوص امپراطوری ایرانیان در سه جلد (چاپ پاریس ۱۶۰۶ میلادی) (٤) که مبنای آن کلاً اظهارات مصنفین یونانی ولاتینی است کتاب هنری لرد دربارهٔ کیش پارسیان (۱۶۳۰) (٥)؛ کتاب

---

(۱) Anquetil du Perron (۲) Thomas Hyde (۳) Bodleian

(٤) Barnaby de Brisson, De Regio Persarum Principatu Lybri Tres (Paris, 1606).

(٥) Henry Lord,s Religion of the Parsees. عنوان کامل این رساله (که شامل پنجاه و سه صفحه است) چنین است: کیش پارسیان بنا بر آنچه در یکی از کتابهای خودشان در طرز عبادت بخط فارسی نوشته شده است و خود آنها زند واوستا مینامند. تشریفات خرافی که میان آنها مرسوم است بالاخص آتش پرستی که نوعی از بت‌پرستی است در آنجا شرح داده شده است. منبع اطلاعات مؤلف این رساله یکی از پارسیان سورت Surat است که مدتی مدید در خدمت کمپانی بسر برده و در نتیجه زبان انگلیسی را بحد (بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ٦۷)

سانسون (١٦٨٣)(١) در بارهٔ وضع کنونی ایران؛ پدرو تگزیرا (١٦٠٤)(٢)؛ پر گابریل دوشینون (١٦٥٠-١٦٠٨) (٣)؛ تاورنیه (٤) (١٦٧٥-١٦٢٩)؛ الئاریوس (٥) (١٦٣٨ - ١٦٣٧)؛ تونو (١٦٦٧ - ١٦٦٤) (٦)؛ شاردن (١٦٧٧ - ١٦٦٥) (٧)؛ پتی‌دولا کروا (١٦٧٦ - ١٦٧٤) (٨) وسموئل فلاور (١٦٦٧)(٩). نسخه‌های خطی بزبان عربی وفارسی وترکی وعبری و سریانی بوده و با مهارتی که درخور ستایش است مورد استفاده هاید قرار گرفته است. برای تکمیل مطالبی که بدین طریق جمع آوری گردید در پاره‌ای موارد نیز اطلاعاتی زبانی توسط دوستان خود از پارسیان هندوستان بدست آورده است. اجمالاً اثر وی یادگاری است عظیم از علم وفضیلت وعجیب‌تر آنکه این کتاب هنگامی نوشته شده است که وسائل کار وتسهیلات لازم برای این‌قبیل تحقیقات بسیار قلیل بوده است؛ و در بعض موارد به نیروی فراست و درایت اکتشافاتی را پیش بینی کرده که مدتها بعد تأیید شده است. هاید نام ماد را در حروف عربی «ماه» که جزء اول پاره‌ای اسماء بلاد است تشخیص داد (رجوع شود بصفحهٔ ٤٢٤ کتاب وی). هاید میدانست که بین زردشتیان ایران لهجه‌ای خاص بنام «گبری» وجود دارد (صفحات ٣٦٤ و ٤٢٩ همان کتاب). هاید فرقهٔ حروفیه را همان طریقهٔ مانوی میشناخت که بصورت تازه‌ای درآمده واز نو جان گرفته بود (صفحهٔ ٢٨٣). هاید شاهنامه را از روی ترجمهٔ عربی

---

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ٦٦

متوسطی فرا گرفته بود. اطلاعاتی که دربارهٔ اصول عقاید کیش زردشتی در این کتاب فراهم‌آمده اندك و ناچیز و از مندرجات اوستا حتی بطور غیر مستقیم هم در آنجا خبری نیست.

---

(١) Sanson, De hodierno Statu Persiae, 1683

(٢) Pedro Texeira

(٣) Père Gabriel de Chinon

(٤) Tavernier

(٥) Olearius

(٦) Thevenot

(٧) Chardin

(٨) Petits de la Croix

(٩) Samuel Flower

بنداری که نادر است آزادانه مورد استفاده قرار داد و با خط باصطلاح زند(۱) و سایر آثار پارسی مانند زردشت نامه و صد در (که کاملاً به لاتین ترجمه نموده است) و ترجمهٔ فارسی کتاب ارداویرافنامه آشنائی داشت.

از طرف دیگر زبان اوستا وپهلوی‌را بهیچوجه نمیدانست ودرفهم کلمهٔ زند اوستا یا زند واوستا بکلی اشتباه کرد وخواست ثابت نماید که کتیبه‌های پارسی‌باستان‌ابداً خط‌نیست بلکه صرفاً جزءِ تزیینات ساختمان‌است. انکتیل دوپرون درپایان گفتار مقدماتی خود (۲) برای اثبات اشتباه هاید دربارهٔ زبان اوستا تلاش میکنند. میگوید سراسر کتاب هاید خط زند فقط سرپوشی برای جمله های فارسی است که از نوشته های فارسی متأخر نقل شده است. و دلیل هم لازم نیست‌زیرا هاید نسخه‌ای ازیك قسمت اوستارا درتصرف خود داشت ونسخهٔ یسنا راکه یك بازرگان انگلیسی موسوم به مودی(۳) دراواسط قرن هفدهم به مدرسهٔ امانوئل در کمبریج(٤) اهدا نمود دیده بودو(٥) مسلماً اگر میتوانست این اسناد را بخواند خوانده بود، زیرا برای

**هاید از هیچیك از سه زبان قدیم ایران‌اطلاعی نداشت**

---

(۱) ازنامه‌ای که سرویلیم‌جونز Sir William Jones به‌آقای‌دکتر آ... دوپ... نوشته است و در صفحهٔ ٦٠٢ آن کتاب نقل شده است چنین بر میآید که دکتر هاید دستور داد حروف خط زند را مخصوص کتاب او بریزند. این حروف مجموعهٔ ممتازی است که از حروف آخرین چاپ اوستا (گلدنر Geldner) از لحاظ صنعتی و فنی بسیار زیباتر است.

(۲) Anquetil du Perron, Discours Préliminaire (pp. ccccIxxxixccccxcviii).

(۳) Moody (٤) Emmanuel College, Cambridge

(٥) رجوع شود بکتاب هاید که شرحی در تعریف و ستایش آن در فوق بیان گردید، صفحهٔ ۳٤٤ پائین صفحه. نسخهٔ خطی امانوئل اکنون دارای علامت طبقه بندی 3.2.6. میباشد واین عبارت بانگلیسی (مغلوط) درآنجا نوشته شده

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ٦٩)

مقصود او اهمیت بسیار داشت . با وقوفی که باین خط داشت و حتی این خط را در کتاب خودش هم بکار برده بود معلوم می‌شود از زبان آن چیزی نمی فهمیده است . عنوان کتاب مقدس زردشتیان را عنوانی «خارجی ومخلوط» میداند ومیگوید مرکب است از لفظ عربی «زند» (که آلتی است برای آتش افروزی) و لفظ عبرانی وکلدانی «اشتا» که آتش است (رجوع شود به کتابی که شرحی در تعریف آن گفته شد ، صفحهٔ ۳۳۵ ببعد) . بالاخره کتیبه های پارسی باستان را ناچیز و بی‌اهمیت تلقی میکنند و جز ازلحاظ حس کنجکاوی که برانگیخته است (صفحهٔ ٤٥٦) قابل توجه نمیداند و با صراحت و قطعیت هرچه بیشتر اظهارمیدارد که نه فرس قدیم (صفحهٔ ٥٤٧) ونه کتیبه است بلکه نقوشی است که از دماغ خیالباف معماری تراوش کرده (صفحهٔ ٥٥٦ - ٥٥٧) (و برلوح سنگ طرح ریزی و نقر شده است) . بهمین طریق در مورد کتیبه‌های پهلوی نقش رجب نیز که‌مجاور آنجاست منکروجود هرگونه خط فارسی است . دربارهٔ «شماره های یك و چهار» (پهلوی ساسانی) بالصراحه میگوید : «این خطوط نمی تواند پارسی باستان باشد زیرا باکتابهای قدیمی که در تصرف خود دارم بکلی متفاوت است» (صفحهٔ ٥٤٨) .

این بود میزان اطلاعات درسال ١٧٥٤ مسیحی وبا اینکه چندین

---

بقیه پاورقی از صفحهٔ ٦٨

است : «این کتاب 'اجسنی' است وبزبان 'جن ویستا' ، نوشته شده و در مذاهب پارسیان قدیم است .» یادداشت دیگری هم بزبان آلمانی روی ورقهٔ جداگانه دیده می‌شود که کتاب را نسخهٔ ناقص یسنا معرفی میکند که تا فصل اول قسمت دوم (وسترگارد Westergaard) بیشتر ندارد وربع آخر را هم فاقد است . گرچه تاریخی روی نسخه دیده نمی شود تصور میرود متعلق بقرن هفدهم باشد و با اینکه نسخه کهنه نیست از روی نسخهٔ خوبی بدقت استنساخ شده است . زیرا با بهترین نسخ موجوده تطبیق میکند ولی با هیچکدام کاملا مطابقت ندارد . املای کلمات همه‌جا یکسان نوشته شده وتغییر نکرده است واین نکته ازنظر انتقاد مهم است زیرانسخهٔ مستقلی است .

نسخهٔ جدید خطی اوستا را بانگلستان آوردند پیشرفت بیشتری برای فهم اوستا حاصل نشد و یکی از نسخه‌ها نسخهٔ وندیداد بود که جرج بوچیر (یا باوچر) (۱) از پارسیان هند درسال ۱۷۱۸ میلادی بدست آورد ودرسال ۱۷۲۳ ریچارد کاب (۲) بانگلستان برد وبکتابخانهٔ بودلین (۳) تقدیم نمود.

**آنکتیل دوپرون (٤) (۱۷۵۴-۱۷۷۱)**

این نسخه هنوز در همان کتابخانه باین علامت و شماره محفوظ است : (Bodl.or.321) ؛ دو نسخهٔ خطی یسنا را فریزر (٥) درسورت (٦) خریداری نمود و هرچه کوشش کرد که دستوران زردشتی زبانهای اوستا و پهلوی را باو بیاموزند نتوانست آنهارا باینکار ترغیب نماید و کوشش او بیفایده بود . اما درهمان سال عکس چهار ورق از نسخهٔ خطی وندیداد متعلق به کتابخانهٔ بودلین بدست یك جوان فرانسوی افتاد که در آن تاریخ سن او از بیست سال خیلی بیشتر نبود ، و آن جوان با شور و علاقه‌ای که خاص فرانسویان است بی‌درنگ تصمیم گرفت کلید اسرار نهانی یکی از ادیان باستانی دنیای قدیم را از چنگ دستوران بد گمان برباید واصول عقائد زردشتی را ازروی خود کتاب آسمانی قدیم نه باعتبار اقوال نویسندگان غیرزردشتی وحتی پارسیان جدید بدانشمندان جهان عرضه نماید و این سربلندی و افتخار را برای کشور خود بدست آورد . شوق و شتاب او دراین کار باندازه‌ای بود که در انتظار کمك مادی ننشست . و با اینکه باو اطمینان داده بودند برای سفر وی بهندوستان مساعدت مالی بکنند تأمل را جائز ندانست وازروی بی‌حوصلگی بعنوان داوطلب سرباز عادی در کمپانی هند شرقی نام نوشت و بحدّی در تصمیم خود راسخ و جازم بود که علی‌رغم همهٔ مشکلات و پیش آمدهای یأس‌آور و رنج و محنت و ناخوشی و مخالفتها و مخاطرات دریا و جنگ مدت هفت

---

(۱) George Boutchier or Bowcher

(۲) Richard Cobbe (۳) Bodleian

(٤) Anquetil du Perron (٥) Frazer (٦) Surat

سال و نیم پایداری و استقامت نمود تا آنکه در تاریخ ۱۵ مارس ۱۷۶۲ مسیحی از سفر طولانی پر حادثهٔ خود به پاریس باز گشت و نسخه های نفیس خطی خود را که میوهٔ رنجهای باور نکردنی وی بود به کتابخانهٔ سلطنتی(۱) تسلیم نمود. سپس نه سال دیگر هم ساکت و آرام رنج برد تا سر انجام در سال ۱۷۷۱ مسیحی حاصل نهائی زحمات خود را با اطمینان خاطر بصورت کتابی عظیم در سه جلد باین عنوان سنگین بدنیا عرضه داشت: «زند - اوستا - کتاب زردشت، حاوی افکار این قانونگذار دربارهٔ روح و جسم و اخلاق - مراسم مذهبی کیشی که بنیاد نهاد و چندین نکتهٔ مهم در خصوص تاریخ قدیم ایران که از اصل زند بفرانسه ترجمه شده است با حواشی و تعلیقات مربوطه برای روشن شدن موضوعات.» این کتاب بمعنای اتم کلمه مبدأ یك دورهٔ تاریخی است، یا بقول آلمانها در حکم اکتشاف پیش آهنگی است. انکتیل دوپرون کار عظیمی را که خود برعهده گرفته بود به نحو کامل انجام داد. معذلك بسیاری از جزئیات و فروع باقی مانده بود که میبایست از طرف جانشینان وی مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد و طبعاً بسیاری مطالب ناصواب در کتاب وی دیده میشود(۲) ولی انصافاً باید بگوئیم افتخار کشفیاتی که دربارهٔ کیش و زبان زردشتیان قدیم بعمل آمد بیشتر متعلق باوست و نتایج متعدد و مهمی از لحاظ ادبیات و زبانشناسی و نژادشناسی و فلسفی بر اثر کشفیّات وی حاصل گردیده است.

جای بحث جزئیات مسافرت انکتیل اینجا نیست. تفصیل آن داستان با دقت بسیار در جلد اول کتاب وی نوشته شده است (صفحهٔ ۴۷۸-۱)

**حوادث سفر انکتیل**

و مطالبی که شرح و بسط داده شده است صرفاً جنبهٔ شخصی دارد و شاید بهتر بود حذف میشد. مطالب مزبور بقدری

---

Bibliothèque du Roi (۱)

(۲) رجوع شود به کتاب هاوگ دربارهٔ پارسیان تصحیح وست (چاپ سوم- لندن - ۱۸۸۴ - صفحهٔ ۲۴).

Haug's Essays on the Parsis edited by West (third edition, London, 1884), p. 24.

مفصل است که کتاب وی بزودی و بآسانی آماجگاه تیرهای طعن و طنز قرار گرفت. مجملی از مفصّل آنکه انکتیل با توشه و تدارک مختصری (مرکب ازچند جلد کتاب و دوپیراهن و دودستمال و دوجفت جوراب) بدون اطلاع احدی جز برادرش که بقید محرمانه او را از قصد خود واقف ساخته بود روزهفتم نوامبر ۱۷۵۴ مسیحی ازپاریس آهنگ سفر نمود و با گروهانی که افرادآن بهیچوجه مطابق ذوق وسلیقهٔ او نبودند و گاهی در کتاب خود از آنها بعبارت «این حیوانات» یاد میکند روی بمشرق نهاد و در شانزدهم باروپای شرقی رسید. در آنجا خبر شد که از طرف پادشاه پانصد لیره کمک خرج در حق او مرحمت شده است. ونیز بلیط درجهٔ اول کشتی هندوستان برای او صادر شد. درهفتم فوریه ۱۷۵۵ مسیحی ازاروپای شرقی کشتی حرکت کرد ودرنهم اوت همانسال به پوندیشری(۱) رسید وفرمانده قوای آنجا گوپیل(۲) با میهمان‌نوازی از او پذیرائی کرد. در اینجا فوراً بآموختن زبان فارسی همت گماشت و بعد بهمین زبان با دستوران زردشتی سخن میگفت. سه سال گذشت تا به سورت(۳) وارد شد (اول مه ۱۷۵۸ مسیحی) و طولی نکشید این محل بدست انگلیسها افتاد(مارس ۱۷۵۹مسیحی). مدتی مدیداین مثنوی تأخیرشد وازدنبال کردن نقشهٔ خود بازماند زیرا علی‌الظاهر تا اندازه‌ای طبع کنجکاواورا هیچ چیزی سیرنمیکرد وبرای تحقیق دربارهٔ آثارعتیقه و مذاهب ورسوم والسنهٔ هندوستان ولعی داشت که اشباع نمیشد (دامنهٔ نقشهٔ اصلی او ازمسائلی که مستقیماً مربوط به کیش زردشت بود خیلی فراتر میرفت).

مانع دیگراواشکالات سیاسی آنزمان بود. بالاخره پس‌ازچندین سرگذشت چنانکه گفتیم به سورت رسید وبی‌درنگ بادوتن ازدستوران زردشتی که داراب و کاوس نام داشتند مربوط شد و پس از سه ماه سعی

(۱) Pondichery (۲) M. Goupil (۳) Surat

و کوشش و معطّلی ملال آور که هرچه جدّ و جهد نمود نسخه‌ای از وندیداد بچنگک آورد چون قصد تعدی و أخاذی داشتند شانه خالی میکردند، سرانجام نسخه‌ای‌را که مدعی بودند کامل‌است بدست‌آورد. چون کاملاً بلزوم رعایت احتیاط آگاه بود ازدستور دیگری بنام منوچهرجی (که بدلیل اختلافات مذهبی با داراب و کاوس خلطه و آمیزش نداشت) نسخهٔ قدیم دیگری از وندیداد بعاریت گرفت وبا نسخه‌ای که قبلاً ازدودستور دیگر گرفته بود مقابله نمود؛ دیری نپائید که به‌نقص آن پی‌برد ودریافت که دستوران مزبور عمداً نسخه ناقص باو داده بودند. همینکه آنها را بارتکاب این خدعه محکوم و مجاب ساخت فوراً برسر لطف آمدند و در محاورات و مکالمات راغب‌تر و رایگان‌تر شدند. و دیگر کمتر در مقام تحمیل بودند و آثار دیگری بوی دادند از جمله داستان فارسی سنجان (که خلاصهٔ آن در کتاب انکتیل صفحهٔ ۳۲۴-۳۱۸) مندرج است وشرح نقل و انتقال تمام نسخه های وندیداد وتفسیر پهلوی آن که درهندوستان مضبوط است و این شرح از روی اصل پارسی نوشته شده و اصل پارسی مزبوررا دستوری بنام اردشیر درحدود قرن چهاردهم میلادی ازسیستان بهندوستان برده است، و شرح دیگری راجـع بروابط زردشتیان ایران و هند که گاهگاه برقرار و حفظ شده است.

**کتاب انکتیل**

در۲٤مارس۱۷۵۹ مسیحی‌انکتیل ترجمهٔ فرهنگک پهلوی بفارسی خود را بپایان رساند وپس از شش روز بترجمهٔ وندیداد پرداخت. ترجمهٔ وندیداد را با مقابلهٔ دو نسخهٔ خطی که ذکرش گذشت در ۱٦ ژوئن همان سال تمام کرد. سپس سخت بیمارشد و مورد حملهٔ وحشیانهٔ یکی از هموطنانش واقع گشت. در نتیجهٔ این دو پیش آمد کاروی پنج‌ماه دچاروقفه شد. دربیستم نوامبر بکمک دستورداراب از نو شروع بکار نمود. طی‌این‌مدت انگلیسها مخصوصاً مستراسپنسر (۱)

---

(۱) Spencer

ومستر ارسکین(۱) باو کمکهای بسیار نمودند و از حمایت دوستانه دربارهٔ او دریغ نداشتند . در صفحهٔ ۳٤٦ کتاب خود از اسپنسر ستایش بسیار کرده‌است . همینکهٔ ترجمهٔ یسنا و ویسپرد(۲) و وندیداد وبندهش پهلوی و سی روزه و روایات و غیره را بپایان رساند وآتش مقدس را درآتشکده دید ودخمه‌ها را تماشا نمود ، دوباره دچار ناخوشی گردید و ازبیم اینکه مبادا حاصل گرانبهای رنجهای فراوان خودرا ازدست بدهد ازنقشه‌های دیگری که برای سفر داشت منصرف شد ، منجمله خیال سفر چین‌راهم ازسر بدر کرد وباآنکه انگلستان وفرانسه باهم درجنگ بودند دوباره بانگلیسها ملتجی شد و ازمساعدت آنها برخوردار گشت . درصفحهٔ ٤۳۱ کتاب خود چنین گوید :

«انگلیسهارا اگر ازیك جهت بگیریم مردمی هستند سخی الطبع».

ازسورت(۳) با کشتی عازم بمبئی گردید و در آنجا پس ازیك ماه توقف با نسخه های نفیس خطی خود ( که عدد آن ۱۸۰ و صورت جزء آن در صفحات ٥٤١ - ٥۲۹ جلد اول کتاب وی مسطور است ) با کشتی بریستول(٤) در ۲۸ آوریل ۱۷٦۱ مسیحی حرکت نمود ودر ۱۷ نوامبر همان سال وارد پرتسموث(٥) شد . در آنجا با کمال ناخشنودی و اکراه ناگزیر شد نسخه های خطی را در گمرك بگذارد و خود او را با سایر اسراء فرانسوی به ویکهم(٦) گسیل داشتند . چون انکتیل جزء اسراء جنگ بشمار نمیرفت ( وتحت حمایت انگلیسها بود ) بزودی اجازه دادند بفرانسه برود و با تمام اشتیاقی که پس از این غیبت طولانی بدیدار وطن مألوف و از همه بالاتر بحفظ اسناد گرانبهای خود داشت که با آنهمه رنج وسختی بچنگ آورده وتمام اوقات دراندیشهٔ آن اسناد بود معذلك تا زمانیکه از اکسفورد باختصار دیدنی نکرد ونسخه های خطی اوستارا

---

Mr. Erskine (۱) Vispered (۲) Surat (۳)
Bristol (٤) Portsmouth (٥) Wickham (٦)

که در آنجا مضبوط است با شتاب از نظر نگذراند از انگلستان خارج نشد . در صفحهٔ ٤٥٤ کتاب خود چنین گوید :

« بی‌پرده اعلام داشتم که تاا کسفوردرا نبینم ازانگلستان نخواهم رفت زیرا برخلاف حقوق بشر مرا درآن کشور باسارت نگاهداشتند .

آرزوی من این بود که نسخه های خطی خود را با نسخه‌های خطی آن دانشگاه نامی مقابله کنم اما علل دیگری مرا تقریباً ناگزیر ساخت از راه انگلستان باروپا باز گردم ، ولی نمی‌توان گفت آرزوی مقابلهٔ نسخ خطی مزید برعلت‌ها نبوده ویا دراین‌تصمیم تأثیر کمی داشته است . » با معرفی نامه‌های خوبی که انکتیل در دست داشت در تاریخ ۱۷ ژانویه ۱۷۶۲ مسیحی وارد اکسفورد شد و پس از دو روز توقف از راه ویکهم(۱) و پرتسموث و لندن به گریوسند(۲) باز گشت . از آنجا در چهاردهم فوریه آهنگ استند(۳) نمود وسرانجام درچهاردهم مارس ۱۷۶۲ بپاریس رسید وروز بعد بالاخره نسخه‌های‌خطی خودرا بکتابخانهٔ سلطنتی تسلیم کرد .

انتشار کتاب انکتیل درسال ۱۷۷۱ مسیحی بهیچوجه همهٔ دانشمندان جهان را نسبت بخدمات بزرگ وی بعالم علم فوراً قانع نساخت . بجای

**کتاب انکتیل چگونه استقبال شد**

کلمات‌حکیمانه‌ای که ازفرزانه‌ای مانندزردشت انتظار داشتند ، فرزانه‌ای که حتی در دورهٔ کلاسیك(٤) افکار فلسفی و عمیق وی چنان شهرتی عظیم یافت ، محققین و دانشمندان ظاهراً با مخلوطی از افسانه های کودکانه و عبارات خستگی آور و تکرار مکررات ملال انگیز و احکام مضحك و عجیب و غریب روبرو شدند . نومیدی عموم که درحقیقت ازطرف خود

---

(۱) Wickham (۲) Gravesend (۳) Ostend

(٤) **یادداشت مترجم :** در ادوار پیشین روزی رسید که ادبیات و فنون و صنایع یونان و روم مراحل کمال را پیمود و درجهٔ اول را حائز گشت . آن ایام را دورهٔ کلاسیك مینامند .

انکتیل‌هم پیش بینی و پیشگوئی شده‌بود (صفحهٔ۲ـ۱) بصورتی فوق‌العاده سبعانه در نامهٔ سرویلیم جونز ازفارغ‌التحصیلان جوان اکسفورد (۱) ظاهر گشت . این نامه که بزبان فرانسه و بتقلید ولتر (۲) میباشد در پایان جلد چهارم ( صفحهٔ ۶۱۳ - ۵۸۳ ) کتاب او ( طبع لندن ۱۷۹۹ ) چاپ شده است . تاریـخ تحریر نامه سال ۱۷۷۱ و این همان سالی است که کتاب انکتیل ازچاپ خـارج شد . در این نامه از یك طرف قدرت کلام و لطف بیان و سبك شیوای نویسنده و از طرف دیگر شدت لحن و مندرجات دور از انصاف و اسف انگیز آن علی‌السّویه جالب توجّه است .

**سرویلیم جونز**

در کتاب‌انکتیل دوچیزطبع زودرنج‌ودیرپسند سرویلیم جونز را بیازرد ، یکی‌اطالهٔ کلام و اطناب ممل ، دوم فقدان‌سبك . نکتهٔ دیگری که آتش خشم جونز را برافروخت لحن‌انکتیل است که اند کی خودپرستانه بود وباید اقرارنمود همه‌جا درخلال نقل حکایات ودرپاره‌ای افکار وی دربارهٔ مردم انگلیس علی‌العموم ودکترهای‌دانشمند اکسفورد علی‌الخصوص مشهود است . این احساسات دیدهٔ خرد جونز را چنان تیره و تار کرد که باتوسل بقدح و ذم و تهمت و ناسزا که همیشه با ذوق سلیم سازگار نیست نه‌تنها انکتیل‌را بکلی مغلوب ومقهورساخت بلکه اهمیت عظیم و حتی حقیقت اکتشافات وی‌را مطلقاً منکر شد وحال‌آنکه اگر قصور یا تقصیر انکتیل بسی شدیدتر و خطیرتر از اینها بود بشکرانهٔ آن اکتشافات شاید سزاوار بود چشم پوشی و بخشیده شود . چه خوب گفته است دارمستتر آنجا که مینویسد : « زند ـ اوستا بسبب خطای معرف آن گزند یافت و زردشت بخاطر انکتیل زیان دید . »

---

(۱) Sir William Jones سن‌او درین موقع تقریباً ۲۵ سال بود و باخذ درجه .B. A ( کـه معادل لیسانس است ) نائل آمد و از طرف یونیورسیتی کالج University College مأمور شد مطالعاتی از محل اوقاف کالج بعمل آورد و در سن چهل و هشت سالگی در سنهٔ ۱۷۹۴ میلادی وفات یافت .

(۲) Voltaire

**دفاع از انکتیل**

حقیقت امر اینکه اظهارات انکتیل دربارهٔ انگلیسها (اگر اوضاع و احوال زمان تحریر کتاب را بیاد آوریم که انگلیس و فرانسه باهم در جنگ بودند) در منتهای انصاف و اعتدال است زیرا این شخص بچشم خود دیده بود که انگلیس‌ها روزگار فرانسویان را تباه‌تر ساختند و خود او را نیز با اینکه اززندانیان جنگ نبود باسارت نگاهداشتند؛ بالعکس اظهارات انکتیل ازلحاظ عزت نفس ملت انگلیس رویهمرفته بینهایت لذت بخش ودلپذیر است. گواه این معنی آنکه مستر اسپنسر (۱) را با حرارت فراوان میستاید (صفحهٔ ۳۴۶)، و برای انگلیسها نسبت بتیره بختان، هرچند از ملت خصم باشند، فتوت قائل میشود (صفحهٔ ۴۳۱) و روح میهمان نوازی و احساسات لطیف آنها را تصدیق میکند (صفحهٔ ۴۳۷) و قس علیهذا. وحال آنکه مطایبات و شوخیهای او با یك دو تن از دکترهای اکسفورد در حقیقت بسیار بی‌ضرر بوده و سوءِ نیت یا قصد آزار نداشته است؛ مثلاً نسبت به دکتر سوینتون (۲) گفته بود: «آن بد ذات کله گنده باآن کلاه سه گوشه‌پردار (یعنی باآن‌نخوت‌ناپلئونی)»، ودکتر هنت(۳) را از جهت سوءِ تشخیص او درهزلیات ودکتربارتن (٤) را بسبب کبر و تفرعن و رفتار آمرانهٔ وی مورد ریشخند و استهزاء قرار داده بود، اجمالا در کتاب‌انکتیل هیچ چیزی وجودنداشت که سزاوار استهزاءِ تلخ و سب و تعزیر سبعانهٔ سر ویلیم جونز (۵) باشد، چه رسد باینکه بکوشد و خدمات بزرگ مؤلف این کتاب را بعلم انکار نماید و چراغی تازه افروخته‌را خاموش کند، چراغی که‌آنهمه مسائل‌تاریخی و فقه‌اللّغه و الهیات تطبیقی رابحکم تقدیر و بخلاف انتظار همه بدین سان روشن ساخته بود. قسمتی از نامهٔ سر ویلیم جونز بعنوان نمونه در اینجا نقل

---

(۱) Mr. Spencer (۲) Dr. Swinton
(۳) Dr. Hunt (٤) Dr. Barton (٥) Sir William Jones

میشود و برای نشان دادن لحن آن کافی است :

« آقا ! از اینکه این نامه را شخصی بشما نوشته است که او را نمیشناسید تعجب نکنید . این شخص جوهر واقعی و استعداد حقیقی اشخاص را دوست میدارد و قدر گوهر شما را نیز میداند .

« اجازه بدهید برای اکتشافات سعادت بخش و فرخنده‌ای که کرده‌اید بشما تبریك بگویم . چه بسا عمر عزیز خود را تلف کرده‌اید ؛ دریا های طوفانی را در نوردیده و کوهستانهای پر ببر را پیموده‌اید ؛ خود را از رنگ و رو و طراوت انداخته اید ؛ رنگ رخساری را که با ظرافت و شیرین زبانی و کم روئی میگوئید سرخ و سفید بود از دست داده‌اید ؛ دردها ورنجهای بسیار شدیدتری را تحمل نموده‌اید وهمهٔ اینها فقط بخاطر ادبیات و بسود کسانی بوده است که بخت و اقبال نادرالمثال آنها یاری کرده و بشما شباهت داشته‌اند .

« دو زبان باستانی را که هیچکس در تمام اروپا نمیدانست شما آموختید ؛ میوهٔ زحمات خود را که کتب زردشت نامدار است بفرانسه آوردید و با ترجمهٔ دلپذیری که از این کتابها تهیه نمودید عامهٔ مردم را شیفته و فریفته ساختید و بمنتهای آرزو ها و آمال خود رسیدید : شما اکنون عضو فرهنگستان کتیبه های تاریخی هستید .

« ما انجمن نام‌آور ادبا ودانشمندان وهنرمندان را چنانکه باید و شاید احترام می‌کنیم لکن بنظر ما شما شایستگی عنوان ممتازتری را دارید . . . شما از کادموس(۱) مهمتر و جهانگردی بزرگترید و مانند وی الفباهای نوین و خدایان جدیدی آورده‌اید . . . سخن درست بگویم شمارا دست‌کم میبایست موبدموبدان ودستوردستوران‌قوم گبرمیکردند. بطریق اولی در این مقام جدید خود فرصتی بدست میآوردید و آتش بیشتری در نوشته های خود میافروختید .

---

(۱) **یاد داشت مترجم :** کادموس Cadmus کاشف شهرطیب Thebes وکسی است که الفبای فینیقی را بیونان آورد .

« جهانگرد، دانشمند، عتیقه شناس، قهرمان، ناسزا نویس، آیا چه عناوینی وجود دارد که شما استحقاق آنرا نداشته باشید ؟ . . . .

« اما اجازه بدهید نظر ارباب قلم را در بارهٔ سفر های شما و سه کتاب قطور شما وعلم شما که با چنین مقدار قلیلی کفّ نفس و خویشتن داری از آن دم زده اید و بدان بالیده ونازیده ایدجداً برای شما بگویم . . . . . دانش را بایددوست داشت ولی همه چیزارزش رنج دانستن را ندارد .

« سقراط روزی بساط جواهر فروشی را دید و چنین گفت : چه بسیار چیزهائی است که من بدان احتیاجی ندارم ؛ همینطور در بارهٔ آثار دانشمندان میتوان بآواز بلند گفت چه بسامعلومات که آموختن آن حاصلی ندارد .

« اگر شما هم اینطور فکر میکردید باستقبال مرگ نمیرفتید ومرگ را حقیر نمی‌شمردید که علوم بی‌ثمری را برای ما تحصیل نمائید .

« اما اگر این دلائل بکلی خطا نباشد نتیجه این میشود که هدف شما نه زیبا و نه مهم بوده است و دانشمندان اروپا بهیچوجه احتیاجی به زند و اوستای شما نداشتند و ترجمهٔ شما صرفاً بزیان شما تمام شده است . هیجده سال وقت گرانبهای خود را در این راه تلف کردید . . . چه حقیر است آن شرافت و افتخاری که آنچه را هیچکس نداند شما بدانید وبخواهید بدیگران بیاموزید ! . . . . همه حتی معتقدند که شما بیش از کلیهٔ دانشمندان اروپا کلمات زند را که کلماتی ثقیل و دشوار ویکنواخت وخسته کننده وخشن ونادرست است بذهن خود سپرده اید. آیا شما نمیدانید که زبان هیچگونه ارزش ذاتی ندارد ؟ . . . . وانگهی آیا شما کاملاً اطمینان دارید که بزبانهای ایران باستان تسلّط یافته‌اید؟ . . . بدتان نیاید و هرچه میخواهید تصور کنید هرگز کسی لهجه های قدیم ایران را مادام که فقط در کتابهای موهوم زردشت باید جستجو

نمود نخواهد دانست‌واین کتابهائی که بوهم‌وتصوّر باطل کتابهای‌زردشت انگاشته اند پراز مکررات بیفایده است.

« لکن خواهید پرسید: آیا بمن گمان بد برده‌اند که خواسته‌ام مردم را فریب دهم؟ ، خیر آقا ، کسی چنین سخنی نمیگوید. شما خودتان را گول زده اید....

« تا اینجا ، آقا ما از شما شکایتی دیگر نداریم جز اینکه بامید واهی ما را سر گرم و خواب کردید و زحمت و درد سر برای ما فراهم نمودیدو این البته بنفسه جرم نیست. کسانیکه ازین ابخرهٔ خواب آور بیم دارند کارشان آسان است ، کتابی را که کسالت‌آوراست یانمیخوانند یا فراموش میکنند. علاج این امر طبیعی واحتیاط هم نیکو است.

« در بارهٔ سبك سنگین و ثقیل و بد و نازیبای شما که اکثر پرتکلف و ندرةً منطبق با موضوع است و هیچگاه پسندیده و مطبوع نیست سخنی گفته نخواهد شد..... در خصوص ختام گفتار شما سخنهای بیشتری داریم.... آیا زردشت شما برای اشخاص ناسپاس چه کیفری قائل است؟ چه مقدار از ادرار گاو نر را این اشخاص باید بلع کنند؟ آقای‌محترم ، بشما توصیه میشودجرعه‌ای ازاین‌مایع‌مقدس ومطهر راکه مایهٔ صفای نفس است نوش‌جان فرمائید...

« آقا ، مابشناسائی دکتر هنت(۱) مفتخریم‌وبمقام شامخ وی‌مباهات میکنیم و وجود او را گرامی ومحترم میشماریم. اوهیچکس را فریب نمیدهد. او هرگز بما نگفته است ، بشما هم نمی تواند گفته باشد ، که زبانهای قدیم ایران را میفهمد. او هم مثل ما یقین حاصل کرده است که هیچکس آن زبانها را نمیداند وهرگز نخواهد دانست مگراینکه تمام تواریخ و منظومات و کتب مذهبی که بدست عمر خلیفهٔ مسلمین وسران سپاه وامراءِ وی با آنهمه ولع و کین نابود گشت باز یافته شود؛

---

(۱) Dr. Hunt

لذا جهانگردیهائی که عارض گلگون و چهرهٔ تابانی را زرد و پژمرده کند سودی ندارد. دکتر هنت (۱) از اینکه این السنه را نمیداند در حقیقت افسوس نمیخورد و چون نادر اتفاق افتد کسی بدین پایه بفارسی جدید، یعنی بزبان سخنورانی مانند سعدی و کاشفی ونظامی معرفت یابد، این معرفت جبران آن منقصت را میکند. در دواوین سخن سرایان مزبور نه ازبرسم (۲) ولنگم اثری و نه ازمراسم مضحك ومسخره و افکار

---

Dr. Hunt (۱)

(۲) **یادداشت مترجم :** بنا برتحقیقات آقای ابراهیم پور داود استاد دانشگاه تهران (رجوع شود به ادبیات مزدیسنا ـ یشتها ـ جلد اول ـ قسمتی از کتاب مقدس اوستا ـ صفحهٔ ۵۶۰ ـ ۵۵۶) « این کلمه دراوستا برسمن آمده واز کلمهٔ برز که بمعنای بالیدن ونمو کردن است مشتق شده است و در سانسکریت بره Barh میباشد وآن عبارت ازشاخه‌های بریدهٔ درختی که هریك ازآنها را درفارسی تای ودر پهلوی تاك گویند. در اوستا معین نگردیده که این شاخه ها ازچه درختی باید باشد . . . ولی در کتب متأخرین قید شده که برسم باید ازدرخت انارچیده شود . این شاخه‌ها یا تای‌ها باشست وشو وآداب و ادعیهٔ مخصوص باکارد مخصوص که آن را برسم چین گویند بریده میشود . مدتهاست که بجای برسمهای نباتی برسمهای فلزی که از برنج یانقره ساخته می‌شود بکار میبرند . . . . مقصود از برسم گرفتن ومدتی دعا بران خواندن همان ازبرای نعمت نباتات که مایهٔ تغذیهٔ انسان و ستوران و زینت طبیعت است سپاس بجای آوردن است . برسم را که گفتیم از شاخه‌های تر درختی است، نمونهٔ کلیهٔ رستنی‌ها قرار داده بآن درود می فرستند و شکر نعمت ایزدی ادا میکنند . . . گذشته ازاوستا بواسطهٔ خبری که ازاسترابون رسیده میدانیم که رسم برسم گرفتن نزد ایرانیان بسیار قدیم است . جغرافی‌دان مذکور راجع بیك آتشکده در کاتپاتوکا ( درآسیای صغیر ) می‌نویسد در آنجا آتشی که هرگز خاموش نمیشود نگاهداری می کنند وهر روز در آتشکده تقریباً یکساعت درمقابل آتش سرود می‌خوانندویك بسته چوب دردست می گیرند وپرده‌ای تا به‌پائین چانه آویخته که لبهای آنانرا میپوشاند . مقصود ازبستهٔ چوب وپرده همان برسم وپنام است .

« گفتیم که برسم گرفتن پیش از غذا در عهد ساسانیان رسم بوده است .

( بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۸۲ )

موهوم دیگر خبری است بلکه اندیشه های نیش دار و کنایات بسیاری در ذمّ ناسپاسی و حق ناشناسی و کذب وسالوس در آنجا دیده میشود ...

« مانند کسی که فتح نمایانی کرده است شما بخود می نازید وغرّه شده‌اید که دکتر هاید(۱) زبانهای قدیم ایران را نمیدانست اما خود شما چیز تازه‌ای نمیگوئید ... دکترهاید را سرزنش میکنید که نمیدانسته است پنج گاه بمعنای پنج قسمت روز است یاچرا لفظ tou را بجای ton استعمال نموده است یا چرا توجّه نداشته است که اهریمن مخفف لفظ خوش آهنگ انگرمنیوش(۲) میباشد زیرا انگر به اهر ومنیوش به‌من تبدیل یافته و اهریمن شده است . بدین منوال میتوان گفت لفظ دیابل diable هم که در لغت فرانسه بمعنای شیطان است در اصل همان انگر منیوش بوده است که انگر بدل به دی di و منیوش بدل به آبل able شده است . »

از اینجا به بعد سرویلیم جونز ترجمهٔ انکتیل را موضوع تفریح قرار میدهد . باید گفت حتی اگر ترجمهٔ بهتری هم تهیه شده بود تمسخر کردن آن کار دشواری نبود زیرا کتاب اوستا حاوی بسیاری مطالب

---

بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ۸۱

مکرراً در شاهنامه باین رسم برمیخوریم . از آن جمله است در ضیافت نیاطوس سفیر روم نزد خسرو پرویز وقتی که بندوی یکی از گماشتگان پادشاه پیش از غذا بابرسم داخل شده وشاه بذکر باج ( باژ ) مشغول شد سفیر مذکور برآشفته ازسر خوان برخاست :

« بیامد نیاطوس ❀ با رومیان — نشستند با فیلسوفان به خوان
چو خسرو فرود آمداز تخت بار — ابا جامهٔ روم گوهر نگار
خر امیدخندان وبرخوان نشست — بشد تیز بندوی و برسم بدست
جهاندار بگرفت باژ مهان — بزمزم همی رای زد درنهان
نیاطوس کان دید انداخت نان — زآشفتگی بازپس شد زخوان
همی گفت باژ و چلیپا بهم — زقیصر بود بر مسیحا ستم . »

❀ این اسم باید Taïadus = Theodosius باشد .

---

(۱) Dr. Hyde (۲) Enghri meniosh

است که مضحك و بی‌تناسب و عجیب و غریب و کودکانه بنظر میآید .
و این معنی تاحدی در بارهٔ هرملّتی صادق‌است که بخواهد درایام صباوت
و آغازمراحل رشد خود اثری بوجودآورد . سرویلیم جونز دلائل خود
را بدین طریق خلاصه میکند :

« از دو حال خارج نیست یا زردشت فهم و شعور و حس مشترك
نداشته است یا کتابی که شما باو اسناد میدهید نوشتهٔ او نیست . اگر
فاقدشعور بوده است باید اورا هم یکی‌ازافراد عادی ازتودهٔ مردم دانست
و جای او درظلمت فراموشی وطاق نسیان است . اگر زردشت این کتاب
را ننوشته است انتشار کتاب بنام وی کمال بیشرمی است وشما با اظهار
این مطالب احمقانه یا نسبت بذوق و سلیقهٔ جامعه اهانت روا داشته اید یا
خواسته‌اید با جا زدن این اکاذیب واباطیل جامعه‌را فریب بدهید وبهر
صورت شما مستوجب نفرت جامعه میباشید . »

نامهٔ سر ویلیم جونز گر چه لطمه‌ای به‌پیروزی انکتیل دوپرون
واردساخت‌وازآن مهمتروخطیرتر آنکه دیدهٔ‌بصیرت عده‌ای ازدانشمندان
و ادبا را نسبت باهمیت واقعی اکتشافات وی کور نمود ، لکن اکنون
فقط آن‌نامه از لحاظ تاریخ مورد توجّه است .

**انتقام روزگار**

مرورزمان درست بودن نظرانکتیل را بحد کمال ثابت
نموده‌است بنحوی که هیچ قاضی صلاحیت داری اکنون
منکر شایستگی کتاب وی نیست ودست منتقم روز گار
انتقام انکتیل‌را از سرویلیم‌جونزگرفته است . کسی‌که تاب‌وتوان تحمل
اوستا را نداشت مقدر چنین بود که در برابر دساتیر بزانو درآید . کسی
که پشه را نمیتوانست فرو دهد شتر را بلعید .

مادر دهر هرگز کتابی مزور و مجعول بوقاحت دساتیر نیاورده
است . سرویلیم‌جونز اصل این کتاب چرند را در واقع ندیده‌بود ، زیرا
نسخهٔ خطی منحصر بفرد آن را ملاکاوس درحدود سال ۱۷۷۳ میلادی

از ایران بهندوستان برد و پسرش ملافیروز در سال ۱۸۱۸ منتشر ساخت(۱).
سرویلیم جونز در نتیجهٔ مطالعهٔ کتاب جدید وعجیبی موسوم به دبستان مذاهب بمندرجات این کتاب راه یافت و بدون چون و چرا این حق در بارهٔ وی محرز است که او نخستین کسی است که در اروپا توجّه علما را به کتاب دبستان مذاهب جلب نمود.

رسالهٔ دبستان مذاهب تقریباً در اواسط قرن هفدهم میلادی در

---

(۱) عنوان کامل کتاب چنین است: دساتیر یا نوشته های مقدس پیامبران ایران باستان؛ زبان اصلی آن؛ ترجمهٔ فرس قدیم و تفسیر ساسان پنجم؛ باهتمام ملافیروز بن کاوس که فرهنگ مفصلی از لغات مهجور وفنی فارسی را بدان ضمیمه نموده است وترجمهٔ انگلیسی دساتیر وتفسیر آن‌نیز بدان افزوده شده است دردوجلد (بمبئی ۱۸۱۸). شرح نسخهٔ خطی در صفحهٔ ۷ دیباچهٔ جلد دوم مندرج است. کتاب دساتیررا دوساسی de Sacy در مجلهٔ Journal des Savants (صفحات ۳۱ - ۱٦ و ۷۰ - ٦۷) شمارهٔ ژانویه - فوریه ۱۸۲۱ مورد بررسی قرار داده است وسخافت دعاوی واهی و بیهودهٔ نویسندهٔ آنرا فاش نموده است. بشماره‌های ٦ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۸ و ۲۰ مجلد اول سالنامهٔ Heidelberger Jahrbucher der Litteratur, by H. E. G. Paulus مورخ ۱۸۲۳ رجوع شود. و نیز مقالهٔ ارسکین Erskine در مجلد دوم گزارش چاپ شدهٔ انجمن ادبی بمبئی ملاحظه شود. فرضیه‌ای که در بارهٔ اصل و منشأ دساتیر ذکر شده وبا قرب احتمال صحیح است فرضیه‌ایست که استانیسلاس گویار Stanislas Guyard درصفحهٔ ٦۲ - ٦۱ مقالهٔ قابل ستایش خود درمجلهٔ آسیائی بتاریخ ۱۸۷۷ که جداگانه نیزچاپ شده است تحت عنوان یك معلم بزرگ حشاشین یاحشیشیون در زمان صلاح‌الدین اقامه نموده است وخلاصهٔ آن این‌است که دساتیر اثر فرقهٔ اسمعیلیه است واز اصول ومبادی آن مسلك حکایت می کنند.

**یادداشت مترجم:** آقای دکتر یارشاطر مینویسند:

«دساتیرساختهٔ آذر کیوان‌نامی است که‌درزمان اکبرشاه‌هندی(۱۰۱٤-۹٦۳) میزیسته است. در این باب رجوع شود به «فرهنگ ایران باستان» تألیف آقای پور داود (جلد اول ۱۳۲٦) و «هرمزدنامه» ازهمان مؤلف، (مقالهٔ‌دساتیر). عقاید گویارد دراین باب منسوخ است».

هندوستان تألیف گردید(۱) سرویلیم جونز در تقریظ و ثنای این کتاب مبالغه نموده و در سال ۱۷۸۹ (۲) چنین گفته است .

«برای این اکتشاف فرخنده در وهلهٔ نخست مدیون میر محمدحسین یکی ازهوشمندترین افراد مسلمین میباشم ؛ این اکتشاف ابرهای مترا کم را پراکنده ساخت و برتاریخ قدیـم ایران و نژاد بشر نورافشانی کرد . مدتی بود که از این حیث نومید بودم و این روشنائی از هیچ محل دیگری نمیتوانست بتابد .

**زودباوری و بدبینی بیجای سرویلیم جونز**

این رسالهٔ نادرالوجود و جالب توجه که دبستان نام دارد از دوازده مذهب مختلف بحث میکنند ومؤلف آن سیّاح مسلمانی است از اهالی کشمیر موسوم به محسن وملقب بهفانی . فصل اول کتاب کـه آغاز مطلب است فصلی است بیاندازه عجیب در بارهٔ آئین هوشنگ که مدتیمدید قبل از آئین زردشت وجود داشته است وتا زمان مؤلف کتاب بسیاری از دانشمندان ایران محرمانه بآن کیش ایمان میورزیدند و چندتن از اعاظم هواخواهان آئین هوشنگ که دربسیاری ازنکات با گبرها اختلاف داشتند و دستگاه حاکمهٔ کشور آنها را مورد تعقیب قرار داده بود بهندوستان هجرت اختیار کردند و در هندوستان چندجلد کتاب که اکنون بیاندازه کمیاب است تألیف نمودند .

---

(۱) رجوع شود به صفحات ۱۴۲ ـ ۱۴۱ فهرست نسخههای خطی فارسی درموزهٔ بریتانیا گردآوردهٔ ریو Rieu . متن این کتاب چندین دفعه درمشرق چاپ شده استوترجمهٔ انگلیسی آن درپاریسبسال ۱۸۴۳ ازطرف شی Shea وترویر Troyer ازمحل وجوه ترجمهٔ کتب شرقی منتشر شده است .

(۲) رجوع شود بخطابهٔ اودربارهٔ ایران که درجلسهٔ انجمن آسیائی در کلکته بتاریخ ۱۹ فوریه ۱۷۸۹ ایراد نموده است .

Sixth Anniversary Discourse on the Persians (Works, vol. i, pp. 73-94) .

محسن این کتابها را مطالعه نمود و با نویسندگان آن کتابها یا با بسیاری از آنها طرح دوستی والفت نزدیک ریخت و از صحبت آنها دریافت که ادواری چند پیش از نیل کیومرس یا کیومرث باریکهٔ پادشاهی سلطنتی نیرومند درایران مستقر بوده‌است وبدلیلی که بزودی ذکر خواهد شد آن سلسله را سلسلهٔ مهابادیان میخوانده‌اند و بسیاری از شاهزادگان این سلسله که فقط از هفت یا هشت تن از آنها در این کتاب نام برده شده است ازجمله مهبول یامهابلی شاهنشاهی ایران را باوج عظمت و حشمت خود رساندند. اگر بتوانیم این مدرك را که بنظر من خالی از خدشه وغیرقابل اعتراض است معتبر وقابل اعتماد بدانیم، سلطنت ایران قدیمترین سلطنت جهان است ولی چیزی که محل تردید است اینکه نخستین پادشاهان ایران از کدام نژاد بوده اند، نژاد هند ویا عرب یا تاتار و یااینکه از نژاد چهارمی برخاسته‌اند که از سه نژاد دیگر متمایز بوده است؛ واین مسائلی است که تصور میکنم بتوانیم پس از مطالعهٔ دقیق در زبان وادبیات ومذهب وفلسفه و احیاناً صنایع وعلوم ایرانیان قدیم بغایت دقت پاسخ بدهیم.

**عقیدهٔ مبالغه آمیز سرویلیم جونز دربارهٔ ارزش دساتیر و دبستان**

«درخصوص مطالب تازه ومهمی که اکنون دربارهٔالسنه وخطوط قدیمهٔ ایران بیان‌خواهم کرد بایستی دربسیاری‌موارد که اثبات موضوع در این موقع غیرممکن است بمن اعتماد کنید زیرا اگربنا شود فهرستی خشك ازالفاظ وکلمات منفصل بجای یك بحث تحقیقی عرضه بدارم لایق بذل توجهی از طرف شما نخواهم بود، لکن‌مطمئنم بگواهی من گمان بد نخواهید برد زیرا روشی اتّخاذ نکرده‌ام که بخواهم ازآن روش دفاع کنم واجازه نداده‌ام وهمیات وتخیّلات مرا از شاهراه عقل منحرف سازد و مرا همیشه رسم و عادت چنین بوده‌است که عقایدم متکی بمدرك و برهان باشد و یگانه مبنای محکم و متقن علوم عرفی

**تصورات سرویلیم جونز دربارهٔ تاریخ ایران باستان**

برهان است چنانکه شالودهٔ استوار علوم طبیعی تجربه است ؛ از طرف دیگر مسائلی را که میخواهم مورد بحث قرار دهم بتدقیق وتأمل مطالعه کرده‌ام و اگر بشما اطمینان بدهم که بضرس قاطع هیچ بیانی نخواهم کرد که نتوانم بنحو کافی ووافی از عهدهٔ ثبوت آن برآیم تصور نخواهید کرد پا از گلیم خود بیرون نهاده و از حدود خویش خارج شده‌ام . »

از شرح فوق که از سرویلیم جونز نقل کردیم چنین برمیآید که بیانات اوچه درمقام نفی چه درمقام اثبات قطعی وبتی است واکثراوقات روش او از هر دو جهت بهمان‌اندازه مایهٔ تأسف است . با اطمینان‌خاطر و « بدون بیم مخالفت » کوروش را باکیخسرو ( کاوا هوسروا(۱) یاهوسروان‌دراوستا(۲)) تطبیق میکندوحال آنکه کیخسرو از شهریارانی است که در شاهنامه آمده و بکلی جنبهٔ افسانه‌ای دارد . کامبیز را که (درکتیبه‌های پارسی‌باستانی کامبوجیا ضبط شده است ) ازمادهٔ لفظ‌فارسی‌جدید « کام‌بخش »میداند . گزرسس را (که در کتیبه ها خشایارشا آمده است ) شیرویه میخواند (واین تتبع را بعد ازآن میکندکه در تحقیقات انکتیل بدیدهٔ حقارت و استخفاف نگریسته و لفظ اهریمن را که انکتیل صحیحاً مشتق از انگره مینیوش(۳) دانسته است با طعن وتمسخر مردود میشناسد ! ) .

**اشتباهات سر ویلیم جونز**

سرویلیم جونز « بدلائل متقن وجود کتب غیر مجعول را بزبان زند وپهلوی‌تردید میکند » واستناد اوبقول « مؤلف مطلع دبستان‌است که کتاب زراتشت را جداً مفقودالاثرمیداند و معتقد است که بجای آن کتاب جدیدالتألیفی گذاشته‌اند» . سرویلیم‌جونز‌میگوید : «قدیمترین زبانهای قابل اکتشاف‌ایران زبان کلدانی‌وسانسکریت بوده‌است وبعداز آنکه این زبانها موقوف شد ودیگرزبان وطنی ایران بشمار رفت‌زبان

(۱) Kawa Husrawa

(۲) Husrawanh

(۳) Anra Mainyush

پهلوی وزند اززبان کلدانی وسانسکریت به ترتیب استخراج وسرچشمه گرفت وزبان پارسی‌هم یااززند یابلافاصله ازلهجهٔ برهمن‌ها گرفته شد.»

سرویلیم‌جونز باایرانیان‌همعقیده‌است که‌پرسپولیس‌راجمشیدبنا کرده‌است (جمشیدبیمای اوستاویمای اساطیرهندواست یااینکه‌شخصیتی‌است‌مبهم یا وهمی و غیر واقعی که در افسانه های هند و ایران هر دو مشترکاً دیده میشود) . سرویلیم جونز با ایرانیها همعقیده‌است که کتیبه‌های‌هخامنشی تخت جمشید « اگر واقعاً حروف هجا باشد باحتمال قوی صرفاً رمزی است که مفتاح آن شاید تنها در دست روحانیان‌باشد . » سرویلیم‌جونز بالاخره کتاب چرنددساتیررا بعنوان « کتاب مقدّس قبول‌میکندومعتقد میشود که بزبان آسمانی نوشته‌شده‌است » (وحال‌آنکه درحقیقت‌زبان دساتیر اساساً زبان نیست ؛ عباراتی است بیربط وبیمعنی وپرت که‌بزحمت باسلوب فارسی معمولی « تفسیر » وبتقلیدعبیدانهٔ‌آن اسلوب نوشته‌شده است ) . دساتیر را سند باستانی و تاریخی میخواند و در درجهٔ اول‌اهمیت تلقی میکند وتصورمینماید که‌بحکم‌سرنوشت روشنائی‌تازه‌ای‌ازصحائف دساتیر بتاریخ قدیمترین ادوار زندگی ملت آریائی باید بتابد وثابت‌شود که « کیش برهمن ها قبل از رسیدن کیومرث به تخت سلطنت درایران رونقی بسزا داشته است و کیومرث را پارسها احتراماً نخستین فرد بشر میدانند و حال آنکه عقیده دارند قبل از سلطنت وی طوفانی دنیاراافرا گرفته بوده است . » حقاً انتقام انکتیل بنحو کامل گرفته شد و اینکه میگویند بد بینی بیجا اکثر با زود باوری بیجا توأم است نمونهٔ بارز و مصداق متمایز آن داستان سرویلیم‌جونز وانکتیل میباشد .

لکن هرقدر سرویلیم جونز درمسائل مربوط بتاریخ قدیم‌والسنهٔ قدیم ایران‌دوچاراشتباهات بزرگ شده‌باشد مرتبهٔ وی درخدمات‌دولتی بقدری بلند ونظراو باندازه‌ای وسیع وفکراو بحدی آزاد و مقام ادبی و علمی او چنان شامخ بود که ناچار عقاید اوبخصوص درمملکت، خودش‌وزنی عظیم‌داشت . بالنتیجه

**نفوذ کلام سرویلیم جونز**

شك وريب بوی در اصل وحقیقت اوستا در انگلستان از طرف سر جان شاردن (۱) و ریچاردسون (۲) (مؤلف شهیر قاموس فارسی) و در آلمان بوسیلهٔ ماینرس (۳) و تیکسن (٤) انعکاس یافت. دانشمند اخیرالذکر بعد از قویترین طرفداران انکتیل شد. این روش را از بدایت امر دانشمند آلمانی دیگری نیز بنام کلویکر (٥) اتخاذ نمود. این شخص کتاب انکتیل را بزبان آلمانی ترجمه کرد وملحقاتی چندبدان افزود. در انگلستان عقیدهٔ سرویلیم جونز در آن هنگام بر همه غالب آمد و ترجمهٔ انکتیل را کاذب و مجعول دانستند و قابل توجه ندیدند و بکناری انداختند وحال آنکه در فرانسه از وهلهٔ نخست مورد قبول عامّه واقع شد (٦) و اکنون همه جا مقبول خاطر ارباب نظر است. اگر بخواهیم قدم بقدم تفصیل این مطلب را بنویسیم که چگونه کتاب انکتیل مطبوع طبع عموم واقع گردید از حوصلهٔ این کتاب خارج است. فقط میتوانیم چند نکته‌ایرا که مهمتر است مطمح نظر قرار دهیم. کسانی که بخواهند تفصیل این اجمال را بدانند به‌مقالات اعلی ونفیس هاوگ و دارمستتر که درپاورقی این صفحه ذکر شده است و همچنین بمقالهٔ گلدنر (۷) تحت عنوان ادبیات اوستا در مجلّد دوم (صفحات ۵۳ ـ ۱ مخصوصاً صفحهٔ ٤۰ از داستان تحقیقات دربارهٔ اوستا) (۸) در اساس فقه‌اللغه ایران (چاپ اشتراسبورگ سال ۱۸۹۶ میلادی) (۹) رجوع نمایند.

---

(۱) Sir John Chardin (۲) Richardson (۳) Meiners

(٤) Tychsen (٥) Kleuker

(٦) رجوع شود به مقالات هاوگ Haug چاپ سوم وست West دربارهٔ پارسیان صفحات ۱۶ تا ۵۳ Haug's Essays on the Parsis ومقدمهٔ دارمستتر بر ترجمهٔ اوستا درجلد چهارم کتابهای مقدس شرق ـ مکس مولر ـ صفحهٔ ۱۳ تا ۲۵.
Max Muller's Sacred Books of the East (Oxford, 1880)
دراین قسمت ازمطالب خود دین بزرگی ازاین دومؤلف بگردن دارم.

(۷) Geldner, Awestalitteratur

(۸) Geschichte der Awestaforschung

(۹) Geiger und Kuhn, Grundriss der Iranischen Philologie (Strassburg, 1896)

نخستین قدمی که برای تأیید ومدافعهٔ انکتیل برداشته شد از طرف هموطن شهیر وی سیلوستر دوساسی (۱) بود که در سال ۱۷۹۳ مسیحی در نامهٔ دانشمندان (۲) پنج مقالهٔ معروف خود را در موضوع خاطرات وی دربارهٔ آثار عتیق گوناگون ایران (۳) منتشر ساخت . این مقالات بیشتر مربوط است به کتیبه‌های پادشاهان ساسانی

**خاطرات دوساسی دربارهٔ آثار عتیق ایران (۱۷۹۳ مسیحی)**

که بزبان پهلوی نوشته شده است و برای کشف این رمز وقرائت آنها قطع نظر از ترجمه‌های یونانی که همراه بعضی از آنهاست اتکاءِ وی بیشتر به فرهنگ لغات پهلوی بود که انکتیل در جلد سوم از صفحهٔ ۴۳۲ تا صفحهٔ ۵۲۶ ترتیب داده است . چه خوب گفته است دارمستتر آنجا که مینویسد « خود کتاب انکتیل بدین طریق درست بودن نظر وی را ثابت نمود یعنی کمکی که همین فرهنگ پهلوی به پیشرفت اکتشافات کرد بهتر از انباشتن ادلّه و براهین بود . زیرا تاریخ قدیمترین نسخهٔ موجودهٔ اوستا قرن چهاردهم میلادی است وحال آنکه کتیبه‌های ساسانی مربوط به قرن سوم میلادی است وبنابراین نمیتوان حتی لحظه‌ای کتیبه های مزبور را بعنوان اینکه مجعول است کنار گذاشت .

فرهنگ انکتیل اگر مفتاحی برای کتیبه های ساسانی شده است از آن رواست که آنچه را انکتیل از زبان پهلوی نزد دستوران بیاموخت چنانچه ظاهر وهویداست زبان حقیقی دورهٔ ساسانیان بوده است . دراین مسئله نزاعی نیست وحقیقت امر هرچه میخواهد باشد کلمات سامی ازقبیل « ملکا » بمعنای پادشاه و « شنة » بمعنای سال و « اب » بمعنای پدر « وشمسا » بمعنای خورشید و « لا » بمعنای نه دراین کتیبه‌ها موجود است . سرویلیم

---

(۱) Sylvestre de Sacy (۲) Journal des Savants

(۳) Mémoires sur diverses Antiquités de la Perse

جونز آن کلمات را عربی(۱) (و بعد کلدانی) (۲) تشخیص داده است و وجود آنرا در کتیبه ها دلیل بر این میداند که داستان قدیمی بودن زبان این کتیبه ها جز وهم و خیال چیز دیگری نیست وانکتیل مردی زود باور و معلّم پارسی وی نیز ریاکار وحیله گر بوده است. تیکسن(۳) در این باره قویاً پا فشاری میکند.

میگوید: «این مسئله دلالت دارد براینکه در زمان سلطنت ساسانیان زبان پهلوی مورد استفاده بوده است زیرا این کتیبه‌ها ازطرف ساسانیان صادر شد، همانقسمی که آئین زردشت را هم آنها احیاء نمودند، بلکه میتوان گفت سر سلسلهٔ ساسانیان اردشیر بابکان آنرا احیاء کرد. اکنون میتوان توجه نمود چرا کتب زند بزبان پهلوی ترجمه شده است. در اینجا همه چیز مؤید این معنی است و بصوت بلند از قدیمی بودن و اصالت آن حکایت میکند.»(٤)

کتیبه های پهلوی که بدین طریق از طرف دوساسی(٥) خوانده شد از زمان سموئل فلاور(٦) در اروپا معروف بود. سموئل فلاورضمن گزارشهای فلسفی بتاریخ ژوئن ۱۶۹۳ میلادی (صفحات-۷۷۷-۷۷۵) رونوشت آنرا که درسال ۱۶۶۷ میلادی‌استنساخ نموده‌بود منتشرساخت رونوشتهای دیگری نیز درکتب شاردن(۷) (۱۷۱۱میلادی) ونیبور(۸)

---

(۱) نامه بعنوان آقای آ... پ... صفحهٔ ٦۱۰: «وقتی می‌بینیم الفاظ تحریف شدهٔ عربی بجای کلمات زند و پهلوی وانمود شده است بجرأت میگوئیم که این شخص کذاب و لافزن (اشاره بجناب دکتر داراب) شما را فریب داده است و شما نیز سعی کرده‌اید خوانندگان خود را بفریبید.»

(۲) Sir William Jones's Works vol. i, p. 81

(۳) Tychsen

(٤) دارمستتر درمقدمه‌ای که برای ترجمهٔ وندیداد نوشته است این مطلب را نقل کرده است (صفحات۱۹و۲۰) (رجوع شود به پاورقی شمارهٔ ٦ صفحهٔ ۸۹).

(٥) de Sacy (٦) Samuel Flower (۷) Chardin

(۸) Nebuhr

( ۱۷۷۸ میلادی ) وجهانگردان دیگر بتاریخ مؤخر چاپ شده‌است.(۱)

**کتیبه های پهلوی**

لکن اگر چه هاید(۲) رونوشت کتیبه ها را در کتاب خود دوباره نقل کرد دوساسی(۳) نخستین کسی‌است که بشرح و تفسیر آن همّت گماشت و تاحدی توفیق یافت .

پنج سال پس ازانتشار خاطرات دوساسی ( سال ۱۷۹۸ میلادی ) پل دوسن بارتلمی(٤) عضو فرقهٔ راهبین دیر کرمل(٥) رسالهٔ خود را

**سن بارتلمی**

درشهر رم دربارهٔ قدیمی بودن وقرابت زبانهای سانسکریت و آلمانی منتشر ساخت وازقدیم بودن اوستا دفاع نمود وحتی ظنّ خود را براینکه زبان اوستا با سانسکریت نسبت و مشابهت و اصل مشترکی داشته باشد ابراز داشت .(٦)

نخستین گام مهمی که سپس در راه معارف پارسی و ایرانشناسی

---

(۱) رجوع شود بهشرحی که وست West دربارهٔ کتیبه های ساسانی درمقالهٔ خود راجع بادبیات پهلوی در جلد دوم کتاب اساس فقه‌اللغه ایران ، صفحات ۷٦ تا ۷۹ نوشته است :

Geiger und Kuhn, Grundriss d. Iranischen Philologie, vol. ii, pp. 76-79

و نیز رسالهٔ هاوگ در خصوص پهلوی ( چاپ بمبئی و لندن ، سال ۱۸۷۰ میلادی ، دیده شود :

Haug, Essay on Pahlawi (Bombay and London, 1870)

در آغازاین رساله شرح مشبعی ازپیشرفت اروپائیان درراه مطالعات مربوط بزبان پهلوی مسطور است .

(۲) Hyde (۳) Sylvestre de Sacy

(٤) Paul de St. Barthélemy, De antiquitate et affinitate linguae samscredamicae

(٥) Carmel (٦) مقدمهٔ ترجمهٔ دارمستتر Darmesteter که ذکر آن گذشت . این قولی است که جملگی برآنند که قرابت زبان اوستا با سانسکریت در حکم قرابت دو خواهر است و این همان نظری است که دوساسی de Sacy درنامهٔ دانشمندان Journal des Savants شمارهٔ ماه مارس ۱۸۲۱ میلادی ، صفحهٔ ۱۳٦ بطور وضوح اتخاذ نموده است .

برداشته شد قرائت کتیبه‌های خط میخی بود که در اوائل قرن نوزدهم بوسیله گروتفند(۱) انجام گرفت و شاید مهمترین گامها همین بوده است (زیرا خط و زبان میخی را تا آن تاریخ کسی نمیدانست .) مقالاتی که گروتفند در این خصوص نوشت ازجهت روش استدلال و نیروی ادراك و بصیرت و باطن بینی نویسنده سرمشق است مقالات‌وی فقط این‌اواخر ازضبط انجمن سلطنتی علوم گوتینگن (۲) استخراج شد و از طرف مایر (۳) ضمن اخبار آن انجمن‌در۱۳ ماه سپتامبر۱۸۹۳مسیحی انتشار یافت (رجوع شود بصفحات ۵۷۱ تا ٦١٦ نشریهٔ انجمن ) . نخستین مقاله را در چهارم سپتامبر ۱۸۰۲ مسیحی‌و دومین‌را دوم اکتوبر و سومین را در ۱۳ نوامبر همان سال و چهارمین را در ۲۰ مه ۱۸۰۳ مسیحی در آن انجمن قرائت نمود . قبل از وی تیکسن(٤) و مونتر(٥) کوششهای بیفایده‌ای نموده وموفق بقرائت آن نشده‌بودند .

**قرائت کتیبه‌های قدیم ایران بوسیلهٔ گروتفند**

چنانکه هنگام مطالعهٔ کتاب هاید(٦) دیدیم تا این تاریخ عموم مردم حتی رجال‌علم را عقیده براین بود که این‌حروف بهیچوجه‌کتابت نیست بلکه‌زینت معماری یا کرم خوردگی و آثارحشرات‌الارض‌یاعلائم بنائی یا نشانهائی‌است که‌بجای ارقام واعداد مورد استفادهٔ سنگ‌تراشان بوده است . و چیزی که گروتفند را ابتدا به تحقیق این امر وادار نمود جدالی بود که با دوست خود فیوریلو (۷) داشت . این شخص میگفت امکان ندارد بمعنای کتیبه‌ها پی برد زیرا کتیبه‌ها بخط و زبانی نوشته شده است که هیچکس هیچکدام‌را نمیداند و کسانیکه بااین خط‌کتابت و با این زبان تکلم میکرده‌اند در دل خاك جای دارند . این است نتائج مهمی که بطور کلی گروتفند در مقالهٔ اول خود گرفته است :

---

Göttingen Gesellschaft der Wissenschaft(۲) Grotefend(۱)
Münter (٥) Tychsen (٤) W. Meyer (۳)
Fiorillo (۷) Hyde (٦)

اولا اشکالی که در این کتیبه‌ها دیده میشود نقش و نگارها و علائمی است که معرف معانی خاص میباشد ؛ ثانیاً کتیبه ها به سه زبان نوشته شده است ، باین معنی که یك مطلب را علی‌القاعده بسه زبان مختلف و سه خط مختلف ضبط کرده‌اند؛ ثالثاً کتیبه‌هائی را که گروتفند میخواهد شرح بدهد علی‌الخصوص طبقهٔ اول که همان پارسی باستان است و طبقهٔ دوم از حروف تشکیل شده است و مانند کتیبه‌های آسوری و چینی اشکال و صور و علائم اختصاری را بجای معانی و مفاهیم و الفاظ بکار نبرده‌اند ؛ رابعاً کلیهٔ کتیبه‌های میخی که تا امروز شناخته شده‌است همیشه بشکل افقی از چپ براست میباشد.

**نظر کلی گروتفند**

همینکه گروتفند(۱) به نتائج کلی مزبور ( که بعد معلوم شد کاملا درست بوده است ) رسید با دقت بیشتری بمطالعهٔ دو کتیبه از طبقهٔ اول پرداخت و بر آن شد که این دو کتیبه بزبان زند (یعنی اوستائی) نوشته شده و حدس وی اگرچه درست نبود ولی بحقیقت نزدیك بود . گروتفند این دو کتیبه‌را حقاً بیکی از پادشاهان قدیم ایران نسبت میدهد که بعداز کوروش وقبل از اسکندر سلطنت داشته و مقصود وی هخامنشیان است(۲) . در نتیجهٔ بررسی کتیبه های ساسانی که بخط پهلوی است و دوساسی(۳) هم قبلاً قرائت نموده بود گروتفند متوجه شد که ممکن است کلمهٔ اول کتیبه نام یکی از پادشاهان این سلسله و کلمهٔ دوم عنوان ولقب وی باشد . سپس مشاهده نمود که نامی که درصدر کتیبهٔ دوم قرار گرفته در کتیبهٔ اول بعد ازعنوان ولقب واقع شده‌است . (بازهم باعتبار مشابهت کتیبه‌های ساسانی)

**طرز کار گروتفند**

---

(۱) Grotefend

(۲) چیزی که گروتفندرا برآن داشت که کتیبه های طبقهٔ اول بزبان پادشاهان هخامنشی یعنی پارسی باستان است محل ممتاز کتیبه ها بود یعنی آن کتیبه ها همیشه درصدر الواحی که بسه زبان نوشته شده بود قرار داشت.

(۳) Sylvestre de Sacy

معنای آن کلمه را «شاه شاهان» فرض نمود وفرض اوصحیح بود . چون آخر کلمه مختصری تغییرمیکرد چنین تصور نمود که بسبب حالت مضاف الیه و تصریف است و این حدس صائب بود ؛ بدین طریق استنباط نمود که دواسمی که در کتیبهٔ اول دیده میشود یکی اسم پدرودیگری اسم فرزند است . یکی از این اسامی را کـه تیکسن (۱) ملکئوش (۲) خوانده بود چنین بنظر وی رسید که بیشتر با داریوش مطابقت میکند . نام داریوش در کتابهای دانیال وعز را و نحمیاه بصورت داریاووش ( « دریاوش » ) آمده است . اسم دیگررا کـه تیکسن اش‌پاتشا(۳) خوانده بود با گزرس ( خشیارشا ) (٤) تطبیق نمود . زیرا هر یك از این دواسم در کتیبه های پارسی باستان از هفت حرف جداگانه ترکیب میشد بدین طریق : اسم اول از د . ا . ر . ی . و . و . ش . اسم دوم از : ك . ش . ی . ا . ر . ش . ا . حرف الف در این دو کلمه سه مرتبه و سه حرف ( ر ، ی ، ش ) دو مرتبه آمده‌است ، وچون ترتیب حروفی که‌اجزاءِ این اسامی‌را تشکیل میدهد در نظر بگیریم می بینیم درست خوانده شده است . بنا برآنچه مورخین یونانی نقل کرده‌اند داریوش پسرهیستاسپ(۵)بوده است . نام هیستاسپ را انکتیل(٦) باشکالی که درخود محل ادا می کنند گشتاسب وویشتاسپ و غیره ضبط کرده است و از تشابه کتیبهٔ گزرسس ( خشایارشا ) با کتیبهٔ داریوش چنین احتمال‌داده میشد که داریوش نیزدر کتیبهٔ خویش نام پدر خود را ذکر کرده است و حقیقت امر اینکه در این کتیبهٔ داریوش در محل مناسبی یك کلمهٔ ده حرفی دیده شد که سه حرف آخرآن را قبلاً حروف نهائی مخصوص مضاف الیه تشخیص داده بودند ( ولی امروز آن سه‌حروف‌را ه . ی . ا . میدانند) . ازهفت حرف دیگردوحرف آن یکی

---

(۱) Tychsen (۲) Malkéush (۳) Osh Patscha

(٤) Xerxes ( "Khschhêrschê" )

(۵) Hystaspes (٦) Anquetil du Perron

حرف سوم که ( ش ) ودیگر حرف پنجم که ( الف ) باشد قبلاً شناخته شده بود ، ولی نظر باینکه در اشکال یونانی و اوستائی این اسم اجزاءِ مشترکی وجود داشت حروف چهارم و ششم و هفتم را شاید میتوانستند ت و س و پ تصور کنند . میماندوحرف اول اسم ؛ حرف اولواضح بود که حرف صامت است (گ یا واو) وحرف دوم باید باصدا باشد (حرف واو مصوت نمیتوانست باشدزیرا اینحرفرا قبلاً یافته بودند) ، بنابراین حدس زده شد که این حرف باید حرف ی باشد ؛ لکن گروتفند این دو حرف را گ . ا . خواند نه و . ی .

**نتیجهٔ مطالعات گروتفند**

این بود نتائج بزرگ و قطعی کشفیات گروتفند . سعی او این بود که جلو تر برود لکن چون از طرفی خیال میکرد که زبان کتیبه ها با زبان اوستا یکی است و حقیقت مطلب اینکه شرح اوستا که انکتیل نگاشته است ناقص و در بسیاری از جزئیات وفروع نادرستاست، لذادچار گمراهی واشتباه شد ، و از طرف دیگر وسائل کار برای کشف رموز و قرائت و ترجمه و تفسیر کتیبه ها کافی ووافی نبود . بنابراین اسلوب وی در تعیین ارزش حروف چنانکه اکنون میدانیم حتی نیمه درست هم نیست ، و آنچه از متون تفسیر استنساخ نموده است فقط تقریبی است. فی المثل یکی از کتیبه‌های تخت جمشید را که وی بررسی نموده است(۱) نخست بصورتی که امروز خوانده میشود دراینجا نقل میکنیم :

(۲)داریووش . خشایشیه . ورزك . خشایشیه . خشایشیه‌نام . خشایشیه.

---

(۱) رجوع‌شودبه Niebuhr, Pl. xxiv; Spiegel, Keilinschriften, 1862, p. 48, B

(۲) Darayavush. Kshayathiya . Varzaka. Khshayathiya. Khshayathiyanam. Khshayathiya. dahyunam. Vishtaspahya. putra. Hakhamanishiya. hya. imam. tacharam. akunaush.

دهیو نام . ویشتاسپهیه . پوتره (۱) . هخامنشیه . هیه . امم . تچرم (۲) . اکونه اوش .

معنای عبارت چنین است :

« داریوش ، پادشاه بزرگ ، شاه شاهان ، پادشاه کشورها ، پور ویشتاسپ هخامنشی ، که این معبد(۲) را ساخت . »

اما گروتفند طور دیگر نقل کرده است :(۳)

« داریوش ، پادشاه مقتدر ، شاه شاهان ، پادشاه کشور ها ، پور هیستاسپ ( ویشتاسپ ) ، ازدودهٔ فرمانروای جهان ، . . . . . . ؟ ؟ ایزد ».

---

(۱) **یادداشت مترجم :** دربارهٔ «پوتره» آقای دکتریارشاطرمینویسند : « قرائت معمول فعلی پوس puça میباشد . -tr- آریائی درفارسی باستان نزدیك به سین تلفظ میشده است . »

(۲) **یادداشت مترجم :** معنای صحیح لفظ تچر tachara کاخ است : رجوع شود به‌لغت فارسی باستان تألیف دانشمند اوستاشناس آلمانی بارتولومه‌چاپ اشتراسبورگ ، ۱۹۰۴ میلادی .

Christian Bartholomae, Altiranisches Wörterbuch, Strassburg, 1904.

وکتاب فارسی باستان تألیف کنت ، مستشرق امریکائی ، چاپ نیویورك ، ۱۹۵۰ میلادی :

R. Kent, Old Persian, American Oriental Series, New York. 1950.

وفرهنگ ایران باستان تألیف آقای ابراهیم‌پور داود استاد دانشگاه تهران صفحهٔ ۲۹٤ .

(۳) **یادداشت مترجم :** این است عین کلماتی که در متن این کتاب نقل شده است :

" Dârheûsh. Khshêhiôh. eghré. Khshêhiôh. Khshêhiohêtchâo. Khshehioh. Dâhûtchâo. Goshtâspâhê. bûn. akhêotchôschôh. Ah. ôoo. Môro êzûtchûsch.„

اما ترجمهٔ گروتفند بزبان لاتینی است و کلمات آخر آن نیز مفهوم نشد و پس از مکاتبه با دانشمندان آمریکا و انگلستان معلوم شد قابل ترجمه نیست . خاصه اینکه کلمهٔ ماقبل آخر ظاهراً بخط یونانی است واگر مراد همان لفظ یونانی tou باشد اضافهٔ ملکیت و معادل لفظ du در زبان فرانسه است و کلمهٔ آخر ظاهراً لفظ فارسی ایزد است . این‌است ترجمهٔ گروتفند :

"Darius, rex fortis, rex regum, rex Daharum ( filius ) Hystaspis, stirps mundi rectoris. In constellatione mascula. Môro tou Ized.

هرچند گروتفند نتوانست همهٔ اقداماتی را که آغاز کرد انجام دهد کسانی هم که شاید جرأت داشتند بکارهائی که او بپایان رساند حتی دست بزنند معدودی بیش نبودند. روش گروتفند و کشفیاتی که در نتیجهٔ پیروی از این روش بوقوع پیوست منشأ ومبدأ تحقیقات دیگری شد که بالمآل سبب حل کامل این معمّای مشکل گردید. نخستین کسی که بارزش عظیم کارهای وی پی برد وبرای معرفی آن جهد بلیغ نمود، دوساسی (۱) بود. و این همان کسی است که بانکشافاتی توفیق یافت وهمان انکشافات راه‌را برای انکشافات گروتفند (۲) باز کرد. درمقابل روش گروتفند طریقهٔ دیگری ازطرف سن‌مارتن (۳) پیشنهاد شد که چندان مورد پسند واقع نگشت (٤).

**قدر و منزلت کارهای گروتفند**

پیشرفتهای بزرگ دیگری که در امر قرائت کتیبه‌ها حاصل شد طی سالهای ۱۸۳۷ - ۱۸۳۲ میلادی بود که سه تن از دانشمندان موسوم به لاسن (۵) و بورنوف (٦) و رالنسون (۷) تقریباً در آن واحد باینکار همّت گماشتند. رالنسون مستقلاً در ایران مشغول کار بود و از تحقیقات گروتفند اطلاعی نداشت و در بند اول کتیبهٔ بزرگ داریوش در بیستون این اسامی را قرائت نمود: ارشامه (۸)، اریارامنه (۹)، چایشپش (۱۰) هخامنشی. بورنوف ازمعلومات خود درزبان سانسکریت

**تحقیقات رالنسون و بورنوف و لاسن**

---

(۱) Sylvestre de Sacy (۲) Grotefend (۳) Saint Martin

(٤) برای اطلاع از جزئیات این امر ومآخذ مربوط به پیشرفت این کشف رجوع کنید بمقالهٔ اشپیگل در تاریخچهٔ قرائت خطوط در چاپ سابق‌الذکر کتاب وی موسوم به خطوط میخی Keilinschriften صفحات ۱۱۹ تا ۱۳۲ Spiegel, Kurze Geschichte der Entzifferung ونیز رجوع کنید به گایگر و کون جلد دوم اساس فقه‌اللغهٔ ایرانی، صفحات ٦۳ تا ۷٤ :

Geiger und Kuhn, Grundriss der Iranischen Philologie,

ونیز رجوع کنید به : Geschichte d. Entzifferung und Erklärung d. Inschriften.

(۵) Lassen (٦) Burnouf (۷) Rawlinson (۸) Arshama

(۹) Ariyaramna (۱۰) Chaishpish

استفاده کرد و اوستا را بدو طریق روشن ساخت : یکی از طریق تطبیق دیگر از طریق استفاده از ترجمهٔ سانسکریت نریوسنگ(۱).

پس از آنکه اثر بزرگ خود را دربارهٔ یسنا(۲) تکمیل نمود بورنوف بمطالعهٔ کتیبه های میخی پارسی پرداخت. رنجهائی که شولتز(۳) تحمل نمود و اطلاعات تازه‌ای که آن مسافر نگون بخت از الوند و وان(٤) جمع آوری کرده بود برای مطالعات بورنوف سودمند واقع شد. پس از آنکه نتیجهٔ تحقیقات درخشان لاسن(٥) چاپ شد کتاب وی تحت الشعاع قرار گرفت. لکن علاوه بر قرائت اسم خداوند بزرگ اهورمزدا وبعض کلمات دیگر وتذکر این معنی که زبان کتیبه ها اگر چه با زبان اوستا قرابت دارد یکی نیست و در رسم الخط کتیبه ها حروف مصوت کوتاه ( بجای اعراب ) دیده نمیشود مگر جائی که آنحروف در ابتداءِ کلمات قرار گیرد ، او نخستین کسی است که توجه اهل معرفت را بفهرست ممالکی که در کتیبهٔ بزرگ داریوش نام برده شده‌است دعوت نمود. درتابستان ۱۸۳۵ مسیحی این صورت بدست لاسن رسید وبرای اینکه ارزش حروف را بنحو کاملتر و دقیق‌تر تعیین کند و وجود حرف مصوت کوتاهی را ( بجای فتحه ) بین بسیاری از حروف بی‌صدا ثابت نماید آن صورت را مورد استفاده قرار داد و این کار مثمر ثمر واقع شد ، مثلاً نشان داد که S. P. R. D بجای Sparda نوشته شده است.

---

(۱) Neriosengh

(۲) رجوع کنید بشرح یسنا ، یکی از کتب مذهبی پارسیان ، چاپ پاریس تاریخ ۱۸۳۵ - ۱۸۳۳ . این کتاب محتوی متن زند ( **یادداشت مترجم :** متن اوستائی) است که نخستین بار تشریح گردیده ونسخه بدلهای چهار نسخهٔ کتابخانهٔ سلطنتی وترجمهٔ سانسکریت چاپ نشدهٔ نریوسنگ .

(۳) Schultz

(٤) Mémoire sur deux inscriptions cunéiformes, Paris, 1836

(٥) Lassen

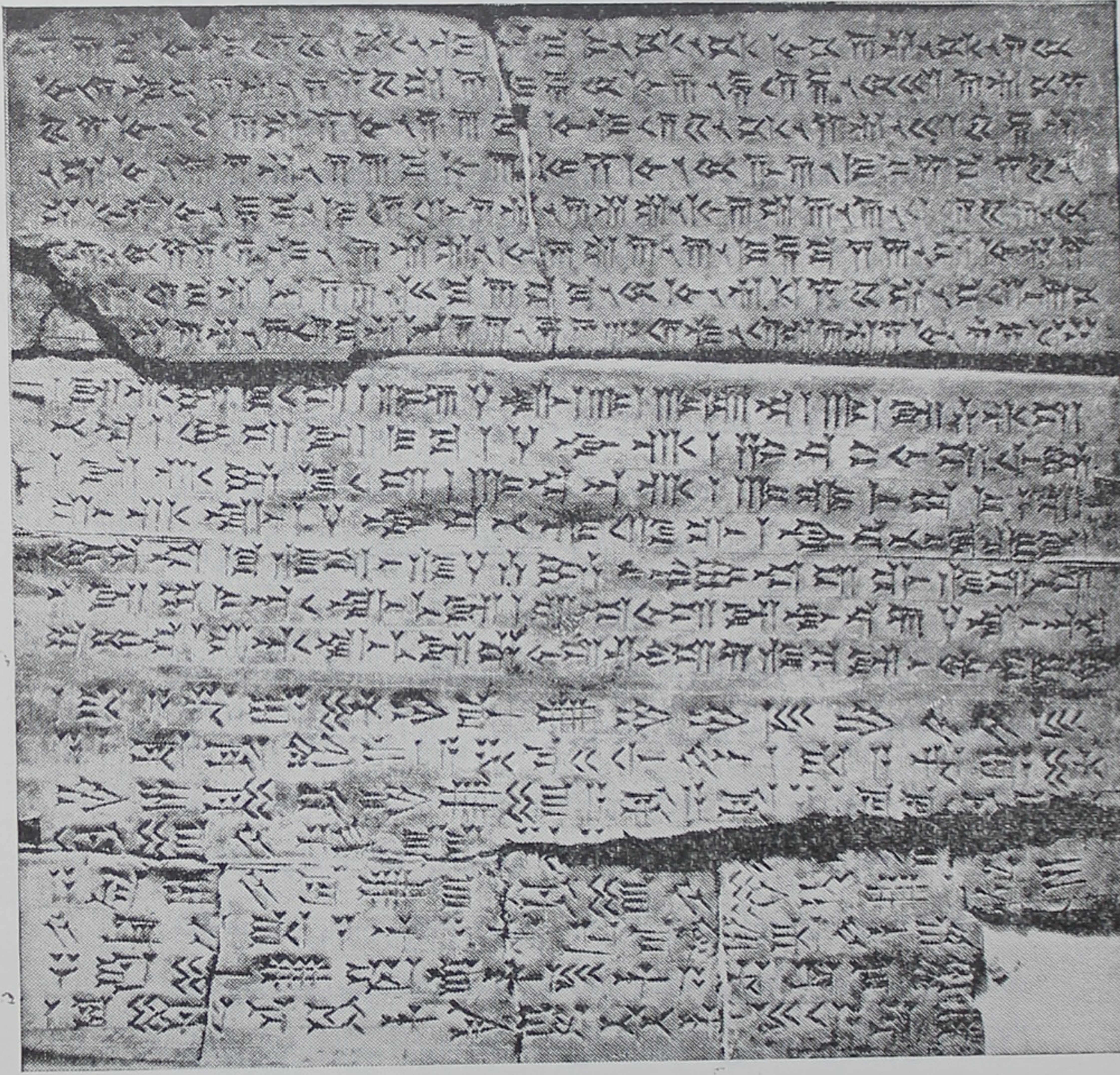
طی چهار سال بعد ( تا ۱۸۴۰ میلادی ) دو تن از دانشمندان دیگر موسوم به بیر(۱) و ژاکه(۲) دنبالهٔ تحقیقات لاسن(۳) را گرفته و بسیاری از مسائل را روشن ساختند و اشتباهات ویرا تصحیح نمودند و مطالب تازه‌ای که نمایندهٔ دولت انگلستان مقیم بغداد، کلادجیمز ریچ(٤) جمع آوری نموده بود چاپ شد و در دسترس عموم قرار گرفت، و وسترگارد(٥) نیز رونوشتهای تازه تر و دقیق تری از کتیبه های تخت جمشید را با خود آورد.

لازم نیست در اینجا از پیشرفت این رشتهٔ مطالعات وتتبّعات پارسی شرح بیشتری داده شود. ازا کتشافات اخیر لافتوس(٦) (۱۸۵۲میلادی) و دیولافوا(۷) ( ۱۸۸٤ میلادی ) درشوش باشاره‌ای اکتفا خواهیم کرد و فعلاً به بحث بیشتری حاجت نیست. از عکسهائی که اشتولتزه(۸) در سال۱۸۷٦ میلادی وسنوات بعد در تخت‌جمشید برداشت و درسال۱۸۸۲ میلادی در برلین در دو مجلّد چاپ نمود، از مسائل دیگری که در بارهٔ خط و زبان پارسی باستان دانشمندانی مانند بنگ(۹) وبارتولومه(۱۰) وبولنسن(۱۱) وفوی(۱۲) وهالوی(۱۳) وهیتزیگ(۱٤) وهوبشمن(۱٥) و کرن(۱٦) ومولر(۱۷) ومنان(۱۸) و سیس(۱۹) وثام(۲۰) وغیره روشن‌ساختند جز باشاره سخنی در اینجا نمیگوئیم.

**پیشرفت تحقیقات در بارهٔ پارسی باستان**

---

Beer (۱) Jacquet (۲) Lassen (۳)
Claude James Rich (٤) Westergaard (٥) Loftus (٦)
Dieulafoy (۷) Stolze (۸) Bang (۹)
Bartholomae (۱۰) Bollensen (۱۱) Foy (۱۲)
Halévy (۱۳) Hitzig (۱٤) Hübschmann (۱٥)
Kern (۱٦) Müller (۱۷) Ménant (۱۸)
Sayce (۱۹) Thumb (۲۰)



خطوط میخی به سه زبان پارسی باستانی وبابلی وعیلامی
لوح نقره بنام داریوش کبیر (متعلق به موزهٔ ایران باستان درغرفهٔ آثار هخامنشی)
که در تپهٔ هگمتانه پیدا شده است (نقل از کتاب هگمتانهٔ آقای مصطفوی
چاپ تهران تیرماه ۱۳۳۲)
(برابر صفحهٔ ۱۰۰)

کنت دو گبینو(۱) در رسالهٔ خود موسوم به‌خطوط میخی ( چاپ پاریس بتاریخ ۱۸٦٤ میلادی ) فرضیه هـای پرت و پـریشانی دارد و میگوید کتیبه هـای مزبور جنبهٔ طلسم داشته است . برای توجه بـاین فرضیات حتی‌لمحه‌ای مکث‌وتأمل هم لازم نیست ، ولی‌راجع به فرضیهٔ‌هوشمندانهٔ اپر(۲) دربارهٔ اصل و کیفیّت خط مزبور باید چند کلمه گفته شود .

**فرضیهٔ اپر در بارهٔ اصل الفباء میخی پارسی**

بـا اینکه خط میخی آسوری وخط میخی فارسی باستان‌شباهت صوری دارنـد ولی از یك جهت بسیار مهم اختلاف دارند . خط فـارسی باستان خطی است الفبائی ( و الفباءِ آن مر کب ازچهل ویك علامت است که چهارتای(۳) آن علامات‌اختصاری است برای کلمات کثیرالاستعمال مانند اهورمزدا و شاه و سر زمین و خـاك و یك علامت مختص جـدا کردن الفاظ از یکدیگر است ) .

حروف آسوری مجموعهٔ عظیمی است از علائمی کـه قـائم مقام پاره‌ای الفاظ میشود و یا صوری که معانی خاصی از آن مستفاد میگردد مانند خطوط چینی یا مصری قدیم که‌معروف است به هیر و غلیف . هر یك از این علائم در خط آسوری معمولا دلالت بر فکریا مفهوم‌خاصی میکند و مربوط به‌صدا نیست ، واگرنسبتی با معادل صوتی خودداشته باشد آن نسبت فقط اتفاقی است ، مثلا نقش ونگارها یاصوری که‌درخط اکدی قدیم مفهوم خاصی داشت ممکن است در خط آسوری نیز بهمان معنی استعمال شود ولی با اصوات مختلف .

فرضیهٔ اپر این است که‌حروف فارسی باستان‌تقریباً هنگام‌سقوط

---

(۱) M le Comte de Gobineau : Traité des écritures cunéiformes (Paris, 1864)

(۲) Oppert (۳) **یادداشت مترجم :** بعقیدهٔ آقای دکتر یـار شاطر عدهٔ این علامات بیش از چهار است ، کلماتی که باعلامت نموده میشود عبارت‌است ازشاه ، کشور (دوعلامت) خدا ، زمین واهورا مزدا (دوعلامت) .

مادیها و سلطهٔ ایرانیان ( هخامنشی ) اختراع شد و بطریق ذیل از خط تصویری آسوری بوجود آمد : هریك از علائم و نقوش خط آسوری را که کنایه از معنای خاصی بود برداشتند ومعادل صوتی آنرا در زبان پارسی بآن علائم و صور اختصاص دادند و بعبارت دیگر خط مصور را باسلوب آسوری نوشتند و بزبان پارسی خواندند. سپس هریك از اشکال و علامات را ساده کردند و بجای حرفی که منطبق باصدای اول هریك از الفاظ فارسی بود آن شکل یا علامت را بکار بردند و این عمل را بهمین منوال ادامه دادند تا آنکه علائم یاحروف کافی برای کلیهٔ عناصر اصوات پارسی بدست آمد. بدین وسیله در قرن ششم پیش از میلاد مسیح ایرانیان چنین پیشرفت بزرگی در راه تبدیل خط تصویری به الفباءِ حقیقی حاصل نمودند (و محتمل است که اساس آن هیر و غلیف یا تصاویر و نقش و نگارها بوده است ) (۱).

---

(۱) **یادداشت مترجم :** نگاه کنید بفرهنگ ایران باستان تألیف آقای پور داود استاد اوستا و فرهنگ ایران باستان در دانشگاه تهران ، امرداد ماه ۲۰۵۹ مادی = ۱۳۲۶ خورشیدی چاپ تهران : فصل مربوط به دبیری = خط ومناسبات ایران زمین با بابل وآشور و وجه اشتقاق واژهٔ دبیری وخط در داستان ایران وسومروا کد وخط میخی هخامنشی وغیرهٔ ؛ ونیز نگاه کنید به کتاب مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی تألیف آقای دکتر محمد معین : الفبای اوستا ( دین دبیری ) ؛ وهمچنین به کتاب خط وفرهنگ و کتاب دبیرهٔ آقای ذبیح بهروز چاپ تهران بهمن‌ماه ۱۳۱۳ یزدگردی ، ایران کوده ، جزوهٔ شمارهٔ ۲ ، گردآوردهٔ آقای دکتر محمدمقدم (مغدم) استاد زبان اوستا وفارسی باستان دردانشگاه تهران : مدارك تاریخی راجع ، بالفباء در ایران ، صفحات ۲۰ تا ۲۶ ؛ همچنین بمقالات آقای محمود سرشار درطریقهٔ کشف جعل وپیدایش خط وانواع آن در مجلهٔ کانون و کلاء ۱۳۳۲ شمسی قمری ، چاپ تهران .

و نیز رجوع کنید به تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای جلال الدین همائی استاد دانشگاه چاپ تبریز ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ شمسی ؛ و کتاب تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای دکتر رضا زاده شفق استاد دانشگاه تهران چاپ تهران ، ۱۳۲۱ ، و کتاب سبك شناسی ملك الشعراء بهار درسه جلد چاپ تهران .

لکن کمیت کسانیکه بدین سان به تجزیهٔ کلمات و تبدیل خط تصویری بحروف الفبائی پرداختند ناگهان لنگ شد زیرا نتوانستند هرجا بعد از حروف صامت حرکتی بود آنحروف را از حرکات جدا سازند وحروفی مختص اعراب وضع نمایند، بنابراین برای پاره‌ای مقاطع هجائی مانند کا، کو، گا، گو، جا، جی، دا، دی، دو، ما، می، مو، وقس علیهذا حروف مخصوص دیگری استعمال نمودند که باکاف و گاف وجیم و دال و میم و حروف بیحرکت دیگر تفاوت داشت و حرکات جزء آن حروف بود و هرکدام یك حرف مستقل شناخته میشد.

این است نمونهٔ دیگری از میزان نفوذ سیاسی درایران و اینکه تا چه حدّ این کشور از روزگاران پیشین ابتدا تحت تأثیر آسوری سپس آرامی و سرانجام تازی قرار گرفته است.

نفوذ آسوری در حجاریهای تخت جمشید و بیستون و همچنین در کتیبه ها علی‌السوی آشکار وهویدا و سهو ناپذیر است، و همانقسمی که

**نفوذ آسوری در ایران**

اشپیگل ثابت نموده است(۱) آثار این نفوذ را بهمان درجه از وضوح میتوان در مذاهب و شاید در سیاست وتشکیلات اجتماعی دررویهٔ قضائی وجنگ پیدا کرد.

«پادشاه بزرگ، شاه شاهان، پادشاه ایران، پادشاه کشور ها» نه تنها از جهت سبك و لقب و عنوان، بلکه از بسیاری جهات دیگر هم وارث «پادشاه بزرگ، پادشاه‌آسور» بود، فرمانروائی که ربشاقی(۲) باستظهار قدرت وی حزقیا(۳) را مورد تهدید قرارداد. و این نسبت شاید معمای وجود عنصر هزوارش را در پهلوی روشن میسازد و این معمائی است که مدتها محققین را دربارهٔ ماهیت واقعی پهلوی گمراه ساخته بود.

چرا کاتب یا محرر پهلوی که کاملاً آشنا بحروف الفبائی پهلوی

---

(۱) رجوع شود به‌جلداول کتاب Fr. Spiegel, Erânische Alterthumskunde, Leipzig, 1871, pp. 446-485.

(۲) Rabshakeh (۳) Hezekiah

بوده است عنوان دیرین «شاه شاهان» را «ملکان ملکا»(۱) نوشته وحال آنکه (بگفتهٔ مورخ معاصر امیانوس مارسلینوس(۲) سربازان ورعایای شاه درآنزمان هم مانند امروزپادشاه خود را شاهنشاه میخواندند و این همان عنوانی است که در روزگاران کهن «خشایثیه خشایثیا نام» بوده است ؟

**بحث در یکی از ممیزات خط پهلوی**

چرا کاتب پهلوی بجای کلمهٔ گوشت لفظ آرامی «بسرا»(۳) وبجای نان «لهما»(٤) نوشته است ، وحال آنکه صاحب الفهرست وسایر نویسندگان مطلع اوائل دورهٔ اسلام گفته اند همان کاتب هنگام قرائت همان کلمات آرامی معادل فارسی آن الفاظ را ادا میکرده و «بسرا» و «لهما» را گوشت ونان میخوانده است . با اینکه در زبان انگلیسی هم ما همین کار رامیکنیم بازهم بنظرما این عمل غیرطبیعی است . مثلا درزبان انگلیسی حروف اختصاری لاتینی i. e. را بجای دولفظ انگلیسی that is بمعنای «یعنی» وبازحروف لاتینی e. g. رابجای لغت انگلیسی for example(٥) بمعنای فی المثل واین علامت (&) رابجای حرف عطف (و) بکارمیبریم .

برای مردمی که به خطوط تصویری عادت کرده بودند و مفهوم تصاویر وعلائم را بفراست درمییافتند وازحس سامعهٔ خودمدد نمیخواستند چقدر این روش آسانتر بوده است . اگر علامت مخصوصی راکه اکدیها برای لفظ پدر بکار میبردند آشوریها گرفتند وهنگام قرائت آن علامت

---

(۱) Malkan - malka

(۲) Ammianus Marcellinus

(۳) bisra (٤) lahma

(٥) **یادداشت مترجم :** در زبان انگلیسی حروف اختصاری i. e. قائم مقام عبارت لاتینی id est (یعنی) میباشند و حروف اختصاری e. g. بعوض کلمات لاتینی exempli gratia بمعنای (مثلاً) آمده است . حروف اول هریك از این کلمات لاتینی باضافهٔ يك نقطه که علامت اختصاراست جای گزین کلمات انگلیسی معادل آنست که درمتن ذکرشده است .

لغت آشوری‌را بجای کلمهٔ‌اصلی بیگانه ادا مینمودند چرا باید ایرانیان تأمل داشته باشند و با کلمات آرامی از قبیل ملکا و بسرا و لهما وغیره بهمان‌طریق معامله نکنند؟ بعبارهٔ اخری چرا نباید ایرانیان نیز کلمات آرامی را بجـای اینکه ترکیبی از حروف بدانند مجموعه‌ای از اشکال و صوری که قائم مقام الفاظ بوده است فرض نکنند؟ همانقسمی که قبلا متذکر شدیم درست است که زبان پهلوی وقتی عمومیّت یافت که‌آسور دیر زمانی از بین رفته بود و این زبان متعلق به عهد ساسانیان است (۲۲۶ تا ٦٤۰ بعد از میلاد) و اوائل دوره اسلام بلا فاصله متعاقب عصر ساسانی است، لکن دنبالهٔ تحقیقات را دربـارهٔ زبان پهلوی بجائی رسانده‌اند که‌معتقدشده‌اند درقرن سوّم وچهارم پیش ازمیلادمسیح‌وحتی شاید درتاریخ قدیمتری زبان مزبور با قرب احتمال وجود داشته است. در مشرق زمین کـه مردم آن ذاتاً محافظه کارند چیزی که مایهٔ اعجاب بسیار باشد در این امروجود ندارد، و سیاق که حتی امروزهم درایران عموماً در محاسبات بین مردم معمول و متداول است از چیزهای شگفتی است که بموضوع بحث ما اندکی شباهت دارد زیرا علائمی که در سیاق بجای ارقـام عادی عربی بکار بـرده میشود در واقع اشکال اختصاری و ناقصی است از اسامی عربی اعداد مختلف و بسا میشود کـه سیاق نویس ایرانی این مسئله را فراموش میکند و گاه نمیداند.

پیش از آنکه دربارهٔ پهلوی بیش از این بحث کنیم سخنی هم از مطالعات اوستائی که پیوسته پیشرفت میکنند باید گفته شود. درصفحات قبل ملاحظه نمودیم که بورنوف (۱) و لاسن (۲) برای مطالعات خود در بارهٔ کتیبه‌های هخامنشی چه اندازه ازسانسکریت کمك گرفتند. وضمناً بکتاب عظیمی که بورنوف بتاریخ ۱۸۳۳-۱۸۳۵ در موضوع یسنا منتشر

**پیشرفت مطالعات مربوط به اوستا**

(۱) Burnouf (۲) Lassen

ساخت قبلا اشاره‌ای نمودیم . با مواد و مطالب فراوانی که انکتیل(۱) جمع آوری کرده بود و مدتها در کتابخانهٔ ملی بطاق نسیان نهاده شد بورنوف شروع بکار نمود و برای اینکه متن صحیح این قسمت اوستا محرز و محقق گردد ابتدا بمقابلهٔ دقیق نسخه‌های خطی پرداخت . برای روشن کردن این مطلب اتکاء و اعتماد وی بیشتر به ترجمهٔ سانسکریت نریوسنگ(۲) بود که در دسترس وی قرار داشت و قدیمترین تفاسیر است و این ترجمه را با منتهای دقت وبصیرت ودرایت درترازوی سنجش و آزمایش و انتقاد نهاد و صحت آنرا به ثبوت رساند ، و ضمناً به تنظیم دستور زبان و فرهنگ لغات اوستا همّت گماشت . لکن بهمین قناعت نمود که بدیگران ارائه طریق نماید و تحقیق اوستا را بر پایه‌ای که حقیقتاً صحیح و عملی بود قرار دهد : کتاب بزرگی که منتشر ساخت اولا فقط فصل اول از هفتاد و دو فصل یسنا را روشن و تفسیر میکند ( هریك ازفصلهای یسنا « ها » نامیده میشود ) وآن یکی ازپنج‌قسمت کتاب مقدس زردشت است ( در آداب پرستش پروردگار ) و اگر چه بعد ( ۱۸۴۶- ۱۸۴٤ مسیحی ) فصل نهم یسنا را بدین نمط اما باختصار موضوع بررسی قرار داد تحقیقات خود را در این رشته بیش از این دنبال نکرد .

در همین ایام انتشار اثر عظیم باپ (۳) در خصوص صرف و نحو تطبیقی زبانهای آریائی یا هند و اروپائی مارا بمشاجرهٔ بزرگ دیگری که بشدت درپیرامون اوستا درگرفت وارد میکندوآن

**جنگ طرائق**

جدال طریقهٔ اخبارواحادیث باطریقهٔ تطبیق السنه وتحقیق است . در این موقع دانشمندانی که صاحب عقل سلیم و صلاحیت لازم بودند هیچکدام در باب اصالت و حقیقت وساختگی نبودن خود کتاب هیچگونه شبهه و تردیدی نداشتند . مناقشه برسرارزش تفسیرزردشتیان

---

Bopp (۳)   Neriosengh (۲)   Anquetil du Perron (۱)

بود که درسنت آنان وجود دارد ( یا اینکه مبنای آن تفسیر روایت است).
بورنوف(۱) متکی بتفسیر عرفی نریوسنگ بوده است ( زیرا در آن هنگام ترجمه‌های قدیمتر پهلوی را بقدر کافی نمیفهمیدند تا زیاد مورد استفاده واقع شود )، بنا براین بورنوف را ازپیروان طریقهٔ اول بایدقلمداد نمود.
باپ بیشتر درسانسکریت وفقه اللغهٔ تطبیقی حائز مقامی رفیع بوده‌است واوستارا صرفاً ازجهت زبان واینکه یکی ازشعب سانسکریت میباشد مطالعه میکرد. علیهذا باپ را باید از طرفداران طریقهٔ دوم دانست.
بر اثر انتشار اوستای چاپ وستر گارد(۲) و اشپیگل (۳) بتاریخ ۱۸۵۲ تا ۱۸۵۸ مسیحی دائرهٔ دانش پژوهانی که میتوانستند به فحص وبحث مشکلات مربوط باوستابپردازندبسیاروسیعترشدوجدالی که دارمستتر (٤) جنگ طرائق( یعنی جنگ طریقهٔ سنت وروایت وتواتر باطریقه تطبیق وتحقیق ) نامیده است از هرسو آغاز شد. بعداز بورنوف برجسته‌ترین پیروان طریقهٔ اول اشپیگل ویوستی بودند. دوهارله(۵) و گایگر(٦) هم تاحدی کمتر درزمرهٔ اصحاب این طریقه بشمار آمده‌اند. بنفی(۷) وراث(۸) از معتقدین طریقهٔ دوم محسوب میشوند. ویندیشمن (۹) میانه گزید ولی هاوگ(۱۰) که ابتدا از مریدان پرشور بنفی شمرده میشد همینکه از هندوستان برگشت کاملاً بقدر و قیمت روایات پارسی ایمان آورد واز آن پس در ردیف یکی از پیشروان مطالعات و تحقیقات پهلوی بشمار آمد. همین راه را وست(۱۱) حتی با رستگاری و توفیق شایانتری پیش گرفت، چنانکه گلدنر(۱۲) در حق او گوید: « دانش و فهم و ادراك

---

Darmesteter(٤) Spiegel (۳) Westergaard (۲) Burnouf (۱)
Roth (۸) Benfey (۷) Geiger (٦) de Harlez (۵)
West (۱۱) Haug (۱۰) Windischmann (۹)

(۱۲) رجوع شود بمقالهٔ عالی و شیوای گلدنر در تاریخ تحقیق راجع به اوستا: Geldner, (Geschichte det Awestaforschung)
که درجلد دوم کتاب اساس فقه‌اللغهٔ ایرانی تألیف گایگروکون صفحات ٤۰ تا ٤٦ درج شده‌است:

Geiger und Kuhn, Grundriss der Iranischen Philologie

و تیز بینی و براعت بی نظیر وی پایهٔ تحقیقات و تتبعات مربوط بزبان پهلوی را از مراحل سافله بدرجات عالیهٔ علم رسانید » تا بدانجا که « بطور غیر مستقیم مصلح مطالعات اوستائی گردید . » لکن قرعهٔ کار بنام مردی بی عدیل زده شد و آن مرد جیمز دار مستتر فقید است که بوسیلهٔ او مطالب مربوط بروایات ( توأم با مطالعهٔ دقیق خود متون ) ازروی حزم واحتیاط تقریباً بنحو اتم واکمل مورد استفاده قرار گرفت. وچقدر دلپذیراست که گلدنر درحق شخصی که بآن شدت درذم روش انتقادی وی سخن گفته بود با چنین بیان کریمانه‌ای اثر و اسلوب او را توصیف مینماید : (۱)

« ازابتدا دارمستتریکی ازطرفداران پرحرارت ترجمهٔ دوره ساسانی بود ومقدمات پهلوی‌را بکمال بیاموخت و زمینهٔ محکمی برای مطالعات خود فراهم ساخت ولی تفسیرخودرا بهیچوجه تنها متکی بمآخذ پهلوی ننمود و تشخیص داد که ضمن کشمکش و نزاعی که برسر بهترین روش تحقیق در گرفته بود تنها بنیروی توسعهٔ کامل دامنهٔ فکر میتوان ازتاریکی بروشنائی گرائید و بجای توسل به حدسیّات وظنّیات وتأسی بکسانیکه باچنگ وبال میکوشند ازظلمت بنور راهی بجویند فقط درپرتو وسعت نظر میتوان بسر منزل مقصود و مرحلهٔ علم‌الیقین وشهود رسید . نخست ازترجمه هائی که خود ایرانیان تهیه نموده بودند مدد گرفت وآن منابع اولیه‌را جزءً وکلاً مورد استفادهٔ دقیق وتحقیق جامع قرارداد . وسائلیکه من‌غیرمستقیم باو کمك کرد عبارت بود ازجمیع روایات ازدورهٔ ساسانیان تا امروز و کلیهٔ ادبیات پهلوی و پازند و شاهنامه و آثار وقایع نگاران عرب و اخبار تاریخی منقول از پیشینیان و اطلاعات شخصی مأخوذ از پارسیانی که در قید حیات بودند و همچنین آداب و رسوم و عقائد

---

(۱) رجوع شود بمقالهٔ وی که تعریف آن گذشت ، صفحهٔ ۴۵ .

و آراء و مراسم کنونی مذهبی که سنّتی است صحیح و خالی از هرگونه خدشه و در قسمت علم‌الالسنه تمام مواد مربوط به فقه‌اللغهٔ ایرانی درهمهٔ مدارج تکامل و اختلاف لهجات و همچنین سانسکریت مخصوصاً ودا. ترتیبات و مقدمات امر گو اینکه بطور ناقص و با وسائل غیر کافی قبل‌از وی تهیه شده بود لکن دارمستتر همه را جمع آوری و تلفیق کردونتیجهٔ مسلم گرفت. رسیده‌ترین میوهٔ مساعی و مجاهدات وی آخرین اثرعظیمی است که از او بیادگار مانده است: نام آن کتاب «زند اوستا، ترجمهٔ تازه با تفسیر تاریخی و لغوی(۱)» است. دار مستتر طریقهٔ سنت را احیا نمود و سخن درست بگوئیم موجد روشی است که خود او روش‌تاریخی برای تحقیق اوستا نامیده است. برای اینکه آن روش را واضح و روشن عرضه بدارد مطالب و مواد فراوانی که از جهت و فور بی نظیر و غیر قابل قیاس بود فراهم آورد. تاچه‌اندازه درین راه رستگارشد وتاچه‌حد از لحاظ تمسّک بفروع و شرح نکات جزء ازهدف خود تجاوز نمود وراه افراط و اطناب را پیمود آینده باید داوری نماید.»

**ادامهٔ کشف رموز پهلوی**

اکنون برگردیم بتاریخ کشف رموز کتیبه‌ها ومتون پهلوی یعنی آن رشته از زبان‌شناسی ایران که باوجودرنجهای ثمربخش دوساسی(۲) و اخلاف وی و با اینکه این مبحث مشکل را در این ایام اخیر دانشمندانی مانند وست (۳) و اندره‌اس (٤) و نولدکه(٥) و دارمستتر و زلمن(٦) و دیگران بسیار بسیار روشن ساخته‌اند و از این جهت مرهون زحمات ایشان میباشیم، هنوز هم بیشتر کارهائی که بایدبشود انجام نگرفته‌است. درباب‌دوساسی و جانشینان وی در صفحات بعد بلافاصله سخن خواهیم گفت.

---

(۱) رجوع شود به سالنامه‌های موزه گیمهٔ مجلدات ۲۱ و ۲۲ و ۲٤، چاپ پاریس، ۳-۱۸۹۲ مسیحی:
Annales du Musée Guimet, vols. xxi, xxii, xxiv, Paris, 1892 - 3

(۲) Sylvestre de Sacy (۳) West (٤) Andreas

(٥) Nöldeke (٦) Salemann

مساعی درخشانی را که دوساسی درراه قرائت بعضی از کتیبه‌های ساسانی در نقش رستم بکار برد در صفحات قبل ذکر نمودیم. تخت سنگهائی که نقش رستم روی آن کنده‌شده‌است سمت راست رودخانه‌پلوار واقع

**کتیبه‌های ساسانی نقش رستم**

است. درآنجا حوضهٔ رودخانه منتهی میشود بمرو دشت بین سیوند وزرقان برابرتخت جمشید بمسافت دوسه میل‌درسمت مشرق. کتیبه‌ایرا که دوساسی بویژه بررسی نموده است اگر قدیمی‌ترین کتیبه‌ای‌نباشد که سلاطین ساسانی بتقلید هخامنشیان روی آن صخره‌ها نقر کرده‌اند یکی از قدیم ترین کتیبه ها است، زیرا تاریخ آن تاریخ سلطنت اردشیر (ارتخشتر) پسر پاپك مؤسس آن سلسله است (۲۴۱-۲۲۶ بعد ازمیلاد). این کتیبه بدوخط پهلوی (که یکی‌شکل کلدانی (۱) ودیگر شکل‌ساسانی است) نوشته شده است وهریك از این دوصورت را رسم‌الخط مخصوصی است. دنبال آن ترجمهٔ یونانی کتیبه بشرح ذیل دیده میشود. (۲)

(دراین جا عین ترجمهٔ یونانی نقل شده است.)

عبارت پهلوی ساسانی کتیبه چنین است: (۳)

---

(۱) **یاد داشت مترجم:** آقای دکتر یار شاطر مینویسند: اصطلاح «پهلوی کلدانی Caldeo-Pahlavi» امروز کمتر بکار میرود. بجای آن «پارتی Parthian» معمول است. اصطلاح «پارسی» بجای پهلوی و «پهلوی» بجای پارتی که هرتسفلد وضع نموده ودر پایکولی بکار برده قبولی عام نیافته است.

(۲) متون را از مقالهٔ هاوگ درموضوع پهلوی (چاپ اشتوتگارت بتاریخ ۱۸۷۰) صفحات ٤ و ٥ گرفته ام: Haug, Essay on Pahlavi (Stuttgart, 1870). روش وی آنست که حروف محو شدهٔ کتیبهٔ یونانی‌راریزتر از حروف دیگر نشان میدهد. دراینجا ازآن روش تبعیت کرده ام. کتیبه را درماه مارس ۱۸۸۸ مسیحی در سفری که از شمال بشیراز رفتم دیدم وبررسی نمودم. در آن هنگام بازهم جاهای دیگر کتیبه خراب شده بود.

(۳) **یادداشت مترجم:** عین عبارت که بخط لاتین درمتن انگلیسی این کتاب نقل شده است چنین‌است:

"PATKARI ZANA MAZDAYASN BAGI ARTAKHSHATB, MALKAN MALKA AIRAN, MINU CHITRI MINYAZTAN, BARA PAPAKI MALKA."

« پتکری **زنا** مزدیسن بگی ارتخشتر **ملکان**

**ملکا** ایران ، مینو چتری **من** یزتان **برا**

پاپکی **ملکا** . »(۱)

اینك ترجمهٔ آن (که از ترجمهٔ انگلیسی بفارسی درآورده شده است) :

« این پیکرهٔ خداوند ( پادشاه ) مزدا پرست ، اردشیر ، شاهنشاه ایران (است) ، مینوسرشت ، از جانب یزدان ، پسر پاپك پادشاه . »(۲)

---

(۱) کلماتی که در کتیبهٔ فوق با حروف سیاه چاپ شده هزوارش است ( ومعنای هزوارش فی‌الحال توضیح داده خواهد شد ) . هنگام قرائت هزوارش لغت فارسی بجای معادل آرامی آن خوانده میشود . مثلا لفظ «زنا» بمعنای « آن » است و همان « آن » قرائت میشود و همچنین لفظ « ملکان ملکا » بمعنای شاه شاهان است وشاهنشاه تلفظ میشود و « من » ( بکسر میم ) بمعنای « از » و « برا » بمعنای پسر و «ملکا» بمعنای شاه را همان شاه قرائت کنند .

(۲) **یادداشت مترجم :** آقای دکتر یار شاطر مینویسند : قرائت درست این کتیبه این است :

« پتگر این مزدیسن بغ ، از تخشتر شاهنشاه ایران ، که چتر از یزتان ، پس بغ پاپک شاه » ترجمه : این پیکرهٔ خداوند ( سلطان ) مزدا پرست ، اردشیر شاهنشاه ایران [ است ] که نژاد از خدایان [ دارد ] ، پسر خداوند پاپک‌شاه . آنچه مینو خوانده شده هزوارش است : Mnu و باید « که » خوانده شود . تلفظ پسر درپهلوی ساسانی « پس » است ( بضم پ ) نه « پور » .

کشف وقرائت کتیبه های پهلوی از زمان تألیف این کتاب پیشرفت فراوان کرده است . از مهمترین کتیبه های پهلوی که از آنزمان مکشوف گردیده یکی کتیبهٔ پایکولی است در عراق ( شمال قصر شیرین ) از نرسی که آنرا بمناسبت غلبه‌اش بر بهرام سوم بدوزبان پهلوی وپارتی نویسانده است .

رجوع شود به : هرتسفلد ، پایکولی H. Herzfeld, Paikuli (2 vol.) , 1924

وهنینگ W. B. Henning, A. Farewell to the Khagan of the Ag-Agatärûn, BSOAS, 1952 .

دیگر کتیبهٔ شاهپور اول است در « کعبهٔ زردشت » بسه زبان پهلوی و پارتی

(بقیهٔ پاورقی درصفحه ۱۱۲

نتیجه‌ای که دوساسی از تحقیقات خود گرفت ویرا تشویق کرد
که درسومین وچهارمین کتاب خاطرات خود عبارات پهلوی روی مسکوکات
وهمچنین کتیبه‌های بیستون مربوط بهمان دوره را
بررسی نماید . زحماتی که دوساسی دراین راه کشید
بمنزلهٔ مقدمه‌ای بود برای مجاهداتی که گروتفند
بعداً برای کشف رموز کتیبه های میخی فارسی
باستانی بعمل آورد(ودرصفحات قبل ملاحظه شد) . درقسمت سکه شناسی
اوزلی(۱) (۱۸۰۱ مسیحی) دنبالهٔ کار را گرفت و چهل سکه ازسکه‌های
ساسانی را قرائت کرد . تیکسن(۲)هم درسالهای ۱۸۱۳-۱۸۰۸ مسیحی
همین کار را ادامه داد .

**استفاده از تحقیقات دوساسی درسکه شناسی**

رسم‌الخط کتابهای پهلوی با خطوطی که روی آثارمعاصرساسانی
(اعم از کتیبه ها و مسکوکات ) دیده میشود بسیار متفاوت است و ابهام
آن خیلی بیشتراست.بایددرنظرداشت که باستثنای
قطعات پاپیروس که بیست و دو سال پیش درفیوم
مصر کشف شد(۳) و بزبان پهلوی نوشته شده
بود و هنوز هم چاپ نشده و فقط قسمتی از آنرا خوانده اند قدیم ترین

**کتیبه‌ها و کتابهای پهلوی**

---

بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ۱۱۱

ویونانی . این کتیبه مهمترین کتیبهٔ پهلوی است ونظیر کتیبهٔ بیستون است درمیان کتیبه‌های هخامنشی . دیگر کتیبهٔ کرتیر موبد زردشتی است که حاکی از کوشش و تعصب او درمستقر ساختن کیش زردشتی وپیشرفت او در این مقصود است . رجوع کنید به :

M. Sprengling, "A New Pahlavi Inscription„ Amer. iruof Semet. Lang. & Liter. LII, no. 2

وبه: W. B. Henning. The Great Inscription of Sâpûr I, BSOAS, IX, 1947 .

(۱) Ouseley (۲) Tychsen

(۳) **یادداشت مترجم :** آقای دکتر یارشاطر مینویسند : قسمتی ازاین پاپیروسهارا هانسن بطبع رسانده است ، رجوع شود به : O. Hansen, Die mittelpersischen Papyri der Papyrussamlung der Staatlichen M seen zu Berlin, 1938 .

نمونهٔ پهلوی مکتوب مربوط بسال ۱۳۲۳ بعد از میلاد است یعنی بیش از هزار سال بعد از کتیبه‌ای که ذکر آن گذشت. در ظرف این مدت خط پهلوی بطور قابل ملاحظه ای دورهٔ انحطاط را سیر میکرد بنحوی که پاره‌ای از حروف که ابتدا بکلی از هم متمایز بود بتدریج شکل واحدی پیدا کرد و یك حرف بچندین صدای مختلف تلفّظ میشد (در نیمهٔ دوم مدت مذکور خط پهلوی موقوف شده بود وفقط موبدان زردشتی برای استنساخ آثارموجوده بکار میبردند). در کتیبه ها حروف کثیرالاصوات تا حدی قبلاً وجود داشت. لکن در پهلوی کتابی باندازه‌ای دامنهٔ این حروف توسعه یافت که فی المثل برای این چهار صدا ( z. d. g. y.) یك حرف بیشتر نیست و حال آنکه هر یك از صدا های مزبور علامت جداگانه‌ای در کتیبه‌ها داشته است. این است علّت دشواری و اشکال پهلوی کتابی وبدین سبب است که کتیبه‌های ساسانی برای روشن‌ساختن پهلوی کتابی دارای ارزش و اهمیت است. این ارزش را مارك‌جوزف مولر(۱) استاد دانشگاه مونیخ در رسالهٔ خود راجع بزبان پهلوی که در

**رسالهٔ مولر**

مجلهٔ آسیائی بتاریخ آوریل ۱۸۳۹ میلادی منتشرساخت کاملاً تشخیص داد. هاوگ میگوید این رساله مبدأ دورهٔ جدیدی در تحقیقات پهلوی است. میان زردشتیان علی الخصوص پارسیان بمبئی سنّت براین جاری شده بود که کتب پهلوی را بطریق باطلی بخوانند. بالنتیجه لغاتی بکلی موهوم که هیچ ملّتی نه در گفته‌ها و نه در نوشته‌های خود بکار نبرده بود غول‌آسا ظهور کرد، مثلاً بومن (در واقع برا)(۲) بمعنای «پسر» یا «پور»، مدا (درواقع ملیا)(۳)

(۱) Marc Joseph Müller, Essai sur la langue Pehlevie, Journal Asiatique, Avril, 1839.

(۲) boman (bara)

(۳) moda (malya)

بمعنای کلمه، انهما(۱) (درواقع اوهرمزا)(۲) بمعنای خدا(۳)، جمنونتن(٤) (درواقع یمللونتن)(٥) بمعنای سخن گفتن وقس علیهذا. علت اینکه این الفاظ ومقداری الفاظ دیگر اینطورغلط خوانده میشد مربوط برسم الخط مبهم پهلوی بود ولی مقایسهٔ کتیبه های پهلوی که کمتر ابهام داشت در بسیاری موارد برای احراز واثبات اینکه کدام یك از اشکال درست است کفایت میکرد. با اینکه این طریقه همیشه ضامن قرائت صحیح کلمات نبود افتخار این ابتکار متعلق به مولر است که آنرا معرّفی و معمول کرد.

پیش از آنکه در این باب بحث دیگری بکنیم شایسته است در بارهٔ یکی از ممیزات اصلیهٔ پهلوی که بارها بدان اشاره کرده‌ایم کمی بیشتر سخن بگوئیم و آن عنصر هزوارش یا زوارشن لغات آرامی است که در بسیاری موارد بعلت تغییریافتن آخر کلمات درصرف فارسی و «مضافات صوتی» شکل دیگری پیدا کرده است. یکی از متون پهلوی را که میخوانید ملاحظه میکنید که مقدار زیادی از لغات آن سامی است و ایرانی نیست و برای اینکه دقیق‌تر وصحیح‌تر گفته باشیم لغات مزبور از یکی از لهجه‌های آرامی گرفته شده است که با سریانی وکلدانی قرابت نزدیك دارد. هریك ازمتون عادی فارسی جدید را که بگیریم میبینیم مقدارزیادی لغات سامی(عربی) درآن وارد شده است واین الفاظ عرب‌را همان‌قسم که مینویسند میخوانند ودرحقیقت همان‌قسمی که کلمات یونانی ولاتینی وفرانسه ولغات بیگانهٔ دیگر مجموعاً قسمت بزرگی از لغات انگلیسی جدیدرا تشکیل میدهد کلمات عرب‌هم کاملاً جزء زبان فارسی شده‌است. ابتدا تصور میشد عنصر آرامی که در زبان پهلوی وارد شده است کاملاً باعنصر عربی که در فارسی جدید موجود است قابل تطبیق میباشد.

---

Awharmaza (۲) Anhoma (۱)

(۳) **یادداشت مترجم:** بنظر آقای دکتریارشاطر کلمات مزبورهزوارش است مگر «انهما» که قرائت مغلوطی ازکلمهٔ «اوهرمزد» است.

yemaleluntan (٥) jamnuntan (٤)

ولی پس از تحقیق دقیق تری معلوم شد که بین این دو تفاوتی اصلی و ذاتی وجود دارد . زبانی ممکن است از زبان دیگر لغات فراوانی بعاریت بگیرد ، لکن هرچه باشد اینکاررا حدی است که از آن حدتجاوز نتوان کرد . آسان است در فارسی جدید جمله‌هائی را که پاره‌ای نویسندگان عبارت پرداز با آب و تاب برشتهٔ تحریر آورده‌اند انتخاب کنیم که صفت و موصوف و اسم مصدر کلاً از کلمات تازی باشد و بعلاوه شواهد و امثال و عبارات عربی هم بحد وفور در آن عبارات دیده شود، معذلك ساختمان وترکیب کلی جمله‌فارسی، ضمائروافعال معین نیزفارسی است و باید چنین باشد . همین قسم در زبان انگلیسی مثلاً در این جمله ( که ترجمه آن چنین است : این بیان عقیده را خطرناك میدانم )

( I regard this expression of opinion as dangerous )

تنها چهار کلمه ازهشت کلمه درحقیقت از اصل ونسب انگلیسی است . با این وصف جملهٔ مذکورجمله‌ایست کاملاً انگلیسی و قابل‌تصور نیست که بجای ضمائر و حرف اضافه و حرف ربط نیزمعادلی از ریشهٔخارجی گذاشته شود . لکن زبان پهلوی بکلی فرق دارد . شاید هاوگ(۱) اندکی زیاد روی کرده است آنجاکه میگوید : « همهٔ علامات مربوط بحالات اسم و حتی جزءِ آخر اسماء که علامت جمع است و کلیه‌ضمائر شخصی و اشارهٔ استفهامی و موصول و همهٔ اعداد از یك تا ده و افعالی که مورد استعمال آن بیش از افعال دیگر است ( همچنین افعال معین ) مانند بودن و رفتن و آمدن و خواستن و خوردن و خوابیدن و نوشتن

---

(۱) رجوع شود به رسالهٔ هاوگ Haug, Essay on Pahlavi
دربارهٔ پهلوی ، صفحات ۱۲۰ و ۱۲۱ .

**یادداشت مترجم :** دکتر مارتین هاوگ Martin Haug, Ph. D.
استاد سانسکریت و فقه اللغه تطبیقی در دانشگاه مونیخ بوده و رسالات دیگری دربارهٔ زبان مقدس و آثار و کیش پارسیان دارد که دکتر وست E. W. West بعد از مرگ او چاپ کرده است .

و غیره و تقریباً همهٔ حروف اضافه و قیود و حروف عطف و ربط و چند جزءِ مهم آخر اسماء و اکثریّت عظیمی از لغات بطور کلّی (علی‌ای‌حال در کتیبه‌های ساسانی) از اصل سامی است. » با این وصف اساساً حقیقت امر همین است و جزءِ آخر افعال وضمائر ملحق بآخر کلمات وساختمان جمله اغلب تنها قسمت ایرانی عبارت پهلوی است ، اگرچه این قسمت قسمت اصلی و ما به‌الامتیاز جمله هم باشد. علاوه بر این مقداری لغات دیوسیمای دورگه ، نیم آرامی و نیم فارسی داریم ، و خردمندانرا این تصور محال است که هرگز کسی بچنین لغاتی تکلّم کرده باشد. مثلا ریشهٔ سامی لغتی که بمعنای نوشتن است مرکب از سه حرف ك ت ب میباشد و سوم شخص زمان مضارع آن یکتبون (بکسر اول و ثالث) (بعربی یکتبون)(۱) است و حال آنکه فعل فارسی آن نبشتن یا نپشتن یا نوشتن است. کاتب پهلوی این کلمه را یکتبونتن(۲) نوشته است و قدر مسلم آنست که هرگز آنرا یکتبونتن نخوانده است. کلمهٔ یکتبون با اینکه لغتی است با معنی و صرف شده در نظر کاتب پهلوی صرفاً علامتی است که قائم‌مقام لفظ پهلوی واقع شده و یا شکلی است که دلالت بر معنای نپش(۳) داشته و بآخر آن حرف ت و نون مصدری فارسی را اضافه کرده‌است. همچنین است کلمهٔ « مرد » که کاتب پهلوی بجای آن لغت سامی « گبرا » را مینوشته است و هر زمان میخواسته است شکل دیگر آن کلمه را که « مردم » است بخواند صدای « ام » را بآن اضافه میکرده و « گبرا-ام »(٤) ( بضم الف ) مینوشته است.

نظائر این روش عجیب که در زبان آسوری وجود دارد قبلاً

---

(۱) yektibun ( بعربی yaktubun )

(۲) yektibuntan

(۳) napish

(٤) gabrā-um

تذکر داده شده است . در زبان قدیم تورانی اکدی(۱) کلمهٔ «پدر» ادا(۲) بوده است . هاوگ(۳) میگوید : «وقتی که آسوریان میخواستند «پدر» بنویسند از اول کلمه «ادا» حروف «اد» یا «ات» را میگرفتند ولی اب تلفظ میکردند و اب لغتی بود که خودشان برای پدر داشتند ... برای اینکه بگویند «پدرم» مینوشتند «اتوی»(٤) ولی «ابوی»(٥) قرائت میکردند . «واو» (مضموم) درزبان آسوری علامت رفع و حالت فاعلی است . «ی» (مفتوح) چون بآخر کلمه الحاق شود بمعنای ضمیر ملکی «من» (مال من) است ودر کتابت آنرا به‌لغت بیگانه «ات» اضافه میکردند . همین قسم کاتب پهلوی چون میخواست کلمه «پتر»(٦) (پدر) را بنویسد ابیتر(۷) مینوشت ، بدین طریق که ازآسوری(۸) «اب» راکه صرفاً بمنزلهٔ شکل تصویری که حاکی از آن معنی است میگرفت و در حین قرائت معادل فارسی آن را با اضافه کردن متمم «ـ تر» میخواند .

اینك جنبهٔ عجیب یا کیفیت غریب دیگری که دربارهٔ خط پهلوی باید متذکر شویم (و در این مورد دارای ارزش و اهمیت بوده است) : درمورد کلمات پارسی که در آن زمان مرکب وقابل تجزیه شناخته میشد، معرف و مشخص هر یك از عناصر جداگانهٔ آن کلمات معادل سامی یا هزوارش آن بوده است ؛ مثلاً فعل متداول «پنداشتن» را بگیرید . ایرانی امروزی اصلاً خیال نمیکند که این فعل قابل تجزیه است و یا اینکه غیرازیك فعل‌ساده چیزدیگری باشد، لکن کاتب پهلوی به کیفیت

---

(۱) **یاد داشت مترجم :** بنظر آقای تقی‌زاده «زبان قدیم اکدی باید اشتباه عجیبی بوده باشد . زبان اکدی یعنی بابلی قدیم زبان سامی بوده نه تورانی . ظاهراً مقصود زبان قدیم سومری بوده و تورانی اصلا معنی ندارد .»

(۲) adda

(۳) **یادداشت مترجم :** دکترمارتین‌هاوگ Martin Haug, Ph. D. استاد فقه‌اللغهٔ تطبیقی در دانشگاه مونیخ بوده است .

(٤) atuya (٥) abuya (٦) pitar (۷) abitar

(۸) **یادداشت مترجم :** بعقیدهٔ آقای تقی‌زاده آرامی یا سریانی .

مرکب آن آگاه بوده است ؛ بنابراین فعل پنداشتن را چنین مینوشت : پون(۱) ( بفتح اول وثانی ) ( = پ ، برای ) هانا ( = این ) یخسنونتن(۲) (=داشتن) (۳) . نولد که درباره تجزیهٔ لغت متعارفی «مگر» مینویسد : « دو لغت آرامی یا دو عنصر هزوارش معرف و مبین کلمهٔ «مگر» بوده است ، لغت اول بمعنای « نه » ودوم بمعنای « اگر » . این اصل دریك مورد دیگر نیز صدق میکند که آنهم غریب است و چیز هائی بما میآموزد .

ضمیر اول شخص مفرد در فارسی جدید « من » است و این کلمه مشتق از حالت اضافهٔ همان ضمیر درفرس قدیم است که ادم(٤) (=ازم(٥) اوستائی ) باشد و حالت مالکیت ضمیر اخیر منا(٦) بوده است . با توجّه باین حقیقت است که در رسم الخط پهلوی کلمهٔ سامی « لی » را بجای «من» مینویسند و این کلمهٔ هزوارش است که معادل من میباشد .

قطع نظر از مدارك خارجی ممکن است این ملاحظات هر شخص تیز بینی را معتقد کند که تقریباً کلیهٔ خصائص غریبهٔ پهلوی مربوط برسم الخط پهلوی است وهمینکه بلند خوانده شود دیگرغرابتی ندارد . خوشبختانه برای اینکه ثابت شود حقیقت امر همین بوده است مدارك خارجی نیر بقدرکافی موجود است .

اولاً گواه مستقیم ماامیانوس مارسلینوس(۷) میباشد که میگوید(۸):

---

(۱) pavan (۲) yakhsanun - tan

(۳) **یادداشت مترجم :** آقای دکتر یارشاطر مینویسند :

قرائت «پون» منسوخ است . درپهلوی پنداشتن pat ZNH YHSNUNtn نوشته میشود و pad en dastan خوانده میشود .

( توضیح tn - درآخر ـ یخسنونتن پهلوی است و علامت مصدر است . از اینرو با حروف کوچك نوشته شده ) .

(٤) adam (٥) azem (٦) mana

(۷) Ammianus Marcellinus

(۸) ( xix, 2, II )

« در ایران شاپور و شاهنشاه را پیروز نیز گویند
بدینمعنی که این شاه بر شاهان دیگر فرمانروائی
کند و در جنگها فیروز است . »

( ترجمه از لاتین )

اشارهٔ او بشاپور دوم است ( ۳۰۹ تا ۳۷۹ بعد از میلاد ) . عنوان شاپور را روی مسکوکات ملکان ملکا مینوشتند ولی همان زمان‌هم مانند امروز در مکالمات شاهنشاه میگفتند .

ثانیاً گواه مستقیم دیگری داریم که مؤلّف دانشمند الفهرست محمدبن‌اسحق است ( ۸-۹۸۷ میلادی ) . محمدبن اسحق دراینجا وجاهای دیگری که از مسائل مربوط بایران ساسانی سخن میگوید متکی بقول آن مرد عجیب و فوق‌العاده یعنی ابن مقفع است که یکی از زردشتیان ایران (۱) بوده و تقریباً در اواسط قرن هشتم میلادی میزیسته است . ابن مقفع دعوی اسلام نمود ولی صداقت وی مورد تردید واقع شد و در حدود سال ۷۶۰ میلادی بقتل رسید . ابن مقله ( تاریخ وفات ۹۳۹ هجری ) وزیر خطاط معروف ، ابن مقفع را یکی از فصحاء و عربی نویسان ده گانه درجهٔ اول میداند و همچنین ابن خلدون مغربی تسلّط ابن‌مقفع را بزبان عربی بهمین بیان تأیید میکند و میستاید . وی زبان پهلوی را نیز بکمال میدانست و چندین کتاب مهمّ پهلوی را بزبان عربی ترجمه کرده است . متأسفانه تنها یکی از ترجمه‌های وی تا امروز باقی مانده و آن کلیله و دمنه است و کلیله و دمنه از کتبی است که کمتر از کتابهای دیگر وی جالب توجّه بوده است .

**ابن مقفع**

باستناد قول این‌دانشمند ، مؤلف‌الفهرست پس‌ازشرح چگونگی هفت نوع کتابت مختلف که مورد استفاده ایرانیان قبل‌از اسلام بود بیانی دارد و کاترمر (۲) نخستین کسی است که در سال ۱۸۳۵ میلادی نظرهارا

---

(۱) **یادداشت مترجم :** آقای تقی‌زاده ابن المقفع را ماهوی میدانند .

(۲) Quatremère

متوجه گفتهٔ وی نمود ولی متن اصلی بیان وی تا سال ۱۸۶۶ میلادی منتشر نشد . در آن تاریخ بود که شارل گانو (۱) متن مزبور را با ترجمهٔ جدید و پاره‌ای ملاحظات انتقادی در بارهٔ ترجمهٔ کاترمر انتشار داد . اینك ترجمهٔ عبارت الفهرست ابن ندیم :

« و هجائی دارند که زوارشن ( یا هزوارش ) نامیده میشود (مراد از هجا املاست نه کتابت که رسم‌الخط باشد ) . حروف آن موصول و مفصول ( متصل و منفصل ) وتقریباً بالغ بر هزار کلمه است و بوسیلهٔ آن متشابهات ازهم تمیز داده میشود ( مراد ازمتشابهات کلمات مبهم است) . مثلاً هروقت کسی میخواهد « گوشت » بنویسد « بسرا » (بکسروسکون سین) مینویسد (دراینجا این‌لغت‌درالفهرست ابن‌ندیم بخط پهلوی نوشته شده است ) ولی « بسرا » نمیخواند وهمان گوشت تلفظ میکند . همچنانکه هر گاه کسی بخواهد « نان » بنویسد « لهما » ( بفتح لام و سکون‌ها ) مینویسد ( در اینجا نیز این لغت درالفهرست ابن‌ندیم بخط پهلوی ضبط شده است) ، لکن « لهما » نمیگوید و همان « نان » میخواند . و هرچه بخواهند بنویسند بهمین نحواست مگرچیزهائی که احتیاج بقلب نداشته باشد و آن الفاظ را همانطور که تلفظ کنند مینویسند »(۲) .

---

(۱) Charles Ganneau

(۲) رجوع شود به رسالهٔ هاوگ در خصوص پهلوی صفحهٔ ۳۷ به بعد :
Haug's Essay on Pahlawi

رجوع شود به مجلهٔ آسیائی صفحهٔ ۲۵۶ ، سال ۱۸۳۵ .
Journal Asiatique

رجوع شود به الفهرست ابن ندیم چاپ فلوگل Flügel .

در چند جزء از ترجمه های هاوگ بخصوص در بارهٔ متشابهات که بمعنای مترادفات گرفته است میان اینجانب و هاوگ اختلاف است . بعقیدهٔ من مراد ازاین لفظ لغات فارسی است که هر گاه بخط پهلوی نوشته شود تولید ابهام میکند ، لکن عنصر هزوارش آن چندان ابهامی ندارد . هر کس کلمهٔ نان را بخط پهلوی بنویسد و بعد بوجوه مختلفی که همان کلمه ممکن است خوانده شود توجه نماید بآسانی بابهام مسئله برخواهد خورد .

ثالثاً ما این حقیقت را میدانیم که حتی در قدیمترین نمونهٔ زبان فارسی که بخط عربی نوشته شده از آرامی و هزوارش دیگر هیچگونه اثری نیست ، و هرگاه لغات مزبور در تکلّم بکار میرفت در تحریرات هم اثری میماند و بکلّی ازمیان نمیرفت ؛ ولی هرگاه عناصر بیگانهٔ مزبور تنها مربوط به کتابت بوده و در تکلّم بکار نمیرفته است ، یعنی در حکم اشکال وصوری بوده که معانی خاص از آن اراده میکرده‌اند ، در آنصورت زوال عنصر آرامی و هزوارش امری طبیعی بوده است .

رابعاً امروزهم میان زردشتیان سنتی جاری وباقی‌است که ازحیث فروع ، بنحوی که قبلاً دیدیم ، مخدوش وناصواب ولی از حیث اصول کلی کاملاً واضح و روشن است ، و آن سنّت چنان باشد که کلمات هزوارش‌را باید بفارسی قرائت نمود . بنابراین کتبی را که باصطلاح کتب پا زند گویند صرفاً نقل کتب پهلوی بحروف غیر مبهم اوستائی و کتبی‌را که باصطلاح کتب پارسی گویند صرفاً نقل کتب پهلوی بحروف غیر مبهم عربی‌است . لکن بعوض کلیهٔ کلمات هزوارش وآرامی معادل فارسی‌آن یا آنچه را که معادل تصوّر نمودند گذاشته‌اند .

خوب است این فصل را با تلخیص اصطلاحات مختلفی که هنگام بحث از السنهٔ قدیمهٔ ایران بکار برده شده و توضیح معنای دقیق هریك وتشریح وجه اشتقاق آن ، تا آنجا که معلوم‌است ، ختم کنیم .

**تعریف اصطلاحات**

**مادی**

مادی زبان‌ماد یعنی قسمت غربی سرزمینی‌است که امروزه ایران مینامیم ، همان مادائی است که در کتیبه های داریوش آمده ، همان « ماهاتی » است که جغرافی نویسان قدیم عرب نقل کرده‌اند ( « ماهات » جمع « ماه » است که جزء اول کلمهٔ ماه بصره و ماه کوفه و ماه نهاوند و غیره‌است ) . پایتخت این ناحیه شهر قدیم اکباتان است ( که در کتیبه‌ها هگمتانه نوشته‌اند ) واکنون همدان نامیده میشود . آثاری از آن زمان

در دست ما نیست مگر اینکه نظر دار مستتر را بپذیریم که گفته است مادی همان زبان اوستاست (۱) و یا اینکه قول اپر را قبول کنیم که میگوید مادی زبانی است که در کتیبه های سه زبانی دورهٔ هخامنشی جایگاه دوم را ( بین پارسی باستان و ترجمهٔ آسوری ) حائزاست . باحتمال کلی قرابت بسیار نزدیك بافرس قدیم داشته است واز پاره ای لغات آن که نویسندگانی مانند هرودوت(۲) حفظ کرده اند ظاهراً چنین برمیآید که اصل و ریشهٔ بعض لهجه های جدید فارسی نیز شاید مادی باشد .

**اوستائی**

اوستائی زبان اوستاست که اغلب بغلط «زند» نامیده‌اند . گاهی آنرا بلخی قدیم نیز خوانده‌اند ، و آن نامی‌است بی‌اندازه ناپسند ، زیرا چنانکه دیدیم این امررا دو احتمال است و قوت هردو احتمال یکسان : یکی اینکه زادگاه زبان اوستا اتروپاتن(۳) (آذربایجان) یعنی در شمال‌غربی باشد، دوم اینکه بلخ‌قدیم(٤) یعنی شمال شرقی . اوستا و فقط اوستا باین زبان نوشته شده است .

پاره‌ای سرودهای باستانی که گاتها نامیده میشود بلهجهٔ دیگری سروده شده وآن لهجه بسی مهجورتر و قدیم‌تر از لهجهٔ قسمتهای دیگر کتاب است . زبان‌اوستائی حروف مخصوص دارد که درنوشتن بکار میرود و از خط پهلوی ساخته شده ، ولی دارای مزایای بیشتری است . برای تحقیق واستقصاءِ اصل کلمهٔ اوستا باشکال میتوان ازدورهٔ ساسانیان دورتر رفت ، گو اینکه اپر (۵) معتقد است در کتیبهٔ داریوش واقع در بیستون آنجا که ابستام (٦) نوشته است ( ستون چهارم ، سطر ٦٤ ) مراد اوستا

---

(۱) **یادداشت مترجم :** بنظر آقای تقی زاده این عقاید دارمستتر واپر Oppert حالا بکلی منسوخ و باطل است .

(۲) Herodotus (۳) Atropatene (٤) Bactria

(۵) Oppert (٦) abastam

**یادداشت‌مترجم :** آقای دکتر یارشاطرمینویسند ابستام در کتیبهٔ داریوش نیست . ظاهراً غلط قرائت شده است .

بوده است. در پهلوی بصورت اوستاك (۱) (دارمستتر اپستاك (۲) ضبط کرده است) درسریانی اپستاگا(۳) و درعربی ابستاق (بفتح اول وثانی) آمده است.

آندریاس(٤) متمایل باین عقیده است که اوستا از کلمهٔ اوپستا(٥) درفرس قدیم اشتقاق یافته (که بمعنای کمك کردن ونگاهداری نمودن است) و اینطور تعبیر میکند که معنای آن «متن اساسی» است.

بهرصورت معنای «اوستا وزند» همین است ولفظ مرکب «زند اوستا» که مایهٔ گمراهی است ازهمین اصطلاح بوجود آمده است: «اوستا» متن اصلی کتاب مقدس زردشت است و «زند» ترجمه و تفسیر و تبیین آن بزبان پهلوی، و تفسیر هم عموماً متعاقب متن میآید. بنابراین اگر به «زبان زند» اشاره‌ای بشود مراد همان زبانی خواهدبود که اوستا بآن زبان ترجمه و تفسیر شده است یعنی زبان پهلوی. لکن چون در اروپا اصطلاحات را درست درك نکردند لفظ زند را بزبان اصلی اوستا اطلاق نمودند. بنا بر این بهتر آنست که اصطلاح «زبان زند» موقوف شود(٦).

**زند**

فارسی باستان اصطلاحی است که دلالت برزبان قدیم پارس(فارس) (۷) میکند واین همان زبان رسمی کتیبه‌های هخامنشی است وبدون شبهه داریوش و خشایارشا وشاهان آندودمان بآن زبان تکلّم میکرده‌اند. این زبان را فقط ازطریق کتیبه‌ها میشناسیم و بس.

**فارسی باستان**

اما زبان پهلوی همان قسمی که السهاوزن (۸) بیان داشته است

---

(۱) Avistak (۲) Apastak (۳) Apastaga
(٤) Andreas (٥) upsata
(٦) **یادداشت مترجم:** آقای دکتر یارشاطر مینویسند: «این اصطلاح امروز عملاً موقوف شده است».
(۷) Persis (۸) Olshausen

درست بمعنای زبان پارتی است ؛ زیرا همچنانکه کلمات قدیم **میترا** و **چیترا** (۱) مهروچهرشده است ، لفظ **پرتو** (۲) نیز که نام پارت بفرس قدیم است مراحلی را طی نموده و به اشکال متشابه و مفروض **پرهو** (۳) و **پلهو** (٤) و **پهلو** (٥) درآمده است . شکل عربی این **پهلوی**

کلمه **فهلو** است که علماء جغرافی‌نویس عرب بسرزمینی در ایران مرکزی و غربی میگفتند که شهر های اصفهان و ری و همدان و نهاوند و قسمتی از آذربایجان جزء آن بوده است . همانطور که گفته شد اطلاعات ما دربارهٔ پارت ها ازمنابع محلّی و بومی کم است ، و بقدری هم کم است که مسلّم نیست پارتها از نژاد ایرانی یا تورانی بودند (٦) ؛ پارتها در افسانهٔ ملی ایران بقدری کم بشمار آمده‌اند که آنچه فردوسی دربارهٔ آنها گفته است فقط در یك صفحهٔ شاهنامه بگنجد . ( فردوسی آنانرا ملوك‌الطوائف خوانده وقومی بربر و بی‌سواد دانسته و گفته است شایستگی ندارند که یادی از آنها بشود . )

ساسانیان مدعی‌شدند که تجدید حیات واحیاءآئین ملی که‌بدست اسکندر محو و نابود شده بود بسبب مجاهدات و مساعی آن دودمان بوده است . این مسئله تاحدی بوسیلهٔ خطوط یونانی که روی سکه‌های اوائل دورهٔ پارت‌ها دیده میشود تأیید گردیده است ، زیرا روی سکه‌های مزبور عبارت « دوستدار یونان » ملاحظه میشود و این عنوانی است که پادشاهان پارت با خرسندی بخود داده بودند . معذلك نام پهلو (۷)

---

(۱) mithra, chitra

(۲) Parthava (۳) Parhav (٤) Palhav (٥) Pahlav

(٦) **یادداشت مترجم :** آقای دکتر یارشاطر مینویسند :

« امروز در ایرانی بودن پارتها تردیدی نیست . اصطلاح « تورانی » اساس علمی ندارد . تورانیان که ازآنها درشاهنامه یاد شده بظنّ قوی خود ازتیره های ایرانی بوده‌اند . اگر غرض ترك بودن پارتها باشد بکلی غلط است » .

(۷) "Pahlava"

در هندوستان معروف بوده و هنوز هم در ایران امروز معمول است و صفت پهلوانی چه در کلام و چه در ذکر داستان قهرمانان قدیم وروزگار پهلوانان و جنگجویان نیرومند زبانزد همه است. لکن وقتی سخن از پهلوی گفته میشود و مراد زبان پهلوی باشد معنائی که درایران ازاین لفظ مستفاد میشود از جهت دقت و صحت وحقیقت امر بسیار نارساتراز آنچیزی است که در اروپا از پهلوی میفهمند، زیرا در اروپا بطورقطع اطلاق این لفظ منحصراً بزبان دورهٔ ساسانیان و فارسی میانه است که با عنصر آرامی و هزوارش بخط مخصوص خود نوشته میشد. اما زبان‌پهلوی که پادشاهان وپهلوانان شاهنامهٔ فردوسی درنامه‌های خود بکار میبردند تحقیقاً معلوم نیست چه بوده ولی قطعیت آن خیلی کمتراست، وهمچنین است گلبانگ پهلوی که در غزلهای حافظ و اشعار خیام از آن یادشده است، و فهلویات یا اشعاری که بلهجه های مختلف در بسیاری از آثار زبان فارسی نقل شده است، و زبان پهلوی که بگفتهٔ حمدالله مستوفی قزوینی مورخ وجغرافی‌دان قرن چهاردهم مسیحی درنقاط‌مختلف‌ایران مخصوصاً شمال غربی بدان تکلّم میکرده‌اند.

طهمورث دیوبند بنابر روایت فردوسی (۱) نخستین کسی است که نه تنها یک‌زبان بلکه تقریباًسی‌زبان‌راماننديونانی(رومی)وتازی‌وپارسی و هندی و چینی وپهلوی را برشتهٔ تحریر آورد تا آنچه بگوش شنیده شود بکتابت بیان گردد (۲). طهمورث پدرجمشید است که‌دراوستا ییمه

---

(۱) رجوع شود به شاهنامهٔ چاپ ماکان، جلد اول، صفحهٔ ۱۸.

(۲) **یادداشت مترجم:** این‌اشعار فردوسی ازصفحهٔ ۲۲ جلد اول‌شاهنامه چاپ بروخیم در پادشاهی طهمورث نقل شده است. این مجلد بدستیاری آقای مجتبی مینوی و مجلدات دوم و سوم وچهارم تا آخر جلد پنجم بتصحیح مرحوم عباس اقبال و مجلدات سه گانه تا پایان شاهنامه بتصحیح آقای سعید نفیسی بمناسبت جشن هزارهٔ تولد فردوسی درسالهای ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۵ شمسی هجری بزیور طبع آراسته گردید:

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۱۲۶)

یا ییما(۱) و در کتب هندو یمه(۲) آمده است، شخصیتی است بکلی افسانه‌ای از اساطیر هندوایران یعنی مربوط به‌قدیمترین ازمنهٔ آریائی خیلی پیش از آنکه میان زبان اوستائی یا پارسی باستان وزبان آریائی اصلی فرقی قائل شوند، چه رسد بفارسی میانه. از طرف دیگر وقتی نویسنده‌ای مانند حمدالله مستوفی گویددرفلان قریه بزبان پهلوی تکلّم میکنند، معنای این کلام و مقصود وی بیش ازجوابی نیست که یکی ازروستائیان اهل قهرود به سئوال نویسنده داده است (قهرود واقع است در کوهستان یك منزلی جنوب کاشان)؛ پرسش نگارنده این بود که قهرودیها بچه لهجه‌ای صحبت میکنند؟ روستائی پاسخ داد: «فرس قدیم». بنظر خودایرانیان (باستثنای زردشتیان) کلمهٔ پهلوی علی‌القاعده معنائی دقیق تر از این ندارد، لکن دراین کتاب (مفهوم دیگری دارد و) غیر از مواردی که بوجه دیگری تصریح شود، لفظ پهلوی بمعنای اخص کلمه که مورد قبول است در اینجا استعمال شده و آن پارسی متوسط یا پارسی ساسانی

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۱۲۵)

جهاندار طهمورث بافرین / بیامد کمر بستهٔ رزم و کین
یکایك بیاراست با دیو جنگ / نبد جنگشان را فراوان درنگ
از ایشان دو بهره بافسون ببست / دگرشان بگرز گران کرد پست
کشیدندشان خسته و بسته خوار / بجان خواستند آنزمان زینهار
که ما را مکش تا یکی نو هنر / بیاموزی از ما کت آید ببر
کی نامور دادشان زینهار / بدان تا نهانی کنند آشکار
چو آزادشان شد سر از بند اوی / بجستند ناچار پیوند اوی
نبشتن بخسرو بیاموختند / دلش را بدانش بر افروختند
نبشتن یکی نه که نزدیك سی / چه رومی چه تازی و چه پارسی
چه سغدی چه چینی و چه پهلوی / نگاریدن آن کجا بشنوی
جهاندار سی سال از این بیشتر / چگونه پدید آوریدی هنر
برفت و سرآمد بر او روزگار / همه رنج مانده از او یادگار
جهانا مپرور چو خواهی درود / چو می بدروی پروریدن چه سود
یکی را بر آری بچرخ بلند / سپاریش ناگه بخاك نژند.

(۱) Yima (۲) Yama

است. نسبت زبان پهلوی با پارت فقط تا آنجاست که قدیمترین آثار مربوط به پهلوی روی سکه های عبد زهر وسکه های ماقبل پارت قرن سوم و چهارم قبل از میلاد دیده میشود.(۱)

**هزوارش**

دربارهٔ هزوارش (۲) یا زوارشن (۳) یا زوارش قبلاً توضیح داده شده است، اما مادهٔ اشتقاق این لغت بیشتر محل تردید است. اشتقاقاتی از روی بی‌احتیاطی وعدم ملاحظه ومطالعه یا نسنجیده پیشنهاد شده است، مثلاً دستورهوشنگ جی میگوید ازهزوان‌آسور(٤)آمده است که بمعنای زبان‌آسوراست ودرنبورگ(٥) معتقد است که از «هاسورسی»(٦) بمعنای «این سریانی است» گرفته شده است. لکن هاوگ(۷) توضیح میدهد که اسم فعل است مشتق از فعل زواریدن (بضم اول) بمعنای «کهنه و مهجور شدن» یا از فعل متشابهی مأخوذ است که دارمستتر تصورمیکند بقدری آن فعل «کهنه شده و مهجور» است که هنوز بمفهوم اصلی خود در زبان عربی که زور (بتشدید واو) (از مصدر تزویر) میباشد محفوظ مانده است. «زور» یعنی پنهان ساخت، تحریف کرد، جعل کرد، فریب داد، خدعه بکار برد، اغفال نمود. احتمال صحت این تعبیر بیش از توجیهات دیگر است. در وصف رسم‌الخطی که مثلاً ائتون یمللونت ایغ (۸) مینویسند و اتون گویند کو(۹)میخوانند (واین همان پازند است که بجای هزوارش معادل پارسی آن خوانده میشود) جز اینکه بگوئیم بزور مطلبی را نگاشتن

---

(۱) رجوع شود برساله هاوگ Haug صفحهٔ ۳۰ تا ۳۱ و مقالهٔ وست West دربارهٔ ادبیات پهلوی در جلد دوم کتاب اساس فقه‌اللغه ایران، صفحهٔ ۷۵.
Geiger und Kuhn, Grundriss der Iranischen Philologie

**یادداشت مترجم:** آقای تقی‌زاده یادآور میشوند که دورهٔ پارت درقرن چهارم قبل از میلادمسیح هنوز شروع نشده بود.

(۲) Huzvarish (۳) Zawarishn (٤) huzvan - asur
(٥) Derenbourg (٦) ha Sursi (۷) Haug
(۸) “aêtûno yemalelûnt aigh„ (۹) êtûn goyand ku

یا پنهان نمودن یا تحریف کلام است انصافاً توصیف دیگری نمیتوان قائل شد.

همانقسمی که زند تفسیر متن اوستا بزبان پهلوی است، پازند (= پی تی - زین تی) (۱) نیز توضیح و تشریح مجدد متن پهلوی است.

**پازند و پارسی**

یعنی متون پهلوی را بحروفی که کمتر از خط پهلوی غامض و مبهم باشد نقل میکنند و هرجا هزوارش باشد لغات صحیح فارسی معادل آن که دلالت برهمان معنی کند بجای هزوارش میگذارند. هرگاه حروف اوستائی را درنقل متون بکاربرند نتیجهٔ عمل «پازند» است. هرگاه حروف فارسی (یعنی عربی) بکار برند نتیجهٔ عمل را اکثر «پارسی» گویند.

در هر حال چه پازند چه پارسی هر دو از اشکال کهن و منسوخ فارسی «جدید» (یعنی فارسی بعد از اسلام) است که عنصر آرامی آن بکلّی ناپدید شده‌است (بدبختانه نظربه نقصی که درروایت پارسی‌موجود است نمیتوان بصحت نکته های فرعی زیاد اعتماد نمود). نسخه های خطی چند کتاب را از قبیل مینوی خرد (۲) هم بخط پهلوی و هم به پازند یا پارسی داریم، لکن کلیهٔ متون اصلی پازند بالمآل باصل پهلوی بر میگردد (گو اینکه در پاره‌ای موارد اصل پهلوی آن از بین رفته است) زیرا احتیاج بشرح مجددی احساس نمیشد تا اینکه در اثر ترک استعمال وطول‌زمان ماهیت واقعی‌پهلوی کم‌کم فراموش‌شد ونویسندگان و دانشمندان پهلوی دان تقریباً از میان رفتند.

---

(۱) Paiti - zainti

(۲) از روی عکس متن پهلوی مینوی خرد اندره‌اس Andreas در کیل Kiel بتاریخ ۱۸۸۲ میلادی چاپ سنگی تهیه کرده است. نسخه‌ای که به پازند نقل شده است وست West باحروف رومی که همان حروف‌معمولی کتابی است بضمیمهٔ ترجمهٔ سانسکریت و انگلیسی و فرهنگ لغات آن در اشتوتگارت Stuttgart بسال ۱۸۷۱ میلادی چاپ شده است.

وقتی از «فارسی جدید» یا به‌بیان ساده‌تر از فارسی سخن میگوئیم مراد ما فقط فارسی بعد از اسلام است که بحروف عربی نوشته‌میشود.

**فارسی جدید**

«پارسی باستان» (دورهٔ هخامنشی) و فارسی میانه (دورهٔ ساسانی) و «فارسی جدید» (دورهٔ اسلامی) اصطلاحاتی است کاملا نظیر اصطلاحات «انگلیسی قدیم» (انگلو سکسون) و «انگلیسی میانه» و «انگلیسی جدید» که مراحل مختلف سیر تکامل زبان خود ما را نشان میدهد. با در نظر گرفتن این معنی میتوانیم بدون اشکال زبان شعرائی مانند رودکی را که تقریباً هزار سال پیش زندگی میکردند فارسی جدید بخوانیم. همچنانکه میتوانیم بگوئیم شکسپیر(۱) آثار خود را به «انگلیسی جدید» نوشته است، لکن اگر اطلاق فارسی‌جدید بزبانی که لااقل راجع بقرن نهم میلادی است پسندیده نباشد فقط میتوانیم بجای آن عنوان «فارسی اسلامی» را پیشنهاد کنیم ولی این عنوانی نیست که بکلی قابل انتقاد نباشد. چنانکه قبلاهم اشاره شدتغییراتی که طی ده‌قرن‌عارض این زبان شده‌است کمتراز تغییراتی است که در مدت سه قرن در زبان انگلیسی روی داده است، و کلمات مهجور بوجه مخصوص و مشخصی محدود و منحصر بکتابهائی است که قبل از آنکه تاریخ اسلام بسرپیچ بزرگ خود یعنی فتنهٔ مغول در قرن سیزدهم برسد تألیف گردید.

پیش از آنکه این فصل پایان یابد شاید بی مناسبت نباشد چند کلمه‌ای هم دربارهٔ لهجه های فارسی جدید افزوده شود. در این باب بارها قبلا در این کتاب اشاراتی شده است. منظور من

**لهجه‌های ایران**

لهجاتی است که متعلق بخود ایران و محدود بایران است، و زبانهای جالب توجه ایرانی که در افغانستان و بلوچستان و کردستان و پامیر بدان تکلّم میکنند وهمچنین زبان‌استی (بضم اول و کسر ثانی) زبان قسمتی از اهالی قفقاز مرکزی(۲) که

---

(۱) Shakespeare (۲) Ossetic

شاید از ایران بدانجا مهاجرت کرده‌اند مطمح نظر نیست . دراینخصوص رجوع کنید باطلاعات جامعی که در قسمت آخر جلد اول کتاب نفیس اساس فقه‌اللغهٔ ایران(۱) مندرج است . در اینجا کراراً بکتاب مزبور اشاره کرده‌ایم . با همه رنجهائی که برزین(۲) و درن(۳) و زلمن(۴) و علی‌الخصوص ژوکوفسکی(۵) درروسیه کشیدند و گایگر(٦) وزوسین(۷) و هوبشمن(۸) و هوتوم شیندلر(۹) در آلمان ، و هوار(۱۰) و کری(۱۱) در فرانسه ، و خود نگارنده بمیزان بسیار قلیل در انگلستان کشیدیم ، کارهائی که در این رشته مانده است و باید انجام داده شود بیش از هر یك از شعب دیگر زبانشناسی فارسی است . این لهجه‌ها را میتوان‌ازراه مکالمه و محاوره در محل مطالعه کرد ( چنانکه بطور شایان توجهی درن در مازندران و گیلان ، و ژوکوفسکی در ایران مرکزی بویژه کاشان و اصفهان ، و زوسین در کردستان ، و هوتوم شیندلر در یزد و کرمان و غیره کرده‌اند ) ، یا درآثار قلیلی که‌مانده‌است میتوان‌تحقیق نمود و این آثار بسی فراوانتراز آنست که عموماً تصور میکنند.هروقت این لهجه ها بهتر فهمیده شود بلاشبهه بسیاری ازمسائل تاریک مربوط به فقه‌اللغهٔ ایران روشنتر خواهد شد . از شعرائی که بسیاری از اشعار

**امیر پازواری و باباطاهر**

خودرا بلهجهٔ خاص خود سروده‌اند فقط دوتن‌معروفیت زیاد و شهرت تمام دارند : یکی امیر پازواری است(که اشعارش توسط‌درن منتشرشده‌است ) وبلهجهٔ مازندرانی شعر گفته است ، دوم باباطاهر عریان است ( که رباعیات خود را بلهجهٔ همدانی یا به لهجهٔ لری انشاد نموده است ، اما کدام یک از این دو

---

(۱) Geiger und Kuhn, Grundriss der Iranischen Philologie

(۲) Berésine (۳) Dorn (٤) Salemann

(٥) Zhukovski (٦) Geiger (۷) Socin

(۸) Hübschmann (۹) Houtum - Schindler

(۱۰) Huart (۱۱) Querry

لهجه بوده اقوال مختلف است ) . رباعیات باباطاهر دربسیاری نقاط ایران سرزبانهاست و به کرّات درآنجا کسوت طبع پوشیده است .

هوار رباعیات بابا را در سال ۱۸۸۵ میلادی در مجلهٔ آسیائی [۱] باترجمهٔ فرانسه منتشر کرد . باباطاهر را ممکن است برنز [۲] ایران خواند. مقدار زیادی ازمحبوبیت باباطاهر بیگمان بسبب سادگی افکار و نزدیك بودن لهجهٔ او بفارسی صحیح وروانی کلام وآهنگ دلنشین الفاظ وسادگی وزن و بحر متحدالشکل آنست ( بحر هزج مسدس محذوف ) که جزءِ آخر یا مقطع هجائی آخر مصراع حذف میشود بدین طریق :

| ⏑ — — — | ⏑ — — — | ⏑ — — | و چهاربار دررباعی تکرارشده است . سه‌رباعی ازبهترین رباعیات ویرا دراینجا نقل‌میکنیم :

۱

چه خوش بی مهربونی از دوسر بی
که یك سر مهربونی درد سر بی !
اگر مجنون دل شوریده‌ای داشت
دل لیلی از او شوریده تر بی !

در این رباعی فقط کلماتی کـه بلهجهٔ ولایتی ادا شده است یکی کلمهٔ « بی » ( که بمعنای « بود » میباشد ) و دیگر « مهربونی » است که دربیشتر لهجه‌های دیگر نیز بهمین‌شکل تلفظ میشود وتا حد زیادی امروزهم درمکالمات‌فارسی معمول ومتداول‌است ، خاصه بین اهالی جنوب ایران که بجای مهربانی « مهربونی » میگویند .

۲

مگر شیر و پلنگی ای دل ای دل
بمو دائم بجنگی ای دل ای دل !

---

(۱) Journal Asiatique

(۲) **یادداشت مترجم :** رابرت برنز Robert Burns ( ۱۷۵۹ تا ۱۷۹۶ میلادی) ازشعراءِ معروف اسکاتلند بوده است .

اگر دستم فتی خونت وریژم

وو ینم تاچه رنگی ای دل ای دل!

در این رباعی « بمو » بجای « بما » ، و « دستم » و « وریژم» و « وینم » ( هرسه بضم حروف ماقبل آخر ) بجای « دستم » و « بریزم » و « به بینم » ( بفتح حروف ماقبل آخر ) آمده است .

۳

وشم واشم ازین عالم بدر شم

وشم ازچین و ماچین دیر ترشم!

وشم از حاجیان حج بپرسم

که ای دیری بسه یا دیرتر شم !

دراینجا « وشم » ( بضم شین ) بجای « بشوم » و « واشم » ( بضم شین ) بجای « باشم » یا « باز شوم » و « دیرتر » بجای « دورتر » و « ای » بجای « این » و « بسه » بجای « بس است » استعمال شده است .

گذشته از اینها بسیاری از شعرای نامدار مانند سعدی و حافظ و پندار یا بندار رازی و ابو اسحق سخنور خوش خوراك و بذله گوی شیراز ، ودیگران که درمقالهٔ نگارنده درمجلهٔ انجمن سلطنتی آسیائی (۱) بتاریخ ۱۸۹۵ میلادی ( صفحات ۸۲۵-۷۷۳ ) راجع به « شعر درلهجه‌های فارسی » اسامی آنها برده شده است گاهگاه اشعاری بلهجه‌های مختلف ولایتی ساخته‌اند ، لکن باستثنای بهترین و قدیمترین نسخه های خطی متونی که دردست‌است باندازه‌ای تحریف‌شده ویأس آوراست که نمیتوان چیزی از آن فهمید . یك نسخهٔ بسیار خوب و قدیم خطی بتاریخ ۶۳۵ هجری از یك‌اثر منحصر بفرد فارسی دربارهٔ تاریخ سلاجقه تحت عنوان کتاب راحت الصدور . . . فی تواریخ کیخسرو آل سلجوق تألیف نجم الدین ابوبکر محمد بن علی بن سلیمان بن محمد بن احمد بن الحسین بن

(۱) Royal Asiatic Society's Journal

همت‌الراوندی که اکنون جزءِ کتابخانهٔ مجلل شاد روان شارل‌شفر (۱) میباشد مشتمل بر فهلویات یا اشعاری‌چندبلهجه های ولایتی است. پس‌از مطالعهٔ اجمالی نسخهٔ مزبورچنین بنظر نگارنده رسید که با وجودمشکل بودن اشعار از لحاظ تاریخ نسخهٔ خطی و تصور صحت متن شایسته است این کتاب بدقت بررسی شود.

در شرح احوال شعراء (هشتاد و نـه گانه) کـه در فصل ششم از باب پنجم کتاب نفیس تاریخ گزیدهٔ حمدالله مستوفی (تاریخ تألیف ۱۳۳۰ میلادی) ضبط شده است نـام این اشخاص جزءِ سرایندگانی ذکر شده است کـه اشعاری به لهجه های ولایتی ساخته‌اند (جلو اسم هر شاعری کـه شعر وی نقل شده است علامت ستاره قرار داده‌ایم):
☆ ابوالماجد رایگانی قزوینی (اواخر قرن سیزدهم)؛ امیر کیاقزوینی؛ ☆اتانج زنجانی(۲)؛ پندار یا بندارازی؛ ☆جولاهه ابهری؛ ☆عزالدین همدانی؛ ☆ کافی کرجی (قرن سیزدهم میلادی). ناصرخسرو که‌شاعری شهیر وسیاحی نامور وازمبلغین‌فرقهٔ اسمعیلیه بود درسفرنامهٔ‌خود(رجوع شود بصفحهٔ ششم متن کتاب سفر نامه چاپ پاریس بضمیمهٔ ترجمهٔ شفر سال ۱۸۸۱ میلادی) چنین گوید که در سفری که بسمت غرب بسال ۱۰۴۶ میلادی نمود قطران شاعر تبریزی معنای برخی اشعارمنجیک شاعر راکه بلهجه های ولایتی گفته است از او پرسیده بود. بنابر این برای اثبات این مـدعی دلیل قطعی داریم کـه از قرن یازدهم تا امروز اینگونه اشعار بلهجه های ولایتی در ایران وجود داشته است. در لغت فرس اسدی که‌یکی دیگراز آثار قرن یازدهم میلادی است ود کتر پاول هرن(۳) از روی نسخهٔ خطی منحصر بفرد واتیکان(٤) (در برلین‌بتاریخ ۱۸۹۷ میلادی) چاپ نموده است در جاهای مختلف اشعاری بلهجه‌های ولایتی نقل گردیده وبنا برمعمول «پهلوی» نامیده شده است. از کتب نثری که بلهجهٔ ولایتی نوشته شده است دو کتاب است که از همه بیشتر شهرت دارد و هر دو بر خلاف اصول عقائد مـذهبی عموم است، یکی

---

(۱) Charles Schefer (۲) ریحانی (؟) (۳) Dr. Paul Horn (٤) Vatican

جاویدان کبیر از کتب عمدهٔ فرقهٔ حروفیه است که در زمان تیمورلنگ (قرن چهاردهم میلادی) پیدا شد و قسمتی از آن بلهجهٔ ولایتی غرب ایران است(١)؛ دیگر تاریخ داستان مانند قیام بابیه در مازندران بسال ١٨٤٩ میلادی است که بلهجهٔ آن ولایت نوشته‌اند و درن(٢) آن کتاب را با ترجمه در جلد پنجم مجموعه یا جنگ آسیائی(٣) (چاپ سن پترزبورگ) (بسال ١٨٦٦ میلادی) منتشر کرده است (صفحات ٣٧٧ به بعد).

**فهرست لهجه های مهمتر**

معروفترین لهجه های فارسی که امروز هم رایج است مازندرانی و گیلانی و طالشی است در شمال، و سمنانی در شمال شرقی، و کاشانی و قهرودی و نائینی در نواحی مرکزی، و لهجهٔ غریب گبری که مخصوص زردشتیان ساکن یزد و کرمان و رفسنجان و غیره است، لهجهٔ سیوند در جنوب، لری در لرستان و ببهان (این ناحیه سخنوری دارد بنام رضا قلی خان که واقعاً شاعر است)، و کردی در کردستان در مغرب ایران. لکن بسیاری لهجه‌های دیگر که برخی از آن بکلی براروپائیان مجهول است بلاشک در جاهای دور از جاده وجود دارد. از لهجه‌هائی که هنوز درست مطالعه نشده یکی لهجهٔ بختیاری در مغرب و سیستانی در مشرق است که بیش از همه سزاوار است مورد توجه دقیق قرار گیرد(٤).

---

(١) رجوع شود به فهرستی، که نگارنده از نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج تنظیم کرده‌ام (صفحات ٨٦ - ٦٩) ونیز رجوع شود بمقالهٔ نگارنده درمجلهٔ انجمن آسیائی بتاریخ ژانویه ١٨٩٨ میلادی (صفحات ٩٤ - ٦١) درموضوع مؤلفات واصول عقائد فرقهٔ حروفیه.

(٢) Dorn (٣) Mélanges Asiatiques, (St. Petersburg, 1866)

(٤) **یادداشت مترجم:** آقای دکتر یارشاطر مینویسند: درباب لهجه‌های ایرانی، چه آنها که در داخل ایران کنونی رایج است وچه آنها که درخارج ایران متداول است اززمان تألیف کتاب مطالعات فراوان شده است. برای اطلاع ازمآخذ این تحقیقات به: W. B. Henning, Bibliography of Important Studies on Old Iranian Subjects (Tehran, 1950) قسمت پنجم، رجوع شود

# فصل سوم

## ادبیات ایرانیان قبل از اسلام با شرح مختصری

### از اساطیر شاهنامه

در بادی نظر چنین تصور میرود کتابی که بخواهد از تاریخ ادبی ملتی بتمام معنی‌الکلمه بحث کند شایسته است هریك از ادوار ومظاهر نبوغ ملی راحتی‌الامکان بیك‌میزان موردتوجه‌قراردهد.

**یك توضیح شخصی**

لکن درمورد ایران‌فقط‌درصورتی‌ممکن‌است‌این‌موضوع مورد بررسی کامل واقع شود که هیئتی از متخصصین باهم کار کنند مانند کتابی که دو تن از دانشمندان آلمان(۱) با آن‌سبك حقیقةً شایان‌تحسین وستایش راجع به‌زبان‌شناسی ایران برشتهٔ تحریر آورده اند وما دراینجا بارها بدان اشاره نموده ایم؛ یا اینکه چنین کاردانشمندی‌ذوالفنون‌راسزد که‌واجد کمالات‌گوناگون باشدو بندرت‌آن فضائل در فردی جمع‌شود. طبق تقسیماتی که‌تا کنون درزبانشناسی قائل‌شده‌ایم‌ادبیات‌موردبحث ماچهارمرحلهٔ‌جداگانه‌دارد که میتوان‌هرچهارراحقاً «فارسی» نامید (لکن دریکی‌ازاین‌مراحل‌ادبیات فارسی‌بقدری‌قلیل‌ومحدوداست که شایستگی اطلاق این‌عنوان راندارد):

۱) کتیبه‌های‌خط میخی‌فارسی باستان‌درعهدپادشاهان هخامنشی.

۲) اوستا (بهتر است گفته شود قطعاتی از اوستا که هنوز در دست ماست) بضمیمهٔ گاتها که قدیمتر است و بلهجهٔ متفاوت دیگر که کهنه‌تر ومهجورتر است نوشته شده و بسیاری عقیده دارند مربوط بعهد خود زردشت است.

۳) ادبیات پهلوی بانضمام کتیبه‌های عصر ساسانی.

٤) ادبیات بعداز اسلام یا «فارسی جدید» مربوط بهزار سال اخیر وتنها همین ادبیات است که معمولاً «ادبیات فارسی» میدانند.

---

(۱) Geiger und Kuhn, Grundriss der Iranischen Philologie

بدلائلی که‌درفصل اول (صفحات ۹ و ۱۰ این کتاب،) آوردیم باید:

۵ ) قسمت بزرگی‌از ادبیات‌عربی‌را که زائیدهٔ فکروائرقلم‌ایرانی است بااین تقسیم بندی اضافه کنیم .

راجع‌به‌سه زبان وادبیات قدیمترفارسی که دربالا ذکر شدمیتوانم مدعی شوم اطلاعات نگارنده فقط اطلاعاتی سطحی و دست دوم است ، زیرا دامنهٔ فارسی‌جدید بحدی وسیع‌است که حتی فعال‌ترین دماغ افراد بشررا یك عمر تمام باید تا این رشته را فرا گیرد .

قسمتهای دیگر ادبیات ایران بکلی جداست و طلاب آنرشته ها باید واجد صفات وشرائطی باشند که با صفات و شرائط طلاب این رشته بکلی متفاوت است . برای کسی که بخواهد فارسی باستان و اوستائی را بیاموزد خوب دانستن سانسکریت ضروری است ، وعلم عربی و آلهیات اسلامی و نظائر آن بکلی در درجهٔ دوم اهمیت است . بعلاوه برای تحصیل فارسی باستان بایدآسوری دانست وبرای آموختن‌زبان‌اوستائی آشنائی‌به پهلوی نیزمطلوب است . ازطرف دیگرپهلوی را نیز نمیتوان آموخت مگر آنکه پهلوی خوان درالسنهٔ آرامی ، بخصوص سریانی و کلدانی ، کاملاً متبحرباشد تازحمات وی‌مثمر گردد . بنابراین‌مقدمات چون شایستهٔ مقام نویسنده آنست که در موضوعاتی سخن گوید که اطلاعاتی مستقیم و دست اول در بارهٔ آن داشته باشد ، و چون اطلاعات من در بارهٔ السنه وادبیات پیش از اسلام فقط مأخوذ از آثار متخصصین است ، ( وبا اینکه میل دارم حتی‌الامکان‌نظر خود را در بارهٔ ملت‌ایران بسط وتوسعه دهم وهرچند تاریخ ادوار بعدی آنرا برای مطالعات خود برگزیده ام معذلك تابتوانم میخواهم معلومات خود را دربارهٔ ایران تکمیل کنم) لذا شاید [ اگردلائل‌دیگری وجودنداشت ] بطیب خاطر حدود این کتاب را بدورهٔ بعد از اسلام محدود میساختم ، زیرا تنها راجع بهمان‌دوره‌است که شاید بتوانم مدعی‌صلاحیت‌شوم . ولی‌هر اندازه اطلاعات و معلومات انسان بیشتر شود بیشتر متوجه گردد که تا چه اندازه

تسلسل تاریخ و پیوستگی رشتهٔ افکار ملّتی بیش از آن بوده است که در عالم اندیشه و خیال نزد خود پنداشته ، وخطوط فاصلی که روزی بچشم اوچنان واضح وروشن آمده است بابسط وتوسعهٔ دائرهٔ دانش وی چگونه ضعیف‌تر گردیده است ؛ لذا نتوانستم خودرا راضی کنم که دائرهٔ تحقیق را تنگ بگیرم و با تعیین چنین حدود مصنوعی و غیرطبیعی خوانندگان کتاب خود را دربارهٔ وسعت دامنهٔ این مبحث و وحدت موضوع دوچار گمراهی‌سازم . نخست مطالعات شرقشناسی خودرا باتحصیل زبان ترکی آغاز نمودم ولی بزودی بسوی زبان فارسی کشیده شدم ، زیرا ترکها فرهنگ و اشکال ادبی خود را ازایرانیان بعاریت گرفته‌اند . این بود که بزودی دریافتم بدون دانستن زبان و ادبیات عربی و تمدّن و فرهنگ عرب هرگز کسی نتواند جز بسخافت امید معرفتی دربارهٔ زبان فارسی داشته باشد و از آشنائی سطحی باین زبان قدمی فرا نهد . باز هم فکر کردم شاید غلبهٔ عرب بر ایران و گرویدن قسمت اعظم ایرانیان بدین اسلام مبدأ قاطع ورضایت‌بخشی برای این‌تحقیقات باشد ، زیرا این واقعه بقدری مهم وعظیم وانقلابی بود که شایدبتوان گفت لوحی سفید بوجود آورده است وهرچه درگذشته برآن لوح نوشته بودند ازصفحهٔ آن پاك وزدوده شده است . لکن بتدریج معلوم شد که این تصوّری است باطل و رأیی بسیار دورازحقیقت وصواب ؛ معلوم شد که بسیاری ازمظاهرتمدّن دورهٔ خلفای عباسی که تمدنی بود مرکب از عناصر متعدّد ولی مرتبط ومختلط ومرتّب ، وهمچنین تاریخ مذهبی اوائل اسلام و کتاب وتعلیمات پیامبر عربی را فقط از دریچهٔ تاریخ دوره های پیش توان فهمید(۱) . ناگزیر ازعصراسلام باید به عصر ساسانی و از ساسانی به پارتها وازپارتها

---

(۱) در خصوص نفوذ روشهای سیاسی و مذهبی قبل از اسلام و تمدن اسلام آثار فن کرمر Von Kremer بیش ازآثاردیگران مایهٔ انتباه است ، بویژه رجوع شود به اثرکوچك وی تحت عنوان :

Streifzüge auf dem Gebiete des Islams

به هخامنشی و مادی و آسوری و آریائیهای بدوی بر گشت و بر نگارنده مجهول است پیش از آریائیها چه‌عهدی بوده است ناچار باید باشاعر ایرانی همصدا شویم که گفته است :

مرد خردمند هنر پیشه را — عمر دو بایست در این روزگار
تا بیکی تجربه آموختن — در دیگری تجربه‌بردن بکار!

بنابراین از طرفی نمیخواهم راجع بمسائلی سخن بگویم که در آن مسائل مهارت و تبحّری ندارم ، و از طرف دیگر نیز نمیخواهم کتابی منتشر سازم که خود من آن کتاب را اصولاً ناقص و مایهٔ گمراهی بدانم و با مفهومی که خود برای تاریخ ادبی قومی قائلم مطابقت نکند و از آن رو دعوی دروغ و باطلی کرده باشم و نه تنها بیان مطلب بلکه اصل موضوع و اساس فکر نیز نارسا و نادرست باشد . بدین سبب بر آن شدم که در این فصل رؤس مطالب مربوط به کتیبه های هخامنشی و اوستا و آثار و ادبیات پهلوی و کیش زردشتی را باختصار شرح دهم و معلوم کنم حتی برای کسانی که بیش از هر چیز به فارسی جدید علاقه دارند کدام حائز اهمیت است . دربارهٔ عصر ساسانی وضمناً دربارهٔ پهلوی که زبان رسمی ایران در آنزمان بوده است در فصل بعد به تفصیل بیشتری بحث خواهم کرد ، زیرا ریشهٔ بسیاری از چیزهائی که در اوائل اسلام توجّه ما را جلب میکند در آنجاست و هر گاه بخواهیم بر فراز شکافی که میان دورهٔ ساسانی و اوائل دورهٔ اسلامی موجود است پلی بسازیم اینکار آنهم بصورتی که مورد پسند باشد ، نسبت به پل بستن بر شکاف بین دورهٔ ساسانی و ادوار بعد بسی دشوارتر است .

چون از نظر ادبی درجهٔ اهمیت تاریخ اساطیر هر قومی نسبت به تاریخ واقعی آن قوم تقریباً یکیست ، در این فصل از حماسهٔ فارسی یا داستانهای ملی ایران نیز بحث خواهیم کرد و خواهیم دید که این بحث در آغاز عهد ساسانی فقط به‌تاریخ ملی حقیقی نزدیك میشود . علیهذا این فصل تقسیم میشود بچهار قسمت که خلاصهٔ آن بدین قرار است : ۱ـ هخامنشی ۲ ـ اوستائی ۳ ـ پهلوی ٤ ـ اساطیر ملی .

# قسمت اول : آثار ادبی هخامنشی

کاملترین اطلاعات ما دربارهٔ نخستین سلسلهٔ بزرگ پادشاهان ایران که درسال ۵۵۹ قبل ازمیلاد مسیح با کورش شروع شد وباشکست دارا ازاسکندروقتل فجیع وی بدست دوتن ازسرداران خائن اوبنام بسوس(۱) و برزنتس(۲) در سال ۳۳۰ قبل ازمیلاد خاتمه یافت از مورخان یونانی علی‌الخصوص هرودوت(۳) و کتزیاس (٤) و گزنوفون (٥) منقول است ، و حال آنکه ضمن آثاری مانند (نمایشنامهٔ) اسکیلوس یا اخیلوس (دربارهٔ ایرانیان) (٦) ممکن است اطلاعاتی پیدا شود و روشنائیهائی از گوشه و کنار بتابد وحقایق روشن گردد . دربارهٔ این منابع خارجی که کاملاً مورد استفادهٔ نویسندگان تاریخ هخامنشیان (مانند رالنسون(۷) و اشپیگل(۸)ویوستی(۹)) واقع شده است بیش‌ازاین سخنی نمیگوئیم ، زیرا کتب مزبور در قلمرو تحقیق دانشمندان کلاسیك(۱۰) است نه مستشرقین . درترجمهٔ قابل ستایشی که رالنسون ازهرودوت نموده است . تذکرمیدهد که سندیّت اقوال آن مورخ بزرگ‌را دوچیز تأیید میکنند ، یکی کتیبه های هخامنشی دیگر توصیفاتی است که مانند پردهٔ نقاشی اوصاف ملّی را در کتاب وی بصورت حقیقی و دلپسندی مجسم میکنند ، لکن در واقع بسیاری از نکات کتیبه ها ، حتی اگر قبلاً هم قرائت شده بود درنظروی روشن نبوده است و مبهمات آن بکمك او روشن گردیده

---

(۱) Bessus (۲) Barzaëntes (۳) Herodotus (٤) Ctesias

(٥) Xenophon (Annabasis, Cyropedia, Agesilaus)

(٦) Aeschylus, Persae (۷) Rawlinson

(۸) Spiegel (۹) Justi

(۱۰) **یادداشت مترجم :** در ادوار پیشین روزی رسید که ادبیات و فنون وصنایع یونان و روم طی مراحل کمال درجهٔ اول را حائز گشت . آن ایام را دورهٔ کلاسیك نامند .

است . مثلا این کلمات که در سطور هشتم تا یازدهم قسمت اول کتیبهٔ بزرگ داریوش در بیستون دیده میشود : « چنین گوید داریوش شاه : از نژاد من هشت تن پادشاه بوده‌اند . نهمین منم . ما از دو شاخه پادشاهیم . » با ملاحظهٔ شجرهٔ نسب ذیل که از هرودوت میتوان استخراج نمود ☆ معنای این مطلب واضح میشود :

(۱) هخامنش

(۲) چاش‌پش

(۳) کمبوجیه — (۶) اریا رامن

(۴) کورش — (۷) ارشام

(۵) کمبوجیه — (۸) ویشتاسپ

(۹) داریوش

☆☆خشیارشا

---

Achaemenes (۱) Teispes (Chaishpish) (۲)
Cambyses Kambujiya (۳) Cyrus (Kurush) (٤)
Cambyses (Kambujiya) (٥)
Ariaramnes (Ariyaramna) (٦)
Arsames (Arshama) (۷) Hystaspes (Vishtaspa) (۸)
Darius (Darayavush) (۹)
Herodotus (Polymnia, vii, 10) (☆)
Xerxes (Khshayarsha) (☆☆)

معمولا البتـه کورش را ( ۵۲۹ ـ ۵۵۹ قبل از میـلاد ) نخستین پـادشاه هخامنشی بشمار میآورند و پسرش کمبوجیه را ( ۵۲۲ ـ ۵۲۹ قبل از میلاد ) پـادشاه دوم و داریوش را ( ٤۸۵ ـ ۵۲۱ قبل از میلاد ) پـادشاه سوم . لکن خود داریوش اصل خویشتن و همچنین نسب سه پادشاه دیگر را که در سلسلةالنسب سلاطین هخامنشی در شاخهٔ محاذی قرار داده شده‌اند به هخامنش میرساند ( واضح و آشکاراست که داریوش کمبوجیه پدر کورش و کمبوجیه فرزند کورش هر دو را داخل سلسله میداند ) . بدین سان معنی **دوویتاترنم**(۱) که « در دوشاخه » میباشد ( و سابقاً اینطور ترجمه شده بود : « اززمان بسیار قدیم » ) وهمچنین معنی این عبـارت کـه داریوش میگوید « من نهمین هستم » کاملاً روشن میشود .

هرمسافری که بادیدهٔ دقت بتماشای تخت جمشید واطراف بپردازد با تعجب ملاحظه خواهد نمود که قدیمترین کتیبه‌ها از گزند روزگار بهتر محفوظ مانده است و حال آنکه کتیبه‌هائی که تازه‌تر است کمتر خواناست . خطوط میخی هخامنشی بحدی واضح وروشن است که بزحمت میتوان باور نمود ازروزی که سنگ‌تراش از کارفارغ شده وتیشهٔ خودرا بزمین نهاده است اکنون قریب دو هزار و چهار صد سال گذشته است . کتیبه های ساسانی ( پهلوی ) اگر چه تقریباً هفتصد و پنجاه سال بعـد نقر شده است بالنسبه تار و نا معلوم است و حال اینکه کتیبه‌های خیلی تازه‌ای که بزبـان فارسی جدید نوشته‌اند تقریباً بکلی پاك و محو شده

---

(۱) duvitataranam **یادداشت مترجم :** آقـای دکتر یـار شاطر مینویسند : قرائت درست این کلمه دویتاپرنم duvita paranam است بمعنی « یکی بعداز دیگری » این معنی مطابق است با معادل عیلامی این کلمه ، وبرمعانی سابق : « دردوشاخه » ( کینگ وتامسون وهرتسفلد ) و « مدتها پیش » (تولمن) مرجح است. رجوع شود بـه Old Persian تألیف R. C. Kent صفحهٔ ۱۱۷ ، ستون اول کتیبهٔ سطر ۱۵

است . بنظر من این خود نمونه‌ای ازسه دوره‌ایست که کتیبه‌های مزبور معرف و نمایندهٔ آن ادوار است و در سبك ادبی مندرجات کتیبه ها نیز این مثال منعکس است . داریوش کبیرقانع است باینکه خود را « پادشاه بزرگ ، شاه شاهان ، پادشاه ایران ، پادشاه کشورها ، فرزند ویشتاسپ ، نوهٔ ارشام (۱) هخامنشی » بخواند . شاپور ساسانی در کتیبه های پهلوی واقع در حاجی آبادخود را « آسمانی ( یعنی فوق بشر ) ومزداپرست» میداند ومیگوید : «شاهپوهر ، شاه‌شاهان ایران‌وغیرایران ،مینوسرشت ازسوی یزدان،فرزندموجودی آسمانی‌ومزداپرست اردشیر (ارتخشتر)(۲) مینو سرشت ، از سوی یزدان ، نوهٔ پابك پادشاه که خود نیز آسمانی و از سوی یزدان بوده‌است . » هر کس در پی تحصیل زبان فارسی‌باشد باندازهٔ کافی باالقاب وعناوین توخالی‌وپر طمطراقی که بیشترفرمانروایان کوچك ایران در ادوار بعد از اسلام برای تجلیل و آرایش نام خود لازم میشمردند آشناست ، و من با تکرار آن مکررات که حاکی از خودخواهی و خودپسندی آنهاست بیهوده مایهٔ خستگی و ملال خاطر دیگران را فراهم نخواهم کرد .

در اینجا گفتم کتیبه‌های‌هخامنشی‌را باید جزءِ مآثرتاریخی دانست نه از آثار ادبی فارسی باستان ، ولی عبارات با چنین صراحت و صداقت و سادگی و متانت نوشته‌شده‌است که بما حق‌میدهد این‌سنگ‌نبشته‌هارا واجد یك سبك ادبی واقعی بدانیم . آنقسمت از کتیبهٔ بزرگ داریوش در بیستون که در صفحات ۵۱ تا ۵۳ این کتاب ترجمهٔ آن مسطور است خود نمونه‌ایست . نمونهٔ دیگری از گفتار همان پادشاه ذیلا از تخت جمشید نقل میشود :

« خدای بزرگی است اهورمزدا که این زمین را آفریده‌است، که آن آسمان را آفریده‌است ، که‌انسان را آفریده‌است ، که شادی‌رابرای

---

Artakhshatr (۲) Arshama (۱)

مردم آفریده است که داریوش را شاه کرده است و شهریار یگانه و قانونگذار یگانهٔ بسیاری ( از افراد بشر قرار داده است ) .

« منم داریوش ، شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه کشورهائی که دارای همه گونه نژادهاست ، از دیر زمان شاه این زمین بزرگ ، پسر ویشتاسپ هخامنشی ، پارسی ، پسر پارسی ، آریائی از نژاد آریائی .

« داریوش شاه بزرگ گوید : بخواست اهورمزدا این است کشورهائی که علاوه ازپارس درتصرف داشتم ، برآنها فرمانروائی کردم ، بمن باج دادند ، آنچه ازطرف من بآنها امر میشد میکردند ، قانون من در آنجا روا و محفوظ بود : ماد ، سوسیانا ، پارت ، هرئیوا (۱) (هرات) ، باختر ( بلخ ) ، سغد ، خوارزم ( خیوه ) ، درنگی‌ینه (۲) ، ارخوزیا (۳) ثت‌گوش ( ستگید ) (٤) ، گنداره (٥) ، هندوستان ، هئوم ور کاسکای و تیگر خداسکای (٦) ، بابل ، آسور ، عربستان ، مصر ، ارمنستان ، کاپا - دوکیه (۷) ، اسپاردا ، سرزمین یونانیها ، (ایالت) سکاهای آنسوی دریا (۸) ، اسکودرا (۹) ، سرزمین یونانیان تاجدار (۱۰) ، پوتیا (۱۱) ، کوشیا (۱۲) ، مچیا (۱۳) ، کرکا (۱٤) (۱٥) .

---

(۱) Haraiva (۲) Drangiana

(۳) Arachosia (٤) Thatagush Satagydae

(٥) Gandara (٦) Haumavarka Sacae, Tigrakhuda Sacae

(۷) Cappadocia (۸) The Sacae across the sea

(۹) Skudra

(۱۰) The crown-wearing Ionians این بیان اکنون تصور میکنم محل اشکال واعتراض است . پروفسور کاول Professor Cowell ضمن تدریس گفت که مراد ازتاج دراینجا لفظ یونانی کروبولوس است بمعنای کاکلی ازموی که بازنجیره‌ای طلائی بسته شده باشد و تا زمان توسیدیدس Thucydides یونانیان چنین کاکلی داشته‌اند .

(۱۱) Putiya (۱۲) Kushiya

(۱۳) Machiya (۱٤) Karkas

(۱٥) **یادداشت مترجم :** آقای دکتر یارشاطر مینویسند :

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۱٤٤)

« داریوش شاه گوید : اهورمزدا هنگامیکه دید این سرزمین ... آن‌را بمن سپرد ، مرا شاه کرد ، من شاهم ، بخواست اهورمزدا من آنرا مرتب کردم ، هرچه بآنها (یعنی‌بمردم) فرمودم اجرا شد ، چنانکه ارادهٔ من بود . اگر تو اندیشه کنی چند بود کشورهائی که داریوش شاه بر آنها فرمانروائی میکرد ، این پیکر را بنگر ، آنها تخت مرا میبرند ، از اینراه تو آنها را ممکن است بشناسی . تو آنگاه خواهی دانست که نیزه‌های مردان پارس بجاهای‌دور میرسد ، آنگاه تو خواهی دانست که پارسیان دور از پارس جنگیده‌اند .

« داریوش‌شاه گوید : آنچه من کردم همه‌را بخواست اهورمزدا کردم ، اهورمزدا بمن یاری کرد ، کاررا بانجام رساندم . اهورمزدا مرا از . . . نگهدارد وهمچنین خانوادهٔ من واین کشورها را ! این را من از اهورمزدا درخواست میکنم : اهورمزدا این درخواست مرا بپذیرد !

«ای‌بشر ! این‌است فرمان اهورمزدا بتو : بد میندیش ، راه‌راست مگذار ، گناه مکن ! »

نکتهٔ غریبی در بارهٔ یکی‌از کتیبه‌های متأخر هخامنشی (مربوط به اردشیر سوم (١) ( ٣٣٦ ــ ٣٦١ قبل از میلاد ) قابل توجه است ولی توجهی زود گذر و سریع الزوال : آیا رابطهٔ دقیقی بین فساد یك زبان و فساد یك نژاد یا لااقل انقیاد موقت نژادی موجود است ؟ از دانشمندان انگلیسی شنیده‌ام که پیش‌از جنگ هیستینگر (٢) زبان‌انگلوسا کسون

---

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ١٤٣

از این ایالات ، سوسیانا **شوش** است و درنگی ینه **زرنگ** ( سیستان ) وار خوزیا **رخج** ، ثت گوش و گندار از ایالات شرقی سیستان . دو ایالت بعد از هندوستان سرزمین سکاهاست : **سکاهای هوم نوش** (یاهوم ساز) و **سکاهای تیز خود** . اسپاردا همان **سارد** است واسکودرا **مقدونیه** ( این قول یوستی است ) . پوتیا ( سرزمین بخور ) و کوشیا (**حبشه**) و مچیا ( **طرابلس** ) و کر کا (کارتاژ) همه ایالات افریقائی امپراطوری هخامنشی‌اند .

---

Hastings (٢) Artaxerxes Ochus (١)

یا انگلیسی قدیم‌را دیگر طبق قواعد صرف ونحو زیاد نمی‌نوشتند وقبل ازهجوم واستیلای نرمانها آخرین مرحلهٔ تنزل وانحطاط‌را سیر کرده بود .

**انحطاط زبان ومذهب در کتیبه های متأخر**

لااقل در مورد پارسی باستان ظاهراً این مطلب بلاشك صادق است ودر کتیبه‌ای که بدان اشاره کردیم اشتباهاتی درتصریف وحالات اسماء دیده میشود ، مثلاً « بومام » بجای « بومیم »(۱) بمعنای بوم یا زمین درحالت مفعولی بصیغهٔ مفرد ؛ « اسما نام » بجای « اسمانم »(۲) بمعنای آسمان در حالت مفعولی بصیغهٔ مفرد ؛ « شایتام » بجای « شیاتیم »(۳) بمعنای شادی در حالت مفعولی بصیغهٔ مفرد ؛ « مرتی‌هیا » (٤) بجای «مرتیهیه» بمعنای مردها درحالت مضاف‌الیه بصیغهٔ جمع(٥)؛ خشایشیه(٦) ( بمعنای شاه در حالت فاعلی بجای حالت مفعولی بصیغهٔ مفرد ) وقس علیهذا . ومقارن انحطاط زبان علاماتی که حاکی ازانحطاط مذهب نیز بوده‌است پدیدارشد ، بدینمعنی که دیگراهورمزدادر کتیبه‌ها تنها نیست بلکه با خدایان دیگری ازقبیل میترا ( مهر = خورشید ) (۷) وآنهیتا ( ناهید یا زهره ربةالنوع عشق و جمال ) قرین و مخور است .

---

(۱) bumam, bumim

(۲) asmanam, asmanam (۳) shayatam, shiyatim

(٤) martihiya, martiyahya

(٥) **یادداشت مترجم :** بنظر آقای دکتر یارشاطر این‌صیغهٔ اضافهٔ‌مفرد است نه‌جمع .

(٦) Khshayathia

(۷) **یادداشت مترجم :** بنظر آقای دکتر یارشاطر میترا اصولاً خدای آفتاب نیست ، هرچند بعدها این معنی از آن استفاده شده است . خدای خورشید «هور» است .

## قسمت دوم : اوستا

درفصل اول نسبت به پاره‌ای مسائل مربوط به اصل ومنشأ وزمان ومکان اوستا و زبانیکه دراوستا بکار رفته است اشاره‌ای کردیم ومتأسفانه این مسائل طوری نیست که جوابهائی بسیاردقیق یامسلّمی‌را بتوان برای آن فرض نمود . مقالهٔ گلدنر (۱) دربارهٔ زردشت درچاپ نهم دائرةالمعارف بریتانیکا ( ۱۸۸۸ میلادی ) وترجمهٔ اوستا بزبان فرانسه بقلم دارمستتر (۲) در مجلدات ۲۱ و ۲۲ و ۲۴ سالنامهٔ موزه گیمه (۳) معرف دو رأی متباین در دو طرف مخالف قضیه است . طبق نظر گلدنر لااقل قسمتی از اوستا ( گاتها ) بیانات واقعی زردشت یا شاگردان بلافصل او است و عرصهٔ فعالیت وی بلخ و زبان بلخ زبان تعلیمات زردشت بوده‌است وشاه‌ویشتاسپ (گشتاسپ ، هیستاسپس) که بآئین وی گروید و حامی و پشتیبان پر شور کیش وی گردید « محلی در هیچیك از تواریخ ندارد » و « زندگانی او باید مدتی‌پیش‌از کورش باشد »ونیز « باید بدقت فرق میان اووهیستاسپس (٤) پدر داریوش را توجه نمود » وممکن است زمان او از هزار سال پیش از میلاد مسیح ( بقول دونکر ) (٥) تا هزار و چهار صد سال پیش از میلاد ( بقول گوتشمید ) (٦) باشد . طبق نظر دارمستتر کتب مقدس زردشتی دورهٔ هخامنشی ( درصورتیکه چنین کتبی وجود داشته است ) پس از حملهٔ اسکندر بکلّی نابود گشت وتدوین اوستا ( که تنها بخشی از آن اکنون در دست ماست ) در سدهٔ اول میلاد مسیح در عهد ولاگاس (۷) یا ولگاش یا بلاش اول اشکانی ( ٥١ تا ۷۸ بعد از میلاد ) آغاز گردید

**نظرات بدوی گلدنر ( ۱۸۸۸ میلادی )**

**نظرات بعدی دارمستتر (۱۸۹۳ مسیحی)**

---

Darmesteter (۲) Geldner (۱)
Annales du Musée Guimet (۳)
Gutschmid (٦) Duncker (٥) Hystaspes (٤)
Vologeses (۷)

و در زمان ساسانیان سلطنت شاپور دوم ( ۳۰۹ تا ۳۷۹ بعد از میلاد ) اینکار دوام یافت و قسمت اخیر آن بیشتر تحت تأثیر عرفان اسکندریه یافلسفهٔ افلاطونیون جدید قرار گرفت. زادگاه آئین زردشت ماد وزبان تعالیم زردشت زبان ماد و پیدایش کیش زردشت ( چنانکه بالصّراحه در کتب پهلوی مانند ارد ویراف نامك وبندهش مذکور است ) سیصدسال یا کمتر پیش‌ازاسکندر یابعبارة اخری کمی قبل‌از آغازسلسلهٔ هخامنشی بوده است.

عقائد و آراءِ دار مستتر با اینکه مورد قبول عامه واقع نشده است در عقائـد و آراءِ طریقهٔ دیگر ، علی‌الخصوص گلدنر ، تغییرات بزرگ بوجودآورده است، خاصه اینکه سبب شده‌است پیروان

**نظر بعدی گلدنر ( ۱۸۹۶ میلادی )**

آن طریقه توجه خیلی بیشتری به روایات مندرجه در نوشته‌های پهلوی و پارسی واوائل دورهٔ اسلام بنمایند.

گلدنر درمقالهٔ جالب‌توجهی که راجع به اوستا در کتاب فقه‌اللغهٔ ایران تألیف گایگرو کون(۱) نوشت با پاره‌ای از عقائد بینهایت انقلابی دارمستتر، آنجا که گفته‌است اوستا بصورتیکه ما آنرا میشناسیم جدیداً تنظیم شده است ، موافقت نمیکند واهمیت زیادی برای روایات پارسی قائل میگردد وشاه ویشتاسپ پیرو زردشت‌را پدرداریوش مینویسد و زردشت را معاصر کورش بزرگ میخواند و قدیمترین تاریخ اوستارا ۵۶۰ سال پیش از میلاد مسیح میداند و اذعان دارد که اصل اوستا بعد از حملهٔ اسکندر تا سلطنت بلاش اول از بین رفته است.

نخست بلاش اول شروع به تجدید آن نمود ولی اردشیر مؤسس سلسلهٔ ساسانی با حرارت وشدت از نو آنرا بپرداخت ، وتصدیق دارد که تاسلطنت شاپوردوم ( ۳۰۹ تا ۳۷۹ میلادی ) ممکن‌است قسمتهائی بمرور اضافه شده‌باشد. لکن هنوز معتقد است که گاتها نه تنها قدیمترین قسمت

---

(۱) Geiger und Kuhn, Grundriss der Iranischen Philologie (1896)

اوستاست بلکه تعلیمات و بیانات واقعی زردشت همان گاتهاست و نسبت به شخصیت تاریخی و حقیقی زردشت در عقیدهٔ خود راسخ و جازم است و مدارك خوب تاریخی خلاف نظر دارمستتر اقامه میکند که گفته است گاتها را باید پرتوی از عرفان اسکندریه دانست یا وهومن (۱) (بهمن) که در گاتها نام آن بکرّات بمیان آمده است اصل آن « کلمهٔ آلهی » (خرد مینوی) در اصطلاح فیلون یهودی(۲) میباشد.

از زمان انکتیل(۳) معلوم شده است که اوستائی که ما در دست داریم تنها قسمتی از مجموع اوستائی است که حتی در زمان ساسانیان موجود بوده است، ونسبت به اوستائی که « بزر برپوست گاونر نوشتند و در استخر پاپکان(٤) نگهداری میکردند » و «اسکندرملعون رومی» آنرا نابود ساخت، اوستای دورهٔ ساسانی بیش از آنچه موبدی میتوانست

**اوستای زمان ساسانیان**

بآسانی بذهن بسپارد نبوده است. وحال آنکه وندیداد که قسمت معتنابهی از اوستای موجود است خود یك جلد بالنّسبه متوسط الحجمی است و آن یکی از بیست و یك نسکی است که اوستای ساسانی را تشکیل میداده است و تا حدی ازراه دینکرد پهلوی بمندرجات آن واقف شده‌ایم. و دینکرد کتابی است

---

(۱) Vôhu - manô

(۲) **یادداشت مترجم :** فیلون یهودی Philo-Judaeus فیلسوف یهودی اسکندریه در رأس طریقهٔ افلاطونیون جدید درقرن اول میلادی سعی کرد مذهب یهود را بافلسفهٔ یونان وفق دهد. فیلون گفت دماغ بشر ذات پروردگار را نمیتواند درك کند ورابطهٔ خدا بادنیا غیر مستقیم است؛ نیروهای فرعی ازخدا صادر شده است و خدا کائنات را بوجود آورده و مهمترین نیروها کلمه است (Logus) که قوهٔ عاقلهٔ خداست. بوسیلهٔ آن نیرو خداوند ماده‌را درقالب دنیا ریخته وچنانچه روح برجسم حکومت‌دارد خدا نیز بوسیلهٔ کلمه بردنیا فرمانرواست.

(۳) Anquetil du Perron

(٤) **یادداشت مترجم :** خزینهٔ شاپیگان ؟ ؟ (گنج شایگان ؟ ؟)

بسیار مهم و محتملا متعلق است به قرن نهم میلادی . بیست و یك نسك مزبور که اسامی پهلوی آن را هم میدانیم(١) به سه‌قسمت تقسیم میشد : گاسانیک(٢) ( کـه بیشتر در ستایش و آداب پرستش است ) . داتیک ( کـه بیشتر حقوقی است ) ، و هاتك مانسریك(٣) ( فلسفی و علمی ) . از هفت نسکی که‌قسمت اول‌را تشکیل میدهد ( وبالاخص برای موبدان است ) قطعاتی ازسه‌نسك دردست ماست وآن سه اشتادیشت(٤) ،بکو(٥) و ها تخت(٦) ( هادخت ) است .

از هفت نسك دوم ( که برای عامه است ) سه نسك یعنی وندیداد و قسمتهائی از هوسپارم(٧) و بغان یشت نیزدر دست است ؛ وحال آنکه قسمت سوم که روی سخن با جرگهٔ محدودتری از دانشمندان و علماست (شاید بهمین سبب ) بدبختانه بکلی از میان رفته است . وست(٨) حدس میزند کـه بیست و یك نسك مورد بحث کـه اوستای عهد ساسانی را تشکیل میداده است مجموعاً و بتقریب مشتمل بر ٣٤٧،٠٠٠ کلمه بوده است و فقط در حدود ٨٣،٠٠٠ کلمه یا تقریباً ربع آن را اکنون دردست داریم. دربارهٔ تقسیم‌سابق‌الذکر گلدنر اظهارمیکند که این تقسیم « قسمتی ساختگی ومبتنی برکوششی‌است که‌خواسته‌اندبین تمام اوستا وآیهٔاهون ویریه(٩) که جوهر کلام و مبنای اصلی کل مکاشفهٔ اوستاست مشابهت دقیقی برقرار سازند . » . این بیان نظائر دو گانهٔ جالب توجهی را کـه مربوط به ادوار بعد است بنظرمیآورد وآنچه را از ثبات رأی وپایداری

**یك شباهت عجیب**

شگفت در عقائد و پیدایش مجـدد و ظهور مکرر یک سنخ افکار دربارهٔ شرق گفته‌اند ، و نگارنده نیز به‌تفصیل بیشتری درجای دیگر دراین کیفیت عجیب بحث کرده‌ام

---

(١) رجوع شود بمقالهٔ گلدنر Geldner درجلد دوم فقه‌اللغهٔ ایران صفحات ١٨-٢٠ Grundriss der Iranischen Philologie

(٢) gasanik (٣) hatak - mansarik (٤) Stôt-yasht

(٥) Bako (٦) Hâtôkht (٧) Hûspâram (٨) West

(٩) Ahuna - Vairya

تشریح میکند. مثال اول مربوط به روایتی است که در مذهب شیعه بعلی بن ابیطالب (علیه‌السلام) نسبت میدهند قریب بدین مضمون:

«هرچه در قرآن است در سورهٔ الفاتحة‌الکتاب وهرچه درسورهٔ الفاتحة الکتاب است در بسم‌الله باشد. بسم‌الله الرّحمن الرّحیم در سر هر سورهٔ قرآن باستثناءِ یك سوره قرار دارد و هر کاریرا مسلمین با بسم‌الله آغاز میکنند و هر چه در بسم‌الله است در بای بسم‌الله و هر چه در بای بسم‌الله است در نقطهٔ زیر باء و من همان نقطه‌ام.»(۱)

مثال دوم راجع به باب مؤسس جنبش مذهبی بزرگی است(۲) که اخیراً در ایران روی داد و در سال ۱۸۵۰ میلادی درتبریز بقتل رسید. باب این فکر را بیشتر بسط و توسعه داده است زیرا گفته است ارزش عددی حروف بسم‌الله نوزده است و ارزش عددی کلمهٔ «واحد» نیز در زبان عربی نوزده است واین کلمه مظهرجلی ذات لایوصف وحدانی ومبنای صحیح اعدادو کلیهٔ محاسبات است. لذا کتب‌خودرا به‌نوزده‌واحد و هر واحدی را به نوزده فصل، و هر سال را به نوزده ماه و هر ماه را به نوزده روز (= ۳۶۱ روز) تقسیم کرده است.

اوستای‌موجودچنانکه‌گفته شد مشتمل بریك نسك کامل ازبیست و یك نسکی است که در زمان ساسانیان وجود داشته است وآن یك نسك وندیداد است و حال آنکه بخشهائی ازلااقل‌چهار

**تقسیمات اوستای کنونی**

نسك دیگر جزءِ ترکیبات یسناست و قطعات دیگری در پاره‌ای از کتب پهلوی علی‌الخصوص هوسپارم(۳) در نیرنگستان محفوظ مانده است.

---

(۱) **یادداشت مترجم:** رجوع شود به مجلد ثالث کتاب الاسفارالاربعه فی علم‌الاآلهی تألیف صدرالمتألهین محمدبن ابراهیم المشتهر بصدرالدین الشیرازی صفحهٔ ۱۰۵ فصل‌فی تحقیق کلام امیرالمؤمنین وامام الموحدین علی علیه‌السلام کماورد ان جمیع القرآن فی باء بسم‌الله وانا نقطة تحت‌الباء.

(۲) **یادداشت مترجم:** رجوع شود بمقدمهٔ مترجم. (۳) Hûspâram

کتب موجود و قواعد مذهبی اوستا به پنج قسمت عمده بشرح ذیل تقسیم شده است :

۱- یسنا یا قسمت مخصوص آداب ستایش و پرستش پروردگار مشتمل بر سرودهائی است که باحترام فرشتگان وامشاسپندان وایزدان خوانده میشود. یسنا مرکب است از هفتاد و دو باب (که هر باب هائیتی یاهاخوانده میشود). کمربندمقدسی که کشتی (۱) نام دارد و دارای هفتاد و دولا نخ است کنایه از ۷۲ باب یسناست (۲). جوانان زردشتی چون به معبد زردشتی رسماً اجازهٔ دخول یابند (یا چون تکالیف دینی بر آنها واجب شود) کمربند مزبور را برعایت آداب ورود می‌بندند. گاتهای باستانی (۳) نیز که ذکرش گذشت جزئی از این کل است.

**یسنا**

۲ - ویسپرد (٤) مشتمل بر ۲۷ - ۲۳ فصل است (که هر فصل را کرده (٥) نامند) واز لحاظ ارتباط مطالب با یکدیگر و کلیهٔ آنچه‌در یک کتاب باید گنجانده شود کتاب مستقلی نیست. مجموعه‌ایست از ادعیه‌واذکاردر حمد و ستایش پروردگار نظیر یسناست و در نماز با هم مورد استفاده واقع میشود.

**ویسپرد**

۳ - وندیداد یا «احکام ضد دیوها» بقول گلدنر برای پارسیان

---

(۱) kushti

(۲) **یادداشت مترجم :** رجوع شود به پاورقی آقای پورداود در جلد اول یشتها صفحهٔ ۳٤۷ ونیز نگاه کنید به کتاب یسنا (جلداول) جزوی از نامهٔ مینوی اوستا تفسیر و تألیف آقای پورداود از سلسلهٔ انتشارات انجمن زردشتیان ایران در بمبئی و ایران لیگ بمبئی.

(۳) **یادداشت مترجم :** کتاب گاتها تألیف و ترجمهٔ آقای پور داود دیده شود، چاپ بمبئی ۱۹۲۷ میلادی.

(٤) Vispered (٥) karde

بمنزلهٔ (سفرسوم‌توریة) سفرلاویان(۱) است در تطهیر و استغفار و کفاره و متضمن بیست ودوباب است (که هرباب‌را فرگرد گویند) . باب‌اول‌در وصف‌خلقت‌وزمینهای‌خوبی‌است‌که هرمزد(اهورمزدا) بتوالی‌آفریده است‌وشری که درهرموردازطرف‌اهریمن (انگر مینیوش)(۲) در برابر هرخیری بوجود آمده‌است . چون‌دراین باب از نواحی مختلف نام برده‌شده‌است اساس عمده ومبنای کلیهٔ‌مباحثات مربوط به نقاطی که پیروان اوستا از آن علم و اطلاع داشته یا وارث‌آن بوده‌اند همین باب اول وندیداد است .

**وندیداد**

٤- یشتها ۲۱ فقره است . سرودهائی است در ستایش و نیایش فرشتگان مختلف و امشاسپندان و ایزدان که هر یك نام خود را بیکی ازایام‌ماه زردشتی داده‌است . اساساً‌همانقسمی که‌پارسیان اعتقاد دارند هریك از آنها یشتی مخصوص خود داشته است و بنظرچنین میرسد که تقریباً ثلث این قسمت اوستا ازبین‌رفته‌باشد.

**یشتها (۳)**

چون ذکری از گاهنامهٔ زردشتیان بمیان آمد مثال دیگری‌ازبازگشت عقائد و مراسم مذهبی قدیم در مشرق زمین بخاطر نگارنده میرسد . دراین‌مقوله قبلاً نیز دراینجابحث‌شده است . سال زردشتی مرکب از دوازده ماه و هر ماه سی روز است و پنج روز بنام گاثا اضافه میشود(٤) . اجمالا سال زردشتی سال شمسی ومانند سال خود ما ۳٦۵روز دارد . ترتیب مناسبی داده شده است که روزهائی

**شاهد دیگری از بازگشت عقائد و مراسم مذهبی قدیم در مشرق**

---

(۱) Léviticus (۲) Angra - mainyush

(۳) **یادداشت‌مترجم :** نگاه کنید به‌ادبیات مزدیسنا تفسیر و تألیف‌آقای پورداود استاد دانشگاه تهران ، چاپ بمبئی ۱۹۲۸ در دو جلد .

(٤) **یادداشت مترجم :** گاثا همان پنجه یا خمسهٔ مسترقه است که هنوز درشهرستان‌کاشان ونطنز وتوابع آن بین طبقات مختلف مردم معمول ومرسوم است. رجوع کنید به تحقیقات دقیق جناب آقای سیدحسن تقی‌زاده رئیس دانشمند مجلس سنا درکتاب گاهشماری درایران قدیم چاپ تهران ۱۳۱٦ هجری شمسی ورسالهٔ‌نوروز، ۱۹ فروردین ۱۳۲۸ .

بتقویم افزوده شود . بابیها که ظاهراً اصلشان بالجمله از اسلام است و درمراحل اولیهٔ پیشرفت خود ازتشیّع فراتر رفتند(۱) سال هجری قمری را (که تقریباً یازده روز از سال شمسی کمتر است ) ترك کردند و عدد نوزده را که مورد علاقه آنهاست پایهٔ اعداد خود قرار دادند . و بجای سال هجری قمری سال شمسی مرکب از ۱۹ ماه برگزیدند که هرماه ۱۹ روزاست ومجموع ایام سال آنها ۳۶۱ روزمیشود(=۱۹×۱۹). چون لازم است انطباق تقویم بافصل واقعی حفظ شود ازپنج روز اضافی که ارزش عددی لقب باباست(ب = ۲ , الف =۱,و ب =۲) جزءاً یا کلاً برای تکمیل ایام سال استفاده میکنند و آن ایام در کلمات بابیه مطابق عدد حرف «ها» که در حروف عربی معادل عددپنج است تعیین گردیده است . بعلاوه هریك ازروزهای ماه بابی وهریك ازماه‌های سال بابی خاص یکی از صفات یا جلوات ذات حق است و وجه تسمیهٔ هر ماه نیزهمان است ؛ همچنان هر یك از روز ها و هر یك از ماه های زردشتی نیز با یکی از فرشتگان که تشکیل دهندهٔ سلسلهٔ مراتب روحانی زردشتیان است نسبت مشابهی دارد . تنها فرق بین‌این دوطریقه که فِرَق زردشتی وبابی بوجودآورده‌اند یکی ازجهت اینکه قدیمترین ودیگری جدید ترین روشی است که در ایران پدید آمده ، در آنست که بابیان صفات را بجای فرشتگان قائل شده اند و دیگر اینکه از ۳۰ امشاسپند وایزد که بروزهای ماه سروری میکنند تنها دوازده تای آنها بماه ها نیز اختصاص دارند ، و حال آنکه بابیه همان نوزده اسم را برای هر دو منظور بکار میبرند . در هر دو تقویم هفته محلی ازاعراب ندارد . در هر دو تقویم چنین پیش آمده است که ماهی یك روز آنروز وآنماه اسم واحدی دارند و در هر دو مورد آنروز را جشن میگیرند . معذلك بی اندازه مستبعد است که باب اطلاعات مستقیمی از مراسم و آداب آئین زردشت داشته یا برای کسب آن اطلاعات تنازل کرده باشد زیرا

---

(۱) **یادداشت مترجم:** رجوع شود بمقدمهٔ مترجم در همین کتاب .

باب سیّد بود و پیش از آنکه دعوی بعثت نماید (۱۸٤٤ بعد از میلاد) از شیعیان فوق‌العاده پرشور بشمار میرفت و غیر مؤمنین را کلاً نجس و جداً واجب الاجتناب میدانست (در کتاب فارسی خود که بیان نام دارد امر اخراج همه کسانی را که منکر اصول عقائد او باشند از ایالات مهم پنجگانهٔ ایران صادر میکند، مگر آنانکه بمشاغلی اشتغال دارند که برای جامعه مفید است)؛ و نیز در مواردیکه تعلیمات و تعبیرات ویرا با اسمعیلیه و فرق قدیمی دیگر شباهتی شگفت است همین معنی صادق باشد، تا بدانجا که تقریباً ناچاریم پاره‌ای عقاید مذهبی و افکار فلسفی را در ایران بومی و محلی تلقی کنیم یعنی بگوئیم عقایدوافکار مزبور بصورت مزمن در دائره‌ای میگردد وهرلحظه‌ای که محرك مناسبی پیش آید مسری میشود. این نکته از نکاتی است که مجال مکرر برای بحث آن خواهیم داشت وبازهم بیاید.

**خرده اوستا**

۵ ـ خرده اوستا، کتاب نماز و دعا وکلمات منتخبهٔ مذهبی است برای استفادهٔ عامه در عهد سلطنت شاپور دوم (۳۷۹ ـ ۳۱۰ بعداز میلاد) ازطرف موبد آذرپادمهراسپند تدوین‌شده‌است. قسمتی از آن مرکب از منتخباتی است از تمام اوستا و قسمتی نیز قواعدی است که به پازند نوشته شده است (رجوع شود به صفحهٔ ۱۲۸ همین کتاب) ومشتمل‌است برپنج نیایش (خورشیدنیایش ـ ماه نیایش ـ مهر نیایش ـ اردوی سورنیایش ـ آتش بهرام نیایش) و پنج گاه (نمازپنجگانهٔ روز)، سیروزهٔ بزرگ‌وسیروزهٔ کوچك، آفرینگان چهارگانه.

با جزوات مستقلی که در کتب پهلوی مانند نیرنگستان محفوظ مانده است (وعمدهٔ آن ائوگمه دئچا(۱) و هادخت نسك میباشد) آنچه

(۱) Aogemadaêcâ

**مرور اوستا و یک نظر اجمالی وانتقادی بطور کلی**

از کتب مقدس زردشتی باقی است همین است . واز جهت اینکه اوستا سندی است باستانی فوق‌العاده جالب توجه و قابل دقت است . اوستا متضمن اصول عقاید شخص شهیری مانند زردشت و محتوی احکام آئین دنیای قدیم است ، این آئین زمانی نقش مهمی در تاریخ جهان بازی کرده وبااینکه عدهٔ پیروان آن امروزه درایران ده‌هزار و درهندوستان بیش ازنود هزار(۱) نیست ، درادیان دیگری که بالذات دارای اهمیت بیشتری بوده تأثیرات عمیقی داشته است ؛ معذلك دروصف اوستا نمیتوان گفت کتابی دلپسند یادلچسب است . درست است که تفسیر بسیاری از عبارات محل تردید است و هر گاه بمفهوم آن بهتر پی برده شود قدر وقیمت آن شاید بیشتر معلوم گردد ؛ لکن این نکته‌را میتوانم از طرف خود بگویم که هرچه بیشتر بمطالعهٔ قرآن میپردازم و هرچه بیشتر برای درك روح قرآن کوشش میکنم بیشتر متوجه قدر ومنزلت آن میشوم ؛ اما بررسی اوستا ملالت‌آور وخستگی‌افزا وسیر کننده است، مگر آنکه بمنظور زبانشناسی وعلم‌الاساطیرومقاصد تطبیقی دیگر باشد .

اهمیت مقام اوستا درتاریخ سیرافکار مذهبی و از لحاظ کهن‌شناسی و اطلاع از فرهنگ باستان وفقه‌اللغه باندازه‌ایست که گذشته از کسانی که اوستا را لسان وحی و الهام و قانون خدا میدانند ، همیشه عده‌ای از دانش پژوهان پر شور و جانفشان را بخود جلب خواهد کرد ؛ اما بنظر نگارنده مشکل بتوان ترجمه‌ای از اوستا تهیه نمود که خواننده‌ای عادی با حس کنجکاوی متوسط وهوش متوسط بخواهد از آغاز تا انجام آن ترجمه را بخواند ، مگر اینکه آن خواننده مقصود خاص داشته باشد . بهرصورت ترجمه‌هائی که بانگلیسی و فرانسه وآلمانی شده است باندازهٔ کافی زیاد است و هر کس مایل باشد میتواند این امر را خود بمرحلهٔ آزمایش آورد و در اینجا نقل عبارات منتخبه بکلی زائد بنظر میرسد .

(۱) رجوع شود به کتاب پارسیان تألیف مادموازل منان صفحات ۵۲ تا ۵۶
Mademoiselle D. Menant, Les Parsis, ( Paris, 1898 )

# قسمت سوم : ادبیات پهلوی

قدیمترین آثار زبان پهلوی چنانکه قبلاً اشاره رفت بیشتر بدین صفت متمایز است که لغات سامی و ایرانی در نتیجهٔ استعمال روش هزوارش بظاهر مخلوط است و همانطور که لوی در سال ۱۸۶۷ میلادی(۱) نخستین بار تذکر داد روی سکه‌های فرعی اشکانی دیده میشود. مسکوکات مزبور متعلق به آخر قرن چهارم و آغاز قرن سوم پیش از میلاد مسیح یا بعبارة اخری اندکی پس از پایان دورهٔ هخامنشی است. مسکوکات ایران در اواخر دورهٔ پارتها و سراسر عهد ساسانی و اوائل عصر اسلامی و همچنین سکه‌هائی که اسپهبدان مستقل طبرستان و نخستین حکام عرب ضرب نمودند همه دارای کلماتی بزبان پهلوی است. بنابراین مسکوکات را با عبارات پهلوی از تقریباً ۳۰۰ سال پیش از میلاد مسیح تا ۶۹۵ سال بعد از میلاد(۲) ضرب میکرده‌اند، تا اینکه در آن تاریخ بحکم خلیفهٔ اموی عبدالملك پول رائج ایران منسوخ وسکه‌ای با عبارت عربی جای گزین آن گردید(۳).

**کلمات پهلوی روی سکه‌ها (۳۰۰ قبل از میلاد تا ۶۹۵ بعد از میلاد)**

تاریخ کتیبه های پهلوی از آغاز عهد ساسانی است. دو کتیبه‌ای که از همه قدیمتر است متعلق باردشیر وشاپور، نخستین و دومین پادشاه آن دودمان نامدار است (۲۲۶ تا ۲٤۱ بعد از میلاد و ۲٤۱ تا ۲۷۲ بعد از میلاد) (٤). کتیبه های پهلوی را تا قرن یازدهم میلادی نقر

---

(۱) رجوع شود به‌مجلهٔ انجمن آلمان و شرق، مجلد ۲۱، صفحات ٤۲۱ تا ٤٦٥ : Levy of Breslau, Z. D. M. G., xxi

(۲) **یادداشت مترجم :** بعقیدهٔ آقای تقی‌زاده «بعداز تاریخ ۶۹۵ لااقل تا نیم‌قرن وبیشتر سکهٔ پهلوی درطبرستان ضرب میشد».

(۳) رجوع شود به‌مورخین عرب از قبیل دینوری (چاپ گیرگاس Guirgass) بتاریخ ۱۸۸۸ میلادی، صفحه ۳۲۲.

(٤) **یادداشت مترجم :** درباب کتیبه های مهمتری که بعد از تألیف این کتاب مکشوف شده است رجوع کنید بحاشیهٔ صفحات ۱۱۱ و ۱۱۲.

کرده‌اند . در غارهای بودائی کنهری(۱) در سالست(۲) نزدیك بمبئی از طرف برخی پارسیان که در سال ۱۰۰۹ و ۱۰۲۱ بعد از میلاد بتماشای غارها رفتند کتیبه‌هائی نقر شده است که مربوط بقرن یازدهم میلادی است . درفاصلهٔ بین این دو تاریخ ده امضاء ازطرف شهود برلوحی ازمس است که موضوع متن آن اهداء یا بخششی است که بمسیحیان سریانی ساکن سواحل ملبار(۳) ( در مغرب مدرس در هندوستان ) شده است . کلماتی که بر پنج لوح مسین حك شده است بخط تمیل قدیم است و لوح ششم مشتمل بر اسامی بیست‌وپنج شاهداست که شهادت داده‌اند . اسم یازده‌تن از گواهان بخط عربی کوفی و ده تن بخط پهلوی ساسانی و چهارتن بخط عبری و زبان فارسی نوشته شده است(٤) .

**کتیبه‌های ساسانی**

در بارهٔ عصر ادبیات پهلـوی (در صفحات ۱۵ و ۱٦ ) قبلاً سخن گفته‌ایم . اساساً مراد ازادبیات مزبور ادبیات فارسی درعصرساسانی‌است که طبعاً تا مدتی پس‌ازسقوط سلسلهٔ مزبور دوام داشته است . گجستك ابالش نامك که قبلاً بدان اشاره شد مباحثه‌ای‌را شرح میدهد که بین یك‌موبدمتشرع زردشتی موسوم‌به‌آتور فرنبگ ( آذر فرن بغ )(۵) پسر فرخزاد با یك مشرك یامبتدع یاملحد ثنوی ( شاید مانوی ) در حضور مأمون خلیفهٔ عباسی ( ۸۳۳-۸۱۳ بعد از میلاد ) واقع شده است . ماحصل کلام اینکه این‌اثرمتعلق بدوره‌ایست که شاید بتوان گفت ازقرن سوم تانهم یادهم میلادی امتداد داشته‌است ودرهمان زمان زبان پهلوی دیگر شاید بطورطبیعی مورد استفاده نبوده

**ادبیات پهلوی**

---

(۱) Kanheri (۲) Salsette (۳) Malabar

(٤) رجوع شود به رسالهٔ هاوگ Haug در بارهٔ پهلوی ، صفحات ۸۰ تا ۸۳ و مقالهٔ وست West در موضوع ادبیات پهلوی در کتاب فقه‌اللغهٔ ایران تألیف گایگروکون :

Geiger und Kuhn, Grundriss der Iranischen Philologie

جلد دوم صفحهٔ ۷۹ ومراجعی که درآنجا ذکرشده است .

(۵) Atur-farnbag

است ، ولی درهمه اوقات زردشتیان دانشمندی بوده‌اند وامروز نیزهستند که بتوانند بزبان پهلوی انشاء کنند . پهلوی ایام متأخر که کاذب وجعلی است غالباً طوری‌است که خود ازمجعول الاصل بودن خود حکایت میکند، خصوصاً اینکه در جزءِ آخر کلمات که مشخص صفت و موصوف است اشتباهی روی داده وحروفی که برای‌ساختن صفت بکارمیرود ( ik ) برای اسم بکار رفته وحروفی که‌خاص اسم‌است ( ih ) برای صفت استعمال شده است . بجای‌هردو درفارسی جدید حرف «ی» بانتهای کلمات اضافه‌میشود .

**نسخه های خطی پهلوی**

قدیمترین اسناد مکتوبهٔ حقیقی پهلوی قطعات پاپیروس متعلق به ایالت فیوم در مصر است که بنظر وست تاریخ آن از قرن هشتم میلادی است وبعداز آن از نسخهٔ خطی یسنای‌پهلوی که معروف به «J.2» میباشد و در تاریخ ۲۵ ژانویه ۱۳۲۳ میلادی تکمیل گردید سندقدیمتری‌نیست . پارسیان نسخ‌خطی پهلوی را حتی امروز هم استنساخ میکنند و حال آنکه حروف پهلوی برای مطابع تهیه شده و بتدریج بوسیلهٔ چاپ سنگی و سربی کتابهای پهلوی که بیشترحائزاهمیت‌است طبع ونشر گردیده است ولی ازتاریخی که وسائل چاپ کتب پهلوی آماده شده است کار محررین پهلوی مانند محررین سایر السنهٔ شرقیه دوچار وقفهٔ بسیار گردیده است(۱) .

**کم و کیف ادبیات پهلوی**

وست (۲) که مسلماً بزرگترین مرجع زندهٔ ادبیات پهلوی است و در این قسمت از مبحث ما عمده‌ترین راهنمای ماست ادبیات پهلوی را بسه طبقه بشرح ذیل تقسیم میکنند :

۱ ـ ترجمه‌های پهلوی متون اوستا که عبارت‌است از بیست و هفت کتاب یا رساله یا جزءِ آن و مجموعاً

---

(۱) **یادداشت مترجم :** نگاه کنید به‌شمارهٔ هفتم ایران کوده : چندنمونه ازمتن نوشته‌های پهلوی بقلم آقای دکترصادق کیا استاد زبان پهلوی در دانشگاه تهران ، وهمچنین شماره‌های ۵و۶و۱۶ ایران کوده .

(۲) West

درحدود ۱۴۱٫۰۰۰ کلمه برآورد شده است(۱). اگرچه از لحاظ شرح و تفسیر اوستا این آثار گرانبهاست، بقول وست « نمیتوان واقعاً آنرا نمونه‌ای ازادبیات پهلوی بشمار آورد زیرامترجمان پارسی پای‌بند ترتیب اوستائی لغات بوده‌اند ».

۲ - متون پهلوی در موضوعات مذهبی که عبارت است از پنجاه وپنج کتاب یارساله؛ شمارهٔ لغات آن ۴۴۶٫۰۰۰ تخمین شده است. علاوه برتفاسیر و ادعیه وروایات و نصایح و اوامر ونواهی و اوراد واذکار وامثال آن این طبقه شامل چندین اثرمهم وجالب توجه است. ازآنجمله آثار ذیل‌شایسته‌است‌مخصوصاًذکرشود:

**دینکرت (قرن نهم)**

دینکرت (دینکرد) (کارهای دینی) مجموعهٔ بزرگی است ازاطلاعات مربوط به‌قواعد واصول وآداب ورسوم وروایات وتاریخ وادبیات کیش مزدا پرستی: تدوین این کتاب درقرن نهم میلادی از طرف آتور فرنبگ (آذرفرن بغ) (۲) شروع شد و در اواخر همان قرن(۳)خاتمه یافت(٤). آذر فرنبغ همان موبدیست که ازطرف زردشتیان پاك وواقعی در برابر گجستك ابالش(۵) نزد مأمون حاضر شد. بند هشن (بن‌دهش

---

(۱) شمارهٔ کامل این آثار و آثاری که بعد ذکر آن خواهد آمد در مقالهٔ وست مضبوط است؛ مقالهٔ مزبور در کتاب اساس فقه‌اللغهٔ گیگروکون Geiger und Kuhn چاپ شده است وقبلا بدان اشاره رفت.

(۲) Atur-farnbag (۳) **یادداشت مترجم:** توسط دیگران.

(٤) محتویات آن‌را وست West در کتاب مذکور درفوق درصفحات ۹۱ تا ۹۸ بطور بسیارکامل تجزیه وتحلیل نموده است.

رجوع شود به «متون‌پهلوی» ترجمهٔوست درجلد پنجم کتابهای مقدس‌شرق صفحات ۱۵۱ - ۱ (چاپ اکسفورد ۱۸۸۰):

(Sacred Books of the East). درمقاله‌ای که وست در کتاب اساس فقه‌اللغه Grundriss (صفحات ۱۰۰ تا ۱۰۲) منتشر ساخت مندرجات آنرا تجزیه‌وتحلیل نموده است.

(۵) **یادداشت مترجم:** برای مناظره باگجستك ابالش.

**بند هشن (قرن دوازدهم)**

بمعنای بنیاد نهادن آفرینش) کتاب مفصلی است درعلم دین(۱) . نسخه منقح تر و کاملتر آن که معروف به نسخهٔ ایرانی است ودرنتیجهٔ مقابلهٔ با نسخه های قدیمه نقد و تهذیب شده مشتمل است برچهل و شش فصل که ظاهراً در قرن یازدهم یا دوازدهم میلادی پایان یافته ومحتملاً قسمت عمدهٔ آن خیلی پیشتر تألیف شده است .

**داتستان دینیک (قرن نهم)**

داتستان دینیک(۲) یاعقائددینی منوچهر پسر یودان یم(۳) موبد بزرگ پارس و کرمان در اواخر قرن نهم در باب نود و دو موضوع . بگفتهٔ وست « یکی ازمشکل ترین متون موجود پهلوی همین کتاب است ، هم ازحیث فهم مطلب هم ترجمه » .

**شکند گمانیك ویجار(٤)**

شکند گمانیك ویجار(٥)(توضیحی که شك وتردید را زائل کند یا « گزارشی که گمان را درهم شکند » ) کتابی است جدلی که در اواخر قرن نهم دردفاع از ثنویت زردشتی دربرابر فرضیه‌های یهود و نصاری و مانوی و اسلام دربارهٔ اصل و ماهیت شر تنظیم شده است . وست در وصف این کتاب گوید :

---

(۱) **یادداشت مترجم :** امروز نسخهٔ دیگری از بندهشن مورد استفاده است که به « بندهشن بزرگ » معروف است ونسخهٔ آن درایران بدست آمد و از نسخه‌ای که به « بندهشن هندی » معروف است مفصلتر است . بندهشن بزرگ در سال ۱۹۰۸ دربمبئی چاپ عکسی شده است .

(۲) Datistan-i- Dinik (۳) Yudan-Yim

(٤) Shikand-Gumanik Vijar

(٥) وست West این کتاب را ترجمه کرده است . رجوع شود به جلد ۲٤ از دورهٔ Sacred Books of the East ( چاپ اکسفورد ۱۸۸٥ ) صفحات ۱۱٥ - ۲٥۱ . همین دانشمند بکمك هوشنگ پارسی این کتاب را درسال ۱۸۸۷ به پازند منتشر ساخته است .

« نزدیکترین گامی است که در ادبیات پهلوی بسوی یك رسالهٔ فلسفی برداشته شده و برجا مانده است »(۱).

**مینوی خرد**

دینامینیو(۲) (یا ماینوگ) خرد(۳) («اندیشه‌های روان‌خرد») مشتمل است برجوابهائی که این روح به شصت و دو سؤال دربارهٔ مسائل مربوط بکیش زردشتی داده است. انتشار متن پهلوی آن ازطرف اندریاس (در کیل(٤) بسال ۱۸۸۲ میلادی) و متن پازند با ترجمه‌ای که نریوسنگ به سانسکریت نموده است توسط وست (در اشتوتگارت (٥) بسال ۱۸۷۱ میلادی) سبب شده است که مینوی‌خرد یکی ازسهل‌الوصول‌ترین آثارپهلوی است. وست(٦) ترجمهٔ انگلیسی هردو متن را نیز منتشر کرده است (۱۸۷۱ و۱۸۸٥ میلادی). چنانکه نولد که (۷) در ترجمهٔ کارنامك ارتخشتر پاپکان(۸) تذکر داده است مینوی خرد برای شروع به تحصیل پهلوی کتابی یکی از بهترین کتابهاست.

ارد ویراف نامك(۹) یکی دیگر از کتابهای بسیار معروف است که هم اصل و هم ترجمهٔ انگلیسی و فرانسهٔ آن در دسترس است. اصل

---

(۱) **یادداشت مترجم:** آقای دکتر یارشاطر مینویسند:

شکند گمانیك ویجار را دومناس P. de Menasce مجدداً بفرانسه ترجمه کرده است (Fribourg ۱۹٤٥). ترجمهٔ دومناس مربوطتر و روشن‌تر از ترجمهٔ وست است، اما همیشه منطبق بامتن نیست.

(۲) **یادداشت مترجم:** ایشان مینویسند.

**دانای** مینوک خرداست نه دینا که درچاپ سنجانا دیده میشود.

(۳) Dina-i-Mainyo - i - Khirad

Dina - i - Mainog -i- Khirad

(٤) Kiel (٥) Stuttgart (٦) West (۷) Nöldeke

(۸) Karnamak-i- Artakhshatr-i- Papakan

(۹) Arda - Viraf Namak

**اردو یراف نامك**

کتاب در بمبئی بسال ۱۸۷۲ میلادی چاپ شده است و دروصف آن میتوان گفت کتاب بهشت ودوزخ زردشتی است به نثر (۱) این کتاب از آنجهت جالب توجه است که هرج و مرج مادی و مذهبی ایرانرا « بر اثر حملهٔ اسکندر ملعون رومی » و احیاءِ ملّی و مذهبی ایران ساسانی را در قرن سوم میلادی و همچنین عقائد زردشتی را در بارهٔ آخرت در نظر مجسّم میسازد. در باب آخرت مشابهتی بین پل چنوت(۲) وپل صراط اسلامی که «ازمو باریکتر وازشمشیر تیزتر است» دیده میشود. بایرون(۳) در کلمات معروف ذیل اشاره به پل صراط گفته است:

« بخدا سوگند که پاسخ من، ولو اینکه مجبورشوم
روی پل صراط بایستم، پاسخ منفی خواهد بود.
پل صراط روی لهیب سوزان و سیل آسای آتش
(جهنم) میلرزد و فردوس برین از دور نمایان است
که حوریان بهشتی اجماعاً بـا اشارات دست و سر
انسانرا بخود میخوانند. »

مثل اعلی یا صورت نوعیهٔ این حوریان که از خود آنها روحانی تراست دوشیزهٔ زیبائی است که چون روح از قفس تن پرواز کند آن دوشیزه باستقبال روح شتابد وچون هویت ویرا پرسد، پاسخ دهد: مظهر

---

(۱) **یادداشت مترجم:** شاید اشارهٔ نویسنده بـه منظومات شاعر نامدار ایتالیائی دانته Dante است ( ۱۲۶۵ تا ۱۳۲۱ میلادی ) که اشعاری راجع بهسیر وسیاحت خود دردوزخ وبرزخ وبهشت تحت عنوان « نمایش خندهدار » سروده و دوستداران وی بعد کلمهٔ « خدا » را بدان افزودهاند «نمایش خندهدار خدا»، Divine Commedia

(۲) Chinvat

(۳) **یادداشت مترجم:** Lord George Noel Gordon Byron
لرد بایرون از مشاهیر شعراء انگلیس است ( ۱۸۲۴-۱۷۸۸ بعدازمیلاد ).

کردار نیک و گفتار نیک و پندار نیکی است که در حیات از او صادر شده است.

کتاب گجستک ابالش که بیش از یکبار ذکر آن گذشته است در سال ۱۸۸۷ میلادی از طرف بارتلمی (۱) با ترجمهٔ پازند و پارسی و فرانسهٔ آن منتشر گردید. جاماسپ نامک که بطور کلی فقط ترجمهٔ پازند وفارسی آن معروف است مشتمل است بر افسانه های جالب توجه و اساطیر مربوط به پادشاهان داستانی حماسهٔ ایران.

**ماتیگان گجستک ابالش**

اندرز خسرو کواتان اندرزهائی است که نوشیروان (انوشک ربان) (۲) (۵۳۱ - ۵۷۸ بعد از میلاد) پیش از آنکه زندگی را بدرود گوید بملت خود داده است. اگر چه از حیث کمیت بسیار کم است ولی در خور آنست که از آن یاد شود زیرا زلمن (۳) در صفحات ۲۴۲ تا ۲۵۳ رسالهٔ خود مربوط به مطالعات دربارهٔ فارسی میانه (٤)، برای اینکه درست معلوم شود متن پهلوی را همینکه بلند میخواندند محتملاً چگونه بگوش میآمده است، اندرز خسرو کواتان را موضوع مطالعهٔ بسیار جالب توجهی دانسته است که ذهن مارا روشن میسازد. اثر مزبور نتیجهٔ ابتکار و اهتمام هوشمندانه ایست که برای نقل یکی از متون پهلوی به پازند باانتقادات لازم بعمل آمده است.

**اندرز خسرو کواتان**

۲ - متون پهلوی راجع به موضوعات غیر مذهبی فقط یازده فقره است و بر رویهم تقریباً ٤۱,۰۰۰ کلمه میشود. این طبقه از ادبیات پهلوی در عین اینکه از همهٔ متون دیگر بیشتر جالب توجه است از جهت کمیت کمتر است. بی شک مقدار زیادی آثار ادبی غیر دینی در زمان ساسانیان وجود داشته و بسیاری از آثار مزبور باقی نمانده است (علی الخصوص خدای

**آثار پهلوی غیر دینی**

---

(۱) Barthélemy (۲) Anôshakrubân (۳) Salemann

(٤) Salemann, Mittelpersische Studien (Mélanges Asiatiques, ix, pp. 242-253, St. Petersburg, 1887).

تامك یا شاهنامه که در قسمت بعد مورد بحث قرار خواهد گرفت ) وفقط آن آثار را باسم میشناسیم وتاحدی بوسیلهٔ متقدمین‌ازنویسندگان عربی و فارسی اسلامی باجمال از آنها اطلاع داریم . سبب ازدست‌رفتن نسکهای علمی و فلسفی اوستا ( هاتک مانسریک(١) ، رجوع شود بصفحهٔ ١٤٩ ) بالنسبه بی‌اعتنائی موبدان زردشتی بکلیهٔ کتابهائی بود که در منافع شخصی آنها تأثیر فوری نداشت . موبدان مزبور پس‌از سقوط امپراطوری ساسانی تقریباً تنها نگهبان آثار قدیم بودند . همان بی اعتنائی بلاشبهه باعث از بین رفتن قسمت بیشتر آثار غیر مذهبی عهد ساسانیان شده‌است . این‌قبیل آثارکه اکنون موجود است بحدی کم‌است که همه را میتوان شمرد :

١ ـ قوانین اجتماعی زردشتیان در روزگار ساسانیان ، ٢- یاتکار ( یادگار ) زریران ( که شاهنامهٔ گشتاسب و شاهنامهٔ پهلوی نیز نامیده میشود ) و توسط گایگر (٢) بآلمانی ترجمه شده است ودرصفحات ٢٤٣ تا ٢٨٤ گزارش کلاس فلسفه و تاریخ اکادمی علوم امپراطوری باویر مربوط بسال ١٨٩٠ میلادی منتشر گردیده است و بعد از دو سال توسط نولدکه در همان نشریه مورد بحث قرار گرفته است (٣) ،

---

(١) Hatak - Mansarik

(٢) Sitzungsberichte d. phil. und hist. classe d. Kais. Bayer. Akad. d. Wissenschaften for 1890, ii, pp. 243-84

(٣) تاریخ این اثررا پروفسورنولدکه Nöldeke درحدود ٥٠٠ بعدازمیلاد تعیین کرده است ودربارهٔ آن میگوید : « تصور میکنم قدیمترین داستانهای قهرمانی صحیح که درزبان ایرانی برای‌ما مانده‌است همین‌است . »

**یادداشت مترجم :** آقای دکتر یارشاطر مینویسد :

یادگار زریران راکه مورد گفتگوی بسیار واقع شده یکبار نیز پالیارو با اصلاحات وترجمهٔ ایتالیائی منتشر ساخت :

A. Pagliaro, Il testo pahlavico Ayatkar i Zareran, Roma, 1925

بعداً Benveniste بنونیست نیز یکبار دیگر آن‌را باتوجه بشعر بودن آن ، و با تغییرات بسیار - تاصورت شعری آن آشکار شود - طبع نمود :

E. Benveniste, Le Memorial de Zarer, Journ. Asiatique, 1932.

٣ ـ داستان خسرو کواتان ( نوشیروان ) و پیشخدمت وی ،

٤ ـ کارنامک ارتخشتر پاپکان مؤسس سلسلهٔ ساسانیان که بی نهایت جالب توجه است و متن پهلوی آن (١) ( ظاهراً با اندکی انتقاد برای انتشار تصحیح و آماده گردید ) و بسال ١٨٩٦ میلادی در بمبئی ازطرف کیقباد آذرباد دستور نوشیروان بحلیهٔ طبع آراسته شد و ترجمهٔ آلمانی آن بسبک عالی با یادداشتهای انتقادی ویك مقدمهٔ بسیار جلی بقلم پروفسور نولد که مستشرق معروف آلمانی (٢) بسال ١٨٧٨ میلادی در گتینگن (٣) منتشر گردید . هنگام بحث از شاهنامه در بارهٔ این کتاب نیز بتفصیل خیلی بیشتری سخن خواهم گفت . این کتاب و همچنین دو کتابی که پیشتر ذکرش گذشت تنها اثری است که دربارهٔ « داستان تاریخی » عهد ساسانیان بجا مانده است . اگر چه بوسیلهٔ نویسندگان عربی ( مانند مسعودی و دینوری و مؤلف الفهرست که کتابی است بحدی ذیقیمت ومهم که قیمت واهمیت آنرا بمقیاس قیاس نتوان سنجید ) از مندرجات و اسامی کتابهای دیگری اطلاع یافته‌ایم ، مضمون قسمتی از یکی از آن کتابها یعنی کتاب کارها و سر گذشتهای بهرام چوبین را از نو پروفسور نولدکه برشتهٔ تحریر آورده است (٤) مابقی کتابهائی که جزءِ این طبقه بشمار آید ( و اکثر مختصراست ) بدینقرار است: ٥ ـ شهرهای ایران، ٦ ـ شگفتیهای سگستان ، ٧ ـ درخت آسوریك (آسور) ، ٨ ـ چترنگ نامك یا کتاب شطرنج ، ٩ ـ اشکال نامه نگاری یا ترسل ، ١٠ ـ شکل قبالهٔ زناشوئی یاعقدنامه : تاریخ آن با ١٦ نوامبر ١٢٧٨ بعد ازمیلاد تطبیق میکند ، ١١ ـ فرهنگ پهلویک که معروف

---

(١) تاریخ تألیف آنرا نولد که درحدود ٦٠٠ بعدازمیلاد ضبط کرده‌است .

(٢) Professor Nöldeke of Strassburg (٣) Göttingen

(٤) رجوع شود بصفحات ٤٧٤ تا٤٨٧ تاریخ ساسانیان چاپ لیدن ، سال ١٨٧٩ میلادی : Geschichte der Sasaniden, Leyden, 1879,

است وهوشنگ وهاوگ آنرا تحت عنوان (١) « فرهنگ قدیم پهلوی-پازند» دربمبئی ولندن بسال ١٨٧٠ چاپ کرده‌اند(٢).

**آثار زردشتیان بزبان پارسی**

گذشته از آثاری که بزبان پهلوی نوشته شده آثار متأخری نیز در بارهٔ کیش زردشتی بزبان فارسی جدید موجود است و مهمترین آن آثار بشرح ذیل است: زرتشت نامه که در ری در قرن سیزدهم برشتهٔ نظم درآمده‌است؛ صد در(٣) (صدباب یا صدفصل) که یك نوع ملخص است از کیش زردشتی که درسه مرحله نقد وتهذیب و تنقیح شده است (یک‌بار به نثر و دوبار بنظم) و اولی قدیمتر ازمتن دیگراست؛ علماءِ اسلام؛ روایات، که مجموعه ایست از احادیث مذهبی؛ قصهٔ سنجان که حکایت هجرت زردشتیان است بهندوستان پس از غلبهٔ مسلمین بر ایران؛ و چندین ترجمهٔ فارسی از متون پهلوی. آثار مزبور را وست (٤) در ذیل مقاله‌ای که در کتاب اساس فقه‌اللغة ایران (صفحات ١٢٢ تا ١٢٩) منتشر ساخت مورد بحث قرارداده است. نگارنده از هیچگونه فعالیت ادبی زردشتیان ایران در یزد و کرمان در ایام اخیر اطلاعی ندارم و با اینکه میان خودشان هنوز بلهجهٔ مخصوص گبری که ذکر آن گذشت تکلم میکنند لکن چون با هموطنان مسلمان خود

---

(١) Hoshang and Haug, Pahlavi-Pazend Glossary, Bombay and London, 1870.

(٢) **یادداشت مترجم**: رجوع شود بصورت مشروح تری که ملك‌الشعراء بهار در جلد اول سبك شناسی از کتب ورسالات ومقالات پهلوی ضبط نموده است.

بعقیدهٔ آقای دکتر یارشاطر فعلاً چاپ یونکر بیشتر مورد استفاده است:
H. F. Junker, The Frahang-i-Pahlavik, Heidelberg, 1912

(٣) **یادداشت مترجم**: رجوع کنید بکتاب مزدیسنا وتأثیرآن درادبیات فارسی تألیف آقای دکتر محمدمعین، چاپخانهٔ دانشگاه تهران ١٣٢٦.

(٤) West

اختلاط کنند بندرت فرقی بین زبان ایشان و زبان مسلمین ملاحظه میشود و حروف الفباء آنان از روی نمونهٔ رسم‌الخط معمول به عموم تقلید شده است.

موضوع وجود شعر درزمان ساسانیان در صفحات ۲۶ تا ۳۰ بحث شد. اگر شعری هم وجودداشته است هیچگونه اثری که معروف باشد تا امروز باقی نمانده است(۱).

**وجود شعر در عهد ساسانیان**

چنانکه قبلاً تذکر داده شد خلاصهٔ پاره‌ای از آثار پهلوی که زائل شده است تا حدی توسط برخی نویسندگان اسلامی علی‌الخصوص متقدمین از مورخین عربی نویس مانند طبری و مسعودی و دینوری و امثالهم محفوظ مانده است (اینکه مورخین مزبور را عربی نویس گفتم علت آنست که اکثر آنها از نژاد ایرانی بودند). نویسندگان مزبور بیشتر مطالب خود را از ترجمه‌های عربی کتب پهلوی میگرفتند و این ترجمه ها را کسانی مانند ابن‌المقفع که بهر دوزبان بخوبی آشنائی داشتند تهیه کرده‌بودند. صورت مقدار زیادی از این ترجمه ها در کتاب الفهرست مضبوط است ولی ترجمه‌ای که ابن‌المقفع از کلیله‌ودمنه نمود تقریباً تنها ترجمه‌ایست که کاملا محفوظ مانده است. (کتاب کلیله و دمنه و بازی شطرنج را در زمان نوشیروان عادل از هندوستان آوردند و بزبان پهلوی برای

---

(۱) **یادداشت مترجم:** آقای دکتر یارشاطر مینویسند:

در دورهٔ ساسانیان مسلماً شعر وجود داشته است، اما شعر عروضی بصورتی که درفارسی پس‌از اسلام دیده میشود وجود نداشته. در «درخت آسوریك» و «یادگار زریران» وبعضی پندنامه‌های پهلوی‌نمونه‌هائی ازشعر پهلوی میتوان‌یافت. رجوع شود به:

W. B. Henning, A Pahlavi Poem, BSOAS, 1950.

اما مهمترین اشعار پهلوی وپارتی ومناجاتها وسرودهای مانوی است که پس‌ازتألیف این کتاب قرائت‌شده. رجوع‌شود به:

F. C. Andreas & W. B. Henning: Mitteliranische Manichaica, Berlin, 1932-34.

وی ترجمه نمودند . ) میان عربی نویسان متقدم از طبری که بگذریم ( تاریخ وفات ۹۲۳ میلادی ) کسانیکه بیش از همه از موضوعات مربوط بایران اطلاع داشتند بدینقرارند : الجاحظ ( تاریخ وفات ۸۶۹ میلادی ) ، الکسروی ( تاریخ وفات ۸۷۰ میلادی ) ابن قتیبه ( تاریخ وفات ۸۸۹ میلادی ) ، الیعقوبی ( تاریخ وفات ۹۰۰ میلادی ) ، دینوری ( تاریخ وفات ۸۹۵ میلادی ) ، مسعودی ( دراواسط قرن دهم میلادی میزیسته است ) مروج الذهب و کتاب التنبیه والاشراف وی مخصوصاً قابل توجه است ، حمزهٔ اصفهانی ( ۹۶۱ میلادی ) ، ابوریحان بیرونی ( در اواخر قرن دهم و اوائل قرن یازدهم ) ، البلاذری ( تاریخ وفات ۸۹۲ میلادی ) ، مؤلف الفهرست محمد بن اسحق ( آخر قرن دهم ) و دیگران . از آثار فارسی آنچه از این لحاظ از همه مهمتر است ترجمه‌ایست که بلعمی از تاریخ طبری کرده است ( ۹۶۳ میلادی ) ، مجمل‌التواریخ که اسم صاحب آن معلوم نیست ، و حماسهٔ بزرگ فردوسی که شاهنامه است و دربارهٔ آن فی‌الحال سخن خواهیم گفت .

## قسمت چهارم - حماسهٔ ملی ایران

تا اینجا بیشتر از تاریخ واقعی ایران باستان صحبت کرده‌ایم که از قدیمترین و معتبرترین منابع ازقبیل کتیبه‌ها ومسکوکات و نویسندگان عهد عتیق گرفته شده است . اکنون لازم است عقائدی را که خود ایرانیان دربارهٔ سلسله‌های پادشاهان باستانی خود دارند مورد مطالعه قرار دهیم و مراد ما افسانه های ملی ایران است که فقط از آغاز دورهٔ ساسانیان بموازات تاریخ حقیقی مضبوط است . افسانهٔ ملی مزبور وقتی نضج یافت که بصورت حماسهٔ مشهور شاهنامه درآمد . شاهنامه منظومه ایست عظیم مرکب از شصت هزار بیت ، بحسابی که عموماً تخمین کرده‌اند ، و فردوسی این کتاب را برای سلطان محمود غزنوی برشتهٔ

نظم در آورد و پس از تقریباً چهل سال رنج درسال ۱۰۱۰ بعد از میلاد مسیح بپایان رساند. این حماسهٔ بزرگ از جنبهٔ ادبی دریکی از فصول بعد بنحوشایسته‌تری مورد بحث قرارخواهد گرفت، لکن چون حتی امروز هم شاهنامه‌مهمترین منبعی‌است که ایرانیان عقائد خودرا راجع به‌تاریخ قدیم ملت خود درآنجا کسب مینمایند، در این فصل مقتضی و مناسب است که مندرجات آن باجمال از دو نظر مورد بحث قرار گیرد: یکی ازحیث کیفیّت و ماهیّت، دوم از حیث اینکه جزءِ آثارقدیم است. این موضوع را پروفسورنولدکه، شرقشناس شهیر آلمانی، در مقاله‌ایکه تحت عنوان حماسهٔ ملی ایران (۱) برای جلد دوم کتاب اساس فقه‌اللغهٔ ایران تألیف گایگروکون(۲) نوشت وجداگانه نیز بسال ۱۸۹۶ میلادی در اشتراسبورگ(۳) کسوت طبع پوشید بطور جامع و فاضلانه باحسن وجوه بررسی نموده است. در شرح مختصری که در اینجا دربارهٔ این افسانهٔ ملی یا داستان قهرمانی داده‌ایم از اثرنفیس مزبور که محتملاً حدّ اعلای اطلاعاتی است که در این راه میتوان بدست آورد بآزادانه‌ترین وجهی استفاده شده است.

**مندرجات شاهنامه**

نسبت بادوار پیش‌از اسلام، شاهنامه قائل بچهار سلسله پادشاهان ایرانی است: پیشدادیان وکیانیان و اشکانیان (یا پارت‌ها که در عربی بملوك‌الطوائف تعبیر شده است) و ساسانیان. دوسلسلهٔ اول بکلی غیرتاریخی است وچنانکه قبلاً گفته‌ایم‌متعلق باساطیر اوستا و افسانهٔ عمومی هندو ایرانی است (٤). سلسلهٔ سوم بیك اعتبار تاریخی است ولی جز این حقیقت که حد فاصل

---

(۱) Professor Nöldeke, Das Iranische Nationalepos,

(۲) Geiger und Kuhn, Grundriss der Iranischen Philologie (Strassbu g, 1896), vol. ii.

(۳) Strassburg

(٤) **یادداشت مترجم:** در بارهٔ تعبیر افسانه‌های شاهنامه میتوان به «ایندرا» (ازانتشارات مجلهٔ یغما) مراجعه کرد.

بین اسکندر کبیر واردشیر ، نخستین پادشاه ساسانی ، بوده است وهمچنین بجز چند نام چیز دیگری از آن سلسله بخاطر نمیآید و آن نامها بدون نظم زیاد وروش درستی یادشده است . سلسلهٔ چهارم کاملاً با تاریخ منطبق است بدینمعنی که پادشاهان آن سلسله شخصیت های تاریخی میباشند وبترتیب صحیح ذکر شده‌اند ، گواینکه دراعمال و سر گذشت زندگانی آنها ، مخصوصاً درقسمت مربوط به‌اوائل آن دوره ، مقدارزیادی مطالب افسانه‌آمیز وارد شده است .

**خاندان پیشدادیان**

نخستین خدیو خاندان افسانه‌ای پیشدادیان گیومرث است که دراوستابنام گیومرتا(۱) آمده است و گیومرتارا زردشتیان ، آدم‌نخستین دانند . جایگاه او در کوهستان بوده است . خود او و گروه رعایای او پوست پلنگ میپوشیدند . دد و دام وجانوران‌را نزدخود رام کرد . بادیوان بجنگید ودر آن جنگ پسرش سیامك کشته شد . پس از سی سال پادشاهی دیده از دنیا فروبست وهوشنگ ، پورسیامك ، جانشین او گشت ( هوشنگ را بعربی هوشنج گویند) . پادشاهی هوشنگ چهل سال بود . من‌الاتفاق ازسنگ و فولاد آتش را پدید آورد ، و جشن سده را بیاد گار این کشف بزرگ برقرار ساخت . پسرش طهمورث دیوبند بتخت‌پدر نشست واز آنرو طهمورث را دیوبند خوانند که دیوان را مطیع و منقاد خود نمود و بدان شرط دیوان را امنیت جانی داد که فن نوشتن را باو بیاموزند : (۲)

( « نبشتن مر او را بیاموختند دلش‌رابدانش برافروختند »(۳) )

( « نبشتن یکی نه که‌نزدیك سی چه رومی چه‌تازی وچه‌پارسی » )

پس ازسی‌سال سلطنت پسرش جمشید جانشین اوشد . درداستانهای

---

(۱) Gayô Mareta

(۲) **یادداشت مترجم :** نگاه کنیدبفرهنگ ایران باستان ،بخش نخست، نگارش آقای پورداود استاد دانشگاه تهران ، ۱۳۲۶ خورشیدی .

(۳) رجوع شود بشاهنامهٔ چاپ ماکان صفحهٔ ۱۸ .

باستانی ایران اهمیت جمشید نسبت بـه پادشاهان پیشین دیگر خیلی بیشتر است.

متقدمین ازمورخین که بزبان عربی تاریخ نوشته‌اند بیشتر کوشش داشته اند اساطیر سامی و کتاب مقدس را با افسانه های ایرانی مخلوط سازند، جمشیدرا عموماً باحضرت‌سلیمان یکی‌میدانند.

**جمشید**

تقریباً همهٔ آثارهخامنشیان را که درحوالی پرسپولیس است ایرانیان مربوط باین‌پادشاه میدانند وظاهراً بهترازاین‌دلیلی ندارند که « این ساختمانهای عظیم خارج ازقوهٔ بشر آنزمان است ودرآن‌عهد فاقد وسائل [امروزی] بوده‌اند. بنابراین هر که آنها را ساخته است از طرف دیوان کمك گرفته‌است. لکن همه بخوبی باین‌مطلب آگاهی‌دارند که تنها دو پادشاه بردیوان فرمانروائی داشته‌اند: یکی سلیمان، دیگر جمشید. بنا بر این سلیمان و جمشید این بناها را برپا ساخته‌اند. » لذا پرسپولیس را تخت جمشید و مقبرهٔ کورش را مسجد مادر سلیمان و یك بنای صفه مانند دیگری‌را که روی کوهی نزدیك آثار دشت مرغاب است تخت‌سلیمان میخوانند. اینگونه تطبیقات‌را زردشتیان پس‌ازغلبهٔ اسلام میپسندیدند زیرا در برابر فاتحین وضع آنها را تا حدی اصلاح میکرد و مزایائی که اسلامِ غالب برای اهل کتاب قائل بود برای‌آنها نیزحاصل میشد. مراد از اهل کتاب یهود و نصاری است که اگرچه بقرآن عقیده ندارند کتاب مقدس‌آنها را پیغمبراسلام شناخته است. عمده‌ترین مورد این تطبیقات غلط آنست که زردشت را با ابراهیم و اوستا را بـا صحف یکی دانسته‌اند. مسلمین تصور میکنند صحف برابراهیم نازل شده است وآنرا یکی‌ازمکاشفات پنجگانه‌ای میدانند که برای پنج پیغمبر بزرگ رویداده است. چهار مکاشفهٔ دیگر چنین بوده است: اسفار خمسهٔ موسی (تورات)، زبور یـا مزامیر داود، انجیل عیسی مسیح و قرآن محمد بن عبدالله (ص). البته نویسندگان مطلع مانند ابن‌المقفع میدانستند که

تطبیقات مزبور درست نیست ، ما نیز میدانیم کیخسرو و شیرویه (؟) را که سرویلیم جونز(۱) با کوروش و خشایارشا تطبیق نموده است اشتباه است . لذا دینوری ( چاپ گیرگاس (۲) صفحهٔ ۹ ) از ابن المقفع نقل میکند که ایرانیان نادان و کسانیکه ازعلم بهره‌ای ندارند خیال میکنند جم همان سلیمان پسر داود بوده است ، ولی این اشتباه است زیرا فاصلهٔ بین سلیمان و جم بیش از سه هزار سال است که اکنون بخوبی معلوم شده است که جم همان یمه(۳) ( بفتح اول ) مذکور در اساطیر هندوان و یمه(٤) ( بکسر اول ) مذکور در اوستاست . ( جزءِ آخر این اسم که « شید » است و بسا حذف میشود فقط عنوانی است ، همانطور که خورشید نیز چنین است ، زیرا خورشید همان خشئت(٥) اوستاست بمعنای عمده ، جلیل ، شاهانه ، نورانی . ) این قهرمان افسانه های هند و ایران باشکال مختلف در سه مورد ظاهر میشود . یمه پیش هندوان نخستین وجود فانی است که بدار ثانی ( آخرت ) انتقال یافته است و بنا بر این نوعی بلاطون(٦) است که برعالم اموات حاکم است(۷) در اوستا « یمه زیبا ، دارنده رمهٔ خوب » و پسر ویونگهاُ(۸) میباشد ( این نام اگرچه در شاهنامه نیست لکن تاریخ نویسان اوائل اسلامی مانند دینوری و طبری او را ویونجهان [ ویونگهان ] (۹) ضبط کرده‌اند و گویند فرزند ایران یا ارفخشد (۱۰) پسر سام پسر نوح بوده است ) . از ویونگهاُ دعوت شد لکن نپذیرفت که حامل پیام اهورمزدا برای بشر باشد ولی باو امر شد برای حفظ مردم از بلای سرمای انگرمینیوش

---

Yima (٤) Yama (۳) Guirgass (۲) Sir William Jones (۱)
Pluto (٦) Khshaêta (٥)
Hades (۷)

**یادداشت مترجم :** گاهی این لفظ بمعنای دوزخ آمده است ودر اساطیر یونانی بدنیای دانی اطلاق شود . درعربی هاویه .

Arfakhshad (۱۰) Vivanjhan (۹) Vivanhâo (۸)

(اهریمن) باغی چهارگوش بسازد که معروف است به ور ( بفتح واو و راء).
درشاهنامه جمشید پادشاه بزرگی است که هفتصد سال سلطنت کرده است
و فرمانروائی او نه تنها بر مردم است بلکه بر دیوان و پرندگان و پریان
نیز فرمانروا بوده است . آلت جنگ و فن نوشتن وبافتن ( نساجی ) را
اختراع نمود . طرز استفاده از حیوانات را بمردم بیاموخت . طبقات
چهارگانهٔ روحانی و نظامی و فلاح وپیشه‌ور را بوجود آورد(۱) ودیوان
ناپاك را بکار ساختمان وادار کرد . از احجار کریمه و فلزات وعطریات

---

(۱) **یادداشت مترجم :** طبقات چهار گانهٔ فوق را گروه کاتوزیان و گروه نیساریان و گروه بسودی یانسودی (کشاورزان) و گروه اهنوخوشی یا آهنوخوشی ( دست ورزان وکارگران) نیز نوشته‌اند .

فردوسی درداستان جمشید گفته است :

| | |
|---|---|
| ز هر پیشه‌ور انجمن گرد کرد | بدین اندرون نیز پنجاه خورد: |
| گروهی که کاتوزیان خوانیش | برسم پرستندگان دانیش |
| جدا کردشان از میان گروه | پرستنده را جایگه کرد کوه |
| صفی بر دگر دست بنشاندند | همی نام نیساریان خواندند |
| کجا شیر مردان جنگ آورند | فروزندهٔ لشگر وکشورند |
| نسودی سه دیگر گره‌را شناس | کجاینست بر کس ازایشان سپاس |
| بکارند و ورزند و خود بدروند | بگاه خورش سرزنش نشنوند |
| چهارم که خوانند اهنو خوشی | همان دست ورزان با سر کشی |
| کجا کارشان همکنان پیشه بود | روانشان همیشه پر اندیشه بود |

آقای دکتر رضازادهٔ شفق درفرهنگ شاهنامه چاپ تهران ، شهریور ۱۳۲۰،
این اسامی‌را ازلغات تصحیف وتحریف شده ضبط کرده‌اند .
آقای دکتر محمد معین نیز شرحی در باب تصحیف و تحریف این الفاظ نوشته‌اند (رجوع شود به صفحات ۴۰۶ تا ۴۰۸ کتاب مزدیسنا وتأثیر آن درادبیات پارسی تألیف آقای دکتر محمدمعین ، تهران ۱۳۲۶) .
دربارهٔ طبقات پیشوایان ورزمیان وبرزیگران نگاه کنید به ادبیات مزدیسنا-یشتها ( جلد دوم ) قسمتی ازاوستا ، صفحهٔ ۳۳۱ تألیف وتفسیر آقای پور داود .

استفاده نمود ، از پزشکی و درمان دردمندان و کشتی‌سازی چاره‌ها کرد (ومانند حضرت سلیمان طبق افسانه‌های اسلامی ) تختی هوائی بساخت

(که‌چون‌خواستی‌دیو‌برداشتی ز‌هامون ‌بگردون ‌برافراشتی )

( چو خورشید تابان میان هوا نشسته بر او شاه فرمانروا )

و بدین طریق هرجا اراده میکرد با این تخت پرواز میکرد ، و سرسال نو جشن‌بزرگ ملی ایران یعنی نوروز را دراعتدال‌ربیعی چون‌خورشید ببرج حمل وارد شود بنیاد نهاد . در این هنگام بقدری غرّه شد که دعوی خدائی کرد و دهاك ( ضحاك ) که مدعی تخت و تاج بود ویرا سرنگون ساخت و سرانجام او را بقتل رساند .

**اژی دهاك یا دهاك**

این دهاك همان ماری است که در اوستا اژی دهاك(۱) آمده‌است ( و بعد اژدهاك یا اژدها شده است ) ؛ و با دو ماری که از دو کتف او روئید و غذای روزانهٔ آن مار ها جز مغز آدمی چیز دیگری نبود بجای اژدهای سه سری است که در سایر افسانه‌های آریائی دیده میشود . درزمان فردوسی خاطرهٔ فتح عرب هنوز زنده بود و نفرت نژادی هنوز شدت داشت ، لذا دهاك را فردوسی(۲) مسخ کرد و بصورت یك عرب درآورد و نام او هم در نتیجهٔ این استحاله بشکل عربی ضحاك درآمد . ضحاك شخصی است پدر کش و ستمگر و آلت برگزیدهٔ اهریمن . در اصل و آغاز(آفرینش) حتی‌درآنزمان‌نیزمردم جزازرستنیها چیزی‌نمیخوردند

---

(۱) Azhi Dahaka

**یادداشت مترجم :** نگاه کنید به لغت نامهٔ دهخدا صفحات ۲۰۰۳ ، ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ .

(۲) **یادداشت مترجم :** آقای تقی‌زاده مینویسند : « فردوسی دهاك را ضحاك نکرده بلکه در کتب و اشعار اسلامی دو قرن پیش از فردوسی هم ضحاك برای اسم همین پادشاه ذکرشده واصلاً ربطی بخصومت عرب وایرانی ندارد »

و آن راه و روش بی آزاری و بیگناهی و دوری از معاصی است ، لکن ابلیس ضحاك را بفریفت و او را بخوردن گوشت جانوران و سرانجام بآدمخواری ترغیب کرد . چون برای خوراك ماران خود همه روزه بمغز سر آدمیان احتیاج داشت پس از تقریباً هزار سال پادشاهی مردم نگونبخت پریشان روزگار بستوه آمدند وبیشتر بتحریک کاوهٔ آهنگر بر وی بشوریدند و پیشدامن چرمین وی را از بـاب وطنخواهی بدرجهٔ پرستش برافراشتند و درفش کاویانی را درفش آزادی ملی قراردادند.

فریدون جوان (که دراوستاثرئتئونه(۱) آمده‌است وهندیان ثرائی‌تنه(۲) گویند) ، فرزند آبتین از نژاد طهمورث « از تخم کیان » از نهانگـاه بدرآمد . و براورنگ‌شاهی تکیه زد و باوتهنیت وآفرین گفتند. دهاك را شکست داد و زنده دستگیر نمود ومانند پرومیثیوس(۳) برفراز دماوند کوه (یادنباوند)(٤) (بضم‌اول) درغاری‌اورابند کرد(٥).

**فریدون**

قلهٔ مخروطی شکل عظیم دماوند بخوبی در شمال‌شرقی شهر تهران نمایان است . سپس با جشن و شادمانی همگان بسلطنت رسید و با عدل و داد فراوان و فرّ و شکوه پـانصد سال پادشاهی کرد ، چنانکه در حق او گفته شده است :

---

(۱) Thraêtaôna (۲) Thrâitana

(۳) **یادداشت‌مترجم :** دراساطیریونان پرومیثیوس Prometheus را مؤسس تمدن نوشته اند و در روایات کلاسیك ادوار بعد او را خـالق بشر ذکر کرده اند .

آتش را از آسمان یابهشت بدزدید وطرق استفاده ازآن را بانسان بیاموخت و بجزای این عمل به تخته سنگی در کوه های قفقاز بسته و بزنجیر شد . همه روزه عقاب یاکرکسی میآمد وجگر او را میخورد ولی شب که بر او میگذشت دوبـاره جگر میروئید . هرکول بالاخره کرکس را بکشت و او را نجات داد .

(٤) Dunbavand

(٥) رجوع شود بمقالهٔ‌نهاوند ودماوند درمجلهٔ آینده مجلد اول ۳۲۹-۴۳۳ .

« فریدون فرخ فرشته نبود      زمشگ و زعنبر سرشته نبود »

« بداد و دهش یافت آن نیکوئی      تو دادودهش کن فریدون‌توئی »

لکن با اینهمه از رنجهای تلخ روزگار حتی در خاندان خود هم مصون و بر کنار نبود. سه پسر خود را بسه دختر سرو(۱) (بفتح سین) داد (یا سرو بضم سین طبق ترجمه‌ای که البنداری در سال ۱۳۲۳ میلادی از شاهنامه به نثر عربی نموده است(۲)) و مستملکات پهناور خود را میان آنها تقسیم کرد وسرزمین ایران (ایرانشهر) را بایرج داد که از همه کوچکتر بود. دو پسر دیگر او سلم و تور که ایران را گزیده‌ترین میراث پدر میدانستند بر او رشك بردند و با حیله و تزویر و دغا و دغل که شیوهٔ بزدلان نابکاراست برادر کهتر خود را بقتل رساندند. جنازهٔ ایرج را چون نزد فریدون بردند پدر برمرگ پسر زاربگریست و سوگند یاد کرد که انتقام ایرج را از سلم و تور بستاند.

چندی پس از کشته شدن ایرج زن او(۳)، ماه آفرید، پسری آورد(٤) که چون بسن رشد رسید بدو عموی خود حمله برد وهردورا بکشت و سرشانرا نزد فریدون فرستاد. دیری نپائید که فریدون از تاج و تخت کناره گزید و منوچهر را جانشین خود ساخت و اندکی بعد بسرای جاودانی شتافت.

---

(۱) **یادداشت مترجم**: سرو دراین داستان سلطان یمن بوده است.

(۲) رجوع شود به‌نسخهٔ‌خطی کمبریج بعلامت Qq ٤٦ که نسخهٔ نفیس‌خطی قدیم است مربوط بقرن چهاردهم میلادی. در بارهٔ این تألیف مهم رجوع شود بمقالهٔ نولد که دربارهٔ حماسهٔ ملی ایران صفحهٔ ۷۷ حاشیهٔ شمارهٔ ۲:

Nöldeke, Das Iranische Nationalepos.

(۳) **یادداشت مترجم**: کنیزك او بوده است نه زن او:

« که ایرج بر او مهر بسیار داشت      قضا را کنیزك از او بار داشت »

(٤) **یادداشت مترجم**: ماه‌آفرید دختر آورد نه پسر:

« چو هنگامهٔ زادن آمد پدید      یکی دختر آمد ز ماه آفرید »

ولی فریدون آندختر را بناز بپرورد و به پشنگ پسر برادر خود داد و پس از نه ماه منوچهر بدنیا آمد.

سه پسر فریدون را که در داستانهای ایران آمده شاید بتوان بوجه تقریب با سام و حام و یافث پسران نوح تطبیق و توصیف کرد، و درنتیجهٔ همین برادرکشی‌ها بودکه جنگهای فرزندان تور(تورانیان یاترکها)(۱) بسرکردگی افراسیاب مخوف و فرزندان ایرج (ایرانیان) آغاز شد و مدتها دوام داشت و نه تنها قسمت عمدهٔ افسانهٔ ملی بلکه تاریخ حقیقی ایران پراز داستان همین جنگهاست. و در اینجا یك سلسله حوادثی آغاز و زینت بخش حماسهٔ

**افراسیاب**

ملی میگردد که دراوستا از آن هیچ اثری نیست ومربوط بگروهی از دلیران و جنگ‌آوران یکی از خاندانهای بزرگ سیستان وزابلستان است که‌نام نریمان وسام وزال ورستم وسهراب‌ازآنمیان بیش‌ازدیگران‌شایان توجه‌است. آنکه بدرجات از همه مهمتر است رستم است. قرنها بر ایران گذشت و نقشی که رستم بازی میکرد نقش خدای ساختگی و مجعولی(۲) است که پادشاهان کیان مخصوصاً کیقباد و کیکاوس و کیخسرو را از مشکلات و مخاطرات رهائی می بخشید و با اسب خود که رخش نام داشت دریك سلسله سرگذشتهای پهلوانی و نبرد با یلان ودیوان نقش عمده را بازی

**افسانهٔ سیستان**

---

(۱) **یادداشت مترجم :** دربارهٔ تورانیان که از قبایل ایرانی بودند نگاه کنید بمقالهٔ توران در جلد اول یسنا تفسیر اوستای آقای پورداود استاد دانشگاه و فرهنگ شاهنامه تألیف آقای دکتر رضازادهٔ شفق استاد دانشگاه تهران.

(۲) **یادداشت مترجم :** معنای تحت اللفظی عبارت لاتین deus ex machina خدائی است که از ماشین درآورند، بعبارت عامیانه «من درآوردی» درادبیات قدیم‌روم ویونان که معروف‌بادبیات کلاسیك است هرزمان درنمایشنامه های حزن انگیز باشکالی برمیخوردند، چنین خدائی را با صحنه‌سازی وارد صحنهٔ‌نمایش میکردند. اکنون این عبارت به بازیگری اطلاق میشود که تصادفاً و ناگهان وارد صحنهٔ نمایش یا وارد داستانی کنند تا مشکلی را حل کنند. رجوع شود بفرهنگ بزرگ وبستر:

Webster's New International Dictionary of the English Language, Second Edition. Unabridged, 1952, Springfield, Mass., U. S. A.

میکرده است . سر انجام برادرش تنها بـا غدر و خیانت و توطئه چینی اورا بقتل رسانید و این واقعه پس از آن بود که رستم اسفندیار را بکشت.

**اسفندیار** اسفندیار همان اسفندیاذ یا سپندداد(۱) پسر گشتاسب (ویشتاسپ)(۲) پشتیبان زردشت بوده‌است . اشپیگل(۳) تصور کرده است که نام رستم عمداً در اوستا برده‌نشده است ، زیرا مخالف آئین بهی بوده است ، لکن نولدکه(٤) این امر را بعیدالاحتمال دانسته و متمایل باین نظر است که افسانهٔ سیستان و رستم و نیاکانش را مؤلفین اوستا تقریباً نمیدانسته‌اند یا بکلی از آن بیخبر بوده‌اند(٥) . بهرصورت اسم رستم تنها در یکی دو محل در آثار مکتوبهٔ پهلوی متأخر یافت‌شده است ، گواینکه موسس خورناتسی(٦)، یاموسی مورخ ارمنی از اهل‌خورن، درقرن هفتم یا هشتم میلادی از کارهای پهلوانی او آگاهی داشته است ، و طویلهٔ رخش را تقریباً در همان اوان بتازیان فاتح سیستان نشان داده بودند(۷) بعلاوه سردارسپاهیان ایران که درجنگ قادسیه (۶۳۵میلادی) بدست تازیان کشته شد هم اسم تهمتن افسانهٔ ملی ایران است .

قتل رستم مارا تقریباً بپایان دورهٔ کیانیان که صرفاً دورهٔ افسانه‌ای

---

(۱) Spandedat (۲) Vishtaspa

(۳) Spiegel, Arische Studien, p. 126

(٤) رجوع شود به مقالهٔ نولدکه دربارهٔ حماسهٔ ملی ایران ، صفحهٔ ۹
Nöldeke, Das Iranische Nationalepos

(٥) **یادداشت مترجم :** اخیراً قطعه‌ای جالب توجه بزبان سغدی دربارهٔ رستم بدست‌آمده است که انتشار داستان رستم را در آسیای وسطی نشان میدهد. رجوع شود بمقالهٔ « رستم در زبان سغدی » در مجلهٔ مهر ، شمارهٔ مهرماه ۱۳۳۱، که مشتمل بر ترجمهٔ فارسی این قطعه است .

(٦) Moses of Khorene

(۷) رجوع شود به نولدکه ، مقالهٔ مربوط بحماسهٔ ملی ایران صفحهٔ ۱۱ یادداشت شمارهٔ ۲ در پاورقی .

حماسهٔ ملی ایران است میرساند . اسفندیار پور گشتاسب پسری دارد که جانشین پدر بزرگ خود میشود . نام او بهمن (وهومن)[۱] است . در تفسیری که بعد از شاهنامه شده است این بهمن را با اردشیر دراز دست (ارتخشتر)[۲] تطبیق کرده‌اند[۳] . یك نویسندهٔ سریانی که مطالب خود را از منابع یونانی گرفته است بهمین عنوان از اردشیر سخن میگوید . بهمن بآئین مغان خواهر خود را که خمانی[٤] (همای) نام داشت بحبالهٔ نکاح درآورد[٥] . پس از مرگ بهمن همای پسری از بهمن آورد و او رادارا نام گذارد . ساسان برادرهمای که آرزومند تاج و تخت کیان بود چون دید خواهرش ملکه و نایب‌السلطنهٔ ایران شد راه کوهستان[٦] را پیش گرفت و با کردان دمساز گشت و شبانی را پیشهٔ خود ساخت[۷] . ایرانیان را عقیده آنست که پادشاهان ساسانی از دودمان ساسان و ساسانیان جانشین قانونی وبالاستحقاق کیانیان و تجدید کنندهٔ مجد و عظمت آن پادشاهان

**پایان دوره‌ای که در شاهنامه صرفاً افسانه است**

**بهمن اردشیر درازدست**

**ساسان**

---

(۱) Vôhumanô

(۲) Artaxerxes ( Artakhshatr, Ardashir ) Longimanus

(۳) رجوع شود بمقالهٔ نولدکه دربارهٔ حماسهٔ ملی ایران ، صفحهٔ ۱۲ یادداشت شمارهٔ ۳ در پاورقی :

Professor Theodor Nöldeke : Das Iranische Nationalepos : besonderer Abdruck aus dem Grundriss der Iranischen Philologie (Strassburg, 1896)

(٤) Khumani

(٥) **یادداشت مترجم :** در شاهنامه همای دختر بهمن است :

« یکی دخترش بود نامش همای هنرمند و با دانش و پاك رای »

« پدر در پذیرفتش از نیکوئی بدان‌دین که خوانی ورا پهلوی »

(٦) دینوری ، صفحهٔ ۲۹ .

(۷) **یادداشت مترجم :** فردوسی گوید ساسان به نیشابور رفت :

« دمان سوی شهر نشابور شد پر از درد بود از پدر دور شد . »

« ز شاه نشابر ر بستد گله که بودی بکوه و بهامون یله . »

میباشند و سرسلسلهٔ ساسانیان اردشیر بابکان ( ارتخشتر پسر پاپك ) را ازاحفاد ساسان پسر بهمن میدانند که پسر گشتاسب ، پشتیبان زردشت ، بوده است . با این اصل ونسب ساسانیان جهد و کوشش نمودند حق خود را در فرمانروائی بر ایران و دفاع از کیش زردشت محرز سازند و باستثناء چند نفر همه سعی بلیغ داشتند این خصلت را حفظ کنند .

**سلسلةالنسب ساسانیان**

دیدیم که دربارهٔ پارتها ( اشکانیان یاملوك‌الطوائف ) ذکری وافی در حماسهٔ ملی نشده است . و بنابراین میتوان تصور نمود که دورهٔ پارتها دورهٔ تحول مستقیمی بوده است که ازدارای دوم شروع گردیده و بساسانیان ختم شده است ( دارای دوم پسر دارای‌اول است که دربالا ذکرش گذشت) . دراینجا یك عنصر کاملاً خارجی وارد شاهنامه میشود و آن داستان اسکندر است . مأخذ آن بالمآل متن مفقود یونانی است که بغلط به‌کالیستن(۱)منسوب گردیده و بزبان سریانی و مصری و حبشی(۲) و عربی و فارسی جدید ترجمه شده وباقی است . سرنوشت اسکندر درافسانهٔ ایران عجیب است .

**افسانهٔ اسکندر**

---

(۱) **یادداشت مترجم :** کالیستن Callisthenes از فلاسفه و مورخین یونان است که شاید در حدود ۳۶۰ تا ۳۲۸ قبل از میلاد مسیح زندگانی میکرده و تاریخهائی که ذکر شد محل تردید است . کالیستن کاذب یا دروغی : Pseudo - Callisthenes نام ولقب شخص دیگری است که تصور میکردند داستان اسکندر کبیر را شاید در قرن دوم بعد از میلاد در اسکندریه نوشته است . ترجمهٔ لاتین داستان مزبور در قرن چهارم بعد از میلاد تهیه شد و مأخذ عمدهٔ اسکندر نامه هائی که در قرون وسطی نوشته اند همین کتاب بوده است ( فرهنگ بزرگ وبستر : Webster's New International Dictionary of the English Language, sec. ed., unabridged, 1952, Springfield, Mass. U. S. A.

(۲) Budge's Book of Alexander

در روایت اصلی و حقیقی زردشتی (مثلاً بموجب اردویراف نامك(۱)
که بزبان پهلوی است) (۲) از وی بعنوان اسکندر
ملعون رومی یادشده‌است که بخواهش ارواح پلیدمسبب
کشتار و خرابی و ویرانی ایران گردید و تخت جمشید
و کتب مقدس زردشتی‌رابسوزاند (کتب مقدس زردشتی

**اسکندر در روایات زردشتی**

با مرکب طلا بر دوازده هزار پوست گاو نر نوشته شد(۳) و در استخر
پاپکان(٤) ضبط گردید). سرانجام اسکندر باعث هلاك خود شد وبسوی
جهنم شتافت. بعداً ازطرفی مضامین بدیع داستان کالیستن دروغی مانند
پرده های رنگارنگ نقاشی جلب توجه مینمود وازطرف دیگرایرانیان
میل داشتند روح بلند پروازملی خودرا حفظ کنند وجراحاتی راکه‌ازاین
رهگذر برپیکر ایران وارد شده بود التیام دهند وتشفی
بخشند. این عوامل سبب شد که ایرانیان، از جمله
فردوسی، اسکندر را در ردیف شهریاران خود بشمار

**اسکندر در شاهنامه**

آورند و این همان منش خودپسندانه‌ای بود که مؤلفین تواریخ سابق
انگلستان را بوسوسه برانگیخت که ویلیم فاتح(۵) را پادشاه انگلیس
بدانند. ایرانیان شاهکار مزبور را بدین طریق انجام دادند: دارای اول
دختر فیلیپ مقدونی (فیلقوس) را بزنی خواست. سپس دلتنگ شد
و او را طلاق داد و سوی پدر باز فرستاد. پس از بازگشت وی بیونان
اسکندر تولد یافت ودرواقع اسکندر پسر دارا بود. برای اینکه فیلیپ

---

(۱) Arda Viraf Namak

(۲) چاپ هاوگ Haug و وست West صفحات ٤ و ۱٤۱.

(۳) کتاب التنبیه والاشراف مسعودی، صفحهٔ ۹۱.

(٤) **یادداشت مترجم:** خزینهٔ شاپیگان؟ کتاب مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی تألیف آقای دکتر محمد معین، ۱۳۲٦، از انتشارات دانشگاه تهران، صفحهٔ ٤ دیده شود.

(۵) William the Conqueror

بی احترامی پادشاه ایران را نسبت بدخترش پنهان سازد چنین شهرت داد که کودك نوزاد پسر خود او وزادهٔ یکی اززنان خودش بوده است. بنابراین چون اسکندر ایران را از نابرادری جوانترخود، دارای دوم، گرفت در واقع حق خود را که پسر بزرگ پادشاه ایران بوده است باز گرفته است.

بدین سان دوران با شکوه پیشدادیان و کیانیان بدست اسکندر بپایان رسید. بروایت سوم که اسکندرنامهٔ نظامی است (قرن دوازدهم میلادی) اسکندرباشخص مرموزیمعروف بهذوالقرنین تطبیق شده است که در قرآن معاصر موسی ذکر شده (و برخی ویرا همان موسی پندارند) و چون اسکندر تربیت یافتهٔ ارسطو (ارسطاطالیس) حکیم خدا ترس بود نظامی او را پادشاهی موحد جلوهمیدهد که ازجهت‌توحید کمال مطلوب‌بوده وبرای زائل ساختن عقیدهٔ فاسد ایرانیان ملحد و بت‌پرست کمرهمت بسته است.

**اسکندر دراسکندرنامه**

تصورات گوناگونی را که دربارهٔ اسکندر شده است باید در نظر داشت وتوجه بعقائد مختلف مزبور و تذکر این مطلب نیز مهم است که خاطرهٔ حقیقی او در ذهن ملت ایران واقعاً باقی نیست و داستان وی با داریوش (دارا) ازمنبع خارجی سرچشمه گرفته وحال آنکه حافظهٔ مردم یاری نمیکند که ادوار پیش از ساسانیان را بیاد آورند.

دربارهٔ دورهٔ پارتها باید متوجه باشیم گذشته از اینکه با روح ناموافق آنهم بامساك و اجمال از آن سخن رفته است نکتهٔ عجیب آنست که از مرگ اسکندرتا تأسیس دودمان ساسانی درواقع پنج قرن و نیم گذشت، لکن مورخین ایرانی وعرب را عادت بر آنست که مدت مزبور را به ۲٦٦ سال تقلیل دهند. بطلان این حساب خودسرانه وگمراه کننده وهمچنین دلیل آنرا

**دورهٔ پارتها**

دانشمند شهیر مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف بدین طریق استنباط و تشریح نموده است(۱).

(۲) هنگامیکه اردشیربابکان سلسلهٔ ساسانیان را در۲۲۶ میلادی یعنی ۵۵۰ سال بعد از اسکندر بنیاد نهاد در ایران عموماً پیشگوئی میکردند که هزار سال پس از زردشت کیش او و شهنشاهی ایران هردو سقوط خواهد کرد. درآنموقع زمان زردشت را ۲۸۰ یا ۳۰۰ سال قبل از اسکندر میدانستند. بنابراین از هزار سال تقریباً ۸۵۰ سال گذشته بود. ظاهراً از ترس اینکه مبادا پیشگوئی مزبور تحقق یابد وبرای اینکه دودمان وی بیشتر بماند اردشیر عالماً و عامداً سه قرن از مدت مزبوررا زد (و حال آنکه اگر امید داشت باین وسائل اثر پیشگوئی را بخدعه از میان ببرد واضح است که اعتقاد زیادی بآن پیشگوئی نداشته است) و چنین وانمود ساخت که فقط ۵۶۶ سال از هزار سال گذشته است و بنا بر این امید داشت خاندان وی ۴۳۴ سال دیگر بماند و در واقع همینطورهم شد زیرا یزدگردسوم آخرین پادشاه ساسانی درسال۲-۶۵۱ بعد از میلاد بقتل رسید. این تزویر فوق‌العاده‌ای که در تاریخ شده‌است بنظر مسعودی یك سرّ سیاسی ورمزدستگاه روحانی ایرانیان بوده‌است. و همینقدر که این عمل امکان وقوع داشته است نشان میدهد تاچه‌اندازه امور بایگانی و فن قرائت و کتابت کلاً در دست موبدان و دستوران بوده است.

چنانکه قبلاً بیان‌شد صفحات افسانهٔ ملی ایران درزمان ساسانیان

---

(۱) رجوع شود بچاپ نفیس دوخویه De Goeje جلد هشتم صفحهٔ ۹-۹۷ : Bibliotheca Geographorum Arabicorum (Leyden, 1893)

(۲) **یادداشت مترجم:** بعقیدهٔ آقای تقی‌زاده علت حقیقی حساب ۲۶۶ سالهٔ اشکانیان درحقیقت غیراز آن بوده که مسعودی گفته است. علت حقیقی را لوی امریکائی در یك مقاله وخودایشان درمقاله‌ای بعنوان The Era of Zoroaster در مجلهٔ پادشاهی آسیائی انگلیسی روشن ساخته‌اند.

هم با وقایع وهمی و سرگذشتهای تخیلی فراوانی آراسته بود، معذلك در اینجا وارد مرحلهٔ تاریخ حقیقی میشود و هرچه جلوتر میرود جنبهٔ تاریخی آن غلبه میکند. چون دورهٔ ساسانیان در فصل بعد مورد بحث قرار خواهد گرفت در اینجا بیش از این بسط مقال لازم نیست و بناءً علیهذا از آن میگذریم و وارد تحقیق در تاریخ حماسهٔ ملی ایران وقدیمی بودن آن میشویم.

**تاریخ افسانهٔ ملی و قدیمی بودن آن**

اشاراتی که در اوستا بپهلوانان شاهنامه شده است برای اثبات این امر کافی است که حتی قبل از اوستا نیز اصول افسانهٔ ملی بصورت اجمال وجود داشته است. لکن تنها این مسئله دلیل قدیمی بودن آن نیست زیرا نولدکه(۱) نشان داده است که روایات نویسندگان یونانی علی‌الخصوص کتزیاس(۲)، پزشك دربار اردشیر(۳)، آنچه در بارهٔ پادشاهان باستانی ایران نوشته‌اند حاکی از وجود اوصاف ممیزهٔ حماسی است. کتزیاس اعتراف میکند که منابع کتاب وی نوشته‌های فارسی بوده است. بعلاوه این جنبه های حماسی مکرر است و ازیك پادشاه وحتی ازیك دودمان بپادشاه دیگر یا دودمان دیگری منتقل شده است بنحوی که فی‌المثل میان روزگار جوانی و سرگذشت هـای اولیهٔ کورش، نخستین پادشاه هخامنشی، و کشمکشهای وی و مادیها بـا جنگ اردشیر، سر سلسلهٔ ساسانیان، وپارتها مشابهتی عظیم موجوداست؛ وحال آنکه ظهورسیمرغ یا هما و حمایت آن پرندگان سترك و توانا از هخامنش (؟) (٤) و زال

(۱) Nöldeke (۲) Ctesias

(۳) **یاد داشت مترجم:** اردشیر دوم را از آنجهت یونانیها اردشیر «منمون» Artaxerxes Mnemon گفته اند که حافظهٔ خوبی داشته است. «منمون» بزبان یونانی بمعنای حافظه است. رجوع کنید به لغت نامهٔ دهخدا، صفحهٔ ۱۷۱۷.

(٤) Achaemenes



یک صفحه ازقرآن کریم خط کوفی قرن سوم هجری درموزهٔ ایران باستان
( عکس از آقای مرتضی رستمی عکاس باستان شناسی )
( برابر صفحهٔ ۱۸٤ ) مربوط بصفحهٔ ۱۵۷



استاد مینیاتور حسین بهزاد در حال ترسیم و تکمیل تابلو شاهنامهٔ خود

( برابر صفحهٔ ۱۸۵ ) مربوط به صفحهٔ ۱۸۶

و اردشیر و نقش مشابهی که دو تن از خاندان شریف قارن برای نجات نوذر کیانی وپیروز ساسانی ازدست دشمنان تورانی بازی نمودند ونظائر آن که عبارت‌است‌ازسر گذشت داریوش‌بازوپیروس (۱) وپیروز با اخشنوار (خوشنواز) بالسّویه شایان توجه است.

داستان زریر (۲) برادر گشتاسب (۳) و شاهزاده خانم اداتیس (٤) مأخوذ از تاریخ اسکندر است که توسط خَرَسْ از اهالی میتیلن (۵)، صاحب اتناوس (٦)، تهیه و تألیف گردیده و بهمّت اتناوس برای ما مانده است، و همان واقعه موضوع قدیمترین داستان پهلوی‌است که بیادگارزریران معروف است (رجوع شود به صفحهٔ ۱٦٤ همین کتاب) و تقریباً در سال ۵۰۰ بعد از میلاد نوشته شده است. این کتاب کوچك و مهمّ که قدیمترین قطعهٔ حماسی موجود در زبان فارسی است اگرچه فقط از وقایع افسانهٔ ملّی بحث میکند لکن بنحوی ناظربکلّیهٔ دورهٔ حماسهٔ ملی‌ایران است.

**یادگار زریران**

نولدکه گوید: « همان کیفیت عجیب و توصیف ناپذیری که در تاریخ حماسی ملل گوناگون دیگر ظاهرمیشود دراین‌حماسه نیزمشهود است، مگرآنکه قائل شویم که دراین‌مقوله بکلی فریب خورده‌ایم اصل مطلب‌را عموماً میدانند. بعضی قسمتهای آن هنرمندانه و بدقت تکمیل گردیده است. با تطبیق وتصرف وحذف و تغییرشکل ممکن است ازتوی این مطالب حماسه‌ای که کم و بیش کامل و جامع ومرتبط باشد بوجود آید. کلیات و اصول داستان زریر درترجمهٔ مختصرعربی طبری باردیگر ظاهر میشود و قسمتی از ترجمهٔ مزبور تقریباً کلمه بکلمه باهمان قسمت شاهنامه کاملاً مطابقت دارد و این داستان را باید از شاهنامه گرفته

---

Zopyrus (۱)

Hystaspes (۳) Zariadres (۲)

Charas of Mitylene (۵) Princess Odatis (٤)

Athenaeus (٦)

باشد و آن نیز مبتنی بر روایت عمومی باستانی است که مأخذ و اساس حماسهٔ بزرگ ایران است ». (۱)

از تصرفاتی که نولدکه اشاره میکند، همانطور که خودوی تذکر میدهد، مراد وی بیشتر تغییراتی‌است که بمنظور تسهیل ترکیب وتلفیق وقایع مختلف در یك‌حماسه بعمل آید وهنرنمائیهای لازم بکاربرده شود، و نیز مراد وی حذف جهات و جوانب یا عباراتی است که مایهٔ ملال و آزردگی خوانندگان مسلمان گردد، کما آنکه در مورد شاهنامهٔ فردوسی و روایات بعدی دیگر نیز این معنی صادق باشد.

ازحماسهٔ ملی قسمتی که مربوط به‌عهد ساسانی‌است هنوزهم یك جزءِ آن که بزبان پهلوی است در تصرف ماست وآن کارنامك ارتخشتر پاپکان(۲) است که اکنون نیز اصل و ترجمهٔ آلمانی آن در دست رس میباشد (رجوع شود بصفحهٔ ۱۶۵ این کتاب). اگر کارنامك ارتخشتر پاپکان را با قسمت مربوطهٔ شاهنامه مقایسه کنیم (چنانکه این مقایسه در فصل بعد بیاید) نمیتوانیم در عقیدهٔ خود راجع به امانت و وفاداری فردوسی بسیار راسخ‌تر نشویم وباین‌معنی توجه نکنیم که فردوسی نسبت بمنابع خود امین و وفادار بوده وآنچه را ازمنابع نقل کرده‌است بطرز شایان توجهی با اصل مطالب مطابقت دارد. کارنامك محتملاً در سال ۶۰۰ بعد از میلاد مسیح تألیف شده و اگاثیاس(۳) (۵۸۰ بعد ازمیلاد) در احوال ساسان و پاپك و اردشیر شمه‌ای بیان کرده و بتواریخ فارسی خسروان (پوستهائی که بجای کاغذ مطالب مربوط بپادشاه را بر آن مینوشتند و کتب فارسی و سرگذشت شهریاران) اشاراتی

---

(۱) **یادداشت مترجم:** آقای تقی‌زاده مینویسند: « چطور ممکن است طبری از شاهنامه گرفته باشد در صورتیکه حتی شاهنامهٔ اصلی منثور قریب نیم قرن بعد از طبری تألیف شده. اگرطبری از ماخذ شاهنامه یعنی خدای نامك گرفته باشد قطعاً از ترجمهٔ عربی آن سیرالملوك باید باشد. »

Agathias (۳) Karnamak -i- Artakhshatr -i- Papakan (۲)

نموده و این خود دلیل دیگریست بر اینکه در ادبیات پهلوی این عصر لا اقل از سرگذشت بعضی افراد جداگانه سخن رفته است .

بموجب مقدمه‌ای که بر شاهنامهٔ فردوسی (۶ ـ ۱۴۲۵ بعد از میلاد) بحکم بایسنقر نوهٔ تیمور لنگ نوشته شد ، متن کامل وتصحیح

**آخرین دفعه‌ای که نامهٔ خسروان تهذیب و تنقیح شده است**

شدهٔ تمام‌حماسه بزبان‌پهلوی از کیومرث تاخسرو پرویز (یعنی تا ۶۲۷ بعد از میلاد) در عصر سلطنت یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی توسط دهقان دانشور تدوین گردید ؛ و نولد که دراین مقوله چنین گوید که ارزش کتاب‌مزبور فی نفسه هرچه باشد یك نکته نباید از نظر دور بماند و آن‌مطابقت‌روایات مورخین عرب است با شاهنامه تا مرگ خسرو پرویز و اختلاف زیادی است که از آن تاریخ ببعد مشاهده میشود ، و این مسئله خود مخصوصاً ازهمین نظردلالت برصحت آن دارد ،ولحن کلی آن ، چون همه‌جابشدت حاکی ازوطنخواهی وحقوق‌حقهٔ سلطنت وقدرت پادشاه است،بقدر کافی مثبت این معنی است که تحت نظارت وتوجهات شاهانه تنظیم شده است.

این کتاب پهلوی موسوم است به خدای نامک (خدای نامه) و نویسندگان عربی مانند حمزه و مؤلف الفهرست و دیگران پیوسته

**ترجمهٔ عربی و فارسی خدای نامه**

بدان اشاره‌میکنند و ابن‌مقفع آنرا دراواسط قرن هشتم میلادی بزبان عربی ترجمه نموده و بدین طریق در عالم ادبیات عربی معروف گردید . با نهایت تأسف ترجمهٔ مزبور مانند ترجمهٔ دیگری که به نثر فارسی بسال ۸ـ۹۵۷ میلادی بحکم ابومنصورالمعمری برای ابومنصوربن عبدالرزاق حکمران طوس توسط چهار تن از زردشتیان هرات و سیستان و شاپور و طوس تهیه شد مفقود گشته است(۱) . شاهنامهٔ منظوم فارسی را

---

(۱) رجوع شود به کتاب الآثار الباقیه عن قرون الخالیه ابوریحان بیرونی ترجمهٔزاخو Sachau Chronology of Ancient Nations وهمچنین‌به‌حماسهٔ ملی ایران تألیف نولد که Nöldeke, Das Iranische Nationalepos صفحهٔ ۱۵ - ۱۴ .

دقیقی بیشتر از روی همین کتاب برای نوح بن منصور سامانی ( ۹۷۶ تا ۹۹۷ میلادی ) آغاز نمود . دقیقی تنها هزار بیت دربارهٔ سلطنت گشتاسب و ظهور زردشت برشتهٔ نظم در آورد و بدست غلامی ترک بقتل رسید . کاریرا که دقیقی شروع کرده بود چندسال بعد فردوسی همت بتکمیل آن گماشت و حماسهٔ ملی را در شصت هزار بیت ( با هزار بیت دقیقی ) بصورت نهائی و کامل درآورد. هنگامیکه ازادبیات جدیدفارسی بخواهیم بحث کنیم باز هم از دقیقی و فردوسی سخن خواهیم گفت و بیش از این در این فصل چیزی لازم نیست گفته شود مگر آنکه بگوئیم شاهنامه آخرین تفصیل حماسهٔ ملی ایران است که باین صورت نهائی جلوه گر شده است . (۱)

---

**(۱) یادداشت مترجم :** برای تحقیق بیشتر دربارهٔ شاهنامه رجوع کنید بمقالات و خطابه های فاضلانهٔ دانشمندان ایران و شرق شناسان گیتی در جشن هزار سالهٔ فردوسی درمهرماه۱۳۱۳ شمسی که در دی‌ماه ۱۳۲۲ شمسی ازطرف وزارت فرهنگ دریك مجلد درتهران منتشر گردید ؛ ونیز بکتب ذیل رجوع شود : خلاصهٔ شاهنامهٔ فردوسی بانتخاب مرحوم محمدعلی فروغی ذکاء الملك که وزارت معارف در موقع جشن هزارسالهٔ ولادت فردوسی دردومجلد بطبع آن اهتمام نمود ، با مقدمهٔخود فروغی ، تهران۱۳۱۳ شمسی ؛ فرهنگ شاهنامه با شرح حال فردوسی و ملاحظاتی در باب شاهنامه تألیف آقای دکتر رضازاده شفق استاد دانشگاه تهران ، شهریور ۱۳۲۰ ؛ فردوسی نامهٔ مهر ( شمارهٔ مهروآبان ۱۳۱۳ مجلهٔ مهر بمدیریت آقای مجید موقر ) ؛ کتاب حماسه‌سرائی درایران تألیف آقای دکتر ذبیح‌الله صفا ، تهران اسفند ۱۳۲٤ ؛ کتاب فرماندهی خداوند جنگ ، سپهبد فردوسی ، گردآوردهٔ سرتیپ احمد بهارمست ؛ کتاب حماسهٔملی‌ایران تألیف تئودور نولدکه ، ترجمهٔ آقای بزرگ‌علوی، از انتشارات‌دانشگاه تهران ۱۳۲۷ ؛ فرهنگ شاهنامهٔ فردوسی تألیف فریتزولف ، دانشمند آلمانی ، چاپ برلین ، ۱۹۳۵ میلادی :

Fritz Wolff, Glossar zu Firdosis Schahname, Berlin, 1935.

دانشمندان ایران و سایر ممالك جهان در حق این شهریار ملك سخن بزبانهای مختلف داد سخن داده‌اند وازآنچه گفته‌اند ونوشته‌اندا گر بخواهیم فهرستی بپردازیم و حق شاهنامه را ادا کنیم شاید شاهنامهٔ دیگری باید نوشته شود .

# باب دوم

# تاریخ ایران از قیام ساسانیان

# تا

# سقوط بنی امیه

**( ۲۲۶ تا ۷۵۰ بعد از میلاد )**

# فصل چهارم

## عهد ساسانی (۲۲۶ تا ۶۵۲ بعد از میلاد)

تاریخ مفصل ساسانیان دراین فصل نگنجد واگر بخواهیم بتفصیل بحث شود چنین بحثی نه‌مناسب باشد نه درحیطهٔ امکان. ازطرف دیگر آندوران را اهمیتی فراوان است و بحدی شایان توجه باشد که نتوان بکلی گذاشت و گذشت.

دورهٔ ساسانی دورهٔ تحول است. پایان دورهٔ قدیم و آغاز دورهٔ جدید است. با هردو دوره نزدیك ومرتبط است. ازمجد وعظمت باستانی هخامنشیان بهره‌ای فراوان دارد، اما تاریخ آن بسی روشنتر از تاریخ عهد هخامنشی است. این روشنی در پرتو کتیبه ها و مسکوکات وامهار و آثار آن عصرایران پیدا شده ومورخین ونویسندگان داستانهای عربی و فارسی آثار مزبور را ضبط کرده‌اند؛ بعلاوه آثار بیزنطی (بیزانس) و سریانی و ارمنی و یهود نیز کمك نموده است. پادشاهان ساسانی را یونانیان خسرو و تازیان کسری(۱) میگفتند (وکسری را بعربی اکاسره جمع می بستند) و همینها بودند که شاهنشاهی ایران باستان و کیش زردشت را تجدید کردند و درحق آنان مسعودی درمقدمهٔ کتاب التنبیه والاشراف (صفحهٔ ۶) چنین مینویسد:

> «وانما اقتصرنا فی کتابنا هذا علی ذکر هذه الممالك لعظم ملك ملوك الفرس و تقادم امرهم و اتصال ملکهم و ماکانوا علیه من حسن السیاسة وانتظام التدبیر و عمارة البلاد والرأفة بالعباد و انقیاد کثیر من ملوك العالم الی طاعتهم و حملهم الیهم الاتاوة والخراج وانهم ملکوا الاقلیم الرابع و هو اقلیم بابل اوسط الارض و اشرف الاقالیم.»

شاعری در همان کتاب (صفحهٔ ۳۷) با همین روح این ابیات را سروده است و اگرچه اشعار او بزبان عربی است گویندهٔ اشعار بانساب

---

(۱) Chosroes

خود که از خاندان سلطنتی ایران بوده‌اند تفاخر کرده است :

و قسمنا ملکنا فی دهرنا قسمة اللحم علی ظهر الوضم
فجعلنا الشام و الروم الی مغرب الشمس الی الغطریف سلم
و لطوج جعل الترك له فبلاد الترك یحویها ابن عم
و لایران جعلنا عنوة فارس الملك و فرنا بالنعم

دیدیم که شهریاران ساسانی خود را خدایا موجودات آسمانی میخواندند (بزبان پهلوی بغ و بزبان کلدانی الاها و بزبان یونانی تئوس نامیده میشدند)

**جنبهٔ خدائی شهریاران ساسانی (فره ایزدی)**

و نیز دیدیم که خود را جانشین قانونی و خلف الصدق دودمان کیانیان درافسانهٔ باستانی ایران ووارث فرّ کیانی میدانستند ، و در حقیقت یك نوع مظهریّتی برای خود قائل بودند که بزبان عبری شخینه گفته میشود ، بدینمعنی کـه چون در روی زمین مظهر مشیّت آلهی و جلال و جبروت حق میباشند افسر شهنشاهی ایران تنها برفرق افراد آنخاندان زیبد و حق انحصاری آنان باشد وهرچه درقدرت داشتند میکردند که عظمت و کبریای خود را باعلی درجه مرکوز ذهن رعایای خود سازند . دربارهٔ اینکه چگونـه دودمان ساسانی بفرّ کیانی رسید افسانـهٔ غریبی بزودی نقل خواهیم کرد و در مورد شکوه سلطنت آنان مثال ذیل از سیرهٔ ابن هشام ( چاپ ووستنفلد(۱) صفحهٔ ٤۲ ) من باب نمونه استخراج میشود :

**فر و شکوه شهریاران ساسانی**

« وکان کسری یجلس فی ایوان مجلسه الذی فیه تاجه مثل القنقل العظیم فیما یزعمون یضرب فیه الیاقوت والزبرجد واللؤلؤ بالذهب والفضه معلقاً بسلسلة من ذهب فی رأس طاقة فی مجلسه ذلك فکانت عنقه لاتحمل تاجه انما یستر بالثیاب حتی یجلس فی مجلسه ذلك ثم یـدخل رأسه فی تاجه فاذا استوی فی مجلسه کشف عنه الثیاب فلا یراه رجل لم یره قبل ذلك الابرك هیبة له . »

---

(۱) Wüstenfeld



بقعهٔ بی‌بی شهربانو که اصل آن از عهد دیلمیان ، قرن چهارم هجری است وقسمتهائی ازابنیهٔ سنگی موجوددراین بقعه همان ابنیهٔ عهددیلمیان میباشد . (عکس از آقای‌مرتضی رستمی عکاس باستان شناسی)

(برابر صفحهٔ ۱۹۲) مربوط به صفحهٔ ۱۹۷

احتمال میرود درهیچ مملکتی مانند ایران درزمان ساسانیان اصلی که بموجب آن اصل حق آسمانی برای پادشاه قائل شوند پیروانی راسخ العقیده‌تر از ایرانیان نداشته است. نولد که میگوید کسی که از خاندان سلطنت نباشد مانند بهرام چوبین که از نجباء بود و سرپیچی نمود یا مانند شهر براز و سلطنت را غصب کند عمل او تقریباً باورنکردنی و جز بشرارت و بیشرمی بچیز دیگری حمل نشود. بلاشبهه احساسات غالب مردم بطور واقع درقصهٔ ذیل منعکس است: دینوری (صفحهٔ ۹۸) دربارهٔ فراربهرام چوبینه پس از شکست خوردن از خسروپرویز ومتفقین رومی وی این قصه را نقل کرده است:

**اصل حق آسمانی در ایران**

«بهرام بشتاب و سرعت فرار اختیار کرد و در راه بدهکده‌ای رسید و در آنجا اقامت گزید. بهرام با مردان سینه و یزدان گشنسپ وارد کلبهٔ پیر زنی شدند وغذائی که باخود داشتند صرف نمودند وآنچه از طعام مانده بود به پیر زن دادند. سپس شراب بیرون آوردند و بهرام از پیرزن پرسید:

'آیا چیزی نداری که مشروب را با آن بنوشیم؟'

پیرزن پاسخ داد: 'کدوی کوچکی دارم'. و کدورا آورد. سر کدوراقطع کردند واز آن باده نوشیدند. آنگاه مقداری نقل بیرون آوردند وبه پیرزن گفتند: 'چیزی نداری که نقل را درآن بریزیم؟' غربالی آورد و نقل را درآن ریختند. بهرام فرمان داد به پیرزن شراب بدهند و بدو گفت: 'ای پیرزن خبر چه داری؟'

جواب داد:

، خبری که ما داریم این است که خسرو با سپاهیان روم پیش روی کرده و با بهرام مصاف داده و او را مغلوب نموده است و سلطنت خود را از او باز گرفته است، . بهرام سئوال کرد: ، دربارهٔ بهرام چه میگوئی؟، پاسخ داد : مردی است نادان و احمق که مدعی سلطنت است و حال آنکه از خاندان سلطنت نسب نمیبرد ، ؛ بهرام گفت : ، پس بهمین سبب است که می را از کدو و نقل را از غربال میخورد ! ، و این گفتهٔ بهرام در ایران ضرب المثل گردید . »(۱)

---

(۱) **یادداشت مترجم :** این داستان را فردوسی طور دیگر نقل کرده است و عبارتی که دینوری میگوید در ایران ضرب المثل است باید اشاره به بیت آخر این اشعار باشد که از جلد نهم شاهنامه چاپ بروخیم بتصحیح آقای سعید نفیسی ، تهران ۱۳۱۴ ، صفحات ۲۷۸۸ تا ۲۷۸۹ نقل میشود :

همی راند بیراه و دل پر ز بیم — همی برد با خویشتن زر و سیم
یلان سینه و گرد ایزد گشسب — بیکسوی لشگر همیراند اسب
به بیراه لشگر همیراندند — سخنهای شاهان همی خواندند
پدید آمد از دور ویرانه ده — که آن ده نبود از در مرد مه
همیراند بهرام پیش اندرون — پشیمان شده دل پر از درد و خون
چو از تشنگی خشك شدشان دهن — بیامد بخان یکی پیر زن
زبانها بچربی بیاراستند — وزان پیر زن آب و نان خواستند
زن پیر گفتار ایشان شنید — یکی کهنه غربال پیش آورید
یلان سینه برسم بیهرام داد — نیامد همی برغم از باژ یاد
چو کشگین بخوردند می خواستند — ز بانها بزمزم بیاراستند
زن پیر گفت ار میت آرزوست — می است و یکی نیز کهنه کدوست
بریدم کدو را که نوبد سرش — یکی جام کردم نهادم برش
بدو گفت بهرام چون می بود — ازین خوب تر جام خود کی بود
زن پیر رفت و می آورد و جام — از آن جام بهرام شد شادکام
یکی جام پر بر کفش بر نهاد — بدان تا شود پیر زن نیز شاد

( بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۱۹۵ )

اما خود نگارنده معتقد است که حق با گبینو(۱) بوده است آنجا که میگوید سلطنت را حق آسمانی یا موهبت آلهی میدانستند که در دودمان ساسانی بودیعه قرار گرفته بود واین عقیده تأثیرعظیمی درسراسر تاریخ ادوار بعد ایران داشته است علی‌الخصوص علاقهٔ شدید ایرانیان بمذهب تشیّع تحت تأثیرهمین عقیده‌است که‌محکم بمذهب‌شیعه‌چسبیده‌اند. انتخاب خلیفه یا جانشین روحانی پیغمبر هراندازه نزد عرب دموکرات امر طبیعی بود درنظر اهل تشیع غیرطبیعی مینمود و جزایجاد اشمئزاز اثر دیگری نداشت و شخص عمر خلیفهٔ ثانی سنت و جماعت هم بدان سبب نزد شیعه مورد نفرت است که امپراطوری ایران را نابود ساخت، وکینهٔ ایرانیان نسبت‌بعمر گرچه درلباس مذهب ظاهرشد محل‌هیچگونه شبهه و تردید نیست. بعقیدهٔ ایرانیان حسین‌بن علی(ع) که پسر کوچك فاطمهٔ زهرا بنت نبی اکرم میباشد شهربانو دختریزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی را بحبالهٔ نکاح درآورد وبنابراین هردوفرقهٔ بزرگ تشیع (چه اثنی عشریه که اکنون در ایران شایع است وچه اسمعیلیه که هفت امامی است) نه تنها نمایندهٔ حقوق وفضائل خاندان نبوّت‌اند بلکه واجد حقوق و فضائل سلطنت نیز میباشند، زیرا نژاد از دو سو دارند: ازبیت

(بقیهٔ یاورقی ازصفحهٔ ۱۹٤)

بدو گفت کای مام با فرهی | ز کار جهان چیستت آگهی
بدو پیر زن گفت چندان سخن | شنیدم کزان گشت مغزم کهن
ز شهر آمد امروز بسیار کس | همه جنگ چوبینه گویند و بس
که شد لشگر او بنزدیك شاه | سپهبد گریزان بشد بی سپاه
بدو گفت بهرام کای پاك زن | مرا اندرین داستانی بزن
که این از خرد بود بهرام را | وگر برگزید از خرد کام را
بدو پیر زن گفت کای شهره مرد | چرا دیو چشم تو را خیره کرد
ندانی که بهرام پور گشسپ | چو با پور هرمز برانگیخت اسپ
بخندد بر او هر که دارد خرد | کس او را ز گردنکشان نشمرد
**بدو گفت بهرام اگر آرزو** | **چنین کرد گو می خورد از کدو!**

(۱) Gobineau

رسالت و از دودهٔ ساسان . لذا این عقیدهٔ سیاسی بوجود آمده است که گبینو(۱) در کتاب خود بنام ادیان و حکم در آسیای مرکزی صفحهٔ ۲۷۵ بدان اشاره مینماید و ترجمهٔ آن بشرح ذیل است :

**مبنای سیاست شیعه**

« یکی از اصول عقائد سیاسی که در ایران بیچون وچرا مورد قبول است اینکه فقط پیروان علی‌بن‌ابیطالب حق رسیدن بتخت وتاج را دارند و این امر را سبب آنست که نژاد از دو سو دارند : هم از ساسانیان از طرف مادرشان بی‌بی شهربانو دختر آخرین پادشاه آن دودمان که یزدگرد بود ، و هم از خاندان امامت که ریاست دیانت حقه با آنهاست . پادشاهانی که پیرو علی نباشند سلاطین بالفعل خوانده میشوند و در نظر کسانیکه شدیداً مقید بقواعد و اصول میباشند این قبیل سلاطین غاصب و جابر و ستمگرند ودرهیچ موردی هیچکس آنانرا بحق صاحب ومتصرف کشورشاهنشاهی نمیدانند . دربارهٔ این عقیدهٔ راسخ و قاطع که مرور زمان هم در آن هنوز رخنه نکرده‌است بیش‌ازاین سخن نخواهم گفت . در کتاب دیگری بقدر کافی بتفصیل بحث کرده‌ام و بر روی این اساس بوده است که بابیه کلیهٔ سیاست خود را بنا نهاده‌اند» .

اکنون اعم از اینکه این مزاوجت واقعاً صورت گرفته یا نگرفته باشد قرنهای بسیاری است که این امررا شیعیان مانند یك حقیقت تاریخی قبول‌دارند . ازنخستین مؤلفینی که بدان‌اشاره کرده‌اند میتوانیم‌الیعقوبی‌را نام ببریم ( جلد دوم صفحهٔ ۲۹۳ چاپ هوتسمه(۲) ) .

الیعقوبی مورخی است عرب که درآخر قرن نهم میلادی زندگی میکرده و فاجعهٔ قتل امام حسین(ع) را بدین مضمون شرح میدهد :

« وکان للحسین علیه‌السلام من‌الولد علی‌الاکبرلا

---

(۱) Gobineau, Religions et Philosophies dans l'Asie Centrale.

(۲) Houtsma

بقیة له قتل با لطف(۱) وامه لیلی بنت ابی مرة بن
عروة بن مسعود الثقفی وعلی الاصغر وامه حرار(۲)
بنت یزدجرد و کان حسین سماها غزاله . »

شهربانو که مادر نه امام است ( از امام چهارم تا امام دوازدهم ) هنوز در قلوب هموطنان خود جا دارد و تقریباً در یك فرسنگی جنوب تهران کوهی است بنام کوه بی بی شهربانو که مردان را اجازهٔ پای نهادن و بیحرمتی بحرم آن نیست . زنانیکه شفیعی نزد خداوند خود میطلبند برای اینکه حاجاتشان روا گردد بزیارت بی بی شهربانو میروند . بی بی شهربانو یکی از قهرمانان تعزیهٔ حزن انگیزی است که همه ساله در همهٔ شهر هـای ایران و بلاد دیگری که مسکن مهاجرین ایرانی است برپا میشود وشیعیان باچشمان اشگبار گروه گروه در تعزیه شرکت میکنند .

**شهربانو در تعزیهٔ ایران**

قسمتی از آنداستان را از «تعزیهٔ غائب شدن شهربانو چاپ تهران، سال ۱۳۱٤ هجری» صفحهٔ ۱۹ ، اززبان شهربانو دراینجا نقل میکنیم :

ز نسل یزدگرد شهریارم
ز نوشیروان بود اصل نژارم
درآن وقتی که بختم کامران بود
بدان شهر ریم اندر مکان بود
شبی رفتم بسوی قصر بابم
بیامد حضرت زهرا بخوابم

---

(۱) طف آن قسمت از عربستان است که مجاور اراضی مزروعی عراق است .

(۲) گذشته از شهربانو ( که ایرانیان عصر جدید عموماً بدین اسم از وی یادمیکنند ) اسامی دیگری ازطرف نویسندگان دیگرضبط شده است مانند السلافه و شاه زنان .

بگفت ای شهربانو با صد آئین

تو را من برحسین آرم بکابین

بگفتم من نشسته در مدائن

حسین اندر مدینه هست ساکن

محال است این سخن! فرمود زهرا

حسن آید بسرداری در اینجا

تو میگردی اسیر ای بی قرینه

برندت از مداین در مدینه(۱)

بفرزندم حسین پیوند سازی

مرا از نسل خود خرسند سازی

ز نسلت نه امام آید بدوران

که نبود مثلشان در دار دوران

چند سطر بعد عبارتی است که مشخص حس نفرت ایرانیان نسبت بعمر و دوستی علی است و بحدی معرف روحیهٔ ایرانیان است که نمیتوانیم

---

(۱) در عربستان مدینه بمعنی شهر است ومدائن جمع مدینه است. هنگامیکه پیامبر بشهر قدیم یثرب هجرت فرمود و آنشهر را بقدوم خود مباهی ساخت آنشهر را مدینة النبی یا المدینه خواندند. مراد از مدائن تیسفون پایتخت قدیم ساسانیان در کلده است.

جغرافی‌دانان عرب در وجه تسمیهٔ این شهر چنین گویند که چون از ائتلاف و اتحاد هفت شهر تشکیل شده است مدائن خوانده میشود. رجوع کنید بفرهنگ جغرافیائی و تاریخی و ادبی ایران تألیف باربیه دومنار، صفحهٔ ۵۱۹:

Barbier de Meynard, Dictionnaire Géographique, Historique et Littéraire de la Perse, Paris, MDCCCLXI

اینکه شهر قدیم ری با تیسفون در این تعزیه اشتباه شده است صرفاً خود علامتی است که اصولاً تعزیه ها عوام پسند است و جنبهٔ علمی ندارد و بهمین سبب چون حاکی از احساسات ملی است دارای معنی و اهمیت بیشتری است، زیرا احساساتی که در تعزیه ها جلوه گر است احساسات ملت است نه مدعیان علم.

از آن بگذریم. شهربانو را چنانچه زیبندهٔ شأن دختر پادشاه است امام حسن(ع) با جوانمردی و شهامت بر تخت روانی مینشاند وبمدینه میبرد و در همان هنگام گرفتاریهای شهربانو آغاز میشود:

ولی چون شد مدینه منزل ما
غم عالم فزون شد بر دل ما

یکی گفتا که این دختر کنیز است
یکی گفتا بشهر خود عزیز است

بمسجد مرد و زن در بام محضر
مرا نزد عمر بردند، مادر!

کلامی گفت کز او در خروشم
بگفت این بیکسان را میفروشم!

علی جدّت چو بر آمد خروشان
بگفتا لب ببند ای دون نادان

نشاید بردن ای ملعون غدار
بزرگان را سر عریان ببازار!

پس از آن خواری ای نور دو عینم
ببخشیدند بر بابت حسینم

حسین کرده وصیت بر من زار
نمانم در میان آل اطهار

اگر مانم اسیر و خوار گردم
برهنه سر بهر بازار گردم

تو چون هستی امام و شهریارم
بدست تست، مادر، اختیارم

اگر گوئی روم، دردت بجانم
صلاحم گر نمیدانی بمانم!

نویسندگان عیسوی علی الخصوص سریانی ساسانیان را بصورت تاریکتری مجسم میکنند و چنانکه نولدکه گوید اغلب شرقشناسان از این منبع اطلاعات « بقدر کافی استفاده نکرده‌اند. »

**نظر اتباع معاصرین عیسوی ساسانیان**

دو فقره از این آثار بخصوص را ممکن‌است بطلاب تاریخ ایران که متأسفانه مانند خود نگارنده نمیتوانند باصل متون مزبور مراجعه کنند توصیه و سفارش نمود. اول کتابی است که در سال ۵۰۷ بعد از میلاد تألیف شده (۱) و در وصف تسخیر آسیای صغیر است از طرف ایرانیان بدست قباد؛ و بویژه از رنجها و متاعبی که در آغاز قرن ششم میلادی متوجه ادسا(۲) (رهاء) وآمد(۳) گردید سخن گفته است (اکنون این دو محل اورفا ودیاربکر خوانده میشود). کتاب دیگر اسناد یاثبت‌وقایع مربوط بشهدای ایرانی است (۴) و مستخرج از نسخ مختلف خطی سریانی است که با حواشی و تعلیقات بسیار عالمانه بقلم گئورگ هوفمن (۵) بزبان آلمانی‌ترجمه شده‌است. دراین کتابها ایرانیان‌را ازجهت‌سیاسی‌ومذهبی طبعاً با قیافۀ مهیب و مرگباری نشان داده‌اند. کتاب

**شهداء ایرانی**

اول را چون مطالعه کنیم و رفتار ایرانیان را با رفتار دشمنان عیسوی مذهبشان بسنجیم خواهیم دید که ایرانیان بیش از

---

(۱) The Chronicle of Joshua the Stylite متن‌وترجمۀ آن‌در کیمبریج بسال ۱۸۸۲ میلادی از طرف دکتر رایت Dr. W. Wright چاپ شده است.

**یادداشت مترجم:** این کتاب‌بزبان سریانی وتاریخ جنگ ایران ویونان است که درسالهای ۵۰۲ تا ۵۰٦ مسیحی واقع شد و علی‌الظاهر مؤلف کتاب درتمام مدتی که آتش‌جنگ شعله‌ور بوده درادسا (رهاء) زندگانی میکرده و ناظر بسیاری از وقایع جنگ بوده است (دائرة المعارف بریتانیکا، جلد ۱۳، چاپ ۱۹۲۹ مسیحی).

(۲) **یادداشت‌مترجم:** بعقیدۀ آقای تقی‌زاده ادسا Edessa همان‌رهاءاست.

(۳) Amid (۴) Acts of the Persian Martyrs

(۵) Auszüge aus Syrischen Akten Persischer Märtyrer ... von Georg Hoffmann (Leipzig, 1880)

دشمنان خود ظلم وستم روا نداشته وخدعه وتزویر بیشتری بکار نبرده‌اند.
لکن باید درنظر داشت که جنگی جهانسوز درگرفته‌بود وخانه و کاشانهٔ
مؤلّف آن کتاب هم براثر جنگ خراب و ویران گشته و دو سه سال بعد
از خاموش شدن آتش جنگ بشرح وقایع آنزمان پرداخته است . پس
اگر احیاناً بدین لحن سخن گفته است امری طبیعی بوده است : چنین
گوید که « آن قوم شریر نسبت بکسانی که بآنها سر تسلیم فرود آوردند
رحم نکردند و از این عمل خود لذت بردند . آنانرا رسم وعادت چنان
است که از بدی کردن باِبناءِ بشر لذت برند و شادی کنند . »

احساسات مذهبی در واقع از هر دو طرف شدت یافت و موبدان
زردشتی‌و کشیشان مسیحی از جهت گذشت واغماض هیچکدام بر دیگری
برتری نداشتند . برای اینکه معلوم شود صرفاً ملاحظات
مذهبی تا چه درجه درتشخیص مورخین و نظر آنان در
بارهٔ منش رجال مؤثر بوده است مقایسهٔ اقوال مختلفی که
در احوال یزدگرد اول (۳۹۹ تا ۴۲۰ بعد از میلاد)

**شواهدی از اغراض مذهبی**

در دست است مثال خوبی تواند بود . تاریخ نویسان عربی اطلاعات و
نظرهای خودرا بالمآل از کتاب پهلوی خدای‌نامه میگرفتند وخدای‌نامه
تحت تأثیر و نفوذ موبدان مجوس تدوین شده بود . اگر شرحی را که
تاریخ نویسان عربی نوشته اند با شرحی که بزبان سریانی در بارهٔ سیرت
همان پادشاه بخامهٔ یك نویسندهٔ معاصر عیسوی نوشته شده است مقایسه
کنیم اغراض مذهبی روشن میشود . نویسندگان طبقهٔ
اول یزدگرد را گنهکار (بزهگر یا بزهکار وبعربی اثیم)
میخواندند و خبث نفس وعصیان وستمگری اورا مافوق

**یزدگرد بزهکار**

طبیعت بشر میدانستند . نویسندهٔ سریانی بالعکس یزدگرد را پادشاهی
نیکوسرشت و رحیم ومسیحا مشرب ودرمیان شهریاران دیگر وجودی
سعید و مبارك میشناسد و در حق او دعای خیر میکند که نامش همیشه

بنیکی یاد شود و آینده‌اش فرخنده تر باشد ! و همه روزه به بینوایان و مستمندان خوبی کند(۱) .

بهمین منوال خسرو اول ( ۵۳۱ تا ۵۷۸ بعد از میلاد ) لقب انوشیروان ( انوشك روبان - انوشه روان ، یا صاحب روان جاوید ) یافت

**انوشیروان دادگر**

و هنوز هم ویرا مظهر واقعی پرهیز کاری و تقوی وعدل و داد شاهانه یاد میکنند و روش قاهرانهٔ وی در قلع و قمع مزدك و ابطال بدعتی که مزدك بوسیلهٔ مسلك اشتراکی خود در دین و آئین گذاشت درنظر موبدان بیگذشت مجوس دلیل عمدهٔ خلود و ابدیت روان اوست . تصویب و تصدیق موبدان چنان خدمتی در حق انوشیروان کرد که سعدی با وجود شوریکه از اسلام در سر داشت میگوید :

زنده‌است نام فرخ نوشیروان بعدل　　گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند

از بیان دینوری چنین استنباط میکنیم ( رجوع شود بصفحهٔ ۷۲ کتاب او ) که ترسایان را نیز انوشیروان بدیدهٔ حقارت مینگریست و

**عقیدهٔ انوشروان در بارهٔ مسیحیان**

بسیار خوار میشمرد . وقتی که پسرش نوش‌زاد بدیانت مادر ترسای خود گروید وبرپدر بشورید نایب السلطنهٔ انوشیروان درتیسفون(۲) نامه‌ای باو نوشت و کسب تکلیف نمود . انوشیروان بنامهٔ‌وی چنین پاسخ داد : «از گروه انبوه مردم باك مدار آنانرا قدرت مقاومت نیست ، چه درآئین مسیح مقرر است که اگر بگونهٔ چپ یکی از آنان سیلی نواخته شود باید گونهٔ راست را نیز برای سیلی خوردن جلو بیاورد . راستی چنین قومی چگونه پایداری تواند کرد ؟ »

برگردیم بمنظور وهدف این فصل . چون بیش‌از آنکه فقط بپارهٔ نکات مربوط بتاریخ این دوره نظری بیاندازیم کار دیگری نمیتوانیم

---

(۱) نولدکه ، تاریخ ساسانیان صفحهٔ ۷۴ ، حاشیهٔ سوم ، پائین صفحه :
Nöldeke, Gesch. d. Sassaniden

(۲) **یادداشت مترجم :** در شاهنامه نگهبان مداین ذکر شده است .

کرد بنا براین پیشنهاد من اینست که اختصاصاً دربارهٔ

**منظور و هدف وطرح این فصل**

آغـاز و انجام آن سخنی بگوئیم . آغاز این دوره از آنجهت شایان توجه است کـه بیشتر آمیخته با افسانه و اساطیر است و پـاره‌ای از داستانهـای این عصر را چنانکه در شاهنامهٔ فردوسی برشتهٔ نظم درآمده‌است میتوان باوقایع همان زمان که‌در کتاب پهلوی کار نامک ارتخشتر پاپکان نقل شـده است تطبیق نمود . پـایان این دوره نیز بدان سبب شایان توجه است که بلافاصله بـا غلبهٔ عرب مرتبط است و استیلای عرب مترادف با افتتاح دورهٔ جدیدیا شروع‌عصر اسلامی‌است . بعلاوه‌دوجنبش مذهبی دراین عهدپدیدآمد که‌تاحدی‌قابل ملاحظه‌است ، یکی‌نهضت مانی(۱) و دیگری مزدك واین هردوشواهدی است قدیم بر صدق این قول که ایرانیان را بتفکرات فلسفی عشق‌وعلاقهٔ خاصی است و این خود از اوصاف ممیزهٔ آنهاست و ما میدانیم که ملت ایران بیش از هر ملت دیگری دردنیا رؤساءِ بزرگ فرق ومسالك‌بدعت گذاررا بوجودآورده‌است . مانی‌بگفتهٔ خودش(۲) در عهدسلطنت‌اردوان (ارتبانوس) (۳) آخرین پـادشاه پارت متولد شد و بـا مؤسس سلسلهٔ ساسانی معاصر بود . در سال ۵۲۸ میلادی انوشیروان مزدك را بقتل رساند . در این هنگام‌گواینکه نخستین علائم ضعف وانحطاط ساسانیان خیلی دور بنظرنمیرسید ولی هیچیك از پادشاهان این سلسله بدین‌اقتدار فرمانروائی نکرده بودند . علیهذا این فصل بچهار قسمت تقسیم میشود :

قسمت اول افسانهٔ اردشیر و تـأسیس سلطنت ساسانی ؛ قسمت دوم مانی و اصول عقائـد او ؛ قسمت سوم انوشیروان و مزدك ؛ قسمت چهارم آخرین روزهای خاندان ساسانیان .

---

(۱) **یادداشت مترجم :** آقای تقی زاده مینویسند : « مـانی در پایـان دورهٔ ساسانیان ظهور نکرد بلکه در اوایل آن دوره بود » .

(۲) رجوع شود به الآثارالباقیهٔ ابوریحان بیرونی ترجمهٔ زاخو صفحهٔ ۱۲۱
al - Biruni, Chronology of Ancient Nations, Translated by Sachau,

(۳) Artabanus

# قسمت اول : افسانهٔ اردشیر

وقایع مهم این افسانه چنانکه در کار نامک بزبان پهلوی و در شاهنامه نگاشته شده است بشرح ذیل است ( در اینجا از ترجمهٔ عالی کار نامک استفاده میکنیم که نولدکه بزبان آلمانی درآورده و بصورت جداگانه منتشر گردیده است و از صفحهٔ ۲۲ تا ۳٤ آن مقدمه است و شاهنامهٔ مورد استفادهٔ ما شاهنامهٔ ماکان است ، چاپ کلکته ، جلدسوم ، صفحات ۱۳٦٥ تا ۱٤۱٦ ) :

۱ ـ ساسان از پشت پنجم بهمن دراز دست میباشد ( رجوع شود بصفحهٔ ۱۷۹ و ۱۸۰ همین کتاب ) . ساسان بشبانی واردخدمت پاپک(بابک) شهریار پارس میگردد و بابک در خواب می بیند که ساسان را نژاد از خاندان سلطنت است ، لذا مرتبهٔ او را بلند میسازد و بر عزت و احترام او میافزاید و دختر خود را باو میدهد . اردشیر ثمرهٔ این اتحاد است ( رجوع شود بکار نامک صفحهٔ ۳٦ تا ۳۸ و شاهنامه صفحهٔ ۱۳٦٥ ) .

۲ـ پاپک اردشیر را بفرزندی خویش میپذیرد و چون بزرگ میشود آوازهٔ شهامت و خرد و سلحشوری او بگوش اردوان آخرین پادشاه اشکانی میرسد . اردوان اورا بدربارخود در ری میخواند وباحترام از وی پذیرائی میکند تا اینکه روزی در نخجیرگاه یکی ازپسران اردوان مدعی میشود که تیر عجیبی که در واقع بدست اردشیر افکنده شده بود از شست او گذشته است نه از اردشیر . اردشیر هم ادعای او را تکذیب مینماید . در نتیجه اردوان بر اردشیر بانگ میزند و براوخشم میگیرد وبرای خدمت اسبهای‌خود بطویله‌های سلطنتی روانه‌اش‌میدارد ( کار نامک صفحهٔ ۳۸ تا ٤۱ ، شاهنامه صفحهٔ ۱۳٦٦ ) .

۳ ـ کنیزکی ماهروی و روشن روان که اردوان را نسبت باو نهایت درجهٔ اعتماد بود دل بحال اردشیر میسوزد و با دو اسب باد پای

با اردشیر بسوی کشور پارس میگریزد. سپس اردوان در تعاقب آنان میتازد و زود برمیگردد. وبرگشتن وی پس از آن بود که اطلاع یافت یك قوچ زیبای جنگی یا میش کوهی که علامت فرشاهی است وغرم (بضم غین و سکون راء و میم) نامیده میشود در پی اردشیر آمده و باورسیده و برپشت اسب او سوار شده است (کارنامك صفحهٔ ٤١ تا ٤٦ ؛ شاهنامه صفحهٔ ۱۳۷۰).

٤- جنگهای اردشیر با پارتها و دیگران. شکست دادن اردوان و پسرش را و شکست یافتن از کردان (کار نامك صفحهٔ ٤٦ تا ٤٩، شاهنامه صفحهٔ ۱۳۷٤).

٥- سرگذشت هفتان بخت (هفتواد) وکرم اژدها پیکر کرمان و جنگ با میترك (مهرك) (کار نامك صفحهٔ ٤٩ تا ٥٧ ؛ شاهنامه صفحهٔ ۱۳۸۱).

٦- چگونه دختر اردوان را که اردشیر گرفته بود خود اردشیر بمرگ محکوم مینماید ؛ چگونه موبد موبدان (بگفتهٔ طبری موسوم به ابرسام) (۱) دختر اردوان را از کشتن میرهاند؛ چگونه آن دختر پسری میآورد و او را شاپور (شاهپوهر=شاه‌پور، پسر شاه) نام میگذازد ؛ و چگونه پسر را پدر میشناسد (کارنامك صفحهٔ ٥٧ تا ٦٣ ؛ شاهنامه صفحهٔ ۱۳۹۲).

۷- اردشیر ازطرف پادشاه هند موسوم به کیت یا کید (۲) اطلاع مییابد که فرمانروائی ملك ایران یا درخاندان وی یا درخاندان دشمن

---

(۱) Abarsam

(۲) **یادداشت مترجم:** فردوسی کیدرا دانای هند خوانده است :

| | |
|---|---|
| فرستاد نزدیک دانای هند | بسی اسب و دینارو چینی پرند |
| بدو گفت رو پیش دانا بگوی | که ای مرد نیك اختر راه‌جوی |
| باختر نگه کن که تامن زجنگ | کی آسایم و کشور آرم بچنگ |
| فرستاده را گفت کردم شمار | از ایران و از اختر شهریار |
| گر از گوهر مهرك نوشزاد | برآمیزد این تخمه با آن نژاد |
| نشینند بآرام بر تخت ناز | نباید شد اورا سوی جنگ باز |

وی مهرك خواهد بود . بنا بر این کوشش میکنند که نژاد مهرك را از میان بردارد . یکی از دختران مهرك از این قتل عام جان بدر میبرد و رهانیده میشود و میان روستائیان پرورش مییابد . شاپور او را میبیند و بدام عشق او گرفتار میآید و زناشوئی خود را با دختر مهرك و تولد فرزندش هورمزد ( اورمزد ) را از اردشیر پنهان میدارد .

هورمزد چون بسن هفت سالگی میرسد در میدان چوگان بازی چندان رشادت ازخود بروزمیدهد که ازطرف نیای خود شناختهمیشود ( کار نامك صفحهٔ ٦٤ تا ٦٨ ؛ شاهنامه ، صفحهٔ ۱۳۹۷ ) .

هر کس کارنامك و این قسمت شاهنامه را برابر هم نهاده و هردو را با هم خوانده باشد ناگزیر تحت تأثیر شگرف این فکر واقع میشود که حتی جزئیات و دقائق را نیز فردوسی از کار نامك نقل کرده وبطور کلی نسبت باصل وفادار بودهاست وعقیدهٔ مادربارهٔ اینکه فردوسی بهاصل افسانه های باستانی چسبیده و با امانت از آن تبعیت کردهاست از جهت دیگری نیز بهمان اندازه تأیید میشود و آن مقایسهٔ افسانهٔ پهلوی زریر ( یادگار زریران ، ترجمهٔ گایگر(۱) بزبان آلمانی ) با قسمت مربوطهٔ شاهنامه است(۲) . اکنوناین مسئله صرفاً یكامراتفاقی است کهمیتوانیم این قسمتها را با اصل تطبیق کنیم . ونسبت بجاهای دیگری نیز که هیچ وسیلهای برای مقابله نداریم میتوانیم انصافاً اینطور فرض کنیم که فردوسی بهماناندازهحتی درجزئیات رعایت اصل افسانهٔ باستانیرانموده و جانب وجدانرا نگاهداشته است . چونمجال سخنتنگ است دراینجا نخواهیمتوانستازایندوروایت مربوطبداستان اردشیر بیشازیکی دوسر گذشت را با هم تطبیق کنیم . سخن را اکنون ازولادتاوآغازمیکنیم :

---

(۱) Geiger

(۲) Sitzungsberichte d. K. b. Akademie d. Wiss. zu München for 1890, vol. i, pp. 43-84: Das Yâtkâr - è- Zarîrân und sein Verhältniss zum Shâh - nâme by Geiger, and Nöldek's Persische Studien, II: Das Buch von Zarêr, in the Sitzungsberichte d. phil. hist. classe der K. Akad. d. Wissenschaften for 1892 (Vienna), vol cxxv, Abhandlung 12.

# ترجمهٔ کارنامهٔ اردشیر بابکان

« پس از مرگ اسکندر رومی عدهٔ کدخدایان یا ملوك‌الطوائف بدویست و چهل تن میرسید .

سپاهان و پارس و نواحی مجاور آن در دست سردار و سرزمرهٔ آنها اردوان بود . پاپك را اردوان بمرزبانی وفرمانداری پارس گماشت . مقر پاپك در استخر بود و هیچ فرزند نامبرداری نداشت . ساسان برای پاپك شبانی میکرد و با گوسپندان بسر میبرد و از تخمهٔ دارا پسر دارا بود . درعهدسلطنت‌شوم اسکندر گریزان‌وپنهان باشبانان کرد میزیست . پاپك نمیدانست که ساسان را نژاد از دارا پسر داراست .

شبی پاپك خورشیدرا بخواب دید که ازروی سرساسان همهٔ‌جهان را روشن ساخته است . دیگرشب ساسان را برپیل آراستهٔ سفیدی نشسته و همه مردم کشور را پیرامون او ایستاده دید . مردم ساسان را ستایش میکردند و درود و آفرین میگفتند . سوم شب دید (آتش مقدس) آذر فربا(۱) ( آذرفرنبگ یا آذرفرنبغ ) وآذرگشسب و آذربرزین مهر(۲) در خانهٔ ساسان فروزان است و بهمهٔ جهان روشنی میدهد .

پاپك‌را این امرشگفت‌آمد . دانایان ومعبّران را نزد خود خواند و آنچه را در سه شب متوالی بخواب دیده بود بایشان بازگفت . خواب گذاران گفتند : ' آنکس که بخواب دیدی خود یا یکی از فرزندانش بپادشاهی جهان رسد، چه خورشید وپیل سپیدآراسته (درتأویل خواب) نشانهٔ قدرت وتوانائی وفیروزی است وآتش‌فربا (آذرفرنبگ یاآذرفرنبغ)

---

(۱) Frobâ

(۲) **یادداشت مترجم :** آذرفرنبغ وآذرگشسب و آذر برزین مهر نام سه‌آتش مقدس روحانی است که برای حفاظت جهان آفریده شده و همهٔ آتشهای دیگر از آن مشتق میشود ( رجوع شود به پاورقی صفحهٔ ۷ کارنامهٔ اردشیرپاپکان ترجمه صادق هدایت چاپ بمبئی ۳۷/۲/٤) .

نشانهٔ دانایان دین است که ازاماثل واقران و بزرگان برتر و والاترند(۱) وآذرگشسپ علامت جنگ آوران وسپهبدان است وآذربرژین(آذربرزین) مهر اشاره بروستائیان و برزگران جهان است . و بدینگونه پادشاهی به این مرد یا فرزندانش رسد ،.

پاپك چون این سخن بشنود همه‌را مرخص فرمود (و کس فرستاد) و ساسان را نزد خود خواست و از او پرسید :

، تو از چه خاندان و دودمانی ؟ آیا از پدران و نیاکان تو کسی پادشاهی یا سرداری کرده است ؟ ، ساسان از پاپك زنهار خواست که گزند وزیانم مرسان ! پاپك پذیرفت وساسان راز خودرا آنچنانکه بود پیش او گفت . پاپك شادشد وفرمود : ترا جایگاهی بلند دهم وپایه‌ات‌را افزون کنم ؛ (۲) آنگاه یکدست جامه وپوشاك شاهوار آوردند وبه‌ساسان داد که بپوشد . ساسان چنان کرد وبفرمان پاپك چند روزی خود را با خوراك خوب تقویت کرد . سپس پاپك دخترخود را بساسان داد وچون آن دختر ( به پیروی از سرنوشت خود ) آبستن شد اردشیر را بزاد . »

---

(۱) **یادداشت‌مترجم :** آذر فرنبگ نشانهٔ علم دین است که مخصوص بزرگمردان ومغان است .

(۲) **یادداشت مترجم :** صادق هدایت که متن پازندکارنامه را باجزئی تغییر نقل کرده است گوید این عبارت درمتن کارنامه اینطور بوده است :

« تن به آوزن کن» (تن به آب زن). کسروی که نسخهٔ پهلوی رابفارسی درآورده اصل عبارت کارنامه را اینطور نقل کرده است : « تن به افزون کون ». هم صادق هدایت و هم کسروی آنرا «تن بشوی » ترجمه کرده اند » . فردوسی فرماید :

بدو گفت بابک بگرمابه شو همی باش تا خلعت آرند نو

آقای دکتر یارشاطر مینویسند : این کلمه Abzan است بمعنی محل شستشو یاظرف شستشو وترجمهٔ عبارت : « تن بشوی » است .

# شاهنامه(۱)

چو دارا برزم اندرون کشته شد
همه دوده را روز برگشته شد

پسر بد مراورا یکی شادکام
خردمند و جنگی و ساسان بنام

پدر را بدان گونه چون کشته دید
سربخت ایرانیان گشته دید

از آن لشگر روم بگریخت اوی
بدام بلا بر نیاویخت اوی

بهندوستان در بزاری بمرد
زساسان یکی کودکی ماند خرد

برین هم نشان تا چهارم پسر
همی نام ساسانش کردی پدر

شبانان بدندی و گر ساربان
همه ساله با درد و رنج گران

چو نزد شبانان بابك رسید
بدشت آمد و سرشبان را بدید

بدو گفت مزدورت آید بکار ؟
که ایدر گذارد ببد روزگار

بپذرفت بدبخت را سر شبان
همی داشت با رنج روز و شبان

چو شد کارگر مرد آمد پسند
شبان سرشبان گشت بر گوسفند

شبی خفته بد بابك رود یاب
چنان دید روشن روانش بخواب

که ساسان بپیل ژیان برنشست
یکی تیغ هندی گرفته بدست

هر آنکس که آمد بر او فراز
برو آفرین کرد و بردش نماز

زمین را بخوبی بیاراستی
دل تیره از غم بپیراستی

بدیگر شب اندر چو بابك بخفت
همی بود با مغزش اندیشه جفت

چنین دید در خواب کاتش پرست
سه آتش ببردی فروزان بدست

چو آذر گشسب(۲) و چو خراد و مهر
فروزان بکردار گردان سپهر

---

(۱) **یادداشت مترجم :** اشعاری را که براون بانگلیسی ترجمه کرده است از شاهنامهٔ چاپ ماکان جلد سوم صفحات ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۷ گرفته است .
ولی اشعاری که در اینجا نقل شده است ازشاهنامه ایست که دنبالهٔ چاپ وولرس پس از چاپ ترنر ماکان وژول مول بتوسط آقای سعید نفیسی بمناسبت جشن هزارهٔ تولد فردوسی از طرف چاپخانه و کتابفروشی بروخیم در تهران بطبع رسیده است .
(رجوع شود به‌جلد هفتم صفحهٔ ۱۹۲۳ ) .

(۲) در بارهٔ این سه آتش بسیار مقدس رجوع شود بـه یادداشت نولدکه
( بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۲۱۰ )

همه پیش ساسان فروزان بدی بهر آتشی عود سوزان بدی
سر بابک از خواب بیدار شد روان و دلش پر ز بازار(۱) شد
هر آن کس که در خواب دانا بدند بهر دانشی بر توانا بدند
بایوان بابک شدند انجمن بزرگان و فرزانه و رای زن
چو بابک سخن بر گشاد از نهفت همه خواب یکسر بدیشان بگفت
نهاده بدو گوش پاسخ سرای پر اندیشه شد زان سخن رهنمای
سرانجام گفت ای سر افراز شاه بتأویل این کرد باید نگاه
کسی را که دیدی تو زینسان بخواب بشاهی بر آرد سر از آفتاب
ورایدون که این خواب از او بگذرد پسر باشدش کز جهان بر خورد
چو بابک شنید این سخن گشت شاد براندازه‌شان یك بیك هدیه داد
بفرمود تا سر شبان از رمه بر بابك آمد بروز دمه
بیامد شبان(۲) پیش او با گلیم پر از برف پشمین ودل پر زبیم(۳)
بپردخت(٤) بابك ز بیگانه جای بدر شد پرستنده و رهنمای
ز ساسان بپرسید و بنواختش بر خویش نزدیك بنشاختش
بپرسیدش از گوهر و از نژاد شبان زو بترسید و پاسخ نداد
وزان پس بدو گفت کای شهریار شبان را بجان گر دهی زینهار
بگویم ز گوهر همه هرچه هست چودستم بگیری بپیمان بدست(٥)

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۲۰۹)

Nöldeke در ترجمه‌ای که از از کارنامك نموده است (صفحهٔ ۳۷ یادداشت ۳ پائین صفحه). خرادرا (بفتح اول وتشدید ثانی) فردوسی بجای فروبا Frobâ یا فروباگ Frôbag یا فرنبگ Farnbag بکار برده است.

(۱) تیمار (درچاپ کلکته). (۲) حاشیهٔ آقای نفیسی: درچاپ پاریس «شبان پیش»، در چاپ کلکته «دمان پیش».

(۳) حاشیهٔ مؤلف: نولدکه در ترجمهٔ کارنامک صفحهٔ ۲٦ بخصوص این بیت را از ریزه کاریهای نقاشی میداند ومیگوید فردوسی کوشش نموده است بقصهٔ کوتاه وخشگ اصل پهلوی آن جان ورنگ وآب بدهد.

(٤) حاشیهٔ آقای نفیسی: در چاپ کلکته «بپرداخت».

(٥) حاشیهٔ آقای نفیسی: در چاپ کلکته: چو دستم بپیمان بگیری.

حاشیهٔ مؤلف: در بارهٔ پیمان دست بدست گرفتن رجوع شود بوندیداد فرگرد چهارم وپنجم، ترجمهٔ دارمستتر بانگلیسی در S.B.E. جلد اول، صفحه ۳۵

که با من نسازی بدی در جهان — نه در آشکارا نه اندر نهان
چو بشنید بابك زبان برگشاد — ز یزدان نیکی دهش کرد یاد
که بر تو نسازم بچیزی گزند — بدارمت شادان دل و ارجمند
ببابك چنین گفت از آن پس شبان — که من پور ساسانم ای پهلوان
نبیرهٔ (۱) جهاندار شاه اردشیر — که بهمنش خواند (۲) همی یاد گیر
سر افراز پور یل اسفندیار — ز گشتاسب (۳) اندر جهان یادگار
چو بشنید بابك فرو ریخت آب — از آن چشم روشن که او دید خواب
بدو گفت بابك بگرمابه شو — همی باش تا خلعت آرند نو
بیاورد پس جامهٔ خسروی — یکی اسپ با آلت پهلوی
یکی کاخ پرمایه او را بساخت — از آن سر شبانی سرش برفراخت
چو او را بدان کاخ در جای کرد — غلام و پرستنده با پای کرد
بهر آلتی سرفرازیش داد — هم از خواسته بی‌نیازیش داد
بدو داد پس دختر خویش را — پسندیده و افسر خویش را
چو نه ماه بگذشت از آن ماه‌چهر — یکی کودك آمد چو تابنده مهر
همانندهٔ شهریار اردشیر — فزاینده و فرّخ و دلپذیر
همان اردشیرش پدر نام کرد — بدیدار او رامش و کام کرد

سرگذشت دیگری را که در اینجا نقل خواهیم کرد فرار اردشیر از دربار اردوان در ری بسوی پارس است بهمراهی کنیز کی خوبروی و روشن ضمیر که مشاور اردوان بوده (و فردوسی او را گلنار خوانده است). مهر اردشیر در دل گلنار جایگیر شد و بدو پیوست.

---

(۱) حاشیهٔ آقای نفیسی: درچاپ کلکته تبیره.

(۲) حاشیهٔ آقای نفیسی: درچاپ کلکته: که بهمنش خواندی.

(۳) حاشیهٔ مؤلف، اینکه سلسلة النسب ساسانیان را بگشتاسپ (ویشتاسپ) پشتیبان زردشت و نخستین مدافع کیش او میرسانند این خود جزئی است از یك نقشه کلی وهدف آنست که ساسانیان را وارث مستقیم و قانونی پادشاهان ایران وقهرمانان بالوراثهٔ آئین بهی معرفی کنند.

# ترجمهٔ کارنامه

« آنگاه اردوان سپاهی از چهارهزار مرد جنگی بیاراست و راه پارس را ازپی اردشیر درپیش گرفت . نیمروز بمنزلی رسید که راه‌پارس از آنجا میگذشت . پرسید : و آندو سواری که روی بدینسو داشتند کی ازاینجا گذشتند ؟ مردم گفتند : بامداد هنگامی که خورشید تیغ برآورد مانند تندبادی گذشتند و بره‌قوچی بس ستبر که نیکوتر از آن نتوان یافت در پی آنها میدوید . ما میدانیم که تا کنون بسی فرسنگها رفته‌اند و شما بآنها نتوانید رسید .

اردوان درنگ نکرد وبشتافت. چون بمنزل دیگر رسید بازازمردم پرسید : آن دو سوار چه هنگام از اینجا گذشتند ؟ گفتند : نیمروز بسان تندبادی رفتند وبره‌ای در پی آنها میدوید ، . اردوان را این‌سخن شگفت‌آمد و گفت : گیرم آندو سوار را میشناسیم ، بره دیگر چیست ؟ دستور گفت : آن بره‌فره پادشاهی ( خره(۱) خدائی ) است که هنوزباو نرسیده‌است. پس‌بایدبتازیم .شاید پیش‌ازآنکه باوبرسدماخودرابرسانیم .

اردوان‌وسوارانش بتاختند . روزدوم هفتاد فرسنگ راه پیمودند. آنگاه بکاروانی برخوردند . اردوان از کاروانیان پرسید : کجا آن دو سوار را دیدید ؟ پاسخ دادند : هنوز بیست فرسنگ مانده است تابآنها برسید . ما دیدیم که یکی ازآن سواران با بره‌ای بس بزرگ و چابک براسب نشسته بود . اردوان از دستور پرسید : بره‌ای که بر اسب یکی از ایشان نشسته چه باشد ؟ گفت : انوشه و جاوید باد ! خرك(۲) کیان ( که در شاهنامه بفر کیانی و در اوستا به کوئم هورنو(۳) تعبیر میشود) اردشیر را فرا گرفته است . دیگر بهیچ رو نمیتوانیم آنها را دستگیر کنیم . پس خود وسواران خود را دیگر رنجه مساز واسبان‌را نیز بیش ازاین‌خسته وتباه مکن . چارهٔ اردشیر را ازدردیگر بخواهید ، . اردوان چون چنین شنید باز گشت و بپایتخت خود رفت » .

---

Kawaêm Hwarenô (۳) Khurrak (۲) Khurra (۱)

# شاهنامه(۱)

## ( آگاهی یافتن اردوان از کار گلنار و اردشیر )

هم آنگاه شد شاه را دلپذیر — که گنجور او رفت با اردشیر
دل مرد جنگی برآمد ز جای — ببالای بور اندر آورد پای
سواران جنگی فراوان ببرد — تو گفتی همه راه آتش(۲) سپرد
بره بر یکی نامور دید جای — بسی اندرو مردم و چارپای
بپرسید از ایشان که شبگیر هور — شنیدید آواز نعل ستور
دو تن بر گذشتند پویان براه — یکی بارهٔ خنگ و دیگر سیاه
یکی گفت ازایشان که ایدر گذشت — دو تن با دو اسب اندرآمد بدشت
بدم سواران یکی غرم پاك — چو اسبی همی بر پراکنده خاك
بدستور گفت آن زمان اردوان — که این غرم باری چرا شد دوان
چنین داد پاسخ که آن فرّ اوست — بشاهی و نیك اختری پرّ اوست
گر این غرم دریابد او را متاز — که این کار گردد بر ما دراز
فرود آمد این جایگه اردوان — بخورد و برآسود و آمد دوان
همی تاختند از پس اردشیر — بپیش اندرون اردوان و وزیر(۳)
بدانگه که بگذشت نیمی ز روز — فلك را بپیمود گیتی فروز
یکی شارسان دید با رنگ و بوی — بسی مردم آمد بنزدیك اوی
چنین گفت با موبدان نامدار — که کی بر گذشت آن نبرده سوار(٤)
چنین داد پاسخ بدو رهنمای — که ای شاه نیك اختر پاکرای
بدانگه که خورشید برگشت زرد — بگسترد چادر شب لاژورد

---

(۱) **یادداشت مترجم :** این اشعار از شاهنامهٔ چاپ بروخیم بتصحیح و مقابلهٔ آقای سعید نفیسی نقل شده است : جلد هفتم ازصفحهٔ ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۷ .

(۲) از حاشیهٔ آقای نفیسی : درچاپ کلکته «همی پاره»

(۳) در اینجا پانزده بیت حذف شده است .

(٤) حاشیهٔ آقای‌نفیسی : درچاپ کلکته «که کی بر گذشتند آن دوسوار»

برین شهر بگذشت پویان دو تن | پر از گرد و بی آب گشته دهن
یکی غرم تازان ز دم سوار | که چون او ندیدم بر ایوان نگار
چنین گفت با اردوان کدخدای | که ایدر مگر باز گردی بجای
سپه سازی و ساز جنگ آوری | که اکنون دگر گونه شد داوری
که بختش پس پشت او در نشست | ازین تاختن باد ماند بدست
یکی نامه بنویس نزد پسر | بنامه بگو این سخن سر بسر
نشانی بیابد مگر ز اردشیر | نباید که گردد همان غرم شیر(۱)
چو بشنید از او اردوان این سخن | بدانست کآواز او شد کهن
بدان سارشان اندر آمد فرود | همی داد نیکی دهش را درود
چو شب روز شد بامداد پگاه | بفرمود تا باز گردد سپاه
بیامد دو رخساره همرنك نی | چو شب تیره گشت اندر آمد بری

افسانهٔ هفتان بخت (بضم باء) (هفتواد شاهنامه) و کرم کرمان بقدری جالب توجه‌است که‌نمیتوان بکلی از آن گذشت ولی چون‌دراینجا مجال سخن تنگ است ناچار بآنقسمت از داستان که مربوط بهلاك‌شدن آن کرم اژدها پیکراست اکتفا میکنیم. ارتباط‌این کرم با شهر کرمان البته وجه اشتقاق عامه پسندی است ونشان میدهد کسانیکه اصراردارند کرمان را بفتح کاف بخوانند تلفظی را اتخاذ نموده‌اند که‌مسلماً از نهصد سال پیش باینطرف در ایران بکار برده نشده است، تلفظ قدیمتر این لفظ هرچه میخواهد باشد. یك همچو صنعت لفظی بدیع هم در بوستان سعدی است(۲). در بارهٔ اسم هفتان بخت نولدکه تبصرهٔ بسیار جالب

---

(۱) حاشیهٔ آقای نفیسی: درچاپ کلکته:
نشانی مگر یابد از اردشیر | نباید که اودوشد ازغرم شیر
(۲) بوستان چاپ گراف Graf صفحهٔ ۸۷.

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۲۱۵)

توجهی دارد (رجوع شود بترجمه‌ای که نولد که از کارنامك نموده است، صفحهٔ ۴۹ تبصرهٔ ٤). نولد که میگوید بسیاری اسامی علی‌الخصوص اسامی مسیحیان با لفظ بخت ترکیب شده است و بخت بضم باء بمعنای «نجات داده» آمده است، مثلاً ما را بخت بمعنای «خدا نجات داده است»، یشوع بخت یا بخت یشوع بمعنای «عیسی نجات داده است».

زردشتیان لفظ سه بخت دارند بمعنای سه چیزی که مایهٔ نجات بوده است (پندار نیك و گفتار نیك و کردار نیك). لفظ چهار بخت نیز از زردشتیان است واشاره به «چهارچیزی‌است که مایهٔ نجات بوده‌است.» کلمهٔ هفت که جزئی از نام دشمن اردشیراست بعقیدهٔ نولد که اشاره بهفت ستاره‌ایست که تعلّق بخلقت اهریمن دارد.

بنابراین برای کسیکه اعتمادش بنیروی دوزخ وسحر دیوان‌است این اسم بالخاصه مناسب است.

فردوسی باقتضای وزن شعر ناگزیر بوده است این‌اسم را بهفتواد تبدیل کند وهفتوادرا درلغت شاهنامه بمعنای «صاحب هفت‌پسر» ضبط کردند(۱). لفظ هفتواد را از پهلوی گرفته‌اند بدین ترتیب که سه حرف وسط را از کلمهٔ پهلوی انداخته‌اند زیرا سه حرف آخر را میتوان هم - اخت وهم - وات قرائت نمود(۲).

---

(بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ۲۱٤)

**یادداشت مترجم:** باین چاپ بوستان دست رسی نبود. شاید اشارهٔ مؤلف باین شعر است:

طمع کرده بودم که کرمان خورم | که ناگه بخوردند کرمان سرم

(۱) کارنامك نیز هفت پسر برای او قائل شده است، صفحهٔ ۵۱.

(۲) لکن دارمستتر Darmesteter نظر نولد که Nöldeke را که‌ازروی بصیرت و براعت و ابتکار اظهار کرده است رد میکند. رجوع شود به جلد دوم صفحهٔ ۸۲ و ۸۳ مطالعات دربارهٔ ایران Etudes Iraniennes

# ترجمهٔ کارنامه

« آنگاه مردم را بجنگ کرم فرستاد و برجك(۱) وبرجاتر(۲) را نزد خود خواند و با ایشان کنگاش کرد . سپس درهم و دینار وجامهٔ بسیار برداشتند . اردشیرهم خودرا به لباس خراسانی بیاراست وبا برجك و برجاتر بپای دژ گلار (۳) فراز آمدند . اردشیر گفت : از سروران بزرگ خود درخواست میکنم مرا اجازت فرمایند به‌پرستاری وخدمت درگاه درآیم .

بت‌پرستان در بروی اردشیر با آن‌دومرد گشودند و درخانهٔ کرم جای دادند . سه‌روز اردشیر بدین‌سان پرستاری کرم میکرد ویگانگی و دلبستگی خود را نمایان ساخت وآن درهم و دینار و جامه که همراه آورده بود بپرستاران داد و رفتاروی چنان بود که ساکنان دژ همگی ویرا بآواز بلند ستایش کردند وآفرین گفتند . اردشیر کفت : وبهتر آن باشد که کرم را بدست خود سه روز خوراك دهم .

پرستاران‌وکارفرمایان باین‌امر رضا دادند . اردشیر همه‌را مرخص کرد و چهارصد تن از سپاهیان رشید وهنرمند و جانسپاررا فرمان داد خود را درشکاف کوه برابر دژ پنهان سازند و نیز فرمود :

روز بیست‌وهفتم ماه که آسمان روز نامیده میشود هرزمان دیدید دود از دژ کرم برخاست مردانگی وهنرمندی ازخود آشکار سازید و خودرا بپای دژ برسانید ، . درآن‌روز مس گداخته‌را خود بدست گرفت وبرجك وبرجاتر خدای را نیایش وستایش کردند . چون هنگام خوراك کرم فرارسید کرم بعادت روزانه بانگ‌برآورد وبغرید. اردشیر نگهبانان و پرستاران کرم را بچاشت با بادهٔ ناب سرمست کرده و از خود بیخود

---

(۱) **یادداشت‌مترجم :** Burjak = برز ؟
(۲) **یادداشت مترجم :** Burjatur = برز آذر ؟
(۳) **یادداشت مترجم :** Gular = کلال ؟

ساخته‌بود . آنگاه‌خودباهمراهان پیش کرم‌رفتند وخون گاو وگوسفند را برسم هر روزبرای کرم بردند . همینکه کرم دهان برای آشامیدن خون باز کرد اردشیر مس گداخته بحلق او فرو ریخت و چون وارد اندرون اوگردید کرم را بدو نیم شکافت . سپس چنان بانگ بر آورد که تمام ساکنان دژ بدآنسو شتافتند وآشوبی بپا خاست . اردشیر دست بسپر و شمشیر برد وکشتاری عظیم در آن دژ روی داد . در آن هنگام بفرمود آتشی برافروزند که دود آن را سواران سلحشور درکوهسار به بینند . غلامان چنین کردند و چون پهلوانانی که در کوه پنهان بودند دود را بدیدندبیاری‌اردشیر بپای‌دژشتافتندوبدرون‌دژدرآمدندوآوازبرآوردند: فیروز باد اردشیر شاه شاهان پسر پاپک » .

## شاهنامه(۱)

## ( کشتن اردشیر کرم هفتواد را )

وزآنجایگه شد سوی جنگ کرم — سپاهش همه کرده آهنگ کرم
بیاورد لشگر ده و دو هزار — جهاندیده و کار کرده سوار
پراکنده لشگر چو شد همگروه — بیاوردشان تا میان دو کوه
یکی مرد بُد نام او شهرگیر — خردمند و سالار شاه اردشیر
چنین گفت پس شاه با پهلوان — که ایدر همی باش روشن روان
شب و روز کرده طلایه بپای — سواران با دانش و رهنمای
همان دیده‌بان دار و هم پاسبان — نگهبان لشگر بروز و شبان
من اکنون بسازم یکی کیمیا — چو اسفندیار آنکه بودم نیا(۲)

---

(۱) **یادداشت مترجم** : نقل از شاهنامهٔ چاپ بروخیم بتصحیح آقای سعید نفیسی جلد هفتم ، صفحات ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۰ .

(۲) اشاره به تسخیر روئین دژ است که اسفندیار بنام بازرگان وارد آن‌شد. رجوع شود بشاهنامه چاپ ماکان ، جلد دوم صفحه ۱۱۴۳ ببعد .

اگر دیده‌بان دود بیند بروز شب آتش چو خورشید گیتی‌فروز
بدانید کآمد بسر کار کرم گذشت اختر و روز بازار کرم
گزین کرد از آن مهتران هفت مرد دلیران و شیران روز نبرد
هر آنکس که بودی هم‌آواز اوی نگفتی بباد هوا راز اوی
بسی گوهر از گنج بگزید نیز چو دیبا و دینار و هر گونه چیز
یکی دیگ روئین ببار اندرون که استاد بود او بکار اندرون
چو زآن گونه نیرنگها کرد راست زسالار آخُر (آخور) خری‌ده بخواست
چو خر بندگان جامهای گلیم بپوشید و بارش همه زرّ و سیم
همی شد خمیده دل و راهجوی ز لشکر سوی دژ نهادند روی
همان روستائی دو مرد جوان که بودند روزی ورا میزبان
از آن انجمن برد با خویشتن که هم دوست بودند و هم رایزن
چو از راه نزدیک آن دژ شدند ببودند بر کوه و دم بر زدند
پرستندهٔ کرم بد شصت مرد نپرداختی یک تن از کار کرد
نگه کرد یک تن بآواز گفت که صندوق را چیست اندر نهفت
چنین داد پاسخ بدو شهریار که هر گونه‌ای چیز دارم ببار
ز پیرایه و جامه و سیم و زر ز دیبا و دینار و فرّ و گهر
که بازارگان خراسانیم برنج اندرون بی تن آسانیم
بسی خواسته دارم از بخت کرم کنون آمدم شاد تا تخت کرم
اگر بر پرستش فزایم سزاست که از بخت او کار من گشت راست
پرستندهٔ کرم بگشاد راز هم آنگه در دژ گشادند باز
خرو بارش آورد اندر حصار بیاراست دکان همی نامدار
سربار بگشاد زود اردشیر ببخشید چیزی که بد ناگزیر
یکی سفره پیش پرستندگان بگسترد بر سان خربندگان
ز صندوق بگشاد بند و کلید بر آورد و پر کرد جام نبید
هر آن کس که زی کرم کردی خورش زشیر و گرنج (یا برنج) آمدش پرورش

بپیچید گردن ز جام نبید که نوبت بدش جای مستی ندید
چو بشنید بر پای جست اردشیر که بامن فراوان گرنج است وشیر
بدستوری سر پرستان سه روز مر او را بخوردن نیم دلفروز
مگر من شوم در جهان شهره‌ای مرا باشد از اخترش بهره‌ای
شما می گسارید با من سه روز چهارم چو خورشید گیتی فروز
بر آید یکی کلبه سازم فراخ سر طاق بر تر ز دیوار کاخ
فروشنده ام هم خریدار جوی فزاید مرا نزد کرم آبروی
بر آمد همه کام او زان سخن بگفتند کورا پرستش تو کن
بخوردند چیزی و مستان شدند پرستندگان می پرستان شدند
چو از جام‌می سست شدشان زبان بیامد جهاندار با میزبان
بیاورد ارزیز و روئین لوید بر افروخت آتش بروز سپید
چو آن کرم را بود گاه خورش ازارزیزجوشان بدش‌پرورش (۱)
زبانش برون کرد همرنگ صنج بر آنسان که‌ازپیش‌خوردی گرنج
فرو ریخت ارزیز مرد جوان بحوض(۲)اندرون کرم شد ناتوان
طراقی بر آمد ز حلقوم اوی که لرزان شدآن کنده وبوم‌اوی
بشد با جوانان چو باد اردشیر ببردند شمشیر و کوپال و تیر
پرستندگان آن که(۳)بودندمست یکی زنده از دست ایشان بخست
بر انگیخت زین بام دژ تیره دود دلیری بسالار لشکر نمود
دوان دیده‌بان شد روی شهر گیر که پیروز گر گشت شاه اردشیر
بیامد سبك پهلوان سپاه (٤) بیاورد لشکر بنزدیك شاه

---

(۱) از حاشیهٔ آقای نفیسی : درچاپ کلکته پس‌از این بیت افزوده شده
سوی کنده آورد ار زیز گرم سر از کنده برداشت آن کرم نرم
(۲) از حاشیهٔ آقای نفیسی : درچاپ کلکته « بکنده درون » .
(۳) از حاشیهٔ آقای نفیسی : درچاپ کلکته :
پرستندگان را که بودند مست یکی زنده از دست ایشان نرست
(٤) از حاشیهٔ آقای نفیسی : درچاپ کلکته : بیامد سبك پهلوان باسپاه .

از اشعار شاهنامه و ترجمهٔ کارنامك که در اینجا اقتباس کردیم معلوم میشود که فردوسی (اگرچه بگفتهٔ نولدکه (۱) با اصل پهلوی افسانه آشنائی نداشته است و داستان مزبور را از روی ترجمهٔ فارسی آن برشتهٔ نظم در آورده است) معذلك در متابعت از اصل پهلوی افسانه وفادار بوده است، و دیگر اینکه قطعات مزبور نشان میدهد تاچه‌اندازه در اطراف شخصیت کاملاً تاریخی اردشیر شاهنشاه ایران و غیر ایران، پسر پابك پادشاه، قصص و افسانه هائی جمع شده است، آنهم پادشاهی که نه تنها آثار تاریخی بلکه مسکوکات و کتیبه های زمان خودش (۲) معرف اوست. درحقیقت با قیام اردشیر روایات ملی ایران از صورت اساطیر خارج و جزءِ وقایع تاریخ میشود (افسانهٔ اسکندرچنانکه‌دیدیم از خارج بایران آمده است) واین نکته را ابن واضح الیعقوبی مورخ که در اواخر قرن نهم میلادی میزیسته است بخوبی تشریح نموده است (چاپ هوتسما (۳) جزءِ اول، صفحهٔ ۱۷۸ تا ۱۷۹):

**نظر الیعقوبی دربارهٔ افسانه های ایران وتاریخ ایران**

« فارس تدعی لملوکها أموراً کثیره مما لا یقبل مثلها من الزیاده فی الخلقة حتی یکون للواحد عدة أفواه و عیون و یکون للآخر وجه من نحاس (٤) و یکون علی کتفی آخر حیان تطعم أدمغة الرجال (٥) وطول المدة فی العمر و دفع الموت عن الناس اشباه ذلك مما یدفعه العقول و یجری فیه مجری اللعبات والهزل و ممالا حقیقة له ولم یزل اهل العقول والمعرفة من العجم ومن له شرف والبیت الرفیع من ابناء ملوکهم و دهاقینهم و ذوی الروایة والادب لا یحققون هذا ولا یصححونه و لا یقولونه و وجدنا

---

(۱) Nöldeke

(۲) نقش رستم، رجوع شود بتاریخ ایران تألیف کرپرتر Ker Porter جلد اول تصویر ۲۳ صفحهٔ ٥٤۸ و همچنین بکتاب فلاندن Flandin جلد چهارم تصویر ۱۸۲.

(۳) Houtsma

(٤) احتمال میرود مقصود اسفندیار باشد که موسوم به رویین تن بوده‌است.

(٥) دراینجا منظور دهاك (ضحاك) است.

هم انما یحسبون ملك فارس من لدن اردشیر بابکان . . . فتر کناهالان
مذهبنا حذف کل مستبشع . » .

شاپور پسر اردشیر بسبب جنگهای فاتحانه‌ای که با رومیها کرد و امپراطور روم والرین را اسیر نمود در تاریخ مغرب زمین شهرتی بسزا دارد و بیادگار فتوحات مزبور حجاریهای نقش رستم و شاپور (۱) تراشیده شده است (داستان جالب توجه تولد وشناسائی ویرا که در کارنامك وشاهنامه آمده است وبیشتر مورخین عرب نیز نوشته‌اند ناگزیرم بعلت کمی گنجایش حذف کنم) . کتیبهٔ مختصر پهلوی این پادشاه که بدو زبان در نقش رجب موجود است (وچنانکه دیدیم مقدمهٔ کشف رموز کتیبه‌های ساسانی هخامنشی بوده است) ترجمه‌ای دارد بزبان یونانی که احتمال میرود یکی از زندانیان یونانی تراشیده باشد. کتیبهٔ حاجی آباد طولانی تر است . با وجود مساعی توماس (۲) (در سال ۱۸٦۸ میلادی) و وست (۳) (در سال ۱۸٦۹) و هاوگ (٤) (در سال ۱۸۷۰) وسایر دانشمندان وبا اینکه بطرز عالی از روی آن قالب گرفته اند و عکس برداشته‌اند و استنساخ کرده اند و همه در دست ماست معذلك کتیبهٔ مزبور اشکالاتی دارد . توماس کلیهٔ کتیبه‌های موجود پهلوی‌را منتشر ساخت وازاینراه خدمتی بسزا انجام داد ولی توفیقی که نصیب اوشد بیشتر درقرائت کتیبه‌ها بود تا درتفسیر آن . نتیجهٔ تفاسیر او بی‌اندازه‌حیرت‌آور است زیراچندفقره‌ازاین احکام‌رااعترافات دینی شهریاران ساسانی میداند که نسبت بخدای یهود ونصاری ایمان میآورند . بالنتیجه‌اختلاف ترجمه‌های او وسایر دانشمندان مذکور باندازه‌ای زیاداست که لردکرزن در کتاب خود راجع بایران (درجلد دوم صفحات ۱۱٦ تا ۱۱۷) چنین میگوید:

**شاپور اول**

**کتیبه ها و آثار شاپور**

**کتیبهٔ حاجی آباد**

---

(۱) رجوع شود بکتاب ایران تألیف لرد کرزن جلددوم صفحات ۱۲۰ و۲۱۱ .

Haug (٤) West (۳) Thomas (۲)

« کشف رموز خط پهلوی بمرحلهٔ علمی تکامل نرسیده است و این مسئله از اختلافاتی هویداست که دانشمندان مختلف سطور کتیبهٔ حاجی‌آباد را بانحاءِ مختلف قرائت نموده‌اند و پیش‌از آنکه بفرضیهٔ مستر توماس که مبتنی بر مهر و علاقهٔ وی بمسیحیت است یا بفرضیهٔ دکتر هاوگ دربارهٔ میدان و برد تیر کمان ایمان بیاورم با اینکه تصور میکنم اغلب دانشمندان برحقانیت دکتر هاوگ فتوی داده‌اند، ترجیح میدهم بدون خجلت بجهل خود اقرار کنم و از خطا مصون و بر کنار باشم. »

هر کس اساساً قادر بسنجش مدارك مزبور باشد نمیتواند تردید نماید که ترجمه های هاوگ و وست بطور کلی مقرون بصحت است. مزیتی که هاوگ و وست بر توماس داشتند این است که این دو نفر با پهلوی کتابی آشنا بودند. متن پهلوی ساسانی کتیبه ۱۱۵ کلمه است و از این ۱۱۵ کلمه بیش از شش کلمه از حیث معنی مشکوك نمیباشد (گو اینکه این چند کلمه هم برای فهم مطلب و درك معنی دارای اهمیت است) و معنی شش سطر و نیم اول کاملاً مسلم و محقق است. اشکالی که در فهم کامل تمام کتیبه داریم بیشتر بسبب فقدان اطلاعات دربارهٔ چگونگی وماهیت تشریفاتی‌است که‌توصیف شده است. ما نمیدانیم درست منظور پادشاه ازاینکه ازاین غار کوچك ومتروك با کمان بخارج تیراندازی میکرده است چه بوده است.

این مسئله نظائری هم دارد وعلی‌الظاهر درعهد ساسانیان مرسوم چنین بوده است که چون میخواستند محلی‌را برای کاری‌تعیین کنندتیری از کمان رها میساختند و این امر از امور غیر عادی نبوده است. طبری (ترجمهٔ نولدکه، صفحات ۲۶۳ تا ۲۶٤) و دینوری (صفحهٔ ٦٦) نقل میکنند که چون وهرز سردار ایرانی که فاتح و فرماندار یمن‌بود مرگ خود را نزدیك دید تیر و کمان خود را خواست و بغلامان خود امر نمود او را از جا بلند کردند، آنگاه تیری بهوا از کمان‌بیانداخت

و آنانرا که نزد وی ایستاده بودند فرمان داد هرجا تیر فرود آید نشانه بگذارند وجسداورا همانجا بخاك سپارند وبقعه‌ای برفرازمدفن اوبسازند وباحتمال زیاد تیری که موضوع کتیبهٔ حاجی آباد است بچنین منظوری انداخته شده است و اگر این مطلب معلوم بود توضیح کامل کتیبه بسی آسانتر میشد(۱).

دراین جا باید به اقدام دیگری اشاره کنیم وآن اقدام بسیاربدیع و هوشمندانه‌ایست که فریدریك مولر(۲) بعمل آورد و ترجمهٔ جدیدی ازاین کتیبه را در مجله آسیائی وینه(۳) بسال ۱۸۹۲ میلادی (مجلد ششم صفحات ۷۱ تا ۷۵) تهیه ومنتشرساخت.

بمنظور تشریح مطلب و تطبیق (این داستان با داستانهای دیگر) فریدریك مولر عبارتی را از ایلیاد(٤) و واقعه‌ای را از شرح زندگانی شارل ششم(٥) نقل کرده است و مینو را (که هاوگ

**ترجمه و تفسیری که فریدریك مولر از کتیبهٔ حاجی آباد کرده است**

«روح» ترجمه نموده است) عنوان افتخاری و متداول مقام سلطنت در آن زمان دانسته است (نظیر عنوان «عالی» درترکیهٔ جدید وایران وعنوان «آسمانی» در چین)، کما اینکه لفظ چتاك(٦) را (که معادل لفظ بلوچی چدگ(۷) بمعنی «خدنگ سنگی» میباشد) بمعنی ستونی گرفته است که بمنظور هدف بپا ساخته

---

(۱) کتاب فتوح البلدان بلاذری (چاپ دوخویه de Goeje صفحهٔ ۲۷٦) شرحی دارد که معلوم میکند حتی درعصر اسلام هم رسم تعیین محل بوسیلهٔ تیر کمان ادامه داشت وتازیان وایرانیان هردو این روش‌را پیروی کرده‌اند. تطبیق شود با کتاب دوم ملوك (تورات)، فصل سیزدهم، آیات ١٤ تا ١٩.

(۲) Friedrich Müller

(۳) Vienna Oriental Journal

(٤) Iliad xxiii, 852

(٥) M. Bermann's Maria Theresa u. Joseph II, p. 38

(٦) Chêtâk (۷) Chêdag

باشد (لغت یونانی « ایستوس »(۱) ، بلسان هومر(۲) و کلمهٔ ویاك(۳) را پرنده تشخیص داده است (=لغت یونانی « ترروپلیا » بلسان هومر(٤)) .

این است ترجمه‌ای که از معمای کتیبهٔ حاجی‌آباد نموده است :

« این است فرمان من ، پرستنده مزدا ، شاهپور که جایگاهش میان خدایان است ، شاهنشاه ایران و غیر ایران ، مینوسرشت ، آسمانی نژاد از سوی یزدان پسر پرستنده مزدا ، ارتخشتر ، که جایگاهش میان خدایان است ، شاهنشاه ایران و غیرایران ، مینوسرشت ، آسمانی‌نژاد از جانب یزدان ، نوهٔ پاپك پادشاه که جایگاهش میان خدایان است .

« هنگامی که ما این تیرارها کردیم باحضورساتراپها وشاهزادگان و بزرگان و نجباء بود . ما پای خود را براین سنگ نهادیم(٥) و تیر را بیکی ازاین هدفها انداختیم . آنجا که تیرها شد پرنده‌ای دم‌دست نبود . اگر هدفها را درست نصب کرده بودند تیر بچشم دیده میشد [ یا آنرا توی زمین نشسته میافتند ] .

« سپس فرمان دادیم که هدفی مخصوص اعلیحضرت جداگانه در این‌مکان برپا شود . دست‌آسمانی (که مراد دست اعلیحضرت است) این کلمات را نگاشت ؛ وهیچکس نباید پای براین سنگ بنهد یا تیری باین هدف بزند ، . آنگاه تیری که بخاطر استفادهٔ شاهانه تهیه شده بود باین هدفها زدیم .

« این مطالب بدست شاه نوشته شده است . »

---

(۱) **یادداشت مترجم :** بمعنای میله یاتیر یاقائمه .

(۲) Homer (۳) Wayâk

(٤) **یادداشت مترجم :** بمعنای قمری .

(٥) باحتمال بیشتر اینطور باید ترجمه شود : «ما پای باین مکان گذاردیم» ، زیرا نولدکه Nöldke ( رجوع شود بمقدمهٔ کتاب تخت جمشید تألیف اشتولتزه Stoltze جلد دوم ) لغتی راکه تاآن تاریخ « دیگی » یا « دیکی » میخواندند « دوکی » خوانده است که معادل است بالفظ آرامی «دوخا» بمعنی «مکان» .

# قسمت دوم : مانی ومانویت

در کتاب الآثار الباقیه عن القرون الخالیه اثر مورخ دانشمند ابوریحان بیرونی ( اوائل قرن یازدهم میلادی ) چنین مسطور است(۱) که در پایان دورهٔ پارتها در چهارمین سال سلطنت اردوان ( ۲۱۵ تا ۲۱۶ میلادی ) مانی مؤسس مذهب مانوی تولد یافت .

**مانی و اصول عقاید او**

با اینکه این مذهب از همان لحظه‌ای که ظهور کرد تا هنگامیکه طایفهٔ نگونبخت البیژوا(۲) درقرن سیزدهم میلادی نابود گردید بدست زردشتیان و مسیحیان چه در شرق و چه در غرب بوضع توحش آمیز گرفتار تعذیب وآزارشد ، معذلك قرنها پیروان متعددی داشت و نفوذ عظیمی در افکارمذهبی چه درآسیا و چه دراروپا بهمرساند(۳) .

---

(۱) رجوع شود به الآثارالباقیه صفحهٔ ۲۱۱ ترجمه زاخو :
Al - Biruni, Chronology of Ancient Nations, Sachau's translation.

(۲) **یادداشت مترجم :** البیژوا Albigeois نام طائفهٔ مذهبی است که درقرن یازدهم میلادی درجنوب فرانسه درحدود شهر البی Albi پدید آمد وبرضد روحانیون قیام نمود . درسال ۱۲۰۹ میلادی پاپ علیه آنها اعلان جنگ دادوعدهٔ زیادی از آنها درجنگ قتل عام شدند .

(۳) **یادداشت مترجم :**

در نتیجهٔ یافت شدن آثار و اسناد اصیل مانوی از اوایل این قرن بزبانهای پهلوی و پارتی و سغدی و ترکی و قبطی و چینی اطلاعات راجع بمذهب مانی و کیفیت انتشار آن فوق العاده پیشرفت کرده و کتبی که پیش از کشف این آثار در بارهٔ مانی تألیف یافته اکنون قدیمی محسوب میشود . برای اطلاع بر فهرست آثار و مأخذ جدید میتوان بمقالهٔ آقای دکتر یارشاطر در بارهٔ « مانی » در دائرة المعارف ادبیات جهان : Encyclopaedia of World Literature ( لندن ، ۱۹۵۳ ) رجوع نمود. برای اطلاع مختصرولی دقیق ومستندمیتوان به Le Manichéisme تألیف H. C. Puech ( پاریس ۱۹٤۹ ) مراجعه کرد .

کلیهٔ متون فارسی وعربی را در بارهٔ مانی آقای تقی زاده در « کتاب مانی » ( تهران ، ۱۳۳۵ شمسی ) فراهم آورده‌اند .

لبّ کلام مانی و روشی که بنیاد نهاد اصولی است که از طرائق و مذاهب و منابع گوناگون برگزیده و اختیار نموده است و اگرچه مطالب خود را از آئین باستانی بابلی و بودائی گرفته است کوشش عمدهٔ وی همانقسمی که گیبون(۱) گفته است همواره این بوده « که اصول عقائد زردشت ومسیح را با هم سازگار نماید » و در نتیجهٔ این مجاهدات « از طرف هر دو کیش بتساوی و بیرحمانه مورد نفرت واقع گردید . » روش او را باید زردشتی متنصر دانست نه اینکه از نصرانیت به آئین زردشتی گرائیده باشد ، زیرا مسلماً مانی تابع ایران و محتملاً لااقل نیمه ایرانی بوده است . یکی از کتابهای خود را ( که شابورقان یا شاهپوهرکان نامیده میشود ) برای پادشاه ایران بزبان فارسی نوشت بدان امید که شاه بآئین وی گراید ، ولی سرانجام بدست یکی از جانشینان شاپور(۲) بشکل ظالمانه‌ای بقتل رسید(۳) . ابوریحان بیرونی که مورخ مسلمانی است دربارهٔ این کتاب چنین مینویسد : « از همه کتابهای فارسی که

---

(۱) Gibbon

(۲) هرمزد ، بهرام اول یا بهرام دوم . رجوع شود به تاریخ ساسانیان تألیف نولدکه ، صفحهٔ ۴۷ ، حاشیهٔ شمارهٔ پنجم پائین صفحه :

Nöldeke, Gesch. d. Sasan.

**یادداشت مترجم :** بعقیدهٔ آقای تقی زاده « البته هرمز وبهرام دوم بی اساس است و صحیح بهرام اول است » .

(۳) **یادداشت مترجم :** بموجب تحقیقاتی که اخیراً بعمل آمده اکنون روشن است که عامل اصلی قتل مانی کرتیر موبد معروف زرتشتی بوده است . رجوع شود به :

W. B. Henning, "Mani's Last Journey, (X 1942) BSOAS

قتل مانی در زمان بهرام اول روز دوشنبه ۲۶ فوریه سال ۲۷۷ اتفاق‌افتاد ( این تاریخ مطابق اصلاحی است که آقای سیدحسن تقی‌زاده در گاهشماری ایران قدیم بعمل آورده‌اند و مورد قبول ایران شناسان واقع شده است . رجوع شود به مقالهٔ ایشان در BSOAS سال ۱۹۴۳ ) .

موجود است بکتابی که میتوان اطمینان کرد همین است است » زیرا « دروغگوئی در آئین مانی حرام است و مانی را بهیچوجه احتیاج باین امر نبود که در تاریخ جعل و تزویر روا دارد . »

**منابع اطلاعات ما درباره مانی و طریقهٔ او**

منابع اطلاعات ما راجع بزندگانی و اصول عقائد و آثار مانی هم شرقی و هم غربی است و از زمانی که منابع شرقی (علی الخصوص الفهرست ابن ندیم و کتب ابوریحان بیرونی و ابن واضح الیعقوبی و شهرستانی )(۱) در دسترس ما قرار گرفته است عموماً تصدیق کرده‌اند که اطلاعات مزبور بیشتر مورد اطمینان است تا اطلاعاتی که در آثار سنت آگستین و نوشته‌های ارخلاوس(۲) و دیگران مندرج است(۳) و این آثار مبنی و مأخذ مطالبی است که اروپائیان قدیم

---

(۱) الفهرست (که در سال ۹۸۷ میلادی انشاء گردیده است) چاپ فلوگل Flügel صفحات ۳۲۸ — ۳۳۸ وباز همان کتاب الفهرست باترجمهٔ (قسمت مربوط بمانی) ومقدمه وحواشی چاپ فلوگل (بسال ۱۸۶۲ میلادی) ؛ کتاب الآثار الباقیه بیرونی ترجمهٔ زاخو صفحات ۲۷ و ۸۰ و ۱۲۱ و ۱۸۹ و ۱۹۱ و ۲۲۵ و ۳۲۹ ؛ ابن واضح چاپ هوتسما جلد اول صفحات ۱۸۰ تا ۱۸۲ ؛ شهرستانی ترجمهٔ آلمانی بقلم هاربروکر Haarbrucker جلداول صفحات ۲۸۵ تا ۲۹۱. علاوه بر Beausobre (۱۷۳٤) و Mosheim رجوع شود به باور Baur و کسلر Kessler و کتاب اشپیگل راجع بایران باستان جلد دوم صفحات ۱۹۵-۲۳۲

(Spiegel, Erânische Alterthumskunde).

(۲) Acts of Archelaus

(۳) **یادداشت مترجم :** نگاه کنید به :

F. C. Andreas u. W. B. Henning, Mitteliranische Manichaica (سه جلد ۱۹۳۲-۳۳) W. B. Henning, Ein Manichaisches Bet-und Beichtbuch (۱۹۳۷) «Book of the Giants».

در نشریهٔ مدرسه علوم شرقیهٔ لندن، سال نهم (۱۹٤۳) :

( بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۲۲۸ )

دربارهٔ این مرد عجیب نوشته‌اند . در اینجا مجال سخن تنگ است و بهمین ملاحظه غیر ممکن است بتوانیم بیش ازچند صفحه باین‌موضوع اختصاص دهیم . این مطلب در کتابهائی که در ذیل این صفحه نام برده شده است کاملا مورد بحث قرار گرفته است . بنا بر این نخست ترجمهٔ شرحی را که الیعقوبی دربارهٔ زندگانی و اصول عقائد مانی نوشته‌است می‌نویسم و آنگاه برای اینکه رؤس‌مسائل بیشتر روشن شودملاحظاتی چند در صورت لزوم خواهم افزود . ( از مراجع چهارگانهٔ عربی که‌در بالا اسم برده شد تاریخ الیعقوبی تنها کتابی است که الحال ترجمهٔ آن بیکی از زبانهای اروپائی در دسترس نیست ) :

**بیان الیعقوبی دربارهٔ مانی**

« در ایام‌شاپورپسراردشیرمانی‌زندیق‌پسرحماد(بفتح حاءوتشدید میم )(۱) ظاهر شدو شاپور را به ثنویت دعوت نمود و از مذهب شاپور ( کیش زردشتی ) عیب جوئیها نمود و شاپور باو تمایل یافت . مانی گفت مدبر عالم دوگانه است و آن دو چیز که قدیم است عبارت است از تاریکی و روشنائی . هر دو خالق عالم‌اند . نور خالق خیر است و ظلمت خالق شر . هریک ازین دو فی نفسه اسم پنج معنی است : رنگ و بوی وطعم

---

( بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ۲۲۷ )

A. V. Le Coq, Türkische Manichaica ( سه جلد ۲۲ - ۱۹۱۲ ) .

E. Chavannes et P. Peliot, Un traité manichéen trouvé en Chine (۱۹۱۱) . Tsui Chi, Mo Ni Chiao Hsia Pu Tsan (۱۹۴۳). H. J. Polotsky, Manichaïsche Homilien (۱۹۳۴). C. R. Allberry, Manichaean Psalm-Book (۱۹۳۸). C. Schmidt, Kephalaia (۱۹۴۰)

برای اطلاع برتحقیقاتی که اخیراً در بارهٔ مانی و مذهب و آثار وی شده رجوع‌شودبه W. B. Henning, Bibliography of Important Studies on old Iranian Subjects (۱۹۵۰).

(۱) **یادداشت‌مترجم :** برای پدر مانی اسامی گوناگون یاد کرده اند . از جمله ، Patig بهمین صورت نیز درآثار پهلوی مانوی آمده است . رجوع شود به مقالهٔ W. B. Henning ۱۹۴۳ ، در BSOAS ،

و لمس و صوت . و نیز هردو شنوا و بینا و دانایند و هر خیر و منفعتی در دنیا باشد از قبل نور است و هر ضرر و بلائی از قبل ظلمت .

« این دو ( اصل ) ( نخست ) امتزاج نداشتند . بعد درآمیختند و دلیل این مطلب آنست که ابتدا صورتی وجود نداشت بعد پدید آمد و در این ممازجت تاریکی بر روشنائی مقدم بود زیرا نور و ظلمت مانند سایه و آفتاب ( در ابتدا ) متماس بودند و دلیل این امر آنست که چیزی ممکن نیست تولید شود مگر از چیز دیگر . ( اینکه گفته شد ) در این ممازجت تاریکی بر روشنائی تقدم داشت از آنروست که چون مخالطت با تاریکی برای نور زیان آور بود و مفسده داشت لذا محال است که نور ( در اینکار ) پیشی گرفته باشد . زیرا خیر در شأن روشنائی است ودلیل اینکه خیر و شر هر دو قدیم‌اند آنکه هر گاه مادهٔ واحدی را اصل قرار دهند دو فعل مختلف از آن صادر نخواهد شد مانند آتش سوزان که تبرید را نشاید و آنچه را طبیعت تبرید است امکان تسخین نباشد .آنچه منشأ خیر است مبدأ شر نمیشود و آنچه مبدأ شراست منشأ خیرنخواهد بود و دلیل اینکه هر دو زنده و فاعلند آنست که از یکی فعل نیك واز دیگری فعل بد ناشی گردد .

« بنا براین شاپور این گفتاررا پذیرفت وباهل مملکت خوددستور دادچنان کنند. اینکار برآنهاسخت ناگوار آمد . حکمای مملکت اجتماع نمودند تا ویرا منصرف سازند . شاپور درخواست آنها را نپذیرفت ومانی کتبی چند در اثبات ثنویت بپرداخت . از جمله کتاب کنز الاحیاءاست در وصف آنچه در نفس از جهت روشنائی مایهٔ خلاص وازجهت تاریکی مایهٔ فساد است . در این کتاب افعال نکوهیده را بظلمت نسبت میدهد . کتاب دیگری دارد موسوم به شاپورکان ( الشابرقان ) که نفس رهائی یافته و نفس درآمیخته بـا شیاطین و آلوده بکژی و کاستی را توصیف میکند وفلك را سطح هموار ( مسطح ) میداند ومیگوید عالم برکوهی

سراشیب قرار گرفته و چرخ بلند بر آنکوه میگردد. بازهم کتابی‌است بنام کتاب‌الهدی والتدبیر ودوازده انجیل که هرانجیل را بحرفی‌ازحروف تهجی نامیده و نماز را بیان نموده وآنچه باید درخلاص روح بعمل‌آید توضیح داده است. کتاب‌دیگروی سفرالاسرار است که‌آیات (معجزات) انبیاء را مورد طعن قرار داده‌است. همچنین کتاب سفرالجبابره وبسیاری کتب و رسائل دیگر از آثار اوست.

« بدینمنوال شاپور در حدود ده سال بر سر این مقال ایستادگی نمود تا اینکه موبد نزد او آمد و گفت: این مرد دین تو را فاسد کرده است. مرا با او روبرو کن تا مناظره و مباحثه کنیم؛ شاپور آنها را روبرو کرد. موبد در صحبت برتری یافت و شاپور از ثنویت بر گشت و رو بر تافت و بمذهب مجوس درآمد و بقتل مانی کمربست. لکن مانی فرار اختیار نمود و ببلاد هند رفت و در آنجا اقامت گزید تا شاپور بسرای جاوید شتافت.

« سپس هرمز پسر شاپور که مردی شجاع بود جانشین شاپور گشت و او همان کسی است که شهر رامهرمز را بنا نهاد ولی روزگار او دیری نپائید و سلطنت او یکسال طول کشید.

« چون نوبت بپادشاهی بهرام پسر هرمز رسید (فقط) در بند چاکران درباری واشتغال به ملاهی بود. تلامید مانی نامه‌ای باونوشتند که پادشاهی جوان بر اریکه سلطنت نشسته که بیش از اندازه سرگرم تفریحات است. پس بسرزمین فارس بازگشت وکار او شهرت یافت ومحل اقامت او معلوم شد. بهرام او را خواست و در بارهٔ اصول عقائد او سئوالات نمود. مانی شرح حال خود را بیان داشت(۱). بهرام او را با

(۱) **یادداشت مترجم:** آقای ذبیح بهروز مینویسند:
سال ولادت و بعثت مانی با تاریخ اشکانی که مبدأش ۲۷۱ پیش از میلاد است داده شده. همچنین زمان اردشیر و شاپور اول و امپراطور گالوس
(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۲۳۱)

موبد روبرو کرد . موبد با او بمناظره برخاست و گفت : سرب گداخته بیاورند و روی شکم من و تو هر دو بریزند . هر کدام آسیب ندیدیم حق با اوست (۱) ؛ مانی پاسخ داد : ‹این فعل ناشی از ظلمت است› .

---

( بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۲۳۰ )

وتقریباً یک قرن بعد از امپراطور پیوس انطونیانوس و امپراطور کلودیس دوم وبهرام ساسانی که وفاتش در سال پنجاه‌و یکم بعد از اردشیر است مربوط‌به‌عصر مانی میباشد .

وقتی که کلیهٔ مدارک متواتر ونیز مدارکی کـه در قرن گذشته در چین وافریقا بدست آمده در نظر بگیریم به نتیجهٔ ذیل خواهیم رسید .

مانی در سال دوم امپراطور گالوس کـه بموجب مدارک شرقی سال ۲۵۶ میلادی‌میشود واین‌تاریخ تقریباً یک قرن بعد از عصر امپراطور پیوس انطونیانوس است (۱۶۱ — ۱۳۸ میلادی) متولد شده است .

مانی در سال اول امپراطور کلودیوس دوم (۲۶۸ میلادی) کـه دو سال از پادشاهی اردشیر گذشته بود ودرسن ۱۳ سالگی مبعوث شده است .

مانی درسال ۲۸۰ میلادی روز یکشنبه اول حمل مطابق روز اول نیسان در سال هشتاد و چهارم از نوبهٔ پنجم از دورهٔ دوم کبیسه صدو بیست سالی کـه روز تاجگذاری شاپور اول ساسانی بوده دعوت کرده است .

مانی در سال‌خوک ۳۱۵میلادی دراوائل سن ۶۰ سالگی روز یکشنبه‌چهارم مهر یزدگردی ۱٤روز‌به‌نوروز مانده‌درزندان‌مرده‌است . این‌سال ۵۲۲ نیروانااست.

در تواریخ ارمنی سال ۱۱٤ اشکانی را مطابق سال چهارم امپراطور دیمتریوس (۱۵۸ ـ ۱۵۷ ق ـ م ) داده‌اند وهمچنین سال ۲۶۸ میلادی که سال اول امپراطور کلودیوس دوم‌است مطابق ۵۳۹ تاریخ مهری اشکانی میشود . بادرنظر گرفتن مطالب‌فوق سال ۲۷۱ قبل از میلاد که سال ۶۵ ملك الاسكندر است مبداء تاریخی است که ولادت وبعثت مانی باآن داده شده است .

برای اطلاعات بیشتری رجوع شود بـه جزوهٔ ۱۵ ایران کوده . ذ . بهروز

---

(۱) ذکر این نوع تعذیب یعنی « برنج گداخته » مکرر در متون پهلوی وعربی بمیان آمده است . در قسمت منابع پهلوی رجوع کنید بکتاب اردویراف نامک ترجمهٔ هاوگ Haug صفحهٔ ۱٤٤ ، مخصوصاً کلماتی که از دینکرد قل شده است وهمچنین به شکند گمانیک ویجار (چاپ وست West ) صفحهٔ ۱۲ . درقسمت منابع عربی رجوع کنید بآثار البلاد قزوینی صفحهٔ ۲۶۷ . تاریخ گزیده نیزمیگوید این آزمایش بمانی پیشنهاد گردید ( رجوع شود به نسخهٔ خطی کمبریج بـاین علامت : Dd. 3,23,f. 45 a ) .

بهرام فرمان داد او را بزندان افکنند و بدو گفت : بامداد ترا میخواهم وطوری ترا میکشم که هیچکس را پیش از تو بدآنسان نکشته باشند . »

« آن شب تا صبح پوست از تن او بر کندند تا جان سپرد . صبحگاهان بهرام مانی را خواست ولی او را مرده یافتند . فرمان داد سر او را از جسد جدا ساختند و کاه در پوست او کردند . پیروان او را نیز تعقیب نمود و گروه انبوهی از آنانرا بقتل رساند . بهرام پسر هرمز سه سال سلطنت کرد » .

شرحی که درالفهرست ازاحوال مانی داده شده استبسیارجامعتر استولی چون همهٔ کسانیکه آلمانی میدانند میتوانند بترجمهٔ فلوگل (۱) رجوع کنند تنها بتذکر چند نکتهٔ مهم دراینجا قناعت خواهد شد . نام پدر او فتق ( بضم اول و ثانی و تشدید ثانی ) معرب نام فارسی است که محتملاً پاتک ( بفتح ت و کاف ) (۲) بوده است . نویسندگان غربی این اسم را پاتکیوس (۳) ، پاتسیوس (٤) ، فاتسیوس (٥) و پاتریسیوس (٦) ضبط کرده‌اند . مانی از اهل همدان بود ولی به بابل ( با درایا (۷) و باکوسایا (۸) ) هجرت نمود و به مغتسله پیوست . مغتسله قومی بوده است نزدیك بهماندائیان و محتملاً نفرت مانی از کیش یهود و بت پرستی از آن قوم سرچشمه میگرفته است . نام مادر وی را مختلف ذکر کرده‌اند: مارمریم ، (۹) اوتاخیم (۱۰) و میس (۱۱) و لا اقل ممکن است از نژاد اشکانی یا خانوادهٔ سلطنتی پارتها باشد . در آنصورت این خود دلیل دیگری است براینکه چرا پادشاهان ساسانی باواعتماد نداشتند. تاریخ تولد وی طبق اظهار خودش در کتاب شابورقان و چنانکه ابوریحان

---

Flügel (۱) Pataka (۲) Patekios (۳) Patecius (٤)
Phatecius (٥) Patricius (٦) Badaraya (۷) Bakusaya (۸)
Mar-Maryam (۹) Utakhim (۱۰) Mays (۱۱)

بیرونی هم نقل کرده است سال ۲۱۵ یا ۲۱۶ (۱) بعد از میلاد است و از یك پا ناقص و لنگ بوده است . پیش از آنکه مانی متولد شود مادرش فرشته‌ای موسوم به توم (۲) را بخواب دید . فرشته در خواب بمادرش خبر داد که فرزند وی رسالت خواهد داشت ، لکن آغاز نزول وحی بمانی درسن دوازده سالگی یا سیزده سالگی ( بگفتهٔ بیرونی در ۲۲۷ یا ۲۲۸ بعد از میلاد ) بوده است و تااینکه بسن ۲۴ سالگی نرسیدمأمور نبود اصول عقائد خود را اعلام نماید . گویند روز تاجگذاری شاپور که مطابق بیستم ماه مارس سال ۲۴۲ بعد از میلاد بود مانی با توقیر و تشریفات خاص در پیشگاه شاه علناً دعوی خودرا اعلام داشت و شاید توسط پیروز برادر پادشاه که بآئین وی گرویده بود درچنین موقع مهمی بدربار راه یافت و همینکه خاطرشاه ازوی آزرده شد آهنگ سفر نمود و بسفرهای درازی در هندوستان و مشرق پرداخت . سرانجام در عهد سلطنت کوتاه بهرام اول ( ۲۷۳ تا ۲۷۶ بعد از میلاد ) بایران باز گشت و بوضع وحشیانه‌ای اعدام شد . شرح این ماجری را ابوریحان بیرونی و الیعقوبی و طبری داده‌اند . بیرونی گوید : (۳)

« مانویت در عهد سلطنت اردشیر و پسرش شاپور و هرمز پسر شاپور بتدریج فزونی یافت تا آنکه بهرام پسر هرمز بتخت نشست ، بهرام فرمان داد مانی را پیدا کنند وچون اورا پیدا کردند چنین گفت : این شخص آمده است ومردم را دعوت میکندکه جهان را ویران نمایند. لازم است پیش از آنکه نقشه های او عملی گردد نخست خود او نابود شود ، . معروف است بهرام مانی را مقتول ساخت وپوست ازتن اوبر کند

---

**یادداشت مترجم :** تاریخ تولد مانی بنا براصلاحی که آقای تقی زاده درگاه شماری ایران قدیم پیشنهاد کرده اند ۱۴ آوریل سال ۲۱۶ میلادی بوده است . رجوع شود بمقالهٔ ایشان در BSOAS جلد xi سال ۱۹۴۳ .

(۲) Tawm

(۳) رجوع شود به ترجمهٔ زاخو Sachau صفحهٔ ۱۹۱ .

سپس پوست ویرا با علف بیا کند و بر دروازهٔ جندی شاپور بیاویخت . دروازهٔ مزبور هنوز معروف بدروازهٔ مانی است . هرمزد نیز عده‌ای از مانویان را امر به کشتن داد . . . . . از اسپهبد مرزبان پسر رستم چنین شنیدم که شاپور مانی را بپاس آئین زردشت تبعید نمود ، زیرا زردشت حکم داده بودمدعیان پیامبری از کشور خارج شوند . شاپور از مانی التزام گرفت که هرگز آهنگ باز گشت ننماید. بنابراین مانی عازم هندوستان و چین وتبت گردید ودر آنجا مردم را بکیش خود دعوت نمود . لکن بعد بایران باز گشت وبهرام او را دستگیر ساخت وبجرم اینکه نقض عهد نموده بود وی را بقتل رساند . مانی جان خودرا روی این پیمان شکنی گذاشت . »

حال به بینیم دعوت مانی چه بود که اینسان موبدان زردشتی را بدشمنی برانگیخت و ( اگر فقط از شرق سخن بگوئیم ) باید دید این چه بشارتی بود که در اواخر قرن هشتم میلادی هنوز مانویان فعالیت داشتند بنحوی که خلیفهٔ عباسی المهدی بازجوی مخصوصی را بنام صاحب الزنادقه یا عارف الزنادقه بر گزید تا کسانی را که در لباس اسلام از اصول عقائد مانویان یا زنادقه تبعیت میکردند کشف نماید و بکیفر رساند ؛ معنای دقیق و صحیح زندیق چه بود ؟ چنانکه میدانیم لفظ زندیق در اصل به پیروان مانی اطلاق میشد و بتدریج در ممالک اسلامی کلیهٔ ملاحده و فرق ضاله را زندیق خواندند کما اینکه هنوز هم میخوانند .

نخست از سئوال آخر شروع میکنیم زیرا پاسخ آنرا باختصار میتوان داد . توضیح عادی مطلب این است که لفظ زندیك صفت وفارسی است ومعنی آن « پیرو زند » است و زند ( چنانکه در صفحهٔ ۱۲۳ مذکور است)

**معنی لفظ زندیق**

شرح و تفسیری است که باتکاء اقوال واحادیث و روایات از متن مقدس کتاب زردشت شده‌است و مزاج مانویان مستعد بود که کتب مقدس سایر ادیان را طبق عقائد خود تفسیر نمایند و این عمل را میتوان نظیر درایت عرفاء عیسوی

وتأویلات متأخرین از اسمعیلیه دانست (۱) . لکن پروفسور بوان (۲) من باب توضیح نظر دیگری پیشنهاد کرده است که بسیار اقرب باحتمال است . ابن الندیم (۳) و ابوریحان بیرونی (٤) گفته اند لفظ سماعون (بتشدید میم) بطبقات پائین مانویان اطلاق میشده است و طبقات پائین کسانی بوده‌اند که جمیع فرائض مربوط به‌فقر وعزوبت وریاضت‌را که‌دستور دین مانی است نمیخواستند عهده‌دار شوند ، وبرقدیسین وزهاد فرض بوده است‌فقررا برغنا ترجیح دهند ، حرص وشهوت‌را براندازند ، بترك دنیاپردازند ، پرهیز کارباشند ، پیوسته روزه بگیرند وحتی‌المقدور صدقه بدهندواین طبقه‌راصدیقین (بتشدید ثانی) میخواندند . صدیق لفظ عربی است واصل آرامی‌این لفظ محتملاً صدیقای (بفتح اول وتشدید ثانی) بوده است که در فارسی زندیك شده است کما اینکه سبت را در فارسی شنباذ (و درفارسی امروز شنبه) وکلمهٔ سانسکریت سدهانته (٥) راسند هندگویند . طبق این نظر زندیك (که معرب آن زندیق است) صرفاً یك لفظ آرامی است که بصورت فارسی درآمده است و این لفظ بآندسته از اصحاب مانی که کاملاً درسلك مانوی پذیرفته شده بودند اطلاق می‌شده است .

دراصل منحصراً پیروان این فرقه را زندیك یا زندیق میگفتند و بعد مفهوم وسیعتری پیدا کرد وکسانی که گمراه میشدند و بکفر و الحاد و عقائد سخیف میگرائیدند عموماً باین اسم خوانده شدند .

---

(۱) لفظ زندیکیه در کتاب مینو خرد (چاپ وست سال ۱۸۷۱ فصل سی و ششم صفحهٔ ۳۷) دیده میشود ومعنی آن اینطور توضیح داده شده است : «کسی که از اهریمنان بنیکی یاد کند» (صفحات ۲۳ — ۲۲) .

(۲) Professor Bevan

(۳) رجوع شود به کتاب الفهرست ترجمهٔ فلوگل Flügel قسمت مربوط بمانی صفحهٔ ٦٤ .

(٤) رجوع شود به ترجمهٔ زاخو Sachau صفحهٔ ۱۹۰ .

(٥) Siddhanta

پروفسور بوان (۱) هم نظیر جالب توجهی میآورد و میگوید لغت آلمانی «کتزر» (۲) که بمعنای زندیق است مشتق از لغت یونانی است (۳) که بمعنای پاك آمده است (٤).

چنانکه دیدیم اتباع مانی مانند پیروان مرقیون (٥) و ابن دیصان (الدیصانیة) (٦) درنظر نویسندگان اسلام درزمرهٔ ثنویون حساب میشدند ولی چون آئین زردشتی نیز اساساً قائل به ثنویت است پس این دشمنی شدید بین کیش زردشت و اصول عقائد مانی از کجا برخاسته‌است؟ برای پیدا کردن جواب این سؤال پر دور نباید رفت.

**اصول عقائد مانویان**

در کیش زردشت جهان آفرینش از نیك و بد، درقلمرواهورامزدا و انگر مینیوش (اهریمن)، از دو قسمت ترکیب یافته است: روحانی و مادی. نه تنهاامشاسپندان وفرشتگان بلکه عناصرمادی و کلیهٔ‌جانداران و گیاهانی که برای آدمی سودمند است و همچنین از ابناءِ بشر کسانیکه بآئین بهی ایمان داشتند بطرفداری اهورمزدا با دیوان و ارواح خبیثه (دروجان) (۷) وجانوران‌زیانکار (خرفستران) (۸) وجادوگران‌وساحران و کفار و زنادقه که لشگریان اهریمن‌را تشکیل میدادند نبردمیکردند.

بطور کلّی کیش زردشتی باآنهمه‌سلسلهٔ‌مراتبی که حکومت‌موبدان دربر دارد وباآن اسلوب‌دقیق‌وسبك‌کامل‌و جامعی که درجات روحانیت‌را منظم و مرتب ساخته است وازجهت اینکه پیروان خودرا تشویق میکند وجودشان مثمر ثمر باشد و زمین را بارور سازند و اراضی حاصل‌خیز را توسعه دهند و دانه بیافشانند و محصول‌آنرا درو کنند، و در این راه از رنج

---

(۱) Professor Bevan (۲) Ketzer (۳) Kaθapoi

(٤) رجوع شود بکتاب C. Schmidt, Hist. et doctrine de la Secte des Cathares ou Albigeois (Paris, 1849)

(٥) Marcion (٦) Bardesanes

(۷) Druje (۸) Khrafstar

کار روگردان نباشند اساساً مذهبی مادی است(۱). از طرف دیگر طبق نظر مانویان امتزاج نور و ظلمت که دنیای ماده را بوجود آورده اصلاً شر بود و درنتیجهٔ فعالیت نیروی شر این امتزاج حاصل گردید وامتزاج تا جائی خوب بود که برای فرار و بازگشت آن قسمت از نور که گرفتار تاریکی شده بود (« عیسی معذب ») (۲) وسیله‌ای فراهم میساخت.

همینکه نورازبند ظلمت‌رهائی یافت‌فرشتگانی که‌آسمانها وزمین را نگاه میداشتند همه را رها میکردند و دنیای مادی کلاً فرو میریخت وحریق نهائی سبب آزادی نور وخلاصی ازظلمت میگشت. ظلمتی که ازقید معصیت رهائی ندارد و فناپذیر نیست(۲). در این اثنا باتکاءِ ستون حمد و ثناء (نیایش و ستایش و اعمال نیك صاحبان ایمان که بآسمان صعود میکنند و مانند کهکشان دیده میشوند(۳)) ذرات نور که از بند ظلمت جسته است بالا میرود و بوسیلهٔ خورشید و ماه به‌بهشت روشنائی که مأوای اصلی آنهاست انتقال داده میشود. هر چیزی که سبب شود امتزاج نور و ظلمت ادامه یابد از قبیل زناشوئی و توالد در نظر مانی و

---

(۱) رجوع شود بترجمهٔ انگلیسی اوستا توسط دارمستتر Darmesteter در S. B. E. جلد اول صفحهٔ ٤٦ و یادداشت اول پائین صفحه در بارهٔ فرگرد چهارم، آیهٔ ٤٧.

(۲) رجوع شود بکتاب ایرانشناسی باستان تألیف فریدریك اشپیگل Spiegel, Erân. Alt. صفحهٔ ۲۲٦ ازجلد دوم.

**یادداشت مترجم:** مانویان نوری را که در این عالم از گرفتاری در چنگ ظلمت رنج میبرد باین اعتبار باعیسی منطبق میدانستند که عیسی ازبدی‌وگناه دراین جهان رنج‌میکشیدواین‌معنی‌درآثارمسیحی به‌عیسی معذب Jesus Patibilis تعبیر میشود. دراین باب و در بارهٔ نام ایزدانی که در خلقت عالم شرکت جسته‌اند میتوان بمقالهٔ افسانهٔ خلقت درنظر مانویان، مجلهٔ یغما مرداد ۱۳۳۰، رجوع‌نمود.

(۳) رجوع شود بکتاب الفهرست قسمت مربوط به مانی ترجمهٔ فلوگل Flügel صفحهٔ ۲۳۱ و همچنین بکتاب ایرانشناسی باستان تألیف فریدریك اشپیگل جلد دوم صفحهٔ ۲۱۷.

اتباعش شر و نکوهیده است . در اینجا متوجه مقصود هرمز میشویم که گفته بود : «این مرد آمده است مردم را بنابود کردن دنیا دعوت میکند.» مذهب زردشت مذهبی بود ملی و مبارز و مادی و جهانگشا . مانویت برعکس بهمهٔ عالم ناظر بود ، یك نوع تفکر عارفانه را برای اعتلاء روح و نفس لازم میشمرد و به زهد و ریاضت و انزوا و انقطاع از امور دنیا توجه داشت . بین این دو روش تباین ذاتی وجود داشت و با همهٔ تشابه خارجی (چنانکه اشپیگل در کتاب ایرانشناسی باستان جلددوم صفحات ۲۳۲ - ۱۹۵ نشان داده است ) عداوتی اجتناب ناپذیر و اختلافات کلی واساسی میان دو مسلك مشهود بود . بین یهود ونصاری واسلام نیز بهمان اندازه دشمنی بزرگی وجود داشت و اگر مانویان از دست بنی‌اسرائیل کمتر از پیروان سه آئین دیگر صدمه کشیدند از آنجهت نبود که قوم یهود نمیخواست بلکه قدرت نداشت مانویان را بیازارد ، زیرا چنانکه دیدیم مانی نسبت به کیش یهود نفرت و کراهت مخصوص داشت .

دربارهٔ جزئیات اصول عقائد مانویان و علل امتزاج ظلمت و نور و فروض مربوط به شهریار بهشت روشنائی ( ملك جنان‌النور ) و انسان اول وشیطان وساختمان دنیای مادی که وسیلهٔ رهائی روشنائی ازاسارت است و معتقدات شگفت و بی‌تناسب و مضحك آنان در موضوع آدم وحواء وقاین(قابیل)وهابیل وحکیمة‌الدهر وابنة‌الحرص وروفریادوبرفریاذ وشاثل ونظائر آنها دراینجا ممکن نیست‌وارد این مباحث شویم . درمقابل عقیده‌ای که مانویان بررد پیمبران عبرانی داشتند نه‌تنها زردشت وبودارا برسالت خدا شناختند بلکه مسیح را نیز پذیرفتند . مسیح واقعی بنظر آنان جلوه‌ای بود از جلوات عالم نور که صرفاً بصورت ذهنی و خیالی بشر درآمده (۱) و بین او و شبیه و خصم او که فرزند مصلوب بیوه زنی

---

(۱) **یادداشت مترجم :** آقای دکتر یارشاطر مینویسند :

( بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۲۳۹ )

است فرق میگذاشتند . عجیب است که عقیدهٔ مانویان مورد قبول پیغمبر اسلام واقع گردید . رجوع شود بسورهٔ چهارم ، آیهٔ ۱۵۶ :

---

( بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۲۳۸ )

مانویان مسیح را بدو صورت تصور میکردند : یکی مسیحی که عموماً بنام « مسیح تابان » خوانده میشود و از ایزدان مانوی است که در دورهٔ سوم خلقت برای نجات آدمی ازخدای نخستین ( شهریار بهشت روشنائی ) منبعث میشوند . دیگر مسیح فرزند مریم است که بدست یهودان کشته شد وسرگذشت او نشانی از سرگذشت ارواح پاك است که در این جهان تاریکی بر دار ماده رنج میبرند . سوگواری برمسیح بااین تعبیر مجازی درآثار مانوی مکرر دیده میشود .

بعبارت دیگر مانویان عیسی را بدو وجه درنظر میآوردهاند : یکی عیسی بن مریم ودیگر بصورت یکی از خدایان مانوی . بااین توضیح که در چهارمین انبعاث خدایان مانوی ، « شهریار روشنائی » که سایر خدایان ازتجلی وی منبعث میشوند سه ایزد پدید میآورد که نخستین آنها « عیسی » است . همین عیسی است که بموجب متون مانوی منجی بشر است . بر « آدم » ظاهر میشود و او را از خواب غفلت بیدار می کند و حال او و چگونگی خلقترا بروی آشکار میسازد . باز همین ایزد است که گاه با « نور » یکسان فرض شده ، و درماه مسکن دارد ، وذرات وجودش در این عالم پراکنده است واز گرفتاری در چنگ ظلمت ( ماده ) رنج میبرد واز اینرو باعیسی معذب Jesus Patibilis عیسویان برابر است .

مانی برطبق بعضی متون عیسی بن مریم را که یهودیان بدار کشیدند جلوه وظهوری از عیسی اصلی میدانست وزندگی دنیائی اورا فقط وهم عیسویان میشمرد . اما در بعضی متون دیگر (ازجمله یك قطعه بزبان پارتی یعنی قطعهٔ M 104 رجوع شود به : F. C Andreas & W. B. Henning,

Mitteliranische Manichaica aus chinesisch-Turkestan

تألیف اندرآس و هنینگ صفحات ۳۸ - ۳۷ که درآن سخن ازبدار آویختن عیسی است وقطعهٔ M 42 کهدرآن سخن ازخیانت یهودا است - همان کتاب صفحهٔ ۳۵) از مسیح چنانکه درنظر مسیحیان بوده است یاد شده .

متون مربوط بعیسی راوالدشمیت ولنتز E. Waldschmidt und W.Lentz در کتاب Di Stellung Jesu (برلین ۱۹۲۶) جمع کردهاند . دراین باب همچنین

( بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۲۴۰ )

وقولهم انا قتلنا المسیح عیسی ابن مریم رسول‌الله
وماقتلوه وصلبوه ولکن شبه‌لهم وان‌الذین‌اختلفوا
فیه لفی شك منه مالهم به من علم الااتباع الظن
وما قتلوه یقیناً بل رفعه‌الله الیه وکان الله عزیزاً
حکیماً (۱) .

**پیشرفت مانویان در مشرق**

دربارهٔ تاریخ مانویان در مشرق قبلاً گفتیم که در عهد خلافت المهدی ( ۷۸۵ - ۷۷۵ بعد از میلاد ) پدر هارون‌الرشید ، عدهٔ آنها باندازه‌ای زیاد شد که قاضی یا بازپرسی مخصوص برای تحقیق و کشف و اعدام آنها تعیین گردید . مؤلف الفهرست ( ۹۸۸ بعد از میلاد ) سیصد تن از پیروان مانی را میشناخته است که تنها در بغداد بوده‌اند و ابوریحان

---

( بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۲۳۹ )

میتوان بمآخذ ذیل رجوع نمود : جکسون ، تحقیقات در مانویت
A. V. Williams Jackson, Research in Manichaeism
(نیویورک ۱۹۳۲) صفحات ۱۲ ، ۱۳۴ ، ۲۵۱ ، ۲۷۸ .

اندره‌یاس وهنینگ F. C. Andreas & W. B. Henning,
Mtteliranische Manichaica aus chinesisch Turkestan( برلین۱۹۳۲
جزء دوم قطعات V5 112/300 IV V7129 28/36/ و جزء سوم ( متون پارتی ) قطعات a 105/K22/166/

F. Cumont, Recherches sur le manichéisme I, La cosmogonie manichéenne کومون
تحقیقات در مانویت ونظریهٔ خلق یا تکوین عالم تألیف
(بروکسل ۱۹۰۸) صفحات 47-45 .

مذهب‌مانویان‌تألیف برکیت F. C. Burkitt, The Religion of the Manichees
(کمبریج ۱۹۲۵) صفحات ۴۳ - ۳۷ و ۳۱ .

مانویت تألیف پوش H. Ch. Puech, Le manichéisme
( پاریس ۱۹۴۹) صفحات ۸۳ - ۸۱ و حواشی شمارهٔ ۳۳۵و۳۳۶و۳۴۲

---

(۱) **یادداشت مترجم :** در ردنسبتهای ناروائی که بقرآن‌مجید داده‌شده است علامهٔ فقید شریعت سنگلجی رحمةالله علیه رحمةً واسعه رسالات متعددی دارد از جمله محوالموهوم است که در اردی بهشت ۱۳۲۳ در تهران منتشر گردید . کسانیکه بخواهند باستدلال آیات قرآن کریم برمرگ تمام انبیاء ورسل علیهم‌السلام و آیات داله بروفات حضرت عیسی ومعنی رفع درقرآن کریم واقف شوند برسالهٔ آنمرحوم رجوع نمایند .

بیرونی ( ۱۰۰۰ بعد از میلاد ) بـه کتابهای مـانویان مخصوصاً کتاب شابورقان آشنائی داشته است (این یگانه کتابی است که مانی بزبان فارسی یعنی پهلوی تألیف نمود ؛ زیرا شش جلد از کتب دیگراو بزبان سریانی بود ) . ابوریحان از کتاب شابورقان چندین جا نقل میکند ، از جمله این کلمات افتتاحیه است ( رجوع شود بصفحهٔ ۱۹۰ ترجمهٔ زاخو(۱) ) :

**نقل از یکی از کتابهای مانی**

« انبیاء ورسل همیشه افکار واعمال نیکوئی برای بشر آورده‌اند. در یکی از اعصار بودا رسول خدا بود و آن ارمغان را برای هندوستان برد . عصری دیگر زردشت بر ایران بعثت یافت. باز در عهد دیگر عیسی برای مغرب زمین ظهور کرد . سپس نیز وحی نازل گردید و هم اکنون در این دورهٔ اخیر من که مانی و پیامبر خداوند حقیقت هستم بر بابل برسالت و نبوت مبعوثم . »

دربارهٔ مهاجرت مانویان صاحب کتاب الفهرست چنین گوید :

**مهاجرت مانویان**

« نخستین طائفه‌ای که از طوائف مذهبی غیر از سمنیة(۲) داخل بلاد ماوراءالنهر شد مانویان بودند و این امر را سبب آن بود که چون کسری ( بهرام ) مانی را کشت و بدار آویخت و جدال دینی را در کشورخود حرام نمود هرجا اصحاب مانی را پیدا میکرد بقتل میرساند . مانویان از چنگ او فرار میکردند و از رودخانهٔ بلخ عبور مینمودند و به مملکت خاقان ( یاخان ) وارد میشدند و نزد او میماندند . بزبان آنها خان (یاخاقان ) لقبی بود که بملوك ترك میدادند . بدین طریق مانویان در ماوراءالنهر اقامت گزیدند تا اینکه قدرت ایرانیان از بین رفت و تازیان قوی‌شدند. آنگاه بآن بلاد ( عراق و بابل ) باز گشتند و این بازگشت بالخاصه هنگامی بود که سلطنت ایران در روزگار ملوك اموی درهم شکست .

---

(۱) Sachau  (۲) Shamanists

خالدبن عبدالله القسری (۱) مانویان را در کنف حمایت خود قرار داد ولی ریاست (این فرقه) در هیچ دیاری جز بابل تحقق نیافت. رئیس فرقه بهریك از بلاد که بیشتر درآنجا ایمن بود میرفت. آخرین هجرت آنها در ایام المقتدر (۹۳۲ — ۹۰۸ بعد از میلاد) بود. در آن تاریخ از ترس جان بخراسان رفتند و آنانکه ماندند مذهب خود را پنهان میکردند ودراین بلاد سر گردان بودند تقریباً پانصد تن از آنهادرسمرقند اجتماع نمودند و این امر شهرت یافت. والی خراسان خواست آنها را بکشد ولی پادشاه چین (گمان میکنم مقصود فرمانروای طغز غز یا تغزغز باشد) (۲) پیام فرستاد: مسلمینی که در بلاد من زندگی کنند دو برابر عدهٔ کسانی هستند که دربلاد تو باشند و با من مذهبشان یکی‌است. ونیز سوگند یاد کرد که هر گاه یکی از آنها را فرمانفرمای خراسان بکشد وی نیز جماعت مسلمین مقیم دیار خود را بقتل رساند ومساجد مسلمین‌را ویران سازد و درسایر بلاد قلمرو خود نیزمسلمین‌را مورد تعقیب قرار دهد و نابود کند. لذا فرمانفرمای خراسان مانویانرا بحال خود گذاشت و بگرفتن جزیه قناعت نمود. بدین طریق عدهٔ پیروان مانی در ممالك اسلامی تقلیل یافت لکن در دارالسلام (بغداد) در زمان معزالدوله (۹۶۷ — ۹۴۶ بعد از میلاد) سیصد تن از آنانرا میشناختم اما این روز ها پنج تن از آنها در پایتخت

---

(۱) این شخص حامی نیرومند مانویان بود وخالدبن ولید اورا در سال ۷۴۳ بعداز میلاد بقتل رساند. رجوع شود بترجمهٔ فلوگل Flügel قسمت مربوط بمانی صفحات ۳۲۲ - ۳۲۰.

**یادداشت مترجم:** آقای تقی زاده مینویسند: «کشته شدن خالد بن عبدالله قسری بدست خالدبن ولید اشتباه فوق‌العاده عجیبی است. وی‌را یوسف بن عمر ثقفی کشت وخالدبن ولید قریب صدسال قبل مرده‌بود.»

(۲) **یادداشت مترجم:** مؤلف کتاب تغز غز (طغز غز) را بفتح اول و ثانی ورابع (Taghazghaz) ضبط کرده ولی آقای تقی زاده عقیده دارند صحیح آن بضم اول وثانی ورابع است (Toghozghoz).

نمانده‌اند و این قوم را اجاری مینامند و در حومهٔ سمرقند و سغد و علی الخصوص در بنکث(۱) اقامت دارند».

مؤلف الفهرست صورت بلندی از کسانی که بظاهر دعوی اسلام داشتند ولی درباطن پیرو مانی بودند ترتیب داده است، از جمله الجعد بن درهم است که بفرمان هشام خلیفهٔ اموی (۷۴۳ - ۷۲۴ بعد ازمیلاد) بقتل رسید؛ دیگر بشار بن برد شاعر است که درسال ۷۸۴ بعد ازمیلاد کشته شد، ونیز تقریباً همه برامکه باستثناءِ محمد بن خالد بن برمك؛ وهمچنین خلیفه المأمون (۸۱۳ تا ۸۳۳ بعد ازمیلاد) ولی صاحب الفهرست این قول را معتبر نمیداند؛ محمد بن الزیات وزیر المعتصم نیز بسال ۸۴۷ بعد از میلاد اعدام شد، و غیره.

**مانویت دراسلام**

مانویان به‌پنج درجه‌تقسیم میشدند: معلمین یاابناء حلم وعطوفت، مشمسین یا ابناءِ علم که خورشید دانش روح وذهن آنها را روشن ساخته است(۲)؛ قسیسین (روحانیان، قسیس همان کشیش‌است) یاابناءِ عقل؛ صدیقین یاابناءِ غیب؛ وسماعین یاشنوندگان، ابناءِ فطنت (هوشمندان). این چند چیز برپیروان مانی فرض بود: بجا آوردن چهار یا هفت نماز و ترك پرستش اصنام، ترك دروغ، ترك بخل و طمع، ترك آدمکشی، ترك زنا، ترك دزدی، ترك آموزش سحر و کلیهٔ فنون خدعه، ترك تزویر و شك در دین و ترك سستی در کار و زندگانی روزانه. باحکام ده گانه‌ای که ذکر شد این احکام افزوده شده بود: اعتقاد بچهار گوهر عالی بدینقرار: خدا (شهریار بهشت روشنائی یا ملك جنان النور)، نور خدا، نیروی خدا وعقل خدا؛

**وظائف مانویان**

---

(۱) **یادداشت مترجم**: مؤلف کتاب نویکث Nuwikath ضبط کرده ولی آقای تقی‌زاده عقیده دارند صحیح آن بنکث (Benkath) میباشد.

(۲) رجوع شود به ترجمهٔ فلوگل Flügel قسمت مانی صفحهٔ ۲۹۴ تا ۲۹۹. این معنی مسلم نیست.

هفت روز روزه گرفتن در هر ماه ؛ و قبول مهر های سه گانه‌ای که سنت اگستین(۱) و دیگر نویسندگان عیسوی چنین خوانده‌اند: مهر دهان و مهر دست و مهر سینه(۲) و این سه مهر علامت ترك گفتار بد و کردار بد و اندیشهٔ بد یا پندار بد است و با کلمات هوخت(۳) ، هوورشت(٤) ، و هومت(٥) ( گفتار نیك ، کردار نیك و اندیشهٔ نیك یا پندار نیك ) در کیش زردشتی تطبیق میکند. جزئیات صوم وصلوة و آنچه هنگام نماز باید گفت در کتاب الفهرست شرح داده شده است . اگر بهمان کتاب رجوع شود ملاحظه خواهیم کرد بعد ازمانی چه انشعاباتی میان پیروان وی دربارهٔ تفوق روحی پیدا شد . دو فرقهٔ مهمی که بوجود آمد یکی مهریه و دیگری مقلاصیه بود . از هفت کتاب مانی چنانکه گفته شد شش کتاب بزبان سُریانی ویك کتاب یعنی شابورقان بزبان پهلوی بود . رسم الخط آن کتابها طرز مخصوصی است که مؤلف آن کتابها اختراع کرد و در الفهرست تصاویر آن دیده میشود

**رسم الخطی که مانی اختراع نمود**

( در نسخه های موجوده این خط بسیار بد شکل و بیقواره و خراب شده است ) . در عصر جدید چنانکه مشهوداست بابیها نیز رسم الخطی مخصوص خود اختراع نموده‌اند که خط بدیع نامیده میشود . مانویان بکتابت اختراعی خود و بهنر خوشنویسی بطور کلی بسیار توجه داشتند ، زیرا الجاحظ ( در قرن نهم میلادی ) از قول ابراهیم السندی میگوید : « چه خوب بود

---

St. Augustine (۱)

(۲) **یادداشت مترجم :** Signacula oris, mannum et sinûs

مفهوم عبارت لاتین چنین است : مهری که بر دهان باشد ( تا جز به نیکی سخن نگوید ) ، دوم مهری که بر دو دست باشد ( تا جز کار نیکو عمل دیگری سر نزند ) و سوم مهری که بر سینه باشد ( تا اندیشهٔ ناپاك بر لوح ضمیر راه نیابد ) .

(۳) Hûkht (٤) Hûwarsht (٥) Hûmat

اگر برای سفیدترین و ظریف‌ترین کاغذها و سیاه رنگ‌ترین مرکب ها و برای تعلیم خطاطان کمتر خرج میکردند . »

در ایران شایع است که مانی نقاش زبردستی بوده است . پروفسور بوان(۱) حدس میزند منشأ این فکر همین توجه زیادی بود که این صورتگر چیره دست بخط نشان میداد . درایران عموماً عقیده دارند که مانی نگارخانه‌ای بنام ارژنگ یاارتنگ پرداخته است و آنرا برهانی برقدرت ما فوق‌الطبیعه و رسالت آسمانی خویش دانسته است(۲) ( چنانکه پیغمبر اسلام نیزقرآن را آورده‌است ) (۳) .

**افسانهٔ ارژنگ مانی**

## قسمت سوم : انوشیروان و مزدك

این کلام از پیغمبر اسلام روایت شده است که « من در زمان سلطنت پادشاه عادل متولد شدم » و منظور وی خسرو انوشک روبان است ( که روانش جاوید است ) و هنوز ایرانیان او را انوشیروان عادل میخوانند و نمونهٔ کاملی از تقوی و فضیلت شاهانه میدانند .

**خصلت و سیرت انوشیروان**

---

(۱) Professor Bevan

(۲) رجوع شود بشاهنامه چاپ ما کان جلد سوم صفحات ۱۴۵۴ - ۱۴۵۳

(۳) **یادداشت مترجم :** کتب و رسالاتی درباره مانی نوشته شده است که میتواند مورد استفادهٔ خوانندگان واقع شود . از جمله مقالهٔ آقای صفوی در نوبهار و مقالهٔ آقای طاهرزاده بهزاد در رسالهٔ سرآمدان هنر (۱۹۲۳) و خطابهٔ ملك الشعراء بهار در دانشکدهٔ معقول ومنقول (۱۳۱۳) وکتاب پروفسور جکسون آمریکائی :

Professor A. V. W. Jackson, Researches in Manichaeism, 1932

و رسالهٔ آقای تقی زاده . و نیز رجوع شود بکار نامهٔ اردشیر بابکان مشتمل بر متن پهلوی و لغت‌نامه و ترجمهٔ فارسی مقایسهٔ شاهنامه و حواشی و تعلیقات باهتمام آقای

( بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۲۴۶ )

بطوریکه قبلا بحث شد این فتوی را نمیتوان بی قید و شرط پذیرفت زیرا عدل بمفهومی که ما میدانیم سبب این شهرت وی نبود. اقدامات شدیدی که بر ضد زنادقه بعمل آورد موافقت وستایش موبدان مجوس را جلب نمود و تواریخ ملی نیز بدست همین موبدان تنظیم شد. نام یزدگرد از آنجهت لکه‌دار و معروف به بزهگر شده است که نسبت بسایر ادیان بدیدهٔ گذشت واغماض مینگریست و بموبدان زردشتی اعتنائی نداشت و شهرتی که به بزهکاری پیدا کرد نه از آنرو بوده‌است که در زندگانی خود شرارت خاصی مرتکب شده‌باشد. فعالیت زنادقه خیر و صلاح و رفاه کشور را تهدید میکرد وبدین سبب انوشیروان نسبت بآنان روش سخت اتخاذ نمود ولی بـا این وصف بهیچوجه متعصب نبود و بالعکس نسبت بادیان و مـذاهب فلسفی خارجی علاقهٔ بسیار داشت. این صفت نوشیروان نام خلیفه مأمون و اکبر امپراطور هند را بخاطر ما میاورد. خلیفه و اکبر هـر دو از مجادلات و تفکرات فلسفی مـانند انوشیروان لذت میبردند. نولدکه(۱) با اینکه حاضر نبود با نظر خوبی بایرانیان بنگرد چون باوصاف اخلاقی نوشیروان میرسد بطور کلی بالحنی بسیار موافق ومساعد باختصاراز او سخن میگوید. این است آنچه‌درپایان مطلب دربارهٔ انوشیروان گفته است: «رویهم رفته خسرو (نوشیروان)

---

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۲۴۵)

محمدجواد مشکور معلم دانشگاه تبریز چاپ تهران ۱۳۲۹ خورشیدی و همچنین مقالهٔ آقـای دکتر یار شاطر در افسانهٔ خلقت در آثار مانوی، مجلهٔ یغما، مرداد و شهریور ۱۳۳۰.

راجع بزمان‌مانی درحدود چهل‌سال اختلاف وجود دارد که از نظر سال‌شماری بسیار مهم است.

برای توجه باین اختلافات باید به‌آنچه‌دانشمندان مذکور نوشته‌اند وهمچنین بحسابی که آقای بهروز درجزوه «تقویم وتاریخ» داده‌اند ودر پاورقی همین کتاب صفحات ۲۳۰ و۲۳۱ نقل‌شده است مراجعه‌شود.

---

(۱) رجوع‌شود به Nöldeke, Gesch. d. Sasaniden تاریخ ساسانیان تألیف نولدکه، صفحهٔ ۱۵۰، یادداشت شمارهٔ ۳ پائین صفحه.

مسلّماً از بزرگترین وبهترین پادشاهان ایران است ولی در ظلم وستم بی پروا بود و مانند حتی بهترین افراد مردم ایران که عادةً توجهی بحقیقت ندارند او نیز بیش از دیگران بحقیقت عنایتی نداشت.

اقدام او درقلع وقمع وسر کوبی مزدکیان، جنگهای پیروزمندانهٔ او با رومیان (اهالی بیزانس)، قوانینی که از روی عقل و خرد وضع کرد، توجهی که نسبت بدفاع ملی داشت، رونق و پیشرفتی که درعهد سلطنت او (۵۳۱ تا ۵۷۸ میلادی) نصیب کشور شاهنشاهی ایران شد، اینهمه سبب شهرت نیکو و نام بلند وی در مشرق زمین گردید تا آنجا که هنوز او را مثل اعلی وکمال مطلوب پادشاهی دانند.

**فلاسفهٔ افلاطونیون جدید در دربار انوشیروان**

پذیرائی او ازحکماءِ هفت گانهٔ یونان که بعلت تعصب وعدم تحمل ژوستینین (۱) امپراطور از وطن خود تبعید شدند و مادهٔ مخصوصی که بنفع آنها پس از پایان جنگ فاتحانهٔ خود با اهالی بیزانس درپیمان صلح گنجاند(وبموجب آن ماده آزادی آنها تضمین شد ومقرر گردید پس از بازگشت بمیهن خود هیچکس متعرض افکار وعقائد آنها نشود و در بارهٔ آنها تحمل روا دارند و مداخله نکنند)، سرپرستی وی از دانشمندان و تأسیس مدرسهٔ بزرگ طب درجندی شاپور و ترجمه‌های متعددی که از یونانی و سانسکریت بزبان پهلوی بفرمان وی تهیه شد ونمونه‌ای از عشق و علاقه او بعلم بود این همه سبب شدکه حتی در مغرب زمین نیز معتقد شدند که «یکی از شاگردان افلاطون براورنگ شهنشاهی ایران تکیه زده است» .(۲)

گمان میکنم اهمیت سفر فلاسفه افلاطونیون جدید بدربار ایران

---

(۱) Justinian

(۲) رجوع شود بشرح بسیار خوبی که گیبون Gibbon در کتاب تاریخ انحطاط و سقوط امپراطوری روم در بارهٔ نوشیروان نوشته شده است، جلد هفتم چاپ ۱۸۱۳ میلادی، صفحات ۲۹۸ تا ۳۰۷ .

چنانکه ذکر شد بقدر کافی با تأکید لازم تذکر داده نشده است . تازه

**ظهور افکار افلاطونیون جدید در ایران دراین عصر**

تشخیص میدهند تا چه اندازه تصوّفی که بعد در ایران پیدا شد واصول عقائد صوفیه که در یکی از فصول بعد کاملاً بحث خواهد شد مدیون مذهب افلاطونیون جدید است و این معنی را دوست و شاگرد سابق من آقای نیکلسون(۱) که ازطرف کالج تری‌نیتی‌در کمبریج(۲) پس‌ازختم تحصیل‌مأموریت‌یافت‌تحقیقات‌بیشتری بکند در کتاب منتخبات دیوان شمس تبریزی (چاپ کمبریج ۱۸۹۸ مسیحی) بوجه‌شایان‌تحسین‌تشریح نموده‌است . چنانچه نظر دارمستتر(۳) درست باشد زردشت ابا نداشته است مطالبی را ازهمان منبع بگیرد . سیر عقائد علمی و افکار فلسفی را از یونان بمشرق که یکی از وقایع بزرگ تاریخی بشمار میرود بنا بر قول مشهور دراوائل دورهٔ عباسیان مخصوصاً در زمان خلافت مأمون پسر هارون‌الرشید (۸۳۳ - ۸۱۳ بعدازمیلاد) روی داد . لکن بغایت محتمل است که در قرن ششم میلادی در عهد پادشاهی نوشیروان ورود این عقائد بایران آغاز شده باشد (هر چند بعلت از بین رفتن مقدار زیادی از آثار پهلوی علی الخصوص قسمتهای غیر مذهبی نمیتوان این موضوع را ثابت نمود) . آغاز ورود عقائد صوفیه و بسیاری ازعقائد دیگردر واقع قبل‌از اسلام ودر عهد ساسانیان بوده است . نوشیروان‌نسبت بافکار صلح‌جویانهٔ مسیحیان بدیدهٔ استخفاف وتحقیر مینگریست وازعصیان پسرش انوشه زاد(که بکیش‌مادر عیسوی خود گروید) آزرده بود (رجوع شود بصفحهٔ ۲۰۲) ولی این مسأله مانع آن نبود که مزایائی برای فرقهٔ مخصوصی از مسیحیان (٤)

---

(۱) Mr. R. A. Nicholson (۲) Trinity College, Cambridge

(۳) Darmesteter

(٤) رجوع شود به تاریخ ساسانیان تألیف نولدکه ، صفحهٔ ۱۶۲ ، پائین صفحه : Nöldeke, Gesch. d. Sasaniden .

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۲۴۹)

قائل شود ، مقصود فرقه ایست که معتقد بودند حضرت مسیح دارای طبیعت واحدی بوده که همان طبیعت آلهی است و دو طبیعت متّحد و متمایز نداشته است . و همچنین این مسأله مانع آن نبود که انوشیروان شرائطی چند بنفع کاتولیك‌ها در عهد نامه های خود بپذیرد (۱) . حتی یواگریوس (۲) و سبئوس (۳) تأکید و تصریح کرده‌اند که انوشیروان پیش از مرگ خود محرمانه غسل تعمید یافته بود واگرچه این بیان مسلماً کذب است نشان میدهد که عموماً او را نسبت بمسیحیان مساعد وموافق میدانسته‌اند . نولدکه میگوید بپاس محبت هائی که انوشیروان در بارهٔ مسیحیان ابراز داشت یك قرن بعد مسیحیان بطرز مؤثری حقشناسی خود را ثابت نمودند زیرا اجازه ندادند جسد یزد گرد سوم خلف نگونبخت آخرین پادشاه خاندان ساسانی زمین بماند وبخاك سپرده نشود . لکن باید گفت که گذشت انوشیروان نسبت بمذاهب همیشه فرع بر ملاحظات مربوط بامنیت کشور و نظام زندگی اجتماعی بود و این هر دو مورد تهدید مرام اشتراکی مزدك قرار گرفته بود . در این مقوله اکنون سخن خواهیم گفت .

مدارکی که در بارهٔ این مردعجیب بما رسیده ازطرف نولدکه (٤)

---

( بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ۲٤۸ )

**یادداشت مترجم :** این فرقه یک طبیعتی یا «مونوفیزیتی» ( Monophysites ) در قرن پنجم مسیحی انتشار یافت و قبطی ها و حبشی‌ها و یعقوبیان سریانی وبرخی از ارامنه طرفدار آن بودند .

---

(۱) رجوع شود به تاریخ انحطاط وسقوط روم تألیف گیبون صفحهٔ ۳۰۵ شمارهٔ ۵۲ پائین صفحهٔ :

E. Gibbon, The History of the Decline and Fall of Roman Empire .

(۲) Euagrius

(۳) Sebêos ( رجوع شود به تاریخ ساسانیان تألیف نولدکه صفحهٔ ۱۶۲ پائین صفحه ) .

(٤) Uber Mazdak und die Mazdakiten

بدقت جمع آوری شده‌است(۱) . رجوع شود بچهـارمین مقالـه‌ای کـه

**مزدك**

**اشتراکی مسلك**

بعنوان متمم بکتاب شایان تحسین خوددرموضوع تاریخ ساسانیان الحاق نموده‌است وما مکرربدان اشاره نموده‌ایم . این مقاله دربارهٔ مزدك ومزدکیان است ( صفحات ۴۵۵ تا ۴۶۷ ) . باید طبعاً در نظر داشت که این منابع

---

(۱) رجوع شود بشرحی که بیشتر مورد قبول عامه است و همان دانشمند در Deutsche Rundschau بتاریخ فوریه ۱۸۷۹ مسیحی در صفحات ۲۸۴ ببعد نوشته است . قدیمترین و معتبر ترین نظرهائی که در بارهٔ مزدك اظهار شده است یااشاراتی که بمزدك کرده اند بشرح ذیل است :

(الف) درترجمهٔ وندیداد بزبان پهلوی فرگرد چهارم و پنجم آیهٔ ۴۹، کلمات ذیل که از متن اوستا ( دربارهٔ روح پلید ) نقل میشود مورد شرح وتفسیر قرار گرفته

**منابع اطلاعات :**

**۱ - پهلوی**

و گفته شده است که اشاره به‌مزدك پسر « بامداذ » میباشد: « این‌است‌مردی که‌میتواندبرضداشمٔوغ Ashemaogha ( روح‌پلیدیاشیطان یازندیق ) خداشناس که چیز نمیخورد مجاهدت کند » و حال آنکه در بهمن یشت به « مزدك ملعون » اشارات دیگری شده است . بهمن یشت یکی ازمتأخرترین آثار پهلوی است . وست West بهمن یشت را بصورت فعلی مربوط بحدود قرن دوازدهم میلادی میداند . در زبان پهلوی مزدك نامه کتابی بوده است که ازجمله آثار متعدد دیگر توسط ابن‌مقفع بعربی ترجمه شده است ، لکن بدبختانه‌این ترجمه از بین رفته است . معذلك مندرجات آن تا حدی در آثار عربی‌نویسان دیگر مضبوط است .

(ب) در منابع یونانی نیز اشاراتی بمزدك شده است . رجوع شود بآثار پروکوپیوس Procopius وثیوفانس Theophanes ویوحناملاله John Malalas

**۲ - یونانی**

(ج) در سریانی تاریخ حملهٔ ایران بآسیای صغیر The Chronicle of Joshua the Stylite ( چاپ و ترجمهٔ رایت Wright ، بند بیستم ) دربارهٔ رفتار بد « کواد » ( قبـاد ) پادشاه ایران وتأسیس مجدد « فرقهٔ نفرت آور مجوسان » بحث میکند « که فرقهٔ زرادشتکان نام دارد و از تعلیمات این جماعت آنست که زنان باید مال همه باشند . . . »

**۳ - سریانی**

( بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۲۵۱ )

هتکی باظهارات اشخاص است ( اعم از زردشتی و مسیحی ) که شدیداً با تعلیمات مزدك مخالف بودند و اگر در دفاع او هم مطالبی ضبط شده بود شاید جنبه های موافقی بنفع او می یافتیم یا لا اقل اوضاع و احوال و جهات مخففه‌ای پیدا میکردیم که اکنون از آن هیچگونه اطلاعی نداریم . اگر بخواهیم نظیر این مطلب را در ایام اخیر مثال بیاوریم دربارهٔ بابیها چه خواهیم گفت ؟ آنچه ما در تواریخ رسمی از قبیل ناسخ التواریخ تألیف لسان الملک مورخ دربار و در تاریخ ملحق بروضة‌الصفا بقلم نویسندهٔ با قریحه رضاقلیخان دربارهٔ اصول عقائدواعمال و افعال آنها نوشته شده است از روی دشمنی و رنگ‌آمیزی بسیاربوده

---

( بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۲۵۰ )

(د) این نویسندگان بزبان عربی از احوال مزدك سخن گفته اند : الیعقوبی (تقریباً ۲۶۰ هجری چاپ هوتسما Houtsma جلد اول صفحهٔ ۱۸۶ ).

**۴ - عربی**

الیعقوبی میگوید انوشیروان مزدك و استادش زراتشت خرگان را بقتل رساند ؛ ابن قتیبه ( تاریخ وفات ۲۷۰ - ۲۷۶ هجری ، کتاب المعارف چاپ‌ووستنفلد Wüstenfeld سال ۱۸۵۰ میلادی، صفحهٔ ۳۲۸ ) ؛ دینوری ( تاریخ وفات ۲۹۰ - ۲۸۲ هجری ، چاپ Guirgass ، صفحهٔ ۶۹ ) ؛ طبری (تاریخ وفات ۳۱۰ هجری) چاپ دوخویه de Goeje ، دورهٔ اول‌جلددوم صفحات ۸۸۶-۸۸۵ - ترجمهٔ نولدکه صفحات ۱۴۴ - ۱۴۰ ؛ صفحات ۸۹۳ و ۸۹۴ = نولدکه صفحات۱۵۵-۱۵۴ ؛ حمزهٔ اصفهانی ( اوائل قرن چهارم هجری ) ؛ یوتیکیوس Eutychius (تاریخ وفات۳۲۸ هجری ) ؛ مسعودی(تاریخ وفات ۳۴۶ هجری ، مروج الذهب چاپ باربیه دومینار Barbier de Meynard جلد دوم صفحات ۱۹۶ - ۱۹۵ ) ؛ ابوریحان بیرونی ( تاریخ وفات ۴۴۰ هجری ، ترجمهٔ زاخو Sachau صفحهٔ۱۹۲ ) ؛ شهرستانی ( تاریخ وفات ۵۴۸ هجری ، کتاب الملل والنحل چاپ کورتن Cureton صفحات ۱۹۲ تا ۱۹۴ = ترجمهٔ هاربروکر Haarbrücker صفحات ۲۹۳ - ۲۹۱ ) ؛ ابن‌الاثیر تاریخ وفات ۳۶ هجری) ؛ ابوالفدا (تاریخ وفات۷۳۲هجری ، چاپ فلایشر Fleischer ، صفحات ۹۱-۸۸)، و سایر مورخان .

(ه) در زبان فارسی شایسته است داستانهای شاهنامهٔ فردوسی ( چاپ ماکان جلد سوم‌صفحات ۱۶۱۶-۱۶۱۱ ) ، وسیاست‌نامهٔ نظام‌الملك ( چاپ‌شفر Schefer صفحات ۱۸۱ - ۱۶۶ ) مخصوصاً ذکر شود .

است . اگر بخواهیم تنها باینگونه منابع متکی شویم و یا باقوال اروپائیان ظاهراً بیغرضی که اطلاعات خود را از دوائر درباری گرفته‌اند منحصراً اطمینان کنیم داوری ما در بارهٔ آنها چه خواهد بود ؟ ضمناً این نکته شایان توجه است که در بارهٔ کیفیت اشتراکی و بی بند و باری و تناقض قوانین بخصوص در موضوع روابط جنسی اتهاماتی زده‌اند . هم در مورد مزدکیها در قرن ششم و هم در مورد بابیها در قرن نوزدهم میلادی این اتهامات بیشتر از طرف مخالفین آنها بوده است . گفته میشد بابیها ابتدا مذهب اشتراکی داشتند . اکنون میدانیم که این امر صرفاً عرضی واتفاقی بوده کما آنکه بر مسیحیان نیز در اوائل امر چنین ماجرائی گذشته است ، و این معنی را بهیچرو نمیتوان از ممیزات و مختصات عقائد آنها دانست. لذا ناگزیر ظن ما براین است که همین مسأله در مورد مزدك و پیروانش نیز تا حدی صادق باشد .

اما اینکه خود مزدك منشأ عقائدی باشد که بنام او معروف شده است این مسأله محل تردید است ، زیرا زرادشت نامی از اهل خرگان فسا واقع در ایالت فارس در بعض ازمنابع ذکر شده است واورا مبتکر حقیقی آن اصول وعقائد دانسته‌اند.

**اصول عقائد مزدك**

اطلاعات ما در بارهٔ اساس آراء وعقائد مزدك ازجنبهٔ نظری خیلی کمتراز نتیجهٔ عملی آنست لکن نولدکه بیان خوبی دارد آنجا که میگوید: « ما به‌الامتیاز مذهب مزدك از مذهب جدید کمونیسم و سوسیالیسم و چیزی که بشدت وحدت مشخص فرق بین این فرق میباشد جنبهٔ دینی آئین مزدك است (مراداز کمونیسم وسوسیالیسم تخیلات افراددرعالم رؤیا نیست بلکه واقعیاتی است که بالفعل دراحزاب مشهوداست. ) » بعقیدهٔ مزدك همهٔ شرور را باید منتسب به دیوهای رشك و خشم وآز دانست ، زیرا این دیوها مساوات بشر را که حکم خدا ومیل خداست نابودساخته‌اند ومزدك میگفت هدف او اینست که مساوات را بار دیگر بر قرار کند . زهد

و پرهیزگاری بی‌نهایت چنانچه قبلاً ملاحظه شد ( صفحهٔ ۲۳۸ ) یکی از اوصاف ممیزهٔ مانویان بود که زردشتیان قویاً بر آن اعتراض داشتند و این صفات در کیش مزدك هم بصورت منع خونریزی و گوشتخواری جلوه‌گر است . در حقیقت مزدك در نظر موبدان زردشتی مثل اعلی یا نمونهٔ کامل « ملحدی است که از خدا نمیترسد و چیزی نمیخورد » .

بجهات سیاسی کواذ ( قباد ) پادشاه ایران با عقیدهٔ جدید موافق بود . بنظر نولدکه علت عمدهٔ موافقت قباد این بود که میخواست قدرت فوق‌العادهٔ موبدان و اشراف و اعیان را محدود سازد .

**صعود وسقوط مزدکیها**

هم‌آهنگی قباد با آئین مزدك سبب شد که چندی از تخت و تاج بر کنار شود و برادرش جاماسب بجای او بنشیند . دراثراین پیش‌آمد ناگوار وملال‌انگیز شاید تغییرات شایانی دراحساسات او نسبت بفرقهٔ جدید روی داد و در سنین آخر سلطنت وی مزدکیها قتل عام شدند و افتخار این سلاخی بموجب افسانهٔ ملی نصیب خسرو اول است که بهمان سبب بلقب انوشیروان ( انوشك روبان بمعنای صاحب روان جاوید ) ملقب گردیده است . طبق روایت مشهور ( که بجامعترین وجهی در سیاست‌نامهٔ نظام‌الملك چاپ شفر (۱) صفحات ۱۶۶ تا ۱۸۱ متن و ۲۴۵ تا ۲۶۶ ترجمه مندرج است ) شاهزادهٔ ایران انوشیروان پس از آنکه مقاصد سوء و افسونگریها و حقه بازیهای مزدك را نزد پدر خود شاه کواذ فاش کرد بدروغ تظاهر باطاعت آن زندیق نمود و ویرا بفریفت و روزی را تعیین کرد که با حضور تمام مزدکیان رسماً وعلناً بکیش جدیددرآید . دعوت نامه‌ای برای مزدکیان فرستاده شد که در ضیافت بزرگی که شهزاده در یکی از باغهای سلطنتی ترتیب خواهد داد شرکت جویند ، وبمجرد اینکه دسته‌دسته وارد باغ میشدند

**قتل عام مزدکیان (۵۲۸-۹ میلادی )**

---

(۱) Schefer

سربازان که در کمین بودند آنها را میگرفتند و میکشتند و سرنگون بخاك میسپردند بنحوی که پایشان ازخاك بیرون بود. چون همه‌را بدین‌سان نابود ساختند انوشیروان مزدك را که بطور خصوصی بار داده بود دعوت نمود که قبل از انعقاد جشن در باغ با وی گردش کند ومحصولات باغ را مشاهده نماید.

چون وارد باغ شدند شهزاده پا های زنادقه و کشتگان را که از بیرون خاك نمایان بود بوی نشان داد و گفت: «این‌است ثمری که عقائد سوءِ تو ببار آورده است!»

آنگاه با اشارهٔ دست فرمان داد و مزدك را فوراً دستگیر نمودند و دست و پای او را بستند و در تل عظیمی از خاك که مخصوص او فراهم کرده بودند سرنگون زنده بگور نمودند. راوی این قتل عام کسی است که در همان زمان زندگانی میکرده و بچشم خود شاهد این واقعه بوده است.

**گواهی شهود دربارهٔ قتل‌عام**

نام او تیموثیوس (١) ایرانی و ناقل خبر ثیوفانس (٢) و یوحنا ملاله(٣) میباشند. ناظر دیگری که حضور داشته و این منظرهٔ هولناك را دیده است یکنفر مطران مسیحی است بزانس(٤) نام که طبیب شاه بوده است. درایام اخیر نیزبطرز عجیبی نظیراین‌واقعه‌روی داده‌است‌بدینمعنی که‌دکترپولاك(٥) پزشك دربار ناصرالدین شاه هنگام اعدام ظالمانهٔ (٦) قرةالعین قهرمان زیبای بابیه در سال ١٨٥٢ مسیحی حاضر وناظر بود.

شمارهٔ مزدکیانی که در این قتل عام (اواخر سال ٥٢٨ یا در

---

John Malalas (٣) Theophanes (٢) Timotheus (١)

Dr. Polak (٥) Bezanes (٤)

(٦) **یادداشت مترجم:** رجوع‌شود بمقدمهٔ مترجم.

اوائل ۵۲۹ میلادی) بهلاکت رسیدند هر اندازه زیاد باشد نمیتوان گفت که این فرقه در یک روز بکلی ریشه کن شد، زیرا دلائلی موجود است و بموجب آن دلائل میتوان معتقد شد که پس از رسیدن انوشیروان بسریر سلطنت (۵۳۱ میلادی) از نومزدکیان مورد تعذیب و آزار واقع گردیدند. از آن پس گرچه بظاهر این فرقه ازمیان رفت ولی احتمال میرود که در نهان هنوز وجود داشت؛ بعض نویسندگان اسلامی گفته‌اند و بعید نیست عقائد مزدکیان نیز مانند عقائد مانویان در اعصار اسلامی بسیر خود ادامه داده و کم و بیش با گردش روزگار بوسیلهٔ پاره‌ای مسالک عجیب و بی بند و بار با قوانین و شرایع متناقض باشکال وصور دیگری باردیگر ظاهر و پدیدار شده باشد. مسالک مزبور در فصول بعد بالضروره مورد توجه قرار خواهد گرفت. این نظر را بقوت هرچه تمامتر نظام‌الملک وزیرشهیراظهارداشته‌ودرسیاست‌نامه سعی میکند با طول و تفصیل بسیار ثابت نماید که اسمعیلیه‌وحشاشین (یاحشیشیون) ازنسل بلافصل مزدکیان بودند. نظام‌الملک از این طائفه بشدت نفرت داشت (و در ۱۴ اکتوبر ۱۰۹۲ میلادی بدست آنها کشته شد و این واقعه معلوم کرد که کاملاً محق بود نفرت داشته باشد) (۱).

**تاریخ بعدی مزدکیان**

# قسمت چهارم: انحطاط وسقوط خاندان ساسانی

در دوران طولانی و با شکوه سلطنت انوشیروان (۵۳۱ تا ۵۷۸ بعد از میلاد) شاید هیچ سالی باندازهٔ چهل ودومین سال سلطنت‌او (که مقارن۳-۵۷۲میلادی است) قابل آن نیست که بیاد سپرده شودوهیچ‌سالی باندازهٔ آن سال مشحون ازآثاربسیار مهم نبوده‌واهمیت فوق‌العادهٔ آن آثارمحل هیچگونه شبهه وتردیدنیست؛

**«سال فیل»**

---

(۱) **یادداشت مترجم:** برای تحقیقات جدیدتری در بارهٔ مزدکیان رجوع کنید برسالهٔ کریستنسن درپادشاهی قبادومسلك اشتراکی مزدك چاپ کپنهاك، ۱۹۲۵ میلادی:

A. Christensen, Kawadh et le communisme mazdakite

لذا عرب آنسال را «سال فیل» خوانده است. از طرفی در آن سال یک سلسلهٔ طولانی وقایعی رویداد که منتهی به الحاق کشور کهن سال و ثروتمند یمن با یران گردید. تملک و تصرف یمن شوری در سر کشور گشایان ایران آن زمان افکند و هواخواهان کشور گشائی را به ثنا خوانی وستایش برانگیخت. از طرف دیگر در همان کشور در شهر دوردست مکهٔ (معظمه) شخصی پا بعرصهٔ وجود گذاشت که سر نوشت اوواژ گون ساختن دودمان ساسان و کیش زردشت بود. آن شخص رسول خدا محمدبن عبدالله (ص) بود.

**پیش بینی های مربوط بسیاه بختی ساسانیان**

طبق داستانهائی که نزد مسلمین متقی و پرهیز کار بسیار گرامی است درشب تولد وی بر اثر زلزله کاخ شاهنشاه ایران بلرزه درآمد چهارده کنگرهٔ قصر فروریخت و آتش مقدس که هزار سال پیوسته افروخته بود خاموش گشت و دریاچهٔ ساوه ناگهان بخشکید و موبد موبدان زردشتی بخواب دید که نواحی غرب ایران میدان تاخت و تاز شترها و اسبهای تازیان آنسوی دجله واقع گردیده است. این علائم خاطر انوشیروان را بسی آشفته و نگران ساخت و حتی پاسخی که فرستاده‌اش عبدالمسیح آورد تشویش و اضطراب او را فرو ننشاند. عبدالمسیح عربی بود عیسوی از قبیلهٔ غسان (بتشدید سین). انوشیروان اورانزد عموی کهن سالش سطیح (بتشدید ثانی) که از مغیبات سخن میگفت و در سرحد صحرای سوریه سکونت داشت فرستاد تا ازحوادثی که درپیش است خبر آورد. این است لحن جواب سطیح که برسم کاهنان عرب به بحر رجز تنظیم شده بود:

**اظهارات سطیح کاهن**

«عبدالمسیح بر شتری سوار میشود و شتابان نزدسطیح که پایش لب گور است میرود و فرمان شهریار ساسانی را ابلاغ میکند زیرا کاخ بلرزه درآمده و آتش خاموش گشته وموبد موبدان در خواب شتران خشمگین ودرنده‌خوی ولاغرمیان وسپاهیان اسب سوارعرب را دیده است که از دجله بسوی مرزها آمده

و در نواحی سرحدی پراکنده شده‌اند.

«ای عبدالمسیح همینکه قرائت (قرآن) تعمیم یابد و صاحب عصا(۱) ظاهر شود و سپاهیان در درهٔ سماوه(۲) بجوش وخروش در آیند و دریاچهٔ ساوه خشك شود و آتش مقدس ایران خاموش گردد دیگر سطیح را سوریه بکار نیاید. ولی بشمارهٔ کنگره های(۳) کاخ شهریاران و بانوان ایران بر اورنگ فرمانروائی تکیه زنند و دیهیم شاهنشاهی را حفظ کنند، هرچند ناگزیر آنچه باید بشود میشود و درنگ و چاره‌ای نباشد.»

اینکه گفته‌اند بحکم حس قبل الوقوع یا بحکم آثار وعلائم حوادث مزبور پیش بینی و پیشگوئی شده‌است این قصه‌ها را باید خیالات وافکاری دانست که بعد ازوقوع وقایع پیش آمده وحقایق تاریخی نیست. میتوان مطمئن بود که تولد پیامبر عرب مانند بسیاری حوادث مهم دیگر با بوق و کرنای آسمانی بدین سان اعلام نشد و حتی توجه مردم مکه را که در اندیشهٔ «سال فیل» بسیار نگران اوضاع آنسال بودند لمحه‌ای جلب نکرد.

در اوائل قرن ششم میلادی وضع سیاسی عرب بدینقرار بود: در مغرب دولت غسان و در مشرق دولت حیره فرمانروائی داشتند.

**روابط سیاسی عرب درقرن ششم**

دولت غسان کم و بیش سلطه و سیادت بیزانس و دولت حیره سلطه وسیادت ایران رامیشناخت. قسمت اعظم طوائف عرب درعربستان مرکزی با اطمینان خاطر درصحاری خود زندگانی میکردند و بقبائل متعددی تقسیم شده

---

(۱) مقصود عمر است که بیشتر در زمان خلافت او (۶۳۴ تا ۶۴۴ میلادی) ایرانرا مسخر نمودند.

(۲) سماوه نقطه‌ایست نزدیك حیره. نبرد مرگبار قادسیه درهمان حوالی رویداد.

(۳) اشاره بچهارده کنگره ایست که در خواب ازقصر انوشیروان فروریخت. جانشینان چهارده گانهٔ انوشیروان بدینقرار بودند: ۱ ـ هرمزد چهارم؛ ۲ ـ خسرو پرویز؛ ۳ ـ شیرویه؛ ۴ ـ اردشیر سوم؛ ۵ ـ شهر براز؛ ۶ ـ پوراندخت؛ ۷ ـ گشنسپ ده؛ ۸ ـ آزرمیدخت؛ ۹ ـ خسروپسر مهرگشنسپ ۱۰ ـ خرزاد خسرو؛ ۱۱ ـ پیروزپسر گشنسپ‌ده؛ ۱۲ ـ فرخزاد خسرو؛ ۱۳ ـ هرمزد پنجم؛ ۱۴ ـ یزدگرد سوم.

بودند که کم و بیش با هم دشمنی داشتند. این قبائل مانند اعراب بدوی امروز جنگ میکردند وسرود میخواندند وبغارت وچپاول میپرداختند و بکشورهای مجاور کم توجه داشتند. در جنوب دولت ثروتمند و کهن سال یمن بود که تحت فرمانروائی ملوك خود موسوم به‌تابعه (جمع تبع بضم اول وتشدید ثانی) باثروت ورفاه وتمدن بیشتری زندگانی میکرد. غاصبی‌بدنام وننگین موسوم به‌لخیع که ملك یمن‌را غصب کرده‌وذوشناتر نیز خوانده میشد بدست شاهزادهٔ جوان ذونواس بسرنوشتی که سزاوار بود رسید. از زمان بلقیس ملکهٔ سبا گوئی هر کس درعربستان جنوبی بقتل ملوك اقدام میکرد در انظار شایسته‌تر از دیگران برای ربودن تاج و تخت‌بود. ازینرو ذونواس باهلهله و شادمانی و ستایش و ثناخوانی بسلطنت‌برگزیده‌شد، وآخرین‌سلطان‌خاندان‌حمیری‌همان‌ذونواس‌است.

ذونواس بکیش یهود در آمد و با حرارت و صمیمیت و شور نومریدان بآزار و تعذیب مسیحیان نجران مبادرت نمود و هر کدام را که حاضر نمیشدند بمذهب یهود در آیند با شمشیر میکشت و میسوزاند و در چاله هائی که بهمین قصد کنده بود کباب میکرد و بوسائل دیگر با قساوت و توحش دوچار شکنجه‌و عذاب مینمود. آیات ذیل ازقرآن (کریم) سورهٔ ۸۵ اشاره بدین واقعه است:

**ذونواس و آزار دادن عیسویان نجران**

«والسماء ذات البروج والیوم الموعود و شاهد و مشهود. قتل اصحاب الاخدود. النار ذات الوقود. اذهم علیها قعود و هم علی ما یفعلون بالمؤمنین مشهود وما نقموا منهم الاان یؤمنوا بالله العزیز الحمید.»

**گودالهای آتشین و گودالیان**

اینکه طبری گفته است ۲۰،۰۰۰ مسیحی در این واقعه(۵۲۳میلادی) بهلاکت رسیدند البته باور کردنی نیست. شمارهٔ حقیقی شهداء احتمالا خیلی بیش از صدیك این‌عده‌نبوده

است ولی یکی از فراریان همینکه خبر وحشت اثر این فاجعه را نزد مسیحیان حبشه برد بنحوی آتش غضب آنها افروخته شد که سلطان حبشه‌نجاشی یانگوش‌سپاهی بیاراست وبدآنسو فرستاد تا انتقام‌همکیشان خودرا از ذونواس بستاند. فرماندهان این سپاه ارباط و ابرهه لشگریان یمن را بکلی درهم شکستند و چون ذونواس دریافت که کار بکلی تمام شده است بر اسب خود بنشست و مهمیز زد و بجانب دریا بتاخت و خود را در آب غوطه‌ور ساخت و ناپدید گشت والی الابد دار فانی را بدرود گفت. شاعر حمیری ذوجدن در اشعار خود باین واقعه اشارتی دارد که ذیلاً نقل میشود:

**فتح یمن بدست سپاهیان حبشه**

| | |
|---|---|
| هونك لیس یرد الدمغ ما فاتا | لاتهلکی أسفاً فی ذکر من ماتا |
| ابعد بینون (۱) لا عین و لا اثر | وبعدسلحین (۲) یبنی الناس ابیاتا |

ایضاً گوید:

| | |
|---|---|
| دعینی لا أبالك لن تطیقی | لحاك الله قد انزفت ریقی |
| لدی عزف القیان اذا نتشینا | واذ نسقی من الخمر الرحیق |
| و شرب الخمر لیس علی عاراً | اذا لم یشکنی فیها رفیقی |
| فان الموت لا ینهاه ناهٍ | ولو شرب السقاءِ مع النشوق |
| و لا مترهب فی اسطوان | یناطح جدره بیض الانوق |
| وغمدان (۳) الذی حدثت منه | بنوه ممسکاً فی رأس نیق |
| بمنهمة و أسفله جروب | و حر الموحل اللثق الزلیق |
| مصابیح السلیط تلوح فیه | اذا یمسی کتو ماض البروق |

(۱) بینون (۲) و سلحین دوقصرقدیم است که گویند بدست جن وبفرمان حضرت سلیمان برای بلقیس ساخته شد.

(۳) غمدان بنای مشهور دیگری است که سنمار معمار ساخت وچون‌ساختمان بپایان رسید صاحب‌کار معمار را بقتل رساند زیرا میترسید که آن استاد هنرمند بنائی حیرت‌انگیزتر برای دیگری بسازد.

و نخلته التی غرست الیه یکاد البسر یهرز بالعذوق
فاصبح بعد جدته رماداً و غیر حسنه لهب الحریق
و أسلم ذونواس مستمیتاً و حذرقومه ضنك المضیق (١)

ارياط حبشی فاتح یمن باندازه‌ای عمر نکرد که از ثمرهٔ فتح خود برخوردار گردد زیرا درجنگ تن به‌تن بدست نایب جاه‌طلب خود ابرهه بقتل رسید وابرهه نیز دراین نبرد زخمی شد ودرنتیجهٔ این زخم الاشرم لقب یافت که بمعنی «شکافته‌دماغ» است.

**قتل ارياط بدست ابرهه**

ابرهه‌خواست درشهر صنعا پایتخت‌یمن کلیسای بزرگ وباشکوهی برپا سازد وبدین وسیله سیل زوار عرب‌را که بزیارت معبد مربع مکه میرفتند از مکه منحرف و بسمت صنعا متوجه کند. تازیان زمزمهٔ مخالفت آغاز کردند و غیب گوئی از قبیلهٔ فقیم دزدانه داخل کلیسا شد و آنجا را ملوث کرد. ابرهه سخت بر آشفت و قسم یاد کرد که معبدمکه را نابود سازد. لذابرای‌اجرای تهدید خود باپیلان‌جنگی و گروه انبوهی از حبشیان حرکت نمود.

**لشگرکشی ابرهه برای تسخیر مکه**

هنگامی که ابرهه در مغمس نزدیك شهر مکه اقامت داشت عبدالمطلب جد رسول (اکرم) که از اکابر رجال قریش بود بدیدن او آمد. قریش قبیلهٔ نجیبی است که حفاظت حریم خانهٔ خدارا عهده‌دار بود.

**عبدالمطلب و شترانش**

ابرهه‌راحسن رفتار وطرزتکلم‌عبدالمطلب پسند آمد و توسط ترجمان خود باو امر کرد چیزی بخواهد. عبدالمطلب

---

(١) **یادداشت مترجم:** این‌اشعار از صفحهٔ ٥٤٧ جزء اول تاریخ الامم والملوك تألیف امام ابی‌جعفر محمدبن جریرالطبری نقل شد: چاپ قاهره سنهٔ ١٩٣٩ میلادی = ١٣٥٧ هجری. براون این اشعار را بنظم انگلیسی در آورده و در عبارات و کلمات بضرورت‌شعری تصرفاتی کرده است ومأخذ راه‌م ذکر نکرده‌است.

گفت : « درخواست من از ملك آنست که دویست شتر مرا که از من گرفته‌اند مسترد دارند . » ابرهه پاسخ داد : « تو از دویست شتری که از تو گرفته‌ام سخن میگوئی و از معبدی که پرستشگاه تو و پدران تست هیچ دم نمیزنی وحال آنکه من آمده‌ام آنجا را ویران سازم ! » جوابیکه عبدالمطلب در رد بیان ابرهه میدهد مختص خود نژاد عرب است : « انی أنارب الابل و ان للبیت رباً سیمنعه ! » من صاحب شتر ها هستم لکن آنخانه‌را صاحبی دگر است که آنرا حفظ کند . ابرهه گفت : « نمیتواند مرا باز دارد ! » عبدالمطلب باو پاسخ داد : « انت و ذاك ! » چون شتر ها را پس گرفت عبدالمطلب با اصحابش در انتظار واقعه بر فراز کوهی رفتند لکن پیش از خروج از مکه بخانهٔ کعبه رو نهاد و حلقهٔ بزرگ در را در دست گرفت و گفت :

« لاهم ان العبد یمنع رحله فامنع حلالك لا یغلبن
صلیبهم و محالهم غدواً محالك . »

روز بعد ابرهه آمادهٔ حمله شد و باسپاه خویش بسوی مکه رهسپار گردید . پیشاپیش سپاه فیل بزرگ وی که محمود نام داشت براه افتاد .

**فیل ابرهه**

همینکه فیل پیشروی کرد عربی نفیل نام جلو آمد . گوش او را گرفت و فریاد بر آورد : « ای محمود زانو بزن و از همان راهی که آمدی مستقیماً بر گرد زیرا تو بارض مقدس خدا پای نهاده‌ای! » فیل زانو زد و با تمام ضرباتی که باو وارد کردند گامی فرا ننهاد . فیل حاضر بود بهر طرف دیگر برود ، اما بسوی مکه قدم بر نداشت .

آنگاه خداوند دسته دسته پرندگان کوچکی بشکل گنجشك موسوم بابابیل بجنگ حبشیها فرستاد . درقرآن هم ابابیل ذکر شده است .

**ابابیل**

هریك از پرندگان سه سنگریزه یا گلولهٔ گلی (۱) ، یکی را با نوك و دو دیگر را بچنگ گرفته و همراه داشت . پرندگان

---

(۱) **یادداشت مترجم :** در قرآن مجید سجیل ذکر شده است .

سنگریزه‌ها را برسر حبشیها فرو ریختند وبهر کدام اصابت میکرد فوراً جان میسپرد وبدین ترتیب آن سپاه بزرگ بکلّی درهم شکست و هزیمت نمود. گویند یکی از فراریان بحبشه باز گشت وقصه را باز گفت. از او پرسیدند: «آن پرندگان چگونه بودند؟» باشارهٔ دست بالای سرخودرا نشان داد که هنوز یکی از آنها میپرید. پرنده درحال سنگریزه را رها کرد و آن فراری نیز جان بجان آفرین سپرد.

این بود وقایعی که سبب شدآن سال‌را سال فیل بنامند ودرقرآن (کریم)درسورهٔ الفیل بدان اشاره شده‌است: «الم تر کیف فعل ربك باصحاب الفیل. الم یجعل کیدهم فی تضلیل. و ارسل علیهم طیراً ابابیل. ترمیهم بحجارة من سجیل فجعلهم کعصف مأکول.»

**مبنای تاریخی این داستان**

عقیده‌ای که اکنون دانشمندان اروپائی عموماً دارند این است که داستان فوق مبنای صحیحی دارد که با حقیقت تطبیق میکند، باین معنی که ناگهان مرض آبله‌بشدت بروز کرد و گروهی انبوه از متجاوزین ناپرهیز کار را واقعاً بخاك هلاك نشاند و دیگران بطرز نکبت‌باری نابود شدند. چنانچه عرب قدرت‌خدارا دراین واقعه دیده باشد عجیب نباشد، زیرا خانهٔ کعبه تقریباً معجز آسا از شرّ دشمن محفوظ ماند و از جهت اینکه حیات ملّی عرب در آن سال نضج یافت «سال‌فیل» یکی ازاعصار تاریخ بشمار آمد.

لکن یمن هنوز زیر یوغ حبشه مینالید و فرزندان ابرههٔ اشرم موسوم به‌یکسوم(۱)ومسروق بنوبه جانشین پدرشدند ونسبت به‌حمیری‌ها

(۱) شکل یکی از سکه های او را که روپل Rüppel ترسیم نموده است بنا بر قول گوت شمید Gutschmid در یك سمت آن بخط و زبان یونانی این کلمات نوشته شده بود: سلطان یکسوم، و سمت دیگر نام گرسم Gersem که بر او ولایت داشت دیده میشد.

روش شدیدی پیش گرفتند ، بنحوی که سرانجام سیف بن ذی یزن بعنوان سفارت برای جلب کمك یکی از دو امپراطوری بزرگ که سیادت آن قسمت دنیا را میان خود تقسیم کرده بودند عازم روم شرقی وایران گردید . روم شرقی روی خوش بسفیر نشان نداد . بنابراین سیف منذر سلطان حیره را که عرب بود وادار کرد او را بدربار ایران معرفی نماید . انوشیروان سفیر را در تالار بارگاه خود پذیرفت .

**توسل سیف بن ذی یزن بایران**

شاه براورنگ با شکوه خود نشست و سر را زیر دیهیم خمره مانند عظیمی که با زنجیر از سقف آویخته شده بود قرارداد : یاقوت و زمرد و مروارید و احجار کریمهٔ دیگر بر تارك او میدرخشید . ودرعین اینکه این تاج جلوه گاه جلال و جبروت سلاطین ساسانی بود از ظلم وستم آنها نیز حکایت میکرد .

سیف ابن ذی یزن پس ازورود بتالارزمین ادب ببوسید و درپیشگاه آن مظهر حشمت و عظمت چنین گفت :

« شهریارا ! زاغ وزغن کشور ما را فرا گرفته است ! » انوشیروان پرسید : « مقصود کدام زاغ وزغن است ؟ زاغ و زغن حبشه یا هند ؟ » سیف جواب داد : « مقصود حبشه است . به پیشگاه شاه آمده‌ام که برای دفع آنها مدد جویم . کشورمن پس از دفع آنها تحت ولایت وفرمان شاه قرار خواهد گرفت زیرا ما شاه را بر آنها ترجیح دهیم . »

انوشیروان پاسخ داد : « مملکت تو از ما خیلی دور وبسی درمانده و فقیر است و جز گوسفند و شتر چیزی ندارد ومرا باینکار رغبت نباشد و نمیتوانم بعربستان لشکر کشی کنم . »

سپس انوشیروان ده هزار درهم با خلعت باو بخشید و اورا مرخص نمود . فرستادهٔ حمیری هنگام خروج از کاخ شاهنشاهی در اهم طلای

**کشورگشائی اقتصادی**

مرحمتی را مشت مشت پیش ملازمان درگاه و غلامان وکنیزان که در اطراف ایستاده بودند بریخت و آنان نیز باشتاب وولع چنگ‌چنگ بربودند. همینکه‌پادشاه از این امر آگاهی یافت دگربار سفیر را طلبید و از او بازخواست نمود که چگونه ویرا جرأت چنین رفتاری نسبت بعطیهٔ ملوکانه بوده است؟ سفیر پاسخ داد: «جز این چه میکردم؟ کوههای مملکت ما سوای زر و سیم چیز دیگری ندارد.» چون شاه این سخن بشنید دانه‌ای را که بدین سان سفیر حمیری بزیرکی وزرنگی پیش وی نهاد فروداد ومانند مرغ بدام افتاد. آنگاه فرمان داد فرستادهٔ یمن بماند و موضوع را نزد مشاورین شاه طرح نماید. یکی از رایزنان شاه عرض کرد: «شهریارا آیا نتوانی کسانی را که بقصد اعدام باکند و رنجیر بزندان افکنده‌ای باین شخص دهی؟ زیرا اگر هلاک شوند منظورت برآید و هرگاه آن کشور را بگیرند قلمرو فرمانروائی شاه توسعه یابد.»

این نقشهٔ هوشمندانه راکه درعین کشورگشائی مایهٔ صرفه‌جوئی در مخارج کشور بود با شور و شعف تصویب کردند. زندانها بازرسی شد

**نیروی اعزامی ایران**

و عده‌ای مرکب از هشتصد تن تبهکار محکوم بمرگ بفرماندهی سرداری کهن سال و بازنشسته بنام وهرز فی‌الحال آراسته شد. راویان این داستان چنین گویند که وهرز بحدّی پیر و فرتوت بود که پلك های چشمش بسته وخوابیده و باختیار و ارادهٔ او بالا نمیرفت و چون قصد تیر انداختن میکرد ناچار بایستی هر دو پلك را بالابکشند یا طوری ببندند یا نگهدارند که روی چشم را نگیرد(۱). نیروی مزبوربا هشت کشتی همراه سیف اعزام گردید.

---

(۱) برای تحقیق دراصل ومنشأ این تفصیل شگفت که درجای دیگر بمناسبت دیگری نیزذکر شده است رجوع‌شود به‌تاریخ‌ساسانیان‌تألیف نولدکه Nöldeke, Sasaniden صفحهٔ ۲۲۶ حاشیهٔ شمارهٔ ۱.

دو کشتی بین راه غرق شد. شش کشتی صحیح و سالم بساحل حضرموت رسید. نفرات لشگر کوچک ایـران ششصد تن بودند. قوای اعزامی یمن هم بکمك این نیرو آمد. خبر این حملهٔ جسورانه بزودی بمسروق رسید. مسروق با سپاهیان خود حرکت کرد و آماده کارزار شد. وهرز ضیافت بزرگی برای همراهان خود برپا ساخت وهنگام بزم وباده گساری سفائن را آتش زد و ذخائر غذائی آنهارا نابود کرد. سپس در آن بزمگاه نطقی ایراد نمود که جز رزمگاه راه دیگری نیست و مردانه باید وارد کارزار شوند. یـا مرگ یا فیروزی! چون چاره منحصر بود بفرمان او سر نهادند و جنگ آغاز شد.

و هرز از کسانی که گرد او ایستاده بودند با اشاره خواست پادشاه حبشه را باو نشان دهند. در پیشانی پادشاه یاقوت بسیار درشتی باندازهٔ یک تخم مرغ میدرخشید و تلألؤ یاقوت در انظار اورا

**خدنگ تاریخی وهرز**

بـرجسته و شاخص کرده بود. پس موقعی مناسب را انتخاب نمود و تیری از ترکش خود بسوی او رها کرد. پادشاه بـر قاطر خود سوار بود. تیر درست وسط یاقوت خورد و یاقوت ریز ریز شد و پیشانی مسروق شکافت.

مرگ پادشاه علامت شکست و هزیمت حبشیها بود. ایـرانیان فـاتح حبشیها را بیرحمانه قتل عـام نمودند ولی متعرض متفقین عـرب وحمیریها نشدند. یمن جزء ایالات ایران شد ونخستین

**یمن حکومت نشین ایران**

حکمران آن فاتح یمن و هرز بود (سیف بن ذی یزن هم چندی در آنجا مرزبانی و حکومت کرد). سپس پسر و هرز و نوادگان و اعقاب او فرماندار و صاحب اختیار بودند تـا سرانجام در زمان محمد مصطفی(ص) یکی از ایرانیان بنام باذان کـه از خانوادهٔ دیگری بود حـاکم شد. حتی در اوائل عصر اسلام در بارهٔ بنی‌الاحرار سخنها میشنویم ومراد همان ساکنین ایرانی نژاد یمن باشند که عرب آنانرا بنی‌الاحرار میخواند.

دیری نپائید که پس از این وقایع انوشیروان جان بجان آفرین سپرد (۵۷۸ میلادی)(۱) و انحطاط امپراطوری ساسانیان آغاز گردید.

**انحطاط سریع ساسانیان پس از انوشیروان**

در سدهٔ بعد که جنگجویان اسلام بنیروی ایران حمله‌ور شدند ایرانیان ظاهری مغرور و مخوف و باطنی فاسد و تباه داشتند. دسیسه و نیرنگ و ناخشنودی همه جا را بشدت فرا گرفت و جنگهای خونین وبرادرکشی کشور ایران را ویران ساخت.

انوشه‌زاد پسر انوشیروان که بآئین مسیح درآمد برپدر بشورید و آنداستان را قبلا شرح دادیم. جانشین اوهرمزد چهارم از روی‌دیوانگی و ناسپاسی سبب شد که بهرام چوبین بکین برخیزد و بطرز موحش سرکشی کند. عصیان وسرپیچی بهرام چوبین موجب شد که‌میان‌هرمزد و فرزندش خسرو پرویز جدائی افتد و خسرو پرویز و دائی های او بسطام(۲) و بندوی(۳) گریزان‌نزد رومیان روند وخود وی بطرزسختی هلاك شود. پرویز نیز پس از یك سلطنت طولانی که سراسر با دسیسه و کشاکش و کشتار توأم بود (۶۲۷ - ۵۹۰ میلادی) بدستور شیرویه فرزند خود کشته شدوپیش ازاینکه اورابکشند محاکمه‌ای‌مسخره‌آمیز ترتیب دادند و شاه را از حقوق مدنیّه محروم و بمرگ محکوم‌نمودند وبدین طریق ازروی بی‌شعوری بمقام سلطنت توهین‌وارد کردند وبعلاوه ستمگری و قساوت را بجائی رساندند که خلاف طبیعت و خوی انسانی بود. قاتل پدر چند ماهی بیش سلطنت نکرد و درآغاز کار هیجده تن ازبرادران خویش‌را بقتل‌رساند. آنگاه بیمارشد و جهان‌را بدرود گفت. طاعونی هولناك که نشانهٔ غضب الهی براین‌پادشاه بدسگال بود سرزمین ایران را ویران ساخت. فرزند خردسالش اردشیر که هفت سال بیش نداشت جانشین او گشت ولی شهر براز (شهربرز) او را در تیسفون که

---

(۱) **یادداشت مترجم:** بنظر آقای تقی‌زاده ۵۷۹ مسیحی صحیح‌تراست.

Bistam (۲) Bendu'è (۳)

پایتخت بود محاصره نمود و بقتل رساند و سلطنت را غصب کرد. خود شهر برازهم چهل روز بعد بدست سه تن از مستحفظین خود هلاك شد (نهم ژوئن ۶۳۰ بعد از میلاد). سپس پوراندخت دختر خسرو پرویز بر اورنگ پر خطر خسروی بر نشست و چون بزیور خرد آراسته بود و نیات خوب داشت چنین بنظر میرسید که در دوران سلطنت او عصر درخشانتری آغاز شود، لکن پس از اعادهٔ چوب صلیب حقیقی (۱) بامپراطور روم او نیز پس از شانزده ماه فرمانروائی جهان را بدرود گفت. یکی از بنی اعمام دور پدرش پیروز جانشین او شد و کمتر از یك ماه سلطنت کرد تااینکه خواهر زیبایش آزرمیدخت بتخت کیانی بر نشست. آزرمیدخت درمقام انتقام از فرخ هرمزد اسپهبد خراسان که توهینی باو وارد کرده بود برآمد واسباب قتل اورا فراهم ساخت وخود اوهم پس ازشش ماه سلطنت بدست سرداران رستم پسر فرخ هرمزد کشته شد. رستم نیز چهار سال بعد (۶۳۵ میلادی) درشکست ناخجستهٔ قادسیه هلاك شد.

چهار یا پنج فرمانروای دیگر هر یك چند روزی آمدند. بعض

---

(۱) **یادداشت مترجم:** مقصود همان صلیبی است که به عقیدهٔ رومیها حضرت عیسی را با آن صلیب بدار زدند و گویند لشکریان ایران آنرا از ارشلیم ربودند و شیرین ملکهٔ ایران آن صلیب‌را حفظ نمود وقیصرروم آنرا ازخسروپرویز خواست و پرویز آن را باز نداد و در بارهٔ درخواست قیصر فردوسی فرماید:

یکی آرزو خواهم از شهریار / که آن آرزو نزد او هست خوار
که دار مسیحا بگنج شماست / چو بینید دانید گفتار راست
برآمد بر آن سالیان دراز / سزد گر فرستد بما شاه باز
بگیتی برو بر کنند آفرین / که بی‌او مبادا زمان و زمین

سال بعد هراکلیوس (هرقل) بزیارت ارشلیم (بیت‌المقدس) رفت وآنرا دو باره در همان محلی که از آنجا بیرون آورده بودند گذاشت.

فردوسی در رد درخواست قیصر از طرف خسروپرویز فرموده است:

دگر کت ز دار مسیحا سخن / بیاد آمد از روزگار کهن
کسی را که باشد همی سوگوار / که کردند پیغمبرش را بدار

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۲۶۸)

از آنها کشته شدند و برخی دیگر از پادشاهی خلع گردیدند تا اینکه یزدگرد سوم آخرین شهریار نگون‌بخت دودمان جلیل ونجیب ساسانی بسلطنت رسید و او نیز آخر سیه‌روز و سرگردان وآواره وپریشان شد و در ذلت و درماندگی بدست دهقانی پلید و فرومایه بطمع گوهری که همراه داشت بقتل رسید و یگانه اثر و نشانه‌ای که ازآنهمه جاه و ثروت برای شهریار تبه‌روزگار مانده بود همان گوهر بود که صیاد دهر آنرا نیز بربود وبجان اوهم ابقاء ننمود . هنگامیکه عبدالمسیح خواب انوشیروان را تعبیر کرد انوشیروان بامید اینکه بازهم بعدازوی چهارده‌تن ازخاندان ساسانی پیش ازنزول بلیهٔ‌نهائی فرمانروائی خواهند داشت دلخوش بود . شهریاران چهارده گانهٔ اول آن سلسله جمعاً بیش ازدوقرن سلطنت کردند . چه کسی میتوانست تصور کند که دوران سلطنت یازده پادشاهی که در فاصلهٔ میان خسروپرویز ویزدگرد سوم بتخت نشستند برروبهم بیش از پنجسال نخواهد بود ؟ (۱)

در تمام این مدّت دشمن پشت دروازه های کشور شاهنشاهی ، با اصرار وابرام روزافزون رعدآسا میغرید و دودمان ساسانی راکه محکوم بزوال بود تهدید میکرد . مخصوصاً ( از ارهاصات ) سه

**اعلام خطر**

چیز را بعلامت مصائب محتمل‌الوقوع پیشگوئی کرده

---

( بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ۲۶۷ )

| | |
|---|---|
| که گوید که‌فرزند یزدان‌بداوی | برآن‌دار برگشته خندان‌شداوی |
| چو فرزند بد رفت سوی پدر | تو اندوه آن چوب پوده مخور |
| همان دار عیسی نیرزد بـرنج | کـه شاهان نهادند آنرا بگنج |
| از ایران چوچوبی فرستم بروم | بخندد بر مـا همه مرز و بوم |
| بموبد نماید که ترسا شدم | که از بهر مریم سکوبا شدم |
| دگـر آرزو هرچه آید بخواه | شما را سوی ما گشادست راه |

(۱) شیرویه در تاریخ ۲۵ فوریه ۶۲۸ میلادی و یـزدگرد سوم آخرین پادشاه خاندان‌ساسانی درپایان سال۶۳۲ میلادی یا آغازسال ۶۳۳ میلادی برسریر سلطنت برقرار شدند .

[ **یادداشت مترجم :** بنظر آقای تقی‌زاده عبارت « یا آغاز سال ۶۳۳ دور از تحقیق‌است . » ]

بودند که طبری(۱) مورخ مسلمان ذکر میکند و آنرا یک نوع اخطار و انذار آلهی میداند که خداوند خسرو پرویز را بدان وسیله از عواقب رد کردن پیام پیامبر عربی آگاه و برحذر مینماید. گویند نامه‌ای که پیام رسول خدا در آن مندرج بوده‌است بدین مضمون است (۲):

**نامهٔ پیامبر به پرویز**

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. من محمد رسول‌الله الی کسری ابن هرمزد اما بعد فانی احمد الیك‌الله الذی لااله الاهوو هوالذی اوانی و کنت یتیما و اغنانی و کنت عایلاً و هدانی و کنت ضالاً و لن یدع ما ارسلت به الّا من قد سلب معقوله والبلاء غالب علیه. اما بعد یا کسری فاسلم تسلم او ایذن بحرب من الله و رسوله ولن یعجزهما والسلام.» (۳)

---

(۱) رجوع شود به تاریخ ساسانیان تألیف نولد که، صفحات ۳۰۳ تا ۳٤٥ Nöldeke, Sasaniden

(۲) متن نامه از نهایةالارب گرفته شده است که نایاب است. رجوع شود به نسخهٔ خطی کمبریج وهمچنین مجلهٔ انجمن سلطنتی آسیائی بتاریخ آوریل ۱۹۰۰ صفحهٔ ۲۵۱.

(۳) **یادداشت مترجم:** متن نامهٔ حضرت ختمی مرتبت(ص) از روی عکس نسخهٔ خطی کمبریج استنساخ شد (صفحهٔ ۲۰۰ - 207). نسخهٔ عکسی مزبور در کتابخانهٔ ملی ایران مضبوط است. نام کتاب سیرالملوك المسمی بنهایةالارب فی - اخبار الفرس و العرب و تاریخ کتابت آن سنهٔ ۱۰۲٤ هجری است. بمرور زمان نامهٔ پیغمبر دوچار تحریفات و تغییراتی شده و مورخین مختلف بمضامین مختلف آنرا ضبط کرده‌اند. برای اینکه کار اهل تحقیق و تتبع آسانتر شود نخست متن طبری راکه قدیمتر و معتبرتر است (جزء سوم صفحهٔ ۹۰) وآنگاه پاره‌ای منابع موجود دیگر رانیز نقل میکنیم. اینك طبری:

**از تاریخ طبری**

«کتب رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم الی کسری و بعث بالکتاب مع عبدالله بن حذافة السهمی فیه: بسم‌الله الرحمن الرحیم من محمد رسول‌الله الی کسری عظیم فارس: سلام علی من اتبع الهدی وآمن بالله و رسوله و اشهدان لااله الاالله وانی رسول‌الله الی الناس کافة لینذر من کان حیا اسلم تسلم فان ابیت فعلیك اثم المجوس، فمزق کتاب رسول الله صلی‌الله علیه و سلم فقال رسول الله مزق ملکه. حدثنا

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۲۷۰

بیک روایت خسروپرویز نامه را پاره پاره کرد و فرستادهٔ رسول خدا بدو گفت : « ای شهریار ناپرهیز کار! خداوند ملک ترا قطعه‌قطعه کند وسلطنت ترا درهم شکند و سپاه ترا پراکنده سازد ! »

( بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۲۶۹ )

ابن حميد قال حدثنا سلمة عن محمد بن اسحاق عن يزيد بن حبيب قال وبعث عبدالله بن حذافة بن قيس بن عدي بن سعد بن سهم الى كسرى بن هرمز ملك فارس و كتب معه بسم‌الله الرحمن الرحيم من محمد رسول‌الله الى كسرى عظيم فارس سلام على من اتبع الهدى و آمن بالله و رسوله و اشهد ان لااله الاالله وحده لاشريك له وان محمداً عبده و رسوله و أدعوك بدعاء الله فاني انا رسول الله الى الناس كافة لانذر من كان حيا و يحق القول على الكافرين فأسلم تسلم فان أبيت فان اثم المجوس عليك فلما قرأه مزقه و قال يكتب الى هذا و هو عبدي. حدثنا ابن حميد قال حدثنا سلمة عن محمد بن اسحاق عن عبدالله بن ابي بكر عن الزهري عن أبي سلمة عبدالرحمن ابن عوف ان عبدالله بن حذافة قدم بكتاب رسول‌الله صلى‌الله عليه وسلم على كسرى فلما قرأه شقه فقال رسول‌الله مزق ملكه حين بلغه انه شق كتابه » .

**بسم‌الله الرحمن الرحيم**

**ترجمهٔ ابوعلی محمد بن محمد البلعمی چاپ هند صفحهٔ ۳۶۱**

من محمد رسول‌الله صلى‌الله عليه وسلم الى پرويز بن هرمز اما بعدفاني احمد اليك‌الله لااله الاهوالحي القيوم الذي ارسلني بالحق بشيراً و نذيراً الى قوم غلبهم السفاء و سلب عقولهم ومن يهدى‌الله فلامضل له و من يضلله فلاهادي له‌ان‌الله بصير بالعباد . ليس كمثله شيء و هوالسميع العليم البصير امابعد فاسلم تسلم اواذن بحرب‌الله .

**بسم‌الله الرحمن الرحيم**

**از کتاب الکامل فی التاریخ ابن الاثیر مجلد ثانی چاپ لیدن ۱۸۶۷ مسیحی**

من محمد رسول الله الى كسرى عظيم فارس ، سلام على من اتبع الهدى وآمن بالله و رسوله و شهد ان لااله الاالله و ان محمداً عبده و رسوله واني ادعوك بدعاءالله و اني رسول‌الله الى الناس كافة لانذر من كان حياً و يحق القول على الكافرين فاسلم تسلم و ان توليت فان اثم المجوس عليك .

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۲۷۱ )

بروایت دیگر پادشاه ایران به باذان والی یا مرزبان یمن (نگاه کنید به صفحهٔ ۲۶۵) نامه‌ای نوشت وفرمان داد بسوی مدینه حرکت

---

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۲۷۰)

**کتاب النبی صلی الله علیه وسلم الی ملک فارس**

من محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس : سلام علی من اتبع الهدی وآمن بالله ورسوله وشهد أن لا اله الا الله وحده لاشریک له وان محمداً عبده ورسوله ، وادعوك بدعاء الله فانی انا رسول الله الی الناس کافة لانذر من کان حیاً ویحق القول علی الکافرین فاسلم تسلم .

**از اعجاز القرآن چاپ قاهره ۱۳۴۹ صفحهٔ ۱۱۳ تألیف القاضی السعید شیخ السنة ولسان الملة ابی بکر محمد بن الطیب الباقلانی المتوفی سنه ۴۰۳ ﻫ .**

**نقل از تاریخ بغداد اومدینة السلام**

للحافظ ابی بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی چاپ مصر ، سال ۱۳۴۹ هجری الموافق ۱۹۳۱ میلادی : صفحهٔ ۱۳۲ : کتاب رسول الله الی کسری :

**قول خطیب بغدادی**

اخبرنا محمد بن الحسین القطان انبأنا احمد بن کامل القاضی قال حدثنی داود بن محمد بن ابی معشر قال نبئنا ابی قال نبئنا ابو معشر عن بعض المشیخه قال کتب رسول الله صلی الله علیه وسلم مع عبدالله بن حذافة الی کسری : « من محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس ، أن اسلم تسلم، من شهد شهادتنا ، واستقبل قبلتنا ، وأکل ذبیحتنا ، فله ذمة الله وذمة رسوله » . فلما قرأ الکتاب قال : عجز صاحبکم أن یکتب الی الا فی کراع . قال : فدعا بالجملین فقطعه ، ثم دعا بالنار فأحرقه ، ثم ندم . فقال : لابدأن أهدی له هدیة ، قال فکلمه عبدالله ابن حذافة کلاماً شدیداً ! قال فأدرج له شققا من دیباج وحریر فأهداها لرسول الله صلی الله علیه و سلم ، قال فبلغنا أن رسول الله صلی الله علیه وسلم ، قال : « مزق کسری کتابی لیمزقن الله ملکه [ کل ممزق ] ، ثم لیهلکن کسری ثم لایکون کسری بعده ، ولیهلکن قیصر ثم لایکون قیصر بعده ، ولتنفقن کنوزهما فی سبیل الله عز وجل » .

نقل از کتاب جمهرة رسائل العرب فی عصور العربیه الزاهره ، الجزء الاول تألیف احمد زکی صفوت استاذ اللغة العربیه بدار العلوم ، چاپ مصر ، ۱۳۵۶ ﻫ . = ۱۹۳۷ م . صفحهٔ ۳۶ : « کتابه صلی الله علیه وسلم الی کسری ملک الفرس و بعث صلی الله علیه و سلم عبدالله بن حذافة السهمی الی کسری ابرویز ملک الفرس : سنة ست و بعث معه کتابا فیه : بسم الله الرحمن الرحیم ، من محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس ،

**قول احمد زکی صفوت**

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۲۷۲)

کند و پیامبر را دستگیر سازد و باسارت به تیسفون آورد (رجوع شود به فصل هفتم).

---

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۲۷۱)

سلام علی من اتبع الهدی، وآمن بالله و رسوله وأن لااله الاالله، وأن محمدا عبده و رسوله، أدعوك بدعایةالله عز وجل، فانی انا رسول‌الله الی الناس کافةً لا نذر من کان حیاً، و یحق القول علی الکافرین، أسلم تسلم، فأن أبیت فعلیك اثم المجوس.»

فلما قرأ کسری الکتاب غضب و مزقه وقال: یکتب الی هذا وهو عبدی، فقال صلی‌الله علیه وسلم، حین بلغه ذلك، مزق ملکه.

(السیرة الحلبیة ۲: ۳۶۸، وصبح الاعشی ۶: ۳۷۷، وتاریخ الطبری ۳: ۹۰، وتاریخ الکامل لابن الاثیر ۲: ۸۱، واعجاز القرآن ص ۱۱۳، والمواهب اللدنیه للقسطلانی «شرح الزرقانی ۳ ۳۸۹»).

در جلد اول کتاب دوم ناسخ التواریخ وقایع اقالیم سبعه بعد از هجرت رسول خدا الی زماننا هذا تألیف لسان الملك سپهر و همچنین در کتاب الوسیط فی الادب العربی وتاریخه تألیف الشیخ احمد الاسکندری والشیخ مصطفی عنانی چاپ مصر، ۱۹۳۱ صفحهٔ ۱۲۸ نیز نامهٔ مزبور مندرج است.

در بارهٔ تاریخ این نامه کوسن دوپرسوال استاد کلژ دوفرانس وصاحب تاریخ عرب چاپ پاریس ۱۸۴۸ میلادی A. P. Coussin de Perceval, Essai sur l' Histoire des Arabes (Pa is.1848). نظر

**کوسن دوپرسوال** در جلد سوم کتاب تحت عنوان سفراء پیامبر (صفحات ۱۹۰ - ۱۸۸) مینویسد: «نخستین پادشاهی که از پیغمبر اسلام پیامی بدو رسید خسرو پرویز بود. دوم نجاشی پادشاه حبشه سوم مقوقس عظیم مصر.

«طبق نامهٔ رسمی امپراطور هراکلیوس بسنای قسطنطنیه که در Chronique Paschale (صفحات ۴۰۲ - ۳۹۸) مندرج است شیرویه در اواخر ماه فوریه سال ۶۲۸ میلاد مسیح پدر خود خسرو را بقتل رساند و برخلاف اقوال نویسندگان عرب باید تصدیق کرد که پیغمبر سفیر خود را قبل از سفر حدیبیه نزد خسرو فرستاده است وسفر حدیبیه در نیمهٔ دوم فوریهٔ ۶۲۸ بود که برابر است باذوالقعدهٔ سال ششم هجرت. راست است مؤلفین عرب تاریخ انقلابی را که بقیمت جان خسرو تمام شد ماه جمادی الاولی سال هفتم هجرت نوشته اند (تاریخ الخمیسی صفحات ۲۲۹ و ۲۵۲) وآن تاریخ مطابق است تقریباً با هشتم ماه اوت تا حدود هفتم سپتامبر ۶۲۸ میلادی، لکن تاریخ نامهٔ هراکلیوس بیشتر مورد اطمینان است».

علائمی که از سرنوشت دولت شاهنشاهی و انقراض قریب‌الوقوع دودمان ساسانی حکایت میکرد سه قسم بوده است(۱) :

**علائم بعثت**

**۱ - رؤیا**

اول رؤیا ، دوم آثار و علامات دیگر ؛ سوم حوادث و وقایع تاریخی . از رؤیا هائی که ضبط شده یکی فرشته ایست که بخسرو پرویز ظاهر میشود و عصای خسرو را که در ایران علامت قدرت است میشکند . وعبارتی که روی دیوار نوشته شده بود می‌بینند که مفاد آن در نهایت الارب قریب بدین مضمون ضبط شده است :

«ای مرد ضعیف ! بتحقیق ، خداوند رسولی برای خلق خود فرستاده است و کتابی بر او نازل گردیده است . بنابراین بیعت کن و ایمان بیاور و او خیر و صلاح ترا درهر دوجهان تضمین‌خواهد کرد . لکن‌اگرچنین‌نکنی بزودی هلاك شوی وسلطنت تونیزمنقرض گرددوقدرت تو از دست تو برود ! »

نشانیها و آثاری که از انقراض سلطنت ساسانیان حکایت میکرد یکی سدی است که بفرمان شاه بر دجلةالعوراء مکرر بستند و هردفعه

**۲ - علامات و آثار دیگر**

که سد بسته میشد میشکست ( دجلة‌العوراء یکی از رود های منشعب از دجله است که از نزدیك بصره میگذرد .) علامت دیگرفروریختن طاقی است که دیهیم عظیم خمره مانند خسرو با زنجیر بآن متصل بود . یعنی از سقف‌آویخته وروی تخت قرارداشت . وهمچنین برقهائی است که ازفرازآسمان حجاز میجهید و شرق را فرا میگرفت .

---

(۱) **یاد داشت مترجم :** این علائم را در کتب اسلامی « ارهاصات » مینامند .

**٣ - نبرد ذوقار**

دیگر واقعهٔ تاریخی نبرد ذوقار است (بین ٦٠٤ و ٦١٠ بعد از میلاد مسیح) که گرچه بالنسبه بی‌اهمیت بود به عرب ثابت نمود که ایرانیان با اینکه تمدنی عالی‌تر و ثروتی عظیم و نامی بلند داشتند شکست ناپذیر نبودند. پیامبر چون این داستان‌را شنید گفت: «این نخستین روزی است که عرب در برابر ایرانیان جبران گذشته را نمود و این کامیابی و خشنودی را بوسیلهٔ من بدست آورد.»

# فصل پنجم

## حملهٔ عرب

دوزی (۱) در کتاب نفیسی که دربارهٔ اسلام (۲) نوشته است چنین گوید :

« درنیمهٔ اول قرن هفتم میلادی همه چیز جریان عادی خود را در روم شرقی و کشور شاهنشاهی ایران طی میکرد . این دو مملکت برای تصرف آسیای غربی همیشه با هم در نزاع بودند .

**سخن دوزی دربارهٔ افزایش قدرت عرب**

از حیث ظاهر درراه رشد وترقی وآبادی سیرمیکردند. مبالغ معتنابهی مالیات عاید خزانهٔ سلاطین این دوکشور میشد و کرّ و فرّ و تجمّل و تنعّم پایتخت های هر دو مملکت ضرب المثل بود . بار کمرشکن استبداد برپشت هردو کشورسنگینی میکرد. تاریخ دودمان سلاطین هردومملکت مشحون است ازیك سلسله فجایع هولناك وزجر و آزار خلائق واین رفتارظالمانهٔ دولتها مولود نفاق و شقاق مردم در مسائل مذهبی بود . در این اثنا ناگهان از میان صحاری غیر معروف قومی جدید در صحنهٔ جهان پدید آمد . قبائلی بیشمار که تا آن تاریخ پراکنده و متفرق و اکثر اوقات با هم در نبرد بودند نخستین بار در آنهنگام بهم پیوستند و قوم متحد و متفق جدید را بوجود آوردند ، قومی که علاقه‌ای شدید بآزادی خود داشت ، لباس ساده میپوشید و غذای ساده میخورد ، نجیب و میهمان نواز بود ،

---

(۱) **یادداشت مترجم :** دوزی .Dozy, R. P. A از شرقشناسان معروف است که بزبان هلندی کتابی در خصوص تاریخ اسلام نوشته است .

(۲) ویکتورشوون Victor Chauvin این کتاب دوزی‌را تحت عنوان :
Essai sur l'Histoire de l'Islamisme .
ترجمه کرده ودر لیدن وپاریس بسال ۱۸۷۹ منتشر شده است .

با نشاط ، با فراست ، مزاح ، بذله گو ودرعین حال مغرور وسریع الغضب بود و همینکه آتش خشم او برافروخته میشد کینه‌جو و آشتی ناپذیر و ظالم بود .

این همان قومی است که دریك لحظه (۱) کشور شاهنشاهی کهن سال و معزز ولی فاسد و پوسیدهٔ ایران را سرنگون ساخت و زیباترین ایالات را از دست جانشینان قسطنطین ربود و سلطنت جدید التأسیس آلمان را پایمال نمود و ممالك دیگر اروپا را تهدید کرد وحال آنکه در شرق عالم نیز جیوش فاتح او بجبال هیمالیا راه یافتند و در آنجا هم رخنه کردند ، ولی این قوم شباهتی با کشورگشایان دیگر نداشت زیرا آئین نوینی آورده بود واقوام دیگررا تبلیغ و دعوت مینمود . برخلاف ثنویت ایرانیان ومذهب مسیح که انحطاط یافته بود توحید پاك و خالص آورد ومیلیونها مردم بآن گرویدند وحتی درهمین عصر ما مذهب اسلام مذهب یك عشر از نژاد بشر است . »

درحرب ذوقار هم دیدیم قوهٔ حیاتی عظیم و نیروی احتمالی عرب که تا آن تاریخ درنظر همسایگان بی‌اهمیت تلقی میشد حتی قبل ازفتح و غلبهٔ اسلام بکلی ناقص و ناچیز نبود . با این وصف نقش عالی و با شکوهی که مقدر بود عرب در تاریخ تمدن بازی کند بلا شك مرهون اسلام است زیرا شریعت اسلام در عین سادگی مجلل و محتشم است و هیچ محقق بیغرضی نمیتواند منکر عظمت اسلام شود . نقادان مغرب زمین که دربارهٔ پیامبر عربی اظهار نظر کرده‌اند اکثر اوقات اوضاعی را که قبل از او در عربستان وجود داشت و پیامبر اصلاح نمود در نظر نمیآورند و فراموش میکنند که بسیاری چیزها از جمله رق که برده فروشی است و تعدد زوجات که مورد اعتراض آنهاست از بتکارات اسلام نبوده بلکه قبل از اسلام وجود داشت و اسلام آنرا تحمّل کرده و سخت

---

(۱) **یاد داشت مترجم** : البته این امر در « یک لحظه » قابل تصور نیست ، واین فیروزیها نزدیک بیک قرن میسر گردید .

نگرفته‌است(۱). مسلمین صدر اول از اختلافات عظیمی که در نتیجهٔ تعالیم پیغمبر در امر زندگی آنها انجام شد بخوبی آگاه بودند. عبارت ذیل که در سیرهٔ ابن‌هشام (تاریخ وفات ۲۱۳ هجری مطابق ۹-۸۲۸ میلادی) قدیمترین شرح احوال موجود از رسول خدا نقل میشود بخوبی نشان میدهد که اصلاحات مزبور چه بوده‌است :- (۲)

**روایت ابن هشام در بارهٔ مسلمینی که فراراً بحبشه رفتند ونفی بلد شدند ونزد نجاشی بار یافتند**

« چگونه نجاشی مهاجرین(۳) را احضار و در باب مذهب آنها سئوالات نمود و پاسخ مهاجرین :

« آنگاه (نجاشی فرمانروای حبشه) اصحاب رسول خدا را نزد خود خواست. همینکه قاصد نجاشی نزد آنها آمد گرد هم جمع شدند. هریك از دیگری میپرسید: پیش او که رفتی چه خواهی گفت؟ جواب دادند: بخدا سوگند هرچه بدانیم و هرچه نبی اکرم بما حکم کرده است خواهیم گفت. هرچه باداباد! هنگامی که نزد نجاشی رفتند کشیشان در آنجا حضور داشتند و کتب خود را گرداگرد نجاشی پراکنده کرده بودند. نجاشی پرسید :

چیست آن مذهبی که شما را از قوم خود جدا ساخته است و با این وصف بکیش من یا این مذاهب دیگر در نمیآئید ؟ .

« جعفر پسر ابوطالب رضی‌الله عنه چنین پاسخ داد : ای پادشاه ! ما قومی بودیم وحشی و بت پرست ، گوشت مردار میخوردیم ، کارهای ننگین میکردیم ، علائق خویشاوندی را میشکستیم ؛ رفتار ما با همسایگان

---

(۱) **یادداشت مترجم :** در فقه اسلامی باب رق وجود ندارد ولی دربارهٔ عتق که آزاد کردن بنده است باب مخصوص هست وبحث مفصل میشود .

(۲) سیرهٔ ابن هشام چاپ ووستن فلد Wüstenfeld سال ۱۸۵۹ ؛ ترجمهٔ آلمانی توسط ویل Weil چاپ اشتوتگارت Stuttgart سال ۱۸٦٤ میلادی .

(۳) مهاجرین نام اصحاب رسول‌الله است که در اثر آزار و تعذیب از مکه ناگزیر فرار اختیار کرده و به حبشه وجاهای دیگر پناه بردند .

بد بود ؛ اقویا ضعفا را از بین میبردند وبدین‌سان زندگانی ما میگذشت تا اینکه خداوند رسولی از میان خود ما برگزید و بر ما مبعوث فرمود ؛ ما از سلسلهٔ نسب و امانت بیحد و درستکاری و ایمان وطهارت او خبر داشتیم ؛ او ما را بخدا دعوت کرد تا ما نیز همه را بوحدت حق رهنمون شویم و حق یگانه را پرستش کنیم و سنگها و اصنامی را که خود ما و پدران ما بجای خدا عبادت میکردیم بدور افکنیم . بما حکم کرد راست بگوئیم و در آنچه بما سپرده میشود امین باشیم و علائق خویشاوندی وتکالیف همسایگی را رعایت کنیم و ازمنهیات وخونریزی بپرهیزیم . از افعال خلاف اخلاق و اقوال دروغ و خدعه‌آمیز وخوردن مال ایتام وتوهین بزنان پرهیز کارما را نهی کرد . بمافرمود خدای‌یگانه را پرستش کنیم و برای او هیچگونه شریکی قائل نشویم . و آنچه را بر ما نهی کرد حرام است و آنچه را تصدیق کرد حلال است . سپس‌قوم ما متعرض ما شدند و ما را آزار دادند و کوشیدند که ما را اغوا کنند و از صراط ایمان منحرف سازند تا اینکه بجای پرستش خدا بعبادت اصنام باز گردیم و اعمال بدی را که سابقاً مشروع میدانستیم دو باره مشروع بدانیم . پس سعی کردند ما را مجبور کنند ؛ بما ظلم کردند و فشار آوردند و جهد نمودند تا میان ما و مذهب ما حائل شوند . بدین سبب بسرزمین تو آمدیم و تورا بر گزیدیم و بر همه کس ترجیح دادیم وبامید آرزوی‌حمایت تواین راه‌را طی کردیم وا کنون شهریارا استدعای ما آنست که در پیشگاه تو بما ظلم روا ندارند ! »

« نجاشی باو گفت : آیا از آنچه از پروردگار به پیغمبرتورسیده است چیزی نزد تو یافت میشود ؟ جعفر جواب داد : آری ! نجاشی گفت : بخوان ! جعفر آیات اول سورهٔ مریم را که سورهٔ نوزدهم قرآن است(۱) و با حروف کهیعص آغاز میشود تلاوت نمود . نجاشی

---

(۱) در بارهٔ این حروف مرموز که در آغاز این سوره وبیست‌و هشت‌سورهٔ دیگر قرآن قرار گرفته است رجوع شود به :

Sale's Preliminary Discourse, §iii

بگریست بنحوی که محاسن او از سرشك دیدگان او ترشد . و کشیشان نیز چون بکلمات قرآن گوش فرا دادند گریستند و کتب آنها از اشك چشمشان تر شد . آنگاه نجاشی گفت : براستی این کلمات و آنچه‌موسی آورد از یك منبع نوراست . بروید زیرا بخدا سوگند که اجازه‌نخواهم داد کسی مزاحم شما بشود و یا حتی دراندیشهٔ اینکار باشد ، . »

اگر بخواهیم دربارهٔ اوصاف و مقاصد پیامبر بحث کنیم از راهی که در پیش داریم خیلی دور خواهیم افتاد . بالاخص از آنجهت که این موضوعات و همچنین تاریخ پیغمبر و اصول عقائد او و آئین او که در وهلهٔ نخست با تأنی ولی بعد بسرعت برق پیش رفت بوجه کامل و شایسته در رسالات سیل و اشپرنگر و مویر و کرل ونولد که‌و باس‌ول اسمیث (۱) و سیدامیر علی بحث شده است . از همه بیشتر آثار سید امیر علی مخصوصاً قابل مطالعهٔ کسانی است که بخواهند متوجه شوند تا چه اندازه حتی مسلمینی که بغایت رنگ فرهنگ و علوم اروپائی را بخود گرفته اند هنوز قویا تحت نفوذ اسلام و پیغمبر اسلام قرار دارند . سید امیر علی را از آنجهت ذکر کردیم که از مسلمین واقف بمقتضیات عصر است و کتاب زیاد خوانده و دارای وسعت نظر است وبهمان اندازه که بافکار شرقی خوب آشناست بافکار غرب نیز کاملاً مأنوس است . نیروی عظیم اسلام در سادگی و شایستگی انطباق شریعت اسلام با اوضاع جدید و همچنین در موازین عالیهٔ اخلاقی اسلام است . کسب فضائل و مکارم اخلاقی اسلامی کاملاً در حیز امکان است . لکن باید اقرار کنیم که موازین اخلاقی دیانت مسیح گرچه عالیتر است (۲) از دسترس افراد بشر تقریباً خارج است و دولتها نیز کلیةً نتوانند بدان پایه نائل گردند . اما دولتی که کمال مطلوب اسلام است قابل تصوّر

---

(۱) Sale, Sprenger, Muir, Krehl, Nöldeke, Boswell Smith

(۲) **یادداشت مترجم :** البته مؤلف بنا بمعتقدات خود چنین گفته و عقیدهٔ مترجم جز اینست .

میباشد و از حدود فهم و ادراك و امکان بیرون نیست . خلفاءِ چهار گانه راشدین که جانشینان بلافصل پیامبر بودند درحقیقت آن نوع حکومت را عملاً بوجود آوردند ودربارهٔ فرمانروائی آنها این داستان ازالفخری ترجمه شده است(۱) :

« بدان کـه دولت اسلام بطرز دولتهای این جهان تشکیل نشده بود و بیشتر بأمور نبویه و احوال أخرویه شباهت داشت . و حقیقت امر اینکه بطریقهٔ انبیاء اداره میشد . رفتار آن دولت رفتار اولیاء و فتوح آن بسبك فتوح پادشاهان بزرگ و راه وروش آن سختی کشیدن درزندگانی وسادگی وامساك در خوراك و پوشاك بود . یکی از خلفاء در کوچه و بازار پیاده میرفت و پیراهنی پاره برتن داشت که تا زانو را بیشتر نمیپوشاند . سندلی برپا و تازیانه‌ای در دست داشت و هر کس را مستوجب مجازات مییافت بر او مینواخت . غذای خلفا پست ترین غذای مستمندان بود . امیرالمؤمنین (علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام ) عسل و نان نازك را نمونه‌ای از تجمل میدانست زیرا فرموده است : « ولوشئت لاهتدیت الی مصفی هذا العسل بلباب هذا البر » .

**نقل ازالفخری**

« و نیز بدان که امساك خلفا در خوراك و پوشاك بسبب فقر ودرماندگی نبود . فاخرترین البسه ولذیذترین اغذیه‌را میتوانستند تهیه کنند ولی نمیکردند زیرا میخواستند بارعیت تهیدست خود برابر باشند . چنین میکردند تا نفس از بند شهوات برهد و با ریاضت ببهترین حالات خود برسد و گرنه خلفا همه صاحب ثروت فراوان از باغ و نخلستان

(۱) **یاد داشت مترجم :** الفخری فی‌الاداب السلطانیه والدول‌الاسلامیه تألیف محمدبن علی‌بن طباطبا المعروف بابن الطقطقی طبع ۱۸۵۸ میلادی‌دانشگاه گرایسفوالد Greifswald . چاپ دیگر کتاب چاپ مصر است که محمد عوض ابراهیم بك وکیل وزارة المعارف المساعد ( کفیل وزارت فرهنگ مصر ) وعلی الجارم بك المفتش الاول للغةالعربیه بوزارة المعارف درآن تجدید نظر کرده‌اند .

واسباب دنیوی بودند و بیشتر آنرا بمصرف بینوایان و نیازمندان میرساندند (۱) حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام از املاک خود عوائد فراوانی داشت (۲) و همه را درراه دستگیری از فقرا و ضعفا خرج میکرد و خود و خانواده‌اش بلباس کرباسی و گردهٔ نان جوی قناعت داشتند.

« اما دربارهٔ جنگهائی که خلفا کردند و فیروزیهائی که نصیب آنها شد حقیقت امر آنست که سوارانشان تا افریقا واقصی نقاط خراسان رفتند و از رود جیحون نیز گذشتند ».

کار محمد بن عبدالله (ص) کار آسانی نبود و در هشت سال یا ده سال اول بعثت یعنی در حقیقت تا زمان هجرت وی از مکه بمدینه که در سال ۶۲۲ بعد از میلاد مسیح روی داد و مبدأ تاریخ پیروان اسلام است از پیشرفت وی نومید بودند. فقط مؤمنینی که یأس و نومیدی درایمانشان راه نداشت وامر غیرممکن را قابل تصور نمیدانستند مأیوس نمیشدند. اشکال امر تنها این نبود که

**سیرت عرب**

مخصوصاً اعراب بادیه‌نشین نمیخواستند خدایان قدیم وعادات دیرینهٔ خود را رها کنند. اعراب بدوی ورع وتقوی وفضایلی راکه نصب‌العین اسلام بود قطعاً دوست نداشتند و بوعد و وعید و لذات و آلام بعد از مرگ معتقد نبودند و بشدّت از قیود انضباطی و انتظامی شریعت اسلام متأذی بودند. عرب بدوی خالص و حقیقی قلباً مادی و شکاک و منکر مکاشفات الٰهی است و هنوز هم چنین است. آن ذهن تند و روشن و فکری که اندکی محدود و تنگ ولی در حدود خود همیشه آماده و آگاه است توجهی بمسائل غیرمادی نداشت و از محسوسات و شهوات فرانمیرفت واز

---

(۱) **یادداشت مترجم**: درمورد همهٔ خلفا این قول صادق نیست.

(۲) **یادداشت مترجم**: اینکه حضرت امیر علیه‌السلام ازاملاک خودعوائد فراوانی داشت مبالغه آمیزاست.

نمیرفت و از امور مادی و شهوی که میگذشت عرب بدوی نه کنجکاو بود نه زود باور. طبع خود پسند و متکی بنفس وی برای پروردگار توانا محلی قائل نبود و نیازی هم بخداوند احساس نمیکرد، زیرا معتقد بود اگر خدا قادر بحفظ و حراست اوست خدمت و کفّ نفس و ریاضت‌را نیز بر او فرض ومتحتم میکند. دیگر اینکه وجود خداوند تبارك و تعالی کشف تازه‌ای نیست که اسلام کرده باشد زیرا اگر اعراب جاهلیت قدیم توجه کمتری برب العالمین داشتند وقربانیهائی که برای خداوند بزرگ میکردند کمتر وناچیزتر از ذبایحی بود که برای خدایان کوچك خود میآوردند این امر راسبب آن بود که خدایان کوچك از جهتی اختصاص بخود قبیله داشتند و مال آن قبیله بودند و بنا براین بیشتر انتظار میرفت که مراقب و نگران امور قبیله باشند. معهذا حتی در مورد آنها تجلیل و تکریمی قائل نمیشدند مگر موقعی که امور بر وفق دلخواه پرستندگان جریان یابد. دوزی (۱) گوید: «هر وقت کوچکترین فرصتی پیش میآمد عرب بر خدایان خود خشم میگرفت و حقیقت ماهیت خدایان خود را بآنان گوشزد میکرد و حتی ناسزا میگفت.» کهنه‌ای که مطابق میل عرب جواب نمیدادند مورد توهین و سخط قرار میگرفتند. اصنامی که قربانیهای تقدیمی رابنحو شایسته نمی پذیرفتند سنگسار میشدند وفحش و دشنام نثارشان میگردید. کوچکترین چیزی که غضب عرب را بر میانگیخت کافی بود که خدایان را خلع کند و فی الفور دیگری را بخدائی بر گزیند. با همهٔ این مراتب عرب حاضر نبود زیر بار مذاهب جدیدی که فرایض و تکالیف سختی بر او تحمیل کند برود. خدایان قدیم اگر بی‌اثر بودند لا اقل خودی بودند و زحمتی نداشتند (اگر یارشاطر نبودند بار خاطر هم نبودند)! اگر ثمرشان کم بود در عوض توقعاتشان هم کم بود. بعلاوه اسلام روش

---

(۱) Dozy

ناساز گار و تغییر ناپذیری نسبت بآنها داشت . طبق تعالیم اسلام اوثان و خدایان عرب بت‌پرست وپیروانی که حتی قبل ازظهور نور نبوت‌داشته‌اند، همه در آتش جهنم بسوزند و هیچ شیئی معبودی هرقدر هم مورد علاقهٔ بت پرستان بود در برابر حرارت وحمیت وشور بت‌شکنان شریعت‌نوین لمحه‌ای‌تاب‌مقاومت‌نداشت . علاوه‌بر‌این‌همان‌قسمی که‌دکتر گلدزیهر (۱) درفصل اول کتاب خود دربارهٔ مطالعات اسلامی بسیاری مطالب را روشن ساخته وتحت عنوان دین ومروت ازتضاد آمال و آرمان جاهلیت و غایت القصوای تعلیمات اسلام بحث کرده وبخوبی ثابت کرده است ، جاهلیت و اسلام‌دارای دوهدف ومرام‌مختلفی بودکه ازبسیاری جهات باهم‌ساز گاری نداشت و حتی بکلی درجهت مخالف یکدیگر قرار گرفته بود . شجاعت و شهامت ، جود و سخای بیدریغ ، میهمان نوازی بحد اسراف وتبذیر ، عرق قومیت ، قساوت قلب درانتقام گرفتن‌از کسانیکه نسبت بخود اعراب یا نسبت بافراد قبیله واقرباء آنان بهرعنوان هتك احترام روا داشته یا خطائی مرتکب شده باشند ، این است فضائل اصلی عرب قدیم در زمان جاهلیّت . امادرشریعت اسلام‌فضیلت دگرگونه است : تسلیم و رضا ، صبر وشکیبائی ، تبعیت منافع فرد وعشیره از منافع جمع وتقدم ضروریات‌دین وبی اعتنائی بعلائق دنیا و احتراز از تظاهر و تفاخر و پیروی از احکام دیگری که شمارهٔ آن بسیار است . ولی این فضائل و کمالات را عرب جاهلیت بدیدهٔ استهزاء و استخفاف مینگریست .

برای اینکه این تباین و تضاد روشن تر شود بهتر آنکه من باب مثال‌روح دو مطلب را با هم بسنجیم : یکی آیهٔ ۱۷۸ (۲) سورهٔ دوم قرآن

---

(۱) Dr. Goldziher, Muhammedanische Studien

(۲) **یادداشت‌مترجم :** آیهٔ ۱۷۲ درچاپ بصیرالملك وآیهٔ ۱۷٦ درچاپ اخگر بامنتخب التفسیر آقای حاج آقامهدی آلهی قمشه‌ای (۱۳٦۸) .

است که سورهٔ بقره نامیده میشود . دیگر اشعاری است منسوب براشمگری سیار و غارتگر موسوم به‌تأبط شراً . خوداسم او کافی است که ماهیت صاحب اسم را معرفی کند ، زیرا معنی آن این است : « شری در بغل گرفته است ! » اینك آیه : لیس

**تباین مرام عرب جاهلیت و کمال مطلوب اسلام**

البرّان تولّوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من آمن بالله والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبییّن و آتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین و ابن السّبیل والسائلین و فی الرّقاب واقام الصلوة وآتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی البأساءِ والضراءِ و حین البأس اولئك الذین صدقوا و اولئك هم المتقون (۱) .

**قرآن کریم سورهٔ دوم**

اشعاری را که گفتیم با آیهٔ فوق خواهیم سنجید از مجعولات دانشمند تیزهوش خلف‌الاحمر دانسته‌اند ؛ که دقت زیادی نداشته است. لکن استاد فقید را برتسون اسمیث (۲) عقیده داشت و بنظر میرسد حق با اوست ، که روح الحاد چنان سراسر منظومه را فرا گرفته‌وبحدی بوی کفر از آن استشمام میشود که نمیتوان آنرا ساختگی دانست وهر گاه حقیقت امر چنین باشد طوری بمهارت و هنرمندی طرح ریزی شده است که کاملاً روح عرب بت‌پرست‌را نشان میدهد (۳) .

**قصیدهٔ تأبط شراً**

---

(۱) در کتاب کوچك ونفیس سرویلیم مویر موسوم به « اقتباسات ازقرآن » چاپ لندن سال ۱۸۸۰ میلادی نقل شده است :

Sir William Muir, Extracts from the Coran, (London, 1880).

(۲) Professor Robertson Smith

(۳) متن این منظومه در صفحات ۱۸۷ و ۱۸۸ کتاب قرائت عربی تألیف رایت ، چاپ لندن ، ۱۸۷۰ میلادی ، مندرج است :

Wright's Arabic Reading Book, London, 1870.

ترجمهٔ منظوم آن بزبان آلمانی ترجمهٔ باروحی است وباور Baur ترجمهٔ مزبور را در مقالهٔ خود در بارهٔ این شاعر آورده است . رجوع شود به مجلد دهم ( سال ۱۸۵۶ میلادی ، صفحات ۷٤ تا ۱۰۹ ) :

Zeitschrift d. Deutschen Morgenländischen Gesellschaft

این چکامه را سرایندهٔ مزبور بخونخواهی از عموی خود که بدست قبیلهٔ هذیل بقتل رسید انشاد نمود و مطلع آن در وصف فضائل مقتول است(۱) :

(۲)ان بالشعب الذی دون سلع لقتیلا دمه ما یطل
خلف العبء علی و ولی انا بالعبء له مستقل
و وراءالثأر منی ابن اخت مصع عقده ما تحل
مطرق یرشح سما کما اطرق - افعی ینفث السم صل
خبر ما نا بنا مصمئل جل حتی دق فیه الاجل
بزنی الدهر وکان غشوماً بأبی جاره ما یذل
شامس فی‌القر حتی اذا ما ذکت الشعری فبرد و ظل
یابس الجنبین من غیر بؤس وندی الکفین شهم مدل

---

(۱) **یادداشت مترجم :** کتاب رایت دردست رس نبود ، از حافظهٔ آقای بدیع الزمان فروزانفر رئیس دانشکدهٔ معقول‌ومنقول استفاده شد و براهنمائی‌ایشان وهمت آقایان دانش پژوه و ایرج افشار ، کتابداران دانشکدهٔ حقوق بمرجع دست یافتم ومتن اشعار تأبط شرا ازاین کتاب استنساخ ونقل گردید :
شرح دیوان الحماسة و دیوان الحماسه مجموع من الشعر الرائع اختاره شاعرالعربیة وحکیمها ابوتمام حبیب بن أوس الطائی المتوفی فی عام ۲۳۱ من‌الهجرة ، تألیف ابی زکریا یحیی بن علی الخطیب التبریزی المتوفی فی عام ۵۰۲ من الهجرة — الجزء الثانی — چاپ قاهره ، صفحات ۳۱۴ تا ۳۱۸ .

(۲) **یادداشت مترجم :** چون این اشعار عربی خالی ازالفاظ غریب‌نیست واز طرف دیگراشتباهاتی در ترجمهٔ مؤلف مشهود گردید ، بکمك آقای عباس‌خلیلی عربی‌دان معروف وهمچنین‌آقای دکترحسینعلی محفوظ اصلاح شد . مفهوم و مستفاد آن بشرح ذیل است :

در دره‌ای که پائین سلع واقع است کشته ایست که خونش هدر نرود .
بار سنگین انتقام را بدوش من نهاده و رفت . من نیز پذیرفته ام . خواهر زاده ای دارم که در این کین خواهی بامن همراه است . شمشیر زنی‌است که اراده‌اش متزلزل نشود ومانند افعی زهرپاش زهر فشاند .

( بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۲۸۶ )

ظاعن بالحزم حتی اذا ما حل حل الحزم حیث یحل

غیث مزن غامر حیث یجدی و اذا یسطو فلیث ابل

مسبل فی الحی احوی رفل و اذا یغزو فسمع ازل

و له طعمان اری و شری و کلاً الطعمین قد ذاق کل

یرکب الهول وحیداً ولا یصحبه الا الیمانی الافل

و فتو هجر و اثم اسروا لیلهم حتی اذا انجاب حلوا

کل ماض قد تردی بماض کسنا البرق اذا ما یسل

فادر کنا الثار منهم و لما ینج ملحیین الا الاقل

---

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۲۸۵)

خبری که بمارسید دردناك و خرد کننده بود وبتدریج باندازه ای بزرگ و بااهمیت شدکه بزرگترین وقایع دربرابر آن کوچك مینمود !

روزگار غدار کسی را ازما ربود که هرگز همسایه اش خوار نمیشود :

ای پدرم فدای آن کس باد ! در زمستان جای گرم ودر تابستان هنگام طلوع شعرای یمانی سایه‌بان و جای خنك داشت . اندام لاغرش بعلت تنگدستی وسختی معیشت نبود . (بالعکس) کف کریم‌داشت . باشهامت وتبختر بنفس‌خویش متکی‌بود . باحزم واحتیاط قدم برمیداشت وهرجا رحل اقامت میافکند حزم و تدبیر نیز باوی ملازم و همراه بود ودر همان نقطه جای گزین میشد (بعبارت دیگر مظهر حزم وتدبیر بود) درسخا و کرم ابر گهربار وهنگام مصاف شیر ژیان بود .

پیراهنی بلند ولبانی سیاه وجسمی فربه وتنومند داشت وچون آهنگ پیکار مینمود مانند گرگ تند رفتار بود . بکام یاران شهد و بکام دشمنان شرنگ بود ! وهردو دسته طعم عسل وحنظل اورا چشیده اند ! یکه وتنها راه بیابان وحشت زارا پیش گرفت وجز شمشیر برندهٔ یمانی چیزی همراه نداشت . چه بسا دلیرانی که ازبام تا شام حتی در آفتاب نیمروز سوزان و در تاریکی شب راه پیمودند و سپیده دم فرود آمدند .

رهنوردان تیغ تیزی بکمر آویخته بودند و چون تیغ را از غلاف برون کشند برقی از آن بجهد . بدین سان انتقام خون او را گرفتیم وجز چند تن کسی جان بدر نبرد و آن عدهٔ قلیل نیز گوئی بخواب پریشانی فرو رفتند . اگر هذیل او را تباه کرد او نیز صدمات زیادی بهذیل وارد ساخته بود . چه بسا آنان را در مکان ناهمواری بزانو در آورد و پاهایشان مجروح گردید . چه بسا

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۲۸۷)

فاحتسو انفاس نوم فلما　هو موا رعتهم فا شمعلوا

فلئن فلت هذیل شباه　لبما کان هذیلاً یفل

و بما ابرکها فی مناخ　جعجع ینقب فیه الاظل

و بما صبحها فی ذراها　منه بعدالقتل نهب و شل

صلیت منی هذیل بخرق　لا یمل الشر حتی یملوا

ینهل الصعدة حتی اذا ما　نهلت کان لها منه عل

حلت الخمر و کانت حراما　و بلای ما ألمت تحل

فاسقنیها یا سوادبن عمرو　ان جسمی بعد خالی لخل

تضحک الضبع لقتلی هذیل　و تری الذئب لها یستهل

و عناق الطیر تغدو بطاناً　تتخطاهم فما تستقل

چه خوب گفته است مویر (۱) آنجا که گوید مثل اعلی مروت (مردانگی و فضیلت) در قاموس عرب جاهلیت در این دو کلمه خلاصه شود: «شرف و انتقام». آزادی، شجاعت، اکرام و ایثار، بدی را ببدی و نیکی را به نیکی آنهم بنحو سرشار عوض دادن، شراب و زن و جنگ را یکسان عزیز شمردن، زندگانی را بسیار دوست داشتن واز

---

(بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ۲۸۶)

بامدادان به پناهگاهشان حمله میکرد و پس ازپایان قتال هرچه داشتند بغارت میبرد.

هذیل در آتش (قساوت) دلیری چون من بسوخت. من آن جنگجوی دلاوری هستم که از جنگ خسته نشوم مگر خسته شوند و نیزه ام را بخون یکایك دشمنان خود آغشته وسیراب کنم وچون نیزه‌ام از خون دشمن نخستین جرعه‌رابنوشد آنرا جرعهٔ دیگر دهم.

(تا انتقام خون او گرفته نشد) باده‌را برخود حرام کرده بودم. اینک حلال شد. پس ای‌سواد فرزند عمرو! ازبادهٔ ناب مرا ساغری درده، چه ازروزی که دائی من دیده ازدنیا فروبست تن فرسودهٔ من‌مانند شرابی که ترش شود برنج اندراست.

کفتار بر کشته های قبیلهٔ هذیل نیشخند میزند. گرگ هم دندان خود را بمردارش نشان میدهد و پرندگان لاشخوار صبحگاهان روی لاشهٔ او چنگ زنان شکم خودرا از گوشت او طوری انباشته سازند که قادر بپرواز نباشند!

---

(۱) Sir William Muir

مرگ نترسیدن ، مستقل ومتکی بنفس ، لافزن وغارتگر بودن ، ازهمه بالاتر از خویشاوندان بحق یا بنا حق حمایت و پشتیبانی کردن و علقهٔ همخونی و عِرق قومیت را برتر ازهمهٔ قیود دیگردانستن . این بود کمال مطلوب عرب بت پرست عهد جاهلیت و چنین است خصلت عرب بادیه‌نشین امروز که فقط اسماً مسلمانست . رفتار عموی پیغمبر هم نسبت به برادر زادهٔ خود عیناً همینطور بود . رفتار وی در واقع احساسات رقیق را برانگیزد و در قلب و روح تأثیر کند و بر جان و دل نشیند و ( این روایت ) بعنوان نمونه ومثال ذکرمیشود : چون پیغمبر ابوطالب راجداً باسلام دعوت نمود ابوطالب در جواب گفت : « ای برادر زادهٔ من ! ایمان پدران خود را از دست نتوانم داد(۱) . لکن بخدا سوگند تا زنده‌ام اجازه ندهم چیزی که مایهٔ آزردگی خاطر تو باشد روی دهد ! » (۲) . خواه ابوطالب بدعوی پیامبر عقیده داشت خواه نداشت آتش جهنم را در مصاحبت اجداد خود به بهشت موعود اسلام ترجیح میداد و بهر حال اجازه نمیداد برادر زاده‌اش هدف تعرض بیگانگان واقع شود .

از هجرت پیغمبر ( ماه ژوئن ۶۲۲ میلادی ) (۳) تا مرگ عمر دومین خلیفهٔ خلفاءِ راشدین ( ۶۴۴ میلادی ) عصر طلائی اسلام است و مراد از عصر طلائی عصر تقوی و توحید در برابر عصر فلسفی اسلام است . زیراهرچند مثل‌اعلی حکومت رجال‌دین که‌الفخری بیان میکند ودراینجانقل کردیم تاشهادت علی ( علیه‌السلام ) ( درسال ۶۶۱ میلادی )

---

(۱) **یادداشت مترجم :** اسلام ابوطالب نزدشیعه مسلم‌است و این‌روایات ازطرف اهل سنت نقل شده است .

(۲) سیرهٔ ابن‌هشام ( چاپ ووستنفلد Wüstenfeld ) صفحهٔ ۱۶۰ .

(۳) **یادداشت مترجم :** بنظر آقای تقی زاده « هجرت پیغمبر بحساب معروف در ربیع‌الاول‌سال اول هجری بود و آن‌مطابق بانیمهٔ دوم سپتامبر بودنه‌ژوئن واول محرم سال اول هجرت هم مساوی با۱۶ ژوئیه بود . »

که در نظر یك قسمت عمدهٔ عالم اسلام شریفترین و شایسته‌ترین و بهترین خلیفهٔ رسول خدا بوده است دوام داشت ولی نفاق وشقاق وقتال و جنگ های داخلی ودشمنی های خونین بین شعوب وقبائل درزمان خلافت پربلیه وآسیب عثمان خلیفهٔ سوّم آغاز شد . در زمان حیات پیغمبر ظاهراً تمام عربستان مطیع و منقاد شریعت وی گردید ، ولی بلافاصله بعد از رحلت پیغمبردرمیان طوائف عرب آتش انقلابات دامنه‌داری برضد اسلام شعله‌ور گشت وتا زمانیکه این آتش باخون خاموش نگردید و « خیانت کاران و کفار مرتد » کشته نشدند یامجبور باطاعت و انقیاد نگردیدند ابوبکر نتوانست توجه خود را جداً معطوف به تسخیر و تبلیغ ممالك غیر عرب بنماید . ازهمهٔ ممالك مزبور نظر ما فقط بایران است وخوب است یکبار دیگر بسراغ مورخ معروف الفخری (۱) برویم که وقایع را مانند پردهٔ نقاشی در ذهن خواننده مجسم میکند . الفخری علائم خطر را بتفصیل شرح میدهد که چگونه خاطر انوشیروان وخسرو پرویز از علائم مزبور نگران و ناراحت بود ومیگوید نظائر آن علائم ومنذرات پی درپی ظاهر میشد تا اینکه کار بآخر رسید . آنگاه (ابن‌الطقطقی) رشتهٔ کلام را چنین دنبال میکند و ترجمهٔ کلام وی قریب بدین مضمون است :

**داستان الفخری دربارهٔ فتح ایران**

« هنگامی که رستم بجنگ سعدبن ابی‌وقاص رفت گوئی درخواب فرشته‌ای را دید که از آسمان فرود آمد و کمانهای ایرانیان را جمع کرد و مهر نمود و با خود بآسمان برد . بعلاوه چیزی که دائماً درمورد عرب مشاهده میشد گفتار جازم واعتماد بنفس وصبر وحوصلهٔ فوق‌العاده آنها هنگام شدائدبود . پس ازمرگ شهریار و رسیدن یزدگرد جوان وسست رأی بتخت سلطنت نغمات ناساز بین ایرانیان آغاز شد و بلیهٔ عظیمی

(۱) **یادداشت مترجم :** نام کتاب الفخری و نام مورخ ابن‌الطقطقی است .

باایرانیان روی آورد. باد مخالف در جنگ قادسیه وزید و گرد و غبار چشمان آنها را تیره وتار کرد وطوفان بشدت همه‌را فرا گرفت و جملگی بهلاکت رسیدند. رستم کشته شد و سپاه وی منهزم گردید. پس بدین علائم نظر کنید وبدانید هرچه ارادهٔ بالغهٔ خداوند باشد واقع شود.

«سرحد ایران نزد عرب بی نهایت دشوار و خطرناك و وحشت آور بنظر میآمد و خطوط مرزی ایران حداعلی احترام و رعب را در دل عرب برانگیخته بود بنحوی که از حمله بمرز ایران اکراه داشتند وباحترام شاهان ایران از تجاوز بسرحد پرهیز میکردند، خاصه اینکه عموماً معتقد بودند قدرت سلاطین ایران بدان پایه است که میتوانند ملل دیگر را بربقهٔ طاعت خود درآوردند و این فکر تااواخر خلافت ابوبکر وجودداشت تایکی از صحابه موسوم به‌المثنی بن حارثه قیام نمود ومطلب راسهل وساده گرفت و مردم‌را تشجیع کرد وبجنگ ایرانیان برانگیخت.

**شرح لشکر کشی بعراق و گرفتن سلطنت از دست ایرانیان**

« عده‌ای دعوت او را اجابت کردند و مواعید پیغمبر (صلوات الله علیه) را بخاطر آوردند که فرموده بود امت وی بخزائن شاهان ایران دست خواهند یافت: یعدهم به‌من تملك کنوز الاکاسره. درزمان خلافت ابوبکر کاری نکردند لکن درعهد عمر بن الخطاب المثنی بن حارثه نامه‌ای بعمر نوشت واز وضع آشفتهٔ ایران و رسیدن یزدگرد پسر شهریار بسریر سلطنت وجوانی وی عمر را آگاه ساخت. یزدگرد در سن ۲۱ سالگی براورنگ شاهی جلوس نمود. طمع عرب برای حملهٔ بایران فزونی یافت وعمر با عسکر خود از مدینه خارج شد. مردم نمیدانستند عمر آهنگ کجا کرده‌است وجرأت وجسارت هیچگونه پرسشی را نداشتندسرانجام یکی ازآنمیان هنگام رحیل وحرکت را پرسید ولی جوابی جزسرزنش و ملامت نشنید.

« عرب را هنگام نگرانی و اضطراب رسم چنین بود که چون میخواست اطلاعاتی بدست آورد نزد عثمان بن عفان یا عبدالرحمن بن عوف میرفت و هر گاه خیلی فوریت داشت العباس (۱) هم باین دونفر اضافه‌میشد . لذا عثمان بن‌عفان بعمر گفت : یا امیرالمؤمنین چه‌شنیده‌ای و چه میخواهی ؟ قصدت چیست ؟ عمر مردم را بنماز جماعت خواند مردم گرد وی جمع آمدند و عمر قصد خویش را اعلام داشت ، وهمه‌را بجنگ ایران تشویق و تحریض نمود و اینکار را آسان دانست . همه طاعت آوردند و دعوتش را اجابت کردند . سپس از عمر خواستند که باآنها در این سفر همراه باشد . عمر گفت : چنین کنم مگر آنکه نقشهٔ بهتری بنظر آید . سپس عقلاء واصحاب رأی واعیان‌قوم‌را نزدخودخواست و بشور پرداخت . بدو گفتند بهتر باشد بمانی ویکی از اکابرصحابه را بفرستی و اورا از عقب‌جبهه مدددهی و تقویت نمائی . هر گاه‌فاتح‌شوند نعم‌المطلوب‌واگرفرمانده‌سپاه‌توهلاك گردد فرماندهٔ‌دیگری‌توانی‌فرستاد.

« چون با این رأی موافقت نمودند عمر منبر رفت . زیرا در آن ایام مرسوم چنین بود که چون میخواستند مطلبی را بسمع عامه به رسانند یکی‌منبر میرفت و درآنموضوع بخطابه میپرداخت : عمرچون بر منبر قرار گرفت چنین گفت : ای مردم ! بحقیقت سوگند قصد خودم آن بود که‌در این‌سفر باشما همراه‌باشم ، لکن فرزانگان‌قوم‌مرامنصرف کردند و صلاح درماندن من و اعزام یکی‌از اصحاب بفرماندهی‌جنگ دانستند . آنگاه‌عمر نظر مردم را در بارهٔ شخصی که باید فرستاده‌شود خواست . درآنهنگام نامه‌ای از سعدبن ابی‌وقاص که مأموریت خارج داشت ودر آنروز غائب بود بدست عمر دادند . همهٔ حضار او را شایستهٔ اینکار دانستند و گفتند هنگام حرب مانند شیر ژیان حمله کند.عمر

---

(۱) **یادداشت مترجم :** بعقیدهٔ آقای بدیع‌الزمان فروزانفر مقصود عباس بن عبدالمطلب است .

این پیشنهاد راتصویب نمود وسعدبن ابی وقاص را احضار کردوفرماندهی کل جنگ عراق وجیش عرب را بدوسپرد.

« سعد با جیش عرب رو بایران نهاد و عمربن الخطاب نیز تاچند فرسنگ آنانرا بدرقه نمود. آنگاه با وعظ و خطابه و با ذکر دلائل مهاجمین را بجهاد تشویق و تحریض کرد وبا آنها وداع نمود و بمدینه باز گشت. سعد خط پیشروی خودرا بطرف صحرای بین حجاز و کوفه منحرف ساخت ودائما اخبار واطلاعات بدست میآورد واتصالاً پیام ونامه‌از عمر برای او میرسید و عمر پی درپی نظر میداد ونقشهٔ جنگ میفرستاد و نیروی جدید بکمك او گسیل میداشت تااینکه عاقبت رأی اوبراین قرار گرفت که بقادسیه یعنی دروازهٔ کشور شاهنشاهی ایران حمله برد.

« همینکه سعد بقادسیه رسید خود وهمراهانش را قوت لایموتی نمانده بود. فرمان داد هرجا گاو و گوسفند یافتند بیاورند. اهالی سواد ازپیشروی عرب بیمناك بودند ولی مردی را پیدا کردند و از او درباب گاو و گوسفند پرسش نمودند. آنمرد اظهار بی‌اطلاعی کرد وحال آنکه خود او گاو چران بود ورمهٔ خود را در نقطهٔ امنی در آن حدود پنهان ساخته بود. گویند نر گاوی بانگ برآورد که گاو چران دروغ میگوید! آهای! آگاه باشید که ما دراین حصاریم! داخل حصارشدندو گاوهارا بیرون کردند ونزد سعد بردند واین واقعه‌را بفال نیك گرفتندو علامت نصرت وتأیید خداوند متعال دانستند زیرا اگرچه گاوسخن نگفت ولی بانگ او درآنهنگام عرب‌را بگاودان راهنمائی کرد ودروغ رافاش ساخت واین واقعه از اتفاقات عظیمی است که بر فتح وظفر عرب دلالت میکرد و حق داشتند بفال نیك بگیرند.

« چون خبر پیشروی سعد وعساکر وی بایرانیان رسید رستم را باسی هزار مرد جنگی بمصاف او فرستادند. جیش عرب بیش ازهفت یا هشت هزارتن نبود ولی بعد قوای تازه‌نفس بکمك آنها فرستاده شد.

همینکه دوسپاه روبرو شدند ایرانیان به نیزه های عرب خندیدند و آنرا بدوك تشبیه نمودند.

« بی‌مناسبت نیست وضرر ندارد داستانی نظیر این واقعه در اینجا نقل کنیم (۱). فلك الدین محمدبن أیدمر برای من چنین حکایت کرده است:

« هنگامی که‌دویدارصغیر (۲) آهنگ نبرد باتاتاریان سمت‌غربی (۳) مدینة السلام (بغداد) نمود و در آن فاجعهٔ بزرگی که بسال ۶۵۶ هجری (۱۲۵۸ میلادی) برای بغداد روی‌داد من در قشون دویدارصغیر بودم. در نهر بشیر که یکی ازشعب دجلهٔ کوچك (دجیل) است روبرو شدیم. از طرف ما سواری که سراپا غرق زره و آهن و فولاد روی اسب عربی نشسته و از حیث صلابت مانند کوهی عظیم بنظر میرسیدواردمیدان‌شدو حریف‌رابمبارزه طلبید. ازطرف‌مغولها سواری که گویی بر دراز گوشی نشسته بود با نیزه‌ای که بدوك شباهت داشت بی سلاح و زره پیش‌آمد و همهٔ نظارگان را بخنده انداخت ولی هنوزروز بآخر نرسیده بود که فتح نصیب همانها گشت و ما را بوضع فجیع و هول انگیزی شکست دادند و این شکست مقدمهٔ مصائب و مفتاح نوائب ما بود و شد آنچه شد.

---

(۱) البلاذری (چاپ دو خویه de Goeje صفحات ۲۶۰ - ۲۵۹) چنین حکایت کند: یکی از کسانی که درجنگ قادسیه برای ایرانیان جنگیده است گوید ایرانیان نیزهٔ عرب را مسخره میکردند و آنرا دوك میخواندند.

(۲) دویدار یکی از عناوین ایران است و معنی آن نگهبان دویت یادوات است که دواتدار خوانند وبعبارت دیگر مهردار است.

ابن الطقطقی تاریخ سحرآسای‌خود رادرآغاز قرن چهاردهم میلادی‌هنگامی که وقایع فتنهٔ مغول هنوز از خاطره‌ها نرفته بود نوشته است.

(۳) مورخین عرب مغول را عموماً تاتار خوانند. املاء لفظ تاتار در السنهٔ اروپائی تار تار است و این املاء از آنجا ناشی شده است که خواسته‌اند از جهت اشتقاق کلمه بین این قوم وحشت‌انگیز و تارتاروس که در علم‌الاساطیر دوزخ است ربطی قائل شده باشند.

« سفراءِ سعد ورستم آمدند ورفتند . بادیه‌نشین چون ببارگاه رستم رسید ویرا برتخت زرین نشسته دید . پشتیها و مخده های زربفت برتخت چیده و فرشهای گلابتون برزمین طالار گسترده بود . ایرانیان همه‌تاجی بر سر و زیور ها بر پیکر داشتند . پیلان جنگی در اطراف و اکناف آن جایگاه ایستاده ، بادیه نشین سنان بر کف ، شمشیر بر کمر و کمان بردوش نزدیك شد واسب خودرا کنار تخت رستم ببست . ایرانیان نهیب زدند وچون خواستند ویرا از این کار بازدارند رستم مانع شد . مردعرب برنیزه‌خود تکیه میکردوبطرف رستم گام برمیداشت . نوك نیزه‌رابفرشها وبالشها ومخده‌ها فرو میبرد وپاره میکرد وایرانیان مینگریستند . چون مردعرب نزد رستم آمد وبگفتگو پرداخت جوابهای تند میداد وپیوسته کلمات حکیمانه وپاسخهای او رستم را بحیرت و وحشت میانداخت .

مثلاً سعد هر دفعه‌سفیردیگری میفرستاد . بدین‌سبب‌رستم‌پرسید : چرا سفیری را که دیروز آمده بود نفرستاده اند ؟ مردعرب جواب داد : بدلیل اینکه درشادی وغم رفتار امیر باما بعدل وداد است . دگرروز رستم سئوال کرد : این دوك چیست دردست داری ؟ و مقصودش نیزهٔ مردعرب بود . مرد عرب پاسخ داد : اخگرسوزنده است ولو اینکه کوچك باشد . دیگربار رستم بمردعربی گفت : شمشیر تراچه‌عیب‌باشد که اینسان‌فرسوده است ؟ مردعرب پاسخ‌داد : غلاف‌فرسوده‌است ولی تیغهٔ شمشیر تیز وبرّان است . این چیزها ونظائر آن چنان خوف وهراسی در دل رستم افکند که‌بملازمان خودروی آورد و گفت : این‌مردم ازدوصورت‌خارج‌نباشند و سخنانشان‌یاراست باشد یا دروغ . اگردروغ گویندقومی که‌اسرارخودرا باچنان جدیت حفظ کنند ودرهیچ‌امری‌باهم‌اختلاف‌ندارند ودررازپوشی تا بدین حد باهم دمساز ومتفق‌اند و هیچکدام سرّ خود را فاش نسازند ، مسلماًقومی بغایت نیرومندوقوی باشند . لکن اگر راست گویند احدی‌را

در برابر آنان تاب و توان نباشد. ملازمان رستم فریاد برآوردند: بنام خداوند ترا سوگند دهیم هرچه داری بدلیل آنچه از این سگها دیده‌ای از دست مده! در تصمیم خود بجنگ آنها استوار باش. رستم گفت: این بود نظر من ولی چنان کنم که ارادهٔ شماست و (در این پیکار) با شما باشم.

«پس ازچند روزجنگ باد مخالف وزید وغبارچشمان ایرانیان را تیره و تار کرد. رستم کشته شد وسپاهش منهزم گشت. آنچه داشتند بیغما رفت و ایرانیان از وحشت خود را بدجله انداختند تا از مجاری قابل عبور خود را بساحل شرقی رودخانه برسانند. سعد آنها را دنبال کرد و از آب گذشت و در جلولا بار دیگر ایرانیان را قتل عام نمود و اموالشان را غارت کرد و یکی از دختران پادشاه ایران را به اسارت گرفت(۱).

«سعد نامه‌ای بعمر نوشت و از فتح عرب ویرا آگاه ساخت.عمر در آن چند روز شدیداً نگران و مراقب اخبار جیوش خود بود و در جستجوی خبر همه روزه پیاده از مدینه بیرون میرفت. اتفاقاً یکی از راه میرسید و از جریان جنگ خبر میداد. عمر از پیکی که مژده فتح سعد را آورد پرسید: از کجا میآئی؟ جواب داد: از عراق: عمر گفت: از سعد و جیش او چه خبر؟ پیک پاسخ داد: خداوند آنها را بر همه غالب ساخت. پیک در آنحال بر شتر خود سوار بود وعمر در کنار او پیاده میرفت و شترسوار ندانست که این شخص عمر است. ولی چون مردم اجتماع و ازدحام نمودند و ویرا سلام دادند و امیرالمؤمنین خواندند مرد عرب عمررا بشناخت و گفت: ازچه رومرا آگاه‌نکردی؟ رحمک‌الله أنک أمیرالمؤمنین؟ عمر جواب داد: ای برادر ترا چه

---

(۱) رجوع شود بصفحات ۱۹۵ ببعد این کتاب (در بارهٔ شهربانو دختر یزدگرد).

باك ؟ کارنراوائی نکرده‌ای . عمر بسعد نوشت : هرجا هستی همانجا بمان و آنانرا دیگر دنبال مکن و بهمین قانع باش و مأمنی برای آنان آماده نما و شهری برای مسکن و مأوای آنها بساز و رودخانه‌ای بین آنان و من قرار مده . سعد کوفه را برایشان بنا نهاد و در آنجا نقشهٔ مسجدی کشید و مردم منازل خود را طرح ریزی کردند و آنشهر را کرسی‌نشین ایالت قرار داد . بدین طریق بر مدائن(۱) ( تیسفون ) فائق گشت و بر خزائن و ذخائر آن دست یافت .

**ذکر پاره‌ای وقایع شگفت که در این هنگام روی داد**

« از جمله مرد عربی کیسه‌ای پر از کافور یافت . کیسه را نزد دوستان خود برد . دوستانش بتصور اینکه نمک است(۲) در طعامی که طبخ میکردند ریختند . چون طعمی نداشت ندانستند چه‌چیز است . یکی از آنمیان میدانست. پیراهن پاره‌ای را که بیش از دودرهم ارزش نداشت داد و کیسهٔ کافور را خرید .

« دیگر اینکه عربی بادیه نشین بیاقوت درشتی دست یافت که مبلغ زیادی قیمت داشت ولی نمیدانست . کسی که بارزش آن آگاه‌بود بهزار درهم خرید . بعد بر بهای یاقوت واقف‌شد . رفقایش اورا سرزنش کردند و گفتند : چرا بیشتر نخواستی ؟ مرد عرب جواب داد : اگر میدانستم بزرگتر از عدد هزارهم عددی باشد همان عدد را میگفتم ،(۳) .

« یزدگرد راه خراسان را پیش گرفت وفرار اختیار نمود وپیوسته

---

(۱) رجوع شود به یادداشت اول در هامش صفحهٔ ۱۹۸ این کتاب (دربارهٔ مدینه و مدائن ) .

(۲) تطبیق شود باالبلاذری صفحهٔ ۲٦٤ .

(۳) قصه‌ای نظیر این قصه در کتاب فتوح البلدان البلاذری نقل شده است ( چاپ دوخویه de Goeje صفحهٔ ۲٤٤ ) .

**سرنوشت یزدگرد** قدرت او رو بزوال بود تا اینکه درسال سی ویکم هجرت (=۲-۶۵۱ میلادی) بقتل رسید: وهو آخر ملوك الاکاسرة »

☆☆☆

این شرح مطوّل را از آنرو از کتاب الفخری ترجمه کرده ام که نسبةً درچند کلمه برجسته ترین نکات مربوط باستیلاءِ عرب را بر ایران بوجه مؤثر ولو باختصار مجسّم مینماید . زیرا جنگ مرگبارقادسیّه‌را نه آغاز ونه انجام این محاربه میتوان دانست . در اوائل جنگ مسلمین در قس‌الناطف از مردانشاه و چهار هزار تن از ایرانیان شکست سختی خوردند ( نوامبر ٦٣٤ میلادی ) و هفت سال بعد از جنگ قادسیّه در نهاوند نبرد دیگری روی داد و این نبرد نیز پایان مقاومت و پایداری ایرانیان نبود . ایرانیان در جاهای مختلف با سرسختی ازخود دفاع نمودند . در ایالت فارس که مهد و مرکز عظمت ایران است مقاومت ایرانیان بمنتهای شدت رسید . طبرستان‌را جنگلها و باطلاقها ازتجاوز دشمن حفظ میکند و یك سلسله جبال مانند حصاری آن ایالت را دربر میگیرد واز فلات بزرگ مرکزی ایران جدا میسازد . حکام نظامی آن ایالت که ازطرف شهریاران ساسانی مأمور بودند اسپهبد خوانده‌میشدند و تا سال ۷٦٠ میلادی باستقلال در آن ایالت فرمانروائی داشتند .

تحقیق دربارهٔ غلبهٔ تدریجی آئین اسلام بر کیش زردشت مشکلتر از تحقیق در استیلاءِ ارضی عرب بر مستملکات ساسانیان است ، چه بسا تصور کنند که جنگجویان اسلام اقوام و ممالك مفتوحه را در انتخاب یکی از دوراه مخیر میساختند : اول قرآن دوم شمشیر . ولی این‌تصور صحیح‌نیست زیرا گبروترسا ویهود اجازه‌داشتند آئین خودرانگاهدارند و فقط مجبور به دادن جزیه بودند واین ترتیب کاملاً عادلانه بود ،

زیرا اتباع غیر مسلم خلفاء از شرکت در غزوات و دادن خمس و زکوة که بر امت پیامبر فرض بود معافیت داشتند. در کتاب فتوح البلدان البلاذری(۱) در صفحهٔ ۶۹ نوشته است هنگامی که یمن بیعت نمود پیامبر عده‌ای را بدانجا فرستاد تا مردم را به احکام و آداب شریعت اسلام آشنا سازند و از کسانیکه اسلام میآورند خمس و زکوة مقرره را بخواهند، و از آنانکه بآئین مسیح و مجوس و یهود باقی میماندند جزیه بگیرند. در مورد عمان نیز ابوزید را فرمان داد که از مسلمین وجوه بریه و از مجوس جزیه بستاند (صفحهٔ ۷۷). در بحرین مرزبان ایران و برخی از هموطنانش بآئین اسلام گرویدند ولی دیگران بکیش زردشت باقی ماندند و هر فرد بالغ و رشید یکدینار بطور سرشمار جزیه میداد. در صفحهٔ ۷۹ چنین گوید: «مجوس و یهود مخالف اسلام بودند و ترجیح میدادند مالیات سرانه را بدهند و ریاکاران عرب میگفتند پیامبر مدعی است که جزیه فقط از اهل کتاب گرفته میشود و حال آنکه از قوم مجوس هجر نیز که اهل کتاب نیستند جزیه پذیرفته شده است؛ آنگاه این آیه نازل شد: انّ الذین آمنوا والذین هادوا و الصابئین و النصاری و المجوس و الذین اشرکوا ان الله یفصل بینهم یوم القیمة ان الله علی کل شیءٍ شهید.» (۲) پیمانیکه میان حبیب بن مسلمه و اهالی دبیل واقع در ارمنستان منعقد گردید بدین مضمون است:

«بنام خداوند بخشندهٔ مهربان. این نامه‌ایست از حبیب بن مسلمه باهالی دبیل و نصاری و مجوس و یهود اعم از حاضرین و غائبین. بحقیقت سوگند که حفظ جان و مال و معابد و کنائس و دیوار شهرها را

---

(۱) تاریخ وفات البلاذری ۲۷۹ هجری مطابق ۸۹۲ میلادی است. کتاب اورا دوخویه de Goeje درلیدن بسال ۱۸۶۶ مسیحی چاپ نموده است.

(۲) رجوع شود بقرآن کریم (سورهٔ الحج آیهٔ ۱۶) دربارهٔ قبول جزیه از مجوس و یهود و نصاری و مقایسه شود با تاریخ تمدن شرق تألیف فن کرمر Von Kremer, Culturgeschichte d. Orients. جلد اول صفحهٔ ۵۹

تضمین میکنم . شما درامان هستید وبرما فرض است که این پیمان را تازمانیکه شمارعایت کنید و جزیه وحق الارض بپردازید مانیز از روی وفاداری وایمان رعایت کنیم. خداوند گواه است و گواهی او کافی است.»

چنانکه از کتاب البلاذری برمیآید( صفحهٔ ۲۶۷ ) عمر تردید داشت که با مجوس چگونه باید رفتار کنند، لکن عبدالرّحمن بن عوف برپاخاست و فریاد برآورد : « گواهی میدهم که رسول خدافرمود باآنها هم‌مانند اهل کتاب رفتار کنید : سنوا بهم سنة اهل الکتاب غیر ناکحی نسائهم ولاآکلی ذبایحهم » .

سکنهٔ شهرهائی که در برابر مسلمین مقاومت کردند، خاصه آنانکه نخست تسلیم شدند وبعد بشوریدند ، البته بآسانی نتوانستند بگریزند . بالاخص از شورشیان کلیهٔ مردان و کسانیکه اسلحه داشتند عموماًازدم شمشیر گذشتند و زنان و کودکانشانرا مسلمین باسارت بردند . ولی بنظر نمیرسد که زردشتیان بشدت موردتعذیب وآزار قرار گرفته باشند و یا اینکه آئین اسلام بیشتر بزور بایران تحمیل شده باشد .این مسأله را پرفسور آرنولد (۱) استاد دارالفنون علیگره در کتاب نفیس خوددربارهٔ تعلیمات اسلام ( چاپ لندن بسال ۱۸۹۶ مسیحی صفحات ۱۸٤ - ۱۷۷ ) بوجه بسیار خوبی ثابت نموده است . آرنولد به بی‌تابی موبدان بیگذشت زردشتی اشاره میکند و میگوید موبدان نه تنها نسبت بعلماءِسایرادیان بلکه در برابر کلیهٔ فرق مخالف ایران و مانویان و مزدکیان و عرفای مسیحی (گنوستیک) (۲) وامثالهم تعصّب نشان میدادند و بدین سبب بشدت مورد بیمهری ونفرت جماعات زیادی قرار گرفته بودند . « رفتار ستمگرانهٔ موبدان نسبت به پیروان سایر مذاهب وادیان سبب شد که دربارهٔ آئین زردشت و پادشاهانی که ازمظالم موبدان حمایت میکردند

---

(۱) T. W. Arnold, Preaching of Islam, London, 1896

(۲) Gnostics

حس بغض و کینهٔ شدید در دل بسیاری از اتباع ایران برانگیخته شود و استیلاءِ عرب بمنزلهٔ نجات و رهائی ایران از چنگال ظلم تلقی گردد.»
بعلاوه چنانکه باز هم آرنولد تذکر میدهد سادگی وقابلیت انعطاف اسلام و همچنین بسیاری ازعقائدی که در بارهٔ مرگ وخلود نفس و آخرت از آئین زردشتی گرفته بود و ناتوانیها و تکالیف شاق و مراسم دقیق وپر آب وتاب تطهیر را که کیش زردشت تحمیل مینمود اسلام از میان برداشت و بعداز شدت فرجی برای مردم پیدا شد ومسلّم است که قسمت اعظم کسانیکه تغییر مذهب دادند بطیب خاطر وباختیار وارادهٔ خودشان بود . پس از شکست ایرانیان در قادسیه فی المثل چهار هزار سرباز دیلمی ( نزدیک بحر خزر ) پس از مشاوره تصمیم گرفتند بمیل خود اسلام آورند و بقوم عرب ملحق شوند . این عده در تسخیر جلولا بتازیان کمک کردند و سپس با مسلمین در کوفه سکونت اختیار نمودند(۱) و اشخاص دیگر نیز گروه گروه برضا ورغبت باسلام گرویدند. همینکه سیل ایرانیان جدید الاسلام و اسراءِ ایرانی بسوی عربستان سرازیر گشت عمر نگران شد . دینوری ( در صفحهٔ ۱۳۶ کتاب خود ) گوید چون عمر اوضاع و احوال را بدین منوال دید گفت : « بارخدایا ! ازشر فرزندان این اسراءِ جلولا بتو پناه میبرم!» بعدمعلوم شد که قلق واضطراب عمر در این حادثه بی اساس نبوده است ، زیرا یکی ازهمین اسیران ایرانی که عرب ویرا ابولؤلؤ مینامید عمررا باخنجر ازپای در آورد . هنوزهم متعصبین ازاهل تشیع درایران ازاین واقعه باخشنودی یاد میکنند. میان شیعیان حتی تااین اواخر مرسوم بود که روز قتل عمر را بنام عمر کشان جشن میگرفتند همچنانکه در انگلستان نیز روز قتل گای فاکز(۲) را جشن میگیرند .

---

(۱) البلاذری ، صفحهٔ ۲۸۰ ؛ تاریخ تمدن شرق تألیف فن کرمر ، جلد اول صفحهٔ ۲۰۷

(۲) **یادداشت مترجم :** گای فاکز Guy Fawkes کسی است که
( بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۳۰۱ )

نخستین کسی که از ایرانیان اسلام آورد سلمان بود که یکی از محترم ترین اصحاب پیامبر بشمار میرود و فرقهٔ نصیریان سوریه نام او را در تثلیث عرفانی خود وارد کرده‌اند. علامت این مسلك

**سلمان فارسی**

حروف عین و میم و سین است (حرف عین بجای علی که مظهر عقل و اندیشه است و حرف میم بجای محمد و حرف سین سلمان است که باب‌الله دانسته‌اند)(۱). پیش از آنکه اسلام واردمرحلهٔ غزوات بشود سلمان بمذهب اسلام درآمد و چون در امر مهندسی نظام تبحّر داشت هنگام دفاع از مدینه خدمات مهمی برای پیامبر انجام‌داد. ابن هشام شرح مشبعی که بسیارجالب توجه‌است دربارهٔ تاریخ زندگانی سلمان نوشته است (رجوع شود بصفحات ۱۴۳ - ۱۳۶ سیرهٔ ابن هشام). روح کنجکاو و سر پرشورش در مسائل مذهبی که از مختصات ایرانیان است در جوانی او را بکلیساهای اصفهان کشاند و از خانهٔ پرتجمل پدر خوشگذران خود گریزاند و بالنتیجه کیش مجوس را که مذهب پدر و مادرش بود از دست داد و نخست آئین مسیح سپس اسلام اختیار نمود. سلمان یگانه شخصی است که ازمیان ایرانیان وارد جمع معزز و محترم اصحاب گردیده است و بسیاری از علماءِ بلند مرتبه اسلام نیز

---

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۳۰۰)
برای قتل پادشاه انگلستان جیمز اول واعضاء مجلس با عده‌ای توطئه کرد واز خانهٔ مجاور بسردابی که زیر مجلس اعیان قرارداشت راه یافت ودر حدود سه خروار باروت زیر هیزم و زغال پنهان ساخت و قصد داشت روز گشایش مجلس در پنجم نوامبر ۱۶۰۵ مسیحی بنا را منفجر کند ولی توطئه کشف شد و اعلام گردید. هنوز هم همه‌ساله‌درانگلستان آن روز جشن‌بپاسازند وبآتش افروزی وآتشبازی وغیره‌پردازند.

---

(۱) رجوع شود باقاریر یك نصیری مرتد موسوم به الباکورات السلیمانیه چاپ بیروت که بی تاریخ منتشر شده است و همچنین ترجمهٔ انگلیسی آن توسط سالیزبوری E. Salisbury درمجلهٔ انجمن آسیائی آمریکا
(Journal of the American Oriental Society)
سال ۱۸۶۶ میلادی (مجلد هشتم صفحات ۳۰۸ - ۲۲۷) و مجلهٔ آسیائی (Journal Asiatique) سال ۱۸۷۹، صفحهٔ ۱۹۲ ببعد.

از روزهای نخست از نژاد ایرانی برخاستند و عده‌ای از اسراء جنگ و اولادشان مانند چهار فرزند شیرین ( سیرین ) که در جلولا اسیرشدند بعد در عالم اسلام بمراتب شامخی رسیدند . بنا بر این قول کسانیکه مضمون سخنشان اینست که پس از استیلاء عرب بر ایران تا دوسه قرن ایرانیان فاقد زندگانی علمی و معنوی بوده‌اند بهیچوجه درست نیست (کسانیکه تاریخ ادبی ایران را بمفهوم محدودتر کلمه تلقی کنند غالباً آن دو سه قرن را از جهت سیر علمی ومعنوی ایران « صفحهٔ سفیدی » دانسته‌اند و نگارنده در آغاز این کتاب خود را بالصراحه از این خطا حفظ نموده‌ام) . بالعکس آندو سه قرن دوره‌ایست بسیار جالب توجه‌و مهم و از این حیث عدیم‌النظیر است ؛ امتزاج ادوار قدیم و جدید است ؛ دورهٔ تحول آداب و تطور مراسم و سیر عقاید وافکار است ولی بهیچوجه دورهٔ رکود و سکون یا مرگ نیست .

راست است که ایران ازجهت سیاسی چندی ازموجودیت مستقل ملی خود بهره‌مند نگشت ودرامپراطوری بزرگ اسلام که‌ازجبل‌طارق تا رودسیحون امتداد داشت غرق شد ، لکن دررشتهٔ علم ومعرفت‌بزودی سیادت و تفوق خود را ثابت کرد و باید دانست که ملت ایران با آن لیاقت و مهارت و ظرافت و لطافت روح در خور برتری بوده است (۱) .

---

(۱) **یادداشت مترجم :** رجوع کنید بچشم‌انداز تربیت درایران پیش‌از اسلام ، تهران ، ۱۳۱۵ وسیرتمدن وتربیت درایران باستان ، چاپ تهران ۱۳۱۶ خورشیدی تألیف آقای دکتر اسدالله بیژن استاد دانشگاه تهران ؛ تجلیات روح ایرانی تألیف آقای کاظم زادهٔ ایرانشهر چاپ تهران با دو مقدمه بقلم آقای دکتر رضا زادهٔ شفق ۱۳۲۰ ؛ و سلسلهٔ مقالات آقای محسن اسدی استاد دانشگاه تهران بزبان انگلیسی دربارهٔ تمدن وفرهنگ قدیم ایران درمجلهٔ ایران و آمریکا وهمچنین بخطابهٔ آقای علی‌اصغر حکمت در فرهنگستان ایران در بارهٔ « ایران در فرهنگ جهان » ۱۳۲۶ ، وخطابهٔ آقای دکتر عیسی صدیق درانجمن ایران در لندن در بارهٔ روابط فرهنگی‌ایران باغرب Persian Cultural Relations with the

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۳۰۳)

اگر از علومی که عموماً باسم عرب معروف است اعم از تفسیر و حدیث و آلهیات وفلسفه وطب و لغت وتاریخ وتراجم احوال و حتی صرف ونحو زبان‌عربی آنچه‌راکه‌ایرانیان‌دراین‌مباحث‌نوشته‌اند مجزی کنید بهترین قسمت آن علوم از میان میرود . تازیان حتی بیشتر تشکیلات دولتـی خود را بتقلید ایرانیان ترتیب داده‌اند . صاحب الفخری در بارهٔ سازمان دیوان چنین گوید (رجوع شود بچاپ الوارت(۱) صفحهٔ ۱۰۱ )(۲) :

**سازمان دیوان**

« جنود مسلمین‌خود مسلمین بودند که‌بخاطر دین جنگ‌میکردند نه برای دنیا وهرگز جمع آنها خالی ازراد مردانی نبود که نسبتهً قسمت زیادی ازدارائی خودرا بمصرف خیرات ومبرات‌و هدایا نرسانندودرازاءِ ایمان خود باسلام‌وپشتیبانی ویاری‌پیامبر (صلوات‌الله‌علیه وسلامه)جزازدرگاه حق ( تعالی ) اجری طلب نکنند . نه پیامبر ( صلوات‌الله علیه وسلامه ) و نه ابوبکر ( رضی‌الله عنه ) مقرری نمیخواستند . ولی از غنائم جنگ آنها را نصیبی بود که طبق قانون شرع برمیداشتند . وچون ازبعض‌بلاد مالی وارد میشد آنرا بمسجد پیامبر (صلوات‌الله علیه وسلامه) میآوردند

( بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۳۰۲ )

West, The Iran Society, London, 1947 ومختصری‌ازطب‌اسلام(بخصوص خدمات ایرانیان ) و نفوذ آن درطب اروپا بقلم آقای دکتر محمود نجم آبادی ، تهران ۱۳۲۴ ؛ تاریخ مختصر تعلیم و تربیت ، تهران ۱۳۱۶ ، و سیر فرهنگ درایران تألیف‌آقای دکترعیسی صدیق استاددانشگاه تهران، چاپ تهران۱۳۳۲ ؛ مؤلفات پروفسور پوپ دربارهٔ صنایع ایران : Arthur Upham Pope,Survey of Persian Art. ؛ سخنرانی پروفسوررانسیمان دربارهٔ نفوذایران درتمدن‌اروپا، ترجمهٔ آقای دکتر لطفعلی صورتگر استاد دانشگاه تهران : The Iranian Influence on the Mediaeval Culture of Europe, Tehran, 1944.

(۱) Ahlwardt

(۲) دوزی در کتاب خود بنام اسلام (Dozy, l' Islamisme) در صفحهٔ ۱۵۶ گوید : « مهمترین قومی که تغییر مذهب داد ایرانیان بودند زیرا آنها اسلام را نیرومند و استوار نمودند نه عرب و از میان آنها بود که جالب‌ترین فرق اسلامی برخاسته است .

وهر قسم پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مقتضی ومناسب میدانست تقسیم میکردند. این بود جریان امر درمدت خلافت ابی بکر (رضی الله عنه) لکن در سال ١٥ هجری (٦٣٦ میلادی) در زمان خلافت عمر (رضی الله عنه) چون خلیفه دید پیاپی فیروزی نصیب مسلمین میشود و خزائن شاهان ایران بتصرف آنها در میآید وبارهای زرو سیم وجواهر گرانبها والبسهٔ فاخره یکی پس از دیگری میرسد مصلحت چنان دید که آن اموال‌را میان مسلمین تقسیم کندلکن نمیدانست چگونه بدین کار دست زند. درآنهنگام مرزبانی‌ازمرزبانان ایران در مدینه بود. چون‌عمر را در کار خود متحیر یافت بدو گفت: یا امیرالمؤمنین! شاهان ایران را دستگاهی‌بود که دیوان مینامیدند. کلیهٔ‌خرج ودخل آنان ثبت دیوان میشد واستثنائی در کار نبود. کسانیکه مستحق وظیفه ومستمری بودند مراتب ودرجاتی داشتند که خللی روی نمیداد. عمر متنبه شد و شرح و وصف دیوان را از او خواست. مرزبان شرح داد و عمر متوجه شد و دستگاه دیوان رابرقرار ساخت ... (١)»

در ادارهٔ امورمالی خلافت زبان فارسی ورقم تازمان حجاج‌بن‌یوسف (تقریباً ٧٠٠ میلادی) رائج بود. البلاذری گوید (رجوع شودبصفحات ٣٠٠ - ٣٠١) صالح منشی پسر یکی ازاسراءِ سیستان نزد زادان فرزند فرخ که از ایرانیان بود وسمت ریاست دفتر و حسابداری ادارهٔ درآمد سواد (کلده) را داشت، باتفاخر مدعی شد که میتواند حساب را کلاً بعربی‌بنویسد. چون به حجاج خبر دادندحجاج حکم کرد چنین کند. مردانشاه فرزند زادان براوبانگ زد: « همچنانکه ریشهٔ زبان فارسی‌را بریدی خدا نسلت را در این عالم قطع کند. » یکصد هزار درهم باو دادند که بگوید از عهدهٔ اینکار برنمیآید ولی نپذیرفت. در این هنگام عبدالملک بدستیاری قائم مقام درنده خوی ولی کار دانش الحجاج جداً

(١) **یادداشت مترجم:** این ترجمه‌بامراجعه به‌الفخری چاپ‌مصر ١٩٣٨ میلادی اصلاح شده وعبارات بین‌الهلالین که درترجمهٔ انگلیسی نقل نشده دراینجا از الفخری نقل گردید.



آتشکدهٔ ساسانی درنیاسر کاشان
( عکس ازعلی‌پاشاصالح - تابستان ۱۳۱۸ )
( برابر صفحهٔ ۳۰۴ ) مربوط به صفحهٔ ۳۰۵

کوشش نمود نفوذ خارجی را اعم از ایرانی وبیزنطی که قوت گرفته بود قطع کند وغیرعرب را ازدوائر دولت خارج کند لکن دراین اقدام تااندازه‌ای آنهم بطور موقت توفیق یافت (۱).

دراین اثنا چنانکه قبلاً اشاره شد کیش زردشتی با اینکه دیگر مذهب رسمی کشور نبود واز آنمقام ساقط گشت بهیچوجه درایران ناپدید نشد. ایرانیان گروه گروه در برابر هجوم عرب نخست بجزائر خلیج واز آنجا بهندوستان گریختندودرهندوستان متوطن شدند وهنوز پارسیان دربمبئی وسورت(۲) و اطراف آنجا سکنی دارند و در کارخود کامیاب ورستگارند. مهاجرین مزبور اقلیتی بیش نبودند و اکثریت زردشتیان که زردشت را برمحمدبن عبدالله (ص) واوستا را برقرآن ترجیح میدادند در ایران ماندند. چنانکه دیدیم ادبیات پهلوی دوشادوش ادبیات جدید عربی که ایرانیان جدیدالاسلام بوجود آوردند پیشرفت میکرد. موبدان مجوس هنوزاهمیت داشتند و پیوسته با مأمورین دولت مربوط بودندومیان زردشتیان که درادارهٔ امورخود بمیزان معتنابهی خودمختار بودند نفوذ زیادی داشتند؛ (۳) حتی موقعی که قانون وضع شد که آتشکده نابود شود بندرت کسی متعرض میشد وکسانی که از روی بی احتیاطی وشور مذهبی زیانی به آتشکده وارد میکردند یا درصدد تخریب آن برمیآمدند مقامات و مصادر امور اسلامی این قبیل اشخاص را گاهگاه سخت تنبیه مینمودند (٤). سه‌قرن بعدازاستیلاء عرب تقریباً درهریك از ایالات ایران آتشکده ای وجود داشت ولی در این ایام طبق احصائیهٔ

---

(۱) تاریخ فرهنگ شرق تألیف فن کرمر جلداول صفحات ۱۶۶ تا ۱۸۳:
A. von Kremer, Culturgeschichte d. Orients.

(۲) Surat

(۳) رجوع شود بکتاب فن کرمر جلد اول، صفحهٔ ۱۸۳.

(٤) تطبیق‌شود باکتاب آرنولد دربارهٔ تعلیمات اسلام صفحهٔ ۱۷۹:
Arnold, Preaching of Islam

دقیقی که هوتوم شیندلر (۱) تهیه کرده است عدهٔ آتش پرستان در ایران مجموعاً فقط ۸٫۵۰۰ نفر میباشد.

بقول خانیکوف(۲) درپایان قرن هیجدهم هنگامی که آغا محمد خان بنیاد گذار سلسلهٔ قاجار کرمان را محاصره کرد تنها در آنجا ۱۲٫۰۰۰ خانوار زردشتی سکونت داشتند؛ بنا براین تقلیل سریع عدهٔ زردشتیان را از مظاهر عجیب این ایام باید دانست، اگرچه اخیراً چنین بنظرمیرسد که مقام وموقع بهتری پیدا کرده اند و این درصورتی صحیح است که بتوانیم نسبت بارقامی که ناظرین امور در اوائل دورهٔ اخیر داده اند وهوتوم شیندلر نقل کرده است اطمینان کنیم:

آرنولد گوید(۳): «در مقابل این حقایق مسلماً غیر ممکن است انقراض آئین زردشتی را معلول اقدامات شدید فاتحین اسلام برای تغییر مذهب ایرانیان دانست. شمارهٔ ایرانیانی که در اوائل حکومت عرب اسلام اختیار نمودند بدلائل مختلفی که در بالا گفته‌شد محتملا خیلی زیاد بوده است ولی بقاءِ کیش زردشت و مدارك موجوده در بارهٔ اینکه طی قرون متوالی زردشتیان گاهگاه باسلام گرویده اند دال براین احتمال است که ازروی صلح‌وصفا وبطیب خاطر اسلام‌آورده اند. تقریباً درپایان قرن هشتم سامان یکی از نجباءِ بلخ بعلت همراهی ومعاضدتی که اسدبن عبدالله والی خراسان درحق اونمود از کیش زردشت روبتافت و باسلام گروید و پسر خودراباپاس آن‌حمایت اسد نام نهاد ووجه تسمیهٔ دودمان سامانیان (۸۷٤-۹۹۹میلادی) نام همان‌شخص است که تازه اسلام‌آورده بود. تقریباً در آغاز قرن نهم کریم بن شهریار نخستین پادشاه سلسلهٔ

---

(۱) پارسیها در ایران، مجلهٔ آلمانی مربوط بمسائل شرق، سال ۱۸۸۲ میلادی، مجلد ۳٦، صفحات ٥٤ تا۸۸:

Houtum - Schindler, Die Parsen in Persien, Z. D. M. G.

دراینجا میگوید عدهٔ واقعی آتشگاه‌ها بیست‌وسه باب است.

(۲) خانیکوف، یادداشت دربارهٔقسمت جنوبی آسیای مرکزی، صفحهٔ۱۹۳:

Khanikof, Mémoire sur la Partie Méridionale de l' Asie Centrale.

(۳) کتاب آرنولد Arnold که به‌نیکی یادشد، صفحات ۱۸۰ تا ۱۸۱.

قابوسیه بود که اسلام اختیار نمود و در سال ۸۷۳ میلادی عدهٔ زیادی آتش‌پرستان بعلت نفوذ ناصرالحق ابومحمد در دیلم اسلام آوردند.

درقرن بعد تقریباً بسال ۹۱۲ میلادی حسن بن علی از سلسلهٔ علویه درساحل جنوبی بحرخزر که گویند مردی دانشمند وبافراست و بخوبی آشنا بعقائد مذهبی فرق مختلف بوده است اهالی طبرستان و دیلم را که قسمتی بت‌پرست وقسمت دیگر مجوس بودند باسلام دعوت نمود. بسیاری دعوت‌اورااجابت کردندوحال آنکه‌دیگران‌بحال بی‌اعتقادی باقی ماندند. در سال ۳۹۴ هجری (مطابق ۴-۱۰۰۳ میلادی) شاعر نامداری موسوم به ابوالحسن مهیار که‌از اهالی‌دیلم وآتش‌پرست بود بهدایت چکامه‌سرای مشهور تری موسوم بشریف الرضی که درفن شاعری استادوی‌بود باسلام تبلیغ شد (۱). اگرچه اخبار راجع بکسانی که تغییر مذهب دادند قلیل است لکن همین حقیقت که تا سه قرن ونیم بعداز فتح اسلام اینگونه‌موارد پیش آمده‌است گواه روشنی است براینکه‌ایرانیان ازروح تحمل‌و گذشت فاتحین بهره‌مند بودند واین امر خود دال براین معنی است که ایرانیان آئین خود را بصلح و سلم ولااقل تاحدی بتدریج تغییر داده‌اند».

چندی‌زندگانی‌علمی‌ومعنوی‌وسیاسی ایران وعربستان باندازه‌ای باهم مرتبط و حتی توأم بود که‌در فصول بعد ومباحث مربوط به تطور و نشوء و ارتقاءِ اسلام ومبادی فرق ومذاهب عمدهٔ آن درزمان‌خلفای اموی وعباسی باید از هردو متفقاً سخن بگوئیم و از مسائلی که بیشتر مربوط بعربستان است نه ایران بحث کنیم.

---

(۱) مانند ابن مقفع دانشمند نامی دیگر که شهرتش از آنها هم بیشتر بود وتغییر مذهب داد مهیار نیز مسلمان بدی بود. در بارهٔ ابن مقفع خلیفه المهدی می گفت: «هرگز کتابی در زندقه ندیدم که اصل و منشأ آن ابن‌مقفع نبوده است. (مخصوصاً کتبی که سنخ افکار مانویست.)». دربارهٔ مهیار چون‌ابوالقاسم بن‌برهان شنید مهیار تغییر مذهب داده است گفت: «اسلام آوردن تو صرفاً گذر کردن از یك گوشهٔ جهنم بگوشهٔ دیگر است» (رجوع شود به ابن‌خلکان ترجمهٔ de Slane جلد اول صفحهٔ ۴۳۲؛ جلد سوم صفحهٔ ۵۱۷).

# فصل ششم

## دورهٔ اموی ( ٦٦١ تا ٧٤٩ میلادی )

آغاز دورهٔ خلافت روزی است که ابوبکر جانشین مقام رسالت گردید (ماه ژوئن ٦٣٢ میلادی) و پایان آندوره موقعی است که هُلاگوخان دررأس قبائل مغول بغداد را گرفت (١٢٥٨ میلادی ) و به نهب و غارت پرداخت و آخرین خلیفهٔ اسلام المستعصم‌بالله را بقتل رساند. راست‌است که‌عنوان خلافت را چنانکه سرادوارد کریزی (١) گوید :

**تعریف دورهٔ خلافت**

« سه قرن دیگر هیجده تن از اخلاف خاندان عباسی بطور استمرار برای خود حفظ نمودند » و خلفای مزبور با جلال و جبروت اسمی در مصر زندگی میکردند ولی درحقیقت مانند اعقاب مغول بزرگ در هندوستان انگلیس خلفاءِ عباسی نیز تا سال ١٥١٧ میلادی در مصر که پایتخت ممالیك بود بدون هیچگونه قدرت واقعی دارای عنوان خلافت بودند. »

در سال ١٥١٧ میلادی سلطان سلیم اول عثمانی سلسلهٔ ممالیك را سرنگون ساخت و خلیفهٔ پوشالی را وادار نمود عنوان خلافت وعلامات ظاهری آنرا از جملهٔ لواءِ مقدس و شمشیر و عبای رسالت ، همه را باو واگذار نماید. از آن تاریخ ببعد سلاطین عثمانی مدعی مقام مقدس خلافت رسول‌الله وامارت مؤمنین و امامت فائقهٔ اسلام میباشند. مزایائی که از این عناوین و القاب عالیه عاید آنها میشود هر چه باشد این نکته از جهت واقعیت تاریخی مسلم است که چون ٦٢٦ سال از عمر خلافت

---

(١) Sir Edward Creasy, History of the Ottoman Turks, London, 1877.

تاریخ ترکهای عثمانی چاپ لندن ، ١٨٧٧ میلادی ، صفحهٔ ١٥٠

گذشت در سال ۱۲۵۸ میلادی(۱) دیگر وجود خارجی نداشت.

این دوره بسه قسمت مشخص ولی بسیار نا متساوی تقسیم میشود از اینقرار: ۱ - دورهٔ خلفاءِ راشدین که عبارت بودند ازابوبکروعمر وعثمان وعلی (علیه‌السلام) (۶۳۲تا۶۶۱ بعدازمیلاد). این‌دوره‌را میتوان باختصار دورهٔ حکومت رجال دین اسلام توصیف نمود. ۲ - دورهٔ خلفای اموی (یـا سلاطین اموی، زیرا مورخین متاخر اسلامی غالباً منکر مقام روحانیت خلفاءِ مزبور بوده اند). بنی امیه چهارده نفر بودند و از تاریخ ۶۶۱ تا ۷۴۹ بعداز میلاد فرمانروائی داشتند. این دوره را میتوان دورهٔ جهانگشائی عرب و ارتجاع وثنیت دانست. ۳- دورهٔ خلفای عباسی یا بنی العباس که سی‌وهفت‌نفر بودندوازتاریخ ۷۴۹ میلادی فرمانروائی داشتند. درتاریخ سی‌ام اکتبر ۷۴۹ میلادی خلافت ابوالعباس عبدالله موسوم بـه السفاح بمعنای‌خونریز درکوفه‌اعلام شد وخلافت بنی‌العباس‌دوام داشت تااینکه بغداد دوچار نهب و غارت گردید و هلاگو و سپاهیان مغول المستعصم‌را در سال ۱۲۵۸ میلادی بقتل رساندند. این دوره را میتوان دورهٔ بلندی وسروری ایران و بسط فلسفهٔ اسلامی و جهاندوستی اسلام دانست.

**ادوار ثلاثهٔ خلافت**

در دورهٔ اول مدینه مرکز حکومت بود؛ در دورهٔ دوم دمشق و در دورهٔ سوم بغداد. هجوم مغول درقرن سیزدهم وانقراض خلافت در نتیجهٔ آن، اتّحاد صوری امپراطوری اسلام را در شرق و ایام فرخندهٔ اسلام‌را پایان داد ومهمترین واقعه‌ای که بعد از زمان پیامبر در تاریخ آسیا رویداد همین واقعه بود.

**هجوم مغول یاپیچ بزرگ در تاریخ معنوی وسیاسی اسلام**

مدتها پیش از آنکه این بلیه نازل شود در حقیقت نیروی خلافت روبزوال گذاشت وازعصر هارون‌الرشید که تنیسون(۲) آنرا «عصر طلائی

---

(۱) مقایسه شود بااظهارات بسیارعادلانهٔ سرویلیم مویر درصفحهٔ۹۰۴ کتاب اودربارهٔ خلافت وانحطاط وسقوط‌آن.

(۲) Lord Alfred Tennyson

و بحبوحهٔ قدرت و کمال خلافت در زمان هارون الرشید » میخواند شبحی بیش باقی نماند.

اگرچه امپراطوری خلفاء بیشتر بین ملوك و فرمانروایانی تقسیم شده بود که وفاداری آنها حتی در صورت تسلیم فقط زبانی بود وعلی‌ـ القاعده اظهار خدمتگزاری و خضوع آنها صرفاً از حدود حرف خارج نمیشد، باوجود این بغداد تا روز واقعهٔ مرگبار و مشئوم، کرسی نشین اسلام و مرکز دانش و معرفت بود و زبان عربی موقع خودرا حفظ کرد و زبان سیاست و علم و ادب زبان عربی بود. آن روح علمی و انتقادی که قبل از مغول نویسندگان اسلامی داشتند و باین اندازه مورد ستایش ماست در سنوات بعد از فتنهٔ مغول کمتر دیده میشود و بسرعت نقصان مییابد و بهمین دلیل ادبیات فارسی بیشتر در اواخر خلافت و متعاقب سقوط خلافت با تمام زیبائی و لطفی که داشت از جهت ارزش و اهمیت نسبت بادبیاتی که بزبان عربی نوشته شده ولی قسمت عمدهٔ آن تراوش ذهن نویسندگان غیر عرب مخصوصاً ایرانی بود قابل قیاس نیست.

هجوم مغول یک فاجعهٔ سیاسی و علمی و معنوی بود و مصائبی که از جنبهٔ علمی و معنوی متوجه ایران شد کمتر از جنبهٔ سیاسی آن نبود و میان آنچه قبل از حملهٔ مغول و بعد از آن نوشته‌اند و فکر کرده‌اند از حیث کم و کیف فرق و اختلافی مشهود است.

نوشتن تاریخ مفصل خلفاء جزء برنامه و طرح این کتاب نیست خاصه اینکه اینکار را بوجه شایان تحسینی دکتر گوستاو وایل (۱۸۶۲-۱۸٤٦ میلادی) قبلاً بزبان آلمانی وسرویلیم مویر[1] بزبان

(۱) تاریخ خلافت اولیه (۱۸۸۳)؛ خلافت وصعود و انحطاط و سقوط آن (۱۸۹۲ و ۱۸۹۱)؛ زندگانی محمد (ص)، محمد (ص) و اسلام و غیره

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۳۱۱)

انگلیسی انجام داده‌اند . ولی این آثار نفیس در حقیقت جزء منابع اروپائی بحث مانیست و برای اینکه بکوشیم اوصاف ممیزه و مختصات هر یك از ادوار را علی الخصوص از جهت مظاهر ایرانی آن در قسمت مطالعات مذهبی و فلسفی و فرهنگ و سیاست و علم با خطوط برجسته ترسیم کنیم منابع عمده‌ای که مورد استفادهٔ ما قرار خواهد گرفت آثار مزبور نخواهد بود . برای این منظور نفیس‌ترین کتبی که بالسنهٔ اروپائی نوشته‌شده و بیش از آثار دیگر مایهٔ تنبه و تذکر است آثار فن کرمر و دوزی (ترجمهٔ ویکتور شوون بفرانسه) و گلدزیهر و وان فلوتن و آرنولد و کوسن دو پرسوال و اشمولدرز و دوگات وغیره میباشد که ذیل صفحه مندرج است (۱) .

دو کتاب تاریخ ایران است که انگلیسها بیشتر با آن آشنامیباشند : یکی کتاب سر جان ملکم (۲) ، دوم کتاب کلیمنتز مارکهم (۳) . در این

( بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۳۱۰ )

تألیف سر ویلیم مویر :

Sir William Muir, Annals of the Early Caliphate; the Caliphate, its Rise, Decline and Fall (1891 and 1892); the Life of Mahomet, Mahomet and Islam, &c.

آثار فن کرمر دربارهٔ تاریخ عقاید و تمدن اسلام :

A. von Kremer, Geschichte der herrschenden Ideen (۱) des Islam (1868); Culturgeschichtliche Streifzüge auf dem Gebiete des Islams (1873);

فن کرمر ، تاریخ فرهنگ شرق در دورهٔ خلفاء در دو جلد ۱۸۷۵ - ۱۸۷۷ میلادی)

Culturgeschichte des Orients unter dem Chalifen; 1875-1877

Dozy's Het Islam (1863); اسلام تألیف دوزی (۱۸٦۳ میلادی)

Clements Markham (۳) Sir John Malcolm (۲)

ترجمهٔ فرانسوی آن بقلم ویکتور شوون تحت عنوان :

Victor Chauvin, Essai sur l' Histoire de l'Islamisme (1879);

Histoire des Musulmans d' Espagne; تاریخ مسلمین اسپانی از همان مؤلف

مطالعات اسلامی در دو جلد (۱۸۸۹-۹۰) تألیف گلدزیهر

Goldziher, Muhammedanische Studien (2 vols. 1889 - 1890):

Van Vloten, Recherches sur la Domination Arabe, تحقیقات دربارهٔ

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۳۱۲)

دو کتاب دورهٔ تحولی که در فاصلهٔ بین فتح عرب در قرن هفتم میلادی و تشکیل نخستین سلسلهٔ مستقل یا نیم‌مستقل ایرانی بعد از اسلام در قرن نهم میلادی پیش آمد بطور سطحی و ناقص مورد بحث واقع شده است. مثل اینکه مانند فاصلهٔ بین سقوط دودمان هخامنشی و طلوع سلسلهٔ ساسانی ( ۳۳۰ قبل از میلاد تا ۲۲۶ بعد از میلاد ) این دوره نیز صرفاً دورهٔ بریدگی وانقطاع درزندگانی‌ملی بوده است وحال آنکه‌از بسیاری جهات بیش از سایر ادوار جالب توجه است و از نظر علمی و معنوی بارورترین کلیهٔ ازمنهٔ تاریخ ایران است و بدین سبب در اینجا تا حدی کاملاً مورد بحث قرار خواهد گرفت ، خاصه ازقسمتهائی سخن خواهیم گفت که‌مربوط به‌اصل ومنشأ فرق اولیه است ومراد مذاهب مختلفی‌است که دراسلام جدائی انداخته است.

اگربخواهیم بدقت سخن بگوئیم خلافت‌اموی ازشهادت علی(ع) و رسیدن معاویه در سال ٦٦١ میلادی بکرسی خلافت آغاز میشود، لکن تمایلاتی که‌منجر باستقرار خلافت بنی‌امیه گردید مربوط بولادت عثمان ( ٦٥٦ - ٦٤٤ میلادی ) خلیفهٔ سوم از خلفای راشدین است.

ما دیدیم که یکی از بزرگترین وعمده‌ترین نتایج رسالت پیغمبر ایجاد یك حس ملی مشترك میان عرب بلکه بیشتر یك حس مذهبی مشترك میان کلیهٔ مسلمین بود که جایگزین کوته بینی و تعصب عشایری عرب

---

( بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۳۱۱ )

سیطرهٔعرب تألیف ون فلوتن ؛ le Chiitisme et les Croyances Messianiques sous le Khalifat des Omayades (1894) ; Idem, Opkomst der Abbasiden ; تعلیمات‌اسلام تألیف آرنولد T. W. Arnold, Preaching of Islam (1894) و آثار دیگری نظیر آن بقلم کوسن دوپرسوال Caussin de Perceval واشمولدرز Schmölders دوگات Dugat وغیره ورسالات یامقالات نفیس ومتعدد دیگری ازقبیل رسالات بروناو Brünnow دربارهٔ خوارج و گلدزیهر Goldziher دربارهٔ ظاهریون ودوخویه de Goeje دربارهٔ قرمطیان ، و شتاینر Steiner دربارهٔ معتزله ، واشپیتا Spitta دربارهٔ طریقهٔ اشعری وبسیاری رسالات دیگر.

جاهلیّت گردید. پیروی از اینگونه اندرزهائی که برای وصول بکمال داده میشد از ابتدا مشکل بود زیرا با غرائز ملّی وباستانی که ریشه های عمیق داشت بکلّی مخالف بود و حتی جانبداری پیغمبر از مکه که مولد وی و قریش که قبیلهٔ وی بود(۱) درچند مورد مایهٔ ناخشنودی وزمزمهٔ متحدینش در مدینه (که انصار خوانده میشدند) گردید و ما میدانیم تا چه اندازه شریعت اسلام مدیون کمکهای بموقع انصار است. معذلك بطور کلی کمال مطلوب اسلام که برابری همهٔ مسلمین است تا مرگ عمر در سال ٦٤٤ میلادی تا حدی بعدل و انصاف خوب حفظ میشد.

در اینکه اصل مساوات کمال مطلوب شریعت اسلام بود از آیات متعدد قرآن وهمچنین از احادیثی چند واضح وروشن است از جمله این آیه است که انّ اکرمکم عندالله اتقیکم (سورهٔ ٤٩ حجرات آیهٔ ١٣) آیهٔ دیگر: انّما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم (سورهٔ ٤٩ حجرات آیهٔ دهم). در حدیث است که ان الله عزوجل قد أذهب عنکم عبیة الجاهلیة و فخرها بالآباء(۲)، خداوند بزرگ نخوت روزگار جاهلیت و تفاخر به نیاگان را از شما گرفت؛ و لیس لعربی علی عجمی فضل الا بالتقوی(۳)، عرب را

---

(۱) **یادداشت مترجم:** بعقیدهٔ آقای بدیع الزمان فروزانفر مقصود تقسیم غنائم است درجعرانه که اکثر باکابر قریش مثل ابوسفیان و پسران وی اعطا شد و انصار ازاین بابت گله‌مند شدند.

(۲) **یادداشت مترجم:** نقل از جلد دوم سنن أبی داود، صفحهٔ ٣٣٢، چاپ مصر، ١٣٤٨ هجری: ان الله عزوجل قد أذهب عنکم عبیة الجاهلیة و فخرها بالآباء مؤمن تقی وفاجر شقی انتم بنو آدم و آدم من تراب لیدعن رجال فخرهم باقوام انما هم فحم من فحم جهنم اولیکونن أهون علی الله من الجعلان التی تدفع بأنفها النتن.

(۳) **یادداشت مترجم:** نقل از جلد دوم البیان والتبیین الجاحظ، چاپ مصر ١٩٢٦ میلادی، صفحهٔ ٣٩: ایها الناس ربکم واحد وان أباکم واحد، کلکم لآدم و آدم من تراب اکرمکم عندالله اتقیکم ولیس لعربی علی عجمی فضل الا بالتقوی (ازخطبهٔ حجة الوداع).

بر غیرعرب هیچگونه برتری نیست مگر از جهت پرهیز کاری ؛ انتم بنو آدم و آدم من تراب: همه فرزندان آدمند و خود آدم نیز از خاك برخاسته است (۱).

راست است که در این هنگام از غیر عرب یا از « بربریها » کسانی که اسلام اختیار نمودند بسیار معدود بودند و این مسأله محل تردید است که حتی در لحظاتی که پیغمبر اعلی درجه خوشبین بود در خواب هم دیده باشد که کیش او از شبه‌جزیرهٔ عربستان فراتر رود و ماوراءِ آن حدود نیز بسط زیادی پیدا کند ولی در اینجا لااقل این فکر بوضوح بیان شده است که میان مسلمین مساوات بالقوه بر قرار و شرف انسان بایمان اوست نه باصل و نسب.

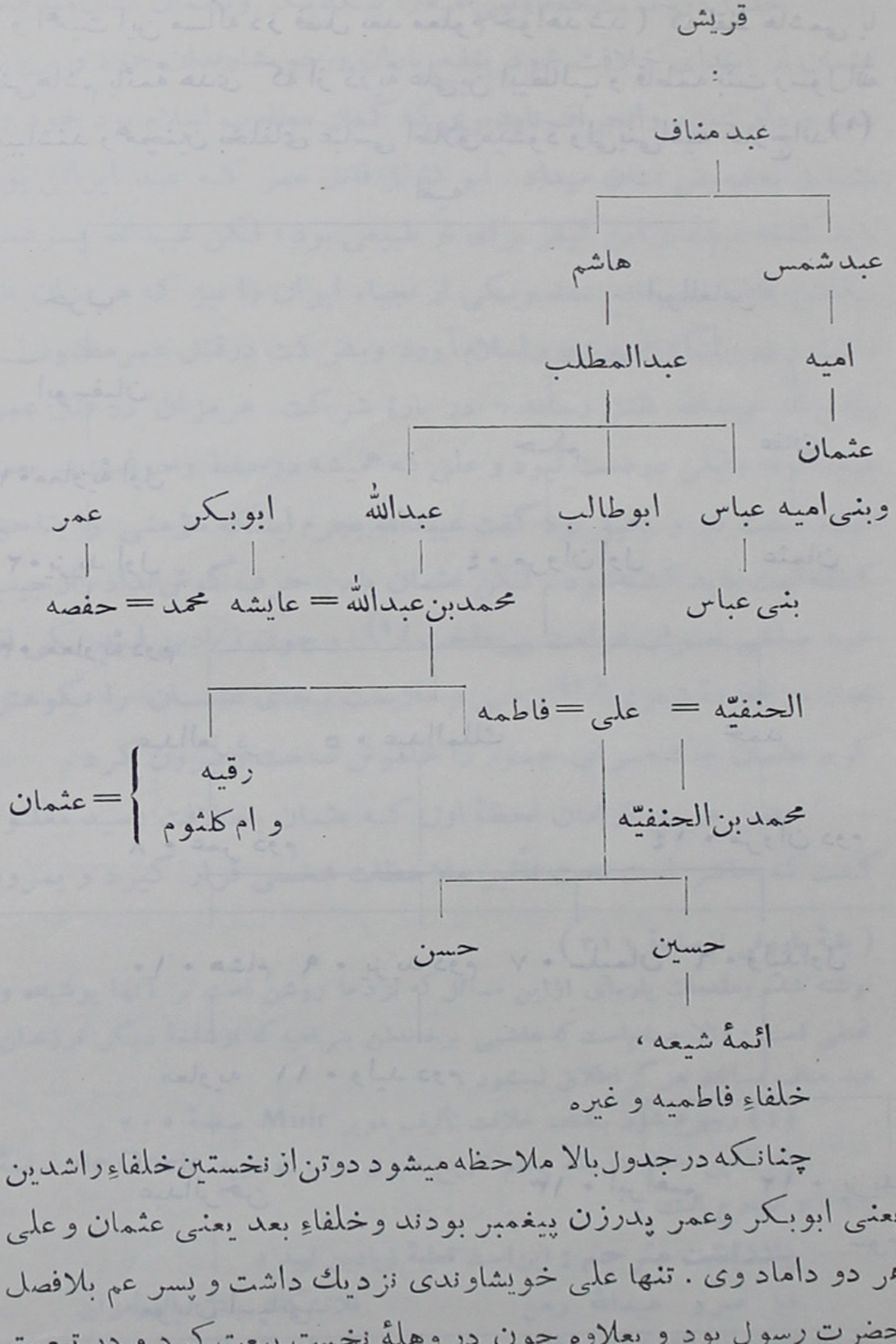
لکن چون عثمان بخلافت رسید رسم دیرین تعصّبات خویشاوندی و احساسات عشایری بار دیگر ظاهر شد و خطرات فتنه وشقاق که بعلت حقد و حسد قریب‌الوقوع بود بمنتهای شدت رسید: مکه بمدینه وانصار بمهاجرین رشك میبردند (۲) ؛ بنی‌هاشم وبنی‌امیه که دو طایفه از طوائف قریش بودند همه با هم همچشمی داشتند ؛ قریش قبیلهٔ پیغمبر بود ولی اعراب دیگر که از سیادت و تفوق قریش ناخشنود بودند ونمیتوانستند ناخشنودی خود را پنهان سازند با قریش کینه میورزیدند ؛ در نتیجهٔ بی تصمیمی و سستی و خیره‌سری خلیفهٔ جدید که برای پیش بردن منافع بنی‌امیه وخویشان خود حتی از منافع کسانی از افراد طائفه خود جانبداری میکرد که علاقهٔ آنها باسلام مورد منتهای تردید بود خطر مزبور بأوج شدت رسید. برای اینکه مطالب روشن تر شود از کتاب بسیار سودمند استانلی لین پول (۳) دو جدول از سلسلهٔ انساب پیغمبر را در اینجا نقل می کنیم:

---

(۱) فن کرمر، صفحهٔ ۲۲ Von Kremer, Streifzüge

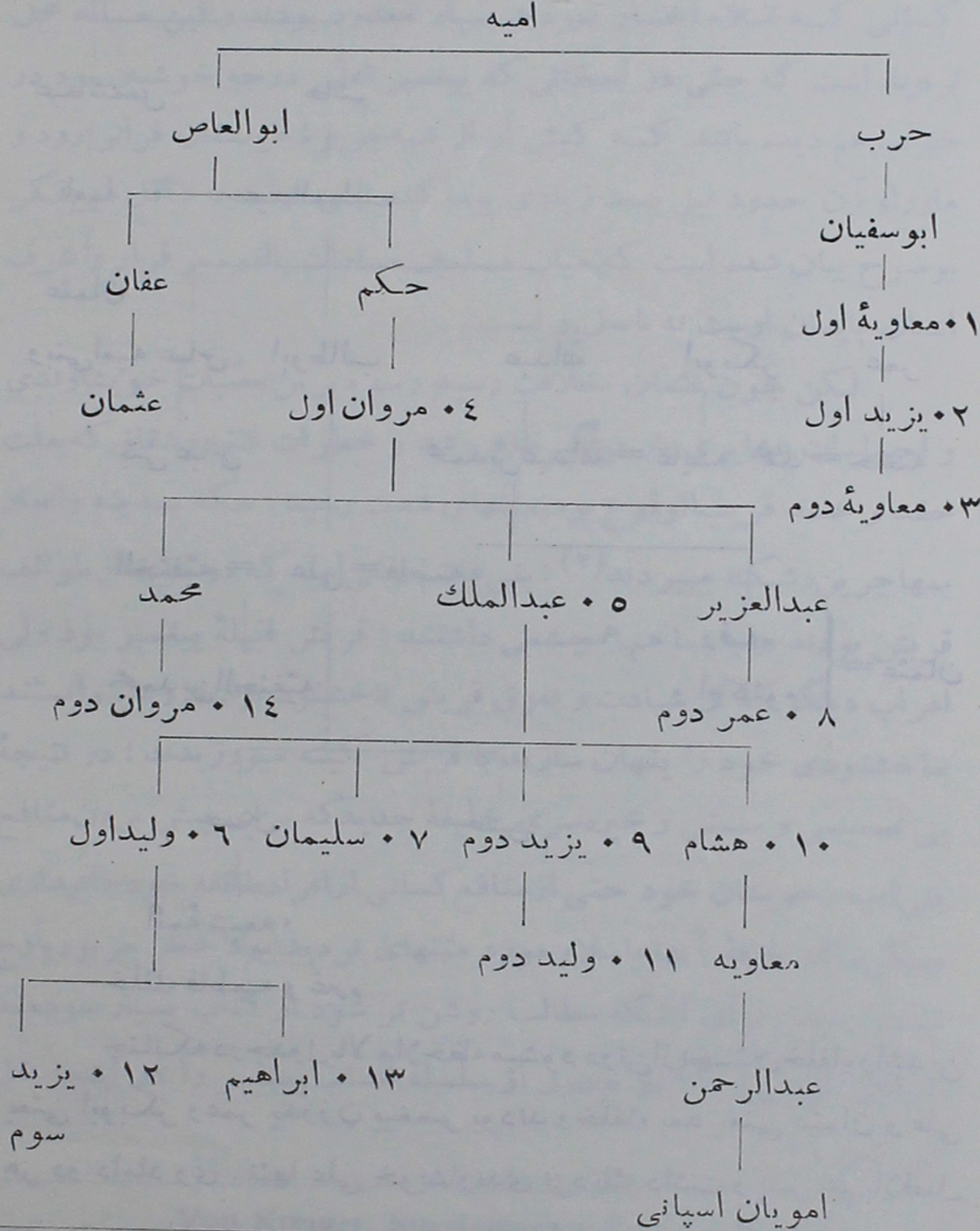
(۲) **یادداشت مترجم:** زیرا خلفا ازمهاجرین انتخاب میشدند.

(۳) Stanley Lane-Poole, Mohammedan Dynasties, 1894




چنانکه در جدول بالا ملاحظه میشود دوتن از نخستین خلفاءِ راشدین یعنی ابوبکر وعمر پدرزن پیغمبر بودند وخلفاءِ بعد یعنی عثمان و علی هر دو داماد وی . تنها علی خویشاوندی نزدیك داشت و پسر عم بلافصل حضرت رسول بود و بعلاوه چون در وهلهٔ نخست بیعت کرد و در تبعیت از پیامبر وفادار وفداکار بود مرتبهٔ امتیاز را احراز نمود . و نیز میبینیم

( و اهمیت این مسأله در فصل بعد معلوم خواهد شد ) که لفظ هاشمی یا بنی‌هاشم بائمهٔ هدی که از ذریهٔ علی‌بن ابیطالب و فاطمه بنت رسول‌الله میباشند وهمچنین بخلفای عباسی اطلاق میشود ولی بنی‌امیه خارج‌اند(۱)




(۱) **یادداشت مترجم** : باید متوجه بود که این کتاب برای بیگانگان

( بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۳۱۷ )

جدول دوم نسبت خلفاءِ بنی امیه را بیکدیگر وبعثمان نشان میدهد.
عثمان از ابتدای خلافت خود بنفع یاران و خویشاوندان خود و بزیان عدل و داد شدید وانحراف ناپذیری که کمال مطلوب اسلام بود خود را متمایل به تبعیض نشان میداد. ابو لؤلؤ قاتل عمر که عبد ایرانی بود باید کشته میشد و این کیفر برای او طبیعی بود، لکن عبیدالله پسر عمر بکشتن قاتل عمر قانع نشد ویکی از نجباءِ ایران را نیز که هرمزان نام داشت و درجنگ اسیر شد واسلام آورد وبشرکت درقتل عمر مظنون واقع شد عبیدالله بقتل رساند. در بارهٔ شرکت هرمزان در قتل عمر هیچگونه دلیلی دردست نبود و علی که همیشه درحفظ وحراست شریعت اسلام سخت گیر و دقیق بود گفت عبیدالله بجرم اینکه مؤمنی را بناحق کشته است باید کشته شود. لکن عثمان باین حرف گوش نداد وازجیب خود مبلغی بعنوان غرامت بپرداخت (۱). وچون زیادبن لبید یکی از انصار در قطعهٔ شعری (۲) نرمی و ملایمت بیجای عثمان را نکوهش کرد عثمان چکامه‌سرای جسور را خاموش ساخت و بیرون کرد.
بدین طریق ازهمان لحظهٔ اول که عثمان بخلافت رسید معلوم گشت که حاضر است تحت تأثیر ملاحظات شخصی قرار گیرد و بمرور

---

(بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ۳۱۶)
نوشته شده ومقدمات پاره‌ای ازاین مسائل که نزدما روشن است بر آنها پوشیده و مختفی است، والا مسلم‌است که هاشمی برخاندان بنی‌امیه که ازشاخهٔ دیگر فرزندان عبد مناف میباشد هرگز اطلاق نمیشود.

(۱) رجوع شود بکتاب خلافت تألیف مویر Muir صفحهٔ ۲۰۵.

(۲) این اشعار درجلد پنجم تاریخ طبری چاپ دوخویه de Goeje صفحهٔ ۲۷۹۶ مندرج است.

**یادداشت مترجم:** این‌است قطعهٔ زیادبن لبید:

| | |
|---|---|
| ایا عمرو عبیدالله رهن | فلاتشکك بقتل الهرمزان |
| فانك ان غفرت الجرم عنه | واسباب الخطا فرسا رهان |
| اتعفو اذعفوت بغیر حق | فمالك بالذی تحکی یدان |

زمان این مسأله بیشتر ظاهر و آشکار گردید . عرب عموماً کینهٔ قبیلهٔ قریش را در دل خود جای داده بود و این کینه توزی معلول سیادت و ریاست قریش بود که بر حقد وحسد آنها میافزود . شعبهٔ اموی قریش حتی الامکان با شور و شدت بمخالفت پیغمبر بر میخاست و چون دیری گذشت ودیگر تاب‌مقاومت نداشت سرانجام از روی بی‌میلی بیعت‌نمود. عثمان از این طائفه علناً طرفداری مینمود و بدین طریق طایفهٔ هاشمی را بکلی طرد کرد بنحوی که حتی قریش هم دیگر متحد نبود . بعضی از سرسخت‌ترین دشمنان دیرین پیغمبر را مانند عبدالله‌بن‌سعدبن ابی‌سرح برادر رضاعی عثمان که پیغمبر پس از تسخیر مکه میخواست از بین ببرد وعثمان وساطت نمود بعالی‌ترین مقامات فرماندهی بر گزید و باپرداختن حقوق گزاف شاهانه آنها را صاحب ضیاع و عقار ساخت . مردانیکه بسهل انگاری و تهاون در فرائض دینی معروف شده بودند مانندولیدبن عقبه که‌پدرش‌را پیغمبر بعدازجنگ بدرنابود ساخت وآتش جهنم رانیز باو وعده داد وسعیدبن العاص که پدرش برای کفارمیجنگید و در همان جنگ کشته شد بولایت و مکنت رسیدند . ولید که بولایت کوفه منصوب شدمست ومخمور وارد مسجد گردیدونمازرا سهو خواند . سپس از حضار پرسید اگر کافی نیست بازهم بخواند (۱) . البته او را بیرون کردند وعقوبتی که حکم شرع است تنها باصرارعلی (ع) وخلاف میل عثمان دربارهٔ او اجرا شد . عبدالله بن عامر پسر عم جوان خلیفه والی بصره شد . چون ابو موسی والی سابق بصره این مطلب را شنید گفت : « یأتیکم غلام خراج ولاج کریم الجدات والخالات والعمات یجمع له الجندان » (۲) . سعیدبن العاص والی جدید کوفه نیز بهمان بدی

---

(۱) **یادداشت مترجم :** مطلب آنست که نماز صبح را بجای دو رکعت چهار رکعت خواند سپس ازحضار پرسید که اگرچهار رکعت کمست بیشتر بخواند .

(۲) کتاب خلافت تألیف مویر Muir صفحهٔ ۲۱۷ .

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۳۱۹)

سلف خود بود . مردم کوفه زمزمه کردند که حاکمی از قبیلهٔ قریش جانشین حاکم دیگر از همان قبیله میشود و هیچکدام بهتر از دیگری نیست . تو گوئی از تاوه بیرون نیامده توی آتش افکنده میشویم ( یا از چاله بچاه میافتیم ) .

ناخشنودی روز افزون مردم دلائل دیگری نیز داشت که موجب گردید بسیاری از اصحاب قدیم پیغمبر که بزهد و ورع و تقوی مشهور و انگشت نما بودند طرد شوند . ابن مسعود یکی از بزرگترین علماءِ متن قرآن از عمل قاهرانهٔ عثمان که در قرآن کریم خودسرانه(۱) تغییراتی داد بی نهایت دلتنگ گردید ، بالاخص اینکه کلیهٔ نسخی را که بخیال خودش غیر مجاز بود نابود ساخت . ابوذر که هوا خواه برابری همهٔ مؤمنین بود و تجمل و تنعم روز افزون خلیفه را نا روا و مایهٔ نفرت و مستوجب نکوهش و سرزنش و مجازات میدانست نفی بلد شد و در حال تبعید بدرود حیات

**قتل عثمان ۶۵۶ میلادی**

---

( بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۳۱۸ )

**یادداشت مترجم :** البته مؤلف متن عربی را نیاورده و بکتاب خلافت مویر هم دسترسی نبود که معلوم شود از چه منبعی است . براهنمائی آقای بدیع الزمان فروزانفر از طبری نقل گردید . لکن ظاهراً مؤلف اصطلاح خراج ولاج را که بتشدید ثانی است بی تشدید خوانده است . در منتهی الارب فی لغات العرب این دولفظ بمعنای مرد بسیارزیرك وحیله گر آمده است . باقی عبارت را نیز مؤلف اینطور ترجمه کرده است :

« اکنون مأموری برای وصول مالیات میآید که مطابق میل قلبی شماست . عمو وخاله وبنی اعمام فراوان دارد وسیل لاشخوران ( غارتگران ) را برشما سرازیر سازد . »

و حال آنکه تصور میرود مقصود جوانی است هوشمند ومحتال که از سوی پدر ومادر والاگهر است وکار دولشکر (امارت کوفه وبصره) باد واگذار میشود .

(۱) **یادداشت مترجم :** آقای بدیع الزمان فروزانفر مینویسند حقیقت اینست که عثمان قرائت ابن مسعود را معتبر نشناخت .

گفت(۱) . بدعتهائی که جز ارادهٔ خلیفه هیچگونه مجوزی نداشت بر بی مهری و نفرت مردم افزود و احساسات همه چون سیل خروشان بجوش آمد و منتهی بقتل ظالمانهٔ(۲) خلیفهٔ کهن سال بدست یکدسته از مردم ناراضی گردید که در ۱۷ ماه ژوئن ۶۵۶ میلادی درشهر مقدس مدینه باندرون خانهٔ وی هجوم آوردند وخونش را بریختند . نائله زوجهٔ خلیفه که تا آخرین لحظه نسبت بشوهر خود وفادار ماند خواست از ضربهٔ شمشیر یکی از قتله که متوجه خلیفه بود جلوگیری کند ، چندین انگشت اوقطع شد . انگشتان بریدهٔ نائله و پیراهن خون آلود خلیفهٔ سالخورده را بعد معاویه بقصد برانگیختن خشم وغضب اهالی شام برضد قاتلین بمسجد دمشق آورد(۳) .

مرگ عثمان صورت ظاهر اتحادی را که تا آن تاریخ در اسلام وجود داشت برای همیشه از میان برد و مستقیماً منجر بجنگهائی شد که نخستین بارمسلمین بروی همدیگر شمشیر کشیدند.

**انتخاب علی(ع) بخلافت**

بالاخره علی بخلافت برگزیده شد وبسیاری فکر میکردند که این حقشناسی دیر شده و سزاوار بود دعاوی حقهٔ ویرا که این مقام بلند حق او است زودتر میشناختند . طلحه و زبیر در این واقعه نا امید شدند و بتحریك عائشهٔ دختر ابوبکر و زوجهٔ پیغمبر بشوریدند وجان خود را درجنگ جمل روی بیشرمی ووقاحت خود گذاشتند . در این قتال دههزار تن از مسلمین هلاك

**جنگ جمل**

شدند ( ماه دسامبر ۶۵۶ میلادی ) . علی بن ابیطالب شخصاً بی‌اندازه میل داشت از این کشتار جلوگیری شود ولی هنگامی

---

(۱) برای مطالعهٔ شرح کامل این معامله رجوع شود بمروج الذهب مسعودی چاپ باربیه دومینار Barbier de Meynard جلدچهارم ( الجزء الثانی ) صفحات ۲۷۴ - ۲۶۸ .

(۲) **یادداشت مترجم :** رجوع شود بمقدمهٔ مترجم (درآئین ترجمه) .

(۳) رجوع شود به‌الفخری چاپ الوارت Ahlwardt صفحهٔ ۱۱۰ .

که نزدیك بود مساعی علی برای انعقاد صلح حسن ختام پذیرد قتلهٔ عثمان که جزءِ سپاه وی بودند از ترس اینکه مبادا درصورت اعادهٔ صلح بجزای خود برسند موفق بتسریع حرب شدند.

معاویه که از اقوام عثمان بود در شام حکومت داشت و اغتشاش آنجاقریب‌الوقوع بنظرمیآمد زیرا نفوذ وعلاقهٔ بنی‌امیه در شام بمنتهای عظمت رسیده بود. عده‌ای از راه مصلحت‌اندیشی بعلی گفتند درکارچنین فرماندار بااقتدارومکاری مداخله نکنند. علی گوش نداد وچون قصدداشت او را فوراً فرا خواند در احضار وی ایستادگی و پافشاری کرد. معاویه از فرمان علی سر پیچید و از باب مقابلهٔ بمثل بصراحت و وضوح علی را متهم نمود که در قتل عثمان سراً شریك بوده است. ولید بن عقبه (که بدست علی مجازات شده بود) در قالب ابیاتی چند (۱) که بنام بنی هاشم عموماً انشاد نمود این اتهام را قبلاً اظهار کرده بود: اینست مقطع آن اشعار:

**معاویه خلافت علی را نمیشناسد**

غدرتم به کیما تکونوا مکانه کما غدرت یوماً بکسری مرازبه

معاویه بعنوان منتقم عثمان نه تنها از اطاعت امر علی سر پیچی کرد بلکه علی را بخلافت نشناخت و شخصاً مدعی آن مقام شد. عمروبن العاص که مردی هوشمند بود بحمایت معاویه برخاست ودراین ادعا بمهارت و کاردانی از وی پشتیبانی نمود. معاویه بپاداش این خدمات فرمانروائی مصر را بعمروبن العاص وعده داد. چون مذاکرات به نتیجه نرسید علی که ازمدینه حرکت کرده و در کوفه استقراریافته بود بمعاویه و شامیان اعلان جنگ داد و با سپاهی مرکب از پنجاه هزار تن

(۱) مروج الذهب مسعودی جلد چهارم ۲۸۶ چاپ باربیه دومینار

**یادداشت مترجم:** از مروج الذهب و معادن الجوهر تصنیف العلامة الرحالة أبی الحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی چاپ بغداد، جزء ثانی صفحهٔ ۳۲۵ نقل گردید.

**جنگ صفین**

جنگجو بمصاف وی شتافت . دو سپاه در صفین روبرو شدند . صفین نقطه‌ایست واقع بین حلب و حمص در سوریه. چندین هفته بطور نامنظم در جنگ و گریز و مذاکرات بی‌ثمر بودند تا اینکه در روز های آخر ماه ژوئیه ۶۵۷ میلادی جنگ منظم وسختی در گرفت . روز سوم معلوم شد که فیروزی بطور قطع نصیب علی و یاران اوست . لذا عمروبن العاص که همیشه درطرح ریزی تدابیر جنگی و مکائد مبتکر بود بمعاویه اندرز داد که اوراق قرآن را سر نیزه‌های سپاهیان برافرازند وفریادبر آورند : « حکم خدا ! حکم خدا ! باید میان ما وشما حکم خدا داوری کنند ! » هرچه علی خواست همراهان خود را از این حیله آگاه سازد تا دنبالهٔ کار را که بنفع خود آنها بود بگیرند مساعی او بجائی نرسید . ستون فقرات سپاه علی را درحقیقت یکعده افراد متعصب و متشرع تشکیل میدادند . این اشخاص حاضر نبودند با کسانی که ملتجی بقرآن میشوند محاربه کنند . لذا از ادامهٔ نبرد خودداری نمودند. متارکهٔ جنگ اعلام شد . هردوطرف قبول نمودند که اختلاف بحکمیّت ارجاع گردد. حتی اینجاهم علی ناگزیر شد ابوموسی اشعری را که شخص ضعیف و بی تصمیمی بود و اخیراً هم اورا بعلت بی مبالاتی و فتور از حکومت کوفه معزول کرده بود بنمایندگی خود بپذیرد وحال آنکه عمروبن العاص که شخصی محتال و کاردان وچاره‌ساز بود مأمور پیش بردن منظور معاویه گردید . عمروبن عاص خدعهٔ فضیح دیگری (۱) بکار برد و موفق شد علی را بدان وسیله بر کنار سازد و خلافت

**اعلام خلافت معاویه در ماه فوریه ۶۵۸ میلادی**

معاویه را اعلام نماید . این امر در نقطه‌ای معروف به دومة الجندل (واقع درصحرای سوریه جنوب سی درجه عرض جغرافیائی وتقریباً همان مسافت ازدمشق وبصره ) درماه فوریهٔ سال ۶۵۸ میلادی صورت گرفت .

---

(۱) رجوع شود به کتاب خلافت اثر مویر ( Muir ) صفحات ۲۸۰ تا ۲۸۲ وهمچنین به الفخری چاپ الوارت ( Ahlwardt ) صفحات ۱۱۴-۱۱۱ .

لازم نیست در بارهٔ نومیدی و اشمئزاز علی و پیروانش بحث شود همه روزه در مساجد عراق عرب که هنوز اهالی آنجا نسبت بعلی کم و بیش وفادار بودند بسب و طعن و لعن معاویه و اعوانش میپرداختند و معاویه نیز در دمشق برد تعارف اشتغال داشت و نسبت بعلی و اولاد و اتباعش مدتها در دمشق ناسزا میگفتند تا اینکه عمربن عبدالعزیز که تقریباً یگانه فرمانروای خدا ترس سلسلهٔ بنی‌امیه بود این عمل را ملغی و موقوف کرد. علی بصرف لعن قانع نبود بلکه خود را برای مبارزهٔ جدیدی با رقیب خود آماده میساخت. لکن وقایع خطیر دیگری که نزدیک موطن وی روی داد توجه علی را بدانسو جلب نمود.

**روش و رفتار علی**

گذشته از یاران و ملازمان علی عده‌ای افراد مدبر و چاره ساز سیاسی نیز جزءِ پیروان وی بودند. ساکنان بصره و کوفه نیز در زمرهٔ مریدان علی بشمار میرفتند و اینان مردمی بودندفرقه‌ساز و بی ثبات. افکار این دودسته بکلی با هم تعارض وتباین داشت زیرا از قدیمترین فرق اسلامی، که شیعیان و خوارج(۱) بودند تشکیل میشدند. شیعیان طرفداران پرحرارت و وفادار و صدیق علی و خاندان علی بودند و عموماً مدافع فرضیه‌ای بودند که در صفحهٔ ۱۹۵ این کتاب ببعدشرح داده شده است و اجمالاً اینکه میگویند ولایت عالیهٔ عصر و همچنین ریاست فائقه روحانی در عالم اسلام حق آسمانی اولاد نبی ونزدیکترین افراد خاندان نبوت است. در این خصوص و در بارهٔ اصول عقائد عجیب وغریب غلات در صفحات بعد مکرر سخن خواهیم گفت وفقط اینجا اضافه

**قوای علی از چه کسانی ترکیب یافته بود**

---

(۱) **یادداشت مترجم:** آقای بدیع الزمان فروزانفر مینویسند: این مطلب نسبت بعهد حضرت امیر علیه‌السلام صدق نمیکند زیرا خوارج دراواخرعهد آنحضرت پدید آمدند.

میکنیم که این عقائد افراطی را دربارهٔ مقام قدسی بلکه الوهیت علی حتی در حیات وی با اینکه خودش قویاً مخالف بود یک یهودی جدید الاسلام بنام عبدالله بن سبا(١) در سال ٦٥٣ میلادی در زمان خلافت عثمان بشدت وحدت در مصر تبلیغ میکرد.

**خوارج**

خوارج طرفدار نظر دموکراسی افراطی بودند ومیگفتند هرعرب آزادی حق دارد بخلافت انتخاب شود و هر خلیفه‌ای که نتواند رضای جمهور مؤمنین را جلب کند ممکن است ازخلافت خلع گردد(٢). این جماعت را مویر(٣) « انتزاعیون برای

(١) رجوع شود بکتاب خلافت مویر Muir صفحات ٢٢٦ - ٢٢٥ وهمچنین بکتاب ملل ونحل شهرستانی ( چاپ کورتن Cureton ) صفحات ١٣٣ - ١٣٢ .

(٢) برونو Brünnow در صفحهٔ ٢٨ رسالهٔ خود در بارهٔ خوارج معتقد است که این عنوان را اساساً خود این فرقه بروی خود نهاده بودند و نامی نیست که دشمنانشان بآنها داده باشند . میگوید معنای آن تمرد وعصیان وانتزاع نیست و مانند لفظ مهاجرین (که اسم دیگر خوارج است و خودشان اتخاذ نموده بودند) مراد کسانی است که در راه خدا جلاء وطن اختیار نمودند و دوراز خانه وآشیانه زندگانی کردند واستناد اوبآیهٔ ١٠١ ازسورهٔ چهارم قرآن است .

**یادداشت مترجم :** خداوند کریم درسورهٔ نساء سفر کردن از محیطجهل و کفررا بسرزمین علموایمان برایجهاد درراه حق ونجات ازدار کفر دستورفرموده است نه برای تفرقه وپراکندگی مسلمین . لذا استناد بآیهٔ شریفه برای توجیه عمل خوارج بیمورد است . میفرماید : ومن یهاجر فی سبیل الله یجدفی الارض مراغماً کثیراً وسعة ومن یخرج من بیته مهاجراً الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد دفع اجره علی الله وکان الله غفوراً رحیما .

(٣) بعد متعصبین از خوارج این دو عقیدهٔ اصلی را بیشتر توسعه دادند و بجای لفظ « عرب آزاد » « مسلم نیکوکار » گذاشتند وبعد از عبارت « خلع از خلافت » این مجازات‌را نیز اضافه کردند : « ودرصورت لزوم کشته‌شود . » دربارهٔ خوارج مخصوصاً رجوع نمائید برسالهٔ عالی برونو چاپ لیدن ١٨٨٤ میلادی Brünnow, Die Charidschiten, Leyden, 1884.

وهمچنین بکتاب فن کرمر صفحات ٣٩٥ و٣٦٠

Von Kremer, Herrschenden Ideen

وتاریخ اسلام تألیف دوزی صفحات ٢١١ تا٢١٩ :

Dozy, Histoire de l' Islamisme

حکومت آلهی» نام نهاده است ومرادش ازاین لفظ آنست که این اشخاص برای حکم خدا جدا شده بودند. بیشتر افراد این جماعت از اعراب حقیقی بادیه نشین (علی الخصوص از پاره‌ای قبائل مهم مانند تمیم) و از ابطال و قهرمانان قادسیه و سایر نقاطی بودند که میدان جنگهای سخت بوده است؛ ومتشرعین و کسانیکه بقول شهرستانی نماز میکردند وروزه میگرفتندووحدت‌اسلام‌رابعلت جاه‌طلبی افراددرمخاطره‌میدانستند و مصالح دین را تابع مصالح عده‌ای میدیدند بجمع خوارج پیوستند. خوارج خودرا شراة میخواندند (که بمعنای فروشندگان است) و این عنوان‌راازآنرواختیار کردند که‌جان‌خویش‌رابرای‌اجرآسمانی میدادند (و اشارهٔ این قوم دراین‌مقام به‌آیهٔ ۲۰۳ سورهٔ دوم قرآن وهمچنین آیهٔ ۱۱۲ سورهٔ نهم بوده است) (۱). از جهت شهامت غلبه ناپذیر و از جهت سخت گیری و تعصب تا مرحلهٔ توحش میرفتند وجز خدای یگانه خود را تابع احدی نمیدانستند. اوصافی که دربارهٔ این جماعت شمرده شد جماعات دیگری را بخاطر ما میآورد: از جمله وهابی های اواخر قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم و دسته‌ای که در اسکاتلند بنام متعاهدین (۲) و دستهٔ دیگری که در انگلستان بنام تصفیه طلبان (۳) معروف بودند و بسیاری از منظومات خوارج با الفاظ و عباراتی تنظیم

---

(۱) رجوع شود برساله برونو Brünnow که ستوده شد، صفحهٔ ۲۹.

(۲) **یادداشت مترجم:** در سال ۱٦٤۳ میلادی قراردادی بین مجالس انگلستان واسکاتلند منعقد شد واسکاتلندی ها تعهد کردند علیه چارلز اول به مجلس انگلستان کمك نظامی برسانند مشروط به اینکه سلك یا طریقهٔ پرزبیترین Presbyterianism در کلیسای انگلستان نیز پذیرفته شود. اسکاتلندیهائی که پیرو طریقهٔ مزبور بودند درسنوات ۱٦٤۳ - ۱٦۳۸ میلادی معاهده ومیثاقی برای اصلاح ودفاع مذهب خود منعقد نمودند واز اینرو آنهارا Covenantors بمعنای متعاهدین خواندند.

(۳) **یادداشت مترجم:** تصفیه طلبان ( Puritans ) نام فرقه ایست

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۳۲٦)

شده است که با تغییرات لازم مورد استفادهٔ بالفور (۱) نیز میتوانست واقع شود (۲).

بیمهری و نفرتی که این فرقهٔ دموکرات منش (۳) نسبت بطبقهٔ اکابر واشراف اسلام بنمایندگی علی (ع) و طایفهٔ هاشمی قریش داشت فقط تا درجه‌ای کمتر از حس نفرتی بود که همین جماعت نسبت باعیان جاهلیت بنمایندگی معاویه وبنی امیه ابراز مینمود، و اگرچه در جنگ صفین خوارج جزء یاران علی بودند این اتحاد چنانکه قبلاً ملاحظه شد یك مزیت خالص و بی‌شائبه‌ای نبود. زیرا پس از شکست فاحشی که در نتیجهٔ حکمیت آنهم باصرار خودشان وارد شد نزد علی (ع) آمدند(٤) و گفتند: لاحکم الا لله، حکم فقط حکم خداست. چه شد که خلق خدا را داور و حکم قرار دادی؟ علی جواب داد: « این شما بودید که چنین خواستید و من بشما گفتم که شامیان کید و حیله بکار

---

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۳۲۵)
از فرق پروتستان انگلستان که در زمان الیزابت ملکهٔ انگلستان با آداب و رسوم و تشریفات قدیم مذهبی مخالفت کردند و معتقد بودند باید عبادت بصورت ساده‌تری انجام گیرد. عده‌ای از آنها به‌نیواینگلند (New England) درامریکا مهاجرت کردند. این لفظ ابتدا مفهوم خوبی نداشت وبرسبیل مذمت وملامت استعمال میشد، لکن امروز بکسانی اطلاق میشود که در زندگانی مذهبی دقیق وسخت گیرند و با طهارت وتقوی وپاکدامنی زندگی میکنند.

---

(۱) Balfour of Burleigh

(۲) بهترین مجموعهٔ این اشعار در کامل المبرد است که در قرن نهم میلادی تدوین گردیده وازطرف رایت Wright در تاریخ ۱۸٦٤ تا ۱۸۸۲ چاپ شده است، رجوع شود بفصول ٤۹ و ۵۱ و ۵٤. منتخبی از آنرا نولدکه جمع آوری نموده است، رجوع‌شود به‌صفحات ۸۸ تا ۹٤:

Nöldeke, Delectus Vet. Carm. Arab. (Berlin, 1890).

و همچنین رجوع شود به جلد دوم تاریخ تمدن شرق تألیف فن کرمر صفحات ۳٦۰ - ۳٦۲ Von Kremer, Culturgeschichte

(۳) **یادداشت مترجم:** رجوع شود بمقدمهٔ مترجم (درآئین ترجمه).

(٤) این شرح طبق گفتهٔ الفخری نقل‌شده است (رجوع‌شود بچاپ الوارت Ahlwardt صفحات ۱۱٤ ببعد).

برده‌اند و بشما امر کردم که بادشمن خود بجنگید ولی شما تن بجنگ ندادید و فقط خواستار داوری شدید و فتوای مرا زیر پا نهادید و چون چاره‌ای جز حکمیت نبود با حکم ها شرط کردم که طبق کلام‌الله مجید عمل کنند . . . لکن آنها خلاف این دستور و بمیل خود رفتار کردند . بنابراین ما هنوز بعقیدهٔ اصلی خود هستیم که باید باآنها جنگ کنیم.»

خوارج گفتند : « پس شبهه‌ای نیست که ابتدا ما بداوری رضا دادیم ولی توبه کرده‌ایم و معترفیم که در اشتباه بودیم . اکنون اگر تو بکفر خود اقرار کنی ودست دعا بدرگاه خدا آوری که خطا واشتباهت را ببخشاید و از اینکه حکمیت را بخلق خدا واگذار کردی طلب عفو و مغفرت نمائی برمیگردیم و با تو بجنگ دشمن تو ودشمن خود میرویم والا از تو جدا خواهیم شد . »

آتش خشم علی از رفتار نا معقول این اشخاص زبانه کشید ، اما پند و اندرز و سرزنشهای وی اثری نبخشید و پیش از آنکه لشکریانش عقب‌نشینی کنند وبکوفه برسند دوازده‌هزارتن ازافراد ناراضی همان قسمی که تهدید کرده بودند خود را کنار کشیدند و در حرورا خیمه بر افراشتند . این عده شعار جنگی خود را عبارت « لاحکم‌الالله ! » قرار دادند وبسمت مدائن ( تیسفون ) پیشروی کردند و قصدشان این بود که درآنجا شورائی ازنمایندگان برپا سازند تا بلاد کفر والحاد را همه‌جا سرمشق باشد(۱) . پیش‌بینی فرماندارمدائن مانع این کار شد ، لذا پیشروی خود را بسوی نهروان نزدیك مرزایران ادامه دادند و در تاریخ ۲۲ ماه مارس ۶۵۸ میلادی برای خود خلیفه‌ای بنام عبدالله بن وهب از قبیلهٔ راسب بر گزیدند (۲) و مسلمینی را که با آنها همفکر نبودند و خلیفهٔ آنانرا نمیشناختند و راضی بلعن عثمان و

**جنگ نهروان**

---

(۱) کتاب خلافت تألیف سرویلیم مویر که به نیکی یاد شد ، صفحهٔ ۲۸
Sir William Muir, Caliphate, its Rise, Decline and Fall, London, 1892.

(۲) رسالهٔ برونو دربارهٔ خوارج که به‌نیکی یادشد ، صفحهٔ ۱۸ Brünnow

علی نمیشدند باسم کفار بقتل رساندند . اعمال خوارج در عین اینکه از روی منتهای حزم و احتیاط و دقت و تأمل یا وسواس آنهم بصیغهٔ مبالغه انجام میگرفت بطرز عجیبی باسبعیت آمیخته بود . یکی از آنها خرمائی را که از درخت افتاده بود برداشت و بدهان خود گذاشت ولی همینکه بعضی از همراهانش فریاد زدند : « خرما را خوردی و حال آنکه غصب بود و پول آنرا ندادهای ! » فوراً خرما را بدورانداخت . دیگری خوکی را که اتفاقاً از کنار او میگذشت باشمشیر زد وفلج ساخت . یکی گفت : هذا فساد فی الارض ! پس بجستجوی صاحب خوك برخاست وغرامت آنرا پرداخت(۱) . ازطرف دیگر مسافرین بی آزاررا میکشتند وزنان باردار را شکم میدریدند ومتعصبین برای این قبیل مظالم خود بهیچوجه درمقام عذرخواهی و پوزش برنمیآمدند ؛ بالعکس همینکه علی (علیه‌السلام) از آنها میخواست که قاتلین را تسلیم نمایند و بصلح و سلم راه خود پیش گیرند فریاد برمیآوردند : « ما همه درقتل کفار شرکت داشتهایم ! » .

باچنین خطری که متوجه اوطان آنهابود انتظار نمیرفت که سپاهیان علی باردیگر حاضر شوند بشام حمله نمایند مگر آنکه باین دودستگی و پراکندگــی و نفاق و شقاق مذهبی خاتمه داده شود . از راه رأفت و رحمت علیؑ بکسانیکه مایل بودند اجازه داد از خیمهٔ خوارج خارج شوند . نیمی از آنها این پیشنهاد را پذیرفتند ولی دو هزار تن که باقی ماندند کلیهٔ پیشنهاد ها را با نظر خفت و خواری و تمسخر و تحقیر رد کردند و تقریباً تا آخرین نفر ایستادگی نمودند و بهلاکت رسیدند ، وحال آنکه از شصت هزارتن اتباع علی فقط هفت‌تن بخاك هلاك افتادند. این واقعه درماه مه یاژوئن ۶۵۸ میلادی روی داد و دشمنی بازماندگان خوارج را با علی ( ع ) تشدید نمود بنحوی کــه باب صلح و سازش بیشتر بسته شد و از آن ببعد بغض و کینهٔ عــلی حتی بیش از معاویه

(۱) رجوع‌شود به‌الفخری چاپ‌الوارت Ahlwardt صفحهٔ ۱۱۵ .

در دل آنها جای گرفت. لشکریان علی حاضر نشدند تا رفع خستگی نکنند و عدهٔ بیشتری جمع نشود بحریف حمله برند. میگفتند: شمشیرهای ما کند شده است وتیرهای‌ما بمصرف رسیده و خود نیز ازجنگ بستوه آمده‌ایم. ما را بحال خویش واگذار تا کار های خود را منظم و روبراه کنیم، بعد حرکت خواهیم کرد.» (۱) ولی بجای اینکه چنین کنند همینکه فرصتی بدست میآمد آهسته از آنجا دور میشدند. سرانجام اردوگاه خالی شد و معاویه چون مشکلات حریف را رو بافزایش دید جسور تر شد ومصر را گرفت و حتی اهالی بصره را بشورش و عصیان برانگیخت. خوارج نیز از نو در سراسر جنوب ایران قیام نمودند. اهالی آنحدود

**روی آورشدن نوائب و بلیات**

فریفتهٔ فریاد آتشین و ظاهرالصلاح کسانی شدند که مالیات دادن بخلیفه را در حقیقت بمنزلهٔ حمایت و پشتیبانی او میدانستند و میگفتند این کار قابل تحمل نیست(۲). یك سلسلهٔ وقایع ملال انگیز ودردناك دیگر که متعاقب نهضت خوارج روی داد چنان روح علی را شکسته کرد که در سال ۶۶۰

**متارکهٔ جنگ با معاویه**

میلادی باکراه حاضرشد پیمانی با معاویه منعقد سازد و در نتیجه معاویه مصر و شام را بی دغدغه و اضطراب درتصرف خود نگاهدارد. یکسال بعد (ماه ژانویه ۶۶۱ میلادی) علی درمسجد کوفه بدست ابن ملجم و دو تن دیگر از خوارج متعصب کشته شد. بدین طریق عمو زاده وداماد پیغمبر

**قتل علی ابن ابیطالب (۲۵ ژانویه ۶۶۱ میلادی)**

چهارمین خلیفه از خلفاء راشدین بنا بعقیدهٔ سنت وجماعت و نخستین امام اهل تشیع در سن شصت سالگی بدرود حیات گفت. حسن پسر ارشد علی جانشین وی گردید (علی ازفاطمهٔ زهرا دختر پیغمبر سه پسر داشت(۳)).

---

(۱) رجوع شود به‌الفخری چاپ‌الوارت صفحهٔ ۱۱۷.

(۲) رجوع شود بکتاب خلافت تألیف مویر Sir William Muir که‌ذکرش گذشت، صفحهٔ ۲۹۲.

(۳) یکی‌از آنها در کودکی وفات یافت (مقصود مؤلف سقط محسن است. مترجم). آن‌دیگرهم حسین(ع) بود.

حسن در دهم ماه اوت ۶۶۱ بآرامی کناره گرفت و معاویه فرمانروای

**جانشین شدن حسن و کناره‌گیری او**

بلامعارض امپراطوری بزرگ اسلام گردید وقدرت بنی‌امیه مستقر واستوار گشت واز طرف همهٔ ممالك برسمیت شناخته شد.

چه خوش گفته است دوزی(۱) آنجا که میگوید فیروزی بنی‌امیه در حقیقت فیروزی فرقه‌ای بود که قلباً با اسلام دشمنی داشت و اولاد قدیمترین و سرسخت ترین اعداءِ پیغمبر اکنون بی اینکه قلباً تغییری کرده باشند مدعی خلافت و نیابت حقهٔ پیغمبر شدند و کسانی را که جرأت میکردند ضد بدعتهای آنان زمزمه‌ای آغاز کنند با شمشیرساکت مینمودند. برای اینکه بتوان علل وموجبات قر و لند و زمزمه‌را حتی در زمان خلافت معاویه جستجو نمود لازم نیست جای دوری برویم. زیرا معاویه درباری با شکوه در دمشق تشکیل داد و عوائق و موانعی میان خود و طبقات پائین بوجود آورد و بجای اینکه از نخستین نواب پیغمبر پیروی کند دربارامپراطوران روم شرقی وشاهان ایران‌را سرمشق خود قرار داد. باهمان‌روح بود که فرزند خود یزید را بخلافت برگزید و این انتخاب ناپسند را بزور باهالی دو شهر مقدس مکه و مدینه تحمیل کرد.

اوضاع وقتی بدتر شد که معاویه مرد (۶۸۰ میلادی) و یزید بتخت نشست. هیچ اسمی در عالم اسلام و بیش از همه در ایران باندازهٔ

**یزید اول (۶۸۰ - ۶۸۳ میلادی)**

اسم یزید مورد تنفر نیست. اگر بیك‌فرد ایرانی عبارات «دروغگو»، «رذل» و «غارتگر» بگویند و متأثر نشود ولی بهمان‌شخص «یزید» یا «شمر» یا «ابن‌زیاد» خطاب کنند آتش خشم وغضب او شعله‌ور گردد. یکی از شعراءِ ایران مورد ملامت و طعن قرار گرفت که چرا نام یزید را با

---

(۱) Dozy

لعن برده است . جواب داد : « اگر خدای کریم یزید را عفو فرماید ما را نیز که بلعن او قیام کرده‌ایم محققاً خواهد بخشود! » حافظ را از آنرو شدیداً سرزنش کرده‌اند که نخستین (۱) غزل دیوانش بامصراع دوم این بیت که از اشعار آن خلیفهٔ ناپرهیز کار است آغاز شده است :

**نفرتی که ایرانیان حتی‌ازنام یزید دارند**

انا المسموم ماعندی بتریاق و لاراقی
ادر کاساً و ناولها الا یـا ایها الساقی

اهلی شیرازی در مقام دفاع از لسان‌الغیب چنین گوید : ( لسان الغیب لقبی است که دوستداران وستایشگران حافظ بدو داده‌اند ) :

خواجه حافظ را شبی‌دیدم بخواب گفتم ای در فضل و دانش بی‌مثال
ازچه برخود بستی این شعر یزید با وجود اینهمه فضل و کمال
گفت تو واقف نه‌ای زین مسأله مال کافر نیست بر مؤمن حلال ؟

حتی این بهانه هم پذیرفته نیست . کاتبی نیشابوری پاسخ داده است :

بسی در حیرتم از خواجه حافظ بنوعی کش خرد زان عاجز آید
چه حکمت دید در شعر یزید او که دردیوان نخست ازوی‌سراید
اگر چه مال کافر بر مسلمان حلال است و دراو قبلی (۲) نشاید
ولی از شیر عیبی بس عظیم است که لقمه از دهان سگ رباید (۳)

---

(۱) **یادداشت مترجم :** ازکجا معلوم است نخستین بیتی که حافظ گفته است مطلع همین غزل باشد ؟ اگر تصور کرده‌اند حافظ غزلیات خودرا ازحیث‌قوافی بترتیب حروف تهجی گفته است چه‌مدرکی برای این‌خیال واهی دارند ؟ دیگراینکه مسلم نیست این بیت مال یزید باشد . رجوع شود بمقالهٔ مرحوم محمد قزوینی در صفحهٔ ۷۰ شمارهٔ‌نهم سال اول مجلهٔ یادگار. از آقای حشمت مؤید که ضمن انتقادات خود درمجلهٔ سخن این منبع‌را یادآوری کرده‌اند امتنان دارم . تذکرات دیگری‌نیز درآن مجله داده‌اند که حاکی ازتوجه ودقت نظر ایشان‌بود ومایهٔ تشکر گردید .

(۲) **یادداشت مترجم :** قیلی .

(۳) **یادداشت مترجم :** اصل این اشعار در کتاب براون نیست و حتی در پاورقی هم مأخذ را ذکر نکرده و بترجمه قناعت شده است . مدتی در جستجو بودم تا بالاخره براهنمائی آقای بدیع الزمان فروزانفر رئیس دانشکدهٔ معقول

( بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۳۳۲)

لازم نیست گفته شود که یزید میان مورخین اروپائی مدافعینی پیدا کرده است . در نظر برخی تاریخ نویسان رد فتاوی جامعه و آراءِ قاطبهٔ مردم هدفی فریبنده و دلکش است . در واقع شخصیت یزید چندان هم نفرت آور نیست . مادرش بادیه نشین(۱) بود و بهمین سبب یزید در هوای آزاد صحرا پرورش یافت ودرشادی شکارسری پرشور داشت . شعرهای نغز میسرود(۲) و نرد عشق میباخت . بباده گساری و موسیقی و لهو و لعب ویرا رغبتی تام بود و بمذهب توجهی نمیکرد . با تمام خدانشناسی وسبکی واسراف و تبذیر وی شاید اگر لکهٔ سیاهی که فاجعهٔ کربلا روی اسم او گذاشته است نبود بخاطر صورت زیبا(۳) و اشعارشیرین وصفات شاهانه ولذتی که ازنشاط زندگی میبرد بخود اجازه میدادیم درنظری که نسبت باو داریم تخفیف و تعدیلی قائل شویم .

**خصلت و منش یزید**

الفخری گوید : «سلطنت او مطابق اصح اقوال سه سال‌ونیم طول کشید . در سال اول حسین بن علی علیهما السلام را بقتل رساند ودرسال دوم شهر مدینه را نهب و تاراج کرد و در مدت سه‌روز هرچه بود بیغما برد و سال سوم بکعبه حمله نمود . »

---

( بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ۳۳۱ )
ومنقول وبتوجه آقای علی اصغر حکمت استاد دانشگاه این گره گشوده شد . آقای حکمت در شهریور ماه ۱۳۳۰ برای شرکت در کنگرهٔ شرق شناسان مسافرتی باستانبول کردند ودر آنجا مأخذرا یافتند وآن شرحی است که سودی بزبان ترکی اسلامبولی بر حافظ نوشته و بسال ۱۲۸۸ چاپ شده است . این اشعار در حاشیهٔ آن کتاب مندرج است و نسخه‌ای از آن کتاب نیز در کتابخانهٔ ایشان موجود است . در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار یك نسخهٔ خطی حافظ و رباعیات خیام باهم دریك جلد بشمارهٔ ۱۹۹ ضبط شده وبراهنمائی آقای فروزانفر اشعار اهلی درآنجا دیده شد .

---

(۱) کتاب خلافت تألیف سرویلیم مویر Sir William Muir صفحهٔ ۳۱۶.

(۲) در کتاب الفخری بعضی از اشعار بسیار زیبائی از یزید نقل شده است (رجوع شود بکتاب الفخری چاپ الوارت صفحات ۸-۱۳۷) .

(۳) رجوع شود به‌الفخری صفحهٔ ۶۷ .

**فاجعهٔ کربلا (دهم اکتبر ۶۸۰ میلادی)**

برای این سه فاجعه بخصوص قتل حسین بن علیع سراسر عالم اسلام را حالت لرزه‌ای فرا گرفت و آن لرزهٔ رعب و هول و نفرت و بغض بود. هر کس اندکی حس در نهاد خود داشته باشد نمیتوانداز آن قصهٔ غم‌انگیز متأثر نشود. نه‌تنها حادثهٔ کربلا جنایت بود بلکه اشتباهی عظیم بشمار میرفت، زیرا یزید وسوگلی‌های لعین و منفور وپست وپلیدش از قبیل ابن زیاد و شمر وسایر بن سبب شدند دوستداران پیغمبر یا علاقمندان کیش او آن اغماض و چشم پوشی ضمنی را که نسبت بخاندان اموی داشتند بکلی از دست بدهند بنحوی که باز گشت بآن حالت امکان‌پذیر نبود. سخن از غمض عین و گذشت است نه مهرورزی و وفاداری زیرا از مهر و وفا بحد کافی اثری وجود نداشت. شیعیان چنانکه دیدیم تا آنزمان بدبختانه آن‌شور وشوق و فداکاری و از خود گذشتگی لازم‌را فاقد بودند، لکن از آن پس وضع بکلی عوض شد و خاطرهٔ صحرای خون آلود کربلا که نوهٔ رسول خدا سرانجام با شکنجه و تشنگی در میان اجساد کسان مقتول خود در آنسرزمین بخاك افتاد همیشه کافی است که در اعماق قلب خونسرد ترین و بی اعتناترین افراد جوش و خروشی برانگیزد وحزن واندوه و هیجان شدیدی پدیدآورد و روح را در معارج کمال چنان پرواز دهد که رنج و الم و خطر مرگ در برابر آن ناچیز گردد. همه ساله در روز دهم محرم در ایران و هندوستان و ترکیه و مصر هرجا اهل تشیّع ساکن باشند بذکر مصیبت کربلا قیام میکنند. کیست که عزاداری شیعیان را ببیند ولو اینکه پیرو مذهب دیگری باشد وحقیقت آن مراسم راکه از مظاهر عالیهٔ احساسات مذهبی آنانست و اهمیتی راکه این سوگواری نزد شیعیان دارد تاحدی در ضمیر خود احساس نکند؟ اکنون که بشرح آنداستان پرداخته ام همهٔ آن خاطرات در نظرم مجسّم میشود. آن نوحه سرائیها، آن گریه و زاری و شیون گروه گروه عزاداران، آن کفنهای سفیدی که شیعیان با خون

خود سرخ میکنند ، آن حالت سکری که از اندوه و غمگساری برای آنها دست میدهد ، همه از برابر چشمم بار دیگر میگذرد .

چه‌خوب بیان کرده‌است الفخری (١) آنجا که میگوید : «دربارهٔ این فاجعه‌نمیخواهم بتفصیل بحث کنم زیرا بی‌اندازه غم‌انگیز ووحشت زا و نفرت‌آور است . علی‌التحقیق فاجعه‌ای ننگین‌تر ازاین دراسلام‌روی نداده‌است . در واقع قتل امیرالمؤمنین (ع) طامة‌الکبری‌بود. لکن‌دراین واقعهٔ کربلا چنان کشتاری شنیع‌مرتکب شدندوچندان‌اسیر گرفتندواسیرانرا بحدی شکنجه وآزار دادند که از شنیدن‌آن فجایع هول‌انگیز شنونده‌رالرزه براندام افتد . وعلت دیگری که ازبسط مقال خودداری میکنم‌آنست که همه کس ازین بلیهٔ بزرگ و مصیبت عظمی بخوبی آگاه است . هر که در اینکار دست داشت یا بدان فرمان داد یا بنحوی از انحاء خشنود گردید خداوند او را لعنت کند و توبه وفدیهٔ او را نپذیرد(٢) ! خداوند چنین کس را در زمرهٔ زیانکار ترین افراد ناس قرار دهد یعنی کسانی که‌عمرشان‌را در راه حیات دنیای‌فانی‌تباه کردند وبخیال باطل پنداشتند نکوکارند(٣) . »

**الفخری در واقعهٔ کربلا**

سرویلیم مویر گوید(٤) : «فاجعهٔ کربلا نه تنها مقدرات خلافت بلکه مقدرات ممالك پادشاهی‌اسلامی را مدتها بعد از انقراض واضمحلال خلافت‌تعیین کرد . کیست که آن‌عزاداری‌پرشوز وپرهیجان‌را ببیند وبداند که‌هرسال مسلمین کلیهٔ ممالك دنیا چگونه از شام تا بام سینه کوبند و

**سرویلیم مویر وفاجعهٔ کربلا**

---

(١) رجوع شود بصفحات ١٣٨ ببعد کتاب الفخری چاپ‌الوارت .

(٢) **یادداشت مترجم :** اشاره بحدیث لایقبل منه صرف ولا عدل (منتهی‌الارب) .

(٣) **یادداشت مترجم :** اشاره بآیهٔ شریفه است در سورهٔ کهف ( آیهٔ ١٠٣ ) : الذین ضل سعیهم فی‌الحیوة‌الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعاً . »

(٤) رجوع شود به کتاب سرویلیم مویر صفحهٔ ٣٢٤ Sir William Muir

باآهنگ موزون ومحزون خود بی آنکه خسته شوند دیوانه وار فریاد زنند: حسن! حسین! حسن! حسین!، وحربهٔ کشنده وشمشیر برنده ودو دمی راکه سلسلهٔ بنی‌امیه بدست دشمنان خود داده‌است تشخیص ندهد؟».

کامروائی و پیشرفتی که پس از عصیان و شورش نصیب عبدالله بن زبیر گردید و نُه سال (۶۹۲-۶۸۳ میلادی) در شهرهای مقدس باستقلال خلافت کرد مانند نهضت خطیر وهولناك مختار (۶۸۳ تا ۶۸۷ میلادی) مرهون انتقامجوئی عموم نسبت بقتلهٔ حسین و آل حسین بود. نه تنها فرقهٔ شیعه بلکه حتی بسیاری ازخوارج(۱) نیز در این حسّ خونخواهی سهیم بودند. سپاه یزید چون مدینه را نهب و غارت کرد (۶۸۲ میلادی) هیجده تن از اصحاب پیغمبر و لااقل هفتصد تن از قرّاء که تمام قرآن را حفظ داشتند هلاك شدند. خون این کشتگان و بیحرمتی بحریم حرم مکه بر کینخواهی منتقمین بیفزود. انتقام کربلا را اقلاً مختار (۶۸۶ میلادی) بوجه کامل گرفت و ابن‌زیاد وشمر و عمربن سعد وچندصدتن دیگر از افراد کم اهمیت تری را که در آن جنایت شرکت کرده بودند در چندین مورد با شکنجه و عذاب بقتل رساند. خود او نیز با ۷,۰۰۰ یا ۸,۰۰۰ تن از همراهانش کمتر از یکسال بعد بدست مصعب برادر ابن زبیر کشته شد. اختلافات روز افزون عالم اسلام در ماه ژوئن ۶۸۸ میلادی بطور بارز موقعی مشهود گردید که چهار تن از رؤساءِ قوم که با هم رقیب بودند هریك جداگانه درمناسك حج در رأس همراهان خود شرکت نمودند. اسامی آنها بشرح ذیل است: عبدالملك خلیفهٔ اموی، محمدبن علی (معروف به ابن الحنفیه)، ابن‌زبیر و نجده از خوارج.

**سرپیچی عبدالله بن زبیر ومختار**

جنبش مختارچنانکه دیدیم اساساً جنبش شیعه بود؛ فریادی که

---

(۱) رجوع شود بصفحهٔ ۳۳۲ کتاب مویر که ذکرش گذشت.

برای انتقام حسین و اصحاب او از حلقوم ملت برخاست وهدف منادیان این نهضت احراز حق ابن‌الحنفیّه بود(۱). فرق این نهضت

**خصایص شورش مختار**

با نهضت های دیگر شیعه که بعد روی داد این بود که بموضوع اصل و نسب مستقیم داشتن از خاندان نبوت وفاطمهٔ زهرا بنت رسول‌الله یا ازدودمان شاهان ساسانی اهمیتی نمیدادند (فاطمهٔ زهرا البته مادرحسن وحسین بود نه ابن‌الحنفیه). نخستین کسی که واجداین دوصفت بود علی‌بن‌حسین معروف به‌السجاد یازین‌العابدین است که مادرش را دختر یزدگرد دانسته‌اند(۲).

زین‌العابدین(ع) واخلاف اومظهر کامل آرزوهای حقهٔ دوشاخه‌ای بودند که از مذهب شیعه منشعب گردید (دوازده امامی وهفت امامی). میان پیروان مختارعدهٔ زیادی اتباع غیرعرب بنام موالی وجود داشتند که اکثرآنها باغلب احتمال ایرانی بودند. ازهشت هزار تن سپاهیان او که بمصعب برادر ابن‌زبیر تسلیم شدند کمتر از عشر آنها (درحدود هفتصد تن) عرب بودند(۳).

---

(۱) رجوع‌شود به‌الیعقوبی چاپ هوتسما Houtsma جلد دوم صفحهٔ ۳۰۸.

(۲) رجوع شود بصفحات ۱۹۵ ببعد این ترجمه و بتاریخ الیعقوبی (چاپ هوتسما) جلد دوم صفحات ۲۹۳ و۳۶۳. این مورخ (که در نیمهٔ دوم قرن نهم میلادی وفات یافته است) چنین گوید: «مادرش حرار نام داشت ودختر یزدگرد پادشاه ایران بود (ولی اسم‌او مسلم نیست که حرار باشد). چون عمربن خطاب‌دو دختر یزدگرد را آورد یکی را بحسین بن علی داد و حسین اورا غزاله نام نهاد. هنگامی که از علی بن حسین (و این شاهزاده خانم ایرانی) ذکری بمیان میآمد بعضی از اشراف میگفتند: «همهٔ مردم خوشوقت میشدند چنین کنیزانی مادرشان باشد!»».

(۳) رجوع شود بکتاب مویر که ذکرش گذشت صفحهٔ ۳۰۶. مورخ مزبور گوید: «برای روشن شدن اذهان این نکته قابل توجه است که در این زمان برای خون عرب امتیازی قائل بودند زیرا در محیط آرام و ساکتی پیشنهاد شد که اسراء عرب را آزاد کنند وموالی‌را که خون خارجی داشتند بقتل رسانند.» لکن پس‌ازمباحثات بسیارهمه‌را کشتند. دینوری نیز درصفحهٔ ۲۹۶ میگوید‌بسیاری ازایرانیان میان اتباع مختار بودند.

در تحقیقات فاضلانه‌ای که ون‌فلوتن دربارهٔ سیطرهٔ عرب(۱) نموده
علل شرکت مسلمین بیگانه‌را درسپاه مختار بانهایت دقت مورد مطالعه قرار
داده است. ازجهت مطالب ذیل بی‌اندازه مرهون نویسندهٔ مزبورهستم.

**امارت عبدالملک (۷۰۵-۶۸۵ میلادی)**

فرمانروائی بنی‌امیه درعهدامارت عبدالملک (۷۰۵-۶۸۵ میلادی)
باوج اعلی خود رسید. در آنزمان اعراب در امور دنیوی و غیر مذهبی
بذروهٔ اقتدار خود نائل شده بودند. در آن تاریخ
چنانکه‌دیدیم‌ضرب‌سکهٔ عربی‌نخستین بارمرسوم
و معمول گردید. محاسبات دولت که بفارسی
نگاهداشته میشد بزبان‌عربی درآمد. اشرافیت قدیم عرب تسلط یافت.
موالی(مسلمین غیرعرب)مورد نفرت‌وظلم وستم قرار گرفتند؛ احساسات
مسلمین متقی ومتدین مخصوصاً انصارمدینه ویاران وفادارخاندان رسالت
بارها بشدّت و بیرحمانه جریحه‌دار گردید. حجاج بن یوسف قائم مقام
کاردان ولی ستمگر عبدالملک بیش از بیست و دوسال (۷۱۳-۶۹۱) با
قساوت قلب وخونخواری امارت کرد وامارت اوبرای عالم اسلام درحکم
تازیانهٔ عقاب بود (ونفرتی که ازوی دارند کمتر از یزید وابن‌زیاد وشمر
نیست). حجاج نخستین دفعه‌ای که توجه عبدالملک را بخود جلب کرد
هنگامی بود که حاضر شد مکه را محاصره کند(۲) و میدان مهاجمه قرار

**ستمگری الحجاج**

دهد وابن‌زبیررا که سرپیچی کرده‌بود قلع‌وقمع نماید.
عدهٔ کسانی را که بعمد و خونسردی (۳) بقتل رساند،
قطع نظر ازافرادیکه درجنگ کشته شدند، به یکصد
و بیست هزار تن تخمین شده است؛ خطبهٔ وحشیانه‌ای که برای اهالی
کوفه خواند(۴) با این عبارت شروع شد: انی والله لأری ابصاراً طامحة

(۱) Van Vloten, Recherches sur la Domination Arabe, etc.

(۲) رجوع شود به‌الیعقوبی جلددوم، صفحهٔ ۳۱۸.

(۳) آقای آیت‌الله خلیل کمره‌ای تذکرداده‌اندکه اینگونه قتل‌را درمتون عربی «قتل‌صبر» گویند که یك نوع قتل بی‌دفاع است وکاری به خونسردی آمرندارد.

(٤) مروج‌الذهب مسعودی‌چاپ باربیه دومینار: جلد پنجم، صفحات ۳۰۰-۲۹٤.

و اعناقاً متطاولة و رؤساً قداینعت وحان قطافها و انی [ انا ] صاحبها
«بخدا سوگند چشمانی را میبینم که بمن دوخته و گردنهائی که افراخته
است و مانند محصولی که رسیده و مستعد درو است سرهائی را مشاهده
میکنم که برای بریدن آماده است و من صاحب آنم ! این عبارت که
من باب نمونه آورده شد طبع سبعانهٔ اورا نشان میدهد . گویند چون خبر
امارت خود را شنید کلماتی ادا کرد که دست کمی از کلمات رئیس وی
عبدالملك نداشت(۱) .

هنگامی که پیك نزد او آمد مشغول تلاوت قرآن بود . قرآن را
بست و گفت : هذا فراق بینی وبینك(۲) . اگر باقتضای ملاحظات سیاسی
لازم میشد اشخاص معدوم شوند یا امکنهٔ مقدسی منهدم و نابود گردد
بی آنکه متأثر شود اقدام مینمود و شامیان در اطاعت اوامر وی درنگ
نمیکردند . بگفتهٔ الیعقوبی(۳) حس احترام ازیك طرف وحس وفاداری
از طرف دیگر تصادم کرد و در این معارضه فیروزی با وفاداری بود .

**در وصف دولت امویه بقلم دوزی**

چه خوب بیان کرده است دوزی(٤) آنجا که میگوید : دشمنان
اسلام نیارمیدند تا اینکه بر دو شهر مقدس غلبه یافتند ومسجد مکه را
بطویله مبدل ساختند و کعبه را آتش زدند ودر
بارهٔ اعقاب مسلمین صدراسلام نهایت اهانت وتحقیر
را روا داشتند . این دو کامیابی برای اعداءِ اسلام
گران تمام شد زیرا قبائل عرب تلفات زیادی بآنها وارد کردند و مراد
ما آن قبائلی است که عدهٔ قلیلی آنها را مطیع و منقاد خود ساختند
و وادار کرده بودند اسلام اختیار کنند . سراسر دورهٔ امویه جز ارتجاع

---

(۱) الفخری چاپ الوارث صفحات ۱٤۷ - ۱٤٦ .
(۲) قرآن مجید سورهٔ ۱۸ آیهٔ ۷۷ .
**یادداشت مترجم :** تمام آیهٔ مبارکه ازسورهٔ الکهف نقل می‌شود :
قال هذا فراق بینی وبینك سانبئك بتأویل مالم تستطع علیه صبراً .
(۳) رجوع شود بجلد دوم صفحهٔ ۳۰۰ .
(٤) Dozy کتاب اسلام ترجمهٔ شوون Chauvin صفحهٔ ۱۷۹ .

وفیروزی بت پرستی والحاد چیز دیگری نبود. خود خلفا نیز باستثناءِ تقریباً یکنفر یـا بی‌اعتنا بودند یا ملحد و کافر. یکی از خلفا ولید دوم (۷۴۴-۷۴۳ میلادی) زنها رابجای خود بنماز جماعت میفرستادوقرآن را هدف تیر کمان قرار میداد (۱).

اگر بخواهیم بطور وضوح و کلی سخن بگوئیم سیاست بنی امیه چهارطبقه از اتباع را بکلی از بنی‌امیه‌دور کرد و نسبت بآنخاندان بیگانه ساخت. طبقات چهار گانهٔ مزبور بدین قرار بودند:

**چهار طبقه‌ای که در نتیجهٔ سیاست بنی‌امیه دوری جستند**

۱ - مسلمین متقی ومتدینی که اعمال وهن آور وخلاف دیانت و زندگانی آمیخته با کفر و الحاد و دنیا پرستی فرمانروایان خود را با نفرت وانزجار تلقی میکردند. تقریباً کلیهٔ اصحاب وانصار و اعقاب آنها جزءِ همین طبقه بشمار میروند. ابن زبیر درشورشی که بپا ساخت بیشترنیروی خودرا ازهمین عناصر بدست آورد.

۲ - شیعیان علی: خاندان بنی امیه مظالم جبران ناپذیری نسبت بشیعیان رواداشتند. خطیئات بنی‌امیه‌درفاجعهٔ کربلا بمنتهای‌شدت‌رسید. در بارهٔ آن فاجعه سخن گفته ایم. هستهٔ مرکزی شورش مختار همان کربلاست.

۳ - خوارج یامتشرعینی که طرفدار حکم خدا بودند. این جماعت بکمک افراد ناراضی و قاطعان طریق تـا حدود ۷۰۰ میلادی پیوسته بشدت هرچه تمامتر مزاحم حکومت بنی امیه بودند (۲).

۴ - موالی یـا مسلمین غیر عرب. رفتار دولت نسبت باین اشخاص رفتاری نبود کـه با مسلمین عرب نژاد میشد. دولت میان این دو دسته

---

(۱) رجوع شود به‌الفخری صفحهٔ ۱۵۹.

(۲) مرگ شبیب بن یزید الشیبانی تقریباً بسال ۶۹۹ میلادی بعقیده برونو Brünnow (صفحهٔ ۴۹ کتاب او) پایان سخت‌ترین مراحل تمرد وعصیان خوارج است.

قائل بمساوات نبود. مسلمین غیر عرب را ملل تابعه میدانستند و بدین چشم در آنها نظر میکردند ومیگفتند فرمانروایان باید در حق آنها ظلم وتحقیر روا دارند وبنفع خود از وجود آنها استفاده کنند.

باتوجه و متابعت از تحقیقات قابل ستایش ون فلوتن (۱) اکنون در بارۀ طبقۀ اخیرالذکر سخن خواهیم گفت. این نویسندۀ دانشمند سقوط

**علل سقوط بنی امیه**

سلسلۀ بنی امیه وپیروزی عباسیان را بیشتر معلول سه علت ذیل میداند:

۱ - نفرت وعناد شدید نژاد تابع نسبت بفرمانروایان ظالم بیگانه.

۲ - نهضت شیعه یامذهب ذریۀ رسول.

۳ - انتظار ظهور منجی.

رقابت قبائل عرب در شمال وجنوب در درجۀ دوم قرار داده میشود. این رقابت در اقصی بلاد اشغالی نیز نمایان بود ودر اشعار معروف نصر بن سیار بطور مؤبّد پایدار مانده است وما بزودی بآن اشعار اشاره خواهیم کرد. نصر بن سیّار دربارۀ رقابت قبائل عرب واینکه عامل سقوط خلافت اموی همین رقابت بوده است راه مبالغه را پیموده است.

اگر وضع ملل مغلوبه قبل از بنی امیه، چه اقوامی که اسلام آوردند وچه اممی که بدیانت یهود و نصاری ومجوس باقی ماندند، چنانکه دیدیم کاملاً مایۀ رشک وحسرت نبود، قابل تحمل بود (۲).

در زمان خلافت بنی امیه اغراض نژادی و تجاوزات جهانگیرانه رو بشدت گذاشت وجنگها وغزواتی کـه لااقل تاحدی اساساً برای نشر

**وضع امم تابعه**

اسلام روی میداد بصورت تهاجم وغارتگری (۳) صرف درآمد و اگر نگوئیم یگانه هدف مهاجمین غنائم

---

(۱) Van Vloten

(۲) رجوع شود به تحقیقات ون فلوتن در باره سیطرۀ عرب، صفحات ۳ و ۱٤ و ۱۵.
Recherches sur la Domination Arabe

(۳) رجوع شود به تحقیقات ون فلوتن دربارۀ سیطرۀ عرب، صفحات ٤ تا ۷.

جنگی بود باید گفت غایت اصلی همین بوده است. لکن غنائم غزوات برای تجملات روز افزون و اسراف وتبذیر طبقهٔ حاکمه کفایت نمیکرد و مالیات سنگین‌تری علی‌الدّوام برملل تابعه تحمیل میشد تا آنجا که اگر برای آسایش خاطرخود اسلام میآوردند ازجهت مادی آسودگی آنها محل تردید بود. اختلاس و دزدی بیت‌المال ازطرف حکام و دست پروردگانشان(۱) رو بافزایش گذاشت. اغلب این اشخاص بهروسیله ای متوسل شدند که تادست درکار بودند نان فراوانی گردآورند.

کار چپاول بیت‌المال بجائی کشید که کم کم هرحاکم منصوبی علی‌الرسم حق داشت‌ازحاکم‌معزول مبلغی‌بزور وفشار بعنوان «استخراج» بگیرد و حکام جدید این امتیاز یا حق اخاذی از حکام معزول را در ازاءِ مبالغی که بحکومت مرکزی میپرداختند بدست میآوردند. مقر حکومت مرکزی دمشق بود. وجوهی که حکام ظالم وجبار بدینطریق باجبار پس میدادند گاه بمبالغ بسیار خطیری سر میزد. مثلاً یوسف‌بن عمرحاکم عراق ازسلف خودخالد القسری ودست پروردگان وی‌هفتاد میلیون درهم(تقریباً دو میلیون وهشتصد هزار لیرهٔ انگلیسی) گرفت: بار سنگین این همه اخاذی بالمآل روی دوش روستائیان پریشان حال میافتاد. کشاورز بیچاره هیچگونه وسیله ای برای تظلم نداشت و اگر شکایت میکرد مؤثر واقع نمیشد.

طرز وفن آوری که مالیات(۲) وصول میشد مایهٔ تشدید این اوضاع و احوال بود. راست است که‌اعیان واشراف قدیم ایران ودهقانان موفق شدند مقدار زیادی ازقدرت ومکنت خود را درنتیجهٔ قبول کردن اسلام و تفویض مقدرات خود بفاتحین حفظ کنند زیرا فاتحین بخدمات

(۱) رجوع شود به‌تحقیقات ون‌فلوتن دربارهٔ سیطرهٔ عرب، صفحات ۹ تا ۱۱.

(۲) رجوع شود بکتاب ون‌فلوتن که ذکر آن گذشت، صفحات ۱۱ تا ۱۲.

آنان نیازمند بودند واز نفوذ محلی واطلاعات آنها بالضروره نمیتوانستند بگذرند . لکن در مورد طبقات پائین تر چنین نبود زیرا همانقسمی که ون‌فلوتن بیان میکند «جاه‌طلبی وتکبّر نژادی‌عرب توأم باحرص‌وطمع آن قوم مانع غلبه ناپذیری برای بهبود اوضاع آن طبقات‌بود» . موالی درنظر عرب قومی حقیر واندکی بهتر ازبردگان بشمار میرفتند . دربارهٔ شورش مختارطبری مورخ میگوید هیچ‌چیزی کوفیان عرب‌را آن‌اندازه خشمگین نکرد که مختار برای موالی سهمی ازغنائم قائل شد (چنانکه دیدیم عدهٔ زیادی ازیاران مختار مسلمین غیر عرب یعنی موالی بودند) . کوفیان‌فریادبر آوردند که «شماموالی‌را ازما گرفتیدوحال آنکه‌خداوند موالی را با همهٔ این ولایت بغنیمت بما عطا فرمود . ما آنانرا بامید اجر خداآزاد کردیم لکن‌شمادراین‌باره بخود زحمتی‌نمیدهید وسبب‌میشوید که آنها نیز دریغمای ما سهیم شوند (۱). »

درعهد حکومت جباروخدانشناس حجاج بن یوسف حتی کسانی که اسلام میآوردند بحکم اجبار جزیه میدادند و حال آنکه جزیه فقط بغیر مسلم تعلق میگرفت و مسلمین باید معاف میشدند . این امر باعث ناخشنودی آنها گردید و سبب شد که عدهٔ زیادی از آنها در غائلهٔ عصیان عبدالرحمن بن اشعث باو پیوستند ولی آتش این فتنه با خون خاموش گشت وموالی بقرای خود عقب رانده شدند . روی دست هریك ازموالی‌اسم دهکدهٔ او داغ شده بود(۲)، چنانکه فن کرمر نیز گفته است دراثر عمل حجاج امید موالی ومسلمین جدید باینکه باقوم فاتح‌وغالب

---

(۱) رجوع شود به تحقیقات ون فلوتن دربارهٔ سیطرهٔ عرب صفحهٔ ۱۶ .

(۲) رجوع شود به تحقیقات ون فلوتن دربارهٔ سیطرهٔ عرب صفحات ۱۷ و ۲۶ و۲۷ .

برابرشوند مبدل بیأس گردید و ناخشنودی آنها دوام یافت و قویترین عامل سقوط سلسلهٔ بنی‌امیه همین مسأله بود(۱).

دوزی(۲) گوید : از خاندان بنی‌امیه یگانه شهزاده‌ای که حقیقةً مؤمن و متّقی بود عمر ثانی است (۷۲۰-۷۱۷ میلادی). منافع مادی در او تأثیری نداشت. ولی بیش از هرچیز بنشر اسلام دلبستگی نشان‌میداد. مستخدمین‌را هم‌آهنگی‌بااصول جدید دشوار میآمد زیرا اصول جدید با آنچه تا آن تاریخ معمول ومرسوم‌بودشدیداً تعارض داشت. یکی ازمأمورین بخلیفه نوشت : اگر در مصر احوال بدین منوال بماند مسیحیان بدون استثناء اسلام آورند و کلیهٔ عوائد دولت از دست برود. عمر عبدالعزیز پاسخ داد: هرگاه همهٔ مسیحیان باسلام هدایت شوند من آن‌واقعه‌را نعمتی عظیم دانم و بسیار مبارك وفرخنده شمارم زیرا خداوند رسول خودرا برسالت فرستاد نه برای وصول مالیات. والی خراسان شکایت کرد که بسیاری از ایرانیان در آن ایالت از ختنه کردن خودداری کنند و اسلام را فقط بدان منظور قبول کرده اند که از جزیه معاف شوند. عمر عبدالعزیز در جواب گفت: خداوند محمد مصطفی (ص) را برای آن فرستاد که خلق خدا را بایمان واقعی رهنمون شود نه اینکه آنهارا ختنه کند(۳). بنابراین در تفسیر و تأویل مقرّرات شرع زیاد سخت گیر نبود. میدانست عدهٔ کثیری در تغییر مذهب صادق نبودند ولی آنروزی را میدید که

**عمر بن عبدالعزیز**

---

(۱) رجوع شود به‌تحقیقات فن کرمر دربارهٔ تاریخ تمدن اسلام، صفحهٔ ۲۴: Von Kremer, Culturgeschichtliche Streifzüge auf dem Gebiete des Islams

(۲) رجوع شود بکتاب اسلام تألیف دوزی Dozy, l' Islamisme ترجمهٔ شوون Chauvin صفحات ۱۸۰ و ۱۸۱.

(۳) رجوع شود بکتاب ون‌فلوتن Van Vloten که ذکرش گذشت صفحهٔ ۲۳ - ۲۲.

فرزندان و نوادگان همین اشخاص تربیت اسلامی فرا گیرند وبا عرب در ایمان برابری کنند بلکه پیشی گیرند . »

**درسیرت پادشاهی عمر ثانی و آثار آن**

از فرمانروایان خداشناس و خودپرست و طماع خاندان امیه عمرعبدالعزیز تنها کسی است که بزیورشرافت ونجابت آراسته ومنحصر و ممتازبود . چون درامرملك داری توجه اوبیشتر بدارآخرت معطوف گردیدنکس خطیری درعوائد پدید آمد . روش او بتقلید صرف خلافت هم اسم شهیر اوعمربن خطاب بحدّی محافظه‌کار و حتی ارتجاعی بود که پیشرفت امور دشواربنظرمیرسید . عمر عبدالعزیز برای اینکه عدل وداد وامنیت را برای ملل تابعه برقرارسازد کوشش بسیار کرد وباردیگرامید فراوان در دل آرزومندان برانگیخت و عکس العملی را کـه ضدّ جهانگشائی عرب رو بافزایش بود سریعتر و قوی تر نمود . اگر از نقطهٔ نظر امور دنیوی بخواهیم داوری کنیم عمر ثانی ضربهٔ مهلکی بسروری و سالاری خاندان امیه و تفوق و برتری قوم خود وارد ساخت . لکن از جهت موازین مذهبی عمل او عملی بود که هرمسلمان مؤمنی باید پیشهٔ خود سازد . عمر عبدالعزیز سبّ علی را در مساجد ملغی و موقوف کرد و بدین طریق رضا و خشنودی همهٔ مسلمین متقی و پرهیزکار را جلب نمود و تا حدی دل فرقهٔ شیعه‌را نیز بدست آورد . کثیّر از شعرای آن عصر اشعاری (۱) چند در ستایش او سروده است که مطلع آن بدین مضمون است :

| | |
|---|---|
| ولیت فلم تشتم علیاً ولم تخف | بریاً ولم تتبع مقالة مجرم |
| وقلت فصدقت الذی قلت بالذی | فعلت فاضحی راضیاً کل مسلم |

مرگ عمر تقریباً بـا پایان قرن اول اسلام تصادف کرد . در آن

---

(۱) الفخری چاپ الوارت (Ahiwardt) صفحات ۱٥٤ تا ۱٥٥ .

تاریخ امم تابعه غالباً ناخشنود بودند و عقیده داشتند کـه انقلابی بزرگ در شرف وقوع است .

**پایان**
**قرن اول هجری**
**آغاز دعوت عباسی**

دینوری گوید (۱) : « در این سال (۱۰۱ هجری مطابق ۷۱۹ تا ۷۲۰ میلادی) شیعیان نمایندگانی نزد امام محمدبن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم (۲) فرستادند . امام درسرزمین سوریه در نقطه‌ای که‌الحمیمه‌نام داشت زندگی میکرد. نخستین کسانی که ازشیعیان پیش امام آمدند میسرة العبدی ابوعکرمه سراج و محمدبن خنیس و حیان دارو ساز بودند . این اشخاص آمدند سوگند وفاداری یاد کنند و گفتند دستت رادراز کن تا قسم یاد کنیم که نسبت بتو وفاداریم و کوشش میکنیم سلطنت را برای تو بدست آوریم تا بلکه خداوند بوسیلهٔ تو اجرای عدل را تسریع کند و ظلم را ریشه کن سازد ، زیرا بحقیقت موقع مناسب برای اینکار امروز باشد واین ودیعه‌ایست که دانشمند ترین فرزانگان شما برای ما گذاشته‌اند . محمد بن علی چنین پاسخ داد : « امروز روز تحقق آمال ماست . یکصد سال تمام از تقویم ما گذشته است ، زیرا علی‌التحقیق هرگز یکصدسال بر قومی سپری نشود که‌خداوند حقیقت مدافعین حق را آشکار نسازد و سر خطاکاران خودپسند را بخاك نساید . کلام خدا جل اسمه دلیل این معنی است . میفرماید : او کالذی مر علی قریة و هی خاویة علی عروشها قال انی یحیی هذه الله بعد موتها فاماته الله مأة عام ٍ ثم بعثه (۳) » بنابراین برو ای مرد ومردم را باحزم واحتیاط پنهان نزدخود بخوان ومن دعا میکنم خداوند آرزویت را برآورد و نهال دعوتت را بارور سازد . قدرتی جز قدرت او نیست . »

---

(۱) چاپ گیرگاس Guirgass صفحهٔ ۳۳٤ ببعد .

(۲) رجوع شود بجدول صفحهٔ ۳۱۵ این کتاب .

(۳) سورهٔ دوم ، البقره آیهٔ ۲٦۱ .

عباسیان با دعوت معروف خود ازعوامل فراوانی که مایهٔ خشنودی مردم بود با سکوت و طمأنینه استفاده کردند و بنیاد اقتدار بنی امیه را سست و ویران ساختند و در ظرف سی سال کاخ آن سلسله را سرنگون کردند. داعیان این دعوت مردانی بودند لایق و فداکار که از هرگونه هیجان بیمورد پرهیز میکردند ولی برای پیشرفت این امر هرآن آمادهٔ جانبازی بودند وبالخاصه ازغلیان احساسات اهالی ناراضی ایالت خراسان استفاده کردند. دینوری درصفحهٔ ۳۳۵ چنین گوید:

« مردم را دعوت کردند نسبت بمحمد بن علی سوگند وفاداری یاد کنند و کوشش کردند خلق را بعلّت رفتار ناهنجار و ستمگریهای غم انگیز خلفاء مشمئز ومنزجر نمایند. بسیاری از مردم خراسان دعوت آنها را اجابت نمودند ولی کار های آنها اندکی دانسته شد و آوازهٔ آن بگوش سعیدبن عبدالعزیزبن الحکم‌بن ابوالعاص والی خراسان(۱) رسید. سعیدآنهارا خواست وچون نزد او آمدند گفت: شما کیستید؟ جواب دادند: بازرگانیم. سعید پرسید: دربارهٔ شما چه میگویند؟ پاسخ داد: چگونه باشد؟ سعید گفت: بما خبر داده‌اند که شما بعنوان مبلغین خاندان عباسی آمده‌اید. جواب دادند: ای امیر ما باندازهٔ کافی گرفتار خود و تجارت خود هستیم که باینکار نمیرسیم! امیر اجازه داد بروند و رفتند و چون از مرو خارج شدند درایالت خراسان و دهستانها با لباس مبدل ودر کسوت تجارت سفر کردند و مردم‌را بامام محمدبن علی دعوت نمودند. تادوسال چنین کردند و چون بسر زمین سوریه نزد امام محمدبن علی باز آمدند بامام خبر دادند که در خراسان نهالی کاشته‌اند و امیدوارند در موسم خود بارور شود. خداوند پسری بامام عطا فرموده بود و نام او را

**از دینوری**

---

(۱) ویرا ازآنجهت خزینه نامیده‌اند که رفتار و سیرت زنان داشت. رجوع شود بکتاب مویر که تعریف آن گذشت صفحات ۳۸۴ تا ۳۸۶.

ابو العباس گذاشته بودند(۱) . امام فرمان داد فرزندش را بیاورند . آنگاه

**ولادت ابو العباس**

با اشاره بفرزند خود روبدانها کرد و گفت: این مولای شماست . آنها نیز دست و پای اورا بوسه زدند » .

چون ایرانیان مورد تحقیر و ظلم واقع شده بودند مبلغین مزبور میتوانستند بپشتیبانی‌وتقویت آنها مطمئن ومستظهر باشند، زیرا ایرانیان

**تقویت ایرانیان از دعاوی عباسیان**

مردمی‌بودند خردمندو کاردان و گذشتهٔ باعظمتی داشتند . ولی قومی جنگجو که از هر جهت باستثنای شجاعت وحب استقلال ازایرانیان پست‌تر بود آنانرا بروز سیاه نشاند وباملت ایران باهانت و استخفاف رفتار کرد .

مختار و سپهسالارش ابراهیم بن الاشتر لیاقت و ارزش ایرانیان را هم‌اکنون بثبوت رسانده بودند . چنانکه دیدیم درحقیقت صفوف لشکر

**قدر شناسی مختار و ابن‌الاشتر از شایستگی ایرانیان**

مختار بیشتر ازمیان ایرانیان تجهیز شد(۲) . فرات وعمیر دوتن ازصاحب منصبان سپاه شام بودند که عبد الملك بجنگك مختار فرستاد . چون آن دو فرمانده بدیدن ابن الاشتر در اردو گاهش رفتند اظهار داشتند از زمانیکه وارد اردوگاه وی شدند تا آنکه بحضور مختار رسیدند حتی‌یك کلمه عربی‌نشنیدند . پس‌چگونه ممکن‌است چنین‌سپاهی در برابر لشکریان شام تاب مقاومت آورد ؟ .

ابن الاشتر پاسخ داد : « بخدا سوگند ! اگر بجز مور یارانی نمیيافتم باز هم علی التحقيق با همان موران بجنگك شامیان میشتافتم . لکن برای نبرد با شامیان هیچ قومی را قوهٔ فهم و ادراك بیش از ایرانیان

---

(۱) بعدالسفاح ( بمعنی‌خونریز ) خوانده شد و نخستین خلیفهٔ خاندان عباسی هم اوبود .

(۲) رجوع شود بدینوری صفحات ۳۰۰ تا۳۰۲ و۳۰۶ و۳۱۰ و۳۱۵ .

نباشد و سپاهیانی را که با من مشاهده میکنید فرزندان همان دلاوران و مرزبانان ایران زمین‌اند . » مختار هر که را ازنژاد ایرانی بود برتری و سروری داد و هدایا و عطایا بخشید و از تازیان کناره گزید و آنانرا از خود دور و نومید ساخت . تازیان خشمگین شدند و بزرگان عرب گرد هم آمدند و نزد مختار رفتند و ویرا سرزنش کردند . مختار جواب داد : « خداوند از هیچکس جز خود شما دور مباد ! من نسبت بشما شرط احترام بجا آوردم وشما اعتنا نکردید . بشما اختیارات دادم وشما عوائدرا ازمیان بردید . اما این‌ایرانیان ازشما فرمانبردارتر ووفادارترند و در برآوردن امیال من چالاك‌تر . »

جماعت دیگری که پشتیبانی و حمایت آن برای پیشرفت دعوت عباسیان ضرورت داشت اهل تشیّع بودند . در بارهٔ حقوق خاندان نبوت قولی‌است که جملگی شیعیان برآنند، لکن دراینکه کدامیك ازداوطلبان خلافت در آن خاندان ذیحق‌ترند عقائد مختلف بود . بطور کلی پس از شهادت حسین بن علی شیعیان بدودسته تقسیم شدند یك دسته بطرفداری برادر جوانتر حسین که محمد بن الحنفیّه نام داشت برخاستند ؛ دستهٔ دیگرهواخواه فرزندحسین شدند که موسوم است بعلی‌بن‌حسین معروف بزین العابدین .

دستهٔ اول پس از مرگ محمد بن الحنفیّه بفرزندش ابوهاشم بیعت کرد ( و بهمین جهت آنها را هاشمیه نامیدند ) . ابوهاشم چنانکه ون فلوتن (۱) نیز عقیده دارد نخستین کسی‌است که تشکیلاتی

**هاشمیه**

برای تبلیغات داد و حس تکریم و ستایش و عشق‌ورزی را که شیعیان از آغاز امر نسبت بائمه داشتند تقویت کرد و همچنین

---

(۱) رجوع شود بکتاب وی در بارهٔ تحقیقات راجع بسیطرهٔ عرب صفحات ۴۴ تا ۴۵ . Van Vloten, Recherches sur la Domination Arabe

اعتقاد باطنی باینکه کلید کارها بدست او سپرده شده است مورد تشویق اوقرار گرفت . ابوهاشم درسال ۹۸ هجری (مطابق با ۷۱۷-۷۱۶ میلادی) بدرودحیات گفت (میگویند سلیمان خلیفهٔ اموی ویرا مسموم ساخت)(۱) و حق خود را بمحمد بن علی رئیس دودمان عباسی واگذار نمود . از آن تاریخ ببعد هاشمیه و مبلغین آنها بطیب خاطر وسیلهٔ پیشرفت عباسیان شدند .

**امامیه**

دستهٔ دوم فرقهٔ شیعه یافرقهٔ امامیه بآن آسانی بعباسیان ملحق نشد زیرا شیعیان عقیده داشتند امام باید از احفاد علی بن ابیطالب وفاطمهٔ زهرا باشد و امام واقعی آنها در آنزمان علی بن حسین زین-العابدین بود که بسال ۹۹ یا ۱۰۰ هجری ( مطابق با۷۱۸ میلادی)(۲) رحلت نمود . برای جلب مساعدت امامیّه عباسیان بنام هاشم که جد مشترك عباسیان و علویان بود تبلیغ میکردند و همینکه توفیق یافتند وکار باتمام رسید برطرفداران علی که نومید وتلخکام شدند معلوم گشت که خاندان عباسی باید از ثمرهٔ زحمات آنها برخوردار شود و بیت علی برکنار باشد .

بدین طریق دعوت عباسیان با سکوت و آرامی ولی جدی دوام یافت . گاهی دعات آنها را دولت میگرفت و بقتل میرساند کما آنکه ابوعکرمه و حیان بدین سرنوشت دوچار شدند ولی بجای آنها پنج تن دیگر فوراً بخراسان اعزام شدند با این دستور که باحزم و احتیاط قدم بردارند وتاجوینده‌ای سوگند صحیح یادنکندچیزی نزداوفاش نکنند(۳).

در عهد خلافت هشام هنگامیکه خالد در عراق حکومت داشت چندین

---

(۱) رجوع شود به الیعقوبی ( چاپ هوتسما Houtsma ) جلد دوم ، صفحهٔ ۳۵۶ .

(۲) رجوع شود به الیعقوبی ( چاپ‌هوتسما ) جلددوم ، صفحه ۳۶۳ .

(۳) دینوری ، صفحات ۳۳۶ تا ۳۳۸ .

بار بین خوارج وشیعیان نبرد سخت وعجیب در گرفت وپیشوایان نهضت در چندین مورد طعمهٔ آتش شدند و بقتل رسیدند(۱) . از طرف دیگر با وجود تذکرات والی خراسان خلیفه اندکی بیخردانه نسبت بمبلغین عباسی در آنجا برفق و مدارا(۲) رفتار کرد .

اعمال وحرکات دعات عباسی از طرف دوازده نقیب وهمچنین مجلسی مرکب از هفتاد تن از شیوخ جزء رهبری میشد(۳) . گاهگاه یکی از دعات سر باز میزد و شور انگیز ترین و عجیب ترین عقائد غلات را که از شیعیان افراطی بودند تبلیغ مینمود . الخداش چنین کرد وبسال ۷۳۶ میلادی بقتل رسید. اگر خواننده جویای اطلاعات بیشتری دربارهٔ خداش و راوندیان و خرّمیان باشد ویرا بمطالعات استادانهٔ ون فلوتن ( صفحات ۴۷ تا ۵۱ ) و فصل نهم این کتاب هدایت میکنیم .

**مرگ محمد بن علی**

در حدود ۷۴۳ میلادی محمد بن علی عباسی بدرود حیات گفت . قبل از وفات ، فرزند خود ابراهیم را جانشین خـود ساخت و بعد از او فرزندان دیگرش را که ابوالعباس وابوجعفر نام داشتند برگزید . اولی را مروان دوم آخرین خلیفهٔ اموی در حدود سال ۷۴۸ - ۷۴۷ میلادی بقتل رساند . دو دیگر ماندند و از ثمرات رنجهای طولانی وزحمات مبلغین عباسی بهره‌مند شدند وخلافت عباسی را تأسیس نمودند . درهمان اوان مرد فوق العاده‌ای وارد میدان گردید . این شخص ابومسلم است که بیش از هر کس بانقراض

**ابومسلم**

بنی امیه و فیروزی عباسیان کمك کرد . سرانجام خود وی قربانی رشك وحسد کسانی شد که آن اندازه مرهون همت او بودند .

---

(۱) کتاب مویر که ذکرجمیلش گذشت ، صفحات ۳۹۱ تا ۳۹۲ .

(۲) دینوری ، صفحهٔ ۳۳۸ .

(۳) کتاب ون فلوتن که ستوده شد ، صفحهٔ ۴۷ .

دراین هنگام همهٔ اوضاع واحوال براین دلالت داشت که کشمکش نهائی نزدیك است . مروان ثانی که بعلت مقاومت و پایداری در جنگ « الحمار » لقب گرفت بسال ۷۴۵ میلادی بتخت نشست و مردم بیاد آوردند که « سال حمار » سال رهائی و نجات است و عین پسر عین پسر عین ( عبدالله بن علی بن عبدالله یعنی ابوالعباس که بعدالسفاح نامیدم شد ) میم پسر میم پسر میم ( مروان بن محمد بن مروان آخرین خلیفهٔ اموی ) را خواهد کشت(۱) . این قبیل امثال نامیمون در افواه عموم جاری و ساری بود و مردم با حرص و ولع از همدیگر میربودند و کتب دینی یهود و نصاری وملاحم و منظومات و نظائر آنرا که ازمغیبات خبر میداداقوام وأمم تابعه که سالها رنج وسختی کشیده بودند بررسی مینمودند و خیال میکردند بالاخره هنگام نجات آنها فرارسیده است ؛ و بعد از آنکه لشکر جور وظلم و معاصی سراسر دنیا را گرفت ظهور موعودی که عالم را بزیور عدل و داد بیاراید نتواند بیش از این بتأخیر افتد .

**نصر بن سیار به بنی امیه اعلام خطر میکند**

تنها خلیفهٔ مروان و درباریان نابینایش با اینکه نواب او در شرق بار ها اعلام خطر کردند و ابرهای متراکم وعلائم طوفانی را که نزدیك شده بودند ندیدند. علی الخصوص نصربن سیاروالی خراسان نوشت دویست هزارتن سوگند وفاداری نسبت بابومسلم یاد کرده‌اند . نصربن سیار نامهٔ خود را با اشعاری بسیار نغز و بسیار معروف ختم کرد که در اینجا نقل میشود(۲) :

---

(۱) رجوع شود بکتاب ون‌فلوتن که ستوده شد ، صفحهٔ ۵۷ .

(۲) رجوع شود به‌الفخری صفحهٔ ۱۷۰ ؛ دینوری صفحهٔ ۳۵۶ ؛ الیعقوبی جلد دوم صفحهٔ ۴۰۸ وهمچنین صفحات ۸۷ و ۸۸ نولدکه :

Nöldeke, Delectus Carminum Arabicorum

أری بین الرماد ومیض نار(۱) ویوشك ان یكون لها(۲)ضرام
فان لم یطفها عقلاءِ قوم یكون و قودها جثث و هام
فان النار بالعودین تذکی(۳) و انّ الحرب اولها کلام(٤)
فقلت(٥) من التعجب «لیت شعری! أ ایقاظ امیة ام نیام ؟ »

اردوهای عرب که در نتیجهٔ اختلافات عشائری میان آنها جدائی افتاده بود و نسبت بخطر قریب الوقوع بی اعتناء و بیخبر بودند ضمن این اشعار مورد خطاب او میباشند(٦) :

(۷)ابلغ ربیعة فی مرو و اخوتها أن یغضبوا قبل أن لا ینفع الغضب
ما بالكم تلقحون الحرب بینكم كأن اهل الحجی عن فعلكم غیب
و تتركون عدواً قد أظلكم ممن تأشب لادین و لا حسب
لیسوا الی عرب منا فتعرفهم و لا صمیم الموالی أن هم نسبوا
قوم یدینون دیناً ماسمعت به عن الرسول ولاجائت به الكتب
فمن یكن سائلی عن اصل دینهم فأن دینهم ان تقتل العرب

---

(۱) **یادداشت مترجم :** الیعقوبی ، چاپ نجف ۱۳۵۸ ، جزء ثالث ، صفحهٔ ۷۹ : جمر .

(۲) **یادداشت مترجم :** الیعقوبی ؛ چاپ نجف ۱۳۵۸ ، جزء ثالث ، صفحهٔ ۷۹ : له .

(۳) **یادداشت مترجم :** الیعقوبی ، چاپ نجف ۱۳۵۸ ، جزء ثالث ، صفحهٔ ۷۹ : توری .

(٤) **یادداشت مترجم :** الیعقوبی ، چاپ نجف ۱۳۵۸ ، جزء ثالث ، صفحهٔ ۷۹ : وان الفعل یقدمه الكلام .

(٥) **یادداشت مترجم :** الیعقوبی ، چاپ نجف ۱۳۵۸ ، جزء ثالث ، صفحهٔ ۷۹ : أقول .

(٦) رجوع شود بکتاب نولدکه مذکور درفوق صفحهٔ ۸۸ .

(۷) **یادداشت مترجم :** براهنمائی آقای فروزانفر از اخبار الطوال ابو حنیفه دینوری چاپ مصر ، مطبعهٔ سعادة سنهٔ ۱۳۳۰ هجری قمری ، صفحهٔ ۳٤۳ و ۳٤٤ نقل گردید .

این اعلام خطرها ونظائر آن بیهوده و بی ثمر بود (۱). خراسان درجوش وخروش والتهاب وانقلاب بسر میبرد وابو مسلم چون سرانجام مطمئن شد همه چیز آماده است در روز نهم ماه ژوئن ۷۴۷ میلادی پرچم سیاه عباسی را در قریهٔ سیفدنج نزدیک مرو برافراشت (۲) واین آیهٔ قرآن روی پرچم نگاشته شد ودرواقع شعار پرمعنائی بود: اذن للذین یقاتلون بانّهم ظلموا و انّ الله علی نصرهم لقدیر (۳). باوجود این تا چندی قیام ابومسلم ازحدود منتهی الیه شمال شرقی خراسان ونسا وابیورد وهرات و مرو روذ و اطراف تجاوز نکرد. در جواب نصربن سیار خلیفه مروان نوشت (٤): «ان الحاضر یری مالایری الغائب، فاحسم انت هذاالداء الذی قدظهرعندك: علی التحقیق آنچه را حاضرین می بینندغائبین نبینند، بنابراین دردی را که بروز کرده است درمان کن!» تنها اقدامی که بنظر وی عملی رسید این بود که ابراهیم عباسی را دستگیر سازدوبزندان افکند ومسموم کند. در نتیجه دوبرادرش ابوالعباس وابوجعفر بهمراهی بعضی ازخویشاوندان خود از الحمیمه که موطن آنها در شام بود بسوی کوفه فرار کردند ودر کوفه پنهان شدند. ابو سلمه و سایر رؤساءِ شیعه از آنها توجه میکردند.

**برافراشتن پرچم سیاه بنی عباس**

در کتاب الفخری چنین مسطور است: «سپس میان ابو مسلم و نصربن سیار و سایر امراءِ خراسان محارباتی روی داد و در این قتالها

---

(۱) رجوع شود باشعار حزن انگیز ومؤثر حارث بن عبدالله الجعدی وشاهزادهٔ اموی عباس بن ولید که ون فلوتن در صفحات ۶۲ و۶۳ کتاب خود نقل کرده است. همچنین دینوری صفحات ۳۵۸ و۳۵۹ دیده شود.

(۲) دربارهٔ معنی پرچم سیاه وجامهٔ سیاه عباسیان (که المسوّده نامیده میشدند) رجوع شود به ون فلوتن صفحات ۶۳ تا ۶۵ ومراجعی که درآنجا ذکر شده است.

(۳) **یادداشت مترجم:** سورهٔ حج، ۲۲، آیهٔ ٤۰ (چاپ بصیرالملك).

(٤) رجوع شود بهالفخری صفحات ۱۷۰ تا ۱۷۱.

سیه جامگان فاتح شدند. سپاهیان ابومسلم‌را از آنرو سیه‌جامه‌مینامیدند که برای خاندان عباسی لباس سیاه‌رنگ انتخاب کرده بودند. اکنون نیروی خداوند بزرگ‌را بنگر که چگونه بهر چه اراده کند اسباب آنرا فراهم سازد: فانظر الی قدرةالله تعالی و أنه اذا أراد أمراً هیأ اسبابه، وچون اوبخواهد احدی‌ازفرمانش سرپیچی نتواند کرد.

**از الفخری**

«بنابراین چون‌فرمان‌خدا برانتقال‌سلطنت بخاندان عباسی صادر گشت خداوند جمیع وسائل واسباب کاررا آماده ساخت زیرا امام ابراهیم ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس درشام یاحجاز بنماز نشسته وبعبادت خدا و مصالح خانوادهٔ خود پرداخته و از اقتدارات دنیوی بر کنار بود ولی اهالی خراسان برای او پیکار میکردند و از بذل مال و ایثار جان دریغ نداشتند و حال آنکه اکثر مردم او را نمیشناختند و نه اسم و نه شخص او را تمیز نمیدادند.

« پس بنگرید چسان امام ابراهیم در حال انقطاع و اعتزال از دنیا در خانهٔ خود در شام یا حجاز نشسته بود وسپاهی عظیم درخراسان برای او جانفشانی میکرد(۱). نه مالی در آنراه صرف کرد و نه اسب و سلاحی بکسی داد. برعکس مردم مال خود را میبخشیدند و همه ساله برای او خراج میآوردند.

« چون خداوند بزرگ خواسته بود مروان خوار و ذلیل شود وملك بنی‌امیه منقرض گردد بااینکه مروان‌را خلق بخلافت میشناختند و جنود بسیار و مال ومنال فراوان و سلاح جنگ وضیاع وعقار بکمال داشت باوجود این‌همه اورا تنها گذاشتند وهر کدام بسوئی رفتند. کارش سستی گرفت وقدرتش روبضعف نهاد وبنیاد ملك‌او بلرزه افتاد وسرانجام درهم شکست وبقتل رسید ( فتعالی‌الله ).»

---

(۱) **یادداشت مترجم**: این‌جمله‌را مؤلف انداخته است. ازالفخری‌چاپ مصر، صفحهٔ ۱۲۴ ترجمه شد.

ون‌فلوتن گوید: «ابومسلم شخصی بود عبوس، سرسخت و سنگدل؛ لذات دنیوی نزد او هیچ بود»(١). شور و حرارت سیه جامگان و علاقهٔ آنها بابومسلم حدّی نداشت. باندازه‌ای گردن بفرمان او مینهادند که نه‌فدیه میپذیرفتند و نه دشمنی را که بپای آنها میافتاد بی امر رؤساءِ خود میکشتند. از طرف دیگر عرب بکلّی فاقد حرارت و حس وطن دوستی وحقشناسی بود. «هر کسی درپی منافع شخصی ویا منافع قبیلهٔ خودمیرفت. چیزی که بخاطرهیچکس خطورنمیکرد این بود که خود را فدای بنی‌امیه سازد. اگر گفتهٔ یعقوبی را قبول کنیم احساسات شیعه کاملاً بریمنیهای مروغلبه کرده بود.» معذلك ابومسلم باحزم واحتیاط و تأمل وتفکر قدم برمیداشت. هفت ماه سپاهیان خود را درحوالی مرو نگاهداشت بی‌اینکه بمنظور پیشروی جدا کوشش کند، ولی همینکه بحمایت وپشتیبانی اعراب یمن مستظهرومطمئن گردید پایتخت خراسان را گرفت و اشغال کرد، و در حقیقت قیام ابومسلم در آنهنگام توسعه و تعمیم یافت(٢):

«از هر سو گروه گروه بابومسلم پیوستند. از هرات، از بوشنج ازمروروذ، طالقان، مرو، نیشابور، سرخس، بلخ، صغانیان (چغانیان) طخارستان، شکور ختل، کش، نسف (نخشب)(٣)، از هرسو بیاری او میآمدند. همه سیاهپوش بودند و چماقی نیمه سیاه بدست داشتند که میگفتند کافر کوب است(٤). پیاده و سواره بعضی اسب سوار، برخی

(١) رجوع شود بکتاب ون فلوتن که به نیکی یاد شد، صفحات ٦٥ تا ٦٨.

(٢) رجوع شود بکتاب ون‌فلوتن که به‌نیکی یاد شد، صفحهٔ ٦٧ و دینوری صفحهٔ ٣٦٠.

(٣) رجوع کنید به کتاب ون‌فلوتن که به‌نیکی یادشد، صفحهٔ ٦٧؛ ودینوری صفحهٔ ٣٦٠.

(٤) دینوری «کافر کوبات» ضبط کرده است. صحیح این لفظ کافر بکسر ثالث است، لکن درایران بفتح خوانند وحتی در اشعار قدیم نیز در قافیهٔ «بر» و «سر» وغیره آورده‌اند.

دیگرخرسواروارد میشدند. بدراز گوشهای خودبانگ میزدند ومروان خطاب میکردند زیرا مروان ثانی الحمارلقب داشت. عدهٔ آنها درحدود یکصد هزار تن بود».

از آن تاریخ ببعد تا زمانیکه ابوالعباس عبدالله السفاح (همچنین ملقب بالمهدی) نخستین خلیفهٔ خاندان عباسی سلطنت خود را درروز سی‌ام اکتوبرسال ۷۴۹ میلادی آغاز نمود وخطبه‌ای را که دراین موارد مرسوم است ایراد کرد ابومسلم و سایر پیشوایان عباسی پیوسته درحال پیشروی و فتح وفیروزی بودند. «تنها شخص وفاداری که درآن دوران خیانت و خودپرستی وجود داشت نصربن سیار بود».

نصربن سیار درحال فراربتاریخ نوامبر۷۴۸ میلادی در شهرساوه بدرود حیات گفت. کوفه‌را قحطبه درماه اوت۷۴۹میلادی تصرف نمود. درهمان ماه مروان پسرعبدالله بدست ابوعون درزاب صغری بکلی شکست خورد(۱). خود مروان نیز بطور قطعی و نهائی در رودخانهٔ زاب بتاریخ ۲۵ ژانویه ۷۵۰ میلادی دوچارشکست شد. سه ماه بعد دمشق پایتخت بنی‌امیه بتصرف دشمن درآمد ومروان آخرین خلیفهٔ اموی که درمصر متواری بود سرانجام دستگیر شد روز پنجم ماه اوت همان سال بقتل رسید و سر او را برای ابوالعباس فرستادند. سال بعد (۷۵۱ میلادی) در فلسطین و بصره و حتی در مکهٔ معظمه و مدینهٔ طیّبه اعضاءِ خاندان بنی‌امیه قتل عام شدند و در اغلب موارد طوری برخلاف شرط انسانیت ظلم کردند و خیانت را بجائی رساندند که مایهٔ نفرت و اشمئزاز است. شخصی بنام عبدالله الرحمن نوادهٔ هشام بعد از آنکه چندین بار بزحمت بسیار از خطر مرگ فرار کرد بالاخره باسپانی رفت. عرب قدومش را عزیز شمرد و درآنجا متوطن شد و سلسلهٔ امویهٔ قرطبه را تأسیس کرد

(۱) **یادداشت مترجم:** آقای تقی‌زاده می‌نویسند: «مروان پسرعبدالله بدست ابوعون‌شکست نخورد بلکه عبدالله‌پسرمروان بدست‌ابوعون شکست‌خورد.»

واین سلسله تقریباً سه قرن دوام داشت (۱۰۳۱-۷۵۶ میلادی) . درباره بی احترامی و نبش قبور خلفای بنی‌امیه در دمشق عباسیان را نکوهش کرده‌اند(۱) .

یکی از سران سپاه انگلستان نیز اخیراً این عمل را مرتکب‌شده است واگر نگوئیم اکثریت هموطنان وی او را ستوده اند باید بگوئیم او را بخشوده اند . لذا برای ما شایسته نیست عمل عباسیان‌را پربشدت تقبیح کنیم .

**رفع شبهه وتوهم از بسیاری ازطرفداران انقلاب**

بهرصورت حتی هنگامیکه عباسیان پس از عبور از دریاهای خون سرانجام خلافت را گرفتند و یگانه فرمانروای بلا معارض امپراطوری شرقی اسلامی شدند نتوانستند بساط عدل ودادرا در سراسر عالم بگسترانند واز آن مرحله بسیار دور بودند . شاعری دراین‌مقوله گفته است(۲) :

فلیت جور بنی‌مروان عادلنا ولیت عدل بنی العباس فی النار

بسیاری از کسانیکه باجدیت هرچه بیشتر برای انقلاب کار کرده بودند همینکه انقلاب واقع شد بکلی مأیوس شدند(۳) . مخصوصاً روح نومیدی بیشتر برشیعیان مستولی شده بود زیرا عباسیان بنام بنی هاشم دعوت میکردند وشیعیان بتصور اینکه مراد خاندان علی است اغفال شدند . موقعی حقیقت برآنها کشف شد که کار گذشته ودیرشده بود .

تازه متوجه شدند که ذریهٔ رسول درمیان بنی اعمام هاشمی خود یعنی درخاندان بنی‌عباس دشمنانی دارند که حتی درمیان بنی‌امیه هم بیرحم‌تر از آنها دشمنانی نداشته‌اند .

---

(۱) رجوع شود بکتاب مویر که ذکرخیرش گذشت ، صفحات ۴۳۵و۴۳۶ .

(۲) اغانی جلد ۱۶ ، صفحهٔ ۸۴ ( کتاب ون‌فلوتن که تعریف آن گذشت ، صفحهٔ ۶۹ نقل‌ازاغانی ) .

(۳) کتاب ون‌فلوتن که تعریف آن گذشت ، صفحهٔ ۶۹ .

عباسیان حتی از سر عمال منتخب خودشان که برای آلت فعل شدن برگزیده بودند نگذشتند. ابو سلمه را در سال ۷۵۰ — ۷۴۹ میلادی غدارانه بقتل رساندند. خود ابومسلم هم با اینکه فتح وفیروزی عباسیان بیشتر معلول همت خستگی ناپذیر و نبوغ نادرالمثال وفعالیت شدید وی بود چهار یا پنج سال بعد (۷۵۵ میلادی) (۱) بهمان سرنوشت گرفتار شد. حقیقت امر آنست که باتمام لیاقت وشایستگی کم نظیر ابومسلم دل ما زیاد برای او نمیسوزد زیرا باقرار خودش (۲) عدهٔ کسانی را که بامر وی بعمد و خونسردی (۳) کشتند بالغ به یکصد هزار تن میشد واین عده غیر از کشتگان جنگ است، وحال آنکه دیگران عدهٔ (٤) مقتولین را ششصد هزار تن رسانده اند.

**قتل ابی سلمه وابو مسلم**

معذلك میان پیروان خود حس فداکاری کم نظیری برانگیخت که حتی اتباع غیرمسلم نیز از آن فداکاری بی نصیب نبودند. مورخ گوید (۵): «در عصر وی دهقانها (ملاکین ایران) کیش مجوس را رها کردند وباسلام گرویدند.» در بارهٔ خرّمیان که از شیعیان پا فراتر نهادند و سایر کسانی که خیالباف و معتقد بجمع و توفیق عقائد مختلف ومتضاد بودند ون فلوتن گوید (٦) «بسیاری از آنها او را یگانه امام بحق میدانستند. حتی

**نفوذ عظیم ابو مسلم**

---

(۱) کلیهٔ ائمه فرقهٔ دوازده امامی شیعه در زمان عباسیان بعقیدهٔ پیروان آن مذهب بامر خلفاء بقتل رسیدند (عموماً محرمانه مسموم شدند) باستثناء امام دوازدهم که معجز آسا درشهر اسرار آمیز جابلقا تازماننا هذا محفوظ مانده ودرفتنهٔ آخر الزمان از آنجا ظهور خواهد فرمود.

(۲) الیعقوبی، جلد دوم صفحهٔ ٤۳۹.

(۳) **یادداشت مترجم:** رجوع کنید به پاورقی صفحهٔ ۳۳۷ در بارهٔ «قتل صبر» و تذکر آیت‌الله خلیل کمره‌ای.

(٤) کتاب مویر که بهنیکی یادشد درپائین صفحهٔ ٤٤٦.

(۵) ابن ابی طاهر — ون فلوتن در صفحهٔ ٦۷ و در پاورقی چهارم درهامش آن صفحه کتاب خود که بهنیکی یادشد ازابن ابی طاهر نقل میکند.

(٦) کتاب مذکور درفوق صفحهٔ ٦۸.

شاید ویرا یکی از اخلاف زردشت یا اشدر بمی (۱) ( اوشیدر = هوشیدر بامی ) و یا اشدرمه (۲) ( هوشیدرماه ) میشناختند و اشدر مه ( هوشیدر ماه ) همان موعودی است که مجوس ظهور او را انتظار دارند کما اینکه مسلمین نیز در انتظار ظهور مهدی میباشند . فرقه های مزبور معتقد بمرگ ابومسلم نبودند و انتظار رجعت او را میکشیدند و معتقد بودند درباز گشت خود سراسر زمین را بزیور عدل خواهد آراست . دیگران معتقدبودند که امامت بدخترش فاطمه رسیده است . ترکی اسحق نام(۳) پس از مرگ ابو مسلم فراراً بماوراءِ النهر رفت و مدعی شد که از دعاة ومبلغین ابومسلم است و مولای او در شهر ری پنهان است . بعد دعوی نبوت کرد و گفت از جانب زردشت برسالت مبعوث است و زردشت هم زنده است . »

**خرم دینیان**

دربارهٔ خرّمیان یا خرّم دینیّه که ظاهراً دارای اصول عقائدی نظیر مزدك بودند ( رجوع شود بصفحات ۲۴۹ تا ۲۵۵ ) تا یک قرن دیگر نیز سخنی از آنها درمیان است و شورشهائی که کم و بیش بصورت جدی ازطرف متنبیان کاذب از قبیل سنباذ مجوس ( ۷۵۴ تا ۷۵۵ میلادی ) و استاذسیس ( ۷۶۶ تا ۸۶۸ میلادی ) ویوسف البرم والمقنّع پیامبر نقابدار خراسان ( ۷۷۷ تا ۷۸۰ میلادی ) و علی مزدك (۸۳۳ میلادی) و بابك ( ۸۱۶ تا ۸۳۸ میلادی ) روی داد دراغلب موارد با خاطرهٔ ابومسلم مرتبط است .

---

انقلابی که عباسیان را بسریرسلطنت رساند اگر منشأاثر دیگری نبود لا اقل وضع ایرانیان را بکلّی تغییر داد . یعنی قومی که تابع و خراجگزار و مورد نفرت و اهانت بود علی الفور براثر این انقلاب

---

Oshêderbami (۱)  Oshêderma (۲)

(۳) چنانکه درالفهرست (صفحهٔ ۳۴۵) توضیح داده شده‌است این شخص را ازآنرو ترك خوانده‌اند که دربلاد ترك بدعوت پرداخت .

از حضیض ذلت باوج عزت رسید و در رأس عالی ترین و متنفذ ترین مشاغل و مقامات فرماندهی قرار گرفت . به نیروی شمشیر ایرانیان بود که خاندان عباسی از میدان کارزار مظفر و منصور بیرون آمد و بی‌سبب نیست که ابوریحان بیرونی عباسیان را خراسانی مینامد و آن سلسله را سلسلهٔ خلفای شرقی میخواند (۱) . بحقیقت میتوان گفت انتقام قادسیّه و نهاوند در کنار رود زاب گرفته شد . سقوط بنی‌امیه پایان عصری‌است که عصر عرب خالص (۲) میتوان دانست .

---

(۱) الآثارالباقیه ترجمهٔ زاخو Sachau صفحهٔ ۱۹۷ .

(۲) رجوع شود به‌اشعار قابل توجهی که فن کرمر در کتاب تحقیقات‌خوددر تاریخ تمدن اسلام آورده است :

Von Kremer, Cult. Str. auf dem Gebiete des Islams, Leipzig, 1873 .

متن اشعار در صفحات ٦۹ تا ۷۰ وترجمه در صفحات ۳۱ تا ۳۲ نقل گردیده است . شاعر عرب از نخوت و تکبر موالی ایرانی و نبطی که روزی خاضع و حقیر بوده‌اند سخت مینالد .

# باب سوم

## اوائل دورهٔ خلافت عباسی

یا

## عصر طلائی اسلام

# فصل هفتم

## خصائص کلی عصر طلائی اسلام (۷۴۹ تا ۸۴۷ میلادی)

### از جلوس السفاح تا مرگ الواثق

خصائص کلی سلسلهٔ عباسیان و ماهیت قوائی که باستقرار آنسلسله و سرنگون شدن بنی‌امیه کمك نمود تا اندازه‌ای در فصل پیش مورد بحث قرار گرفته است. سرویلیم مویر (۱) در مقدمهٔ مختصری که بر شرح حال این خاندان شهیر نوشته است (رجوع شود بکتاب وی صفحات ۴۳۰ تا ۴۳۲) از سه جهت خاص اختلاف این دوره را با دورهٔ قبل بطور مؤکد نشان میدهد.

**مابه الامتیاز عمومی دورهٔ عباسیان**

اول اینکه قلمرو خلافت دیگر با قلمرو اسلام یکی نبود (زیرا اسپانی هرگز سلطنت بنی عباس را نپذیرفت و افریقا نیز در وفاداری نسبت بخلافت محکم و ثابت‌قدم نبود).

دوم اینکه همت جنگی تازیان پستی گرفت و حرارت مذهبی آنهانیز فرونشست ودرتاریخ اسلام نقش اول راآنها دیگربازی نکردند.

سوم اینکه نفوذ ایرانیها و بعد ترکها در دستگاه حکومت که مقرّ آن ازسوریه بعراق انتقال یافته بود باوج کمال رسید.

سرویلیم‌مویر (درصفحهٔ۴۳۲ کتاب خود) چنین گوید: «همینکه نفوذ ایرانیان رو بفزونی نهاد خشونت زندگانی عرب کاهش یافت وعصر فرهنگ وگذشت وبحث وفحص‌علمی آغاز شد.

**نظر سرویلیم‌مویر**

داستانها و روایاتی که سینه بسینه نقل میکردند جزءِ داستانهای تاریخی ضبط گردید و تمایل بتحقیق و تتبع

---

(۱) Sir William Muir

که از شرق سرچشمه میگرفت بتسریع این تغییر کمك نمود . سستی دائم‌التزاید مبانی اخلاقی ورفتارناپسند دربار نیزشاید از همان منبع آب میخورد ، وعقاید و افکارمتعالیه‌ای که از امامت منبعث گردید وامامت را جمعی امر الهی وفوق عقول بشر دانستند و بعض از افراد خاندان علی‌را به پیشوائی روحانی شناختند و همچنین پیشرفت سریع افکار آزاد شاید همه را بتوان از همان سرچشمه دانست (۱) . این مطالب بتدریج در همین کتاب پرورانده خواهد شد .

لکن در اینجا لازم میدانیم نظر خوانندگان گرامی را بتغییرات مهمّی که روی داد جلب کنیم . این تغییرات از آن روپیش آمد که دستگاه خلافت رابطهٔ نزدیکتری با ایران و خراسان پیدا کرد واین نزدیکی را سبب نیل بنی‌عباس بخلافت بود . »

لحن دوزی نیز نظیرلحن سرویلیم مویراست آنجا که میگوید(۲):

« تفوّق ایرانیان بر عرب یا بعبارت دیگر سیطرهٔ مغلوب برغالب دیرزمانی درحال تکوین بود و همینکه عباسیان بخلافت نائل گردیدند

**نظر دوزی**

این معنی بحد کمال رسید . فراموش نشود اگرعباسیان پایگاه بلندی احراز کردنداز برکت‌مساعی‌ایرانیان‌بود . این شهزادگان بنای سیاست خود را براین گذاشتند که پیوسته مواظب

---

(۱) **یادداشت مترجم :** آقای بدیع‌الزمان فروزانفر مینویسند :

« اینکه سستی اخلاق ورفتار ناپسند دربار خلافت را مستند بنفوذ ایرانیان میداند مطلبی سست وبی اساس است زیرا آن لازمهٔ ثروت بیکران و فراغت بود و نظائر آن از اسباب و علل که در هر قوم بظهور میرسد و همچنین است عقیدهٔ تشیع که در همان عصر اول وجود داشت و عده‌یی از صحابه و نژاد خالص عرب‌بر آن عقیده بودند . »

(۲) تاریخ اسلام تألیف دوزی Dozy ترجمهٔ ویکتورشوون Victor Chauvin صفحات ۲۲۸ تا ۲۲۹ .

ومراقب عرب باشند و فقط بایرانیان(۱) مخصوصاً خراسانیان که بیگانه بودند اعتماد کنند. لذا با آنها طرح دوستی ریختند و برجسته ترین شخصیتهای دربار بالنتیجه ازمیان ایرانیان برگزیده‌شدند. خاندان معروف برمکی اخلاف یکی از نجباء ایران بودند که سرپرست آتشکدهٔ(۲) بلخ بود. افشین مقرب درگاه خلیفهٔ المعتصم که قدرتی بکمال داشت شاخه‌ای از شجرهٔ شهزادگان اسروشنه(۳) در ماوراءالنهر بود. راست است که عرب زمزمهٔ مخالفت آغاز نمود و کوشش کرد تسلط و قدرت قدیم خود را بدست آورد. جنگی که بین امین و مأمون فرزندان هارون الرشید در گرفت در واقع مبارزهٔ جدیدی بود که میان عرب و ایرانیان بر سر ریاست برخاست. لکن باز تیر عرب بسنگ خورد و بار دیگر سروری ایرانیان را بهرقیمتی بود برسمیت شناختند. تازیان پس از شکستی که خوردند ناگزیر شدند ساکت و آرام بنشینند و تغییر حکومت را فقط نظاره کنند و بی‌آنکه مقاومتی نشان دهند تماشاگر اوضاع باشند. در حقیقت دموکراسی‌عرب(۴) جای‌خودرا بعقائد استبدادی ایرانیان داد.»

نویسندهٔ تاریخ سحرانگیز الفخری(۵) چنین گوید:

---

(۱) تاریخ طبری جلد سوم صفحهٔ ۱۱۴۲.

(۲) **یادداشت مترجم:** درباب معبد نوبهار روایات مختلف است. بعضی آنرا بتکده ومعبد بودا و برخی آتشکده نوشته‌اند. رجوع کنید به کتاب «اخبار برامکه» باهتمام و تصحیح‌ومقدمهٔ تاریخی و ادبی آقای میرزا عبدالعظیم خان‌قریب گرکانی استاد دانشگاه تهران، ۱۳۱۲ شمسی.

(۳) Osrushna

(۴) **یادداشت مترجم:** آقای بدیع‌الزمان فروزانفر مینویسند:

«دموکراسی عرب درزمان معاویه بکلی از میان رفت بلکه تفوق نژادعرب برسائرین و قریش برسائر قبائل امری بود که بلافاصله بعداز رحلت حضرت رسول (ص) شروع کرد وشیوع یافت.»

(۵) چاپ الوارث، صفحات ۱۷۶ - ۱۷۷.

**یادداشت مترجم:** نقل از الفخری فی‌الآداب السلطانیة و الدول

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۳۶۶)

« و اعلم أن الدولة العباسية كانت دولة ذات خدع و دهاء و غدر و كان قسم التحيل و المخادعة فيها أو فر من قسم القوه والشدة خصوصاً فى أواخرها ، فأن المتأخرين منهم بطلوا قوة الشدة و النجدة وركنوا الى الحيل والخدع وفى مثل ذلك يقول كشاجم (١) مشيراً الى موادعة أصحاب السيوف وعداوة اصحاب الاقلام و مقاتلة بعضهم لبعض :

**نظر ابن الطقطقى**

هنيئاً لاصحاب السيوف بطالة
تقضى بها أوقاتهم فى التنعم

فكم فيهم من وادع العيش لم يهج
لحرب و لم ينهد لقرن مصمم

يروح و يغدو عاقداً فى نجاده
حساماً سليم الحد لم يتثلم

ولكن ذو و الاقلام فى كل ساعة
سيو فهم ليست تجف من الدم »

---

( بقية پاورقى از صفحهٔ ٣٦٥ )
الاسلامية تأليف محمد بن على بن طباطبا المعروف بابن الطقطقى راجعه و نقحه محمد عوض ابراهيم بك و كيل وزارة المعارف المساعد وعلى الجارم بك المفتش الاول للغة العربية بوزارة المعارف چاپ مصر ١٩٣٨ ، صفحهٔ ١٢٧ و ١٢٨ . اين كتاب توسط اميل أمار بزبان فرانسه ترجمه و تحشيه ودر سال ١٩١٠ باين اسم در پاريس چاپ شده است :

Archives Marocaines, Publication de la Mission Scientifique du Maroc (vol. xvi) Al - Fakhri — Histoire des Dynasties Musulmanes depuis la mort de Mahomet Jusqu' à la chute du Khalifat Abbâside de Baghdâdz (11 - 656 de l' hégire = 632 - 1258 de J. C. ), Par Ibn - at - Tiqtaqâ, traduit de l' Arabe et annoté Par Emile Amar' Paris, 1910 .

---

(١) ابوالفتح محمود بن الحسين بن شاهق موسوم است به السندى بدليل اينكه هندى النسب بود . تاريخ وفات وى ٩٦١ يا ٩٧١ مسيحى ( مطابق با ٣٥٠ هجرى است) . رجوع شود بتاريخ ادبى عرب تأليف برو كلمان صفحهٔ ٨٥ :
Brockelmann, Arab. Literaturgesch .

ونیز الفخری گوید چون المتوکل وزیر خود محمدبن‌عبدالملك الزیات را کشت شاعری با همان لحن اشعار ذیل را ساخت :

یکاد القلب من جزع یطیر اذا ماقیل قد قتل الوزیر

أمیرالمؤمنین قتلت شخصاً علیه رحا کم کانت تدور

فمهلا یا بنی العباس مهلاً لقد کویت بغدر کم الصدور

« الاأنها کانت دولة کثیرة المحاسن جمةالمکارم أسواق العلوم فیها قائمة ، و بضائع الاداب نافقة ، و شعائر الدین فیها معظمة و الخیرات فیها دارة ، و الدنیا عامرة ، و الحرمات مرعیة و الثغور محصنة ، و مازالت علی ذلك حتی کانت اواخرها ، فانتشرالجبر و اضطرب الامر ، وانتقلت الدولة ، و سیرد ذلك فی موضعه مشروحاً انشاءالله ( تعالی ) . »

قصد ندارم از سلطنت وسیرت خلفاءِ این خاندان بتفصیل بحث کنم و یا قصصی را که در بارهٔ هارون‌الرشید و گردشهای شبانهٔ او در شوارع بغداد بهمراهی جعفر برمکی و جلاد سیاه او که مسرور نام داشت باز گویم . همهٔ کسانیکه داستانهای الف لیل (۱) را خوانده‌اند این مطالب‌را میدانند . پروفسور پامر در کتاب کوچك و لذت‌بخش خود راجع بآن خلیفهٔ نامدار (۲) حکایات فراوانی از هزار و یك شب گلچین کرده‌است. برای سهولت کار خوانندگان جدول اسامی خلفای عباسی را در اوائل این دوره از کتاب عالی استانلی لین - پول در بارهٔ سلسلهٔ خلفای اسلام ( چاپ لندن ۱۸۹۴ میلادی )(۳) نقل میکنیم :

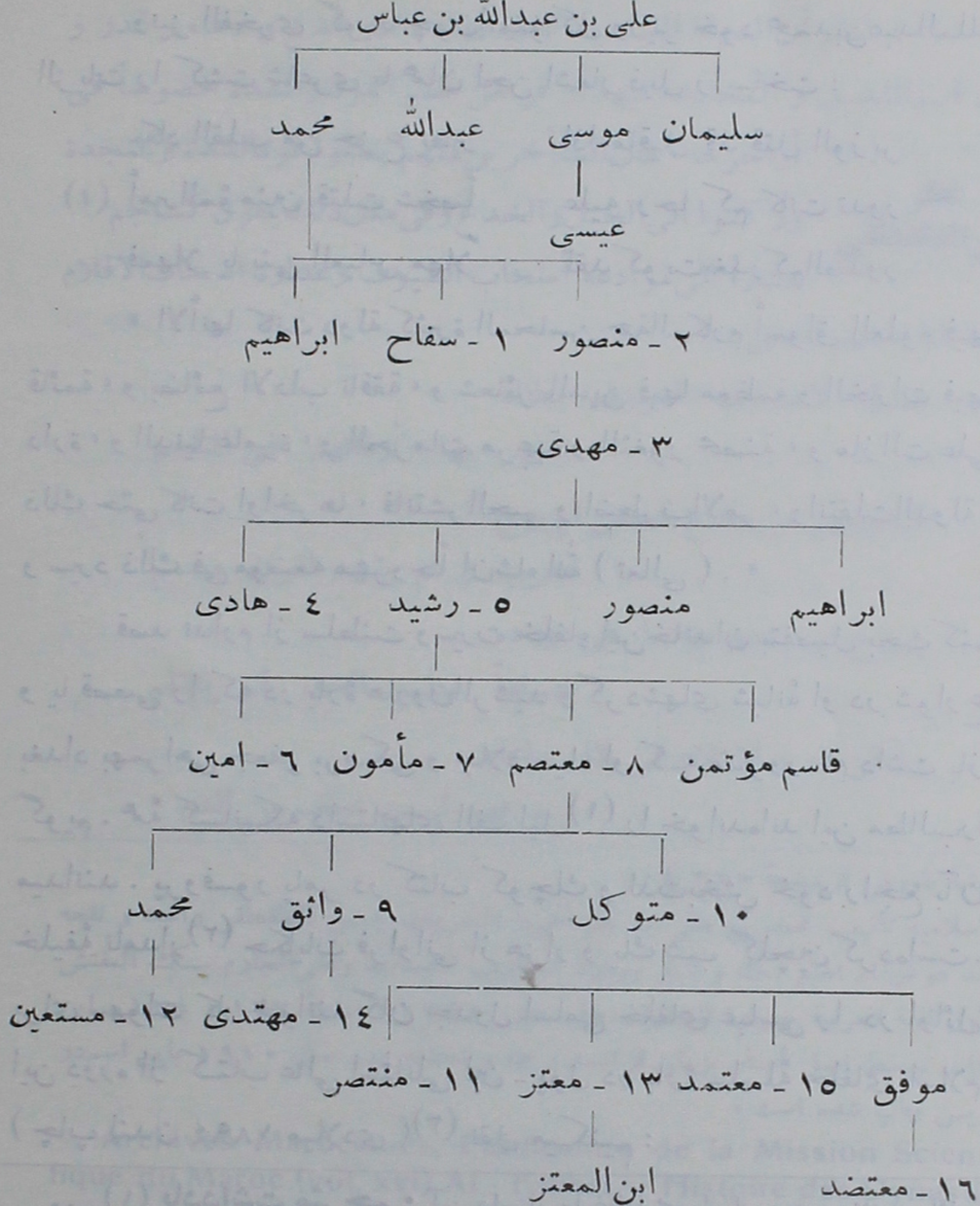
---

(۱) **یادداشت مترجم :** آن داستانها غالباً مجعول است و مستند مسائل تاریخی نتواند شد .

(۲) Palmer, New Plutarch Series, Haroun - Alraschid, London, 1881 .

(۳) Stanley Lane - Poole, Muhammedan Dynasties (London, 1894)

**یادداشت مترجم :** اعدادی که در پهلوی بعض از اسامی عباسیان گذاشته شده نشان میدهد که آنها خلیفه بوده‌اند وترتیب تاریخی آنهارا مینمایاند . دیگر اینکه قاسم مؤتمن در جدول مؤلف نیست ودر اینجا اضافه شد .




قرن اول خلافت دودمان بنی العباس از تاریخ تأسیس تا مرگ الواثق و نیل المتوکل بمقام خلافت ( از ۱۳۲ تا ۲۳۲ هجری مطابق با ۷۵۰ - ۸۴۷ میلادی ) بیشتر در همین باب که باب سوم است مورد بحث قرار خواهد گرفت . این عصر عصر طلائی خلافت است و از خصائص این عصر آنکه نفوذ ایران افزایش یافت و خاندان شریف و شهیر برامکه

نمونهٔ آنست . دیگر از خصائص آن عصر رونق بازار علم و معرفت و نکته سنجی و لطیفه گوئی در دربار خلافت و تسلط کامل اصول عقائد معتزله است که در امور مذهبی دارای وسعت نظر ومنش آزاد بوده‌اند .

همینکه خلیفهٔ دهم المتوکل بخلافت رسید نفوذ ترکها بیشتر جانشین نفوذ ایرانیان گردید ( و چنانکه میدانیم از بسیاری جهات همیشه ترکها رفتار وحشیانه‌ای داشتند که ندرةً با افکار روشن و آزاد وفق میداد . ) اصول عقائد معتزله چون دیگر مورد حمایت مقام سلطنت نبود از میان رفت و عقائدی که در آنزمان مورد قبول عامه بود جای آنرا گرفت و تحقیقات فلسفی دوچارخسرانی عظیم گردید(۱) وتامدتی اغراض واحساساتی شدید علیه تشیع بمنصهٔ ظهوررسید . بنابراین اوضاع خلافت در آغاز دورهٔ عباسیان هم از جهت تسلط نژادی و هم از جهت تمایلات مذهبی بخوبی معلوم و مشخص است و در عهد خلافت باشکوه مأمون خلافت باوج عظمت خود رسید .

مادر مأمون (۲) و زن(۳) وی هردو ایرانی بودند . وزراء و

---

(۱) **یادداشت مترجم :** آقای بدیع‌الزمان فروزانفر مینویسند : «عقاید معتزله از میان نرفت ، بلکه تاقرن‌پنجم بالنسبه رونقی داشت و پیروان آن کم‌وبیش درهر قرن میزیستند واز آن جمله ابن ابی‌الحدید است در قرن هفتم هجری وهنوز زیدیه در یمن براین عقیده‌اند .»

(۲) فن کرمر (Von Kremer, Cult. Streifzüge) پائین صفحهٔ ۴۱ گوید : « بسیاری مطالب از اینکه مادر مأمون ایرانی بودروشن می‌شود ویکی‌از مؤلفین مطلع قدیم متعرض این معنی شده است : (رجوع شود به دوخویه (de Goeje, Fragm. Hist. Arab. I, 350) .

**یادداشت مترجم :** مادر مأمون دختر استاسیس بوده است . پس از قتل استاسیس دخترش مراجل باسارت در دست مسلمین افتاد . بعد مأمون از او و هارون بوجود آمد ، مأمون ببرکت این مادر ایرانی وتربیت در نزد برامکه‌مردی روشن بین و علم دوست وآزادفکر ببارآمد ( نگاه کنید به کتاب تاریخ علوم‌عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم ، مجلد اول ، تألیف آقای دکتر ذبیح‌الله‌صفا استاد دانشگاه ، تهران ۱۳۳۱ ، صفحات ۴۲ تا ۴۵ )

(۳) پوران دختر حسن بن سهل و برادر زادهٔ فضل بن سهل وزیر مأمون

( بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۳۷۰ )

مقربان درگاه او نیز ایرانی بودند . خود مأمون نیز شخصاً دارای خصائص اخلاقی ایرانیان بود . پروفسور پامر (۱) میگوید : « ما دیدیم چگونه تازیان درواقع ادارهٔ امور ممالك مفتوحه را ناچار بخود مأمورین محلی واگذار نمودند و وزرائی که در رأس امور بودند ایرانی الاصل و دستگاه خلافت عیناً همان دستگاهی بود که بر امپراطوری ساسانیان حکومت میکرد . »

**تأسیس وزارت**

عنوان وزارت یکی از عناوین دستگاه خلافت است . لفظ وزیر مشتق از لفظ عربی وزر بمعنای بار است ، زیرا بار گران مسئولیت ادارهٔ امور مملکت روی دوش وزیر قرار دارد ، ولی چنانکه دارمستتر (۲) گفته است شاید این کلمه درحقیقت همان لغت پهلوی وچیر (۳) باشد و مشتق از ویچراست (٤) به معنای ( تصمیم گرفتن ) و در تلمود گزیر ( بفتح گاف ) (٥) آمده است.

صاحب کتاب الفخری (٦) دربارهٔ تاریخ این مقام چنین گوید :

**در تاریخ مقام وزارت بگفتهٔ صاحب الفخری**

« پیش از آنکه بتفصیل بیشتری وارد این بحث شویم باید چند کلمه‌ای بطور مقدمه در این مقوله بگوئیم . لذا میگوئیم که وزیر رابط و واسطهٔ میان پادشاه و رعایای اوست . بنابراین طبع وزیر باید از طرفی مناسب طباع شاهان و از طرف دیگر مناسب طباع عوام باشد تا بتواند با هر دو گروه چنان رفتار کند که مورد قبول

---

( بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ۳۶۹ )

زن مأمون بود . تشریفات مجللی را که بمناسبت عروسی او برپا گردید ابن خلکان شرح داده است ( رجوع شود بترجمهٔ دسلان de Slane جلد اول صفحات ۲۶۸ تا ۲۷۰ و نیز رجوع شود بلطائف المعارف الثعالبی ( چاپ de Jong ) صفحات ۷٤ - ۷۳ .

---

(۱) Professor Palmer

(۲) جلد اول مطالعات ایرانی صفحهٔ ۵۸ وپائین صفحه حاشیهٔ شمارهٔ ۳ : Darmesteter, Edudes Iraniennes.

(۳) vi - chir (٤) vi - chira (٥) gazir

(٦) چاپ الوارت ، صفحات ۱۷۹ تا ۱۸۱ .

و محبت هر دو واقع شود و در عین حال سرمایهٔ او باید صدق و امانت باشد که گفته اند « اذا خان السفیر بطل التدبیر » و نیز گفته‌اند : « لیس لمکذوب رأی » (۱) وزیر را کفایت و شهامت باید و این اوصاف از شرائط مهم وزارت باشد . دیگر از ضروریات این امر فطنت وفراست وآ گاهی و دهاء و حزم و بهرهٔ فراوان از فضائل است و خوان نعمت بیدریغش پیوسته گسترده باید تا خلق بدرگاهش گردن نهند و بربقهٔ طاعتش درآیند و شکر نعمتش بجای آرند . رفق و مدارا ، رحم و رأفت صبر و ثبات ، حلم و وقار ، نفوذ کلمه و اقتدار از صفاتی است که وزیر باید ناگزیر داشته باشد . . .

« پیش از خلافت عباسیان قواعد و قوانین وزارت مقرر و معین نبود . هریك ازملوك را چندتن از ملازمان درباری احاطه کرده بودند و هنگام وقوع حوادث کسانی طرف شور واقع میشدند که از دیگران خردمندتر و آراءِ صائب‌تری‌داشتند . بنابراین اینگونه درباریان هر کدام در حکم وزیری بودند و تاآن تاریخ آنها را کاتب یا مشیر میخواندند . لکن چون بنی العباس بخلافت رسیدندقوانینی دربارهٔ وزارت مقرر گردید و وزیر را از آن پس وزیر خواندند .

« لغویون چنین گویند که لفظ وزر ( بفتح واو و زا ) بمعنای ملجأ و پناهگاه است و وزر ( بکسر واو و سکون زا و را ) بمعنای بار است . پس‌وزیر یا ازوزر ( بکسر واو ) اشتقاق یافته است که درآنصورت مفهوم آن کسی است که تحمل بار گران کند ویا از وزر ( بفتح واو و زا و سکون را ) . درآنصورت‌وزیر آنشخصی است که شاه باندیشه و رای‌او پناه برد و بتدبیر او توسل جوید » .

لکن مقام وزارت باتمام قدرت و عزت و احترامی که‌داشت امری

---

(۱) یعنی آراء یا اظهارات کسی که دروغ او ثابت شده است مورد اعتنا نیست .

خطرناك بود . المنصور ( ۷۵۵ ـ ۷۵٤ بعد از میلاد ) ابو مسلم را که امین آل محمد لقب داشت غدارانه بقتل رساند.

**جنبهٔ خطرناك شغل وزارت**

خود ابو مسلم هم بفرمان السفاح سبب شد ابو سلمه را بکشند ( ۷۵۰-۷٤۹ میلادی ) . ابو سلمه نخستین کسی بود که لقب وزارت داشت . ابو الجهم که جانشین او شد از طرف خلیفه مسموم شد . چون ابو الجهم اثر زهر را در درون خود احساس نمود برخاست از اطاق بیرون رود . خلیفه پرسید : « کجا میروی ؟ » وزیر بینوا پاسخ داد : « همانجائی که تو مرا فرستاده‌ای . » (۱) مرگ او مصادف شد باقدرت یافتن خاندان بزرگ واصیل برمکی که ایرانی بودند . اعقاب و احفاد برمك مدت پنجاه سال ( از ۷۵۲ تا ۸۰٤ میلادی ) با عقل و تدبیر امور خلافت را اداره میکردند و در راه بسط علم و معرفت

**برمکیان (۲)**

از بذل مال دریغ نداشتند وباکمال جود وسخا از اهل علم حمایت وسرپرستی میکردند وبوسیلهٔ میهمان‌نوازی و حکومت عاقلانه سبب شدند که دوران خلافت پنج خلیفهٔ اول عباسی عصر مشعشع خلفاء مزبور خوانده شود تا اینکه جنون رشك و حسد برهارون‌الرشید مستولی گشت وجعفر وفضل فرزندان یحیی بن خالد بن برمك و بسیاری از افراد خاندان آنها را نابود ساخت . جد آنها ، برمك ، مجوس وموبد موبدان آتشکدهٔ (۳) بزرگ نوبهار در بلخ بود . مسعودی (درمروج الذهب جلد چهارم صفحهٔ ٤۸ ) چنین گوید :

« کسی که این وظایف را انجام میداد مورد احترام سلاطین این کشور بود واموالی را که بمعبد تقدیم میشد اداره مینمود . این

---

(۱) رجوع شود به الفخری (چاپ الوارت صفحات ۱۸۳ تا ۱۸٤) .

(۲) **یادداشت مترجم :** نگاه کنید به کتاب برمکیان تألیف بووا ، باستناد مورخان عرب و ایرانی ، چاپ پاریس ۱۹۱۲ میلادی :

Bouvat, L. — Les Barmécides d' après les historiens arabes et persans. «Revue de Monde Musulman», Paris, 1912.

(۳) **یادداشت مترجم :** رجوع کنید به‌پاورقی صفحهٔ ۳۶۵ .

شخص را برمک مینامیدند وهمهٔ کسانی که باین افتخار نائل میگردیدند باین اسم خوانده میشدند و نام برمکی و برامکه از همین کلمه مشتق است زیرا خالدبن برمک پسر یکی ازهمین موبدان بزرگ بوده‌است»

در تأیید این نظر که برمک در حقیقت عنوان بود نه اسم این سطور را از آثارالبلاد قزوینی (صفحات ۲۲۱ تا ۲۲۲ تحت عنوان بلخ) ترجمه میکنیم:

« ایرانیان و ترکان پرستشگاه نوبهار را بزرگ میداشتند و زیارتگاه آنها بود و هدایائی بدانجا تقدیم مینمودند. طول آن یکصد ذراع و عرض آن هم یکصد ذراع و ارتفاع آن کمی بیشترو تولیت‌آن با برامکه بود. پادشاهان هندوستان و چین بدانجا میآمدند وبت را(۱) سجده میکردند و دست برمک را میبوسیدند و برمک بر تمام این ممالک فرمانروائی فائقه داشت وجریان امرچنین بود تا اینکه‌خراسان در زمان عثمان‌بن عفّان تسخیر شد ونگهبانی پرستشگاه مزبورسرانجام بدست برمک پدر خالد افتاد. »

برامکه طبعاً نفوذ زیاد خودرا بنفع هموطنان خود بکارمیبردند، لکن ناگزیر مراقب بودند پر آشکارا ازنظامات وسنن ایرانی‌جانبداری نکنند مبادا مورد سوءِ ظن واقع شوند که هنوزهم قلباً مجوس هستند. بنابراین هنگامیکه خلیفه‌المنصوربغداد پایتخت جدید خودرامیساخت ابو ایوب الموریانی چنین مصلحت‌اندیشی کرد که کاخ ساسانی معروف بایوان کسری را ویران سازد و مصالح آنرا در ساختمانهای‌جدید خود مصرف نماید. خلیفه از خالدبن برمک استشاره کرد.

خالد پاسخ داد: « ای امیرالمؤمنین چنین کاری نکن، فانه آیة الاسلام، این قصر بتحقیق علامت فتح و فیروزی اسلام است، زیرا چون

---

(۱) **یادداشت مترجم:** ازگفتهٔ قزوینی مسلم میشود که نوبهار آتشکده نبوده است. وجود بت وزیارت هندیان وچینیان دلیل آن‌تواند بود.

خلق خدا ایوان کسری را نظاره کنند متوجه شوند که چنین بنا تنها بفرمان خداویران شود ؛ دیگراینکه نمازگاه علی‌بن ابیطالب (علیه‌السلام) در آنجا بوده و مخارج خراب کردن آن بیش از نفعی است که‌ازخرابی عاید گردد. » منصور جواب داد :

« أبیت یا خالدالامیلاً الی العجمیه ! » دیری نپائید که صحت پیشگوئی خالد راجع برنج و زحمت ومخارج ویران ساختن طاق کسری معلوم گردید. روزی خلیفه باو گفت :

« ای خالد ما با عقیدهٔ تو همراه شده‌ایم و از ویران کردن ایوان دست کشیدیم. » خالد پاسخ داد : « یا امیرالمؤمنین ! اکنون میگویم کاخ را ویران سازید مبادامردم بگویند خلیفه حتی از فرو کوفتن بنائی که دیگری ساخته بود عاجزاست ! » خوشبختانه خلیفه باردیگربحرف او گوش نداد ( زیرا خالد بیگمان ازجهت حزم واحتیاط و بعلت آنچه سابقاً خلیفه باو گفته بود این نظررا اظهار نمود ) وتخریب ایوان مدائن بعهدهٔ تعویق افتاد(۱).

یکی دیگر از آداب ایرانی‌که دراوائل دورهٔ عباسی دوباره‌مرسوم گردید جشن نوروز است که روزاول سال شمسی ایران برپا میشود وبا اعتدال ربیعی و دخول خورشید در برج حمل تطبیق میکند.(۲)

ابوریحان بیرونی(۳) گوید : درزمان هارون‌الرشید مالکین‌اراضی بار دیگر جمع شدند وازیحیی‌بن خالدبن برمک خواستندجشن‌نوروزرا

---

(۱) رجوع شود بکتاب الفخری صفحات ۱۸۵ و۱۸٦ و طبری جزء سوم صفحه ۳۲۰.

(۲) **یادداشت مترجم :** آقای تقی‌زاده تطبیق روزاول سال را بااعتدال ربیعی ودخول خورشید در برج حمل صحیح نمیدانند وعقیده دارند که اشتباه است.

(۳) الآثار الباقیه ترجمهٔ زاخو Sachau صفحهٔ ۳۷.

تقریباً دو ماه بتأخیر اندازد(۱) . یحیی خواست چنین کند ، لکن دشمنان او دراین خصوص زمزمه‌ها کردند وگفتندیحیی طرفدار آئین زردشتی است . بنابراین دست کشید و دیگر تعقیب نکرد وموضوع چنانکه در گذشته بود باقی بماند.

**احیاء جشن نوروز**

فن کرمر در کتابهای نفیسی که مکرر از آن نام برده‌ایم از نفوذ ایران که در همه جا مشهود بود کاملاً بحث میکند . نه تنها تشکیلات دینی و دولتی در قالب ایرانی ریخته میشد بلکه در عهد عباسیان حتی شکل لباس و نوع غذا و سبک موسیقی و امثال آن نیز تحت تأثیر نفوذ ایرانی بود .

فن کرمر گوید(۲) : نفوذ ایران در دربار خلفاء افزون گشت و در زمان هادی و هارون‌الرشید و مأمون باوج کمال رسید . بیشتروزراءِ مأمون ایرانی یا ایرانی‌الاصل بودند . در بغداد رونق سبک و روش ایرانی روبافزایش بود.جشنهای باستانی نوروز ومهرگان ورام را میگرفتند . لباس ایرانی لباس رسمی دربار بود وبفرمان خلیفهٔ دوم عباسی ( درسال ۱۵۳ هجری‌مطابق با ۷۷۰ میلادی ) کلاه های بلند و سیاه مخروطی‌شکل ایرانی را ( که قلانس جمع قلنسوه نامیده میشد ) برسرمیگذاشتند. . در دربار آداب و رسوم پادشاهان ساسانی را تقلید میکردند وجامه‌هائی با نقوش و خطوط زرین‌میپوشیدند واعطاءِ اجازهٔ پوشیدن این نوع‌لباس ازحقوق مختصهٔ خلیفه بود . ازمسکوکات‌المتوکل سکه‌ای که‌بدست آمده است نشان میدهد که این خلیفه درست بلباس ایرانی ملبس بوده‌است . »

**تقلید از طرز لباس پوشیدن ایرانیان**

---

(۱) رسم قدیم این بود که ایام کبیسه را حساب میکردند . چون این رسم موقوف شد سال جلو میافتاد ، بنحوی که قبل از رسیدن محصول جشن نوروز را می گرفتند . این امر برای زارعین‌ضرر داشت زیرا مالیات خودرا درآن‌موقع‌میبایست بپردازند .

(۲) کتاب فن کرمر صفحات ۳۲ و ۳۳ Von Kremer, Streifzüge

اگر نفوذ ایرانی تا این اندازه در دربار عباسی حکمفرما بود و کسانیکه بدربار آمد ورفت داشتند تا این حد مقید بقیود و اشکال و اسالیب ایرانی بودند باید بدانیم که فعالیت این قوم با قریحه در شئون علمی و ادبی حتی بیش از مظاهر دیگر زندگانی تجلی مینمود .

گلد زیهر در کتاب مطالعات اسلامی ( جلد اول صفحهٔ ۱۰۹ ) در فصل عرب و عجم که فصل درخشانی است(۱) چنین گوید :

« نه تنها در دستگاه دولت خارجیان همیشه جلو هستند بلکه علی‌الخصوص درعلوم دینیه‌هم پیشاپیش همه قرارگرفته‌اند . فن کرمر(۲) گوید : تقریباً چنین بنظر میرسد که مطالعات علمی مزبور ( قرائت و تفسیر قرآن و احادیث و اخبار وفقه ) در ظرف دوقرن اول هجری بیشتر از طرف موالی یعنی مسلمین غیر عرب بعمل میآمد ، وحال آنکه تازیان بیشتر متوجه مطالعه و توسعه و تقلید اشعار قدیم خود بودند . لکن باید این نکته را اضافه کنیم که حتی دراین رشته نیزخارجیان‌از تازیان پیشی گرفتند و کمك و خدمتی راکه دانشمندان بیگانه بوسیلهٔ مطالعات تاریخی وادبی‌خود درآثار قدیمهٔ عرب وتحقیقات جامع‌انتقادی و امثال آن ببسط دائره نبوغ عرب در این قسمت نمودند بهیچوجه کوچك نتوان شمرد .

خدمات دانشمندان غیر عرب بصرف ونحو و لغت عرب نه‌چندان است که حاجت باقامهٔ دلیل باشد و شاهد این مدعی اسامی متعددی است که صرفاً تلفظ آن دلیل روشنی است بر اینکه تا چه پایه علوم مزبور مرهون خدمات عناصر غیرعرب است و حتی ذکر آن اسامی نیز در اینجا زائد بنظر میآید . پل دولا گارد گفته است(۳) : از میان

---

(۱) Goldziher, Muhammedanische Studien

(۲) رجوع شود به صفحهٔ ۱۶ فن کرمر Culturgesch. Streifzüge

(۳) رجوع شود به‌صفحهٔ ۸ حاشیهٔ چهارم کتاب پل‌دولا گارد : Paul de Lagarde, Abhandl .

مسلمینی که در راه علم مجاهدت نموده‌اند حتی یکنفر هم از نژاد سامی نبوده است . اگر نتوانیم حرف او را باین صورت قاطع و لابشرط قبول کنیم ، لا اقل این اندازه توانیم گفت که هم در مطالعات مخصوص دین و هم درمطالعات مربوط بتکلّم زبان عربی عنصر عرب ازعنصر غیر عرب خیلی عقب بوده است . و این تقصیر اساساً متوجه خود عرب است زیرا مطالعاتی‌را که دانشمندان غیرعرب باآنهمه شور وهمت تعقیب میکردند عرب با دیدهٔ تحقیر و استخفاف مینگریست و کبر و نخوت عرب ناشی از سیطره وحاکمیت آن قوم بود که عقیده داشتند این جزئیات شایستهٔ کسانی نیست که توانند به نیاگان خود تفاخر کنند بلکه تنها در خور آموزگاری است که بااین تزویرورنگ آمیزی بخواهد فرومایگی انساب آباء و اجداد بی‌نام و نشان خود را از انظار پنهان سازد .

« کسی که خون خالص عرب در عروق و شرائینش جاری است میگوید : زیبندهٔ قریش نیست که در هیچ مبحثی جز مبحث تواریخ قدیم [ عرب ] وارد شود خاصه دراین هنگام که باید کمان را خم سازد و بدشمن حمله کند (۱) . روزی یکی از اهل قبیلهٔ قرشیان طفل عربی‌را دید که الکتاب سیبویه (۲) مطالعه مینمود . نتوانست از ادای این

---

(۱) از کتاب البیان والتبیین جاحظ . این کتاب در قاهره انتشار یافته است (۱۳۱۳ هجری مطابق ٦ - ۱۸۹۵ میلادی ) . لکن گلدزیهر که در سال ۱۸۸۹ یاقبل‌از آن تاریخ دراین مقوله نوشته است از روی نسخهٔ خطی آن کتاب استفاده کرده است . و نیز بحکایات مشابهی اشاره میکند که فن کرمر Von Kremer در جلد دوم کتاب خود (Culturgeschichte) در صفحهٔ ۱۵۹ از منابع دیگر نقل کرده است .

(۲) این دانشمند نحوی ایران درحدود سال ۷۹۵ بعداز میلاد وفات یافت. الکتاب نام کتابی است که سیبویه درنحو نوشته است و قدیمترین بحث مرتب ومنظم نحو عربی است .

الفاظ خودداری کند (۱) : اف برتو ! این علم از آنِ مکتب‌داران است! این علم مایهٔ فخر فقراء و مساکین است ! زیرا مدرّسینی که هر یك از مواد نحو یا عروض یا علم حساب یا فقه را (که علم حساب لازمهٔ آنست) باطفال خردسال میآموختند شصت درهم حق التعلیم داشتند (متأسفانه در اینجا ذکر نشده است که این مبلغ در ازای چند ساعت تدریس داده میشد) واین مطلب را از راه شوخی و مزاح یا در مقام تمسخر واستهزاء اظهار مینمودند ».

**بی‌رغبتی عرب خالص بادبیات**

عرب جاهلیت (باستثناءِ آنانکه تحت نفوذ یهود یا نصاری یا یونان یا ایران واقع شدند) باندازه‌ای از فن کتابت بی اطلاع بود که بگفتهٔ گلدزیهر چون شاعری ازعهد کهن دربارهٔ مردی خردمند قصد سخن گفتن میکرد، در مقام استدلال از دانائی آن شخص چنین میگفت: « وی آنچنان کسی است که تقریر کند ومحرر گفته‌اش را بر پوست تحریر نماید. »

و حتی در زمان پیغمبر هم سواد تازیان بیش از این نبود زیرا نه تنها قرآن‌را روی چیزهای عجیبی‌مینوشتند بلکه درجنگ بدر اسرائی که‌از عهده کتابت برمیآمدند بی آنکه‌فدیه بپردازند آزاد میشدند(۲). البلاذری (فتوح البلدان چاپ دوخویه (۳) صفحات ۲-۴۷۱) نقل از الواقدی تصریح

---

(۱) **یادداشت مترجم :** در کتاب البیان والتبیین الجاحظ چاپ قاهره ۱۳۶۶ = ۱۹۴۷ صفحهٔ ۳۷۸ این داستان بدینگونه آمده است : «ومر رجل من قریش بفتی من ولد عتاب بن أسید وهو یقرأ کتاب سیبویه فقال : أف لکم ؛ علم المؤدبین وهمة المحتاجین ! وقال ابن عتاب : یکون الرجل نحویا عروضیا ونسابا فرضیا و حسن الکتابة جیدالحساب حافظاً للقرآن راویة للشعر وهو یرضی أن یعلم اولادنا بستین درهما ولوأن رجلا کان حسن البیان حسن التخریج للمعانی لیس عنده غیرذلك لم یرض بالف درهم . »

(۲) **یادداشت مترجم :** بعضی اسراء بجای مال فدیه‌تعلیم خط میکردند.

(۳) Professor M. J. de Goeje

دارد براینکه دراوائل اسلام فقط هفده تن از قبیلهٔ قریش که طبقهٔ اشراف مکه بودند سواد نوشتن داشتند ونام آنها را یکایك ذکر میکنند، منجمله عمر، علی(ع)، عثمان، ابوعبیده‌بن‌الجراح، طلحه، ابوسفیان وفرزندش معاویه. ذوالرّمه که آخرین شاعر بدوی بشمار میرود (وتاریخ وفات اورا از ۷۱۹ تا ۷۳۵ میلادی ذکر نموده اند) با اینکه سواد نوشتن داشت ناگزیر خود را بیسواد معرفی میکرد و میگفت: «علت اینکه سواد خود را پنهان میکنم(۱) آنست که میان ما اینکار ننگ است.»

از طرف دیگر ایرانیان حتی در اوائل عهد ساسانیان نوشتن (دپیریه)(۲) را یکی از فضائل شاهزادگان(۳) میدانستند وقبل‌ازاسلام بسیاری ازشاهزادگان زبان عربی را خوب میدانستند. بهرام گور(۴۲۰ تا۴۳۸ بعدازمیلاد) نزدمنذر درمیان‌اعراب حیره تحصیل کرد و زبانهای فارسی و عربی و حتی یونانی(٤) را بیاموخت و اشعاری بزبان عربی(٥) باو نسبت داده‌اند که عوفی درلباب‌الالباب(٦) نقل کرده است. خره خسرو

---

(۱) رجوع شود به گلدزیهر، جلد اول مطالعات اسلامی، صفحهٔ ۱۱۲.
Goldziher, Muhammedanische Studien, (2 vols. Halle, 1889-90)

Dapirih (۲)

(۳) رجوع شود به نولدکه، تاریخ ارتخشیر پاپکان صفحهٔ ۳۸ پائین صفحه، حاشیهٔ شمارهٔ ۳:
Nöldeke, Gesch. des Artachshir - i - Papakan aus dem Pehlewi übersetzt (Göttingen, 1879).

(٤) رجوع شود به دینوری صفحهٔ ۵۳ و نولدکه، صفحهٔ ۸۶ تا ۸۸
Nöldeke, Gesch. der Perser und Araber zur Zeit d. Sasaniden, (Leyden, 1879).

**یادداشت مترجم:** بعقیدهٔ آقای بدیع‌الزمان فروزانفر اشعار عربی‌بهرام گور مورد تردید است، بلکه اصل ندارد.

(٦) طبق اطلاعاتی که در دست است دو نسخهٔ خطی این کتاب موجود است: یکی در کتابخانهٔ برلین و نسخهٔ دیگر متعلق است به لرد کرافورد Lord Crawford و لرد مزبور از روی کمال جود و کرم نسخهٔ خود را برای

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۳۸۰)

وساتراپ (والی) ایرانی یمن، کاملاً عرب مآب شد. اشعار عربی ازحفظ میخواند وباسلوب‌عرب‌تحصیل‌میکرد. تمایل‌وی بعرب مآبی (وباصطلاح منبع خبر: تعرب) او سبب شد که احضار گردد(۱).

بازهم گلدزیهر گوید: «و نیز میان علماء و فقهاءِ اسلام رجالی ایرانی‌الاصل‌را نام میبرند که نخستین تماس آباء و اجدادشان با زندگانی عرب بوسیلهٔ اسلام نبوده است بلکه جزءِ سپاهیان ایران بوده‌اند(۲) که بفرماندهی سیف بن ذویزن در خاك عربستان سکونت اختیار کردند. در ممالك اسلامی عناصر غیرعرب بحدی درعرب مآبی وشرکت درحوزهٔ علمی جامعهٔ اسلامی پیشرفت سریع کردند که نظائر آن درتاریخ تمدن بشر کم است. در اواخر قرن اول هجری دانشمند نحوی موسوم به بشکست (بضم باء)(۳) که اسم او کاملاً ایرانی بنظر میرسد در مدینه زندگانی می کرد. این مرد بتدریس علم نحو اشتغال داشت و درطغیان خوارج برهبری ابوحمزه نقش برجسته‌ای بازی نمود ودرنتیجهٔ شرکت در این امر پیروان مروان ویرا دستگیر و بقتل رساندند. عدهٔ زیادی

---

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۳۷۹)

مدت طولانی بنگارنده قرض داد. در ماه اوت ۱۹۰۱ نسخهٔ مزبور را با نسخ خطی کتب شرقی دیگر خود به خانم رایلندز Mrs. Rylands در منچستر Manchester فروخت و اکنون در کتابخانهٔ جان رایلندز John Rylands موجود است.

---

(۱) گلدزیهر Goldziher کتاب مذکوردرفوق صفحهٔ ۱۱۳: درپاورقی اضافه میکند: از فیروزالدیلمی نیز باید نام برده شود. فیروز الدیلمی در عصرنبی زندگی میکرد و وفات او در زمان خلافت عثمان بوده است. تطبیق شود باابن قتیبه (چاپ و وستنفلد Wüstenfeld) صفحهٔ ۱۷۰.

(۲) گلدزیهر، کتابی که ذکر آن گذشت: حاشیهٔ شمارهٔ ۲، پائین‌صفحهٔ در بارهٔ بنی‌الاحرار بمراجع ذیل اشاره میکند: کتاب‌الاغانی، جزء ۱۶، صفحهٔ ۷۶؛ سیرهٔ ابن هشام صفحات ۴۴ تا ۴۶؛ نولدکه صفحهٔ ۲۲۳.

Nöldeke, Gesch. d. Sasaniden.

(۳) Bushkast

از اجلّهٔ مسلمین از نژاد اسیران جنگی ایرانی بودند. جد ابن اسحق (۱) که سیرهٔ پیغمبر را نوشت و کتاب او یکی از منابع اصلی تاریخ اوائل عصر اسلام است یسار بود که یکی از اسیران جنگی ایرانی بوده است. همچنین پدر موسی بن نُصیر که در اندلس شهرت یافت و بمقام بلندی رسید. آباء و اجداد بسیاری از رجالی که در سیاست و علم و ادب مقام ممتازی احراز نمودند از اسراءِ جنگی ایرانی و ترك بودند که بعنوان موالی بیکی ازطوائف عرب بستگی داشتند وبعلت نسبتی که بعرب پیدا کردند اصل‌خارجی خودرا تقریباً از یاد بردند (۲). لکن بعض ازموالی خاطرهٔ خارجی‌الاصل بودن خود را بکلی از لوح ضمیر نزدودند و این امر عمومیّت نداشت.

ابواسحق ابراهیم الصولی (که درتاریخ ۸۵۷ میلادی وفات یافت) باحفظ نام خانوادگی الصولی (۳) خاطرهٔ جدخود صولتکین‌را که یکی از رؤساءِ خراسان بود نگاهداشت. صولتکین در برابر حملهٔ یزید بن مهلب مغلوب شد و تاج و تخت خود را از دست داد وچون اسلام آورد یکی از فداکارترین طرفداران دشمن فاتح خود گردید. برتیری که از کمان خود بروی سپاه خلیفه رها نمود میگویند این کلمات را نوشته بود: صول شما را بپیروی از کتاب خدا و سنت رسول میخواند. شاعر شهیر عرب نژاد از این ترك دارد.»

---

(۱) **یادداشت مترجم**: مؤلف ابواسحق نوشته وصحیح نیست.

(۲) همانقسمی که گلدزیهر متذکر شده است البلاذری (در صفحهٔ ۲۴۷) فهرست این قبیل اشخاص را تنظیم کرده است. برجسته ترین افراد این جماعت چهار پسرسیرین بودند.

(۳) در بارهٔ اینکه چگونه اعلام فارسی باشکال عربی درآمد رجوع شود بکتاب گلدزیهر که ذکرآن گذشت، پائین صفحهٔ ۱۳۳ حاشیهٔ شماره ۲. مثلا ماهان را بصورت میمون وبسفروج را بصورت ابوصفره درآوردند ودر یك مورد نیز بجای نام زردشت پیغمبر ایران باستان نام محمدبن عبدالله (ص) پیغمبر عرب را گذاشتند.

این قسمت از کتاب استادانهٔ گلدزیهر نقل شد ودر حقیقت تمام این فصل حاوی اطلاعات جامعی است که برای تشحید اذهان و تنویر افکار خوانندگان بی‌اندازه مفید است. بنا بر این بکسانی که اطلاعات جامعتری بخواهند کسب کنند توصیه میکنیم بآنجا رجوع نمایند. در بارهٔ فزونی و برتری نفوذ موالی خارجی گلد زیهر شواهدی بی نهایت جالب توجه ذکر میکند: ازجمله مکالمه ایست بین خلیفهٔ اموی عبدالملك و عالم ربانی معروف، الزهری (۱) : از این مکالمه چنین برمیآید که چه در مکه و چه در یمن و مصر و شام و بین‌النهرین وخراسان و کوفه و بصره موالی خارجی در رأس مقامات مهم مذهبی قرارداشتند. همینکه خلیفه از این ترتیب اظهار تعجب نمود عالم ربانی پاسخ داد: «یا امیرالمؤمنین! اوضاع چنین است! این مسأله بفرمان خدا و آئین وی صورت گرفته است. هرآنکس در برابر امرحق طاعت آورد صاحب‌قدرت شود و هرآنکس در اجراءِ امر حق بغفلت گراید سرنگون گردد.»

تمایل مؤمنین پرهیزکار دراوائل عصر اسلام، چنانکه دراحادیث متعدد آمده است و گلدزیهر نیز متذکر شده است، برآن بود که برای احتراز ازاغراض نژادی درامور مذهبی بقوی‌ترین مراجع استناد کنند. از جمله حدیثی است که ترجمهٔ آن بشرح ذیل است:

«ای‌مرد بتحقیق خدا یکی‌است وجداعلی همهٔ‌ابناءِ بشر نیز یکی است. دین همان‌دین‌است. زبان عربی پدر ومادر هیچ یك ازشما نیست. این‌زبان چیزی جزوسیلهٔ تکلّم نیست. هرکس بعربی سخن گوید بدان سبب عرب است (۲) از اهالی پارس کسی که اسلام آورد مانند قریش

---

(۱) رجوع شود بکتاب مذکور در فوق جلد اول صفحهٔ ۱۱٤ و ۱۱۵.

(۲) گلدزیهر میگوید این‌حدیث را که بابن عساکر (۱۱۰٦ - ۱۱٦۹ میلادی) نسبت میدهند اخیراً جعل‌شده است ولی این فکر بلاشبهه در اوائل(عصر اسلام) غلبه داشته است.

**یادداشت مترجم:** لوکان الایمان معلقا بالثریا لناله رجال من‌العجم (نقل ازسفینة البحارقمی جلد دوم‌صفحهٔ ۱٦۵).

است. « لو کان العلم بالثریا لتناولته رجال من فارس. » این حدیث بعد اینطور تغییر یافته است: « لو تعلق العلم باکناف السماء لناله قوم من اهل فارس »(۱).

دراینکه احساسات نژادی عرب خالص براحساسات مذهبی‌او غلبه داشت و با نظری که در این حدیث و نظائر آن اظهار شده است موافق نبود، گلدزیهر این معنی را کاملاً بثبوت میرساند و ادلّـه و شواهدی میآورد که عرب موالی خارجی را بدیدهٔ حقارت مینگریست وعلی الخصوص ازدواج عرب (بویژه زنان عرب) را بـا غیرعرب جائز نمیدانست (۲). امروزه نیز عیناً همان کیفیت درهندوستان مشاهده میشود. درآنجاانگلیسها نه تنها حاضر نیستندمساوات اجتماعی برای مسیحیان واهالی غیرمسیحی آنجا قائل شوند بلکه عکس قضیه صادق است. درواقع این مقایسه دراینجا بنفع اسلام است، زیرا کسانیکه اظهار ورع و تقوی میکردند بااغراض نژادی که درآنزمان غلبه داشت همواره مخالف بودند وابراز مخالفت آنان بطریقی بود که میان مبلغین و دعاة ما بسیارنادراست واین مسأله بلاشك سبب شد که در بسیاری از نقاط آسیا توفیق کمی نصیب آنها گردد.

با سقوط بنی‌امیه و طلوع سلسلهٔ عباسیان که از خراسان ایران برخاستند(۳) قسمتی از اعلام خطری که نصربن سیار بولی النعمت خود مروان حمار کرده بود تحقق یافت:

---

(۱) رجوع شود بکتاب مذکور در فوق جلد اول صفحات ۱۱۷ تا ۱۴۶.

**یادداشت مترجم:** رجوع شود بمنابعی که آقای دکتر حسینعلی محفوظ در تعلیقات رسالهٔ مزیة اللسان الفارسی علی سائرالالسنة ماخلاالعربیة تألیف ابن کمال پاشا صفحهٔ ۴۰ تا ۴۱ ذکر کرده‌اند.

(۲) دراینکه این عقیده قبل‌از اسلام نیز وجود داشته است از آنجا معلوم می‌شود که نعمان پادشاه حیره و درباریانش حاضر نشدند یکی از دختران ملک‌را حتی به پادشاه ایران که درآنزمان تحت‌الحمایهٔ مقتدر آنها بود بدهند.

(۳) رجوع شود بصفحهٔ ۱۴۸ جلد اول کتاب گلدزیهر که ذکرآن گذشت. تطبیق شود با صفحهٔ ۳۵۹ و ۳۶۰ این ترجمه.

ففری عن رحالك ثم قولی        علی الاسلام و العرب السلام

دراین هنگام فرقهٔ معیّنی بنام شعوبیه یاهواخواهان عجم(۱) وارد صحنهٔ سیاست گردیدند . حرف این فرقه نخست این بود که همهٔ مسلمین برابرند وسرانجام گفتند عرب از بسیاری نژادهای دیگر فرومایه‌تراست. گلدزیهر ( درصفحهٔ ۱٤۸ کتاب خود که ذکر آن گذشت ) چنین گوید: « درزمان خلیفهٔ ابوجعفر المنصور ما شاهد منظرهٔ عربی هستیم که جلو دروازهٔ قصر خلیفه بیهوده بانتظار اجازهٔ ورود ایستاده است و حال آنکه مردم خراسان آزادانه وارد وخارج میشوند وآن عرب بی‌ادب را مسخره میکنند . » ابوتمام شاعر ( که در تاریخ ۸٤۵ یا ۸٤٦ میلادی از جهان رفت ) از آنرو مورد نکوهش و سرزنش وزیر قرار گرفت که خلیفه را بحاتم طائی و سایر رجالی که مایهٔ افتخار و مباهات عرب بودند تشبیه نمود(۲) . وزیر بشاعر گفته بود : « آیا تو امیرالمؤمنین را با این اعراب وحشی مقایسه میکنی ؟ »(۳)

جمیع افراد شعوبیه اعم ازشامیان یا نبطیان یامصریان یایونانیان یا اسپانیولیها یا ایرانیان بملیت خود تفاخرمینمودند . ایرانیان عده‌شان زیادتر بود واحساسات‌ملی شدیدتری داشتند. درزمان بنی‌امیه اسمعیل‌بن یسار را بفرمان خلیفهٔ هشام ( ۷۲٤ - ٤۳ میلادی ) بجرم اینکه ضمن

---

(۱) گلدزیهر دوفصل از کتاب شایان‌توجه خودرا باین فرقه اختصاص‌میدهد ( جلد اول صفحات ۱٤۷ تا ۲۱٦ همچنین‌صفحهٔ ۲۷۲ ) . کلمهٔ شعوب (جمع شعب) در مورد اقوام عجم استعمال می‌شود . رجوع شود بسورهٔ ٤۹ ( الحجرات ) آیهٔ ۱۳ : یاایهاالناس انا خلقناکم من‌ذکر وانثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوان اکرمکم عندالله اتقیکم ان‌الله علیم‌خبیر .

(۲) رجوع شود بصفحهٔ ۱٤۸ کتاب گلدزیهر که ذکرآن گذشت .

(۳) **یادداشت مترجم :** این بیت ابو تمام را آقای فروزانفر یاد آور می‌شوند :

اقدام عمرو فی سماحة حاتم        فی‌حلم احنف فی‌ذکاء ایاس

اشعار به تبار ایرانی خویش میبالید ببر که‌ای افکندند! اینک یکی از منظومات مزبور (۱) :

اصلی کریم و مجدی لا یقاس به ولی لسان کحدالسیف مسموم

احمی به مجد اقوام ذوی حسب من کل قرم بتاج الملک معموم

جحا جح سادة بلج مرازبة جرد عتاق مساميح مطاعيم

من مثل کسری وسابور الجنود معا والهرمزان لفخر او لتعظیم

اسد الکتائب یوم الروع ان زحفوا و هم اذلوا ملوك الترك والروم

یمشون فی حلق الماذی سابغة مشی الضر اغمة الاسد اللهامیم

هناك ان تسألی تنبی بأن لنا جر ثومة قهرت عزالجراثیم (۲)

این لاف زدنها و حماسه سرائیهای موالی ایرانی شهد را بکام عرب شرنگ میکرد زیرا تازیان میخواستند اینگونه خودستائیها انحصار خودشان باشد و همینکه میدیدند کاری از دستشان بر نمیآید با انشاد منظوماتی از این قبیل (۳) در مقام پاسخ برمیآمدند :

---

(۱) رجوع شود به صفحهٔ ۳۰ از کتاب فن کرمر در تاریخ تمدن اسلام
Alfred von Kremer, Culturgeschichtliche Streifzüge auf dem Gebiete des Islams, Leipzig, 1873.

(۲) **یادداشت مترجم :** اصل اشعار عربی از صفحه ۱۰۴۷ کتاب امثال و حکم دانشمند فقید دهخدا جلد سوم نقل گردید. ایشانهم از جزء رابع کتاب اغانی نقل کرده‌اند.

(۳) رجوع شود بصفحات ۳۱ و ۳۲ و ۶۹ و ۷۰ کتاب فن کرمر که ذکر آن گذشت.

**یادداشت مترجم :** متأسفانه مؤلف منبع اصلی را نیاورده و فقط بذکر کتاب فن کرمر در بارهٔ تاریخ تمدن اسلام قناعت کرده بود. مع الاسف کتاب فن کرمر در دسترس نبود؛ حافظه‌ هم یاری نکرد. ناچار از پروفسور آربری استاد دانشگاه کمبریج
Professor Arthur J. Arberry, Pembroke College, Cambridge
تقاضا کردم بکتابخانهٔ پروفسور براون مراجعه و منبع اصلی اشعار را از روی کتاب فن کرمر معلوم نمایند. بسیار ممنونم که این خواهش را فوراً اجابت کردند و منبع آنرا اطلاع دادند.

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۳۸۶)

صنع من الله انی کنت أعرفکم قبل الیسار و انتم فی التبابین
فما مضت سنة حتی رأیتکمو تمشون فی القز والقوهی واللین
و فی المشاریق ما زالت نساؤکم یصحن تحت الدوالی بالوراشین
فصرن یرفلن فی وشی العراق وفی طوائف الخز من دکن و طارون
انسین قطع الحلانی من معادنها و حملهن کثوثا فی الشقابین
حتی اذا أیسروقالو و قد کذبوا نحن الشهاریج أولاد الدهاقین
فی است أم ساسان ایری ان أقربکم و ایر بغل مشط فی است شیرین
لوسیل او ضعهم قدر او انذلهم لقال من فخره انی ابن شوبین
و قال أقطعنی کسری و ورثنی فمن یفاخرنی ام من یناۂینی
من ذا یخبر کسری و هو فی سفر دعوی النبیط و هم بیض الشیاطین
و انهم زعموا ان قد ولد تهمو کما ادعی الضب انی نطفة النون
فکان ینحر جوف النار واحدة یفری و یصدع خوفا قلب قارون
أما تراهم و قد حطوا برادعهم عن اتنهم و استبد و ابالبر اذین
وافرجوا عن مشارات البقول الی دور الملوك و أبواب السلاطین
تغلی علی العرب من غیظ مراجلهم عداوة لرسول الله فی الدین
فقل لهم و همو أهل لتربیة شر الخلیقة یا بخر العثانین
ما الناس الانزار فی أرومتها و هاشم سرجها الشم العرانین
والحی من سلفی قحطان انهم یزرون بالنبط اللکن الملاعین
فما علی ظهرها خلق له حسب مما یناسب کسری غیر حمدون
قرم علیه شهنشاهیة و نبا ینبیك عن کسروی الجد میمون
و ان شککت ففی الایوان صورته فانظر الی حسب باد و مخزون

بگفتهٔ مسعودی (۱) همانقسمی که عرب سلسلهٔ نسب خود را

---

بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ۳۸۵)

دیگر اینکه بیت هفتم و دوازده بیت آخر را مؤلف انداخته بود ولی در اینجا ازجزء دوازدهم کتاب الاغانی للایام أبی الفرج الاصبهانی رحمة الله تعالی صفحات ۱۷۶ و ۱۷۷ مطبعهٔ بولاق مصر ۱۲۸۵ هجری قمری نقل گردید .

---

(۱) مروج الذهب ( چاپ باربیه دومینار Barbier de Meynard جلد دوم ، صفحهٔ ۲۴۱ ، نقل ازصفحهٔ ۱۶۱ کتاب گلدزیهر که ذکر آن گذشت ) .

حفظ میکرد طبقهٔ اشراف ایران نیز با همان‌دقت به‌عرب تأسی‌مینمودند وبتفاخر میپرداختندوروح‌عرب‌را با این‌عمل خودرنجه‌وآزرده‌میساختند و در بسیاری موارد تفاخر آنها اساس صحیح داشت . اطلاعات ایرانیان حتی در شجره‌شناسی وعلم‌الانساب عرب بیش ازخودشان بود واین‌معنی از قصه‌ای که گلدزیهر نقل میکند بخوبی مستفاد میشود ( رجوع کنید بصفحهٔ ۱۹۰ کتاب او که ذکر آن گذشت ) . در آنجا میگوید هرگاه‌از قرشیان کسی‌محتاج باطلاعاتی دربارهٔ اجداد خود میشد ناگزیر بیکی‌از ایرانیان‌ملتجی‌میگشت. ایرانیهانقاط‌ضعف‌عرب‌رازودمیگرفتندوبتمسخر میپرداختندوبگفتهٔ گلدزیهر (۱) فضائل‌ومکارم اخلاقی آن‌قوم‌را ( ازجمله سخا و کرم ) که مخصوصاً مایهٔ فخر و مباهات آنان بود تحقیر میکردند مثلاً مأمون سه کتابدار ایرانی داشت . یکی از کتابداران ایرانی وی موسوم به سهل بن هارون از متعصبین شعوبی است که رسالاتی چند در مدح خست و بخل وطمع برشتهٔ تحریر آورده‌است (۲) . بشاربن برد (۳) مدیحه سرای نابینای ایرانی که برای خلیفه‌المهدی ثنا خوانی میکرد ، همان ملحد معروفی که سرانجام بجرم‌ارتداد بتاریخ ۷۸۳ یا ۷۸٤ میلادی کشته شد ، کاررا بجائی رساند که گفت :

« الارض مظلمة والنار مشرقه والنار معبودة مذ كانت النار » (٤)

---

(۱) رجوع شود بکتاب گلدزیهر Goldziher که ذکر آن گذشت .

(۲) دکترون‌فلوتن Dr. Van Vloten کتابی‌نظیرآن تحت‌عنوان کتاب البخلاء تألیف شعوبی معروف دیگر الجاحظ ( تطبیق شود با کتاب سابق الذکر گلدزیهر صفحهٔ ۱۵۷ ) اخیراً درلیدن Leyden چاپ کرده است .

(۳) رجوع شود بابن خلکان ترجمهٔ دسلان de Slane ، صفحات ۲۵٤ تا ۲۵۷ ، و همچنین رجوع شود به تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمان صفحات ۷۳ و ۷٤ جلد اول : .Brockelmann, Gesch. d. Arab. Lit
همچنین رجوع شود به‌فن کرمر صفحهٔ ۳٤ ببعد : Von Kremer, Streifzüge

(٤) **یادداشت مترجم :** آقای محمود سرشار وکیل پایهٔ اول‌دادگستری ومشاور حقوق که در این موضوع مطالعاتی کرده‌اند تذکر میدهند که این مصراع بدین ترتیب نیز حفظ شده‌است :
الارض سافلة سوداء مظلمة ( ازبلوغ الارب ) .

اطلاعات ما در بارهٔ اختلاف شعوبیه و آثار مربوطهٔ آن که فقط در مؤلفات جاحظ ( تاریخ وفات ۸۶۹ میلادی ) و ابن عبد ربه ( تاریخ وفات ۹۴۰ میلادی ) منعکس است بیشتر مرهون کتاب عالی گلدزیهر دربارهٔ مطالعات اسلامی است(۱) که در این فصل آزادانه از آن کتاب نقل قول کرده‌ایم . از جمله کسانیکه مدافع دعاوی ایرانیان بودند گلدزیهر نام اسحق بن حسن الخرمی را میبرد که از اهالی سغد و تاریخ وفات وی ۱۶-۸۱۵ میلادی بوده است .

این شخص در یکی از اشعارش بخود میبالد(۲) که پدرش ساسان است و کسری پسر هرمز و خاقان ازبنی اعمام او بوده‌اند ؛ دیگر ابوعثمان سعیدبن حمیدبن بختگان است که کتابهائی در برتری ایرانیان برعرب نوشته وتاریخ وفات وی ۵-۸۵٤ میلادی بوده‌است : (۳) ابوسعیدالرستمی ( قرن دهم مسیحی ) بقول گلدزیهر آنکسی است که در آثارش فریاد ملی ایرانیان برضد تازیان در أوج شدت منعکس است : » و همچنین علامهٔ بزرگ ابوریحان بیرونی که در تاریخ ۱۰٤۸ میلادی وفات یافت . این اشخاص مخالفینی داشتند که عرب را برتر از دیگران میدانستند . از مشهورترین مدافعین تفوق عرب یکی مورخ معروف ابن قتیبه است ( که در سال ۸۸۳ یا ۸۸۹ میلادی از جهان رفت ) و دیگر البلاذری است ( که در تاریخ ۸۹۲ بدرود حیات گفت ) .

با اینکه هردو (٤) ایرانی‌الاصل بودند(۵) مؤلفات آنها منحصراً بزبان عربی است . در دورهٔ بعد نام ناصر خسرو سخنور فارسی نویس

---

(۱) Goldziher, Muhammedanische Studien.

(۲) گلدزیهر صفحهٔ ۱۶۳ (کتابی که ذکر آن گذشت) .

(۳) الفهرست صفحهٔ ۱۲۳ .

(٤) گلدزیهر صفحهٔ ۱۶۶ (کتابی که ذکر آن گذشت) .

(۵) تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمان ، جلداول ، صفحات ۱۲۰ و ۱٤۱
Carl Brockelmann, Gesch. d. Arab. Lit. (1897-1899 : Weimar)

ایرانی را نیز باید باین گروه اضافه کنیم. سرایندهٔ مزبور سیاحی بود که به تبلیغ مذهب اسمعیلیه پرداخت (و در تاریخ ۱۰۷۴ بعد از میلاد بدار باقی شتافت). در صفحهٔ ۱۵۰ دیوان او که در تبریز بسال ۱۲۸۰ هجری چاپ شده این اشعار دیده میشود:

بدین کرد فخر آنکه تا روز حشر      بدو مفتخر شد عرب بر عجم
خسیس است و بیقدر بیدین اگر      فریدونش خال است وجمشید عم

گلدزیهر نیز چنین گوید که دامنهٔ جدال شعوبیه (۱) بعلم الانساب و فقه‌اللغه وزبان‌شناسی کشید. عرب باین دو قسمت افتخار خاصی داشت زیرا ارزش و اهمیت هیچ چیز در نظر آن قوم بیش از ارزش و اهمیت اصل و نسب عالی و کلام خالص و فصیح عربی نبود. دوستداران ایران حملات خود را حتی متوجه این رشته ها نمودند در قسمت اول یعنی علم الانساب از فضایح و قبایح اعمال قبائل مختلف عرب و سلسلهٔ النسب ابطال و سلحشوران محبوب آنها هرچه میدانستند فاش کردند و این داستانهای رسوائی آور را ضمن یك سلسله منظومات تهمت آمیزی که مثالب نامیده میشد گنجانیدند و در قسمت دوم یعنی زبانشناسی نیز بهمان وسیله برتری سایر السنه مخصوصاً زبان فارسی و یونانی را بر لسان عرب بثبوت رساندند.

گلدزیهر شرح مشبعی دربارهٔ یکی از اجلهٔ دانشمندان ایراندوست معروف به ابو عبیده معمر بن المثنّی (که در حدود سال ۸۲۴ میلادی درگذشت) اختصاص داده است (۲).

---

(۱) **یادداشت مترجم:** نگاه کنید بسلسلهٔ مقالات آقای جلال همائی استاد دانشگاه تهران دربارهٔ شعوبیه درمجلهٔ مهر، سال دوم (۱۳۱۴ - ۱۳۱۳) صفحات ۵۱، ۱۳۵، ۲۳۶، ۳۴۹، ۱۱۳۷، ۱۲۵۶، ۱۲۹۶ وهمچنین سال سوم آن مجله (۱۳۱۵ - ۱۳۱۴)، صفحات ۶۵، ۱۰۸ و ۲۵۷.

(۲) رجوع شود بکتاب گلدزیهر Goldziher که ذکر آن گذشت، صفحات ۱۹۵ تا ۲۰۶.

این شخص که اعلم علماءِ زبانشناسی و فقه اللغه بشمار میرفت و از مشاهیر شعوبیه است همیشه بتذکر این معنی شوق و رغبتی داشت که حتی آنچه را عرب بیشتر مخصوص قوم خود و از ابتکارات خاص خود میدانست و بدانجهت عزیز و گرامی میشمرد در واقع همانرا نیز تا چه حد مدیون ومرهون سائر ملل بوده است. این شخص مثلاً نشان داده است تا چه اندازه شعر عرب و علم معانی و بیان عرب بتقلید فارسی است و معلوم کرده است کدام داستان عربی از منابع فارسی گرفته‌شده وقس علیهذا. ابن هشام (۱) از افسانه های بسیار دلکش فارسی سخن میگوید و چنین حکایت میکند که این افسانه‌ها مایهٔ دلتنگی فوق‌العاده و آزردگی خاطر پیامبر شده بود، همینکه النضربن الحارث العبدری برای نقل داستانهای رستم و اسفندیار و پادشاهان ایران باستان وارد معرکه میشد مستمعین (حضرت) تحلیل میرفتند.

در مورد فقه‌اللغه بمعنای اخص و اصح کلمه گلدزیهر از مدافعین عرب مخصوصاً نام این اشخاص را میبرد: زمخشری مفسر بزرگ که ایرانی بود (و بسال ۱۱۴۳ یا ۱۱۴٤ میلادی درگذشت) در مقدمة الادب خود خدا را شکر میکند که علم و اشتیاق بزبان عربی را باو عنایت فرمود و از تمایل بشعوبیه او را محفوظ و معاف داشت؛ ابن درید (سال وفات ۹۳۳ میلادی)؛ و ابوالحسین بن فارس (اوائل قرن یازدهم میلادی). بنا بگفتهٔ گلدزیهر از مخالفین عمدهٔ آنها حمزهٔ اصفهانی است که نسبت بایرانیان ابراز غیرت و حمیت مینمود (۲) و شوق و علاقهٔ خود را بطرق مختلفی نشان میداد، منجمله برای اسامئی که نوعاً عربی خالص میدانستند مادهٔ اشتقاق فارسی پیدا میکرد (و این کار ندرةً رضایت

---

(۱) رجوع شود بچاپ ووستنفلد Wüstenfeld صفحات ۲۳۵ و۲۳۶.

(۲) الآثار الباقیه ابوریحان بیرونی چاپ زاخو Sachau صفحهٔ ۵۲. گلدزیهر Goldziher درصفحهٔ ۲۰۹ جلد اول کتاب خود که ذکر آن گذشت از ابوریحان نقل‌میکند. عبارتی که ابوریحان نوشته‌است «تعصب للفرس» است.

بخش بود ) . مثلاً در بارهٔ اسم شهر بصره توضیح میداد که بصره دراصل « بس راه » بمعنای راه بسیار یا راه دور بوده است ؛ این اشتقاق ما را بیاد کتاب فارسی دبستان میاندازد که دربارهٔ ارزش و اهمیت آن بی‌اندازه زیاده‌روی شده است (رجوع شود بصفحات ۸۶ و ۸۷ این ترجمه) . در آنجا نوشته است مکه دراصل لفظ فارسی « مه گه » بمعنای جایگاه ماه بوده‌است . این‌قبیل توجیهات بچگانه بدبختانه حتی امروزهم بیش‌از حد جائز مورد توجه و پسند نویسندگان ایرانی است (۱).

پروفسور دوخویه (۲) عربی دان بزرگ در مقاله‌ای که درموضوع طبری ومورخین قدیم عرب برای جلد ۲۳ (سال ۱۸۸۸) دائرةالمعارف بریتانیکا (۳) نوشت بطرز قابل‌ستایش نشان داد چگونه سیر علوم مختلفه مخصوصاً تاریخ درجامعه اسلامی بمناسبت قرآن پیشرفت کرد و چگونه این علوم در اطراف هستهٔ مرکزی حکمت آلهی تمرکز یافت . علوم مربوط بزبان شناسی و لغت طبعاً در درجهٔ اول قرار داشت . همینکه خارجیان برای قبول اسلام هجوم آوردند احتیاج فوری بصرف و نحو و لغت عرب احساس شد زیرا کلام الله مجید بزبان عربی نازل شده بود . برای شرح معانی کلمات نادر و غریب که درقرآن آمده بود لازم شد اشعار قدیم را بقدر امکان گردآورند ، زیرا اشعار مزبور گنجینهٔ بی‌پایان لسان‌عرب بشمار میرفت وبرای‌درک‌معانی این اشعار ضرورت علم‌الانساب و اطلاع از ایام ( محاربات ) و اخبار عرب عموماً محسوس گردید . درتکمیل احکامی که درقرآن برای امور زندگانی نازل شده بودلازم‌شد

(۱) یکی از انگلیسهای مقیم ایران گلاور Glover نام داشت . اسم اورا مسخ کردند و « گل‌آور » شد . یکی از هموطنان دیگر وی که آن اقبال را نداشت از دعاة ومرسلین مسیحی بود موسوم به رید Reid . بدلیل همین‌اسم عاقبت این شخص ناگزیر شد دست ازکار وفعالیت خود بکشد و کنار برود .

(۲) Professor de Goeje, Tabari and Early Arab Historians

(۳) Encyclopaedia Britannica

از اصحاب و تابعین راجع باقوال و افعال نبی در اوضاع و احوال مختلف سئوالاتی بشود و در نتیجه علم الحدیث پدید آمد. برای تشخیص اعتبار احادیث لازم بود بمتن واسناد حدیث وقوف حاصل شود. مراد از اسناد تعیین سلسلهٔ راویان اخبار است که اخبار را سینه بسینه نقل و تقریر کرده‌اند تا بالاخره برشتهٔ تحریر درآمده است. برای تحقیق حقیقت اسناد علم بتواریخ و سیر و اوصاف و احوال این اشخاص ضرورت داشت و این امر باز بطریق دیگری منجر بمطالعهٔ شرح زندگانی مشاهیر رجال و تقاویم و ترتیب وقایع و علم ازمنه و اعصار گردید(۱). تاریخ عرب هم کافی نبود. تواریخ همسایگان عرب علی‌الخصوص ایرانیان و یونانیان و حمیریان و حبشیان و غیره تا حدی برای فهم معانی بسیاری از اشارات مندرجه در قرآن و اشعار قدیم مورد لزوم بود. علم جغرافی نیز بهمان منظور و بجهات عملی دیگری که با توسعهٔ سریع امپراطوری اسلام ارتباط داشت واجب شمرده میشد.

در قرن اول هجرت هیچگونه کتابی نوشته نشد(۲) و کلیهٔ این

---

(۱) **یادداشت مترجم**: مراد علم درایة است.

(۲) **یادداشت مترجم**: در بارهٔ اولین یا اقدم تألیفات اسلامی به علامهٔ جلیل فقید سعید شیخ‌الاسلام زنجانی که از اکابر علماء عصر حاضر بود مراجعه کردم. آن مرحوم در این موضوع مطالعهٔ بسیار کرده و کتابی نفیس بزبان عربی در «مصنفات الشیعة الامامیه فی العلوم الاسلامیه» تألیف نموده که ان شاءالله بحلیهٔ طبع آراسته شود. شرحی که ذیلاً درج میشود آقای صادق ضیائی از کتاب مزبور ترجمه کرده‌اند:

مسلم است امر تدوین نخست برای این بوجود آمد که آثار مرویه ضبط شود وازگزند حوادث محفوظ بماند وهمچنین ازراه یافتن تغییر وتبدیل یا تحریف و تصحیف درآن جلوگیری شود.

اشتباه محض خواهد بود اگر فکر کنیم مسلمانان در نیمهٔ قرن دوم هجری یا حوالی آن به جمع آوری حدیث آغاز کرده‌اند زیرا اوضاع و احوال و دلائل زیادی که درمباحث آینده بدان اشاره خواهدشد خلاف این تصوررا ثابت میکند.

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۳۹۳)

علوم سینه بسینه و نسل بنسل شفاهاً منتقل میگشت وقرآن تقریباً تنها اثری بود که به‌نثرعربی (وبیشترنثرموزون ومسجع) باقی‌ماند. کسانیکه

(بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ۳۹۲)

بطور قطع میتوان گفت شروع باینکار از بدو بعثت پیغمبر (ص) بوده و بعضی از صحابه آنچه را از پیغمبر (ص) میشنیدند مینوشتند و اخبار زیادی نقل شده که دلالت دارد بعضی از احادیث بدستور خود پیغمبر نوشته شده، چنانچه بخاری طی روایتی که راجع به قتل شخصی از قبیلهٔ بنی لیث بدست‌شخصی از قبیلهٔ خزاعه و حکم پیغمبر در این باب نقل کرده مینویسد مردی از اهالی یمن پس‌از استماع این خبر نزد پیغمبر آمده و درخواست کرد این حدیث برای او نوشته شود. پیغمبر فرمود این حدیث را برای او بنویسید. همینطور در روایات است که پیغمبر(ص) دستور داده‌بودند اسامی اشخاصی را که بدین اسلام گرویده‌اند در دفتری ثبت کنند.

خبر صحیفه وکتاب مدرج راکه به‌املاء پیغمبر (ص) وخط علی علیه‌السلام بوده در مباحث آینده ذکر خواهیم کرد. از این قبیل است نامه‌هائی که پیغمبر اسلام (ص) به پادشاهان نوشته و آنها را بدین اسلام دعوت کرده است. نسخهٔ عهد نامه‌های پیغمبر با کشور هائی که خراجگزار بوده‌اند در کتاب ها محفوظ است.

کوشش در این کار پس‌از رحلت پیغمبر (ص) ودر زمان صحابه مخصوصاً عمر روبفزونی گذاشت زیرا کشور اسلامی در زمان عمر وسعت زیادی پیدا کرده و دامنهٔ فتوحات اسلامی به شهر ها و کشورهای بزرگ رسید و در اثر این‌فتوحات مسلمانان با تمدنهای مختلف ارتباط پیدا کردند و به عادات و رسوم ملل دیگر آگاه شدند. نقل‌شده است که عمرصندوق و گنجینه‌ای داشت و عهدنامه های خود را با کشور های دیگر در آنجا جمع میکرد و در زمان او بود که برای اولین بار دیوان رسمی‌تأسیس و اسامی مسلمانان با اشاره به‌طبقات و مراتب آنان در آن جا نوشته شد.

جمعی از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نیز بعضی از خطابه ها وموعظه ها و کلمات قصار اورا جمع و تدوین کرده‌اند که ازدقت در اخبار و آثار روشن می گردد. چنین نقل شده که زیدبن ثابت اخبار مربوط به‌فرائض وابن عباس اخبار مربوط به‌فتاوی رامینوشت.

همچنین از هشام بن‌عروه نقل شده که می گوید در یوم الحره (سال ۶۳ هجری) پدرم کتب فقهی را که نزد خود داشت سوزانید و این کتاب ها نزد

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۳۹۴)

میخواستند فقه‌اللغه واشعارواساطیرعرب را مطالعه نمایند میبایست برای

---

( بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۳۹۳ )

من از خانواده و ثروتی که داشتم عزیز تر بود . همچنین روایات دیگری موجود است که‌بطور وضوح از مفاد آنهااستنباط می‌شود امر تدوین در زمان خلفاوجود داشته است .

سپس این کوشش در راه جمع آوری‌حدیث ادامه‌پیدا کرد ودر زمان‌تابعین وپیروان آن‌ها در حوالی نیمهٔ قرن دوم هجری بیش‌از پیش بظهور رسید .

در این زمان بود که کم کم روشی برای تدوین پیدا شد و دانشمندان در شهرهای مختلف به جمع آوری حدیث همت گماشتند و هر یك از آنان آنچه را که برای او روایت شده بود وسند آنرا صحیح تشخیص میداد جمع آوری می کرد . میگویند اول کسی که دراین زمان حدیث را جمع‌آوری کرد ربیع بن صبیح‌وسعید بن ابی‌عروبه بود وپس‌از آن نوبت به بزرگان طبقهٔ سوم رسید وامام مالك کتاب موطأ را در مدینه تصنیف کرد و عبدالملک بن جریح در مکه و اوزاعی در شام و سفیان ثوری در کوفه و حماد بن‌سلمة بن دینار در بصره کتابهائی در این زمینه تهیه کردند . سپس نوبت بدیگران رسید .

از غزالی روایت شده که گفته است از اولین کتابهائی که در اسلام تألیف شده کتاب ابن جریح در آثار و حروف التفاسیر از مجاهد و کتاب عطاء که درمکه نوشته شده و کتاب معمربن راشد صعانی که در یمن نوشته شده . سپس کتاب‌موطأ مالك . پس‌از آن جامع سفیان ثوری است که درآینده به اسامی بعض از مؤلفین و کتابهائی که نوشته‌اند اشاره خواهد شد .

در هرحال روشن شد مسلمانان از صدر اسلام شروع به تدوین کرده‌اند و بر خلاف نچه درجاهلیت‌مرسوم‌بود تنهابحفظ احادیث قناعت‌نکرده بلکه‌برنوشتن وضبط اخبار وآثار در کتاب‌ ا و صحیفه‌ها ومجموعه ها همت گماشته‌اند تا کار بوضعی منتهی شده که امروز می‌بینیم .

واز موضوعاتی که تعرض به‌آن شایسته است اینست که در صدر اول اسلام بین صحابه در کتابت‌حدیث اختلاف عقیده‌ای‌موجود بوده ودر این باب اخبارمتناقض نقل گردیده است . سیوطی میگوید بین پیشینیان از صحابه و تابعین در کتابت علم اختلاف بوده ، جمعی از آنها این عمل را ناپسند میدانستند و جمعی آنرا جایز شمرده بکار می‌بستند . از دستهٔ اخیر بودند علی و فرزندش حسن علیهماالسلام که اگر این دوشخصیت نبودند علم نبوی ضایع میشد .

ظاهراً اشخاصی که کتابت حدیث را ناپسند میدانستند میگفتند بیم آن هست آنچه از احادیث نوشته میشود با قرآن و آیات قرآنی اختلاط پیدا کند . از

( بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۳۹۵ )

تحقیقات وارد صحرای عربستان شوند و نزد قبائل بادیه‌نشین بروند.

( بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۳۹۴ )
زهری روایت شده که گفته است عروة بن زبیر خبر داد و گفت عمر بن خطاب میخواست سنن رابنویسد ودر این باب با اصحاب پیغمبر مشورت کرد و باتفاق رأی اورا پسندیدند ولی باز یکماه در این کار تردید داشت و استخاره میکرد. یکروز صبح پس‌از بیداری از خواب استخاره کرد، استخاره‌اش خوب آمد وبه اصحابش گفت من راجع به کتابت حدیث قبلاً باشما صحبت کرده بودم. سپس بیاد آوردم که مردمانی از اهل کتاب قبل‌از شما باوجود کتاب آسمانی کتابهائی نوشته و سخت به این کار مشغول شده و کتاب خداوندی را ترک کرده‌اند ولی من قسم یاد میکنم نگذارم کتاب خدا با نوشته های دیگری اشتباه گردد. نقل شده بعضی از صحابه نوشتن حدیث را از ناحیهٔ عبدالله بن عمروبن عاص براو ایراد میگرفتند ولی او هرچه را از پیغمبر میشنید مینوشت. واقدی از مجاهد نقل کرده که گفته است نزد عبدالله بن عمر صحیفه‌ای دیدم پرسیدم چیست: گفت این‌صحیفه مجموعه‌ای از احادیث صحیحه است که من حضوراً از پیغمبر بزرگوار شنیده‌ام و واسطه‌ای در میان نبوده است. باوجود این از بررسی آثار روشن میگردد که جمعی از اشخاص که از کتابت حدیث انتقاد میکردندبالاخره ضرورت و مقتضیات آن ها را به این کار اجبار کرد چنانچه زید بن‌ثابت را بنام نویسندهٔ کتاب فرائض و ابن عباس را بنام نویسندهٔ فتاوی شناختیم هنوز قرن اول هجری سپری نشده بود که در میان مسلمانان تألیفاتی در انواع علم وآثار تدوین شد. درشرح احوال محمدبن شهاب زهری محدث معروف ذکر شده که هروقت در خانهٔ خود می‌نشست کتابهای خود را اطرافش جمع می کرد و به تنهائی مشغول مطالعهٔ آن میشد. همچنین ذکر شده که ابو عمروبن علاء قاری و نحوی معروف کتابهائی از آثار فصحاء عرب داشت که اطاق اورا تانزدیك سقف پرمیکرد.

معمر میگوید ماخیال میکردیم روایات زیادی از زهری میدانیم تا اینکه ولید بن یزید کشته شد. دیدیم مرتباً مجموعه هائی است که از کتابخانهٔ او روی چارپایان حمل می‌شود و میگویند از علم زهری است یعنی از احادیث و مرویات او است.

در بعضی از مآخذ معتبر و مهم مانند موطأ و صحیح بخاری چنین ذکر شده که عمر بن عبدالعزیز کسی بود که بصورت رسمی دستور جمع آوری حدیث را صادر کرد. روایت شده که‌او به‌ابوبکر بن محمد بن عمروبن حزم انصاری عامل خود در مدینه نوشت در حدیث و سنت رسول خدا نظری کند و آن را بنویسد زیرا از زوال علم و از فقدان علما می‌ترسید و از ابی نعیم حافظ در تاریخ

( بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۳۹۶ )

آنانکه‌درجستجوی علم‌الحدیث وعلوم‌دینیه بودند میبایست‌راه مدینه(۱) را پیش گیرند.

کسب علم فقط بوسیلهٔ مسافرت میسرمیشد وسفرهائی که درطلب علم میکردند در وهلهٔ نخست بمقتضای اوضاع و احوال هر سفر جهات موجبه‌ای داشت لکن بتدریج سفر رسم شد و سرانجام تقریباً بیك نوع جنونی مبدل گردید و احادیثی از قبیل حدیث ذیل مؤید مسافرتهای علمی شده بود: «قال رسول‌الله من سلك طریقاً یطلب فیه علماً سلك‌الله به طریقاً فی‌الجنة وان‌الملائکه لتضع اجنحتها لطالب العلم رضی به وانه یستغفر لطالب‌العلم من فی‌السماء ومن فی‌الارض حتی‌الحوت فی‌البحر(۲).

---

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۳۹۵)

اصفهان نقل شده که عمر بن عبدالعزیز به تمام کشورها نوشت در جمع و تدوین احادیث پیغمبر اقدام کنند.

صاحب کشف‌الظنون میگوید اختلاف است در بارهٔ اول کسی که در این باب تألیف کرده است. عده‌ای میگویند امام‌عبدالملك بن عبدالعزیز بن‌جریح‌بصری متوفی سال ۱۰۵ هجری است. عده‌ای میگویند ابونصر سعیدبن ابی عروبه‌متوفی سال ۱۵۶ هجری است. خطیب‌بغدادی ازاین دونفر درتاریخ خود اسم برده‌است. عده‌ای میگویند ربیع بن صبیح متوفی سال ۱۶۰ بوده ابومحمد را مهرمزی‌براین عقیده است. سپس سفیان بن عینیه و مالك بن انس در مدینه و عبدالله بن وهب در مصر و معمر و عبدالرزاق در یمن وسفیان ثوری و محمد بن فضیل بن غزوان‌در کوفه و حماد بن سلمه و روح بن عباده در بصره و هیثم درواسط و عبدالله بن‌مبارك در خراسان دراین باب تصنیف کرده‌اند و مطمح نظر آنان در تدوین حدیث‌ضبط مشکلات قرآن و حدیث و معانی آن‌ها بوده است. سپس در بارهٔ موضوعاتی که‌به منزلهٔ طریقهٔ وصول باین مقصد بوده تألیفاتی کرده‌اند. (تا اینجا از کتاب علامهٔ فقید شیخ‌الاسلام زنجانی ترجمه شده است).

---

(۱) **یادداشت مترجم**: یا کوفه یا بصره یا شام یا مصر که صحابه در آنجا میزیستند.

(۲) رجوع شود بکتاب گلدزیهر Goldziher که ذکر آن گذشت، جلد دوم صفحهٔ ۱۷۷ وهمچنین صفحات ۳۴ - ۳۲ و ۱۷۵ ببعد.

**یادداشت مترجم**: این حدیث براهنمائی علامهٔ عالیقدر آقای آقا محمد سنگلجی استاد دانشکدهٔ حقوق از باب ثواب العلم و المتعلم از کتاب اصول کافی شرح ملا صدرا نقل‌شد: (الحدیث الاول وهوالسابع والخمسون).

مکحول ( تاریخ وفات ۷۳۰ میلادی ) اصلاً بنده‌ای بود در مصر که چون آزاد گشت حاضر نشد از آن مملکت خارج شود مگر وقتی که جمیع علوم متداول در مصر را کسب نمود و پس از آنکه باینکار توفیق یافت بحجاز و عراق و شام رفت تا حدیث معتبری دربارهٔ تقسیم غنائم جنگ بدست آورد . بالاخره بمرد کهن سالی موسوم به زیاد بن جاریة التمیمی برخورد و حدیث را که از حبیب بن مسلمه‌الفهری (۱) بوی رسیده بود از پیر مرد فرا گرفت . این داستان عملاً منطبق با کلمات ذیل است که بابوالدردا نسبت میدهند : «اگر در کتاب خدا شرح عبارتی مرا دوچار اشکالاتی سازد و اگر بشنوم شخصی در برك الجماد میتواند آنرا شرح دهد از مسافرت بدانجا روگردان نخواهم بود» (۲) . ( برك الجماد نقطه‌ایست بی‌اندازه صعب الوصول در عربستان جنوبی که بطور ضرب المثل میگویند انتهای کرهٔ زمین است ) .

باستثناء قرآن قدیمترین کتب مهم نثری که بدست ما رسیده است دو کتاب است یکی سیرهٔ ابن‌هشام که تهذیب سیرهٔ ابن‌اسحق است (تاریخ وفات ابن اسحق ۷۶۷ و تاریخ وفات ابن هشام ۸۳٤ میلادی ) (۳) . دوم کتابی‌است دربارهٔ انساب که ابن‌الکلبی نوشته‌است (تاریخ وفات ابن‌الکلبی ۷۶۳-٤ میلادی ) . از کتاب مزبور نسخی در کتابخانه های موزهٔ بریتانیا واسکوریال (٤) (۵) موجود است . لکن اشخاصی مانند ابوهریره و عبدالله بن

(۱) ایضاً همان کتاب صفحهٔ ۳۳ .

(۲) ایضاً همان کتاب صفحات ۱۷۶ و ۱۷۷ .

(۳) چاپ ووستنفلد Wüstenfeld (۱۸۵۸-۶۰ میلادی) . این کتاب را وایل Weil بزبان آلمانی ترجمه کرده است (۱۸۶٤ میلادی) .

(٤) **یادداشت مترجم :** اسکوریال Escorial کاخی است در ۲۷ میلی شمال غربی مادرید که فیلیپ دوم بنا نهاد و آرامگاه سلاطین اسپانی میباشد .

(۵) این مطالب و همچنین تفاصیلی که بعد بیاید بیشتر از مقالهٔ عالی دوخویه de Goeje اقتباس گردیده است . آنمقاله در دائرة المعارف اسلامی چاپ شده است وقبلاً بدان مقاله اشارتی رفت .

عمروبن العاص و الزهری(۱) ( تاریخ وفات ۷۴۲ میلادی ) و حسن بصری(۲)همواره طی قرن اول هجری یادداشتهائی برمیداشتند ودربعض موارد دستورمیدادند که یادداشتها را پس ازمرگ آنها بسوزانند ، زیرا این یادداشتها فقط برای کمك بحافظه بوده است وآنچه این دانشمندان میدانستند شفاهاً بدیگران انتقال میدادند . در واقع همانقسمی که گلدزیهر ثابت کرده است(۳)تا اوائل قرن دوم هجری با تحریراحادیث مخالفت شدیدی وجود داشت بنحوی که عبدالرحمن حرمله الاسلمی ( تاریخ وفات ۷۶۲ میلادی ) مجبور شد اجازهٔ مخصوصی از معلم خود سعیدبن المسیب تحصیل کند تا بتواند ببهانهٔ ضعف حافظه تعلیمات ویرا بنویسد . علت این مخالفت بیشتر دو چیز بوده است : یکی اینکه بیم داشتند مبادا نسبت بکتابهائی که گفتار های مقدس پیامبر در آن ضبط میشد احترامات کافی مرعی نشود ؛ از طرف دیگر میترسیدند چنانکه درسایر ادیان نیزاتفاق افتاده است برای احادیث حجیت ناروائی برضرر کتاب خدا قائل شوند . در برابر این اعتراض نظر صحیح تری وجود داشت که در امثال و اقوالی از این قبیل منعکس است : « کل علم لیس فی القرطاس ضاع » آنچه در حافظه ضبط شود در گذر است ولی آنچه نوشته شود میماند(٤) . « بهترین معلم حدیث آثار مضبوطه است » . وکلمات معروف امام احمدبن حنبل نیزمؤید همین معنی است «احادیث را فقط از روی متون کتاب منتشر کنید و « کتاب مطمئن ترین وسیلهٔ ضبط است . »(۵)

---

(۱) رجوع شود بکتاب گلدزیهر که ذکرآن گذشت ، صفحات ۶-۱۹۵.

(۲) رجوع شود بکتاب دوخویه de Goefe که ذکرش گذشت .

(۳) رجوع شود بکتاب گلدزیهر که ذکر آن گذشت ، جلد دوم صفحهٔ ۱۹۶ ببعد .

(٤) **یادداشت مترجم :** آقای میرجلال محدث این «احادیث» رایادآور میشوند : العلم صید والکتابة قید ـ قیدوا العلم بالکتابة .

(۵) رجوع شود بکتاب گلدزیهر صفحهٔ ۱۹۹ .

طبعاً این اعتراضات در مورد آثار غیر مذهبی وجود نداشت و در قسمت مختصری که کارل بروکلمان(۱) به نثر در عهد بنی‌امیه اختصاص میدهد بشرح ذیل از آثار نویسندگان اوائل آن دوره اسم میبرد: اعراب جنوبی و هب ابن منبه (ایرانی الاصل) و عبیدبن شریه که هردو از اهل صنعا بودند: اولی در سن کهولت بسال ۷۲۸ میلادی در گذشت و دومی در عهد عبدالملک (۷۰۵ - ۶۸۵ میلادی)؛ ابو مخنف لوط‌بن یحیی الازدی که بمناسبت سرگذشتها و حکایات تاریخی خود شهرت یافت (و در حدود سنهٔ ۷۵۰ میلادی در گذشت): الزهری سابق‌الذکر (تاریخ وفات ۷۴۲ میلادی)؛ و شاگرد او محمدبن عبدالرحمن العامری (تاریخ وفات ۷۳۷ میلادی) که صاحب الموطأ است و این کتاب قدیمتر از کتاب فقه معروف بهمان اسم است که امام مالک‌بن انس (تاریخ وفات ۷۹۵ میلادی) تدوین کرد. از قدیمترین آثار نثر عربی که نسخی از آن موجود است یکی کتاب الزهد اسدبن موسی‌بن ابراهیم است (که در سنهٔ ۷۴۹ میلادی بدرود حیات گفت)؛ دیگر کتاب الجوامع (در تعبیر خواب) محمدبن سیرین است (رجوع شود بصفحهٔ ۳۸۱ این ترجمه، یادداشت شمارهٔ ۲ (در پاورقی آن صفحه)، همچنین کتاب الاشاره بعلم العباره تألیف محمدبن علی بن عمر السالم. آخرین نویسنده‌ای که باید نام او ذکر شود و از هیچکدام هم کمتر نیست شاهزاده اموی خالدبن یزید است (تاریخ وفات ۷۰۴ میلادی) که علم کیمیا را نزد راهبی موسوم به مریانوس(۳) تحصیل کرد و سه رساله درعلوم غریبه نوشت و جابربن حیان (تاریخ

---

(۱) رجوع شود به‌تاریخ ادبیات عرب صفحات ٦٤ تا ٦٧ جلد اول:
Carl Brockelmann, Gesch. d. Arab. Lit.

(۲) رجوع شود به کتاب ووستنفلد، در بارهٔ نویسندگان تاریخ عرب چاپ گتینگن (۱۸۸۲) صفحهٔ ٤ حاشیهٔ ١٦:
Wüstenfeld,
Die Geschichtschreiber der Araber und ihre Werke, Göttingen, 1882.

(۳) Marianus

وفات در حدود ٧٧٦ میلادی ) که در علوم غریبه شهرتی بسزا یافت شاگرد او بود .

بروکلمان(١) قسمتهای اول کتاب قابل ستایش خود را در بارهٔ تاریخ ادبیات عرب بادوار ذیل تقسیم میکند :

ادبیات خالص عرب ( بتقریب کلاً شامل اشعار شعراءِ جاهلیت و چند تن از شعراءِ یهود و نصاری ) از قدیمترین ایام تا زمان پیغمبر .

٢ ـ ادبیات مربوط به پیغمبر و زمان او ( آنهم باستثناءِ قرآن همه منظومات خالص عربی است ) .

٣ ـ ادبیات دورهٔ اموی ( ٧٥٠ ـ ٦٦١ میلادی ) ( آنهم ادبیات خالص عرب است ) .

٤ ـ دورهٔ ادبیات فصیح اسلامی ( ١٠٠٠-٧٥٠ میلادی ) که بزبان عربی تدوین شد ولی نویسندگان آن منحصراً و حتی اکثر عرب نبودند .

٥ ـ دورهٔ بعد ( ١٢٥٨ ـ ١٠٠٠ میلادی ) تا فتنهٔ مغول و نهب بغداد و انقراض سلسلهٔ عباسیان .

از ادوار فوق سه دورهٔ اول اندکی بما مربوط میشود و آنچه برای منظور ما مورد احتیاج بوده است تا کنون گفته شده است . ادوار بعد از ایلغار مغول نیز از حدود این کتاب خارج است زیرا حتی قبل از این واقعه بسیار مهم و خطیر میان زندگانی ملی ایران و زندگانی عربستان و آسیای غربی بطور قطع جدائی افتاد و افکار ایرانیان بیشتر بوسیلهٔ زبان فارسی بیان میشد و انتشار مییافت . از طرف دیگر ادوار چهارم و پنجم از نزدیک مربوط بماست زیرا در دورهٔ چهارم ( ١٠٠٠ ـ ٧٥٠ میلادی ) زبان فارسی بعد از آنکه در نتیجهٔ استیلای عرب تحت‌الشعاع واقع شد بزحمت از کسوف ادبی خارج گشته و بار دیگر در آسمان ادبیات نورافشانی

---

(١) Carl Brockelmann, Geschichte der Arabischen Literatur (Weimar, 1897-1899)

میکردو دردورهٔ پنجم اگرچه باز از جهات ادبی زبان فارسی توفیق بیشتری یافت ومورد توجه بود و درمیدان وسیعتری جلوه گری مینمود معذلك بازار ادبیات عربی نیز درهمین حال درایران رونق فراوان داشت وایرانیان آثار خود را بزبان عربی مینوشتند . آثاری که بعد از فتنهٔ مغول در ایران بزبان عربی پدیدآمد محدود بموضوعات معینی بود واین محدودیت خیلی بیشتر از ادوار پیش مشاهده گشت و بالاخص منحصر برشته های الهیات و فلسفه و فقه و اصول بود .

چون توجه ما باین موضوع از نقطهٔ نظر ایران است بنابراین ادبیات عربی عهد عباسیان بیشتر مورد نظرماست وبحث ما در این فصل دربارهٔ نویسندگان آن عصر طلائی است (۷۴۹-۸۴۷ میلادی) . فهرستی از مهمترین نویسندگان آن عصر بترتیب تاریخ وفات آنها دراینجا نقل میشود :

۱- ابن‌المقفع (وفات درسنهٔ ۷۵۷ میلادی) مجوسی بود که بمذهب اسلام درآمد وبااینکه ازطرف پدرومادر ایرانی وزردشتی بوده ابن‌مقله (تاریخ وفات ۹۳۹ میلادی) وهمچنین ابن‌خلدون (تاریخ وفات ۶-۱۴۰۵ میلادی ) او را از استادان زبان عربی میدانند . چنانکه قبلاً نیز گفته شد ابن‌مقفع یکی از فحول دانشمندان زبان پهلوی است که بسیاری از کتب پهلوی را بزبان عربی ترجمه کرده است ، ازجمله ترجمهٔ عربی کلیله و دمنه هنوز در تمام ممالك عربی زبان از کتب درجهٔ اول اساسی است و این تنها کتابی است که تمام و کمال مانده است و حال آنکه ابن‌مقفع ترجمهٔ دیگری ازپهلوی دارد که بسیارمهمتراست وآن خدای نامه است . فقط قطعاتی که از خدای نامه اقتباس و در تواریخ بعد نقل شده است در دست میباشد .

۲ - ابن‌عقبه (تاریخ وفات ۷۵۸ میلادی) نویسندهٔ قدیمترین سیرهٔ پیغمبر است و متأسفانه علی‌الظاهر کتاب او بکلی از بین رفته است .

۳ـ محمدبن السائب الکلبی (تاریخ وفات ۷۶۳ میلادی) وهمچنین پسرش هشام‌بن محمدالکلبی ( تاریخ وفات ۸۲۰ میلادی ) درتاریخ اعراب قدیم تبحّر داشتند .

۴ ـ عیسی بن عمر الثقفی ( تاریخ وفات ۷۶۶ میلادی ) یکی از بنیاد گذاران صرف و نحو عربی و معلم خلیل‌بن احمد (که بقولی واضع علم عروض در عربی بوده است ) و سیبویه دانشمند بزرگ ایران .

۵ ـ ابن‌اسحق (تاریخ وفات ۷۶۷ میلادی ) نویسندهٔ سیرهٔ پیغمبر ( بنظر دوخویه(۱) نسخهٔ کتاب ابن اسحق هنوز بصورت اصلی آن در کتابخانهٔ کوپرولو دراستانبول موجوداست) لکن اطلاعی که‌ما دربارهٔ این کتاب داریم با‌ نصورت و کیفیتی‌است که‌ابن‌هشام تنقیح‌وتهذیب نموده‌است .

۶ ـ ابوحنیفه‌النعمان (تاریخ وفات ۷۶۷ میلادی ) یکی از ائمهٔ چهارگانهٔ سنت و جماعت است ومؤسس مذهب حنفی میباشد . ابوحنیفه ایرانی الاصل بوده و باآل علی‌بن ابیطالب (ع) علاقهٔ کاملی داشته است .

۷ـ حمّاد بن سابور ( شاپور ) الراویة ( تاریخ وفات ۷۷۵ ـ ۷۷۲ میلادی ) اصل وی از دیالمهٔ ایران است . منظومات سبعهٔ عربی قدیم را که معروف بمعلقات است وی جمع آوری و تصحیح نمود .

۸ـ جابربن حیّان درعلوم غریبه‌دست‌داشت (تاریخ وفات درحدود ۷۷۶ میلادی ـ رجوع شود بصفحهٔ ۳۹۹ این ترجمه ) .

۹ ـ محمدبن عبدالله الازدی (تاریخ وفات درحدود ۷۷۷ میلادی) نویسندهٔ تاریخ فتوح‌الشام .

۱۰ ـ ابودُلامه (تاریخ وفات ۷۷۷میلادی) سیاهی بود که بیشتر جنبهٔ مسخرگی داشت تاشاعری. مزاح دربار بود ومشمول مراحم خلیفه المنصور و خلیفه المهدی واقع گردید .

---

Professor M. J. de Goeje (۱)

۱۱ - بشّاربن بُرد ( تاریخ وفات ۷۸۳ میلادی ) شاعر نابیناوشکاك که قبلا دربارهٔ او اشارتی رفته است .

۱۲ - المفضّل الضبی ( تـاریخ وفات ۷۸٦ میلادی ) معلم خلیفه‌ـ المهدی در ایام جوانی وی مجموعه‌ای از اشعار قدیم عربی گردآورد که از حیث اهمیت کمتر از معلقات نیست ولی ازحیث شهرت بپایهٔ معلقات نمیرسد .

۱۳ - السید الحمیری ( تاریخ وفات ۷۸۹ میلادی ) از شیعیان پرشور است . اشعار او بیشتر در مدح پیغمبر و خـاندان رسالت است و برو کلمان(۱) ( در صفحهٔ ۸۳ کتاب خود ) میگوید : « اشعار وی مانند اشعار ابوالعتاهیه و بشار از جهت سادگی الفاظ ممتاز است . »

١٤ - خلیل بن احمد ( تـاریخ وفـات ۷۹۱ میلادی ) از نحویون است که در علم عروض و قوافی نیز تبحر داشت ودر بالا ضمن شمارهٔ ٤ همین فهرست نام او برده شده است .

۱٥ - سیبویه ( تاریخ وفات ۷۹۳ میلادی ) ازنحویون ایران است که نام وی نیز در بالا ضمن شمارهٔ ٤ همین صورت آمده است .

١٦ - ابو یوسف یعقوب الانصاری ( تاریخ وفات ۷۹٥ میلادی )از فقها و شاگرد ابوحنیفه .

۱۷ - مالك بن انس ( تاریخ وفات ۷۹٥ میلادی ) دومین امام از ائمهٔ چهارگانهٔ سنت و جماعت مؤسس مذهب مالکی است .

۱۸ - مروان بن ابی حفصه ( تاریخ وفات ۷۹۷ میلادی ) ، شاعری است از یهودیان خراسان .

۱۹ - مسلم بن الولید ( تاریخ وفات ۸۰۳ میلادی ) شاعر درباری هارون الرشید است که مورد حمایت برامکه و فضل بن سهل بود .

۲۰ - محمد بن الحسن الشیبانی ( تاریخ وفات ۸۰٤ میلادی )

---

(۱) Carl Brockelmann

از فقهاءِ حنفی که یکچندی هم در عهد سلطنت هارون‌الرشید قاضی رقه بود .

۲۱ ـ علی بن حمزه الکسائی ( تاریخ وفات ۸۰۵ میلادی ) از نحویون است و از طرف پدر و مادر ایرانی‌الاصل . هارون‌الرشید او را بتعلیم دو فرزند خود امین و مأمون گماشت .

۲۲ ـ العباس بن الاحنف ( تاریخ وفات ۸۰۶ میلادی ) یکی دیگر از شعرای نیمه ایرانی دربار هارون‌الرشید است که شهرت او بیشتر بغزلیات اوست .

۲۳ ـ ابو نواس ( تاریخ وفات ۸۱۳ - ۸۰۶ میلادی ) از جهت نژاد نیمه ایرانی ویکی از اجلهٔ شعراءِ دربارهارون‌الرشید است که‌بگستاخی و بیشرمی معروف بود . همهٔ خوانندگان هزار و یکشب بسر گذشتهای ننگین و رسوائی آور وحضور ذهن و سرمایهٔ علمی وادبی وهوش‌سرشار و قریحهٔ پایدار وی آشنائی دارند .

۲٤ ـ ابن زباله ( تاریخ وفات ۸۱٤ میلادی ) یکی از تلامذهٔ مالک بن انس بود که اخبار مدینه را نوشت .

۲۵ ـ یحیی بن بطریق (که درحدود سنهٔ ۸۱۵ میلادی درگلزار علم و ادب جلوه گر شد ) یکی از مترجمینی است که آثار ارسطو و سایر فلاسفهٔ یونان را بزبان عربی درآورد .

۲٦ ـ هشام بن الکلبی ( تاریخ وفات ۸۲۰ - ۸۱۹ میلادی ( مورخ بود . رجوع شود بشمارهٔ ۳ همین فهرست در صفحهٔ ٤۰۲ این ترجمهٔ .

۲۷ـ الشافعی (تاریخ وفات ۸۲۰ میلادی) سومین امام‌سنت وجماعت و مؤسس مذهب شافعی است .

۲۸ ـ قطرب ( تاریخ وفات ۸۲۱ میلادی ) از نحویون ولغویون است که شاگرد سیبویه و ثقفی بوده است .

۲۹ ـ الفراء ( تاریخ وفات ۸۲۲ میلادی ) از نحویون و شاگرد کسائی است . او نیز مانند کسائی ایرانی الاصل بوده است .

۳۰ ـ الواقدی (تاریخ وفات ۸۲۳ میلادی ) مورخ بزرگ فتوحات اسلام است که یحیی برمکی بسخاو کرم از او حمایت وسرپرستی میکرد . پس از مرگ وی ششصد صندوق بزرگ کتاب و نسخهٔ خطی و یادداشت از او باقی ماند . هر صندوق را دو نفر لازم بود تا بتوانند حرکت دهند .

۳۱ ـ ابو عبیده معمر بن المثنی ( تاریخ وفات ۸۲۵ میلادی ) ازلغویون است که تمایل شدیدی بشعوبیه داشت و اصلا از یهودیان ایران و رقیب الاصمعی بوده است که قبائل عرب را بشدت هجو کرده است. رجوع شود بصفحهٔ ۳۸۹ این ترجمه .

۳۲ ـ ابوالعتاهیه (تاریخ وفات ۸۲۸ میلادی ) یکی ازمشهورترین شعراءِ این دوره است که از جهت شوق و جدیت و بدبینی در امور مذهبی و سادگی مفرط درسخن درست نقطهٔ مقابل سخنور معاصر خود ابونواس است که مردی شهوت ران و فاسق و فاسد الاخلاق و ابن الوقت بشمار میرفت .

۳۳ ـ العکوّك ( تاریخ وفات ۸۲۸ میلادی ) از شعراءِ مدیحه سرای ایرانی الاصل .

۳٤ ـ ابن قتیبه (تاریخ وفات ۸۲۸ میلادی ) از مورخین طراز اول و ایرانی است . از آثار دوازده گانهٔ او که بروکلمان ( در صفحات ۱۲۳-۱۲۰ جلد اول کتاب خود ) ذکر میکند این کتب معروف تر از همهٔ آنهاست : کتاب المعارف ( چاپ ووستنفلد بتاریخ ۱۸۵۰ میلادی ) ؛ ادب الکاتب ( چاپ قاهره بتاریخ ۱۳۰۰ هجری ) ؛ و عیون الاخبار که اکنون در برلین تحت نظر بروکلمان زیر چاپ است .

٣٥ ـ الاصمعی (تاریخ وفات ٨٣١ میلادی ) از نحویون ولغویون و یکی از اعضاءِ برجستهٔ محفل دانشمندانی است که هارون الرشید گرد خود جمع کرد .

٣٦ ـ ابن هشام ( تاریخ وفات ٨٣٤ میلادی ) مصحح سیرهٔ پیغمبر است که ابن اسحق نوشت . رجوع شود بشمارهٔ ٥ همین فهرست .

٣٧ ـ الاخفش الاوسط ( تاریخ وفات ٨٣٥ میلادی یا پیشتر ) از نحویون و لغویون و از تلامذهٔ سیبویه بوده است . شاید او نیز مانند استادش ایرانی الاصل باشد .

٣٨ ـ قسطای بن لوقا از مسیحیان بعلبك مترجم معروف ومدون آثار طبی و نجومی و ریاضی در همان اوقات در گلزار علم و ادب چهره برافروخت وهنوز دراواسط قرن یازدهم میلادی در مباحث فوق‌شهرت و مرجعیت داشت زیرا ناصرخسرو در حق وی چنین گفته است :

هر کسی چیزی همی گوید ز تیره رای خویش
تا گمان آیدت کو قسطای بن لوقاستی

٣٩ ـ المدائنی (تاریخ وفات ٨٤٥ - ٨٤٠ میلادی ) تاریخ نویسی است چیره دست که آثار فراوانی دارد ولی بدبختانه فقط عناوین کتب او (که در فهرست ابن ندیم مذکور است و ١١١ فقره میباشد بدان وسیله) مضبوط و محفوظ مانده است .

٤٠ ـ الکندی ( تاریخ وفات ٨٤١ میلادی ) حکیم و طبیب شهیر عرب .

٤١ ـ ابن الاعرابی ( تاریخ وفات ٨٤٤ میلادی ) از نحویون معروف است که اصلش از هندوستان و ناپسری و شاگرد المفضل بوده است ( رجوع شود بشمارهٔ ١٢ همین فهرست ) .

٤٢ ـ ابوعبدالله محمدبن سلام الجمحی (تاریخ وفات ٨٤٥ میلادی)

مؤلف طبقات الشعراء که متأسفانه از بین رفته است و فقط قسمتهائی را که مؤلفین دیگر اقتباس و نقل کرده‌اند مانده است (١).

٤٣ - ابن سعد (تاریخ وفات ٨٤٥ میلادی) منشی دانشمند نامدار الواقدی (رجوع شود بشمارهٔ ٣٠ همین فهرست) ومؤلف کتاب طبقات الکبیر است که کتاب بزرگی است ودر آتیهٔ نزدیك در لیدن (٢) بچاپ خواهد رسید.

٤٤ - ابو تمّام (تاریخ وفات ٨٤٦ میلادی) ابتدا مداح خلیفه المعتصم و بعد مداح عبدالله بن طاهر فرمانفرمای خراسان بوده است، لکن معروفیت او بیشتر به منتخبات بزرگی است که از نظم قدیم عرب موسوم بحماسه جمع آوری نمود. خطیب تبریزی که کتاب او را شرح کرد گوید: «ان اباتمام فی حماسته اشعر منه فی شعره».

٤٥ - دیك الجن (تاریخ وفات ٨٤٩ میلادی) از شعوبیون شام و شعراءِ شیعه.

اسامی دیگری را نیز میتوان باین صورت افزود ولی فعلاً مقصود ما راکافی است زیرا این صورت نشان میدهد تاچه اندازه (یعنی از چهل و چهار نفر سیزده نفر از) معروفترین کسانی که خدماتی بادبیات قدیم عرب کرده‌اند ایرانی الاصل بوده‌اند. برای اینکه خوانندگان بتفصیل بیشتری از آثار و اوصاف آنها اطلاع پیدا کنند باید بکتابهای فن کرمر و بروکلمان و نویسندگان دیگر دربارهٔ تاریخ ادبیات و فرهنگ عرب رجوع نمایند.

---

(١) **یادداشت مترجم**: «جمحی در اصطلاح رجالی بفرمودهٔ بروجردی عبارت از زیدبن عبدالله ونسبت آن به موضعی جمح نامی است که حرف اولش جیم و یاهردو حرف اول وآخرحای حطی است ودر اصطلاح علما وادبا محمدبن سلام بن عبدالله بن سلام مکنی به‌ابو عبدالله است که ازاکابر ادبا بوده واحمد بن حنبل وثعلب نحوی ازوی اخذ مراتب علمیه نموده و کتاب صفات الشعراء که درسال ١٩٢٠ م. در مصر چاپ شده ازآثار قلمی اوست ودرسال ٢٣٢ هـ. در گذشت.» (نقل از ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة اواللقب یا کنی والقاب اثر محمدعلی تبریزی خیابانی مدرس، صفحهٔ ٢٧٩).

(٢) Leyden

# فصل هشتم

## پیشرفتهای مذهب و فلسفه در عصر طلائی اسلام

از مهمترین فرق اولیهٔ اسلام یکی فرقهٔ جمهوری خواه خوارج است، دیگر فرقهٔ شیعه که امامت را از حقوق حقهٔ خاندان رسالت میدانستند و از هر دو تاحدی بتفصیل دراینجا بحث شده است. غلاة شیعه با عقائد عجیبی که در بارهٔ حلول و رجعت و تناسخ داشتند موضوع سخن ما درفصل بعد خواهند بود. لااقل در وهلهٔ نخست میتوان گفت جنبهٔ سیاسی فرقه های مزبور قوی بوده است؛ بعبارة اخری خوارج در امور مذهبی مظهر تمایلات دموکرات منشانهٔ تازیان، و شیعیان مظهر تمایلات سلطنت خواهانهٔ ایرانیان بوده اند. فرقهٔ سوم فرقهٔ مرجئه است که جنبهٔ سیاسی آن غلبه داشت. فرقهٔ چهارم که بیشتر صرفاً دارای جنبهٔ دینی و تفکرات فلسفی بود قدریه یا معتزله میباشد. فن کرمر (۱) به تبعیت از ابن حزم (۲) فرقه های چهارگانهٔ فوق را از تقسیمات اولیهٔ اسلام

---

(۱) رجوع شود بکتاب عقائد رائج ومهم دراسلام، صفحات ۱۵ ببعد

Alfred von Kremer, Geschichte der herrschenden Ideen des Islams, Leipzig, 1868 .

(۲) رجوع شود بهمان کتاب صفحات ۱۰ و ۱۲۴. ابن حزم از تازیان اندلسی واز اهل قرطبه است. در حدود سنهٔ ۱۰۵۴ میلادی وفات یافت. مؤلف قدیمترین کتابی است که در بارهٔ فرقه‌های اسلام نوشته شده است. نسخ خطی این کتاب (که چاپ نشده است) بسیار کمیاب است. شرح حال ابن‌حزم نیز درترجمه‌ای که دوسلان de Slane ازابن خلکان کرده‌است درجلددوم، صفحات ۲۶۷ تا ۲۷۲ مندرج است.

**یادداشت مترجم:** کتاب ابن حزم ظاهری موسوم است به الفصل فی الملل والاهواء والنحل. این کتاب درپنج جلد درمصر چاپ‌شده است، ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۱.

میداند (۱) وطبق نظراو (۲) دوفرقهٔ آخری دردمشق که پایتخت بنی‌امیه بود تا حدی تحت نفوذ مسیحیان درنیمهٔ اول قرن هشتم مسیحی (۷۱۸ تا۷٤۷ میلادی) ظهور کردند وحال آنکه دوفرقهٔ اول چنانکه گفته شد در اواخر قرن هفدهم میلادی بودند.

**مرجئه**

مرجئه مأخوذاست‌ازریشهٔ ارجأ بمعنای «بتأخیرانداخت» (وبدان سبب این قوم را مرجئه گویند که معتقد بودند کیفرمسلمین گنهکار تا روزقیامت (۳) بتأخیر افتد و هیچ مؤمنی را ولو اینکه هرمعصیتی‌مرتکب شده باشد نباید ملعون (٤) دانست).

این گروه مسلمین اصولاً برخلاف شیعیان وخوارج تسلیم‌خلافت بنی‌امیه شدند. از جهت اصول عقائد با پیروان سنت و جماعت کلیةً همفکر بودند گواینکه بگفتهٔ فن کرمر «بسی به‌تلطیف وتخفیف‌جنبه‌های وحشت‌انگیز

---

(۱) شهرستانی نیز چهار فرقه قائل شده است ولی بجای مرجئه فرقهٔ صفاتیه را ذکر کرده‌است وحال آنکه‌الایجی (۱۳۵۵ میلادی) مدعی است فرقه‌های‌عمده‌ای که برخلاف اصول مذهب از هم جدا شدند هفت فرقه بودند. رجوع شود بصفحات ۲و۳ کتاب معتزله تألیف اشتاینر:

Dr. H. Steiner, Die Mu'taziliten, 1865 .

**یادداشت مترجم:** نگاه کنید به اوائل المقالات فی المذاهب المختارات تألیف العلامه الشیخ المفیدمحمدبن نعمان المتوفی سنة ٤١٣ ه. بامقدمه وتعلیقات‌بقلم علامهٔ فقید شیخ‌الاسلام زنجانی (شیخ فضل‌الله)، چاپ دوم تبریز باتعالیق ومزایای بسیار بتصحیح دانشمند گرامی آقای حاج عباسقلی واعظ چرندابی. وهمچنین‌بکتاب خاندان نوبختی... وتاریخ مختصر ظهور فرق اسلامی ومذهب شیعه ومتکلمین اولیهٔ آن وفرقه‌هائی که ازمیان طایفهٔ شیعه برخاسته‌اند، تألیف عباس اقبال استاد دانشگاه تهران، ۱۳۱۱ هجری شمسی، چاپ تهران.

(۲) رجوع شودبکتاب تحقیقات‌فن کرمردرتاریخ تمدن اسلام چاپ‌لایپزیگ، ۱۸۷۳ میلادی، صفحات ۱ تا۹:

Alfred von Kremer, Culturgeschichtliche Streifzüge auf dem Gebiete des Islams, Leipzig, 1873 .

(۳) رجوع شود بلغت‌عربی بانگلیسی‌لین، کتاب اول‌صفحه ۱۰۳۳:

Lane, Arabic - English Lexicon

(٤) **یادداشت مترجم:** کافر.

آن پرداختند وعقیده داشتند هیچ مؤمن مسلمانی الی الابد درجهنم نخواهد ماند»(۱) وبطور کلی ایمان را فوق عمل میدانستند (۲) . نظرهای خودرا ظاهراً با محیط درباراموی که با روح هیچیك از شیعیان واقعی و خوارج بهیچوجه سازگار نبود طوری تطبیق میکردند که جز عنوان ابن الوقت وبوقلمون صفتی بسختی میتوان عنوان دیگری برای آنها قائل شد واین همان صفتی است که کشیش معروف دهکدهٔ بری(۳) نیز (درانگلستان) بدان صفت متصف بود ، وحال آنکه مسیحیان وافراد غیرمسلمان دیگر نیز دردربار بنی امیه مورد مرحمت ومشمول عواطف عالیه بودند و مشاغل مهمی داشتند (٤) . سقوط آن سلسلهٔ خدا نشناس دیگر موجباتی برای وجود آنها باقی نگذاشت و این فرقه استقلال خود را از دست داد ولی

---

(۱) رجوع شود بصفحهٔ ۲۵ کتاب فن کرمر درتاریخ عقائد رایج ومهم اسلام Alfred von Kremer, Gesch. d. herrsch. Ideen des Islams, 1868 .

(۲) **یادداشت مترجم :** آقای بدیع الزمان فروزانفر مینویسند : « نزد مرجئه ایمان عبارتست ازقول لااله‌الاالله محمد رسول‌الله وعمل جزو ایمان نیست . بنابراین کسی که ادای شهادتین کند مؤمن است اگرچه عمل بمقتضای ایمان نکند و ازاین جهت مرتکبین کبائررا مؤمن‌میخواندند ودربارهٔ مرتکب کبیره میگفتند نرجیء امره الی‌الله برخلاف خوارج که مرتکب کبیره را کافر میدانستند وعقیدهٔ مرجئه با وضع دینی خلفاء بنی‌امیه که ازهیچ کبیره احتراز نداشتند مناسب بود واز اینرو آن طایفه‌را تقویت میکردند . »

(۳) **یادداشت مترجم :** درساحل یمین رودخانهٔ تیمز The Thames در ناحیهٔ برکشایر دهکده‌ایست بنام بری Bray . نام این دهکده از آن جهت شهرت یافته است که درداستان منظومی ازآن یادشده است . آن داستان معروف است به « کشیش بری » (The Vicar of Bray) . کشیش مزبور باقتضای زمان مسلك وایمان ورنگ خودرا تغییر میداد وازاین راه شغل خودرا ازدوران سلطنت چارلز دوم تا جرج اول توانست حفظ کند . گویند این قصه در مورد کشیشی موسوم به سایمون الین Simon Aleyne صادق بوده است . این شخص از سال ۱۵۴۰ تا ۱۵۸۸ میلادی یعنی مدت ٤۸ سال کشیش آن دهکده بود ( ترجمه از دائرةالمعارف بریتانیکا ) .

(٤) رجوع شود بکتاب تحقیقات فن کرمر در تاریخ تمدن اسلام صفحهٔ دوم ( Streifzüge ) . شاعر دربار الاخطل مسیحی بود .

ابوحنیفه مؤسس یکی از چهار مذهب تسنن که تا امروز (۱) نیز مانده است ازمیان همین جماعت برخاست .

فن کرمر گوید : (۲)

« بسیار جای تأسف است که اطلاعات دقیق و صحیح دربارهٔ این فرقه تا این اندازه کم است . منابع عربی اطلاعات مربوط بعصر اموی بکلی نابوده شده ودوچار سرنوشت همان عصر گردیده است و قدیمترین آثاری که مانده است از زمان عباسیان است . بنابراین اطلاعاتیکه در بارهٔ مرجئه داریم مبتنی براخبارپراکنده‌ایست که از نویسندگان متأخر عربی بدست آمده است . »

فرقهٔ قدریه یا معتزله خیلی بیشتر اهمیت داشت وطرفدار (آزادی اراده یا طریقهٔ تفویض و اختیار بود ) (۳) . بگفتهٔ دکتر اشتاینر (٤)

---

(۱) ایضاً رجوع شود بهمان کتاب صفحهٔ ٦ وتطبیق شود با کتاب دیگر فن کرمر دربارهٔ عقاید مهمهٔ اسلامی صفحهٔ ٢٦ :

Gesch. d. herrsch. Ideen des Islams, 1868 .

(۲) ایضاً همان کتاب صفحهٔ ۳ .

(۳) **یادداشت مترجم :** نگاه کنید به کتاب تصحیح الاعتقاد در شرح عقائد الصدوق با مقدمه و تعلیقات علامهٔ شهیر آقای سید هبةالدین شهرستانی چاپ تبریز ، ٦٤/٣/١ ق = ٢٣/١١/٢٦ ش . و همچنین کتاب خاندان نوبختی تألیف عباس اقبال استاد دانشگاه تهران ، ۱۳۱۱ هجری شمسی ، صفحات ۳۲ ببعد ، و مقدمهٔ جلد دوم کتاب کنزالحکمة ( ترجمهٔ تاریخ الحکماء شمس الدین شهرزوری ) بقلم ضیاء الدین دری مدرس علم معقول ، مرداد ۱۳۱٦ ، تهران ، و کتاب پرتو اسلام ، جلداول ، ترجمهٔ کتاب فجر الاسلام تألیف احمدامین استاد مصری ، بقلم آقای عباس خلیلی ، وکتاب تاریخ سیاسی اسلام ، تألیف دکترحسن ابراهیم حسن ، ترجمهٔ آقای ابوالقاسم پاینده ، وکتاب علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم ، مجلد اول تألیف آقای دکتر ذبیح‌الله صفا استاد دانشگاه تهران ، تهران ۱۳۳۱ شمسی ، وکتاب حجةالحق ابوعلی سینا تألیف آقای صادق گوهرین ، ۱۳۳۰ شمسی .

(٤) رجوع شود به‌صفحهٔ ٤ کتاب دکتر اشتاینر دربارهٔ معتزله :

Dr. H. Steiner, Die Mu'taziliten, Leipzig, 1865 .

«بهترین توصیف معتزله اینست که بگوئیم ظهوراین قبیل افکار درحکم اعتراضی است که پیوسته عقل سلیم بشر براحکام جابرانه وتعلیمات مقرره ومحدوده نموده است.» معتزله خودرا اهل العدل والتوحید یا طرفداران عدل آلهی و یکتاپرستی میدانستند. میگفتند قسمت ازلی بعقیدهٔ اهل سنت آنست که خداوند سرنوشت هر کس را قبلاً تعیین نماید و گناهانی را کیفر دهد که خود بجبر بر بشر تحمیل کرده‌است وبشررا دربرابر تقدیر وسرنوشت قدرت استقامت وپایداری نباشد. قدریه این طرزفکر را خلاف عدل آلهی میدانستند زیرا پروردگار جهان‌را ظالمی بیرحم وجبار جلوه دهد. دیگر اینکه اهل تسنن برای قرآن نیز مانند حق یگانه ازلیّت و ابدیّت قائل شده‌اند و صفات حق را از ذات حق جدا یا قابل تفکیک میدانند. بنابراین مشرك‌اند.

شرحی که عموماً در بارهٔ منشأ این طایفه و وجه تسمیهٔ معتزله نوشته‌اند اینست که واصل بن عطاالغزال یکی از مریدان حسن بصری

**حسن بصری و واصل بن‌عطا**

ازمتألهین شهیر دراین مسأله با استاد خود اختلاف پیدا کرد که اگرمؤمنی مرتکب کبیره‌ای شود آیا باز هم میتوان اورا مؤمن خطاب کرد. واصل معتقد بودچنین کس را نه مؤمن و نه کافر میتوان دانست، بلکه باید گفت بین این دو مرحله قرار گرفته است (۱). پس ازاین بیان واصل ازآن جمع کناره گرفت وبرای مباحثه باطلابیکه از اوپیروی کردند بگوشهٔ دیگری از مسجد رفت. حسن بصری باطرافیان خود گفت: «اعتزل عنا» (ازما کناره گرفت یا از ما جدا شد) و منظورش واصل بود. در اثر این بیان مخالفین‌واصل پیروان ویرا معتزله خواندند (۲). اینست آنچه‌دربارهٔ اصل

(۱) **یادداشت مترجم:** المنزلة بین‌المنزلتین.

(۲) رجوع شود بکتاب اشتاینر دربارهٔ معتزله صفحات ۲۴ تا ۲۶:
Steiner, Mu'taziliten و همچنین بتاریخ اسلام تألیف دوزی، صفحه ۲۰۴:
Dozy, Histoire de l' Islamisme.

و مبدأ این فرقه مورد قبول عموم است و نشان میدهد که عراق زادگاه و گاهوارهٔ این فرقه بوده است . عراق همان بابل باستانی است که محل التقاء واختلاط نژاد سامی ونژادایرانی بوده وطولی نکشید که آنکشور مرکزعلم وکمی بعددرزمان خلافت بنی‌العباس مقرحکومت گردید(١). لکن چنانکه ملاحظه شد بنظر فن کرمر (٢) محل تکوین و تکامل معتقدات اینقوم دمشق (٣) بوده وتحت‌نفوذمتالهین بیزانس علی‌الخصوص یحیی دمشقی ومرید اوثیودور ابوقره بوده است . نام دیگر آنها قدریه است که بیشتربآن اسم معروف بودند وحاکی ازاعتقاد این قوم بآزادی اراده است (٤) (که خودرا قادربرهرعملی که بخواهند میدانند ) (٥) و حدیث مجعول‌القدریة مجوس هذه‌الامة حربه‌ای بود که دشمنان این‌طایفه

---

(١) رجوع‌شود بهمان کتاب دوزی ، صفحهٔ ٢٠١ .

**یادداشت‌مترجم :** دوزی Reinhart Pieter Anne Dozy دانشمند عربی‌دان فرانسوی‌الاصل هلند است که درسال ١٨٢٠ مسیحی درلندن بجهان آمد ودرسال ١٨٨٣ مسیحی ازجهان برفت . ویرا درتاریخ مسلمین اسپانی نیز کتابیست بسیار مهم واساسی که بزبان فرانسه نوشته شده وموسوم‌است به :

Histoire des Musulmans d' Espagne Jusqu' à la conquête de l' Andalousie Par les Almoravides 711 - 1110 (Leiden, 1861 ).

این کتاب درسال ١٩١٣ مسیحی توسط استوکس F. G. Stokes بزبان‌انگلیسی ترجمه شده و شرح احوال دوزی در مقدمهٔ این ترجمه آورده شده است . دوخویه J. de Goeje نیز در سال ١٨٨٣ مسیحی ترجمهٔ احوال ویرا منتشر کرده است ( دائرة‌المعارف بریتانیکا چاپ چهاردهم ) .

(٢) نگاه کنید بصفحات ٧ تا ٩ کتاب تحقیقات فن کرمر در بارهٔ تاریخ تمدن اسلام (Alfred von Kremer, Cult. - Streifzüge)

(٣) **یادداشت مترجم :** این گفته دلیل ندارد .

(٤) نگاه کنید بکتاب اشتاینر که ذکر آن گذشت ، صفحات ٢٦ تا ٢٨ . دراینجا ازمفاهیم متضاد لفظ قدر بحث شده است .

(٥) **یادداشت مترجم :** آقای بدیع‌الزمان فروزانفر مینویسند : «معتزله معتقدند که قدرت بشری که از آن بقدرت حادث تعبیر میکنند مستند فعل تواند

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ٤١٤)

آزادانه برضد آنها بکار میبردند. (اشتاینر میگوید برای اثبات وجود شر اصل دیگری در برابر ارادهٔ خدا قائل شدند و آن ارادهٔ بشراست.)

**مقایسهٔ قدریه با مجوس**

حتی مدتی بعد در آغاز قرن سیزدهم مسیحی شاعر صوفی ایرانی محمود شبستری که کتاب معروف خود گلشن راز(۱) را برای شارحین اسرار دین نوشت اشاره بحدیث مزبور چنین گفته است:

هرآنکس را که مذهب غیرجبراست

نبی فرمود کاو مانند گبر است

چنانکه ملاحظه شد فن کرمر معتقد است فکر آزادی اراده را معبدالجهنی (تاریخ وفات ٦۹۹ میلادی) بتقلید وتبعیت از یك ایرانی(۲) موسوم به‌سنبویه در پایان قرن هفتم مسیحی در دمشق ترویج میکرد و بحکم خلیفهٔ اموی عبدالملك یا بروایات دیگر بحکم حجاج‌بن یوسف بقتل رسید. یکی از نویسندگان ایران عوفی که در قرن سیزدهم زندگانی میکرده است در کتاب پنجم جوامع‌الحکایات (که بدبختانه فقط نسخه‌های خطی کمیابی از آن دردست میباشد) (۳) دراحوال خلفاءِ

---

(بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ٤١٣)

بود وقدر الهی تأثیری درایجاد افعال بشرندارد، برخلاف عقیدهٔ اصحاب حدیث که میگویند قدرت حادث مستند فعل نتواندشد وتنها قدرت قدیم تعالی مستند فعل‌است وبنابراین افعال ما مخلوق حق تعالی است نه مخلوق ما، بر خلاف معتزله که میگویند فعل ما مخلوق ماست. پس بوضوح پیوست که مقصود معتزله این‌نیست که انسان‌هرچه بخواهد میتواند وبرفعل آن قادراست.»

---

(۱) نگاه کنید بصفحات ۳۲ و ٥٤ چاپ و هینفیلد: Whinfield, 1. 538

(۲) **یادداشت مترجم:** پس معلوم شد که این عقیده از مسیحیت نیست.

(۳) **یادداشت مترجم:** در سال ۱۳۲٤ هجری شمسی قسمتی از این کتاب‌را وزارت فرهنگ چاپ کرده است. مرحوم محمدتقی بهار ملك‌الشعراء استاد دانش سرای عالی ودانشگاه تهران متن کتاب‌را تصحیح و تنقیح نمود وتحت عنوان «منتخب جوامع الحکایات ولوامع الروایات - بخش نخست - برای دبیرستانها» منتشر گشت.

اموی چنین گوید که غیلان قدری را هشام بن عبدالملک (٧٤٣ - ٧٢٤ میلادی) بجرم ترویج فکر تفویض یا آزادی اراده دردمشق بقتل رساند و عوفی حتی چگونگی مجاب شدن او را از طرف خلیفه در برابر علماءِ شام شرح میدهد. از طرف دیگر گویند یزیددوم (٧٢٤ - ٧٢٠ میلادی) عقیدهٔ قدریه را پذیرفت و اگر بتوان قول عوفی را باور کرد یزید دوم خود را واضح و آشکار هواخواه خاندان علی(ع) قلمداد کرد. سیر آراء و عقاید تشیع و قدریه در واقع غالباً در یکسو بود و اصول عقائد شیعه که امروز در ایران رائج است از بسیاری جهات با معتزله یکی است و ابوالحسن اشعری مخالف بزرگ معتزله مورد نفرت و وحشت فوق العاده است. محمد دارابی(١) ضمن شرحی که در دفاع حافظ(٢) تألیف نموده است مینویسد: یکی ازسه موردی که عموماً باشعارحافظ اشکال میکنند این است که از پاره‌ای اشعار وی ظاهراً چنین برمیآید که تمایلی باصول عقائد اشعری داشته است. محمد دارابی گوید: «علماءِ امامیه (شیعهٔ دوازده امامی) عقائد اشعری را باطل میدانند» و این بیت را شاهد میآورد(٣):

در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند
گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را!

---

(١) رجوع شود بصفحهٔ پنجم رسالهٔ عالی و کوچکی که محمد دارابی بنام «لطیفه غیبیة» نوشته است وبسال ١٣٠٤ هجری (مطابق ١٨٨٧ میلادی) در تهران چاپ سنگی شده است. دوست مؤلف کتاب سیدنی چرچیل Mr. Sidney Churchill توجه ویرا برسالهٔ مذکوره جلب کرد: سیدنی چرچیل یکی از بهترین دانشمندان ایرانشناس است که تاکنون مؤلف دیده است.

(٢) دیوان حافظ صفحهٔ ١٦ جلد اول چاپ روزن تسوایگ شوانو: Rozenzweig Schwannau

(٣) این تمایلات از پاره‌ای جهات نظیر تمایلاتی است که در آئین مسیح پیروان ژان کالون Jean Calvin (١٥٦٤ - ١٥٠٩ میلادی) (ازمصلحین پروتستان داشته‌اند).

طریقهٔ معتزله در اوائل خلافت بنی العباس علی الخصوص در زمان سلطنت خلیفهٔ المأمون ( ۸۳۳-۸۱۳ میلادی ) وپسرش الواثق (۱)(۸٤۲ تا ۸٤۷ میلادی ) بمنتهای قدرت خود رسید .

خلفاء مزبور و دربارشان تحت نفوذ و سلطهٔ معتزله بودند ، و مطالعهٔ فلسفهٔ یونان بر مخازن ومنابع استدلال و روشهای منطقی معتزله بیفزود و نظر بنیروی ذاتی معتزله و حمایت و پشتیبانی طبقات حاکمه از آن طایفه احتمال داده میشد معتزله چراغ فرقهٔ تسنن را بکلی خاموش سازند و با اینکه روش معتزله بطور کلی روش مدارا و آزاد منشی بود معذلك نسبت بسنت وجماعت عداوت خودرا بصورتی آشتی ناپذیر ظاهر میساختند . عقیدهٔ اهل تسنن بر اینکه قرآن قدیم و غیر مخلوق است مورد نفرت خاص معتزله بود . مأمون بعلت تمایلاتی که بمذهب شیعه داشت و مخصوصاً چون حضرت ثامن الائمه امام علی بن موسی الرضا(ع)را بولایت عهد وجانشینی خود برگزید چیزی نمانده بود که نائرهٔ جنگ داخلی را مشتعل سازد . ( مامون بطور عجیبی از نظر خود عدول کرد و برای آنکه خودرا از این گرفتاری خلاص کند محرمانه امامرا مسموم ساخت و تحریک نمود وزیر خودش فضل بن سهل را کشتند . گناه فضل بن سهل این بود که در امر ولایت امام زیاده از حد حرارت بخرج داد وبمصلحت اندیشی وی مأمون باین اقدام دست زده بود. ) درسال ۲۱۱ هجری ( مطابق ۸۲٦ میلادی : رجوع شود بطبری ، جلد سوم ، صفحهٔ ۱۰۹۹ ) مامون اعلام داشت که قرآن مخلوق است و قدیم نیست و این حقیقت قابل بحث نمیباشد ؛ هفت سال بعد در سال آخر خلافت خود مأمون هفت تن از فحول علماء ( از جمله ابن سعد ، منشی مورخ بزرگ الواقدی ) را باجبار وادار نمود از این نظر پیروی کنند . سپس نامهٔ

---

(۱) **یادداشت مترجم :** آقای تقی زاده تذکر میدهند واثق پسر مأمون نبود بلکه پسر معتصم بود .

مفصلی باسحق بن ابراهیم نوشت ودستور داداز هریک از علماء که بداشتن عقیدهٔ ممنوعه مورد سوءِ ظن باشند سئوال کند وهر کدام نگویندقرآن مخلوق وحادث است آن شخص را تنبیه نماید . درحدود بیست وچهارتن از اجلهٔ مسلمین منجمله احمدبن حنبل را که از همه مشهورتر ومؤسس یکی از چهار مذهب سنت و جماعت بود باین محکمه کشاندند وبوسیلهٔ تهدید و حبس اغلب را مجبور کردند اعلامیهٔ خلیفه را در بارهٔ اینکه قرآن مخلوق است تصدیق نمایند . اکثر امضاء نمودند باستثناءِ احمدبن حنبل که سفت و سخت ایستاد و اگربخاطر واقعهٔ مرگ ناگهانی مأمون نبود که اندکی بعد پیش آمد جان احمدبن حنبل شدیداً مورد مخاطره بود(۱). الواثق از پدر خود پیروی کرد و درسال ۲۳۱ هجری (۶–۸۴۵ میلادی ) احمد بن نصرالخزاعی را برانگیخت دست بتوطئهٔ خطرناکی بزند . لکن بی احتیاطی چند تن ازهمدستان وی که از روی بیخردی در باده گساری زیاده روی کردند وسرمست نبید بودند(۲) سبب افشاءِ توطئه گردید . معذلك هنگامیکه در همان سال(۳) اسراء را مبادله میکردند الواثق دستورداد از هریك ازاسیرانیکه آزاد میشدند دراین موضوع مهم سئوال شودو کسانیکه میگفتند قرآن خلق نشده وقدیم است نمیپذیرفت و در اسارت نگاه میداشت ( زیرا معتقد بود اینگونه اشخاص از حدود اسلام خارج شده اند ) . طبق شرح دیگری که بازطبری(۴) بیان کرده است از اسرائی که آزاد میشدند میخواستند این نکته را بگویند که خداوند

---

(۱) رجوع شود بطبری جلد سوم صفحات ۱۳۳۱ - ۱۱۱۲ . در آنجا این معامله بتفصیل گزارش داده شده است .

(۲) رجوع شود به طبری جلد سوم صفحات ۱۳۵۰ - ۱۳۴۳ و همچنین بکتاب دوزی در بارهٔ اسلام صفحات ۲۳۹ - ۲۳۸ : Dozy, l' Islamisme

(۳) رجوع شود به طبری جلد سوم صفحهٔ ۱۳۵۱ .

(۴) رجوع شود به طبری جلد سوم صفحات ٤ - ۱۰۳۳ .

در روز بازپسین بچشم خلق خود نخواهد آمد(۱) . عکس این عقیده(۲) و همچنین قدیم بودن قرآن و انکارخلق آن از عقائد سنت وجماعت بود که در همهٔ امور ازنص قرآن تبعیت میکردند و از تأویل که موردتوجه و علاقهٔ دشمنانشان بود خودداری داشتند . این نکته نیز مورد موافقت

---

(۱) **یادداشت مترجم :** آقای بدیع الزمان فروزانفر توضیح میدهند که « اصحاب حدیث واشعریه معتقدند که‌خداوند در روز قیامت رؤیت میشودوباصطلاح بجواز رؤیت قائلند وبحدیثی منسوب بحضرت رسول ( ص ) استناد میکنند که انکم سترون ربکم یوم القیمة کما ترون القمر لیلةالبدر . برخلاف معتزله وشیعه که جواز رؤیت را منکرند بادلهٔ عقلی و نقلی و صریح آیهٔ شریفهٔ لا یدرکه الابصار و هو یدرك الابصار . »

(۲) **یادداشت مترجم :** در بارهٔ امکان یاعدم امکان رؤیت خداوند قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین این واقعه را در حق بهلول حکایت میکند :

« الشیخ الفاضل الواصل بهلول بن عمرو العاقل وروح‌الله روحه واووهب‌بن عمرو است که از عقلای مجانین بوده‌وبیخبران اورا دیوانه میخوانند . مولد او کوفه است وچنانکه در تاریخ گزیده مسطور است از بنی اعمام هارون الرشید عباسی و تلمیذ خاص حضرت امام همام جعفر الصادق علیه السلام ودر زمرهٔ متقیان عصر خود بوده است . نقل است که هارون بواسطهٔ حفظ ملك عقیم همواره در دفع امام واجب التعظیم میکوشید و بهانها میانگیخت که آن حضرت را بدرجهٔ شهادت برساند و خاطر از ممر او جمع گرداند تاآنکه در آن ایام امام را متهم بداعیهٔ خروج نمود و از متقیان زمان خود که یکی از آن جمله بهلول بود استفسار اباحهٔ قتل امام معصوم نمود. دیگران‌فتوی دادند وبهلول بخدمت حضرت امام رفت وازصورت واقعه خبرداد والتماس نمود که اورا درآن باب‌ارشاد نماید . آن‌حضرت فرمودند که خودرا گسسته مهار ودیوانه وبی‌وقار ظاهر مبساز . بهلول بمقتضای اشارهٔ واجب الاطاعه عمل کرد و خود را از تکلیف هارون خلاص نمود . بهلول را با ابو حنیفهٔ کوفی مناظرات بسیار است واو را همیشه ملزم و مالیده میداشته است . آورده اند که روزی بهلول را بردر خانهٔ ابو حنیفه گذر افتاد . استماع نمود که به تلامذهٔ خود میگوید که امام جعفر صادق علیه السلام سه‌چیز میگوید که من آنرا نمی‌پسندم :

اول آنکه میگوید شیطان بآتش معذب خواهد شد . چون تواند بود که شیطان که از آتش است بآتش معذب گردد ؟ دیگر آنکه میگوید خدا را

( بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۴۱۹ )

اهل تشیع امروز و معتزله است و محمد دارابی در رسالهٔ لطیفهٔ غیبیهٔ خود که در دفاع حافظ نوشت و در پاورقی صفحه ٤١٤ بدان اشاره شد میگوید حافظ را این بیت در معرض سوء ظن قرارداد که بتجدید حیات تسنن که با نام اشعری توأم است متمایل بوده است :

این جان عاریت که بحافظ سپرد دوست

روزی رخش به بینم و تسلیم وی کنم

حس ستایش و احترامی که ما برای معتزله قائل شده‌ایم و جلال و شکوه این عصر شگفت که آنهمه مرهون افکار آزادیخواهانهٔ معتزله بود انصاف نیست مارا ازجنبه های دیگر آن فارغ ومنصرف سازدو آن خشونت غیر عادی و قابل تأسفی را که نسبت به پاره ای عقائد ابراز

---

(بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ٤١٧)

نمیتوان دید . چون تواند بود که چیزی موجود باشد واو را نتوان دید ؟ دیگر آنکه میگوید فاعل فعل‌خود ( شخص ) است وحال آنکه نصوص برخلاف آن وارد است . چون این سخن تمام شد بهلول کلوخی از زمین برداشت و حوالهٔ ابو حنیفه کرد وبگریخت . اتفاقاً آن کلوخ برپیشانی ابوحنیفه آمد . کوفته و آزرده شد . ابو حنیفه باتلامذه از عقب او دویدند واورا بگرفتند . چون خویش خلیفه بود آزار او نتوانستند نمود . لاجرم او را بخدمت خلیفه بردند واظهار شکایت از او نمودند. بهلول با بوحنیفه گفت : از من چه ستم رسیده ؟ ابوحنیفه گفت کلوخی بر پیشانی من زده وسر من درد میکند . بهلول گفت درد را بمن بنمای . ابو حنیفه گفت درد را چون توان دید ؟ بهلول گفت پس تو چرا اعتراض برامام جعفر صادق علیه‌السلام میکردی ومیگفتی چه معنی دارد که خدایتعالی موجود باشد واورا نتوان دید ؟ دیگر تو در دعوی آزردگی کلوخی کاذبی زیرا که آن کلوخ خاک بود وتو از خاکی . باید که خاک از خاک متأثر نشود و معذب نگردد برقیاس اعتراضی که تو برامام میکردی که شیطان از آتش است وچگونه از آتش معذب خواهد شد . ودیگر تو استبعاد قول امام مینمودی که او بنده را فاعل فعل خود گفته وهر گاه که بنده فاعل فعل خود نباشد پس چرا تو مرا پیش خلیفه آورده ای و دعوی قصاص میکنی ؟ ابو حنیفه چون سخنی معقول در برابر نتوانست گفت شرمنده گشته ازمجلس برخاست.»

مینمودند نادیده بگیریم و حال آنکه آن عقائد هنوز هم در کلیهٔ ممالك سنی جاری و ساری و مورد قبول عامه است. لکن آن خشونت را هم شاید سببی بوده‌است وشاید معتزله یاقدریه آگاه بودند که لازمهٔطریقهٔ جبر (۱) آنست که بالمآل کار و کوشش از میان برود و سد راه ترقی و پیشرفت گردد (این معنی بدلالت عقل و بحکم منطق در آسیا بیش از اروپا درزندگانی روزانهٔ افراد صادق است. بعبارت دیگر در انطباق مسائل نظری با امور جاریهٔ زندگی مردم آسیا بیشتر از مردم اروپا طبعاً بمنطق [یابمعتقدات خود] عمل میکنند)(۲). بالطبع لازمهٔاعتقاد بازلیت و ابدیت کلمات وحی جمود برظاهر الفاظ و مخالفت با تأویل است. شاید معتزله توجه داشته اند که چنین تفسیری ناگزیر دین را در دائرهٔ تنگ و محدودی ثابت و جامد نگاه میدارد بنحوی که قابلیت

---

**(۱) یاد داشت مترجم:** در اینجا مؤلف لفظ کال وینیسم افراطی Extreme Calvinism را مرادف بالفظ فاتالیسم Fatalism که بمعنای جبراست گرفته ولی میگوید دومی ممکن است مرجح باشد. باید دانست که مسلک کال وینیسم را یکی از روحانیون فرانسه موسوم به ژان کال‌ون Jean Calvin موجد ومؤسس بوده است. ژان کال‌ون در سال ۱۵۰۹ میلادی بجهان آمد و در سال ۱۵٦٤ از جهان رفت. یکی از نکات پنجگانهٔ تعلیمات وی مسألهٔ تقدیر است که میگفت خداوند افرادی را برگزیند وسرنوشت آنها را عنایت ورحمت خودقرار دهد. این معنی در اصطلاح پیروان آن مسلك بعبارت «برگزیدگان الهی» تعبیر شده است (فرهنگ بزرگ وبستر دیده شود:)

Webster's New International Dictionary, Second Edition, Unabridged, 1952, Springfield . Mass., U. S. A.

کال وینیسم‌از دیگر مسالك پروتستان‌بدین صفت متمایز است که‌آداب‌وسنن و تشریفات را بکلی منکر و قائل بمقدرات و مشیت ازلی است. پیروان کال‌ون در ممالك سویس و هلاند و مجارستان و اسکاتلند پراکنده اند (لاروس دیده شود).

**(۲) یاد داشت مترجم:** متن این عبارت یعنی اصل انگلیسی اندکی مبهم و گنگ است. شاید مقصود آن باشد که در پاره ای ممالك اروپا بمنطوق کلمهٔ سرنوشت وقسمت ازلی معتقدند ولی کمتر از پاره‌ای ممالك آسیائی بمفهوم آن عمل میکنند.

انعطاف و انطباق با اوضاع جدید یا امکان وارد کردن عقیده و ایمان در ذهن افراد هوشمند از میان میرود؛ و نیز ممکن است معتزله اینطور فکر کرده باشند که اعتقاد بامکان رؤیت جمال حقتعالی این تصور باطل‌را پیش آورد که ذات پروردگار بایستی بصورت بشر جلوه گر شود. اعم از اینکه طایفهٔ معتزله تشخیص داده یا نداده بودند که این نتائج معلول فیروزی و غلبهٔ متمسکین بموازین و مقبولات عامه بوده است، حقیقت امر آنست که آثار مترتبه بر آن بدینموال بوده وبر اثر پیروزی ابوالحسن اشعری (که موضوع بحث ما در یکی از فصول بعد خواهد بود) و در نتیجهٔ سقوط خلافت و نهب بغداد بدست غارتگران وحشی صفت و تبهکار مغولستان در اواسط قرن سیزدهم، سیر قهقرائی اسلام تسریع شد و شدت یافت. چنگیز و هلاگو از یک طرف و ابوالحسن اشعری ازطرف دیگردرویران ساختن مفاخر مادی ومعنوی‌عصر طلائی نخستین خلفای عباسی شاید باندازهٔ هر سه نفر دیگری که تصور کنید کوشیده‌اند.

پیشرفتهای بیشتری را که نصیب معتزله شد دوزی‌بوجهی‌شایان ولی باختصار شرح داده است(۱): -

**توسعهٔ عقائد معتزله**

« اصول عقائد معتزله بعد بسبک جدیدتر و بصورت دیگری تحت نفوذ فلسفهٔ ارسطو اصلاح شد و انتشار یافت و چنانکه اقتضاءِ طبیعت و ماهیت اشیاء است فرقهٔ معتزله نیز بفرق جزءِ دیگری منقسم گشت. لکن همهٔ معتزله در پاره‌ای نکات با هم متفق‌القول و همعقیده بودند. در انکار وجود صفات حق و هر چیزی که خلاف اصل توحید باشد اجماع و اتفاق داشتند. و چون خداوندرا ازهر گونه عمل خلاف عدل منزه و مبری میدانستند

---

(۱) رجوع‌شود به‌صفحات ۲۰۷ - ۲۰۵ کتاب دوزی Dozy دربارهٔ‌اسلام ترجمهٔ شوون: Chauvin

معتقد بودند که انسان در رفتار و کردار خود کاملاً آزاد و مختاراست. یکی از تعالیم معتزله این بود که کلیهٔ حقایقی که لازمهٔ رهائی ونجات بشر از معاصی و عقوبات است مربوط بعقل است(۱)، و تنها در پرتو عقل وبنیروی خرد بحقایق امور توان پی برد واین امرچه قبل و چه بعد از نزول قرآن صادق بوده است، بنحوی که انسان درهمهٔ مراحل زمان و مکان بایستی واجد این حقایق باشد. لکن جماعات مختلفی که از این حزب منشعب شدند آراءِ دیگری که مخصوص خودشان بود بآراءِ اولیه افزودند. اغلب این جماعات در علم دین و آلهیات با تعمّق بسیار وارد میشدند و جماعات دیگر بر خلاف بخرده گیری و مو شکافی و مکابره درجزئیات میپرداختند وحتی درروح اسلام نیز با هم اختلافات بزرگی پیدا میکردند. بعضی فی المثل به تناسخ عقیده داشتند و تصور میکردند حیوانات هریک درنوع خود تشکیل اجتماعی میدهند و از میان جمع خود پیامبری دارند؛ واز عجائب اینکه گفته‌اند این عقیده متکی بدو آیهٔ قرآن است. از اینگونه دیوانگیها بسیار داشتند. ولی انصاف نیست همهٔ طایفهٔ معتزله را مسئول اشتباهات بعضی از افراد آنها قرار دهیم، زیرا اگر همهٔ اقوال و افعال آنها را در نظر بگیریم خواهیم دید شایسته‌است با احترام از آنها سخن بگوئیم.

چون دربارهٔ احکام شرع به تأمل وتفکر پرداختند طرفدارطریقهٔ عقل و استدلال شدند؛ بدین طریق یکی از مطالب عمدهٔ آنها این بود که قرآن در واقع حادث است و خلق شده ولو اینکه این حرف خلاف قول پیغمبر باشد. میگفتند لازمهٔ قدیم وغیر مخلوق بودن قرآن آنست که دوموجود ازلی وابدی قائل شویم. همینکه قرآن یعنی کلام خدارا در زمرهٔ مخلوقات بشمار آوریم دیگر نمیتوان آنرا متعلق بذات پروردگار

---

(۱) **یاد داشت مترجم:** مقصود این است که حسن وقبح عقلی است نه سمعی.

دانست زیرا ذات پروردگار لایتغیر است (۱). بدین طریق بتدریج اساس نزول وحی سخت متزلزل گشت و بسیاری از معتزله علناً اظهار میکردند که نوشتن نظیر قرآن و حتی بهتر از آن امر غیرممکن نیست. بنا براین نسبت باینکه قرآن کتاب آسمانی است و از مبدأ وحی نازل گردیده است اعتراض داشتند. عقیدهٔ آنها دربارهٔ خدا پاکتر و بلندتر ازعقیدهٔ متشرعین و متمسکین بمقبولات عامه و موازین شرعیه و اهل سنت بود. زیرا معتزله بهیچ نحو زیر بار این فکر نمیرفتند که آفریدگار جهان ممکن است بصورت جسمانی ظاهر شود و گوششان حاضر بشنیدن این حرف نبود. درخبر است ازپیغمبر اکرم (ص) که فرمود: همچنانکه ماه تمام را درجنگ بدر دیدی روزی هم خدای خود راخواهی دید(۲)؛ وچون متشرّعین کلام مزبور را بمنطوق آن تلقی میکردند لذا این مسأله همواره سنگ راه معتزله بود. بنابراین درمقام تفسیر وتوضیح بر آمدند و میگفتند انسان پس از مرگ خدا را بچشم بینای روح یعنی بدلیل عقل خواهد دید و نیز منکر این حرف شدند که خداوند کریم خالق کافران است (۳)، و روی خوشی باین سخن مقدس نشان نمیدادند

---

(۱) **یادداشت مترجم:** آقای بدیع الزمان فروزانفر مینویسند عقیده بخلق قرآن ارتباطی بااین مطالب واستنباطات بی‌اساس نویسندهٔ فوق ندارد.

(۲) **یادداشت مترجم:** شاید خبری که برای رؤیت خدا بآن تمسک کرده اند این خبر باشد که پس از تفحص بسیار بهمت آقای دانش پژوه بمرجع آن دست یافتم: «انکم سترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر (یا لیلة تمامه)» (رجوع شود بشرح عقائد نسفی از آثار تفتازانی چاپ مصر ۱۳۲۹، ج ۱ صفحهٔ ۱۴۰). بالمعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی باهتمام ونسنک **Wensink** استاد العربیه بجامعه لیدن، ۱۹۳۶، نیز رجوع کردم، لکن خبری که از «جنگ بدر» حکایت کند وبدین مضمون باشد نیافتم. بلاشک اشتباه است.

(۳) مقصودشان البته این بود که هر مخلوقی را پروردگار عالمیان مؤمن بالقوه خلق نمود و کفار بدلیل عصیان خود به کفر گرائیدند نه باراده آفریدگار.

که در بارهٔ خدا گفته شده است : او زیان و سود میرساند : (۱) معتزله معجزاتی را که در قرآن آمده قبول نداشتند و منکر بودند که دریا برای عبور بنی اسرائیل برهبری موسی خشکیده و عصای موسی بصورت اژدهائی در آمده وعیسی مرده گان را دوباره زنده کرده باشد. خود پیامبر نیز از حملات آنها مصون نبود پیروان یکی ازفرق اسلام میگفتند زوجات پیغمبر زیاده ازحد بوده‌اند وابوذرغفاری که‌از معاصرین پیغمبر است خیلی بیش ازخود پیغمبر کف نفس و طاعت و تقوی داشته است و این مطلب کاملاً صحیح است (۲).

---

(۱) **یادداشت مترجم :** در جوشن کبیر شرح حاج ملا هادی سبزواری صفحهٔ ۱۳۳ این صفات جزء اسماءالله آمده است : « یا ضار یا نافع » . در سورهٔ یونس آیهٔ ٤۹ میفرماید : قل لا املک لنفسی ضراً و لا نفعا الّا ماشاءالله . حافظ گوید :

گر رنج پیشت آید وگر راحت ای حکیم
نسبت مکن بغیر که اینها خدا کند

به قسمت ضاد و نون کشف الاحادیث ونسینک موسوم به المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی عن الکتب السته وعن مسند الدارمی وموطا مالک ومسند احمد بن حنبل دسترسی نبود .

(۲) **یادداشت مترجم :** این اظهارات دوزی Dozy مستشرق هلند در حق حضرت خیر الانام بدلائل ذیل مخدوش وناپسند است : اولاً معلوم نکرده است کدام یک از فرق اسلام چنین ادعای باطلی را کرده است که مورد تأیید ایشان واقع گردیده است . ثانیاً اباذر تادم واپسین از پیروان فداکار ختمی مرتبت (ص) بوده و مانند سایر مسلمین سرور خود را نگین خاتم جلال و جوهر عنصر کمال میدانسته و در شاهراه پاکی و پرهیز کاری از آنحضرت پیروی میکرده است . اباذر مریدبود وپیغمبر مراد . اوشاگرد بود وپیغمبر استاد . پیروی که ازرهبر خود پیشی گیرد دیگر پیرو نیست و این دو معنی که فردی ازیك جهت در آن واحد هم پیشرو وهم‌پیرو فرد دیگر باشد بدلالت عقل وبداهت‌منطق مانعةالجمع است . اباذر محققاً از زهاد کم نظیر عصرخود بشمار بوده لکن هر گاه‌معلم ومربی او که مولی و مقتدای عالمیان و بر گزیدهٔ آدمیان است چنین نقطهٔ ضعفی میداشت اباذر هرگز بااین شدت وحدّت وحرارت تا نفس آخر اقتدا و تبعیت نمیکرد .

در این مقوله آقای بدیع الزمان فروزانفر مینویسند : « کدام کف نفس و تقوی وطاعت دراباذر بود که مقتبس ازحضرت رسول نبود ؟ ابوذر یکی ازهزاران صحابهٔ پیغمبر بود که تربیت یافتهٔ آن جان پاك بودند . »

از دوزی که بگذریم بهترین شرحی که ازاروپائیان دربارهٔ معتزله دیده‌ام شرحی است که‌اشتاینر (۱) وفن کرمر نوشته‌اند. لکن بایددراینجا باختصار اکتفا کنیم و نتایج تحقیقات آنها را دربارهٔ پیشرفت و نفوذ و مناسبات این طایفه و بالاخره زوال این جنبش جالب توجه اجمالاً بیان کنیم. دربارهٔ اصل و منشأ معتزله این دو دانشمند اختلاف دارند.

**فلسفهٔ معتزله و یونان**

اشتاینر گوید فرقهٔ معتزله « لا اقل در مراحل بدوی از اسلام برخاست و از کلیهٔ تأثیرات خارجی مستقل وبر کنار بود » ولی فن کرمر چنانکه ملاحظه شد این نهضت را حتی درآغاز پیدایش آن تحت تأثیر دیانت مسیح میدانسته است. علی ایّ حال این فکر در اوائل امر تحت تأثیر عمیق فلسفهٔ یونان بوده است.

اشتاینر در صفحهٔ پنجم رسالهٔ خود مینویسد: « ممکن است بگوئیم معتزله نخستین کسانی بودند که بمطالعهٔ ترجمهٔ آثار طبیعیون و فلاسفهٔ یونان پرداختند و همه گونه اطلاعات سودمند از علوم مزبور استخراج نمودند. ترجمهٔ این آثار تحت نظر منصور و مأمون (۷۵۴ تا ۷۷۵ و ۸۲۳ - ۸۱۳ میلادی) تهیه شده بود. با اهتمام و کوشش بسیار معتزله مسیر افکار خود را که تا آنزمان محدود به دائرهٔ تنگ (۲) عقائد

---

(۱) اشتاینر دورساله نوشته‌است وهردودرسال ۱۸۶۵ میلادی چاپ شده‌است:

Die Mu'taziliten oder die Freidenker im Islam; Die Mu'taziliten als Vorlaüfer der Islamischen Dogmatiker und Philosophen, nebst Anhang, enthaltend: Kritische Anmerkungen zu Gazalli's Munqidh.

(۲) **یادداشت مترجم:** ذلك الكتاب لاريب فيه هدى للمتقين. شاید این شخص متشابهات قرآن کریم‌را نفهمیده است. بهرصورت دائره‌ای موسّع‌تر ازدائرهٔ قرآن نیست و گفتهٔ اشتاینر بسیار نابجاست، زیرا تمسّك معتزله و اشاعره هردو بقرآن و سنّت پیغمبر اکرم بوده است و شعب متکلمین از اشعری و معتزلی و سایر فرق کلامی در مقابل نشر عقائد یونانی که در آن موقع رونقی بسزا

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۴۲۶)

قرآن بود تغییر دادند و بمجاری جدید انداختند و فرهنگ یونان را گرفتند وبا معارف اسلامی بیامیختند.

فارابی ( تاریخ وفات ٩٥٠ میلادی ) و ابن سینا ( تاریخ وفات ١٠٣٧ میلادی ) و ابن رشد ( تاریخ وفات ١١٩٨ میلادی ) از حکماء

---

(بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ٤٢٥)

گرفته بود قیام نمودند و علم کلام را در آنزمان برای ابطال فلسفهٔ یونان بوجود آوردند . مبحث‌محکمات ومتشابهات قرآن کریم ازمشکلات علم قرآن است . نگاه کنید به :

١ - « کلید فهم قرآن » تألیف علامهٔ فقید شریعت سنگلجی رضوان‌الله‌علیه، ١٣٦١ هجری ، چاپ تهران ، صفحهٔ ٦٦ ببعد .

٢ - کتاب « المعجزة الخالدة » تألیف سماحة الحجة السید هبة الدین الشهرستانی ، الطبعة الثانیة من‌مطبوعات مکتبة‌الجوادین العامة فی‌الکاظمیة ،١٣٧١. مخصوصاً به فصل « اقرار عظماء‌الاء فرنج بعظمة القرآن» .

٣ - کتاب‌تفسیر القرآن‌الکریم ( سورهٔ‌مبارکهٔ حمد ) تألیف علامة‌المجتهدین حجة‌الاسلام آقای محمد سنگلجی استاد دانشکدهٔ حقوق تهران ، ١٣٢٥ .

٤ - کتاب تلخیص البیان فی مجازات القرآن تصنیف السید الاجل الشریف الرضی بامقدمهٔ علامهٔ‌نحریر آقای سیدمحمد مشکوة استاد دانشکده‌های حقوق ومعقول‌و منقول ، چاپ‌تهران مطبعهٔ‌مجلس شهر رمضان سنهٔ ١٣٧٢ هجری‌قمری=اردی‌بهشت ١٣٣٢ هجری شمسی .

آقای مشکوة در این مقوله بیاناتی نمودند که خلاصه میشود :

« اگر مقصود اینست که دائرهٔ قرآن تنگ است برای کسانیکه بخواهند برفهم معانی ومطالب وحقائق آن واقف شوند سخنی است درست زیرا که فرموده اند ان للقرآن ظهراً وبطناً وحداً ومطلعاً . . . . (نگاه کنید به آلهیات اخص اسفار ملاصدرا فصلی که عنوانش‌همین خبر است وبه مفاتیح الغیب همو وبمقدمهٔ تفسیر صافی وبجلد اول تفسیر برهان ) . ولی اگر مقصود مؤلف اینست که دائرهٔ قرآن یعنی‌این کتاب تدوینی که مابین الدفتین قرار گرفته‌نسبت به افادهٔ حقائق ومطالب نارساست و مطالبی‌را فاقد است سخنی است ناروا زیرا :

« اولاً مخالف با صریح وبانص خود قرآن کریم است که گوید ولا رطب ولا یابس الافی کتاب مبین که بهمین قرآن تفسیر شده است وظاهراست در اینکه هیچ تروخشکی نیست مگر اینکه قرآن کریم از آن یاد کرده است .

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ٤٢٧)

دورهٔ بعد میباشند و اطلاق عنوان حکیم دربارهٔ آنها بمعنی اصح کلمه است . الکندی ( تاریخ‌وفات درحدود ٨٦٤ میلادی ) کمی پیش‌از آنها زندگانی میکرد واز حیث زمان برهمه تقدّم داشت و نسبت بمسائلی که

---

(بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ٤٢٦)

« ثانیاً در فلسفهٔ شرق ودر کتب عرفان این مطلب پیدا وآشکار شده است که کتاب تدوینی و کتاب تکوینی درهمه چیز ودر همهٔ جزئیات و کلیات باهم منطبق هستند . کتاب تکوینی عبارت از همهٔ عالم هستی یعنی وجود خالق ومخلوق وصانع ومصنوع است که به دو اعتبار ملحوظ میشود : یکبار می‌نگریم و آنرا قائم بموجد وآفریدگار می بینیم و کلام‌الله میخوانیم چه همهٔ عالم هستی منشور فیض اقدس‌است که مرتبهٔ ذات آلهی در حال تعین بهمهٔ اسماء وصفات میباشد که از آن مرتبه به‌الله تعبیر میکنیم . بار دیگر مخلوقرا جدا از خالق می پنداریم و همهٔ عالم تکوینی را کتاب الله می نامیم : کنا حروفاً عالیات لم نقل متعلقات فی ذری اعلی القلل ( نگاه کنید بمصباح الانس صدرالدین قونوی و به آلهیات اسفار ملا صدرا به فصلی که در فرق میان کتاب‌الله و کلام‌الله یاد شده و به فصلی که همین عنوان را دارد در کتاب مفاتیح الغیب ملا صدرا و بشرح فصوص الحکم قیصری و مآخذ دیگری که قبلاً یاد شد . ) و نیز در کتب فلسفه و در مباحث تطبیق بین‌العالمین ( عالم صغیر و عالم کبیر ) از این مطلب یاد شده است . بهمین سبب است که ملا صدرا در رسالهٔ متشابهات القرآن ( نسخهٔ خطی که در کتاب‌خانهٔ دانشگاه موجود است ) از امام فخر الدین محمد بن عمر رازی نقل میکند که وی در آخرین تصنیف خود که برسالهٔ اقسام اللذات نامیده میشود گوید قد تتبعت الطرق الکلامیه والمذاهب الفلسفیه فما وجدت و شیئاً منها یشفی علیلاً اویروی غلیلا الاالقرآن .

« این امام‌فخر همان است که صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی‌در کتاب الوافی بالوفیات ویرا بزرگترین رجل علم و دانش شمرده و جامعترین کسی دانسته است که برهمهٔ رشته‌های علوم تسلط کافی دارد و کسانیکه اهل علم و دانش اند میدانند که این گفتار وی دربارهٔ امام فخر سخنی حق ودرست است .

« باز ملا صدرا از خونجی (که از مشاهیر بزرگان است ودر اوائل شرح هدایه و چندین موضع دیگر از تصنیفات خود بگفتار وی استشهاد میجویدوسخنان او را نقل میکند ) نقل کرده که وی گوید ما ( شخص عالم ) بگفتار هریک از دانشمندان نامی که می‌نگریم خود را بر آن مسلط می بینیم ولی آیه‌ای‌ازقرآن کریم که تلاوت میکنیم خویش را در برابر آن خاضع وزبون می یابیم . بعبارت

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ٤٢٨)

مورد بحث معتزله بود توجه خاص نشان میداد. ولی پیروان وی از مسائل مربوط باآلهیات احتراز داشتند. و بی اینکه مستقیماً دین‌را مورد حملهٔ خودقراردهند حتی‌الامکان ازهر گونه معارضه با دین پرهیز

---

(بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ٤٢٧)

دیگر برسخنان دیگران حکومت میکنیم ولی قرآن که میخوانیم گفتار آلهی برما حکومت میکند. و خود را در برابر آن محکوم می یابیم. قل لئن اجتمعت الجن والانس علی ان یأتو بمثل هذاالقرآن لایأتون بمثله ولوکان بعضهم لبعض ظهیراً.

«تنها اعجاز قرآن نسبت فصاحت وبلاغت تراکیب سخن نیست که تنها فصحاء و بلغاء نتوانند مانند آن بیاورند، بلکه دانشمندان وفلاسفهٔ بزرگ از نظر اداء مطالب وبیان حقائق قرآن کریم را بزرگترین معجزهٔ خالده میدانند. لهذا ملا صدرا از مطالعهٔ سورهٔ مبارکهٔ حدید در ظهر روز عید قربان متوجه قاعدهٔ اتحاد عاقل و معقول می شود و چنانکه در اواسط جلد اول امور عامهٔ اسفار این مطلب را بیان کرده است.

«گمان می کنم هرعاقلی که نخست فصول اول آلهیات اسفار و مبحث توحید شرح اشارات خواجه نصیر را بخواند وبفهمد وسپس در قرآن کریم این آیهٔ شریفه را تلاوت کند: شهدالله انه لا اله الا هو والملائکة و اولو العلم قائماً بالقسط بی درنگ خواهد دانست که آیهٔ کریمه در بیان برهان صدیقین برتوحید واجب الوجود طرف مقایسه نیست وهزار بار بهتر از هردو آنرا بیان کرده‌است. وپس از قرآن کریم حضرت علی بن ابیطالب (ع) در گفتار خود در دعای صباح یا من دلّ علی ذاته بذاته و فرزند رشید او حضرت سیدالشهداء (ع) در دعای عرفه که گوید: الغیرك من الظهور ما لیس لك؟! متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیك اومتی بعدت حتی تکون الآثار هی التی توصل الیك عمیت عین لا تراك ولا تزال علیها رقیباً و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبك نصیباً.

«این بزرگواران بهتر از هرکسی مضمون واقعی آن آیهٔ کریمه رافهمیده وبیان کرده اند. ودیگران از امثال ابن سینا وغزالی وامام فخر وراغب وابوالبرکات بغدادی ولوکری وخواجه نصیروملاصدرا وملامحسن فیض ازاین منابع استفاده کرده وگفتار آنانرا شرح وبیان کرده اند.

«هرکس بگفتار ابن سینا در کتاب مبدأ و معاد او بنگرد که گوید: الاول تعالی لا برهان علیه بل هو علی کل شیء واین آیهٔ شریفه را تلاوت کند اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید خواهد دانست که وی مضمون آیهٔ شریفه را بیان کرده است.

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ٤٢٩)

میکردند. علم دین را از طبیعیات و فلسفه(۱) جدا میدانستند و برای توفیق و هم آهنگی این علوم زحمتی دیگر بخود راه نمیدادند.

ابن سینا ظاهراً مردی مؤمن و متقی بود لکن شهرستانی اورادر زمرهٔ کسانی میداند که مذهب معینی نداشته و ازدین مبین خارج بوده وعقائدی بمیل خود آورده‌اند وبهمین جهت آنهارا اهل الاهواءخوانده‌اند.

ابن رشد نیز از مسلمین پرهیز کار بشمار آمده‌است. ابن رشدسعی داشت ثابت کند تحقیقات فلسفی نه تنها جائز بلکه فریضه است و حتی در قرآن بدان حکم شده‌است. دانشمند مزبوردرباقی مسائل راه‌خودرا میپویدوآثارش باستثناءِ چند مورد مشتمل برمباحث فلسفی وعلمی‌است. بدین طریق(۲) ابن سینا بین فلسفه و احکام شرع شکافی بوجود آورد.

---

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ٤٢٨)

« نگاه کنید بمادهٔ قرأ از کتاب دائرة المعارف فرید بک و جدی و بمقدمهٔ تفسیر او موسوم به صفوة العرفان تابدانید که چگونه بزرگان مغرب زمین دربرابر قرآن کریم سرتعظیم فرود آورده اند و بکتاب الهادی مرحوم آقا میرزا هادی نیاورانی ( که فقط شهادت فلاسفهٔ اروپا را بر عظمت قرآن کریم و پیغمبر اسلام گرد آورده ، چاپ تهران ) و بتفسیرالجواهر تصنیف شیخ جوهری طنطاوی چاپ مصر و تفسیر مصطفی المراغی و تفسیر المنار شیخ محمد عبده و باواخر کتاب گوهر مراد ملاعبدالرزاق‌لاهیجی که فارسی است وبشمع‌الیقین پسر اومیرزا حسن‌لاهیجی. وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله و ادعوا شهداء کم من دون‌الله ان کنتم صادقین. فأن لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار التی وقودهاالناس والحجارة اعدت للکافرین. نگاه کنید بکتاب الاتقان سیوطی ، - علی الخصوص باسرار الایات ملا صدرا چاپ تهران و بتفسیر او چاپ حاج شیخ احمد شیرازی و بترجمهٔ تفسیر سر احمد خان هندی دوجلد اول ترجمهٔ آقای فخر داعی چاپ تهران. »

---

(۱) اشتاینر Steiner گوید: « از عرب آنانکه طرفدار ارسطو بودند در عداد علماء طبیعی بشمار میروند نه از زمرهٔ فلاسفه و برجسته ترین خدمات آنها مربوط بمشاهدهٔ مظاهر طبیعت وبالاتر از همه علم طب وفلکیات است. »

(۲) **یاد داشت مترجم:** آقای فروزانفر مینویسند: « بکدام طریق؟

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ٤٣٠)

فرقهٔ معتزله در مشاجرات مدارس بصره وبغداد در مباحث دقیق ولطیف تمام نیروی خودرا بکار برده بود . ازمعاصرین ابن‌سینا ابوالحسین بصری آخرین کسی است که تعالیم آنها را مستقلاً مورد بحث قرارداد وبعضی نکات را تکمیل نمود .

زمخشری ( تاریخ وفات ٤٤ ـ ١١٤٣ میلادی ) مؤلف مشهور و فوق‌العاده دانشمند کشاف عقائد معتدل اسلاف خود را از روی کمال ذوق بصورت دلپذیری درآورد و با مهارت و هم آهنگی خاص با تفسیر قرآن منطبق ساخت ولی دیگر در مقام بسط و توسعهٔ تعالیم مزبور بر نیامد . »

همینکه المتوکل دهمین خلیفهٔ عباسی ( ٨٤٧ میلادی ) بخلافت رسید معتزله قدرت سیاسی خود را از دست داد ولی طریقهٔ معتزله چنانکه ملاحظه شد تقریباً سه‌قرن بعدبنمایندگی زمخشری مفسربزرگ قرآن کسب قدرت نمود(١) . عواقب افکار معتزله در فصول بعد مورد بحث قرار خواهدگرفت . لکن برای سهولت مطالعه وگسسته‌نشدن‌رشتهٔ مطلب مراحل عمده‌ای از حیات معتزله را باختصار بیان میکنیم و آن مراحلی است که قبل از نابود شدن فلاسفه بدست غزالی و جانشینان وی طی کرده‌اند و مقبولات عامهٔ مسلمین بصورتیکه اکنون در همهٔ ممالک سنی ساری و جاری است نصرت و فیروزی یافت .

---

(بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ٤٢٩)

مصنف ( اشتاینر ) در این باب بحثی نکرده و این مطلب بر هیچ یک از مقدمات گذشته مترتب نمیشود . علاوه برآنکه این سخن بکلی باطل است زیرا همه‌میدانند که ابن سینا شکاف بین مذهب وفلسفه رابحسن تأویل وترتیب مقدماتی چندپر کرده است وتاحد امکان فلسفه وشرع را بایکدیگر وفق داده است . »

---

**(١) یادداشت مترجم :** آقای فروزانفر مینویسند : « در زمان زمخشری یعنی اواخر قرن پنجم و اوائل قرن ششم ( هجری ) طریقهٔ معتزله در بلاد خوارزم شیوع و انتشار فوق العاده داشته وبموجب آن ابو نصر ضبی متوفی ٥٠٧ بوده‌است واین مطلب مقتبس است از گفتهٔ زمخشری درربیع‌الابرار » .

١- دورهٔ باز گشت به تسنن با خلافت المتوکل (٨٦١ - ٨٤٧ میلادی) برادر و جانشین الواثق آغاز شد. دوزی پس از اینکه شمه‌ای از وحشیگری وناسپاسی این «فرمانروای ستمگروحق ناشناس»(١) بیان میکند چنین گوید: با اینهمه المتوکل بی اندازه درطریقهٔ تسنن متمسك یا متشرع بود(٢) و بالنتیجه داوری روحانیون در حق او با داوری ما بکلی فرق داشت. ابوالفدا یکی از مورخین معروف اسلام معتقد است که المتوکل در کینه توزی نسبت بعلی بن ابیطالب(ع) اندکی زیاده روی کرد زیرا حتی پیروان سنت و جماعت نیز علی را بعلت اینکه عموزاده و داماد پیغمبر بود بسیار معزز ومکرم داشتند؛ ولی ازجهات دیگر بگفتهٔ ابوالفدا متوکل در عداد خلفاء بسیار عالی محسوب میشود زیرا اعتقاد بحدوث قرآن راتحریم نمود. متوکل خلیفه‌ای بود شرابخوار، شهوت ران، اوباش و غدار و در ستمگری دیوی مهیب بشمار میرفت ولی چون از پیروان سنت و جماعت بود ازارتکاب اینهمه معصیت باکی نداشت. لکن از سنی هم سنی تر بود، زیرابرای تنزیه شریعت سری پرشوروحرارتی سوزان داشت و هر کس طرز دیگری فکرمیکرد مورد تعقیب وتعذیب قرار میگرفت و حتی الامکان در مقام شکنجه و آزار و افناء واضمحلال این قبیل اشخاص برمیآمد. مقررات مربوط بنصاری و یهود که در عهد سلطنت خلفاء قبل بدست فراموشی سپرده شده بود بنحو بدتر وباشدت بیشتری احیاء گشت(٣)».

---

(١) رجوع شود بترجمهٔ Chauvin صفحهٔ ٢٤٨ ببعد از کتاب اسلام تألیف دوزی (Dozy, l'Islamisme)

(٢) **یادداشت مترجم:** آقای فروزانفر مینویسند: «متشرع بودن متوکل از آن مسائلی است که هیچ منصف مطلع آنرا تصدیق نمی کند. فسق و فساد، باده گساری، زن بارگی، غلام بارگی کجا و متشرع بودن کجا؟ نسبت بآل علی بخصوص منع زوار اززیارت حضرت ابی عبدالله الحسین روحی فداه وآب بستن و شخم زدن حرم مطهر کربلا همه از علائم فساد باطن بلکه سفاهت و جنون این خلیفهٔ مخذول است.»

(٣) نگاه کنید بطبری جزء سوم صفحات ١٣٨٩ ببعد و صفحهٔ ١٤١٩.

این خلیفهٔ بدگوهر نسبت بعلی(ع) وآل علی نفرت و کینهٔ خاصی در دل داشت. دلقک دربار بتقلید علی (که در اواخر عمر فربه شده بود) شکم گنده‌ای برای خود درست میکرد و با حالت مسخرگی جلو خلیفه میرقصید و حرکاتی نا متناسب و عجیب وغریب از خوددرمیاورد و چنین وانمود میساخت که نقش عموزاده و داماد پیغمبر(ص) را بازی میکنند(۱). خلیفه نیز از این مسخرگیها و حرکات زشت لذت میبرد.

---

**(۱) یادداشت مترجم:** رحمت بتربت آنسخنوری باد که گفت:

| | |
|---|---|
| هر آنکس که در دلش کین‌علی است | ازاوخوارتر درجهان گو که کیست؟ |

بعضی از دوستان خیر اندیش عقیده بحذف این قسمت داشتند و اعمال‌زشت آن بدسگال را حقاً قابل ترجمه نمیدانستند و نظرشان این بود که به اجمال و سر بسته نوشته شود. لکن بدلائلی که در مقدمهٔ کتاب بیان کرده‌ام هرگاه بمسامحه برگذار میشد این کتاب از صورت ترجمه خارج میگشت و خلاف آئین ترجمه و رسم و روش اساسی مترجم این کتاب بود.

در بزرگی مولای متقیان همین بس که برخوان جهان پنجه نیالود و در میدان ریاضت و پرهیز کاری و مردانگی و حقیقت گوی سبق از اهل زمان بر بود. چنانکه در حق آن روح مصفا، آن نفس اکمل، آن سلطان سخا و کرم که بعداز نبی اکرم اتقی و ازهد و اعلم بود و درحق پرستی و مروت و بردباری نظیر نداشت، نادرهٔ روزگار جلال‌الدین مولوی که مقبول خاص و عام است حکایت مفصلی دارد که باختصار نقل میکنم. سرگذشت گنهکاری که بحضرت اهانت کرد ولی کردار آسمانی حضرت آن کج‌طبع کجرفتار را براه راست رهنمون گردید:

| | |
|---|---|
| از علی آموز اخلاص عمل | شیر حق را دان منزه از دغل |
| در غزا بر پهلوانی دست یافت | زود شمشیری برآورد و شتافت |
| او خدو انداخت بر روی علی | افتخار هر نبی و هر ولی |
| او خدو انداخت برروئی که ماه | سجده‌آرد پیش‌اودرسجده گاه |
| در زمان‌انداخت شمشیرآن‌علی | کرد او اندر غزایش کاهلی |
| گفت برمن تیغ تیز افراشتی | از چه افکندی مرا بگذاشتی؟ |
| آن چه‌دیدی بهتراز کون‌ومکان | که‌به‌ازجان‌بود وبخشیدیم جان؟ |
| ای علی که جمله عقل ودیده‌ای | شمه ای‌وا گو از آنچه دیده‌ای |

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ٤٣٣)

یکی از مشاهیر لغویون در جواب خلیفه جرأت کرده گفت اولاد علی بـر اولاد خلیفهٔ ستمگر برتری دارند(۱). مستحفظین ترک دربـار بقدری این دانشمند را لگد کوب کردند که زیر لگد جان سپرد. مرقد حسین بن علی شهید کربلا بفرمـان خلیفه ویران شد و زمین آنرا شخم کردند و کاشتند و زیارت قبر سید الشهداء را قدغن نمودند. عالیمقام‌ترین و شریف‌ترین علماء ربانی مانند محدث بزرگ البخاری درمعرض تهمت قرار گرفتند که در دین بدعت قائل شده‌اند.

---

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۴۳۲)

تیغ حلمت جانها را چاک کرد / آب علمت خاک ما را پاک کرد
باز گو دانم که این اسرار هوست / زانکه بی‌شمشیر کشتن کار اوست
راز بگشا ای علی مرتضی / ای پس از سوءالقضا حسن القضا
در محل قهر این رحمت زچیست / اژدها را دست دادن کار کیست؟
گفت من تیغ از پی حق میزنم / بندهٔ حقم نـه مأمـور تنم
رخت خود را من زره برداشتم / غیر حق را من عدم انگاشتم
که نیم کوهم زصبر و حلم وداد / کوه را کی در رباید تند باد
آنکه از بادی رود از جا خسی است / زانکه باد ناموافق خود بسی است
باد خشم و باد شهوت باد آز / برد او را که نبود اهل نیاز
چون در آمد علتی اندر غـزا / تیغ را دیدم نهان کردن سزا
بخل من لله عطا لله و بس / جمله للهام نیم من آن کس
پیش از این با خلق گفتن روی نیست / بحر را گنجای اندر جوی نیست
چون خدو انداختی بر روی من / نفس جنبید و تبه شد خوی من
نیم بهر حق شد و نیمی هـوا / شرکت اندر کار حق نبود روا
گفت من تخم جفا میکاشتم / من ترا نوعی دگر پنداشتم
تو ترازوی احد خو بـوده‌ای / بل زبانهٔ هر تراز و بوده‌ای
من غلام موج آن دریای نور / کو چنین گوهر در آرد در ظهور
تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر / بل ز صد لشکر ظفر انگیزتر

و نیز نگاه کنید به اقاریر دیگر بزرگـان سنت و جماعت برافضلیت آنحضرت:

الف - ابن ابی الحدید از اکابر علماء عامه و معتزله درمقدمهٔ شرح نهج البلاغه، مجموعهٔ خطب حضرت امیر علیه السلام

ب - کتاب ینابیع المودة قاضی قندروزی.

---

(۱) **یادداشت مترجم:** ابن سکیت صاحب اصلاح المنطق.

۲ ـ تعلیمات اشاعره(۱) . چنانکه دوزی تذکر میدهد تا اینجا نصرت و فیروزی پیروان سنت وجماعت صرفاً جنبهٔ مادی داشت و از نظر معنوی و روش استدلال و منطق نسبت به معتزله که با آنها مخالف بودند بهمان درجهٔ حقارت گذشته باقی ماندند .

دوازده سال پس از مرگ المتوکل ( در سال ۲٦۰ هجری مطابق ٤-۸۷۳ میلادی ) شخصی پا بعرصهٔ وجود نهاد که بعداً بطریقهٔ معتزله تربیت یافت ولی در سن چهل سالگی اصول عقائد آنها را رد کرد، یعنی همینکه باسلحهٔ منطق و استدلالی که خود معتزله بوی داده بودند مسلح شد معتزله را ترک کرد و بخیمهٔ خصم پیوست و باقی عمر را بمبارزهٔ شدید با آراءِ معتزله پرداخت و در این مبارزه کامیاب گردید . این شخص ابوالحسن اشعری بود . ابوالحسن اشعری از اخلاف ابوموسی اشعری است . ابوموسی آن احمقی است که درقضیهٔ حکمیت دومةالجندل معاویه آن اندازه مدیون سخافت رأی او بود .

در امور ادبی فعالیتی عظیم داشت و بعد از آنکه با استاد خود الجبائی(۲) از علماءِ معتزله درافتاد و از او کناره گرفت درحدوددویست

---

(۱) رجوع شود برسالهٔ عالی اشپیتا در بارهٔ ابوالحسن اشعری چاپ لایپزیگ :

Spitta, Zur Geschichte Abu'l Hasan Al - Ash'ari ( Leipzig, 1876 ).

(۲) رجوع شود به دوزی صفحات ۲۵٦ - ۲۵۲ .

**یادداشت مترجم :** در مقدمهٔ جلد دوم کنزالحکمه شهر زوری ترجمهٔ ضیاء الدین دری شرح جدا شدن ابوالحسن اشعری از معتزله بدین طریق داده شده است : « ابوالحسن اشعری روزی از ابو علی جبائی که شوهر مادرش بود و هم استادش سئوال نمود که صلاح و مصلحت بندگان خدا واجب است یا نیست ؟ ابوعلی گفت واجب است . ابوالحسن گفت چه می گوئید در این فرض که هر گاه سه نفر برادر باشند یکی از آنها در طفولیت فوت شد و آن دو نفر دیگر باقی ماندند وبزرگ شدند، یکی کافر گردید و دیگری اسلام اختیار کرد ؛ حال اگر آنکه در طفولیت فوت کرده از خدا سئوال نماید که چراهلاك نمودی

( بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ٤۳۵ )

یا سیصد رسالهٔ ردّیه در موضوعات دینی نوشت . اشپیتا(۱) نام یکصد رساله را ذکر میکند . پیروان سنت و جماعت بحدی نسبت به فلسفه بدگمان بودند که بسیاری از آنها مخصوصاً اصحاب متعصب ابن حنبل عقیده داشتند که از گرائیدن بفلسفه چیزی جز شر عاید نمیشود و نسبت باشعری منتهای سوءِ ظن را داشتند ولی بالاخره خدمات اورا بسنت وجماعت کاملاً تصدیق نمودند .

پس از شرحی که دوزی دربارهٔ پیشرفت نفوذ تعلیمات اشاعره میدهد چنین گوید : « بمرورزمان نفوذ معتزله روبکاهش نهاد . نخستین بدبختی که بدانها روی آورد این بود که قدرت دنیوی خود را از دست دادند . یکی ازمؤلفین مسلمان میگوید : معتزله سابقاً سربلند وسرفراز بودند ولی دورهٔ فرمانروائی و سروری آنها وقتی سپری شد که خداوند ابوالحسن اشعری را فرستاد ؛ معذلك ناگهان معتزله از صفحهٔ روزگار ناپدید نشدند و شاید هنوز هم وجود داشته باشند ولی دیگر قدرتی نداشتند . از قرن یازدهم(۲) ببعد علماء و فقهائی که کسب شهرت کرده

---

( بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ۴۳۴ )

و آندو را زنده گذاشتی جواب آنها را چه میفرمائید ؟ ابوعلی گفت صلاح او در مردن بوده چه اگر زنده میماند کافر میشد . ابوالحسن گفت پس آن دیگری که زنده ماند و طریقهٔ کفر اختیار کرد چرا در طفولیت هلاك نشد تا اصلح بحالش باشد ؟ گفت برای اینکه برساند او را بمراتب عالیهٔ خود . ابوالحسن گفت پس چرا برادرش را زنده نگذاشت تااوهم برسد بمقامات عالیه همچنانکه برادرش رسید ؟ ابوعلی ساکت شد و نتوانست جواب شاگرد خود را بگوید . ابوالحسن گفت مردد شدی ؟ گفت تردیدی نیست . »

(۱) رجوع شود به دوزی صفحات ۸۱ - ۶۲ .

(۲) چون زمخشری تا ۱۱۴۴ میلادی حیات داشت بهتر است بجای « قرن یازدهم» «قرن دوازدهم» گفته شود .

**یادداشت مترجم :** آقای بدیع الزمان فروزانفر مینویسند : « گویا ابن ابی الحدید که صدسال پس از زمخشری میزیسته هم فراموش شده است چنانکه سابقاً هم تذکر داده ام زندیهٔ یمن دراصول معتزلی مذهبند . »

باشند از میان آنها برنخاسته‌اند و حال آنکه طریقهٔ اشاعره بالعکس کاملتر وجامعترشده است ، بنحوی که بصورت نهائی نه تنها شامل احکام شرع است بلکه مسائلی را در بردارد که صرفاً فلسفی است از قبیل علم بحقائق امور وماهیّات ومعرفت وجود حقیقی یا فرضیهٔ فلسفی حقیقت» یا خصائص کلی و ضروری کائنات و نظام کون یا جهان شناسی و قس علیهذا . »(۱)

۳ ـ اخوان‌الصفاء

اطلاعاتی که ما دربارهٔ این جمعیت یا انجمن اخوت مؤلفین دائرة‌المعارف و حکماء داریم بیشتر مرهون زحمات این دو نفر است : اول فلوگل(۲) ، دوم دیتریسی(۳) . مخصوصاً دومی حق بیشتری بگردن ما دارد زیرا تعلیمات آنهارا ضمن یك سلسله رسالات استادانه بطورخلاصه و روشن بیان نموده است . خاندان شیعه و ایرانی بویه ( آل‌بویه ) که چندی جانشین ترکها شدند در حدود اواسط قرن دهم ( ۹۴۵ میلادی ) در بغداد تقریباً بذروهٔ قدرت رسید . این انجمن قدری اسرارآمیز بود و اقدامات معتزله را ادامه داد . هدف او تألیف و توفیق علم و دین و هم‌آهنگی وتطبیق شرع اسلام بافلسفهٔ یونان وترکیب کلیهٔ علوم بصورت دائرة‌المعارف بود . نتیجهٔ زحمات این‌جمعیت تقریباً پنجاه رسالهٔ جداگانه است که بگفتهٔ فلوگل در حدود سال ۹۷۰ میلادی انتشار یافته است و آئینهٔ تمام نمای عقائد و آرائی است که درآن هنگام در محافل اجلهٔ دانشمندان کرسی‌نشین خلفای‌عباسی رواج داشت(۴). ازمیان‌دانشمندانی

(۱) رجوع شود به دوزی صفحات ۲۰۶ - ۲۰۵ .

(۲) Flügel, Z. D. M. G. vol. xiii, pp. 1-43

(۳) Dieterici, در حدود دوازده نشریه ( متون وترجمه‌ها و رسالات ) بین سنوات ۱۸۵۸ و ۱۸۸۶ میلادی منتشر کرده است .

(۴) در چهار مجلدبتاریخ ۶ - ۱۳۰۵ هجری در بمبئی به طبع رسیده‌است؛

( بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۴۳۷ )

که رسائل مزبوررا تألیف نمودند شهرزوری نام این پنج نفر را میبرد : ابوسلیمان محمد بن نصر البستی معروف به المقدسی ( بتشدید دال ) ( یا المقدسی بفتح میم و دال ) ، ابوالحسن علی بن هارون الزنجانی ، ابواحمد النهرجوری ( یا مهرجانی ) ، العوفی ، و زیدبن رفاعه . بهر حال سه نفر اول ازنظر نسبت آنها (مقصود توجه به یاءِ نسبت در آخراسامی آنهاست) ظاهراً ایرانی بوده اند . پزشك و حکیم بزرگ ابن سینا نیز ایرانی بود و بگفتهٔ دیتریسی(۱) پس از مرگ وی (۱۰۳۷میلادی) توسعه وپیشرفت فلسفه در شرق متوقف گشت .

۴ ـ حجة الاسلام غزالی ، مدافع تسنن . این عالم شهیر ربانی از سال ۱۰۹۱ تا۱۰۹۵ میلادی درمدرسهٔ نظامیهٔ بغداد سمت استادی داشت و در سال ۱۱۱۱ میلادی بدرود حیات گفت . در تمام فنون وشئونی که شهبازفکر بپرواز آمده بود وغزالی بدان دست‌رسی داشت بسیر وسیاحت پرداخت . سرانجام بدامان عرفان و متصوفه متوسل شد و از میان این گروه باآنانکه بیشتر جنبهٔ اعتدال و میانه روی داشتند گرائید و بقول اشتاینر(۲) در نهانخانهٔ ضمیر خود چنین احساس کرد که نسبت باسلام وظیفه‌ای دارد و باید بمنظور دفاع علمی از اسلام قیام کند و مبانی دین را که مورد تهدید قرار گرفته بود بنیروی ادله و براهین بر اساس مطمئن تری بار دیگر مستقر سازد . ثلوك (۳) شمه ای از مناقب عالیهٔ غزالی تعریف و توصیف کرده و هومز در صفحات ۷ و ۸ ترجمهٔ کیمیای

---

( بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ۴۳۶ )

ترجمهٔ فارسی آن که مشتمل برپنجاه رساله است(۱۶۷صفحه) بتاریخ ۱۳۰۱ هجری مطابق ۱۸۸۴ میلادی دربمبئی چاپ سنگی شده است . دربارهٔ مندرجات رسائل مزبور رجوع شود به صفحات ۱۳۱ تا ۱۳۷ این نشریه :

Dieterici, Die Philosophie der Araber im x Jahrhundert nach Christ, erster Theil, Einleitungu. Makrokosmos(Leipzig, 1876).

---

(۱) رجوع شود بهمین کتاب صفحهٔ ۱۵۸ .

(۲) کتاب معتزله تألیف اشتاینر ، صفحهٔ ۱۲ Steiner, Mu' taziliten

(۳) Tholuck (Bibl. Sacra, vi, 233)

سعادت(۱) که از زبان ترکی بانگلیسی درآورده است گفته های ویرا نقل کرده است . میگوید : « اگر کسی هرگز شایستهٔ این مقام بوده است که صفت روحانیت واقعی باو اطلاق شود آن شخص غزالی است و غزالی بقدری در فضائل علمی و کمالات نفس و صدق و صفا و نیروی ابتکار کسب شهرت و اعتبار کرد و در شرح و تفسیر اصول و قواعد اسلام براعت یافت که کمتر کسی بدان پایه و مایه رسیده است و حقاً میتوان او را در طراز اریجن(۲) بشمار آورد . روح بزرگ وی آنچه را در سیر مراحل نیکی و مدارج شایستگی و معارج اخلاقی و ملکات فاضله کسب کرده بود باسلام بخشود و احکام قرآن را با تقوی و فضیلت و معرفت چندان بیارااست که بعقیدهٔ من سزاوار است آن احکام بصورتی که غزالی بیان کرده است مورد قبول و رضای عیسویان واقع گردد . از حکمت ارسطو یا تصوف متصوفه آنچه را در اعلی درجهٔ کمال یافته بود از روی حزم و احتیاط با شریعت اسلام تطبیق نمود(۳) . در هریك از طریقه ها مطالبی را برای تجلیل مقام اسلام جستجو مینمود و برای روشن ساختن مسائل وسائلی برانگیخت و چون بحقیقت پرهیزکار و صاحب وجدانی عالی بود این صفات بزرگ شکوه و جلال مقدسی بکلیهٔ آثار او میداد ودرمیان علماءِ اسلام مقام اول را حائز بود . »ازطرف دیگردیتریسی(٤) نسبت بوی بسختی و خشونت اظهار نظر میکند و چنین میگوید(٥) : « چون منکر وجود خدا بود این ملحد ناامید مانند کسی که بخواهد

---

(۱) H. A. Homes, Alchemy of Happiness ( Albany, N. Y., 1873)

(۲) **یادداشت مترجم :** اریجن Origen از علماء اسکندریه وازمدافعین کلیسای یونان است که گویا درحدود ۱۸۲ تا ۲۵۱ میلادی زندگی میکرد .

(۳) **یادداشت مترجم :** آقای فروزانفر تذکر میدهند که از حکمت ارسطو چیزی را با اسلام تطبیق نکرده بلکه بر ردفلسفه وانکارفلاسفه کمر بسته است کمالا یخفی.

(٤) Dieterici

(٥) رجوع شود بکتاب سابق الذکر صفحهٔ ۱۵۷ .

خود کشی کند با یك جست و خیز پا بعالم وحدت وجود میگذارد تا بتواند تفکرات علمی را کلاً ازمیان ببرد .»

تعلیمات اخوان الصفا توسط مرد عربی از اهل مادرید بنام مسلم بن محمد ابوالقاسم المجریطی الاندلسی در غرب راه یافت . سال وفات وی در حدود ١٠٠٤ یا ١٠٠٥ میلادی بوده است . نخست در سایهٔ تعالیم اخوان الصفا و بعد ابن الرشد حکیم مغربی کشور اسپانی یکی از مراکز فلسفه شد و در قرون وسطی اروپا نور معرفت را در مسائل فلسفی از اسپانی کسب نمود . بگفتهٔ دیتریسی (١) بین مذاهبی که در وجود ذهنی یا خارجی نوع و جنس (٢) اختلاف داشتند کشمکشی در گرفت که قرنها دنیای دانش را دوچار قلق و اضطراب نمود و این نزاع از ثمرات همین پیش آمد است و در طی قرون نهم و دهم میلادی جدال بین مذاهب فلسفی مزبور تمام مغزهای مشرق را بفعالیت درآورد .»

لازم نیست دربارهٔ سنت و جماعت دراینجا بحث زیادی بشود زیرا گرچه عدهٔ آنها در ایران درزمان سلطنت خاندانهای ترك و نیمه ترك قبل از قیام صفویه در اوائل قرن شانزدهم میلادی زیاد بود و بزرگان ایران مانند فریدالدین عطار وسعدی وجلال الدین رومی وبسیاری دیگر از رجال درعداد آنان بشمار میآمدند معذلك هرگز باامیال وآرزوهای ایران ازروی حقیقت دمساز نبودند وامروزه باستثناءِ لار و چند ناحیهٔ دیگر تقریباً منطفی ومنقرض شده‌اند . لکن باید گفت که مؤسسین چهار مذهب حنفی ومالکی وشافعی و حنبلی همه در دوران سیطره و سیادت معتزله رشد نمودند . ابو حنیفه بر سایرین تقدم زمانی دارد . وی در سال ٧٠٠ میلادی متولد شد و در سال ٧٦٧ میلادی وفات یافت .

---

(١) رجوع شود بکتاب سابق الذکر صفحهٔ ١٦١ .

(٢) nominalism, realism

ابوحنیفه ازنژاد ایرانی است (۱) . تولد مالك در مدینه بسال ۷۱۳ یا ۷۱٤ میلادی و وفاتش ۷۹۵ بوده است . المنصور نسبت باو بدگمان شد و بتصور اینکه نسبت بخاندان عباسی بیمهراست بطرز بیرحمانه ای ویرا تازیانه زد . ابن خلکان گوید (۲) : « روز بروز برقدر و قیمت او در انظار عامه افزوده شد تا بدانجا که مجازات مزبوررا گوئی مایهٔ افتخار او میدانستند . الشافعی از طایفهٔ قریش بود که در سال وفات ابو حنیفه متولد شد ( بعضی گویند روز ولادت وی همان روزی است که ابوحنیفه درگذشت (۳) . الشافعی در سال ۸۲۰ میلادی در شهر قاهره بدرود حیات گفت . احمدبن حنبل از اهالی مرو بود ولی ظاهراً نژاد از عرب داشت . در سال ۷۸۰ میلادی پا بعرصهٔ وجود گذاشت و بسال ۸۵۵ میلادی در بغداد دیده از دنیا بربست . وی شاگرد محبوب الشافعی وطرف توجّه مخصوص او بود . هنگامیکه الشافعی عازم دیار مصر گردید گفت : «از بغداد رفتم وبعدازخود مردی پرهیز کارتر وفقیهی دانشمندتر ازابن‌حنبل بجای نگذاشتم» (٤). چنانکه‌قبلا اشاره شد با عقیدهٔ راسخ وجرأت کامل زیربار حادث بودن قرآن نرفت .

این چهارنفر ائمهٔ سنت و جماعت بشمار میروند و هریك ازآنان

---

(۱) رجوع شود به ابن خلکان ترجمهٔ دو سلان de Slane جلد سوم صفحهٔ ۵۵۵ .

(۲) رجوع شود به ابن خلکان‌ترجمهٔ دوسلان جلد دوم صفحهٔ ٥٤٧ . محتملا درسال ۷٦٤ یا ۷٦٥ میلادی بوده است .

(۳) رجوع شود به ابن خلکان ترجمهٔ دوسلان جلد دوم صفحهٔ ٥٧١ .

**یادداشت مترجم :** خاقانی گوید : اول شب بوحنیفه درگذشت شافعی آخرشب ازمادر بزاد . نگاه کنید بدیوان‌حسان‌العجم افضل‌الدین‌ابراهیم‌بن‌علی خاقانی شیروانی بتصحیح‌وتحشیه وتعلیقات‌علی عبدالرسولی‌استاد ادبیات فارسی، ۱۳۱٦، شرکت چاپخانهٔ سعادت ، تهران ، صفحه ٦١٢ .

(٤) رجوع شود بابن خلکان ترجمهٔ دوسلان، جلد اول صفحهٔ ٤٤.

طریقه‌ای بوجود آورده که فقط از جهت پاره‌ای نکات جزئی باهم اختلاف دارند(۱) ومناسبات آنها بایکدیگر حسنه است. طریقهٔ حنفی در ترکیه رائج است، مالکی درمراکش، شافعی در مصر و عربستان وحنبلی در بعضی نقاط افریقا. اهل تشیّع همه‌را بدیدهٔ حقارت مینگرند(۲). ناصرخسرو شاعر ومبلّغ بزرگ اسمعیلیه در قرن یازدهم میلادی مذاهب مذکور را مورد اتهام قرار میدهد ومیگوید نفرت‌آورترین مفاسد وشرور(۳) را این مذاهب تصویب و تصدیق نموده‌اند(٤). باستثناءِ اصحاب ابن حنبل که بقولی احوال و اوصاف و رفتار بشر را بنحوسخیفی باخدا قیاس میکردند این اتهام قابل آن نیست که بطور جدی مورد مطالعه واقع گردد.

**چهار طریقهٔ سنت و جماعت**

در بارهٔ اهل تشیّع در یکی از فصول بعد بتفصیل بحث خواهد شد، لکن در اینجا میتوان تذکر داد که مبدأ انشقاق و انشعاب بزرگی که شیعیان را بفرق هفت‌امامی (فرقهٔ سبعیّه) یااسمعیلیه ودوازده امامی ایران‌امروز (فرقهٔ اثنی عشریه) منقسم

**اهل تشیع**

---

(۱) **یادداشت مترجم:** آقای فروزانفر مینویسند: «ظاهراً مؤلف از اختلاف عظیم حنفیه با مالکیه و حنابله در قبول قیاس و عدم قبول آن مطلع نبوده است.»

(۲) **یادداشت مترجم:** علامهٔ نحریر آقای محمد سنگلجی استاددانشکدهٔ حقوق را رسالهٔ بسیار متقن و مستدلی است موسوم به «حجة البالغه» در جهت اختلاف عامه وخاصه و موضوع‌خلافت ولزوم برادری واتحاد و یگانگی بین فریقین دراعلاء کلمهٔ توحیدوصیانت جامعهٔ اسلامیه وچشم پوشی از تشاجر. این رساله‌متأسفانه هنوز بزیور طبع آراسته نشده است.

(۳) رجوع شود بدیوان ناصر خسرو چاپ سنگی تبریز بتاریخ ۱۲۸۰ هجری صفحات ۱۱۵ و۲۰۹ وتطبیق شود باکتاب اسلام تألیف دوزی: (Dozy, Islamisme) صفحات ٤٤۳-٤٤١.

(٤) **یادداشت مترجم:** رجوع شود بدیوان قصائد و مقطعات حکیم ناصر خسرو چاپ تهران ۱۳۰۷-۱۳۰٤ صفحات ۲۰۲ و۵۰۵.

کرد در این دوره بوده است . دراصول امامت هردو فرقه متفق ومعتقدند که ریاست عالیهٔ روحانی بیکی از اخلاف علی بن ابیطالب میرسد و امام

**منشأ فرق سبعیه و اثنی عشریه**

ازطرف سلف وی برگزیده میشود وسجایای فوق الطبیعه حتی صفات آسمانی بوی اعطاء میگردد . هر دو فرقه دربارهٔ شش تن از ائمه تا امام جعفر صادق که در سال ٧٦٥ میلادی رحلت نمود متفق القولند . اختلاف آنها از همین جا شروع میشود . امام جعفر صادقع نخست پسر بزرگ خود اسمعیل را جانشین خود ساخت لکن بعد (چون دانست که بنا بر قول عموم مردم اسمعیل عصارهٔ ممنوعهٔ انگور را نوشیده است ) امامت را از وی گرفت و ببرادر کوچکترش موسی کاظم واگذار نمود . طولی نکشید که اسمعیل درگذشت و جسد او را قبل از آنکه بخاك سپرده شود درمنظرومرآی عموم گذاشتند تا دربارهٔ مرگ وی تردیدی حاصل نشود . با اینکه بیشتر شیعیان بموسی بیعت کردند باز هم عده‌ای نسبت به اسمعیل وفادار ماندند . برخی منکر مرگ وی شدند زیرا پاره‌ای اشخاص خبر دادند که اسمعیل بعد در بصره دیده شده است و گفتند بعد از تاریخی که مدعیان موت او برای وفات او قائل گردیدند در بصره رؤیت شده‌است(١). و یا اینکه اظهارداشتند امامت از اسمعیل بفرزندش محمد منتقل گردیده است ( زیرا اسمعیل قبل از فوت پدر بدرود حیات گفته و بنابراین بنظر این دسته هرگز اسمعیل وظائف امامرا عهده‌دار نشده است ) . درهر دو صورت این جماعت عدهٔ ائمه را مجموعاً هفت تن معین کردند و دعاوی موسی کاظم و اخلاف پنجگانهٔ ویرا مردود دانستند . دنبالهٔ این بحث را دربارهٔ پیشرفت این دو فرقه بهتر است بیکی از فصول بعد محول کنیم .

در پایان این سخن چند کلمه‌ای نیز باید در خصوص متقدمین از صوفیه گفته شود . مبحث وحدت وجود درمشرب صوفیه مراحل کمال را

---

(١) رجوع شود بشهرستانی چاپ کورتون Cureton صفحهٔ ١٤٦ .

**متقدمین از صوفیه**

پیموده و در محل دیگری بیان خواهد شد. اسم طائفهٔ صوفیه بهیچوجه با کلمهٔ یونانی سوفوس ارتباطی ندارد و این مسأله اکنون مورد تصدیق عموم قرار گرفته‌است (کلمات فیلسوف وسفسطه هردو بسین نوشته میشود نه بصاد)(۱). خود صوفیه مدعی شده‌اند که این لفظ مشتق از ریشهٔ عربی «صفا» است. آنهم صحیح نیست و اینکه گفته‌اند صوفی مرتبط است با اهل الصفه یا متکدیان و سائلینی که بیرون مساجد می نشستند و از مؤمنین صدقه میخواستند آنهم رأی ناصوابی است. صوفی صرفاً مأخوذ از کلمهٔ عربی صوف است که بمعنی پشم آمده وبهمین دلیل است که صوفیه‌را دراصطلاح فارسی عموماً پشمینه پوش خوانده‌اند. درابتدا لباس پشمی علامت سادگی مسلمین اولیه شناخته میشد.

مسعودی(۲) گوید: «عمر جبهٔ پشمی (صوف) میپوشید و جبه‌اش وصله هائی از پوست و امثال آن داشت.» و باز هم همان مورخ(۳) در احوال سلمان فارسی مینویسد: «سلمان لباس پشمینه‌می‌پوشید». دربارهٔ ابوعبیدبن الجراح نیز همینطور نوشته‌اند(٤).

بعد که تجملات شایع گردید، کسانیکه طرفدار سادگی جانشینان بلا فصل پیغمبر بودند بر ضد دنیا پرستی و زیاده رویهای روز افزون معاصرین خود آهسته آهسته زبان باعتراض گشودند. این معترضین را صوفی میخواندند وصوفیه را بدانصورت اولیه وهمچنین ازجهت جامه‌های ساده‌ای که میپوشیدند و اعتراضی که برظاهرسازی و زیاده‌روی‌میکردند

---

(۱) **یادداشت مترجم:** علامهٔ فقید ابوعبدالله زنجانی دراواخرحیات بنابگفتهٔ فرزندشان آقای صادق ضیائی کتابی بزبان‌عربی بنام «التصوف‌فی‌التاریخ» تألیف ومبحث ومدت وجود ومسیر تاریخی آنرا درهند ومصر ویونان و ایران واسلام تحقیق نموده و ریشهٔ این لغت‌را یونانی دانسته، ولی این کتاب‌هنوز کسوت طبع نپوشیده است.

(۲) رجوع شود بمروج الذهب چاپ باربیه دومینار: جلد چهارم صفحهٔ ۱۹۳.

(۳) رجوع شود بهمان کتاب صفحهٔ ۱۹۵.

(٤) رجوع شود بهمان کتاب صفحهٔ ۱۹۶.

و بـرای اعتلاء نفس پـرهیز کاری و گوشه گیری و تفکر را پیشهٔ خود میساختند با طائفهٔ کویکرهای اوّلیّه(۱) شباهت شایان توجهی بوده‌است. همیشه دو گروه از مردم نسبت بوحدت وجود تمایلی دارند : افرادی که برای نیل بمقامـات عالیه روحانی بحد افراط از فعالیتهای برونی کناره میگیرند و بتهذیب نفس و تفکرات درونی میپردازند ، دیگر کسانیکه از نظر روحانیت طاقت تحمل عبادت ظاهری و لسانی را نداشته باشند.

لکن این تمایل گو اینکـه بعد بـر اثر نفوذ عقائـد افلاطونیون جدید تجلی بسیار یافت ، میان متقدمین صوفیه کمتر ازمتصوفین دیگر از قبیل اکهارت(۲) و تاولر(۳) وصوفیان آلمان درقرن چهاردهم‌مشهود گردید . القشیری ( تـاریخ وفـات ۱۰۷۳ میلادی ) در بارهٔ متقدمین از صوفیه چنین گوید(٤) :

---

(۱) **یادداشت مترجم :** گروهی از پیروان عیسی مسیح در قرن هفدهم میلادی جمعیتی بنام انجمن دوستان تشکیل دادند . در سادگی عبادات و آزادی افراد در پرستش خدا بی واسطهٔ کشیش و کلیسا و از جهت تساوی حقوق زنان در تشکیلات کلیسا و بسیاری مسائل دیگر فرقهای بسیاری باسایر فرق داشتند . گویا اعضاء این انجمن را از آنجهت کویکر Quaker ( لرزنده ) مینامیدند که چون احساساتشان تحریک میگردید حالت لرزه بآنها دست میداد . مؤسس این مذهب جرج فاکس George Fox پسر یک نساج انگلیسی است (١٦٢٤ تا ١٦٩١ میلادی ) کـه بـآمریکا نیز مسافرت نمود ودر آنجا نیز این طریقه توسعه یافت . اعضاء انجمن هم در انگلستان و هم در آمریکا سالیان دراز دوچار تعذیب وتکفیر جامعهٔ مسیحیت بودند. یکی دیگر از مشاهیر این جماعت نویسندهٔ نامی ویلیم پن William Penn ( ١٧١٨ — ١٦٤٤ میلادی ) مؤسس یکی از مستملکات انگلستان در آمریکاست که از مراکز کویکرها بود و هنوزهم آن ایالت بیادگار وی پنسیلوینیا نامیده میشود ( پنسیلوینیا مشتق است از دوکلمهٔ پن و سیلوا بمعنای جنگل ) . نخستین درخواستی که برای الغاء تجارت برده و بردگی بمجلس مبعوثان داده شد از طرف کویکرها بود ( ١٧٨٣ میلادی ) و در مبارزات ممتدی که بعد برای آزادی بردگان روی داد این انجمن نقش برجسته‌ای داشت .

(۲) Eckhart (۳) Tauler

(٤) رجوع شود بصفحهٔ ۳۱ کتاب نفحات الانس جامی چاپ کلکته Nassau Lees

«القول فی انه متی سمیت الصوفیة صوفیة قال الامام للقشیری رحمة‌الله اعملوا رحمکم‌الله ان المسلمین بعد رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم لم یسم افاضلهم فی عصرهم بتسمیة علم سوی صحبة الرسول صلی‌الله علیه و سلم اذلافضیلة فوقها فقیل لهم الصحابة ولما ادرکهم اهل العصر الثانی سمی من صحبت الصحابه التابعین و لیس وراء ذلك اشرف تسمیة ثم قیل لمن بعدهم اتباع التابعین ثم اختلف الناس وتباینت المراتب فقیل لخواص الناس ممن لهم شدة عنایة بامر الدین الزهادو العباد ثم ظهرت البدعة و حصل التداعی بین الفرق فکل فریق ادعوا ان فیهم زهادا فانفردوا خواص اهل السنة المراعون انفسهم مع‌الله الحافظون قلوبهم عن طوارق الغفلة باسم التصوف واشتهر لذا الاسم لهؤلاء الاکابر قبل المأتین من الهجرة »(١)

کمی بعد در صفحهٔ ٣٤ کتاب نفحات الانس (چاپ مذکور) جامی بالصراحه میگوید که لفظ صوفی ابتدا بابوهاشم اطلاق میشد. ابوهاشم متولد کوفه بود ولی بیشتر عمر خود را در سوریه گذراند ودر سال ٨ - ٧٧٧ بدرود حیات گفت. در صفحهٔ ٣٦ میگوید اصول عقائد

---

(١) اینکه صوفیه را از چه تاریخ صوفیه نامیده اند امام بقشیری رحمه‌الله گفت بعد از رسول خدا صلی‌الله و سلم مسلمین افاضل عصر خود را که محضر حضرت را درك کرده بودند بعنوان دیگری جز عنوان مصاحبت حضرت نمیخواندند زیرا فضیلتی فوق فضیلت صحبت با پیغمبر خدا نیست. ازینرو آنانرا صحابه میگفتند. در عصر بعد کسانی را که باصحابه صحبت داشته بودند تابعین خواندند و شریف تر از این عنوان عنوانی نبود. در دورهٔ بعد هم جانشینان این گروه را اتباع تابعین مینامیدند. از آن پس میان مردم اختلاف افتاد ومراتب مختلفی بوجود آمد و خواص مردم راکه به دین عنایت شدید داشتند زهاد و عباد خواندند. آنگاه بدعتها پدید آمد و گفتگو ها میان فرق گوناگون برخاست و هریك مدعی شدند زهادی در میان خود دارند و خواص اهل سنت که دل براه خدا نهاده و قلوب خود را از زنگار غفلت حفظ میکردند باسم تصوف شناخته شدند و قبل از پایان مائهٔ دوم هجرت (١٦ - ١٨١٥ میلادی) بزرگان اهل سنت باین اسم اشتهار یافتند.

صوفیه را ابتداء ذوالنون مصری شرح داده است وذوالنون شاگرد مالك (مؤسس مذهب مالکی) بوده است که ذکر آن گذشت. ذوالنون درسنهٔ ۸٦۰ میلادی وفات یافته و اصول عقائد مزبور را جنید بغدادی (تاریخ وفات ۹۱۰ میلادی) توسعه داده وبا نظم وترتیب صحیحی برشتهٔ تحریر درآورده وشبلی (تاریخ وفات ۹٤۵ میلادی) علناً برمنابر وعظ و خطابه بیان داشته است. معدودی از علماء بزرگ صوفیه قبل از پایان قرن دوم هجری (۸۱٦-۸۱۵ میلادی) زندگانی میکردند: گمان میکنم از ابوهاشم گذشته ابراهیم بن ادهم (تاریخ وفات ۷۷۷ میلادی)، داود طائی (تاریخ وفات ۷۸۱ میلادی)، فضیل بن عیاض (تاریخ وفات ۸۰۳ میلادی) ومعروف کرخی (تاریخ وفات ۸۱۵ میلادی) تنها کسانی بودند که حائز شهرت و اهمیت گردیدند. حسن بصری (تاریخ وفات ۷۲۸ میلادی) نیز احیاناً در زمرهٔ آنها بشمار میرود و در بحث معتزله ازوی نام برده شد؛ لکن چنانکه دوزی نیز تذکر داده است (۱) مذهب وی که بیشتر ازخوف سرچشمه می گرفت بامذهب عشق که طریقهٔعرفاست مباینت تام داشت. رابعه العدویه(۲) (تاریخ وفات ۷۵۳-۷۵۲ میلادی) قدیسه ایست که راه حقیقت را بمراتب بهتر پیموده است و بسیاری از گفته های او خاطرهٔ سنت ترز (۳) را تجدید میکند. جامی در نفحات الانس(٤) درحق او چنین گوید(۵):

---

(۱) رجوع شود بکتاب اسلام تألیف دوزی Dozy ترجمهٔ فرانسه بقلم شوون Chauvin صفحات ۳۲۰ — ۳۱۹ و تطبیق شود باصفحات ۲۰۲ - ۲۰۱ در تجسم اوصاف حسن بصری.

(۲) رجوع شود باین خلکان ترجمه دوسلان de Slane جلد اول صفحات ۵۱۷ — ۵۱۵.

(۳) St. Theresa

(٤) چاپ ناسولیز Nassau Lees صفحهٔ ۷۱٦.

(۵) **یادداشت مترجم:** آقای بدیع الزمان فروزانفر تذکر میدهند که این اشعار ازابوالطیب متنبی است.

ولو کان النساء کما ذکرنا　　لفضلت النساء علی الرجال
فلاالتانیث لاسم الشمس عیب　　ولا التذکیر فخر للهلال

این قصه را دوزی(۱) نقل کرده و نمونه‌ای از رفتار اوست :

روزی رابعه رنجور و بیمار بود . حسن بصری و شفیق بلخی بعیادت او رفتند . حسن گفت : « کسی که عذاب مولای خود را با صبر وحوصله تحمل نکند درایمان خود صادق نیست : » شفیق خواست سخن حسن‌را اصلاح کند ، چنین گفت : « کسی که از ضرب خدای خود لذت نبرددر ایمان خود صادق‌نیست . » لکن رابعه پاسخ داد : » کسی در ایمان‌خود صادق نیست که در اندیشهٔ مولای خود رنج را فراموش نکند . »

در تذکرة الاولیاءِ شیخ فرید الدین عطار عارف بزرگ ایران در قرن سیزدهم میلادی چنین منقول است که از رابعه پرسیدندآیاشیطان را دشمن‌داری ؟ جواب داد : « نه! » گفتند : «چرا ؟» گفت : « ازمحبت رحمن پروای عداوت شیطان ندارم . » بازهم رابعه گفت : «شبی پیغمبر خدارا بخواب دیدم. پیغمبر پرسید : ای رابعه ! مرا دوست داری ؟ جواب دادم : یا رسول‌الله ! کی بود که تو را دوست ندارد ؟ لکن محبت حق مرا چنان فرو گرفته است که دوستی و دشمنی غیررا جای نماند . »

اگر این‌اقوال‌را بخواهیم برشماریم ممکن است آنرا حدی‌نباشد، لکن حاکی از کیفیت تصوف اولیه در اسلام است . بعد تصوف بالخاصه در ایران جنبهٔ وحدت وجودی تندی بخود گرفت و تصور میکنم این جنبهٔ جدیدرا بتاریخ بسیارمؤخرتری احرازکرده باشد . مبنای‌فلسفه‌ای که تصوف بتدریج بوجودآورد بعقیدهٔ من تا آنجا که آنرا بتوان فلسفه نامید بیشتر فلسفهٔ افلاطونیون نوین است (۲) و تأثیر عقائد و افکار

---

(۱) رجوع شود بکتاب سابق الذکر صفحهٔ ۳۱۹ .

(۲) این نکته را دوست وشاگرد سابق من آقای نیکلسن در کتاب خود

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ٤٤٨)

هندرا (١) درتصوف اگر صفر ندانیم باید بگوئیم خیلی ناچیز بوده است واین خلاف نظری است که طرفداران آن گواینکه سست میشوند معذلك هنوز بسیار شایع میباشد(٢).

فن کرمر میان اقدمین از متصوفهٔ عرب که بگوشه گیری و تفکر وتهذیب نفس میپرداختند ازیکطرف وطریقهٔ وحدت وجود که بعددرایران پدیدآمد ازطرف دیگر فرقی قائل میشود و اظهار عقیده میکند(٣) که « تصوف بمعنای اصح کلمه چنانکه در مسالك مختلف درویشی ظاهر میشود اساساً از عقائد و افکار هند برخاسته است و مبدأ و مبنای تصوف بالخاصه یکی از مذاهب فلسفی هندوستان است که معروف به ودانتا(٤) میباشد (دراینجا سخن ازدرویشان رفت ؛ باید بگوئیم میان مسلك زهاد و صومعه نشینان صدر مسیحیت که مرام سادهٔ زهد و تقوای آنها باسلام

(بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ٤٤٧)

موسوم به منتخبات اشعار دیوان شمس تبریزی (چاپ کمبریج سال ١٨٩٨ میلادی) بخصوص در صفحات ٣٠ تا ٣٦ بنحو بسیار شایان تمجیدی حل کرده‌است:
Mr. R. A. Nicholson, Selected Poems from the Divan - i - Shams - i - Tabrizi, (Cambridge, 1898).
تطبیق شود باکتاب تحقیقات فن کرمر در تاریخ تمدن اسلام صفحهٔ ٤٥ .

(١) نظر دوزی Dozy نیز همین است (رجوع شود بکتاب وی در بارهٔ اسلام صفحهٔ ٣١٧) و از ترومپ Trumpp چنین نقل قول میکند (رجوع شود بمجلد ١٦صفحهٔ ٢٤٤ ,Z. D. M. G : « دراینکه تصوف ازمحصولات هندوستان است شبهه‌ای نمیتوان داشت ومسأله‌ای که بیشتر مسلم ومحقق است این است که تصوف از ثمرات مخصوص مذهب بودائی است » .

(٢) **یادداشت مترجم :** نظر آقای بدیع الزمان فروزانفر اینست که منبع اصلی تصوف اسلام است و از زهد وتقوای شدید و ورع دقیق شروع شده و بااخلاص در عمل و صفاء نیت از زهد متداول ممتاز گردیده و سرانجام صورت فلسفی بخود گرفته است .

(٣) کتاب تحقیقات فن کرمر دربارهٔ تاریخ تمدن اسلام صفحهٔ٤٦ :
Alfred von Kremer, Cult. - Gesch . Streifzüge auf dem Gebiete des Islams (Leipzig, 1873) .

(٤) Vedanta

انتقال یافت با مشرب فقر فرق بسیار است . ) » در جای دیگـر (۱) میگوید :

« راستی چنین بنظر میرسد که تصوف دوعنصر مختلف را در خود جای داده است : درمرحلهٔ اول زهد و ریاضت عیسوی که حتی در اوائل اسلام بشدت جلو رفت و در مرحلهٔ دوم تفکر و تأمل بودائی که در اثر نفوذ روزافزون ایرانیان دراسلام برعنصراول غلبه کرد وعرفای اسلام را بمعنی اصح کلمه بوجود آورد . هدف اول تصوف (زهد و تقوی) معرف اخلاق تازیان و هدف دوم آن ( تفکر و تأمل ) معرف اخلاق ایرانیان بود . »(۲)

با اعتراف کامل بقوت این قول ؛ ارزش و اهمیت این تمایز عقیده ندارم که وجود نفوذ هندوستان بنحو رضایت بخشی ثابت شده باشد . مطالعات مربوط بایران بدست هندشناسان وعلماءِ اساطیرتطبیقی وفقه‌اللغه دوچار لطمات زیادی شده است . مثلاً از یکسو کوشش کرده‌اند بدون توجه بروایات زردشتی اوستا را فقط از روی ودا تفسیر کنند ، وازطرف دیگر به لهجهٔ کریه هندیان پارسی گوی مخصوصاً در انگلستان وآلمان توجه وعلاقه نشان‌داده‌اند . دیگراینکه درستایش آثاری که نویسندگان هندی بزبان فارسی انشاء نموده‌اند بسیار راه مبالغه پیموده‌اند و در عین حال ازکلیهٔ آثار ادبی فارسی که طی چهار قرن اخیر(۳) در ایران پدید

---

(۱) کتاب عقائد تألیف فن کرمر صفحهٔ ۶۷ Herrschenden Ideen

(۲) **یادداشت مترجم :** آقای فروزانفر مینویسند : « تفکر و اعتبار از مسائلی است کـه در قرآن مجید مکرراً ذکر آن بمیان آمده وخداوند مسلمین را بدان امر فرموده است وصحابه بدان اهمیت داده اند . ابی نعیم درحلیة الاولیاء نقل میکند که از همسر ابوالدرداء پرسیدند کـه ما کان اکثر عمل ابی الدرداء ؟ قالت التفکر والاعتبار . بنابراین جهت امتیاز تصوف ایرانی نتواند بود . »

(۳) از باب مثال رجوع‌شود بمقالهٔ مربوط بادبیات فارسی در دائرة المعارف بریتانیکا . دکتراته Dr. Ethé در مقالهٔ خود در بارهٔ ادبیات فارسی جدید :

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۴۵۰)

آمده است غفلت کرده‌اند ؛ و ما حق داریم نسبت بدو چیز هند شناسان برحذر باشیم یکی اینکه مایلند حتی‌الامکان هرچه هست هندی‌الاصل معرفی نمایند و دوم دربارهٔ « نبوغ آریائی » تعمیم قائل شوند . مدتها پیش از آنکه فلسفهٔ افلاطونیون جدید نزد عرب برود چنانکه قبلاً تذکر داده شد (صفحهٔ ٢٤٧) درزمان انوشیروان (قرن ششم میلادی) این فلسفه بایران رفت واقرارمیکنم که وجه مشابهت وحدت وجود صوفیه بافلسفهٔ افلاطونیون جدید بمراتب بیشتر از مذهب ودا یا بودائی است و حال آنکه از نظر تاریخی بیشتر محتمل است که صوفیه عقیدهٔ وحدت وجود را ازفلسفهٔ افلاطونیون جدید بعاریت گرفته‌باشندتاازمذاهب ودا وبودا . دریکی ازفصول بعد بار دیگردرخصوص پیشرفتهای بعدی تصوف بحث خواهیم کرد .

قبل از اینکه از تجلیات مذهبی این دوره بگذریم شایسته است برای توجه‌خوانندگان‌خود تذکردهیم چه‌مذاهب دیگری غیرازیهودی وزردشتی ومسیحی وچه فلسفه هائی غیر ازفلسفهٔ یونانی هنوز درآسیای غربی قوت و فعالیت داشت .

در اینجا چند کلمهٔ دیگر دربارهٔ مانویت خواهیم گفت . گذشته ازمانویان ماندائیان یا صابئین واقعی باطلاقها و بطائح بین واسط و بصره ( کلدهٔ قدیم ) از مظاهر مدنیت قدیم بابل بودند .

**ماندائیان یا مغتسله**

ماندائیان را عرب مغتسله مینامید و وجه تسمیهٔ کلمهٔ مغتسله آنست که این جماعت اکثراوقات بآداب ورسوم شست وشو میپرداختند . دریانوردان پرتقالی در قرن هفدهم معنای این

---

(بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ٤٤٩)

Neupersische Literatur ( صفحات ٣١٦ — ٣١١ ) جلد دوم کتاب مربوط به‌اساس فقه‌اللغهٔ ایرانی چاپ اشتراسبورگ که نسبت بشعراء جدید ایران بیشتر رعایت عدالت را نموده است :

Geiger & Kuhn, Grundriss der Iranischen Philologie ( Strassburg, 1897) .

لفظ را درست نفهمیدند و این امر سبب شد که در اروپا آنانرا بنام غلط و چرند « مسیحیان یوحنای تعمید دهنده »(۱) خواندند.

میان صابئین واقعی و صابئین دروغی حرّان (کرههٔ قدیم) باید بدقت فرق گذاشت. دانشمند معروف خولسون نخستین کسی است که در کتاب بزرگ خود(۲) اشتباه ظاهراً جبران ناپذیری را که تاآن زمان در اطراف لفظ صابئین وجود داشت توضیح داده است. در اینجا بتذکر یك مطلب قناعت میکنیم و آن نکته‌ایست که دانشمند مزبور بدین طریق روشن ساخته‌است: تقریباً ازسال ۸۳۰ میلادی باینطرف دودسته مردم را تحت این عنوان باهم اشتباه کرده‌اندوحال آنکه بکلی از یکدیگر متمایز میباشند: یکی جماعت ماندائیان یا مغتسله کلده است. دیگر بت‌پرستان سریانی که‌درحران (تقریباً نیمه‌راه بین‌حلب وماردین) تاقرن‌یازدهم مسیحی(۳)

**صابئین ساختگی حران**

---

(۱) رجوع‌شودبکتاب Chwolson, Ssabier und Ssabismus جلد اول صفحهٔ ۱۰۰ - مهمترین آثار موجوده دربارهٔ ماندائیان عبارت‌است از:

Dr. A. J. Wilhelm Brandt, Die Mandäische Religion (1889);
Dr. A. J. Wilhelm Brandt, Mandäische Schriften (1893);
Th. Nöldeke, Mand. Grammatik, 1875;
H. Pognon, Consul de France à Alep, Inscr. Mand. des Coupes de Khouabir (1898).

از کتاب ماندائیان موسوم به‌سدرارباّ (Sidrâ Rabbâ) یا گنزه (Ginza) دوچاپ موجوداست، یکی‌چاپ‌نوربرگ Norberg درسه‌جلد (۱۸۱۵ - ۱۸۱۶ میلادی) دوم چاپ پیترمن Petermann دردوجلد (۱۸۶ میلادی). نولدکه آثارماندائیان راچنین توصیف میکند: « آثاری که پراز اختلافات بزرگ و مطالب متضاد است وبلهجه‌ای نوشته شده است که اگر سریانی‌دانی آنرا مطالعه کند درنظر اول تصور خواهد کرد در آن تحریفات زیادی شده‌است. »

(۲) دردوجلد چاپ سن‌پطرزبورغ بسال ۱۸۵۶ میلادی:
Die Ssabier und der Ssabismus

(۳) رجوع شود بکتاب خولسون که شرح آن گذشت، جلد اول صفحات ۶۶۹ و ۶۷۱.

شهرت داشتند . این اشتباه بدین صورت روی داده بود(۱) : هنگامیکه خلیفه مأمون درآخرین جنگ خود با رومیهای شرقی از ولایت حران میگذشت میان مستقبلین پاره‌ای اشخاص را مشاهده کرد که قیافه های غریب و نامأنوس و موی بی‌اندازه بلند وقبا های تنگی داشتند . مأمون ازشکل آنهابحیرت آمدوهویت آنهاراپرسید . جواب‌دادند : «حرانیان». باز هم پرسش کرد . در پاسخ گفته شد که نه ترسانه یهود نه مجوس‌اند . خلیفه خواست بداند کتاب مقدس یا پیامبری دارند ولی جواب مبهمی شنید . بالاخره‌خلیفه‌یقین‌حاصل کرد که‌آن‌افراداز زنادقه(۲) وبت‌پرستان میباشند .

پس فرمود یا کشته شوند یا اسلام آورند یا بیکی از مذاهبی که خدایتعالی در کتاب خود فرموده است گرایند و بآنها مهلت داد که تا باز گشت وی از جنگ تصمیم خود را بگیرند . این تهدیدات وحشتی چنان در دل حرانیان انداخت که موهای بلند خود را زدند وجامه های مخصوص خود را کنار گذاشتند و بسیاری از آنها بآئین اسلام یا مسیح درآمدند . لکن عده‌ای از آنها باقی ماندند و مذهب خود را از دست ندادند و بسیاری دوچارنگرانی واضطراب بودند تااینکه یکی از فقهای اسلام حاضر شد در برابر اجر و پاداشی راه حل این مشکل را بدانها نشان دهد . زرناب بمقادیر بسیار از خزائن خود برای فقیه آوردند و فقیه بآنها نصیحت کرد که چون مأمون در باز گشت از سفر بار دیگر از آئین آنها سئوال کند خودرا ازطائفهٔ صابئین‌معرفی کنند زیرادرقرآن ذکری از صابئین شده است ، ولی چون اطلاعات مربوط به صابئین کم

---

(۱) رجوع شود بهمان کتاب جلد دوم صفحات ۱۹ - ۱۴ . این مطالب در کتاب‌الفهرست ابن‌الندیم ( چاپ فلوگل Flügel صفحات ۳۲۱-۳۲۰ ) باستناد قول یك نویسندهٔ مسیحی تقریباً معاصر موسوم به ابو یوسف القاطعی ضبط شده است .

(۲) **یادداشت مترجم :** بعقیدهٔ آقای تقی‌زاده لفظ زنادقه بایدحذف‌شود.

است تغییر اسم مستلزم تغییر معتقدات یا آداب ورسوم آنها نخواهد بود.
اما مأمون از سفر خود باز نگشت و مرگ گریبان او را در آن سفر بگرفت و اغلب حرانیان که خود را مسیحی خوانده بودند فوراً و علناً آئین مسیحیت را ترك کردند و بکیش سابق خود درآمدند ولی برادران دینی آنها که اسلام آورده بودند جرأت نکردند بکیش قدیم خود برگردند زیرا مجازات مرتد در شرع اسلام قتل است و بقول راوی این خبراز آن تاریخ تاکنون نام صابی را برای خود حفظ کرده‌اند زیراقبلا در حران و اطراف آن کسی بنام صابی وجود نداشته است.»

اکنون این صابئین دروغی حران که از بازماندگان بت‌پرستان سریانی و قدیم بین‌النهرین میباشند «جماعتی از مردم روشنفکر و دانشمند بشمارندکه روحاً اشرافی و متعین و درکسب علوم ممتاز وآثار فراوان خود را با ادبیات سریانی و عربی در مباحث گوناگون مشحون ساخته‌اند.»(۱)

ازعهد اسکندرکبیرحران تحت نفوذعمیق یونانیان بودتاآنجا که بنام جدیدالنوپولیس یاهلنوپولیس نامیده میشدوبا اینکه ساکنین آنجا درآن زمان بخالص ترین لهجهٔ سریانی متکلم بودند در بسیاری موارد قسمتی از آنها یونانی‌الاصل بودند و با مذهب عیسوی که مذهب اکثر هموطنان آنها بود قویاً مخالف و بتمدن یونان علی‌الخصوص بفلسفهٔ افلاطونیون جدید دلبستگی عمیق داشتند؛ وبدین سبب مدتهاشهرشان کانون همهٔ کسانی بود که با شور و حرارت بفرهنگ بت پرستان دل بسته بودند، از جمله امپراطور کاراکالا (۲) و ژولین مرتد (قیصر روم) (۳) را میتوان نام برد و در عهد خلافت عباسیان همین بت پرستان

---

(۱) رجوع شود بشرحی که کونیك Kunik دربارهٔ کتاب Chwolson در Mélanges Asiatiques جلد اول صفحهٔ ٦٦٣ نوشته است.

(۲) Emperor Caracalla

(۳) Julian the Apostate

حران کلیهٔ خرد ودانش یونانیان را که با آن غیرت و کتمان حفظ کرده بودند بیش از همه بمسلمین آموختند و گروهی از اجلهٔ دانشمندان را برای پایتخت خلفاء آماده ساختند ، مانند ثـابت بن قُرّه ( تاریخ وفات ۹۰۱ میلادی ) و پسرش ابوسعید سینان ونوادگانش ابراهیم و ابوالحسن ثابت و اعقابش اسحق و ابوالفرج و بسیاری دیگر که شرح احوال آنها در فصل دوازدهم از کتاب اول اثـر بزرگ خولسون(۱) مسطور است . بسیاری از این رجال در رشته هـای طب و نجوم و ریاضیات و هندسه و فلسفه با علی مدارج رفعت و بزرگی نائل گردیدند و در پرتو نفوذ خود در درباری کـه از جهت عشق و علاقه بعلم در تاریخ جهان منفرد است بهمکیشان آنها اجازه داده شد در بت پرستی بـاقی بمانند و فقط پردهٔ نازکی از استتار روی عقائد و افکار آنها قرار گرفته بود(۲) .

سریانیان اعم از بت پرستان ومسیحیان درحقیقت بزرگترین وسیلهٔ انتقال علوم یونان بمشرق بوده‌اند . این علوم بوسیلهٔ عرب از مشرق بمغرب بازگشت و این موضوع باندازه‌ای مهم است کـه ترجمهٔ گفتار عالی کارل برو کلمان را دراینجا میآوریم(۳) :

---

(۱) Chwolson

(۲) امروزه درآسیای غربی چندین فرقه ازقبیل نصیری ویزیدی ( یاشیطان پرست ) وغیره وجود دارد وهمانطور که خولسون ودیگران تذکر داده‌اند این فرق باحتمال قریب بیقین ازبقایای مجامع بت پرستان قدیم محسوب میشوند گو اینکه این افراد عقائد واقعی و اعمال خود را بدقت پنهان داشته‌اند تـا بدان وسیله شاید حکام اسلام درحق آنها تحمل روا دارند وبرای اینکه در زمرهٔ اهل کتاب بشمار آیند واین حق را برای خود ثابت سازند که مانند اهل کتاب باآنها رفتارشود آزادانه نامهائی برای خود اختیار کرده‌اند که نزد مسلمین مقدس است ولی انتخاب این اسامی همیشه از روی مهارت نبوده است .

(۳) رجوع شود به جلد اول کتاب برو کلمان درتاریخ ادبیات عرب ، صفحات ۲۰۱ ببعد :
Carl Brockelmann, Gesch. d. Arabische Literatur.

« سوریه و بین‌النهرین از زمان اسکندر کبیر و پیروان وی تحت نفوذ تمدن یونان بوده است . سیادت رومیان و جانشینان آنها رومیان شرقی در شام از هرحیث باعث توسعه و انتشار فرهنگ یونان گردید و از زمانیکه فرهنگ یونان با مسیحیت بیامیخت و در احساسات مذهبی مردم نخستین‌بار انعکاس‌یافت پیشرفت‌خاصی حاصل‌نمود . ولی سریانیان درواقع نسبت بأمورابتکاری رغبت کمی داشتند ولی‌حاصل‌زحمات فکری خارجیان‌را میگرفتند ودر خود تحلیل‌میبردند وبرای اینکار فوق‌العاده متناسب بودند ورغبت فوق‌العاده ابراز مینمودند . بدین‌طریق درصوامع سوریه از آثار یونانی ترجمه های متعددی تهیه کـردند و این ترجمه ها منحصر بکتب و رسائل روحانی کثیرالانتشار کلیسای یونان نبود بلکه آثار تقریباً کلیهٔ مؤلفین غیر مذهبی ( علی الخصوص ارسطو و بقراط و جالینوس ) که برعلوم غیردینی آنعهد تسلط داشتند ترجمه شد .

« درآنهنگام یعنی درزمان‌سلطنت‌ساسانیان واسطهٔ انتقال‌معارف یونان بامپراطوری ایران سریانیان بودند . طبیعی است فقط معارف غیر مذهبی یونان از طرف دربار و حکومت ایران ترویج میشد . تقریباً در سال ٥٥٠ میلادی خسرو انوشیروان درجندی شاپور واقع در خوزستان دانشگاهی برای تعقیب مطالعات و تحقیقات فلسفی و طبی تأسیس نمود و این‌دستگاه علمی یونانی وسریانی حتی درعهد عباسیان نیز دوام یافت و رونقی بسزا داشت .

« سومین آشیانهٔ فضائل یونانی شهر حران از بلاد بین النهرین بود . اهالی آنشهر بایك‌جمعیت کاملاً متنصری احاطه شده بودند وآداب جاهلیت و وثنیت قدیم نژاد سامی خودرا حفظ میکردند ، ومانند بابل قدیم توجهی که بریاضیات ونجوم نشان‌میدادند ارتباط وپیوستگی نزدیك بآئین آنها داشت . لکن با وجود مقام نسبةً بلندی که هم اکنون اهالی

حران از طریق تمدن آشور وبابل بدست آورده بودند اینگونه مطالعات آنان از تأثیر و نفوذ روح یونانی بر کنار نماند.

« علوم یونانی از هر سه منبع مزبور بصورت ترجمه برای عرب بارمغان آورده شد. در دربار المنصور پزشکی از پزشکان جندی شاپور دیده میشود که تصور میرود کتب طبی را بعربی ترجمه کرده است و در عهد هارون نیز یوحنابن ماسویه مترجم شهرت یافته است. لکن خلیفه‌ای که بیش از همه اینکار را تشویق و تحریض نمود مأمون است. مأمون شخصاً نسبت بمجاهدات و مساعی علمی از هرمقوله توجه کامل و شوق و علاقهٔ وافر داشت. بیت‌الحکمه‌ای را که بضمیمهٔ یك کتابخانه و یك رصدخانه در بغداد تأسیس نمود حاکی از منتهای همت و فعالیت او در راه ترویج علم‌وتوسعهٔ دانش بود. آثاریکه درعصروی وجانشینان بلافصل وی ترجمه‌شد ترجمه‌های پیش‌را بکلی تحت‌الشعاع قرار داد وتنها همان ترجمه هاست که برای ما مانده است. »

از عالیقدرترین مترجمینی که نامشان در اینجا ذکر میشود این دانشمندان عیسوی میباشند: قسطا بن لوقا از اهل بعلبك و حنین بن اسحق از اهل حیره و پسرش اسحق و برادرزاده‌اش حُبیش.

بدین طریق تمدن بغداد در عهد عباسیان وارث خرد و حکمت قدیم آشور و بابل و ایران و هندوستان و یونان گردید و این میراث بیشتر مرهون خدمات بت‌پرستان است ازقبیل ثابت بن قُرّه ومسیحیانی مانند حنین و قسطا و مجوسانی مانند ابن مقفع اعم از اینکه از کیش خود برگشته یا برنگشته باشند(١)، یا « اهل بدعت » از معتزله مانند

---

(١) از مترجمینی که آثار پهلوی را بزبان عربی درآورده‌اند ودرالفهرست ابن‌الندیم (چاپ فلوگل Flügel صفحات ٢٤٥ - ٢٤٤) نامشان آمده است غیراز ابن مقفع خاندان نوبخت است. (رجوع شود بکتاب مذکور صفحات ١٧٧ و ٢٧٤). خاندان مزبور از شیعیان با حرارت بشمار میروند. دیگر بهرام پسر (بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ٤٥٧)

عمروبن بحرالجاحظ و همچنین افراد مختلفی از یهودیان و نبطیان.
با اینکه دربارهٔ عرب گفته شده است « یکی از هوشمندترین مردمی که تا کنون وجود داشته قوم عرب است » معذلك خدمتی که عرب بتألیف و تلفیق این مجموعهٔ با شکوه دانش نمود، اززبان شگفت وقابل ستایش عربی که بگذریم، قلیل بوده است، ولی عرب علوم را فرا گرفت و در تحلیل و تشریح و انتقال آن کوشید و طوری این کارها را انجام داد که بشریت علی‌الخصوص اروپا را مدیون خود ساخت. افراد غیر مسلم مزبور فضائل علمی قدما را برای عرب بارمغان آوردند وعرب هم حقی را که این افراد بگردن او داشتند متوجه بود و این معنی از اشعاری که سری الرفاء(۱) در رثاء(۲) ثابت بن قره پزشک و ریاضی دان صابی سروده است برمیآید: شاعر مزبور گوید:

أحیا لنا رسم الفلاسفة الذی　　أودی و اوضح رسم طب عافی

عناصری که حوزهٔ علمی بغداد را در قرن اول سلطنت عباسیان تشکیل میدادند عجیب و غریب و غیر متجانس بودند. مسلمین متقی و پرهیزکار مکه و مدینه که ببغداد میآمدند از دیدن دو چیز غرق حیرت میشدند، یکی اینکه غیرمؤمنین متصدی عالیترین مقامات درباری بودند، دیگر اینکه علماءِ هر مذهبی در بارهٔ مباحث عالیهٔ وجود و ماهیت و ماوراءِالطبیعه وحکمت دوستانه بمباحثه میپرداختند ودرمباحثات خود

---

( بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ٤٥٦ )

مردانشاه موبد نیشابور و ده دوازده نفر دیگر میباشند. از دوتن دانشمند هندی نیز ذکری بمیان آمده است. این دونفر از سانسکریت ترجمه‌هائی کرده‌اند و همچنین از ابن‌الوحشیه مترجم معروف کتاب الفلاحة النبطیه نیز نام‌برده شده است.

---

(۱) رجوع شود بابن خلکان (متن ووستنفلد Wüstenfeld ) جلد اول شمارهٔ ۱۲۷ وترجمهٔ دسلان de Slane جلد اول صفحات ۲۸۹ - ۲۸۸.

(۲) **یادداشت مترجم:** ابن خلکان در سرگذشت ثابت بن قره که این شعررا نقل میکند ازرثاء سخنی نمیگوید ومی‌نویسدکه این شعررا سری‌الرفاء پس ازآنکه بدرمان ثابت‌بن قره ازبیماری شفایافت دربارهٔ او سروده‌است.

متفقاً استناد بکتب آسمانی را ممنوع میدانستند . معذلک در آن میان بیک جماعت مذهبی برمیخوریم که علی الظاهر بهیچوجه مورد چشم پوشی واغماض دربار آزادمنش واقع نمیشد وحال آنکه در آن زمان دربار نسبت بعموم مذاهب بتسامح وتحمل قائل بود . آن جماعت همان طایفهٔ مانویان بودند که عموماً آنها را زنادقه میخواندند . طبری در بارهٔ زنادقه می نویسد که درعهد فرمانروائی المهدی (٧٨٢-٧٨٠ میلادی) والهادی (٧٨٧ - ٧٨٦ میلادی) مورد تعقیب و آزار واقع شدند . در دوران خلافت هارون الرشید قاضی مخصوص موسوم بصاحب الزنادقه مأمور کشف و مجازات مانویان شده بود (١) . در میان زنادقه نه تنها ایرانیان و سایر خارجیان دیده میشدند بلکه حتی از عرب خالص کسانی مانند صالح بن عبدالقدوس و مطیع بن ایاس از شعراءِ آن عصر در عداد آنها بشمار میرفتند . درعصر خلافت المأمون وضع زنادقه بآن سختی نبود زیرا مأمون نیز درست مانند ایرانیان برای مطالعات مذهبی سری پرشور داشت و بهمین سبب بلقب امیر الکافرین ملقب شده بود (٢) . فن کرمر (٣) را قولی دیگر است . وی گوید در آن روزگار رسم چنان بود که بهتبعیت از مذاهب بدع وضلال متظاهر شوند و یکی ازشعراءِ آنعهد را می‌بینیم که یکی ازاین میشهای در پوست گرگ را بدین مضمون مورداعتراض و سرزنش قرار داده است :

| | |
|---|---|
| یا ابن زیاد یا أبا جعفر | أظهرت دیناً غیر ما تخفی |
| مزندق الظاهر باللفظ فی | باطن اسلام فتی عف |
| لست بزندیق و لکنما | أردت أن توسم بالظرف (٤) |

---

(١) رجوع شود بصفحات ٢١٠ ببعد کتاب تحقیقات فن کرمر در بارهٔ تاریخ تمدن اسلام : Alfred von Kremer, Streifzüge

(٢) رجوع شود بالیعقوبی چاپ هوتسما Houtsma صفحهٔ ٥٤٦ .

(٣) رجوع شود بکتاب فن کرمر که درفوق ذکر آن گذشت ،صفحات ٤٢-٤١ .

(٤) **یادداشت مترجم :** نقل ازضحی الاسلام تألیف احمد امین چاپ قاهره ١٣٦٥ ه . = ١٩٤٦ م . که ازاغانی ١٥/١٧ نقل کرده است .

# فصل نهم

## رؤساءِ فرق بزرگ ایران در این دوره

در برابر فرقه‌هائی که ظاهراً در اسلام پدید آمد و عقائد قبل از اسلام و غیراسلامی‌را بصورجدیدی درآورد وزنده کرد مذاهب ومعتقدات قبل از اسلام در ایران پایدار ماند و دارای فعالیت و جنب و جوش بود. آخرین مظهر آن پیغمبری است دروغی موسوم به بهافرید پسر ماه فرودین. شرح مختصری در الفهرست (صفحهٔ ۳٤٤) و همچنین در کتاب آثار الباقیه ابوریحان بیرونی (صفحات ٤ ـ ۱۹۳ ترجمهٔ زاخو)(۱) در بارهٔ وی مسطور است. ترجمهٔ کتاب اخیرالذکر بشرحی است که ذیلاً نگاشته میشود:

**بهافرید**

**بهافرید بگفتهٔ ابوریحان بیرونی**

«در زمان ابومسلم مؤسس سلسلهٔ عباسیان(۲) شخصی بنام بهافرید پسر ماه فرودین در دهستان خواف از دهستانهای نیشابور در قصبه‌ای موسوم به سیراوند ظاهر شد. این شخص از اهل زوزن بود. در ابتدای امر برای مدت هفت سال غیبت نمود و بسوی چین رهسپار شد(۳). پس از آن مراجعت نمود و پاره‌ای اشیاءِ عجیب چینی از جمله پیراهنی سبز با خود آورد. این پیراهن باندازه‌ای نرم و نازك بود که چون تا میکردند دردست جای میگرفت. شبانگاه بمعبدی رفت و چون بامدادان از آنجا فرود آمد دهقانی که زمین خودرا شخم

---

(۱) Chronology of Ancient Nations (Sachau's trans., 1879).

(۲) **یادداشت مترجم:** عنوان «داعی عباسیان» بنظر آقای تقی زاده مناسب‌تر است.

(۳) شاید تحت تأثیر افسانهٔ مانی قرار گرفته بود.

میزد ویرا بدید. بهافرید بدهقان گفت در مدتی که از انظار ناپدید گشت بآسمان صعود کرده بود و در آنجا بهشت و جهنم را باو نشان دادند و از طرف خداوند باو وحی رسید و این لباس سبز را بوی پوشانیدند و در همان ساعت او را بزمین فرستادند. دهقان تصدیق کرد و به مردم خبر داد که بچشم خود نزول او را از آسمان دیده‌است. همینکه بهافرید دعوی پیغمبری کرد و اصول عقائد جدید خود را اظهار داشت بسیاری از مجوسان باو گرویدند.

« بهافرید در اکثر مراسم و آداب با مجوس اختلاف کرد ولی زردشت را تصدیق داشت و آئین زردشت را در مورد پیروان خود قائل بود. بهافرید دعوی داشت که سرّاً باو وحی نازل میشود و هفت نماز برای پیروان خود آورد: یکی در توحید و نیایش خدای یگانه، دوم در آفرینش آسمان و زمین، سوم در خلقت حیوان وروزی آن، چهارم در مرگ، پنجم در بعثت و حساب یا رستاخیز و روز حشر و شمار، ششم در بارهٔ بهشتیان و دوزخیان و آنچه برای آنان تدارك میشود، هفتم در ستایش اهل جنت.

« برای پیروان خود کتابی بزبان فارسی بپرداخت و بآنها دستور داد خورشید را سجده کنند وهنگام پرستش خورشید یک زانو را بزمین نهند وروی خود را همیشه متوجه خورشید نمایند وموی سر را بگذارند بلند شود و زمزمه را موقع صرف طعام موقوف کنند(۱) و انعام را ذبح نکنند مگر وقتی که لاغر شده باشد، شراب نیاشامند و از اکل میته بپرهیزند ومادران ودختران وخواهران وخواهرزادگان یابرادرزادگان(۲) خود را بحبالهٔ نکاح در نیاورند و بیش از چهارصد درهم بعنوان مهر

(۱) مراد از زمزمه ادعیه و اذکاری است که اختصاصاً زردشتیان بصدای آهسته میخوانند.

(۲) آئین زردشت زواج بامحارم‌را (که خوتو - دس Khvêtu-das نامیده میشد) تصدیق وتصویب کرده بود.

نگیرند. دستور دیگر وی این بود که راه‌ها وپلها را ازهفت‌یک‌دارائی و دست رنج کسب و کار خود تعمیر کنند.

« همینکه ابو مسلم وارد نیشابور شد موبدان و هیربدان(۱) گرد وی جمع شدند و نزد وی شکایت بردندکه بهافرید در دین اسلام‌وکیش زردشت فساد کرده است. ابومسلم عبدالله‌بن شعبه را فرستاد بهافرید را بیاورد. عبدالله بهافرید رادر کوه های بادغیس دستگیر ساخت و نزد ابومسلم آورد. ابومسلم نیز بهافرید وهریک از اتباع او را که‌دستگیر کرد بقتل رساند.

« پیروان او که بهافریدیان خوانده میشدند هنوز تعالیم مؤسس آئین خود را حفظ میکنند و بامجوسانی که معتقد بزمزمه میباشند شدیداً عداوت میورزند. گمان دارند خادم پیغمبرشان گفته است که پیغمبر برسمندی نشسته و بآسمان رفته است و همچنانکه صعود کرده بار دیگر نیز فرود آید و از دشمنان خود انتقام گیرد(۲). »

**کتاب الفهرست ابن‌الندیم**

بنا بر شرح مختصری که در الفهرست ابن‌الندیم ( صفحهٔ ۳٤٤ ) در بارهٔ بهافرید مسطور است بهافرید بدست دو تن از داعیان ابو مسلم موسوم به شبیب بن داح و عبدالله بن سعید اسلام آورد و جامهٔ سیاه عباسیان را به تن کرد ولی بعد از اسلام رو بتافت وبقتل رسید. راوی این خبر ابراهیم‌بن‌العباس الصولی ( تاریخ وفات ۸ - ۸۵۷ میلادی ) است و طبق همان خبر « هنوز در خراسان عده‌ای از مردم طرفدار اصول عقائد او

(۱) مراد روحانیان درجهٔ دوم وسوم در آئین زردشت است. رئیس جامعهٔ روحانیت‌را دستور مینامیدند.

(۲) با انتظارات اتباع المقنع مقایسه شود. دربارهٔ المقنع و رجعت او که اتباعش انتظار داشتند چند صفحهٔ بعد بحث شده است. البلخی درسال ۳۵۰ هجری ( ۹٦۰ مسیحی ) در خصوص بهافریدیها نوشته است که در عهد او این جماعت وجود داشته و شخصاً آنها را می شناخته است ( رجوع شود به جلد اول

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ٤٦۲)

میباشند.» نام دیگر این فرقه بنابر قول شهرستانی (صفحهٔ ۱۸۷) سیسانیه است. شهرستانی این قوم را « عنودترین خلایق خدا نسبت بمجوسان زمزمی » میداند و در وصف آنها این نکته را اضافه میکند که « زردشت را به پیامبری میشناسند و شاهانی را که زردشت گرامی دارد احترام میکنند ».

باطلاعات ناقصی که دربارهٔ بهافرید داریم نمیتوانیم راجع بماهیت اصول عقائد او نظر روشنی اتخاذ کنیم و شاید اهم عقائد او امتیازی است که نسبت بعدد هفت قائل میباشد و دیگر دربارهٔ غیبت و رجعت مؤسس این فرقه است. فرقه های مختلفی که از غلاة شیعه منشعب شده‌اند برای پاره‌ای اعداد (از قبیل ۷ و ۱۲ و ۱۹ و غیره) اهمیتی قائل میباشند. نمونه های متعددی از فرقه های مزبور و کسانیکه همواره برجعت قهرمانان خود معتقد بوده‌اند در این دوره و ادوار بعد تا عصر حاضر خواهیم یافت. شهرستانی دربارهٔ غلاة چنین گوید: (صفحهٔ ۱۳۲)

**آئین بهافرید**

« غلاة نسبت بائمهٔ خود غلو کنند تا آنجا که ائمهٔ خود را فوق مخلوقات دانند و فضائل ملکوتی و صفات الهی برای آنان قائل شوند و اغلب یکی از ائمه را بخدا تشبیه کنند و بسا اینکه خدا را انسان دانند و بدین طریق در غلو وتقصیر بافراط و تفریط گرایند و تمایلی که باینگونه تشبیهات ابراز دارند به تبعیت از حلولیه است (که خدا را قابل حلول در جسم انسان دانند) و همچنین

**غلاة شیعه**

---

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۴۶۱)

کتاب البدأ والتاریخ چاپ وترجمهٔ کلمان هوار فرانسوی Cl. Huart صفحهٔ ۱۶۴ ترجمه).

**یادداشت مترجم:** آقای تقی زاده تذکر میدهند: « مؤلف این کتاب مظهر بن طاهر مقدسی است وهوار فرانسوی در موقع طبع ونشر این کتاب اشتباهاً آنرا بابوزید بلخی نسبت داده واسم بلخی بغلط روی آن مانده است. »

تناسخیه و یهود و نصاری زیرا یهود خالق را بمخلوق و نصاری مخلوق را بخالق تشبیه کنند و تمایل غلاة شیعه باین گونه تشبیهات بحدّی ذهن آنانرا مشوب ساخته است که فضائل حق یگانه را به بعض از ائمهٔ خود نسبت دهند. این قبیل تشبیهات اولا وبالذات متعلق به تشیع است و بعد پاره‌ای از اهل تسنن نیز پذیرفته‌اند... اصول عقائد مبتدعهٔ غلاة شیعه چهاراست: تشبیه وبدا ورجعت وتناسخ. پیروان این عقائد درهرسرزمینی نام مختلفی دارند. دراصفهان خرمیه و کودیه، در ری مزدکیه وسنبادیه ودر آذربایجان ذاقولیه ودربعض نقاط محمره (سرخ پوشان) ودرماوراءالنهر مبیضه (سپید جامگان) نامیده شوند.»

غلاة شیعه که اکنون مورد بررسی میباشند وبرهبری سنباد مجوس والمقنع پیامبر نقابدار خراسان وبابك و دیگران آن هیجان واضطراب را درایران آنزمان برپا ساختند مانند اسمعیلیه که بعد آمدند وباطنیه وقرامطه وحشاشین وحروفیه باردیگر همان عقائد مربوط به‌تشبیه وظهور حق در صورت بشر و تجسم ثانوی و رجعت و تناسخ را بشدّت اظهار داشته‌اند. ظاهراً این عقائد بشکل مزمن در ایران وجود دارد و همیشه ممکن است با یك محرك مناسبی بصورت مسری درآید. در همین ایام نیز بار دیگر این افکار بشکل نهضت بابیه پدیدار شد. در اوائل نهضت بابیه (١٨٤٤ - ١٨٥٢ میلادی) جان کلام آنها همان اصول بود ولی بعد برهبری بهاءالله (تاریخ وفات ١٨٩٢ میلادی) واکنون برهبری پسرش عباس افندی غصن اعظم آن اصول بصورت فرعی درآمده و کمتر جلب توجه میکند (پیروان عباس افندی آمدن ویرا علی‌الظاهر رجعت عیسی مسیح میدانندوطرفداران نسبةً متعددی نیز درامریکاباین اصول پیوسته‌اند).

شباهتی که بین فرقه‌های متعدد مزبورموجوداست بی‌اندازه قابل توجه است. تاریخ فرق مزبور را میتوان طی یازده قرن ونیم اخیربنحو

روشن پی‌جوئی کرد. دامنهٔ این شباهت حتی بجزئیات ودقایقی کشیده میشود که مربوط باصطلاحات و الفاظ وانتخاب پاره‌ای الوان (مخصوصاً سرخ وسفید) بعنوان علامات فرقه‌هاست. مثلاً بابیه دراوائل امر مانند فرقهٔ مبیّضه دراین دوره‌ای که مورد بحث‌است جامهٔسفید میپوشیدند(۱) وعلاقه‌ای که بانتخاب جوهر قرمز برای تحریر کتب خود داشتند بتقلید ازفرقهٔ محمّره بود. اما اینکه قبل ازاسلام تاچه اندازه این عقاید باشکال و صور دیگری در ایران رائج بوده است مسألهٔ جالب توجهی است که هنوز برای حل نهائی آن مطالب و اطلاعات لازم در دست نیست.

نهضتهای مختلف غلاة شیعه در نظر مورخین اسلامی چه اقدمین وچه متأخرترین آنها درحکم باز گشت وظهورمجدد آئین مزدك است. دربارهٔ نهضتهای مزبور بالضروره دراینجا سخن خواهیم گفت ولی دربارهٔ مزدك درفصل مربوط بساسانیان (صفحات ۲۴۹ تا ۲۵۵ این ترجمه) سخن گفته‌ایم. محتمل است این قول صحیح باشد لکن بدبختانه اطلاعات ما دربارهٔ اصول روش مزدك باندازه‌ای ناچیز است که نمیتوانیم ثابت کنیم. اما نویسندگان مطلعی از قبیل این اشخاص دارای این نظر میباشند: مؤلف الفهرست (صفحات ۳۴۵-۳۴۲) که در سال ۹۸۷ میلادی کتاب خود را نوشته است؛ شهرستانی (صفحات ۱۹۴-۱۹۳) که درسال ۱۱۲۷ میلادی نوشته است؛ وزیر نامدارسلاجقه خواجه نظام‌الملك (سیاست‌نامه چاپ شفر صفحات ۱۸۳-۱۸۲) در سال ۱۰۹۲ میلادی بدست فرستادهٔ یکی از پیروان همان فرقهٔ اسمعیلیه که بآن شدت در کتاب وی بجرم تجدید افکار ضالهٔ مزدك و دیگران مورد تعقیب قرار گرفته بودند بقتل رسید؛ بنظر لسان‌الملك ورضاقلی‌خان ازمورخین ایران وهمچنین بنظر

---

(۱) رجوع شود بکتاب تاریخ جدید... باب ترجمهٔ مؤلف این کتاب (چاپ کمبریج، ۱۸۹۳ میلادی) صفحات ۷۰و۲۸۳.

لیدی شیل(۱) و پروفسور نولدکه (۲)از مورخین اروپا بابیه نیز در عصر جدیدصاحب افکار وعقائدی نظیر همان افکار وعقائد میباشند . درصفحهٔ ۳۴۲ کتاب‌الفهرست مبحثی‌است‌تحت عنوان مذهب‌الخرّمیه والمزدکیه واین دومذهب رامؤلف الفهرست‌یکی دانسته‌و همچنین محمره(صاحبان علامت سرخ ) وپیروان بابك‌خرمی وعلی‌الظاهر مسلمیه یافرقی که‌قائل بامامت ویاحتی‌مظهریت ابومسلم بودند ازقبیل فرقهٔ سنبادمجوس‌واسحق ترك همه را باخرمیان ومزدکیان مذهب واحدی میشمرده است(گویند اینکه اسحق را ترك خوانده اند بدان سبب نیست که اسحق از نژاد ترك بوده است بلکه‌این‌تسمیه ازآنروست که اسحق وارد سرزمین‌ترکها شد و آنان را بقبول رسالت ابومسلم دعوت نمود ) . در بارهٔ المقنّع نیز ابوریحان بیرونی (صفحهٔ ۱۹٤ کتابی که به نیکی یاد شد ) چنین گوید : « المقنع حکم کرد که پیروی‌ازکلیهٔ قوانین واحکام مزدك برآنها(یعنی بر اتباعش ) فرض و واجب است . » شهرستانی معتقد است و ما نیز قبلاً این مطلب را بیان کرده ایم که مزدکی و سنبادی و خرمی وسپید پوش ( مبیضه ) وسرخ پوش ( محمره ) الفاظ مترادف است . نظام‌الملك درفصل چهل و پنجم سیاست‌نامه ( چاپ شفر (۳) صفحات ۱۸۳ - ۱۸۲ متن و صفحات ۲٦۸ - ۲٦۵ ترجمهٔ فرانسهٔ آن (٤) ) روشن‌تر و واضح تر این مطلب‌را بیان کرده است . بنا بر گفتهٔ خواجه نظام‌الملك‌بعدازآنکه

---

(۱) Lady Sheil, Glimpses of Life and Manners in Persia (1856). p. 180 .

(۲) Nöldeke, Orientalischer Socialismus
رجوع شود بمقالهٔ نولدکه در مجلد هیجدهم Deutsche Rundschau صفحات ۲۹۱ - ۲۸٤ (سال ۱۸۷۹ مسیحی) .

(۳) Schefer

(٤) از فصل چهلم این کتاب ببعد شمارهٔ فصول در ترجمهٔ فرانسه یك شماره بیشتر ازشمارهٔ همان فصل درمتن کتاب است واین اختلاف ازآنجا پیش آمده است که برای‌دوفصل متوالی درمتن کتاب یك شماره گذاشته شده (صفحات ۱۲۵و۱۳۱) وهردوفصل را فصل چهلم ضبط کرده‌اند .

مزدك بقتل رسید زن او خرّمه بادوتن از مریدان شوهرش بعزم ری از طیسفون فرار کرد ودر آن‌ولایت به تبلیغات پرداخت و در آنراه کامیاب گردید. کسانیکه بآئین او گرویدند یا بنام شوهرش مزدکی نامیده شدند یا بنام خودش خرم دینان یا خرمیه. این مذهب در آذربایجان و ارمنستان و دیلم و همدان و دینور و اصفهان و اهواز یا بعبارة اخری سراسر شمال وغرب ایران (رجوع شود بصفحهٔ ٣٤٢ الفهرست) تازمان ابومسلم رائج گردید و از عناصر ناراضی که ابو مسلم توانست با خود مهربان و همراه کند پیروان همین مذهب بودند که بحمایت و پشتیبانی او برخاستند و ابومسلم بسرنگون ساختن خلافت بنی‌امیه توفیق یافت.

در صفحهٔ ٣٥٤ اشاره کردیم که ابومسلم مورد تکریم و علاقهٔ پیروانش بودو گفتیم که پیروانش تاسرحدپرستش اورا دوست داشتند.(١)

**سرکشی سنباد مجوس (٧٥٥-٧٥٦ میلادی)**

همینکه خلیفه المنصور او را بقتل رساند فوراً سنباد مجوس (٢) که‌یکی از دوستان و طرفداران وی بود سرپیچی کرد. عصیان سنباد مجوس را باید امری مهم و پرمعنی دانست‌زیرا نشان‌داد که آن داعی بزرگ در آراءِمذهبی‌خودطوری‌متعصب‌نبود که‌حتی «گبرها» (٣)

---

(١) **یادداشت مترجم**: رجوع شود بکتاب ابامسلم خراسانی در دوجلد بقلم‌آقای حبیب‌الله آموزگار نمایندهٔ مجلس سنا (وزیر سابق فرهنگ).

(٢) شرح این ماجری تا اندازه‌ای در کتاب الفخری (صفحهٔ ٢٠٣) داده شده است؛ همچنین رجوع شود به طبری جلد سوم صفحات ١٢٠ - ١١٩؛ مروج الذهب مسعودی جلد ششم‌صفحات ١٨٩ - ١٨٨؛ الیعقوبی جلد دوم صفحات ٤٤١ و٤٤٢؛ کتاب‌البلدان همان مؤلف (جلد هفتم چاپ دوخویه:
de Goeje, Bibl. Géogr. Arab. صفحهٔ ٣٠٣)؛ تاریخ طبرستان تألیف درن
Dorn, Gesch. von Tabaristan صفحهٔ ٤٧:
ایضا ازهمان مؤلف Auszüge... betreffend die Gesch... der Südl. Küstenländer des Kaspischen Meeres, صفحات ٤٤٤ - ٤٤٢
Justi, Iranisches Namenbuch, pp. 314 - 315, article Sumbat (Sunfadh), §. 19.

(٣) **یادداشت مترجم**: این داستانها را آقای نوبخت بنظم پارسی درآورده‌اند. نگاه کنید بشاهنامهٔ نوبخت، چاپ‌دوم‌مطبعهٔ مجلس ١٣٢٥ هجری شمسی.

راهم مطرود سازد ووجود زردشتیان رانتواند تحمل کند . سنباد از نیشابور که مسقط الرأس وی بود بعزم خونخواهی ابومسلم حرکت کرد و در اندك زمانی اتباع زیادی گرد خود جمع نمود . ابتدا قومس (کومش) را اشغال کرد (و بخزائن ابومسلم که در آنشهر بامانت سپرده بود دست یافت) و قصد خود را براینکه بسوی ایالت عرب نشین حجاز پیشروی کند و کعبه را منهدم سازد اعلام داشت . دیری نپائید که عدهٔ کثیری از مجوسان طبرستان و نقاط دیگر و همچنین مزدکیان و رافضیان (۱) (شیعیان) ومشبّهه را بطرف خود جلب کرد و بآنها گفت ابومسلم نمرده است ولی چون المنصور اورا تهدید بقتل نموده بود با ادای اسم اعظم آلهی خودرا بصورت کبوتری سفید (۲) درآورده و پرواز کرده است . عدّهٔ اتباع مسلح وی را درحدود یکصدهزار نفر گفته اند . پس از فتوحات بسیاری که نصیب وی گشت سرانجام جهوربن مرّار یکی از سرداران عباسیان اورا شکست داد و بقتل رساند . و اگر بنا بر قول ابن الطقطقی (الفخری) ۶۰،۰۰۰ نفر از اتباع وی در میدان کارزار هلاك شده باشند شمارهٔ اتباع وی مبالغه آمیز نتواند بود . قیام سنباد مجوس اگرچه مهیب و وحشتناك بود ولی دیری نپائید و فقط هفتاد روز طول کشید، و این قول مبتنی بر معتبرترین منابع است . نظام الملك مدت این شورش را هفت سال نوشته ولی مطمئناً اشتباه کرده است .

یکی دیگر از دعاة ابومسلم اسحق «ترك» است . در بارهٔ اسحق مختصری در صفحات قبل نوشتیم . اسحق یکی دیگر از دعاة ابومسلم است که پس از مرگ ابومسلم بسمت ماوراءالنهر فرار کرد و اظهار داشت که ابومسلم نمرده بلکه در کوههای نزدیك ری پنهان گردیده و در

---

(۱) **یادداشت مترجم :** رجوع شود بمقدمهٔ مترجم .

(۲) مقایسه شود با ملل و نحل شهرستانی صفحهٔ ۱۱۱ و جلد دوم الیعقوبی صفحهٔ ۳۱۳ .

آخرالزمان ظهور خواهد کرد . بنا بر کتاب الفهرست ( صفحهٔ ۳٤۵ )

**اسحق «ترك»** اسحق ازنسل زیدبن علی بود و بهمین جهت گویادعوی امامت داشت ولی از محبوبیت ابو مسلم استفاده کرد و خود را نزد پیروان ابومسلم قبولاند ، لکن بروایت راوی دیگری که بعنوان مطلع از امور مسلمیه درالفهرست نقل‌شده اسحق از افرادعامی وأمی ماوراءالنهر بود که باجن مأنوس شد وبا آن شور مینمود . اسحق میگفت ابومسلم از انبیاء است و زردشت او را فرستاده و زردشت زنده است و هر گز نمرده و بموقع خود بار دیگر ظهور کند و مجدداً کیش خود را بمنزلت اول باز رساند . ابن الندیم اضافه میکند : « یك بلخی گفت (۱) مردم مسلمیه ( یا اتباع ابومسلم ) را خرم دینیه میخوانند » وبازچنین گوید : « دربلخ میان ما جماعتی از آنها درقریهٔ . . . (۲) یافت میشوند که خود را پنهان سازند . »

دفعهٔ دیگری که‌معتقدین به تشبیه از غلاةشیعه خودنمائی کردند یکی دوسال بعد بود ( ۷۵۹ - ۷۵۸ میلادی ) (۳) . دوزی در وصف آنها

---

(۱) **یادداشت مترجم :** براون اشتباهاً « البلخی » نوشته است . در الفهرست اینطور آمده است : قال بلخی : و بعض الناس المسلمیه الحر مدینیه » ( رجوع شود به صفحهٔ ٤۸۳ الفهرست چاپ مصر ) .

(۲) اسم آن قریه مسلم نیست . شاید خرم آباد باشد که از اسامی متداول قراء ایران است .

(۳) طبری ( جلد سوم صفحهٔ ۱۲۹ ببعد وصفحهٔ ٤۱۸ ) گوید این واقعه‌را ابتدا سال ۱٤۱ هجری ( ۹ - ۷۵۸ میلادی ) ضبط کرده اند و لکن اضافه میکند کـه بعض دیگر سال وقوع آنرا ۱۳٦ یا ۱۳۷ هجری ( ۵-۷۵۳ میلادی ) دانسته اند ، و حال آنکـه خود وی داستانی نظیر آنرا بتاریخ ۱۵۸ هجری ( ۵ - ۷۷٤ میلادی ) ضبط کرده است . دو تاریخ اخیر یکی تاریخ نیل المنصور بخلافت وآندیگر تاریخ مرگ اوست ، و آن قصه را ممکن است صرفاً یکـی از نویسندگان موثق تاریخ خلافت وی بعنوان یك خبر یا اطلاع کلی از وقایع آندوره بدون ذکر تاریخ ضبط کـرده باشد . و نیز رجوع شود به دینوری صفحهٔ ۳۸۰ والفخری صفحهٔ ۱۸۸ .

**راوندیان**

چنین گوید : (۱) « باز هم احمق تر آن متعصبینی بودند که تحت تأثیر افکار هند و ایران پادشاهان خود را خدا میخواندند . تا زمانی که فتح و ظفر عباسیان مشکوك بنظر میرسید روش خلفای عباسی نسبت باینگونه فرق روش صبر وتحمل بود ولی ازتاریخی که تسلط یافتند دیگر تسامح روا نداشتند ، زیرا درصورت تسامح نه‌تنها اهل سنت و جماعت بلکه کلیهٔ نژاد عرب را علیه خود بر میانگیختند . ازطرف دیگر امتناع خلفای عباسی ازقبول عنوان خدائی سبب شد که ایرانیان نسبت بآنها بیمهر شوند ولی از انتخاب یکی از دو راه ناگزیر بودند وایرانیان بیچاره که درتمام آن مدت خلوص عقیدت وصفای نیت خودرا نشان دادند فدای تازیان‌شدند . راوندیان(۲) وقتی پی باین معنی بردند که برای اداءِ احترامات بدرگاه المنصور باریافتند وفهم این‌مطلب برای راوندیها گران تمام شد . المنصور را خدای خود خطاب کردند و فرماندار مکه‌را مظهر جبرائیل وفرمانده مستحفظین خلیفه‌را محل‌تجلی روح آدم دانستند. (۳) نه‌تنها خلیفه اکرام وطاعت آنهارا نپذیرفت بلکه رؤساءِ آنانرا بزندان افکند(٤) . ازآن‌لحظه ببعدالمنصور دیگر درنظر

---

(۱) کتاب اسلام دوزی Dozy, L' Islamisme ترجمهٔ ویکتور شوون V. Chauvin صفحات ۲٤۳ ـ ۲٤۱ .

(۲) راوند نام دو مکان مختلف است ، یکی نزدیک کاشان و اصفهان است و آن دیگر نزدیک نیشابور ( رجوع شود به وفیات الاعیان وانباء ابناء الزمان تألیف ابن خلکان ترجمهٔ بارون دسلان Baron de Slane جلد اول صفحهٔ ۷۷) . دوزی پنداشته است که مراد از راوند قریه ایست که نزدیک کاشان است وظاهراً اشتباه کرده است زیرا طبری ( جلد سوم صفحهٔ ۱۲۹ ) وابن الطقطقی (الفخری صفحهٔ ۱۸۸ ) وغیره راوندیها را اهل خراسان میدانند .

(۳) ابن‌الطقطقی در کتاب الفخری فقط اشاره به « شخص دیگری» میکند. طبری ( در جلد سوم صفحهٔ ۱۲۹ ) گوید راوندیان تصور کردند عثمان بن‌نهیک مظهر آدم والهیثم بن معاویه جبرائیل بوده اند .

(٤) دویست تن از راوندیها بدین طریق زندانی شدند .

راوندیها خلیفه نبود. اینان کسی را که بحق پادشاه است از خدا جدا نمیدانستند و اگر پادشاهی منکر خدائی خود میشد غاصبی بیش نبود و میبایست از سلطنت خلع شود. بنابراین فوراً در صدد اجراءِ این نقشه برآمدند. راه زندان را پیش گرفتند و برای اینکه کسی متوجه مقصود آنها نشود تابوتی خالی را بدوش گرفتند و چنین وانمود کردند که میتی را برای تدفین بگورستان میبرند. همینکه بزندان رسیدند درها را شکستند ورؤساءِ خودرا آزاد ساختند. سپس بقصر خلیفه حمله ور شدند.

بعد از آن لحظات فوق العاده بحرانی بالاخره عده ای کافی از سپاهیان بدانسو شتافتند و با ضربات شمشیر راوندیان را نواختند. معهذا هزاران نفر ازمردم ایران بعقیدهٔ راوندیان باقی ماندند و عباسیان را بدان سبب که ازخداشدن و خدائی کردن رو بتافتند دیگر بخلافت نشناختند. افرادی که در این مسأله کمتر تعصب داشتند بهمین دلیل رهائی یافتند و توانستند در سرزمینی که تخم انقلاب قویاً بار ور بود پرورش یابند.»

راوندیانی که اطراف قصر خلیفه در هاشمیه راه میرفتند و فریاد میزدند که «این قصر خدای ماست» تنها درحدود ششصد تن بودند(۱) (بغداد هنوز ساخته نشده بود)، ولی این فرقه بگفتهٔ طبری (جزءِ سوم صفحهٔ ۴۱۸) تازمان خود وی یعنی تا آغاز قرن دهم وجود داشته است. گذشته از اعتقاد بمظهریت و تناسخ راوندیان ظاهرا آراءِ مزدك را نیز در بارهٔ اشتراك زن قبول داشتند و درمورد خودشان معتقد بودند که دارای نیروی اعجاز میباشند. از قرار معلوم بعضی از آنها بخیال اینکه قادر بپرواز هستند خود را از جاهای بلند پرت کردند و قطعه قطعه شدند. مسلماً چنانکه دینوری گوید (صفحهٔ ۳۸۰) راوندیها با ابو مسلم ارتباط داشتند و یکی از مقاصد آنها گرفتن انتقام خون ابومسلم بود.

**اصول عقائد راوندیان**

---

(۱) رجوع شود بطبری جلد سوم صفحهٔ ۱۳۰.

المنصور خلیفه چون اسب خوبی نداشت در کوته زمانی جانش درمعرض خطر واقع گشت و این امر سبب شد که فرس النوبه (اسب نوبتی) را ترتیب دادند. اسب خوبی با دهنه و زین و برگ از این تاریخ ببعد همیشه در قصر خلیفه آماده بود که در مواقع فوری و ضروری مورد استفاده قرار گیرد. همین دستور بعد نیز دیرزمانی دردربار فرمانروایان محل وفی المثل دردربار پادشاهان سامانی در قرن دهم مسیحی (۱) اجرا میشد.

**فرس النوبه**

درسالهای ۷۶۸-۷۶۶ میلادی که المنصور هنوز بر کرسی خلافت نشسته بود پیغمبر دروغی دیگری بنام استاذ سیس در نواحی هرات و بادغیس و سیستان (۲) قیام کرد و پیروانی در حدود سیصد هزار تن گرد آورد و زحمات زیادی برای دولت فراهم ساخت، لکن بالاخره بدست خازم بن خزیمه دوچار شکست شد. هفتاد هزار تن از پیروانش را کشتند وچهارده هزار تن دیگر را اسیر کردند وبلافاصله بعداز نبرد سرهای اسراءرا از تن جداساختند. کمی بعد استاذ سیس تسلیم شد ولی اورا بزنجیر کردند وببغداد گسیل داشتند و در آنجا بقتل رسید. سی هزار تن ازپیروانش که باوی تسلیم شده بودند آزاد گشتند. بنابر گفتهٔ سرویلیم مویر (۳) (که مدرك را ذکر نمیکند) الخیزران زن المهدی ومادر الهادی وهارون الرشید دختر استاذ سیس بوده است (۴). نام ویرا الثعالبی در لطائف المعارف (۵)

**استاذسیس (۸-۷۶۶ میلادی)**

---

(۱) باترجمهٔ چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی تطبیق شود. مؤلف این کتاب چهار مقاله را ترجمه کرده ودر مجلهٔ انجمن سلطنتی آسیائی بسال ۱۸۹۹ منتشر ساخته است. رجوع شود بصفحهٔ ۵۵ چاپ جداگانهٔ ترجمهٔ مزبور.

(۲) طبری جلدسوم صفحات ۸ - ۳۵۴؛ الیعقوبی جلد دوم صفحات ۴۵۷.۸؛ نویسندهٔ اخیر بالصراحه میگوید که این شخص دعوی نبوت کرده است.

(۳) Sir William Muir (۴) کتاب مذکور صفحهٔ ۴۵۹.

(۵) چاپ de Jong، صفحهٔ ۵۴.

برده و گفته است که سه‌زن بودند که هر کدام دوتن از خلفا را زائیده‌اند: یکی از آنها همین زن بوده است. زن دیگر نیز ایرانی و نامش شاه‌پرند نوهٔ یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی است. شاه پرند بعقد ازدواج ولیدبن عبدالملك خلیفهٔ اموی درآمد و یزید سوم و ابراهیم را آورد.

تقریباً ده سال بعد (۷۸۰-۷۷۷ میلادی) در آغاز خلافت المهدی نهضت بسیار خطیرتری روی داد و آن نهضت المقنع است.

مور(۱) ضمن اشعاری که بنام لاله رخ سروده ویرا ستوده است.

**المقنع و یوسف البرم (۷۸۰-۷۷۷ میلادی)**

یوسف البرم نیز قیام کرد ولی قیام وی کمتر معروف است و جنبهٔ ابهام آن بیشتر است. یوسف البرم مردم را بنیکی وپرهیز ازبدی دعوت مینمود وجزاین مقصودی نداشت(۲). قیام وی در برابر قیام المقنع ناچیز است. در بارهٔ المقنع که رئیس یکی ازفرق مبتدعه است و شهرتی بسزا دارد ابوریحان بیرونی در کتاب الآثار الباقیه عن قرون الخالیه چنین گفته است (ترجمهٔ زاخو، صفحهٔ ۱۹٤ و صفحهٔ ۲۱۱ متن):

**بیان ابوریحان در بارهٔ المقنع**

«سپس هاشم بن حکیم معروف به المقنع در دهکده‌ای موسوم بکاوه کیمردان ازقراءِ مرو ظهور کرد. این شخص چون ازیك چشم نابینا بود نقابی ازحریر سبز برچهره میافکند ودعوی خدائی میکرد ومیگفت چون قبل از تجسد احدی ویرا نمیتوانست ببیند لذا در کالبد انسان وبصورت بشر درآمد تادیده شود. المقنع ازرود جیحون گذشت و بنواحی کش و نسف (نخشب) رفت. با خاقان

---

(۱) **یادداشت مترجم:** تامس مور Thomas Moore شاعر معروف ایرلندی است (۱۸۵۲-۱۷۷۹ مسیحی).

(۲) رجوع شود بصفحهٔ ۵۹ تحقیقات ون فلوتن در بارهٔ سیطرهٔ عرب:

Van Vloten. Recherches sur la Domination Arabe.

و همچنین بطبری جلد سوم صفحهٔ ٤۷۰ و به الیعقوبی جلد دوم صفحات ۹ - ٤۷۸.

وارد مکاتبه شد و از او کمك خواست . فرقهٔ سپید جامگان(۱) و ترکان گرد وی جمع شدند و اموال و زنان را مباح کرد (۲) و هر که با وی بمخالفت برخاست بقتل رساند . کلیهٔ قوانین و احکام مزدك را واجب شمرد . سپاهیان المهدی را پراکنده ساخت وچهارده سال حکومت کرد. اما سرانجام محاصره شد و در سال ۱۶۹ هجری ( ۷۸۶ - ۷۸۵ میلادی ) بهلاکت رسید . یعنی همینکه خودرا ازهمه طرف درمحاصره دیدخودرا آتش زد تاجسدش متلاشی ونابود شود و این امر نزد پیروانش مایهٔ تحقق دعوی الوهیت وی گردد . لکن بدین کار توفیق نیافت و جسدش در تنور پیدا شد . سرش را بریدند و برای المهدی که در آن تاریخ درحلب بود فرستادند . هنوز هم در ماوراءالنهر فرقه‌ایست که درخفا پیرو دین المقنع ولی در ظاهر از اسلام تبعیت میکنند .

« تاریخ المقنع را از فارسی بعربی ترجمه کردم و این موضوع را در تاریخی که راجع به سپید جامگان و قرمطیان(۳) ( اخبار المبیضه والقرامطه ) نوشته‌ام کاملاً مورد بحث و استقصاء قرار دادم . »

شهرت المقنع بیشتر برای سه چیز است : یکی نقاب زرینی ( که بروایات دیگر از پرند سبز بوده ) و مدام بر چهره داشت تا بگفتهٔ خود وی پیروانش از نور خیره کننده و لمعان تحمل ناپذیر سیمایش در زحمت نباشند یا بقول دشمنانش برای اینکه کراهت منظر و شکل بیقوارهٔ او را نبینند . دوم ماهی که به امر وی بدروغ همه شب از چاه

---

(۱) این طایفه را چنانکه قبلا هم توضیح دادیم از آنرو مبیضه خواندند که لباس سفید برتن داشتند وبهمین سبب ایرانیان بآنها لقب سپید جامگان داده اند .

(۲) **یادداشت مترجم :** عبارت « اباح لهم الاموال والفروج » را براون اشتباهاً اینطور ترجمه کرده است :

« اموال وزنان ( دشمنان ) خودرا بخودشان تحویل داد . »

(۳) این آثار ابوریحان بدبختانه در دست نیست .

نخشب طلوع میکرد ( و بهمین جهت ایرانیان باو لقب ماهسازنده داده‌اند ) : سوم خودکشی وی و اصحابش و ظاهراً با این عمل نه تنها میخواست بدست دشمنان خود نیفتد بلکه قصدش این بود که طرفدارانش تصور کنند غیبت کرده و باردیگر برخواهد گشت و بهمین منظور کوشش کرد جسد خودش و همچنین اجساد اصحابش نابود شود . قزوینی در کتاب آثارالبلاد چاپ وستنفلد(۱) صفحهٔ ۳۱۲ ( که در نیمهٔ اول قرن سیزدهم مسیحی نوشته است ) دربارهٔ ماه دروغی تحت عنوان نخشب چنین گوید :

**قزوینی دربارهٔ المقنع**

« نخشب شهر معروفی است در سرزمین خراسان . بسیاری از مقدسین وحکماء از آنجا برخاسته‌اند. المقنع (۲) منسوب بدانجاست. المقنع چاهی در نخشب بکند که ماه از آنجا درمیآمد و مردم مانند ماه ( واقعی ) آنرا میدیدند . این خبر در آفاق بپیچید و خلق گروه گروه برای دیدن ماه نخشب روی آوردند و بسیار ازدیدن آن درشگفت شدند . مردم عادی تصور کردند سحر است لکن آن امر تنها بوسیلهٔ ( علم ) ریاضی وانعکاس اشعهٔ ماه صورت میگرفت زیرا ( بعد ) ته چاه کاسهٔ بزرگی پراز جیوه یافتند . با اینوصف کامیابی شگفتی بدست آورد و شهرت وی درآفاق بپیچید و نام وی در اشعار و ضروب الامثال ذکر شد وخاطرهٔ اودر اذهان آدمیان برجاماند. »

ابن خلکان در کتاب معروف خود موسوم به وفیات الاعیان فی انباءِ

---

(۱) Wüstenfeld

(۲) در متن کتاب «ابن المقفع» ذکر شده والبته اشتباه است ومقصود المقنع بوده است . از شرحی که ابوریحان بیرونی داده ( و در بالا نقل شد ) چنین برمیآید که نام خود المقنع هاشم ونام پدرش حکیم بوده است ولی قزوینی ظاهراً حکیم‌را اسم عام بمعنای فرزانه گرفته است .

ابناءِ الزمان ( ترجمهٔ بارون دوسلان(۱) جلد دوم ، صفحات ۲۰۵ و ۲۰۶) در بارهٔ المقنع چنین گوید(۲) :

**ابن خلکان دربارهٔ المقنع**

« اسم حقیقی المقنع خراسانی عطا بود ولی اسم پدرش (با اینکه گفته‌اند حکیم بوده است ) برمن معلوم نیست . در آغاز زندگی گازری در مرو بود . چون در موضوع سحر و نیرنگ اطلاعاتی بدست آورد دعوی خدائی کرد و گفت خداوند از راه تناسخ در وجود او حلول کرده است . این است بیان او بهوا خواهان و پیروانش : « خداوند متعال بصورت آدم درآمد و بهمان دلیل بفرشتگان فرمان داد آدم را سجده کنند و آنها نیز او را سجده کردند مگر ابلیس(۳) که ازروی کبر سرپیچید . » بدان‌علت مستوجب خشم خدا شد . آنگاه ازصورت آدم بصورت نوح وازصورت نوح بصورت یکایك پیمبران و حکماء درآمد تا اینکه بصورت ابومسلم خراسانی ظاهر گشت ( و شرح ابومسلم گذشت ) و از پیکر ابومسلم انتقال یافت ودرجسم من حلول کرد . پاره‌ای اشخاص دعاوی اورا قبول کردند و اورا ستایش نمودند و با اینکه ادعای او بزرگ و سیمای او کریه بود برای دفاع او دست باسلحه بردند . این شخص ناقص‌الخلقه وقصیرالقامه والکن بود و یك چشم بیشتر نداشت و هرگز روی نمیگشود و نقابی زرّین برصورت خود افکنده بود و بهمین جهت او را المقنع مینامیدند . نفوذ وی در اذهان پیروانش بعلت چیزهائی بود که بجای معجزه ولی از روی

---

(۱) Baron Mac Guckin de Slane

(۲) متن این عبارت در چاپ وستنفلد در شرح حال شمارهٔ ۴۳۱ دیده شود .

(۳) قرآن سورهٔ دوم ، آیهٔ ۳۱ .

**یادداشت مترجم :** آیهٔ شریفه از قرآن مجید چاپ اخگر نقل میشود : سورهٔ البقره آیهٔ ۳۳ : واذ قلنا للملائکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس ابی واستکبر وکان من الکافرین .

خدعه و بنیروی سحر و نیرنگ بچشم آنها میاورد . از جمله خدعه‌های وی شکل ماه را درانظار جلوه گر ساخت بدین‌طریق که ماه بقدری بالا میرفت که اگرمسافری میتوانست آن‌مسافت‌را پیاده طی کند دوماه طول میکشید آنگاه افول میکرد و در نتیجهٔ این عمل عقیدهٔ مردم در بارهٔاو فزونی یافت . ابوالعلای معری دراشعار ذیل بهمین‌ماه اشاره کرده است :

« أفق انما البدر المقنع رأسه

ضلال وغی مثل بدر المقنع !

« این بیت جزئی از قصیدهٔ طویلی است . ابوالقاسم هبةالله‌بن‌سناء الملك شاعر نیز ضمن قصیده‌ای بچاه المقنع اشاره میکند و ( ما در بارهٔ وی بزودی سخن خواهیم گفت ) . این است بیت مـورد نظر از قصیدهٔ مزبور :

« اليك فما بدر المقنع طالعاً

باسحر من الحاظ بدرالمعمم !

« وقتی که اعمال‌المقنع شهرت‌واشتهار یافت خلق براوبشوریدند ودردژی که پناه برده بود براو حمله بردند ودرآنجا ویرا محاصر کردند . همینکه بیقین دریافت که ازمرگ گریزی نیست زنان‌خودرا جمع کرد وکاسهٔ زهر را بدانها داد تا بنوشند . زنان زهر نوشیدند و جان سپردند سپس خود وی از آن زهر جرعه‌ای بنوشید وبمرد . چون مسلمین وارد قلعه شدند همهٔ هواداران وپیروانش را ازدم شمشیر گذراندند . این‌واقعه بسال ۱۶۳ هجری ( ۷۸۰ - ۸۷۹ میلادی ) روی داد . خدا لعنت کند او را وبخدا پناه میبریم ازاینگونه خدعه ها ! اسم این دژ را هرگز ازکسی نشنیدم و در جائی ندیدم که ذکری ازآن شده باشد تا دراینجا نیزضبط کنم . لکن بالاخره در کتاب الشبهات یاقوت حموی خواندم ( و بزودی در بارهٔ وی ان‌شاءالله سخن گفته خواهد شد ) و این کتاب را یاقوت در معرفت مواضع مشترکـه نوشته و خواسته است فرق جاهائی را که اسم

واحدی دارند معلوم کند(۱) . در آن کتاب در بارهٔ سنام چنین گوید که چهار محل بدین اسم موجود است و چهارمین محل همان قلعهٔ سنام است که المقنع خارجی در ماوراءالنهر احداث کرد . والله اعلم ، ولی چنین بنظر میرسد که این همان قلعه باشد. بعد در اخبار خراسان دیدم که این همان دژ است و در ناحیهٔ کَش(۲) واقع شده است . والله اعلم ! »

ابن‌الاثیر در تاریخ بزرگی که نوشته‌است ( و درقاهره چاپ شده: رجوع شود بصفحات ۱۳ - ۱۴ و ۱۷ - ۱۸ جلد ششم ، سنوات ۱۵۹ و ۱۶۰ هجری ) قسمت اعظم تفصیلات فوق را تأیید میکند . بنا بگفتهٔ

**قول ابن اثیر**

ابن اثیر المقنع حکیم نام داشت ودعوی‌الوهیت خودرا بجمعی از خصیصین اتباع خود اظهار کرد و گفته بود که الوهیت از ابو مسلم بهاشم رسیده و مقصود وی از هاشم خودش بوده است . پیروانش چون صلای جنگ در میدادند نعره میکشیدند : « یا هاشم اعنا » ( ای هاشم مارا یاری کن ! ) گروه سپید جامگان سغد و بخارا یا فرقهٔ مبیضه و همچنین بسیاری از ترکان بیدین و بت پرست پشتیبان وی بودند . عقیدهٔ المقنع این بود که ابو مسلم بر پیامبر برتری داشته‌است و یکی از کارهائی که با خود شرط کرد این بود که انتقام خون یحیی بن زید را که ازاعقاب حسین بن علی است بگیرد

---

(۱) اسم صحیح این کتاب کتاب المشترك وضعاً والمختلف صقعاً یا فرهنگ نامهای جغرافیائی است که از جهت لفظ باهم شبیه اند ولی از جهت معنی فرق دارند . این کتاب را وستنفلد Wüstenfeld در گتینگن Göttingen بسال ۱۸۴۶ میلادی چاپ کرده است . عبارتی که اینجا مورد اشاره است درصفحهٔ ۲۵۴ آن کتاب است . شیخ شهاب الدین ابوعبدالله یاقوت الحموی آخرین جغرافی نویس بزرگ مسلمان است ویونانی‌الاصل بوده است . تاریخ تولد وی در حدود ۱۱۷۸ میلادی وتاریخ وفاتش در حدود ۱۲۲۹ میلادی بوده است .

(۲) این مطلب را الیعقوبی در کتاب البلدان خود ( جلد هفتم صفحهٔ ۳۰۴ Bibl. Geogr. Arab. ) تأیید کرده است . در آنجا گفته است همینکه محاصره کنندگان عرصه‌را برالمقنع واصحابش تنگ کردند « زهر بیاشامیدند وهمه باهم جان سپردند . » همچنین جلد سوم طبری صفحات ۴۸۴ و ۴۹۴ دیده شود .

یحیی بن زید بسال ۳-۷۴۲ میلادی بقتل رسیده بود. گویند عدهٔ پیروانش که باعتبار وعدهٔ سعید الحرشی در آخرین لحظات اورا رها کردند سی هزار تن بوده است. سعید الحرشی فرمانده قوائی بود که ویرا محاصره کردند. وی بفراریان وعده داده بود که جانشان در امان باشد و از روی رحم و مروت با آنها رفتار کند. کسانی که نزد المقنع ماندند تقریباً دوهزار تن بودند.

ابن اثیر چنین گوید (والفخری نیزازوی تبعیت کند): «همینکه دید چاره‌ای جز مرگ نیست زنان خود و خانوادهٔ خود را جمع کرد و بدانها زهر داد تا بنوشند و بفرمود که جسد خودشرا نیز در آتش بسوزانند تا هیچیک [ از دشمنانش ] بدان دست نیابند. دیگران گویند آنچه از بهائم و دواب و البسه و امثال آن در قلعه‌اش بود بسوزاند. سپس گفت: هر که بخواهد با من ببهشت برود باید خود را با من در این آتش بیاندازد. آنگاه باخانواده و زنانش واصحاب برگزیده‌اش خود را در آتش افکند و بسوختند بنحوی که چون سپاه دشمن وارد قلعه شد قلعه‌را خالی یافت و این یکی از مسائلی بود که باقیماندهٔ پیروانش را دوچار گمراهی و اغفال نمود. و در ماوراءالنهر آن جماعت را مبیضه خوانند و عقیدهٔ خود را پنهان سازند. لکن بعض دیگر گویند که او نیز زهر بنوشید و جان سپرد و الحرشی سر او را برای المهدی فرستاد و وقتی سر او را بالمهدی رساندند که المهدی در حلب سرگرم جنگ بود (سال ۱۶۳ هجری مطابق ۷۸۰-۷۷۹ میلادی.)» این جماعت سپید جامگان یا پیروان المقنع ظاهراً تا قرن یازدهم نیز باقی بودند(۱). ابوالفرج (ابن العبری) (۲) که در قرن

**مدت بقاء این فرقهٔ**

---

(۱) شیخ ابوالمظفر طاهر الاسفراینی (تاریخ وفات ۹ - ۱۰۷۸ میلادی) گوید در عصر وی این طایفه وجود نداشته اند. رجوع شود بکتاب الملل والنحل شهرستانی ترجمهٔ هاربروکر Haarbrücker صفحات ۳۷۸ و ۴۰۹.

(۲) Bar - Hebraeus

**یادداشت مترجم:** تاریخ مختصر الدول تألیف ابی الفرج ابن هارون الطبیب الملطی المعروف بابن العبری چاپ بیروت سال ۱۸۹۰ میلادی صفحات ۲۱۷-۲۱۸.

سیزدهم میلادی (١٢٨٦ - ١٢٢٦ مسیحی) زندگانی میکرد اضافه میکند که المقنع به پیروانش وعده داده بود که روح وی در قالب مردی خاکستری موی که براسبی خاکستری رنگ(١) سوار خواهد بود ظهور کند و بعد از فلان مقدار سال نزد آنها بر گردد و سبب شود که کرهٔ ارض را بتصرف درآورند.» اطلاعات ما دربارهٔ جزئیات عقائد پیشوایان فرق مذکوره

**اطلاعات بیشتری که ابوالفرج‌بن‌عبری داده است**

درفوق بطرز تأثرآوری ناقص است ولی آنچه میدانیم مؤید کلام شهرستانی است (که قبلاً نقل شده)(٢) و حکایت از آن میکنند که بعد از مزدک فرقه‌های سنباد والمقنع که خرّمیان و سپید جامگان وسرخ پوشان یا سرخ علمان (خرّمیه ومبیضه ومحمره)

**بابك خرمی**

نیز خوانده شده اند اساساً یکی بوده اند. ذیل یکی ازاین اسامی (یعنی تحت عنوان سرخ علم که معادل فارسی محمره است) تاریخ وقوع این نهضت های انشعابی را اینطور ضبط کرده اند: در سال ٩-٧٧٨ میلادی (رجوع شود به طبری جلد سوم صفحهٔ ٤٩٣ ـ دینوری صفحهٔ ٣٨٢؛ سیاست نامه صفحات ٢٠٠ ـ ١٩٩)؛ در سال ٧ ـ ٧٩٦ میلادی (طبری جلد سوم صفحهٔ ٦٤٥)؛ ودرسال ٨٠٨ میلادی (طبری جلدسوم صفحهٔ ٧٣٢؛ دینوری صفحهٔ ٣٨٧). بعدازالمقنع یکی دیگر از بانیان بزرگ مذاهب بدع وضلال درعهد خلافت المأمون پیدا شد. این شخص بابك خُرّمی بود. نخستین کسی که نام او را ذکر کرده است طبری است که ضمن وقایع سال ٢٠١ هجری (مطابق با٨١٧ ـ ٨١٦

---

(١) مندرجات صفحهٔ ٤٦٠ در بارهٔ بازگشت بهافرید ملاحظه شود.

(٢) رجوع شود به ترجمهٔ هاربروکر Haarbrücker صفحهٔ ٢٠٠ و همچنین بصفحهٔ ١٣٢ چاپ کورتن Cureton وجلد اول منتخبات شفر صفحهٔ ١٧٧ Schefer, Chrestomathie Persane وسیاست نامهٔ نظام الملك چاپ شفر صفحهٔ ١٩٩.

مسیحی ) از او خبر میدهد . بابک بیش از بیست سال ( یعنی تـا سال ۸۳۸ میلادی ) مایهٔوحشت غرب وشمال غربی ایران بود . یحیی بن‌معاذ و عیسی بن محمد بن حمید طوسی و سایر سردارانی را که بجنگ او فرستادند شکست داد ولی سرانجام سردار معروف افشین او را بزحمت زیاد و بتدابیر و حیل مغلوب ودستگیرساخت . همهٔ مورخین مهم‌اسلامی مخصوصاً طبری(۱) این‌جنگهارابنحوکامل‌شرح داده‌اند . درباب‌زندگانی خصوصی بابک و اخلاق و عقائد وی اطلاعـات بسیار مفصلی در کتاب الفهرست مندرج‌است ( صفحات۳۴۲ تا ۳۴۴ ) . ابن‌الندیم کتاب‌الفهرست تقریباً در سال ۹۸۷ مسیحی یعنی یکصد و پنجاه سال پس از فوت بابک نوشته است . بعد از بحثی که دربارهٔ خرمیان ومزدکیان میکندنویسندهٔ الفهرست به خرمیهای بابکی میرسد و چنین میگوید :

### در احوال بابك

« امـا خرمیهای بـابکی : صاحب این طایفه بابک خرمی بود . هر که را میخواست اغوا کند نزد او دعوی خدائی میکرد وقتل وغصب و حرب و مثله را درمذهب خرمی وارد ساخت . تا آنزمان مردم باین اعمال آشنائی نداشتند .

« سبب ادعا و خروج و جنگها و قتل بابک :

---

(۱) رجوع شود مخصوصاً بجلد سوم طبری صفحات ۱۰۱۵ و ۱۰۳۹ و ۱۰۴۴و۱۰۴۵و۱۰۹۹و۱۱۰۱و۱۱۶۵و۱۱۷۰ تا ۱۱۷۹ و۱۱۸۶ تا۱۲۳۵؛ در بارهٔ سقوط و مرگ افشین رجوع شود بصفحات ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۴ ودینوری صفحات ۳۹۷ تا ۴۰۱ وبلاذری صفحات ۳۲۹ تا۳۳۰ و۳۴۰ والیعقوبی صفحات ۵۶۳ تا ۵۶۵ و ۵۷۵ و ۵۷۷ تا ۵۷۹ و درموضوع افشین رجوع شود بصفحات ۵۸۲ تا ۵۸۴ . همچنین الفهرست صفحات۳۴۲ تا۳۴۳ ونیز رجوع شود به آثار البلاد قزوینی صفحهٔ ۲۱۳ و۳۴۴ و سیاست نـامه صفحـات ۲۰۰ تا ۲۰۳ و ابن خلکان ( ترجمهٔ دوسلان de Slane ) جلد سوم صفحهٔ ۲۷۶ و کتاب المعـارف ابن قتیبه‌صفحهٔ ۱۹۸ و کتاب دوخویه de Goeje, Bibl. Geogr. Arab . جلد اول صفحهٔ ۲۰۳ و جلد ششم صفحهٔ ۱۲۱ و جلد پنجم صفحات ۵۲ و ۲۸۴

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۸۱ )

« واقدبن عمروالتمیمی که اخبار مربوط به بابک را تدوین کرده است گوید : پدر او روغن فروشی از اهل مداین ( طیسفون ) بود که بحدودو ثغور آذربایجان مهاجرت کرد ودرقریه‌ای موسوم به بلال آباد واقع دربخش میمذ(۱) مسکن گزید . ظرفی از روغن بر پشت میکشید و درقراء وقصبات میگشت . هوای زنی که از یك چشم کور بود در سر او افتاد . این زن بعد مادر بابك شد وروزگاری دراز باوی بسر برد . یکی ازروزهائی که هردو بخارج دهکده رفته و دربیشه ای بمیگساری و خوشگذرانی پرداخته بودند تنی چند از زنان قریه از قریه بیرون رفتند که از چشمهٔ نزدیك آن بیشه آب بیاورند . آوازی بزبان نبطی شنیدند و بسمتی که آواز شنیده شد روی نهادند وبرآندو نفر هجوم آوردند. عبدالله بگریخت ولی زنان خشمگین چنگ در گیسوان مادر بابک انداختند واورا بده آوردند ورسوایش ساختند .

«واقد گوید : سپس روغن‌فروش نزد پدروی رفت و خواستگاری نمود . پدرهم ویرا بعقد روغن فروش درآورد . بابك بدنیا آمد . ضمن سفرهائیکه روغن فروش میکرد بکوه سبلان(۲) رسید . در آنجا شخصی از پشت ضربه ای باو نواخت و بر اثر آن مجروح شد . دیری

---

( بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۴۸۰ )

و۲۸۵ و۳۰۷ و۳۰۹ و جلد هفتم صفحهٔ ۲۵۹ و۲۷۲ و جلد هشتم صفحهٔ ۸۸ و ۱۷۰و۳۰۲و۳۰۳ومروج الذهب مسعودی چاپ باربیه‌دومینار Barbier de Meynard جلد ششم صفحهٔ ۱۸۷ و جلد هفتم صفحات ۶۲ و ۱۲۳ تا ۱۳۲ و۱۳۸ تا ۱۳۹ وغیره

---

(۱) میمذ در ناحیهٔ اردبیل وارجان است . فرهنگ جغرافیائی باربیه‌دومینار دیده شود ، صفحهٔ ۵۵۷ .

**یادداشت مترجم :** آقای تقی زاده را عقیده آنست که ارجان در اینجا حتماً اشتباه است وشاید مقصود آذربایجان بوده است .

(۲) سبلان کوه بلندی است نزدیک اردبیل که همیشه پوشیده از برف است . رجوع شود به فرهنگ جغرافیائی وتاریخی وادبی مستخرج از معجم البلدان یاقوت تألیف باربیه دومینار چاپ پاریس صفحهٔ ۳۰۰ .

نپائید که زندگانی را بدرود گفت . از آن تاریخ مادر بابک در مقابل اجرتی که میگرفت کودکان شیرخوار دیگران را شیر میداد تا آنکه بابک ده‌ساله و گاوچران یکی از قبائل شد . گویند روزی بدیدن بابک رفت . بابک را نیمروز زیر درختی خفته ولی برهنه یافت . زیر هر موئی درسر وسینه اش قطرهٔ خونی بدید . ناگهان طفل از خواب پرید و بپا خاست وخونی که مادرش دیده بود ناپدید شد . مادر بابک گفت : میدانستم که کار بزرگی در سرنوشت اوست . »

«واقد گوید : ونیز دربخش سرا(۱) بابک با شبل بن المنقّی الازدی بود و بدواب او رسیدگی میکرد . بابک ازغلامان شبل طنبور زدن آموخت . پس به‌تبریز رفت ودرآذربایجان تقریباً دوسال بخدمت محمد بن الروّاد الازدی اشتغال یافت . بعد پیش مادر خود رفت و نزد وی اقامت گزید و در آن هنگام هیجده ساله بود .

« واقدبن عمرو گوید : در کوههای البذّ (۲) و جبالی که بدان متصل است دو تن از کفار (۳) ثروتمند خرمی برسر ریاست خرمیان ساکن آن جبال مشاجره داشتند . یکی از آن دوجاویدان پسر سُهرك(٤) نام داشت و دیگری بکنیه اش ابو عمران معروف بود . در تابستان

---

(۱) سرا یاسراو واقع است در آذربایجان رجوع شود بجلد هفتم : Bibl. Geogr. Arab. صفحهٔ ۲۷۱ سطر آخر .

**یادداشت مترجم :** آقای تقی زاده را عقیده آنست که «سراو» همان سراب کنونی است .

(۲) تاآخر کار بابک این کوه ها مهمترین سنگر وی بود .

(۳) **یادداشت مترجم :** لفظ علوج جمع علج بکسر عین که ابن الندیم استعمال نموده است در منتهی‌الارب فی لغات العرب اینطور تعریف شده است : « گبر عجمی که هیچ دین ندارد . » شرح قاموس : علج مردیست از کفار عجم وجمع آن علوج بروزن سرور . مؤلف « بربریها » ترجمه کرده است .

(٤) راجع باین اسم صفحهٔ ۲۹۲ کتاب یوستی دیده شود : Justi, Iranisches Namenbuch

علی‌الدوام درحال جنگ بودند ولی‌در زمستان برف گردنه‌ها را مسدود میکرد و در نتیجه حائلی در میان آنها پیدا میشد. جاویدان که استاد و کارفرمای بابك بود با دو هزار گوسفند از شهر خود آهنگ زنجان کرد. زنجان شهری است نزدیك حدود و ثغور قزوین. جاویدان‌وارد قزوین شد و اغنام خود را بفروخت و بکوه البذ بر گشت. شبانگاه در ناحیهٔ میمذ(۱) برف ببارید وناچار راه را کج کردوبدهکدهٔ بلال‌آباد روی آورد واز جزیر(۲)آن محل درخواست جا ومنزلی کرد.

« جزیر بخواری در وی نگریست و او را نزد مادر بابك فرستاد که از او پذیرائی کند. مادر بابك بسبب فقر و پریشانی غذائی نداشت [برای او بیاورد]. برخاست‌وآتشی‌بیافروخت وبیش‌از این نمیتوانست [وسیلهٔ پذیرائی فراهم سازد]. بابك هم بخدمت خدم و حشم جاویدان پرداخت و بآنها آب داد. جاویدان بابك را بدنبال خرید غذا و شراب و علف فرستاد. چون بابك بر گشت جاویدان با او بصحبت پرداخت و با وجود اخلاق ناپسند و لهجهٔ عجمی و گیری که در زبان داشت بابك کود کی دانا و زیرك و خبیث بود. جاویدان بمادر بابك گفت: ای زن! من از جبال البذ آمده ام. درآن کوهستان صاحب عزت و ثروتم وبفرزند تو نیاز دارم. او را بمن ده تا باخود ببرم و ضیاع‌و عقاروأموال خود را باو سپارم ومزد خدمت او را از قرار ماهی پنجاه درهم برای‌تو فرستم. مادر بابك پاسخ داد: چنین نماید که نیّت تو نیّت خیر است و وآثار توانگری در تو ظاهر است. در قلب خود نیز نسبت بتو احساس اعتماد میکنم. بنا بر این هر وقت بخواهی بروی او را با خود ببر.

---

(۱) رجوع شود بصفحهٔ ۵۵۷ فرهنگ جغرافیائی باربیه دومینار:
Barbier de Meynard, Dict . . . de la Perse

(۲) در محیط المحیط آمده است که این لفظ در عراق معنای خاصی دارد. جزیر آن کسی راگویند که از طرف اهل قریه برای پذیرائی مأمورین دولت مقرر کنند.

«سپس ابوعمران از کوهی که مقروی بود بزیر آمد وبر جاویدان حمله برد ولی در جنگ شکست خورد وبقتل رسید : جاویدان باتن مجروح بکوه خود برگشت وجراحتی که پیدا کرده بود مایهٔ نگرانی وی گردید. پس از سه روز بدرود حیات گفت . در این اوان هوای عشق بابك در سر زن جاویدان افتادو بابك به تمایلات گنهکارانهٔ زن جاویدان تسلیم شد. پس از مرگ جاویدان آن زن به بابك گفت : براستی تو جوانی نیرومند وهوشیاری ! پس بدان که جاویدان مرده است و این مطلب را بهیچیك از اصحاب وی نگفته ام . خود را آماده ساز تا فردا همه را پیش تو خوانم وآگاهی دهم که هنگام مرگ جاویدان چنین گفته است : امشب شب مرگ من است . روح من از بدن من خارج و ببدن بابك داخل شود وبا روان او محشور گردد : علی التحقیق بابك برای خودش و شما کاری کند که تا کنون احدی نکرده است و بعد هم نکند وعلی التحقیق مالك زمین شود وستمگران را بکشد وآئین مزدکیها را نو سازد ودرمیان شما ذلیل را عزیز ووضیع را بمقام رفیع رساند . این کلمات دیگ طمع بابك را بجوش آورد وحس جاه طلبی ویرا برانگیخت و بسی خرسند و شادان شد وخود را برای آن کار مهیّا ساخت .

« با مدادان آن زن مریدان جاویدان را نزد بابك جمع کرد . مریدان گفتند : چه شد که خود جاویدان ما را نخواست ودستوری نداد و وصیتی نکرد ؟

« زن جاویدان جواب داد : مانعی نداشت الّا اینکه همهٔ شما در خانه های خود در دهستانها پراکنده بودید و اگر همه را خواسته بود این خبر در همه جا منتشر میشد . برای اینکه از شر تازیان در امان باشید آنچه را که من اکنون بشما باز گویم بمن سپرد ، حال اگر میخواهید بپذیرید و طبق آن عمل کنید . اصحاب پرسیدند : چه چیزهائی بتو گفته وچه وصیتی کرده است ؟ ما هرگز در حیات او

خلاف امر او کاری نکردیم . بعد از مرگ او هم مخالفت نخواهیم کرد .
زن پاسخ داد : اوبمن گفت علی‌التحقیق امشب بمیرم وروان من از کالبدم
برون رود و بکالبد این پسر که خادم من است داخل گردد ! من او را
براصحاب خود فرمانروا سازم و چون مُردم این امررا بآنها اعلام کن و
هرکس مخالفت کند دین ندارد وخلاف راهی که من اختیار کردم اختیار
کرده است . پیروان جاویدان پاسخ دادند : وصیت او را در بارهٔ این پسر
قبول کنیم .

« آنگاه دستور داد گاوی بیاورند وبکشند وپوست گاو را روی
خاك بیاندازند . روی پوست تشتی مملو از شراب نهادند وخود وی نان
خُرد کرد و دور تشت گذاشت . پس یکایك را بخواست و گفت پوست
را با پای خود لگد کنند و تیکهٔ نانی بردارند و در شراب زنند وتناول
کنند وبگویند : « ای روان بابك ! من بتو ایمان‌دارم آنسان که بروان
جاویدان ایمان دارم ! » و بعد هر کدام دست بابك را بگیرند وباتکریم
و تعظیم ببوسند و آنها نیز چنین کردند تا طعام آماده شد . آنگاه زن
جاویدان طعام و شراب آورد و بابك را برفراش خود بنشاند و خود نیز
پهلوی‌او دربرابرهمه بنشست وهریك سه جرعه شراب نوشیدند . یك‌ساقهٔ
ریحان برداشت وبببابك داد وبابك آنرا بگرفت وبدین‌طریق عقد ازدواج
آنها واقع شد . اصحاب پیش آمدند وکرنشی کردند ومراسم تکریم و
تعظیم بجای‌آوردند وبدین‌سان آن زناشوئی‌را برسمیت شناختند . . . »

مهمترین مطالبی که در داستان فوق از اصول‌عقائد بابك مندرج
است بشرح ذیل است : اول اینکه بابك دعوی خدائی داشته است و یا
لااقل خودرا مظهرخدا میدانسته است . دوم بابك اظهار
کرده است که روان سرور و استادش جاویدان در
کالبد او حلول نموده است . (۱) بدین طریق از چهار

**اصول‌عقائد بابك**

---

(۱) این معنی را طبری نیز تأیید کرده است : جلد سوم صفحهٔ ۱۰۱۵ .

عقیده‌ای که شهرستانی ( صفحهٔ ٥٨٧ ) مختص همهٔ غلاة شیعه میداند بابك دست کم دو یا محتملاً سه‌اصل آنرا قائل است : یکی حلول‌خدا درپیکر بشر ، دوم تناسخ یاانتقال روح ازیك پیکر به پیکر دیگر ، سوم رجعت یا باز گشت روحی که از بدن فارغ شده است بمنزل ومأوی جدیدی از گوشت . اما اینکه اصل بابك ایرانی خالص باشد محل تردید است زیرا صاحب الفهرست گوید پدرش بزبان‌نبطی آواز میخوانده است . دینوری در صفحهٔ ٣٩٧ اظهار عقیده میکند که بابك یکی از چهار پسر مطهر پسر فاطمه دختر ابومسلم بوده است(١). نظام الملك درسیاستنامه (چاپ شفر صفحهٔ ٢٠٤ ) گوید : خرمدینان هر گاه که مجمعی سازند یا به مهمی نشینند وبمشاورت پردازند نخست برابومسلم ومهدی وفیروز پسر فاطمه ( دختر ابومسلم ) که او را کودك دانا خوانند (وذکرش گذشت) صلوات دهند و شاید همان مطهر پدر بابك باشد . و نیز چنین بنظر آید که بابك صرفاً همان‌اصول‌عقائد استادش جاویدان‌را خواسته‌است جاویدان سازد ( طبری اتباع او را « الجاویدانیه » مینامد : صفحهٔ ١٠١٥ جزء سوم دیده شود ) . تنها چیزی که بابك بآن اصول اضافه کرده است بقول صاحب الفهرست قتل و غصب و حرب و مثله است که تا آنزمان باین اعمال آشنا نبودند . آنچه مسلم است وی دارای خلقی خونخوار بوده زیرا بگفتهٔ طبری ( صفحهٔ ١٢٣٣ جزءِ سوم ) در ظرف بیست سال ٢٥٥,٠٠٠ نفر را بکشت . مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف ( صفحهٔ ٣٥٣ ) شمارهٔ کشتگان را دست کم ٥٠٠,٠٠٠ تن تخمین کرده است. اما نسبت‌او باسایرمذاهبی که ذکر کردیم : چنانکه صاحب‌الفهرست گفته است بابك برای باز گشت باصول عقائد مزدك قیام نمود ودرصفحهٔ ٢٠١ سیاست نامه نیز دیده میشود که یکی از سرداران وی علی مزدك نام

---

(١) نسب بابك بسیار مشکوك بوده است ؛ طبری جزو سوم صفحهٔ ١٢٣٢ دیده شود .

داشته است. عموماً بابك را خرمی میخوانند و این عنوان را صاحب الفهرست برای جاویدان و رقیب وی ابوعمران قائل شده است و در سیاست نامه (صفحهٔ ۱۸۲) ملاحظه میکنیم که خرمی و مزدکی صرفاً دولفظ مترادف است. پیروانش را نیزعموماً خرمی‌میخوانند. لکن پاره‌ای اوقات، مثلا طبری در جلد سوم صفحهٔ ۱۲۳۵ آنها را المحمره بمعنی سرخ پوشان یا سرخ علمان خوانده است.

(طبری دروصف سرخ‌پوشان چنین گویند که این‌جماعت بطرفداری از ثیافیلوس(۱) با مسلمین میجنگیدند).

برای منظوری که ما درپیش داریم نقل جنگهای زیادی که بابك با مسلمین کرد ضرورت ندارد و نیز چه لازم فیروزیهای درخشانی را که بکرّات‌نصیب وی گردید دراینجابشماریم. همین اندازه کافی‌است بگوئیم

**اعدام بابك وبرادرش عبدالله**

که پس از بیست و دو سال مصونیت (از تاریخ ۲۰۱ تا ۲۲۳ هجری مطابق با ۸۱۶ تا ۸۳۸ میلادی) سرانجام بکیفراعمال خودرسید وازافشین شکست‌خورد وافشین او را دستگیر ساخت و بسر من رأی گسیل داشت و در برابر المعتصم خلیفه اعدام شد. جسد او را در آنجا در نقطه‌ای موسوم به العقبه بدارآویختند ودرزمان طبری هم این مکان بدان سبب معروف بوده است (جلد سوم صفحهٔ ۱۲۳۱) و سرش را بخراسان فرستادند. برادرش عبدالله را همراه پورشروین طبری تحت‌الحفظ ببغداد بردند ودر آنجا اونیز بنظیر این سرنوشت دوچار گشت. در راه بغداد عبدالله را در قلعهٔ بَرَدان جای دادند. عبدالله ازمستحفظ خود پرسید: «تو کیستی؟» مستحفظ جواب داد: «من پورشروین شهزادهٔ طبرستانم». عبدالله گفت: «خدای را ستایش میکنم که یکی از دهقانان را برای نظارت دراعدام من مأمور فرموده است!» (در آنزمان نجباء ملاکین را دهقانان

---

(۱) Theophilus

مینامیدند . ) پورشروین بدژخیمی که نود نود نام داشت و مأمور کشتن بابك بود اشاره کرد و گفت : « فقط اودر کشتن تو نظارت خواهد داشت . » عبدالله رو به پورشروین کرد و پاسخ داد : « کار من با تست . این شخص فقط یك وحشی بیش نیست . اکنون بمن بگو آیا بتو اجازه داده اند خوردنی بمن دهی یا خیر ؟ » دژخیم جواب گفت : « چه میخواهی ؟ » عبدالله پالوده خواست و با اشتهای فراوان بخورد . آنگاه گفت : « ای فلان ! اگر خدا بخواهد فردا خواهی دانست که من دهقانم : » ( دهقان نام نجباء قدیم ایران بوده است . ) سپس شراب خرما خواست . باودادند و اندك اندك تا نزدیك صبح بنوشید . بامدادان راه بغداد پیش گرفتند و همینکه بسر پل رسیدند حاکم بغداد اسحق‌بن ابراهیم بفرمود تا دست و پای عبدالله را قطع کردند . عبدالله دم نزد و هنگامی که دست و پای او را میبریدند کلمه‌ای بزبان نیاورد . بعد او را در سمت شرقی رودخانه بین دوپل بدار آویختند ولی باندازه‌ای که بابك مورد استهزاء خلق قرار گرفته بود عبدالله مورد استهزاء قرار نگرفت زیرا بابك را بر فیل سوار کردند وجامه‌ای زربفت برتن و کلاهی گرد ازپوست سمور از کلاه‌های ایرانیان که قلنسوه نامند برسراو گذاشتند .

یکسال بعد هم (درماه سپتامبر ۸٤۰ میلادی) جسد مازیارشهزادهٔ گردنکش طبرستان را پهلوی جسد بابك بدار آویختند . ابوتمّام شاعر ( تاریخ وفات ۸٤۵ــ٦ ) دربارهٔ این منظرهٔ رقت‌آور اشعاری سروده است که نقل میشود(۱) :

**اعدام مازیار که پهلوی بابك بدار آویخته شد**

ولقد شفی الاحشاء من برحائها    ان صار بابك جار مازیار

(۱) ازابن‌خلکان چاپ‌وستنفلد Wüstenfeld شمارهٔ ۷۰۹ ترجمهٔ‌دوسلان de Slane جلد سوم صفحهٔ ۲۷٦ نقل شده است .

ثانیه فی کبد السماء و لم یکن　　لاثنین ثان اذا هما فی الغار (۱)
و کانما ابتدرا لکیما یطویا　　عن باطس خبراً من الاخبار
سود اللباس کانما نسجت لهم　　ایدی السموم مدارعا من قار
بکروا واسروا فی بطون ضوامر　　قیدت لهم من مربط النجار
لایبرجون و من رآهم خالهم　　ابداً علی سفر من الاسفار

سومین شخصی که بزودی همان راه بابك و عبدالله را پیمود خود افشین بود که بابك را شکست داد و در شورش مازیار علیه عبدالله بن طاهر سرّاً شرکت داشت. عبدالله بن طاهر از طرف خلیفه والی خراسان بود. افشین نیز که سابقاً از سرداران عمده و ازمقربان درگاه خلیفه بشمار میرفت ازجهت ایرانی الاصل بودن وایراندوستی ازدونفردیگری که درآن میعادگاه وحشت زا (۲) بهم پیوستند کمتر نبود.

**اعدام افشین**

---

(۱) اشاره به پیامبر وابوبکر درغار ثور است. رجوع شود به قرآن سورهٔ نهم آیهٔ چهلم.

**یادداشت مترجم:** در چاپ اخگر آیهٔ سی و نهم ازسورهٔ التوبة صفحهٔ ۲۴۸: اینك آیهٔ شریفه:

الاتنصروه فقدنصره الله اذاخرجه الذین کفرواثانی اثنین اذهما فی الغار اذیقول لصاحبه لاتحزن ان الله معنا فانزل الله سکینة علیه و ایده بجنود لم تروها وجعل کلمة الذین کفروا السفلی وکلمة الله هی العلیا والله عزیزحکیم.

(۲) برای اینکه معلوم شود تا چه اندازه تازیان مورد نفرت او بوده‌اند مخصوصاً رجوع شود بصفحات ۱۹۹ تا ۲۰۷ تاریخ بیهقی (چاپ کلکته سال ۱۸۶۲) وترجمهٔ این عبارت عجیب که کازیمیرسکی Kazimirski در صفحات ۱۴۹ تا ۱۵۴ دیوان منوچهری (چاپ پاریس بتاریخ ۱۸۸۶) داده است و این همان چاپ خود کازیمیرسکی است وتطبیق شود باترجمه‌ای که دوسلان de Slane ازابن خلکان کرده است (جلد اول صفحهٔ ۶۳ و ۷۲ یادداشت شمارهٔ ۹). درآنجا باستنادقول ابن شاکر افشین ازسلالهٔ پادشاهان قدیم ایران قلمداد شده واین قول را بیهقی تأیید کرده است (همان چاپ کتاب تاریخ بیهقی دیده شود، صفحهٔ ۲۰۳، سطور ۲-۱= کازیمیرسکی درهمان چاپ دیوان منوچهری صفحهٔ ۵۱ پنج سطر آخر).

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۴۹۰)

محاکمهٔ او را طبری بنحو بسیار جالب توجهی شرح داده است (جزء ثالث صفحات ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۳). این شرح از آنجهت مهم است که نشان میدهد در آنزمان سران سپاه امیر مؤمنان را ادنی تظاهر به اسلام کفایت میکرد. افشین نیز به اندکی ظاهر سازی قانع بود (تاعاقبت بدلائل صرفاً سیاسی مبغوض واقع شد.)

هارون بن عیسی بن منصور شخصی است که ناظر و شاهد وقایع بوده و این داستان را نقل کرده است و ما نیز خلاصهٔ آنرا باعتبار قول او در اینجا میآوریم:

**محاکمهٔ افشین**

این اشخاص از کسانی هستند که در محاکمهٔ او حضور داشتند: احمدبن ابی دُعاد و اسحق بن ابراهیم بن مصعب و محمد بن عبدالملك الزیّات که دادستان (۱) این محاکمه بود، و مازیار (که از طرف پادشاه شهادت میداد ولی چنانکه دیدیم ازاینکار خود فائده‌ای نبرد) وهمچنین موبدمجوسان ویکی ازشاهزادگان سغد و دو تن ژنده پوش از اهالی همان ایالت. نخست از ژنده پوشان بازپرسی کردند. ژنده پوشان پشت خود را بدادگاه نشان دادند که در اثر ضربات تازیانه پوست آن رفته و مجروح شده بود. ابن الزیات از افشین پرسید: «این اشخاص را میشناسی؟» افشین جواب داد: «بلی میشناسم»: این مؤذن وآن دیگری امام جماعت است. این دونفر مسجدی

---

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۴۸۹)

**یادداشت مترجم:** تاریخ مسعودی معروف به‌تاریخ بیهقی ازابوالفضل محمدبن حسین کاتب بیهقی بامقابله و تصحیح وحواشی و تعلیقات آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه تهران درسه‌جلد درتهران در سالهای ۱۳۱۹ و ۱۳۲۶ و ۱۳۳۲ چاپ شده است.

---

(۱) **یادداشت مترجم:** اصل عربی آن «مناظر» است (نگاه کنید بتاریخ طبری جزء هفتم ۳۰۶ چاپ مطبعه الاستقامة بالقاهره، ۱۹۳۹ میلادی = ۱۳۵۸ هجری).

در اشروسنه بنا نهادند و بهریك هزار تازیانه زدم زیرا با شهزادگان سغد قرار داده بودم که همهٔ مردم را در کیش خود آزاد بگذارم و آزاری نرسانم و این دو نفر بمعبدی که بعضی از اهالی اشروسنه بدانجا میرفتند و اصنام خود را پرستش میکردند حمله بردند و بتها را پرتاب کردند و بتخانه را بصورت مسجد در آوردند بدین سبب آنها را بسزای عمل خود رساندم و بهر یك هزار تازیانه زدم زیرا عمل آنها عمل تجاوزکارانه بود و مردم را از پرستش باز داشته بودند.»

**نخستین اتهام: تازیانه زدن بمسلمین برای بت‌شکنی**

ابن الزیات از این مطلب گذشت و بقسمت دیگر ادعانامه خود پرداخت: ابن الزیات گفت: «آن کتاب کدام است که تو داری و بازر و زیور و گوهر آراسته‌ای و حال آنکه عبارات کفرآمیزی نسبت بخدا در آن کتاب مندرج است؟» افشین پاسخ داد: «آن کتاب را از پدرم بارث بردم و پاره‌ای از امثال و حکم ایرانی در آن کتاب است. اما اگر کفر و زندقه‌ای در آن کتاب باشد من از جنبهٔ ادبی کتاب استفاده میکنم و بچیزهای دیگر توجهی ندارم. روزی که این کتاب بمن رسید دارای همین تزیینات مجلل و با شکوه بود و من بآن تزیینات دست نزدم و حاجتی پیش نیامد که مجبور شوم آن تزیینات را از کتاب برگیرم. پس کتاب را بصورتی که بود گذاشتم چنانکه شما هم کتاب کلیله و دمنه و مزدك(۱) را در خانهٔ خود گذاشته اید و من این کار را منافی اعتقاد خود باسلام نمیدانستم.»

**اتهام دوم: داشتن کتاب کفر و زندقه**

---

(۱) چنانکه نولدکه در تاریخ ساسانیان صفحهٔ ۴۶۱ حاشیهٔ شمارهٔ ۲ پائین صفحه نوشته است (Nöldeke, Gesch. d. Sasaniden) این کتابیکه «ابن مقفع آنرا [بعربی] ترجمه کرد و ابان اللاحقی دراو تجدید نظر نمود البته بارعایت سجع (رجوع شود به الفهرست صفحات ۱۱۸ و ۱۶۳) کتاب مذهبی نبوده بلکه کتابی بود که صرفاً برای خاطر خوانندگان نگارش یافته و در زمرهٔ کتاب کلیله دمنه بشمار آمده و خواندن آن برای مسلمین زیان‌آور تلقی نشده‌است.»

**اتهام سوم: خوردن گوشت حیوانیکه خفه شده است و خودداری از ختنه**

سپس موبد مجوس پیش آمد و گفت: این شخص را عادت چنان بود که گوشت حیوان خفه شده را بخورد و مرا نیز میخواست باینکار وادار کند و مدعی بود که گوشت این چنین حیوان نازکتر از گوشت ذبایح است. بعلاوه هر چهارشنبه یك گوسفند سیاه را میکشت و با شمشیر خود آنرا دو نیم میکرد و پس از گذشتن ازمیان دوقطعه گوشت آن را میخورد. روزی بمن گفت: منهم مانند اینها شده ام [ مقصودش تازیان بود ] و هر چه را تازیان دوست ندارند منهم دوست ندارم. حتی در خوردن روغن و سوار شدن شتر وپوشیدن سندل ( هم بآنها فرقی ندارم ) ولی تا امروز یك موی از بدن من کم نشده است. میخواست بگوید هرگز مادهٔ تنویر وچیزهائی که موجب ازالهٔ موست بکار نبرده وحاضر نشده است ختنه کند. افشین گفت: « بمن بگوئید آیا کسی که بدین نحو سخن گوید بکیش و آئین او اعتمادی باشد؟ »

این موبد از مجوسانی است کـه بعد در عهد المتوکل اسلام آورد و یـکی از مقربان خلیفه شد. جواب دادند: « خیر ». سپس افشین گفت: « چه معنائی دارد که شما شهادت شخصی را که بهیچوجه مورد اعتماد واطمینان خود تا نهم نیست قبول میکنید؟ » آنگاه روی بموبد کرد و گفت: « آیا دری یا پنجره‌ای بین خانهٔ من و خانهٔ تو بود که از آن در یا پنجره مرا توانستی ببینی واز کارهای من آگاه شوی؟» موبد پاسخ داد: « خیر ». افشین پرسید: «آیا مرا عادت بر آن نبود که ترا نزد خود خوانـم و اسرار خود را بتو گویم و از مسائل ایران و عشق و علاقهٔ خود نسبت بایران و چیزهائی که مربوط بایران است باتو گفتگو کنم؟» موبد جواب داد: «آری». افشین گفت: « پس تو نه در دین خود راستگوئی و نه‌در دوستی کریم الطبع باشی زیرا مطالبی را

که در نهان با تو در میان گذاشتم و بتو اعتماد کردم در عیان بر ضدمن بکار بردی .»

سپس مرزبان سغد را جلو خواندند و از افشین سؤال شد که اورا میشناسی یا خیر؟ افشین جواب منفی داد. از مرزبان پرسیدند :افشین را میشناشی ؟ » جواب مثبت داد رو بمتهم کردوفریاد

**اتهام چهارم : چرا قبول کردی تورا مانند خدا تکریم کنند ؟**

بر آورد :» ای دغل تاکی ازخود دفاع کنی وبکوشی که حقیقت را دگرگون جلوه دهی ؟ » افشین پاسخ داد : « توریش دراز چه میگوئی »دیگری پرسید: « رعایای تو چگونه در نامه های خود ترا خطاب کنند ؟ » جواب داد : « همانگونه که بپدر و پدر پدرم می نوشتند . » مرزبان سؤال خود را دنبال کردو گفت :« بگوچگونه ترا خطاب کنند؟» افشین پاسخ داد : « نخواهم گفت . » مرزبان گفت : « آیا در نامه هائی که بتو مینویسند عنوان نامه ها بزبان اشروسنه چنین و چنان نباشد وآیا ترجمهٔ آن چنین نیست : به پیشگاه خدای خدایان ازطرف خادمش فلان بن فلان ! » افشین جواب داد : « بلی چنین است » . ابن الزیات فریاد بر آورد :« آیا مسلمین اجازه میدهند کسی بدین مضمون آنانرا مورد خطاب قرار دهد ؟ پس برای فرعون چه باقی گذاشته اید ؟ فرعون باتباع خود گفته بود : انا ربکم الاعلی (۱)» . افشین گفت :« رسم مردم چنین بود واین رسم را نسبت بپدرم وپدر پدرم وخودم پیش از آنکه مسلمان شوم رعایت میکردند ومن نخواستم خود را در انظار آنان کوچك کنم مبادا دروفاداری نسبت بمن سست شوند :» اسحق بن ابراهیم بن مصعب بانگ بر آورد : « وای برتو ای حیدر ! چگونه تو نزد ما بخدا سوگند یاد میکنی و بتواعتماد میکنیم وسوگندترا میپذیریم ورفتار ما باتورفتاری است که با یك فرد مسلمان میشود و حال آنکه دعاوی تو شبیه بدعاوی فرعون است ؟» افشین پاسخ داد :«ای ابوالحسین ! این عبارت را عُجیف

---

(۱) قرآن سورهٔ ۷۹ آیهٔ ۲٤ .

علیه علی بن هشام بکار برد . امروز هم تو علیه من بکار میبری تا فرداچه کسی علیه خودت بکار برد ! »

سپس مازیار سپهبد طبرستان را پیش خواندند واز افشین پرسیدند: « این مردرا میشناسی؟ » افشین پاسخ داد : « خیر ». ازمازیار پرسیدند افشین را میشناسی ؟ مازیار جواب مثبت داد . حاضرین بافشین گفتند : « این مرد مازیار است . » افشین گفت : « آری اکنون او را شناختم . » پرسیدند : « آیا باوی مکاتبه کرده‌ای؟ » افشین جواب منفی داد. بازازمازیارسؤال کردند : « آیا افشین چیزی بتو نوشته است ؟ » جواب داد : « آری برادرش خاش نامه ای به برادرم کوهیار نوشته بود که هیچکس جز من وتو و بابك نتواند این آئین را که (۱) اجلی از دیگر مذاهب است غالب و فرمانروا سازد . اما بابك بعلت دیوانگی سبب مرگ خود شد وبا اینکه کوشیدم اورا از مرگ نجات دهم دیوانگی او نگذاشت تا اینکه بدان بلیهٔ بزرگ دوچار گشت. اگر توشورش کنی مردم ( یعنی تازیان ) جز من کسی را ندارند بجنگ تو فرستند و با من پهلوانان و دلیران و سلحشورانند . پس اگر مرا بمیدان نبرد تو گسیل دارند بیش ازسه گروه با ما مصاف ندهند : تازیان و مغربیان (۲) و ترکان . عرب مانند سگ است ؛ خرده نانی جلوش اندازم ، آنگاه سرش را با گرز گران بکوبم . این مگسان ( اشاره بمغربیان ) عدهٔشان کم است(۳) . اما این شیطان بچگان ( اشاره بترکان)

**اتهام پنجم : تحریك نهانی مازیار بشورش و تشویق او بعصیان**

(۱) تصور میکنم مقصودش یا کیش زردشت است یا آئین مزدك که بوسیلهٔ بابك زنده شد .

(۲) مراد ازمغربیان یا مغاربه اعراب وبربریان شمال و شمال غربی آفریقا می باشند .

(۳) معنی عبارت « انما هم اکله رأس » این است که از حیث عده کم‌اند ویك خوراك کله برای سدجوع آنها کافی است . رجوع شود به صفحهٔ ۷۳ قسمت اول کتاب اول فرهنگ عربی لین Lane, Arabic Lexicon

دراندك زمانی پیکانشان تمام شود وسواران آنهارا محاصره کنند وبیك حمله‌همه را ازپادر آورند وباردیگرمقام ومنزلتی را که‌آئین‌ما درروزگار ایرانیان(۱) داشت بدست آورد.»

افشین پاسخ داد: «این مرد برادر خودش و برادر مرا متهم بکارهائی میکند که ربطی بمن ندارد وهرگاه چنین‌نامه ای را هم خود من باو نوشته بودم تا او را بخود متمایل سازم و آمدن مرا با متانت وسکوت‌وآرامش تلقی کند تازه کارخطائی نبودزیرامن که‌بنیروی‌بازوی خود خلیفه را یاری کردم بیشتر حق دارم که به نیروی خرد نیز او را یاری کنم و دشمن اورا غافلگیر سازم ونزد او برم وبدین وسیله دردیدهٔ سرور خود سربلند شوم‌همچنانکه عبدالله‌بن طاهر نیزبدان وسیله کسب عزت و افتخار نمود.»

این محاکمه بتفصیل‌بیشتری شرح داده شده مخصوصاً آنجا که باو ایراد کنندچرا ختنه نکرده است (وابی دعاد گوید کلیةً اسلام وطهارت درشرع بسته بختنه است). افشین درمقام دفاع ازخود اظهار میکند که ازترس ضرر وخطر زیربار آن عمل نرفته است. معاذیر اورا باسرزنش وسخریه تلقی کردند و باطل ومردود دانستند وچنین گفتند: «آیاممکن است سربازی که جانش بر کف وپیوسته در معرض نیزه و ضربهٔ شمشیر است ازچنین‌چیزی بهراسد؟» افشین دیدمحکوم است، باخاطری پریش رو بابن ابی دُعاد کرد و گفت: «انت یا اباعبدالله ترفع طیلسانك بیدك فلاتضعه علی عاتقك حتی تقتل به جماعةً.» (۲) ای ابا عبدالله طیلسان

---

(۱) از کلیهٔ مطالب فوق کاملاً چنین برمیآید که افشین با اینکه از اهل ماوراءالنهر بشمار میرفت خلاف آنچه برخی مدعی شده‌اند ترك نژاد نبود وازحیث احساسات یکسره ایرانی وغمخوار ایرانیان بوده‌است.

(۲) مقصود این است که وی از قضاتی است که متهم را باعدام محکوم کند. لین Lane در کتاب لغت خود گوید طیلسان شبیه لباس رسمی دانشگاه

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۴۹۶)

خودرابادست برمیداری وآنرابردوش نگذاری‌مگرآنگاه که جماعتی‌را بدانوسیله بکشتن دهی . ابن ابی دعاد خطاب بحضار گفت : « بر شما آشکار و هویداست که این مرد کی و چکاره است . » آنگاه بغای ترك ( بغای کبیر )(۱) را مورد خطاب قرار داد و گفت : « او را دور کن ! » بغا کمربند افشین را بگرفت وچون‌افشین خروش برآورد که ازشماهمین انتظار میرفت . بغا دامنش را برسرش افکند و درحالیکه اورا نیمه خفه کرده بود باز بزندانش برد . المعتصم خلیفه باستغاثه و استرحام او توجهی نکرد وحتی ظاهراًخواست ویرامسموم سازد . میوه‌ای‌زهرآگین بدست فرزند خود هارون برای او فرستاد . هارون بعد بخلافت رسید و بلقب الواثق بالله ملقب گردید (۲). سپس المعتصم فرمان داد بتدریج وآهسته آهسته ویرا از گرسنگی هلاك سازند . چنانکه قبلاً بیان شد یك چندی حسد او را میان مقاتل بابك و مازیار بدار آویختند و بعد بسوزانیدندوخاکسترش‌را بدجله ریختند . درخانهٔ افشین علاوه‌بربتهای گوناگون و جواهرنشان کتب بسیاری درموضوع مذهبی که محرمانه بآن علاقمند بوده پیدا شد ، ازجمله کتاب زراوه از کتب مجوس میان‌آن کتابها دیده شد . تاریخ وفات او ماه ژوئن سال ۸۴۱ مسیحی است .

---

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۴۹۵ )

بوده است وشایدلباس‌رسمی استادان هم‌بتقلید ازطیلسان است . طیلسان‌رادانشمندان وفقهاء وعلماء واطباء وامثالهم می‌پوشیدند .

**یادداشت مترجم :** نگاه کنید بتاریخ طبری جزء هفتم صفحهٔ ۳۰۸ ، چاپ قاهره ۱۹۳۹ میلادی = ۱۳۵۸ هجری . طیلسان لباس ایرانیان است . وقتی میگفتند یاابن‌الطیلسان کنایه ازایرانی بودن مخاطب بوده‌است ومعرب تالسان فارسی است ( اقرب الموارد ، مجلدسوم صفحهٔ ۷۱۲ - ۷۱۱ ) . در فرهنگ نفیسی جلد سوم صفحهٔ ۲۲۷۲ این کلمه‌رامأخوذ ازتالشان فارسی بمعنای چادر یاجامه‌ای‌آورده که بردوش اندازند . جمع آن طیالس وطیالسه ودرشتم گویند : یاابن‌الطیلسان یعنی ای عجمی‌زاده !

---

(۱) **یادداشت مترجم :** بغاالکبیر ابی‌موسی‌الترکی .

(۲) داستان جالب توجه حمدون بن اسمعیل در طبری ( جلد سوم صفحات ۱۳۱۴ تا۱۳۱۸ ) دیده شود .

بنا براین بایستی نه ماه بعداز جلسهٔ محاکمهٔ وی و اعدام مازیار با ضعف وناتوانی در زندان بسر برده باشد .

سیاست عباسیان در اوائل امر علی‌الخصوص سیاست المأمون (۱) این بود که ایرانیان را علی رغم تازیان تجلیل کنند ؛ پاره‌ای از تجلیات روح نژادی و مذهبی ایران قدیم را که بیشتر آشکارا و نمایان بود و بی‌پرده و مکشوف بمنصهٔ ظهور رسید در این فصل مورد دقت قرار دادیم - مقصود مساعی و مجاهداتی است که در واقع ایرانیان برای امحاء سروری عرب وسیادت اسلام واحیاءِ قدرت فرمانروایان وفرزانگان قدیم ایران بعمل آوردند (۲) . بیك تعبیر ممکن است گفته شود که اینگونه آمال وآرزوهای ایرانیان پس از یك گذشتهٔ غیر قابل انکار وتغییر ناپذیر بر فراز سه چوبهٔ داری که در سرّ من رأی برپا کردند برباد رفت ولی افکار و عقائد ملی ایران که باشکال و صور مختلف برای تجدید مظاهر ایرانیت و رهائی از نفوذ غیر جلوه گر شد باشدتی چنان دوام یافت که بقول ابوتمّام (۳) :

« ومن رآهم خالهم ابداً علی سفر من الاسفار »

---

(۱) دلائل عدم اعتماد وی را نسبت بعرب بطور وضوح طبری درجلد سوم صفحهٔ ۱۱۴۲ شرح داده است .

(۲) تطبیق شود با فصل درخشانی که گلدزیهر در باب شعوبیه در صفحات ۱۴۷ ببعد مخصوصاً صفحهٔ ۱۵۰ کتاب خود در خصوص مطالعات اسلامی نوشته است: Goldziher, Muhammedanische Studien

(۳) رجوع شود بصفحهٔ ۴۸۹ همین کتاب .

# باب چهارم

## نخستین دورهٔ انحطاط خلافت

## از جلوس المتوکل تا جلوس سلطان محمود

## غزنوی ( ۱۰۰۰ - ۸۵۰ میلادی )

# فصل دهم

## مظاهر عمومی نخستین دورهٔ انحطاط خلافت

## ( ۸۴۷ - ۱۰۰۰ میلادی ) ازجلوس المتوکل تا جلوس محمود غزنوی

**خصائص کلی**

دوره‌ای را که اکنون مورد مطالعه قرار میدهیم هر چند ازلحاظ سیاسی درخشندگی دورهٔ گذشته را ندارد لکن از بسیاری جهات بهمان اندازه جالب توجه است. خلفای این عصر ناگهان بجای وسعت نظر وروح پر تحملی که مأمون و جانشینان وی داشتند به‌تنگ نظری و تعصب گرائیدند. این امر مانع رشد نهضتهای مذهبی و فلسفی نشد بلکه علی الظاهر مشوّق چندین جنبش بسیار شایان توجه گردید. نمونهٔ مهمی از نهضتهای مذهبی این عصر دعوت قرامطه واسمعیلیه‌است که باستقرار حکومت‌خلفای رقیب‌یعنی‌فاطمیون در افریقای شمالی و مصر منتهی شد و مثال بارزی از نهضتهای مهم فلسفی جمعیت اخوت معروف به اخوان‌الصفاست. در بار بغداد بر اثر سر کشی و ستمگری روز افزون مستحفظین سلطنتی ترك (۱) دوچار استرخاء و فلج دائم التزاید شده بود. خلفاءِ عصر این مستحفظین را در ایام سخت گرد خود جمع نمودند و این امر مستقیماً سبب شد که‌در بسیاری از نقاط امپراطوری اسلام علی‌الخصوص در ایران سلاطین‌وامراء تقریباً مستقل یا نیمه مستقلی‌پدید آمدند و دربار سلاطین وامراءِ مزبور اکثر مرکز علم و ادب گردید و از بسیاری جهات نسبت بخلفائی که در شهر دور و بیعلاقه‌ای فرمانروائی داشتند بهتر میتوانستند استعداد

---

(۱) Praetorian Guards

ذاتی اهالی محل خود را تشخیص دهند و افراد با قریحه‌را تشویق کنند.
بعلاوه وجه امتیاز ادوار بعد این بود که لامرکزیت در آن ادوار شدت یافت ولی معایب آن هنوز آشکار نشده بود . در سراسر اراضی وسیعی که بغداد هنوز مرکز علمی و تا حد زیادی مرکز سیاسی آن شناخته میشد زبان عربی هنوز زبان سیاست وعلم وفرهنگ بشمارمیرفت و روابط مادی و معنوی ملل بآن اندازه بمانع بر نخورده بود که افکار وعقائد مختلف نتواند آزادانه سیر خود را میان اقوام و امم ادامه دهد ، بنحوی که دانشمندان بآسانی ازیك مرکز علم بمرکز دیگرمیرفتند و مبانی نظری و اصولی که در اسپانی و مراکش طرح میشد بسرعت در خراسان و ماوراءالنهر مورد بحث قرار میگرفت .

بعلاوه از نقطهٔ نظر مخصوص ما این دوره دارای اهمیت خاصی است زیرا آنچه راکه معمولاً ادبیات فارسی میدانیم در این عصر بوجود آمد . مراد ادبیات ایران بعداز اسلام است . در یکی از فصول قبل ( صفحات ٢٠ تا ٣٠ ) گفتیم که شواهدو دلائل ضعیفی برای اثبات وجود نوشته های فارسی نوین ( در مقابل پهلوی ) بتاریخ‌مقدمتری‌میتوان اقامه کرد و دیدیم که یاد داشتها یا حتی کتابچه ها یا رسالاتی احیاناً ممکن است قبل از اواسط قرن نهم میلادی وجود داشته باشد . در عین حال بسیار محل‌تردید است که حتی یك سطر فارسی از متونی که‌قبل‌ازاواسط قرن نهم میلادی نوشته اند در دست باشد ، زیرا آن شعر فارسی که عوفی مدعی است عباس مروزی (١) در سال ٨٠٩ میلادی هنگام ورود

**ترقی ادبیات فارسی‌دراین عصر**

---

(١) رجوع شود بصفحات ٣٦ - ٣٨ رسالهٔ دکتراته در بارهٔ پیشروان و معاصرین رودکی :

Ethé, Rudagi's Vorläufer und Zeitgenossen, ein Beitrag zur Kentniss der ältesten Denkmäler Neupersischer Poesie .

ونیز رجوع‌شود بصفحات ٤٧ تا٤٨ تاریخ ادبیات فارسی تألیف‌هرن :

Horn, Geschichte der Persischen Literatur (Leipzig. 1901) .

خلیفه المأمون بآنشهر سروده است بطوریکه کازیمیرسکی تذکر داده ازجهت اعتبار و سندیت بسیار مشکوك است (۱) . خراسان دور ترین ایالات ایران ازمقر خلافت یعنی بغداد بود وهمینکه خود را ازقیدسلطهٔ مستقیم خلفا رها ساخت شعر فارسی درآنجا رونق یافت . نخست درعهد سلطنت طاهریان (۸۷۲ — ۸۲۰ میلادی) و صفاریان (۹۰۳ — ۸۶۸ میلادی) درگوشه وکنار و پس آنگاه بنحو سرشار در زمان سامانیان ۹۹۹—۸۷٤ میلادی) که ازطاهریان ملی تر وازصفاریان نجیب‌تربودند پیشرفت نمود وبلافاصله بعدازعصری که اکنون موردبحث قرارخواهیم داد یعنی در عصر غزنویان شعر فارسی اگر نگوئیم باوج اعلای خود رسید میتوان گفت رشدکامل حاصل نمود .

دریکی از فصول بعدبار دیگر وارد این بحث خواهیم شد ولی بهتر است در وهلهٔ نخست شمه‌ای از تاریخ عمومی این عصر خلافت بانظر وسیعتری چه از جهت سیاسی ، چه مذهبی ، چه ادبی گفته شود . علیهذا این باب را هم مانند ابواب قبل این تاریخ بسه فصل تقسیم میکنیم . درفصل اول کوشش خواهیم کرد مجملی ازمفصل اوضاع دورهٔ مورد بحث رابیان کنیم ودرفصل دوم بتفصیل بیشتری‌ازبعضی جنبش‌های مذهبی و فلسفی آنزمان سخن‌خواهیم گفت و فصل آخر را برای شرح قدیمترین دورهٔ ادبیات فارسی خواهیم گذاشت . و اگر خوانندهٔ این کتاب شکایت کند که چراهنوز اینهمه دراطراف بغداد ومطالبی گفتگو میشود که بیشتر مربوط بادبیات عرب است تاادبیات فارسی بایدخواننده درنظر بگیرد که یك‌قسمت ضروری ومهم طرحی که این کتاب براساس آن‌طرح تنظیم شده‌همین مباحث است ، زیرانگارنده جداً معتقداست که تحصیل زبان‌فارسی وقتی مثمر ثمراست که ازتحصیل زبان عربی مجزی نباشد و این معنی حتی ازجهات ادبی صرف نیز صادق است و در رشتهٔ

---

(۱) رجوع شود بصفحات ۸ و ۹ مقدمهٔ دیوان منوچهری (چاپ پاریس) (Kazimirski)

مذهب وفلسفه بیشتر صدق میکند وهر گاه بخواهیم ازحدود سطحی ترین مطالعات ادبی گامی فراتر نهیم نا گزیر وارد مسائل مذهبی و فلسفی میشویم . کسانی هستند که افق اطلاعات آنها در رشتهٔ ادبیات فارسی محدود است به گلستان وبوستان وانوار سهیلی ودیوان حافظ ورباعیات عمر خیام . این کتاب برای آن قبیل اشخاص نوشته نشده است .

**خلافت المتوکل**

این دوره باخلافت المتوکل شروع میشود وروزگار خلافت وی نسبةً طولانی واسف انگیز بوده است (٨٦١-٨٤٧ میلادی) . آنچه از جهت سیاسی خاص این دوره است سیادت ترکان وسرکوبی تازیان وتاحدی کمتر ایرانیان است واز جهت معنوی عکس العملی است که درمقابل عقائد آزاد منشانهٔ معتزله وتمایلات فلسفی خلفای سابق نشان داده شد و نفرتی است که از روی تعصب نسبت بعلی(ع) وشیعیان علی ابراز گردید . جای برمکیان وسایر ایرانیان نجیب را سربازان نفع طلب و هنگامه جوی ترك گرفتند (این اشخاص اصلاً وقاعدةً بردگانی بودند که درجنگهای مذهبی با قبائل بیدین ترك در سرحدات خراسان اسیر شدند) و نامهای وحشیانهٔ آنها بااعمال وحشیانه ای که مرتکب میشدند بخوبی منطبق است . صفحات تواریخ پراست ازنامهائی مانند بغا (بضم باء) ( بمعنای گاونر ) و بغای کوچك و بزرگ، و باغر ( بکسر غین ) ، و اتامش ( بضم الف و کسر میم ) ( که دو یا سه سال بعداز قتل المتوکل بصدارت رسید ) و بابیاك وکلبتکین وامثال آن . اسامی اینگونه سربازان مزدور با اینکه عربی شده است اصل و نسب آنانرا نشان میدهد . مثلا وصیف یکی از رؤساءِ توطئه کنندگان است که المتوکل رابقتل رساندند . نام وی کاشف از آنست که دراصل غلامی بوده است (١) . روزی که خلفا دیگر بمردم اعتماد

---

(١) این کلمه را درجلد دوم صفحهٔ ٨١٠ متمم لغت عرب تألیف دوزی نگاه کنید:

Dozy, Supplément aux Dictionnaires Arabes .

**یادداشت مترجم :** وصیف درلغت بمعنای نوکروغلام است :

و محبت نداشتند و عده‌ای از این افراد وحشی و خودکام و شدید العمل را گرد خود جمع کردند و مقرّ خلافت را از بغداد به سرّمن رأی (سامراء) منتقل ساختند برای آنان روز نحسی بود. معنای سرمن رأی این است که «هر کس آن را ببیند خرسند گردد.» وچنانکه مویر (۱) گوید: «این خرسندی بدلیل زیبائی آن محل باشد.» ظریفی بفراست و فکاهت گفته است: «هر کس ترکان را دید که در آنجا مسکن گزیدند خرسند شد که بغداد از شر آنها رهائی یافته است.» هرچند این واقعه درعهد خلافت المعتصم روی داد ثمرات تلخ آن نخست در ایام المتوکل بدست آمد.

**تعصب المتوکل**

راست است که المتوکل در اواخر خلافت خود (۸۵۸ میلادی) بفکر انتقال پایتخت افتاد و اینکه دمشق را بجای بغداد در نظر گرفت اختصاصاً نشان میداد که نسبت به بنی‌امیه بدیدهٔ ستایش و تحسین مینگرد و در بارهٔ اهل تشیع کینه میورزد. تعصب مذهبی وی مخصوصاً علیه تشیع نمایان شد و علیه یهود و نصاری نیز تعصب خود را بوسیلهٔ قوانین و مقررات ملال‌انگیز ظاهر ساخت. این تعصب با تمایلات طبیعی وی نسبت بترکان کاملاً منطبق بود و بهمین جهت ناگزیر باید اورا بسلطانی سیه‌دل و متعصب‌ازسلاطین عثمانی شبیه کنیم نه اینکه بگوئیم جانشین المنصور والمأمون بوده‌است. روش اونسبت بشیعه چنان بود که‌خون چندین تن از شیعیان رابریخت؛ منجمله‌معلم‌فرزندانش‌ابن‌السکیت از نحویون نامدار (۲) (۸۵۷ میلادی) و عیسی بن جعفر را بکشت. قتل عیسی بن جعفر دلائل بیشتری داشت

---

(۱) کتاب خلافت تألیف مویر چاپ دوم (سال ۱۸۹۲ میلادی) پائین صفحه ۵۰۹: Sir William Muir, The Caliphate

(۲) کتاب خلافت تألیف مویر چاپ‌دوم صفحهٔ ۵۲۵ وبروکلمان تاریخ‌ادبیات عرب جلداول صفحهٔ ۱۱۷: Brockelmann, Gesch. d. Arab. Lit.

جرم او بدگوئی از ابوبکر و عمر و عایشه و حفصه بود و بفرمان خلیفه در سال ۸۵۵ میلادی آنقدر او را زدند که جان سپرد و جسدش رابجای اینکه بخاك سپارند بدجله افکندند و بااین عمل بخیال خود «باهل بدع و ضلال که با جماعت مؤمنین مخالفت میکردند اعلام خطر نمود(۱) .»

المتوکل تنها بریختن خون شیعیان قناعت نمیکرد و حتی نسبت بائمهٔ بزرگ شیعه یعنی علی بن ابیطالب وحسین بن علی کهمورد تکریم قاطبهٔ مسلمین متّقی اعم ازشیعه وسنی میباشند کینه میورزید . بنابراین درسال ۸۵۱ میلادی مرقدمقدس حسین بن علی و آن بنائی را که بیادگارشهادت وی در کربلا برپا شده بود ویران ساخت و زائرین را از مسافرت بعتبات منع کرد(۲) و زمین آنجا را شخم زدند وکاشتند و علی الظاهر با صوابدید و اجازهٔ وی دلقکی زیر پیراهن خود بالشی نهان میکرد و شکم را بزرگ نشان میداد . آنگه در برابر خلیفه و درباریان باستهزاءِ علی میپرداخت(۳) .

**مقررات علیه یهود و نصاری**

چنانکه میدانیم بسیاری ازیهودیان ومسیحیان مورداحترام پیشینیان المتوکل بودند ولی المتوکل نخستین بار در اوائل خلافت خود (۸۵۰ میلادی ) و سه چهار سال بعددومین فرمان را علیه آنها صادر نمود . یهود و نصاری بموجب آن فرمان ملزم شدندطیلسان عسلی رنگ بپوشند(٤) وعلاماتی رنگارنگ وکلاه وکمری بسبك فرومایگان داشته باشند و فقط بر قاطر و خر سوار شوند و رکابی چوبین و پالانی بطرح عجیب اختیار

---

(۱) تاریخ طبری جزء سوم صفحات ۱٤۲٤ تا۱٤۲٦ .

(۲) ایضاً طبری جزء سوم صفحهٔ ۱٤۰۷ .

(۳) **یادداشت مترجم :** نگاه کنید به پاورقی صفحات ٤۳۲و٤۳۳ .

(٤) قباهای زردرنگی که زردشتیان ایران ( در یزد و کرمان ) هنوز باجبار میپوشند آخرین آثارهمان ناتوانیهاست . سعدی درقرن سیزدهم میلادی چون از آن طائفه سخن گوید به عسلی دوخته تعبیر کند . رجوع شود به پاورقی شمارهٔ ۲ صفحهٔ ٤۹٥ و٤۹٦ .

کنند و بر در ورودی خانه های خود تصاویر شیطان بیاویزند. کلیساها ومعابد جدیدالبنای آنها را ویران ساختند وبصورت مسجد درآوردند. حکم شد قبورشان هم سطح زمین باشد واز گرد آمدن در کوی وبرزن و نشان دادن علامات صلیب ممنوع شدند و اطفالشان مجاز نبودند نزد معلمین مسلمان نوشتن عربی و تعلیمات دیگر را فرا گیرند(۱).

**متفکرین و نویسندگان این عصر**

احمدبن‌حنبل (تاریخ وفات ۸۵۵ میلادی) مؤسس یکی ازمذاهب چهارگانهٔ سنت و جماعت است که مذهب حنبلی نامیده میشود. وسعت دائرهٔ افکار در مذهب حنبلی تنگ‌تر و تعصب بیشتر ومقام‌روحانیت کمتراست. دراین هنگام احمدبن حنبل از جهت نفوذ مذهبی تفوق و برتری داشت و رفتار ناهنجاری‌راکه معتزله‌دربارهٔ وی رواداشته بودند تلافی کرد و حسابشان را بضمیمهٔ ربح پاك کرد. حاجت به بیان نیست که با این جریانات سوء در واقع این دستگاه بطور کلی نسبت بدانشمندان و حکماء روی خوشی نشان نمیداد. این بود که نوادهٔ رئیس بیمارستان ومدرسهٔ طب جندی شاپور درعهد خلافت منصور راکه پزشکی موسوم به بخت یشوع(۲)بود ازکلیهٔ دارائی خود محروم ساختند وباتهام ناچیزی به بحرین تبعید نمودند (۸۵۸ میلادی) و جای تعجب نیست که عدهٔ نویسندگان ودانشمندان بزرگ در عصرالمتوکل نسبت بسایر اعصار کم

---

(۱) رجوع شود بصفحات ۵۲۱ و۵۲۲ کتاب خلافت تألیف موير :
Sir William Muir, Caliphate.
همچنین بتاریخ طبری جزء سوم صفحات ۱۳۸۹ ببعد وصفحهٔ ۱۴۱۹.

(۲) معنای بخت یشوع چنین‌است : عیسی نجات داده است. کلمهٔ بخت‌مشتق ازبختن بضم اول است که درفرس قدیم بمعنای نجات ورهائی دادن بوده است وبا بخت بفتح اول بمعنای اقبال ارتباطی ندارد. رجوع شود بیادداشتهای جالب توجه نولدکه صفحهٔ ۴۹ حاشیهٔ شمارهٔ ٤ پائین‌صفحه :
Nöldeke, Gesch. d. Artachshir-i-Papakân.

بوده است . ابن خرداد به کتاب المسالك و الممالك(۱) را تقریباً در آغاز این دوره برشتهٔ تحریر درآورد . از رجال دیگری که ذیلاً نام برده میشود قبلاً در اینجا ذکری بمیان آمده است : عبدالله بن سلام الجمحی مؤلف طبقات الشعراء و ابن سعد مورخ منشی الواقدی و قسطا بن لوقا ریاضی‌دان و دانشمند مسیحی و دیك الجن شاعر شیعه و شعوبی سریانی که تقریباً در همان روزگار یا کمی بتاریخ مقدم میزیسته است وهمینطور ابن السکیت بینوا و بخت یشوع و احمدبن حنبل که در این هنگام پیروز و کامکار بود ( تاریخ وفات احمد بن حنبل ۸۵۵ میلادی ) . غیر از چند نویسندهٔ نامدار دیگر که در این عصر زندگانی میکردند و نامشان بترتیب وفات دراینجا ذکر خواهد شد از ارباب فضل و ادب تقریباً تنها کسانی که لازم است از آنها یادی بشود یکی یحیی بن ماسویه (تاریخ وفات ۸۵۶ میلادی ) است که طبیب و مترجم زبان یونانی بود ؛ دیگر الازرقی ( تاریخ وفات ۸۵۸ میلادی مورخ مکه و دعبل شاعر است که او نیز ازاهل تشیع بوده است ( تاریخ وفات ۸۶۰ میلادی ) . نام ذوالنون عارف مصری و همفکر او المحاسبی را که بتاریخ مقدم میزیسته است ممکن است باین صورت افزود . دیگر شاعر نگونبخت علی بن جهم السامی است که برای المتوکل مدیحه سرائیها کرده و یکی از قصائد اوهنوزدردست است . دیگرشاعره فضل یمامه است ، همچنین موسیقی‌دان پسر سرایندهٔ معروف دربار هارون و اسحق ابراهیم الموصلی و چند تن دیگر .

درپایان سال ۸۶۱ میلادی المتوکل درحال مستی بدست مستحفظین ترك نژاد وی بقتل رسید و محرك قتل المنتصر فرزند المتوکل بود که

---

(۱) این کتاب در مجلهٔ آسیائی بسال ۱۸۶۵ بضمیمهٔ ترجمهٔ فرانسه چاپ شده است ( دورهٔ ششم جلد پنجم صفحات یك تا ۱۲۷ و ۲۲۷ تا ۲۹۵ و ۴۴۶ تا ۵۲۷ ) وجلد ششم دوخویه : M. J. de Goeje, Bibl. Geogr. Arab.

**چهار جانشین المتوکل**

بیش از یك سال بعد از قتل پدر زندگانی نکرد . این فرزند پدر کش وسه جانشین وی المستعین والمعتز والمهتدی برروی هم فقط درحدودنه‌سال خلافت کردند و این سه نفر اخیرالذکرهر یک بنوبهٔ خودبوضع‌بسیار وحشیانه‌ای بدست ترکان که در اوج اقتدار خود بودند بقتل رسیدند .

المهتدی روح بزرگتری نشان داد . مویر ( در صفحهٔ ۵۳۵ کتاب خود ) گوید : « شاید دراوایل امرالمهتدی با پشتیبانی عرب میتوانست روان تازه‌ای در کالبد خلافت بدمد . لکن در این هنگام بیگانگان از جهت شماره و انضباط برتری داشتند . » معذلك المهتدی برای فرو نشاندن کبر و نخوت و شدت عمل این مزدوران پر مدعی و خونخوار رشیدانه کوشش نمود ، و بهر صورت جانشین او از ثمرات مساعی وی برخوردار گردید .

**آغاز استقلال ایران**

در همین دورهٔ پرآشوب و پر اضطراب بود که بر اثر فعالیتهای شایان یعقوب‌بن لیث صفار استقلال ایران تجدید حیات یافت و یعقوب با اینکه از خانوادهٔ پست برخاسته بود موفق بتأسیس سلسلهٔ جدیدی گردید و با اینکه عمردودمان صفاریان کوتاه بود نه تنها درسیستان که مسقط‌الرأس آن‌سلسله است بلکه سراسرقسمت اعظم ایران تقریباً تادیوارهای بغداد قدرت آن‌دودمان بسط یافت . راست‌است که عموماًطاهریان‌رامقدم بر صفاریان میشمارند وبیک اعتبار هم چنین بوده‌است . رئیس‌این‌طائفه طاهرذوالیمینین است که بپاس خدمات مهم وی درمیدان جنگ‌ازطرف مأمون بحکومت‌خراسان‌بر گزیده‌شد ( ۸۲۰ میلادی ) واین افتخار نسلاً بعد نسل تا سه پشت در خاندان او بوراثت دوام یافت و بدین سبب فرماندهان پیشین که هر یک فقط چندسالی از طرف خلیفه منصوب و بدلخواه اومعزول میشدند هرگزدارای مقام واقتدارخاندان‌وی‌درآنمرز

تحت لوای یکی از سادات علوی موسوم بحسن بن زید که بسبب نیروی عظیم جسمانی بلقب جالب الحجاره معروف شده بود استقلال ناپایداری بدست آورد. آن ایالات سرزمین پر جنگل و باطلاقی طبرستان بود که بین جبال البرز و ساحل جنوبی بحر خزر واقع شده است. چند تن از سادات دیگر آن خاندان جانشین وی شدند و ابن اسفندیار (۱) ( از نویسندگان اوائل قرن سیزدهم میلادی ) و همچنین سایر مورخینی که تاریخ آن ایالت را نوشته‌اند بیش از هر چیز در باب فضائل اخلاقی و سخا و کرم شاهانه و دستگیری آنخاندان از بینوایان و تشویقی که از اهل دانش و معرفت کرده‌اند سخنها گفته‌اند. این نکته را حاجت به بیان نیست که این خاندان از طرفداران پرشور مذهب تشیع بشمار میروند. برخی از آنان نه‌تنها مشوق ادبیات و مؤسس مدارس عالیه بودند بلکه شعر میسرائیدند و ابن اسفندیار در کتاب خود مقداری از اشعار عربی امراءِ مزبور را نقل میکند از جمله مشاجره و محاجهٔ منظومی است که سید ابوالحسین المؤید بالله در ذم ابن سکره از اهل تسنن ساخته است. بعید نیست اشعاری نیز بلهجهٔ طبرستانی در این دوره انشاد شده باشد ( و ما میدانیم که اصل لهجهٔ مازندرانی و گیلکی امروز همان لهجهٔ طبرستانی است) ولی قدیمترین

**خاندان علویان در طبرستان**

---

(۱) این اثر نفیس هنوز چاپ نشده و فقط نسخه های خطی آن در دست است. چند نسخهٔ خطی در موزه های بریتانیا و بودلین و وزارت هندوستان و کتابخانهٔ ملی (پاریس) وسن پطرزبورگ موجود است. مقدار زیادی از مطالب کتاب مزبور راکه در بارهٔ اوائل عهد ساسانیان است مرحوم پروفسور جیمز دارمستتر Prof. James Darmesteter استخراج کرده و با ترجمهٔ فرانسهٔ آن در مجلهٔ آسیائی Journal Asiatique بسال ۱۸۹۴ میلادی درصفحات ۲۵۰-۱۸۵ و ۵۵۵ - ۵۰۲ منتشر کرده است. شرح حال فردوسی که در آنجا از چهار مقاله نقل شده است ( پیش از آنکه ترجمهٔ چهار مقاله را در مجلهٔ سلطنتی آسیائی بسال ۱۸۹۹ میلادی منتشر و در دسترس عموم بگذارم ) مورد استفادهٔ دکتراته Dr. Ethé وپروفسور نولدکه Professor Nöldeke قرار گرفته بود.

اشعاری که بنظر نگارنده رسیده است تنها مربوط بدورهٔ سلاجقه یا حداعلی کمی قدیمتر است (مثلاً پندار رازی که در اوائل قرن یازدهم میزیسته است).

بنابر آنچه گذشت در عصری که مورد بحث ماست مجاهدات ایران برای تجدید حیات ملی خویش آغاز میشود و در همین عصر است که ایران رجحان و مزیتی را که بنحو بارز برای مذهب شیعه قائل است بار دیگر نشان میدهد، زیرا اگر قیام توأم با کامیابی یعقوب بن لیث را که درواقع بر ضد خلافت بود و نظام الملک بتفصیل در سیاست نامه شرح داده است بشمار آوریم باید بگوئیم یعقوب تمایلات شدیدی به پیروی ازمذهب تشیع داشت (رجوع شود بچاپ شفر صفحات ۱۷-۱۱)؛ ولی آنچه در آن کتاب دربارهٔ روابط او با خلیفه فاطمی نوشته شده است ازحیث تقدیم وتأخیر وقایع تاریخ خطای محض وچر نداست (زیرا خلیفهٔ فاطمی تقریباً سی‌وپنج سال بعداز وفات یعقوب شروع باستقرار قدرت خود کرده است). درمجالس المؤمنین(۱) که شرح زندگانی رجال بزرگ شیعه است و بسال ۱۲۶۸ هجری (۲ - ۱۸۵۱ میلادی) در تهران چاپ سنگی شده است صفاریان در زمرهٔ پیروان تشیع بقلم آمده اند. دلیلی که این کتاب برعقیدهٔ مذهبی یعقوب میآورددرواقع تاحدی عجیب ولی دلپذیراست. به یعقوب اطلاع داده بودند که ابویوسف نامی دربارهٔ عثمان بن عفان سخن توهین آمیز گفته است. یعقوب بخیال اینکه مقصود ازعثمان یکی ازنجباءِ سیستان است فرمان میدهد ابویوسف را مجازات کنند ولی همینکه به یعقوب میگویند آن شخص خلیفهٔ سوم و جانشین

---

(۱) نقص بزرگ چاپ سنگی کتاب مجالس المؤمنین از جهت استفاده‌ای که از آن باید بشود آنست که بدبختانه شمارهٔ صفحات گذاشته نشده وفهرست‌هم‌ندارد. این کتاب نفیس را تقریباً بسال ۱۵۸۵ میلادی سیدنورالله‌بن سید شریف المرعشی شوشتری نوشته است.

عمراست که مورد دشنام وسخط قرار گرفته فوراً حکم خود را نسخ میکند و میگوید: « من کاری باصحاب ندارم ».

**شورش زنج**

سومین واقعهٔ بزرگ این دوره شورش عظیم زنج یا زنگیان (غلامان سیاه حبشی است) که نزدیک چهارده سال (٨٦٩ تا ٨٨٣ میلادی) نهایت وحشت و اضطراب را برای پایتخت اسلام بوجود آوردند. محل وقوع واقعه و ظهور این این انقلاب سرسخت که دیرزمانی باکامیابی توأم بود باطلاقهای بین بصره وواسط است و رهبر این غلامان افریقائی یکنفر ایرانی بود بنام علی بن محمد ازاهل ورزنین (نزدیک ری). این شخص با اینکه مدعی بود از نژاد علی بن ابیطالب و فاطمهٔ زهراست و به تبار خود تفاخرهم میکرد معذلك بجای اصول عقاید شیعه اصول عقاید خوارج را رسماً اعلام داشت. توضیح این مطلب و حقیقت این داستان شگفت را پروفسور نولدکه در کتاب خود دربارهٔ تاریخ مشرق‌زمین (١) تحت عنوان جنگ بردگان در مشرق (فصل پنجم صفحات ١٧٥-١٤٦) با بیان بسیار شیوائی شرح داده است: رهبر شورشیان از احوال وروحیهٔ همراهان خود بخوبی با خبر بود و هرگز چنین دامی را برای جلب آنان نمیگسترد. او بهتر میدانست که هر اندازه این وسیله برای جلب هموطنان خودش مؤثر باشد در نظر کسانی که ذهنشان بیشتر آمادهٔ پذیرفتن آراءِ دموکرات منشانهٔ خوارج بود و با آمال و آرزوهای احساساتی شیعیان وولایت موروثی رغبتی نداشتند بهیچوجه چنگی بدل نمیزد. بنابراین همچنانکه نولدکه در صفحهٔ ١٥٢ کتاب خود تذکر داده است:

« کاملاً روشن است چرا قرمط که یکی از مؤسسین قرمطیان بود بدلائل دینی تصمیم گرفت با رهبر سیاهان رابطه‌ای نداشته باشد و حال آنکه اگر باوی ارتباطی برقرار کرده بود برای او فایده داشت. قرمطیان ازغلاة

---

Nöldeke, Sketches from Eastern History (١)

شیعه بشمار میروند و بزودی پس از این واقعه بحکم سرنوشت سراسر عالم اسلام را دوچار ترس و وحشت ساختند . »

سال ٢٦٠ هجری (=٤-٨٧٣ میلادی) از چندین جهت در تاریخ اسلام مخصوصاً شیعه سال مهمی است . لکن قبل از اینکه در بارهٔ آن سخنی بگوئیم ممکن است از نویسندگان و ادباء بزرگی که در عشرهٔ ما قبل آن سال برحمت ایزدی پیوستند یادی کنیم و آن ده سال شامل چهار سال اول خلافت المعتمد است :

**نویسندگان و ادبائی که در سالهای ٨٦٣ تا ٨٧٣ بدرود حیات گفته‌اند**

ابوحاتم سجستانی (سیستانی) که در حدود سال ٨٦٤ میلادی وفات یافت شاگرد الاصمعی و معلم المبرد معروف بود .

در حدود سی و دو جلد از آثار او را ابن الندیم در کتاب الفهرست ذکر کرده است . اما تنها کتابی که نسخهٔ کامل آن محفوظ مانده است کتاب المعمّرین است (که نسخهٔ منحصر بفرد آن در کمبریج است وسابقاً به‌جهانگردی موسوم به‌بر کهارت[1] تعلق داشته است .) این کتاب با مقدمه و حواشی بقلم نویسندهٔ دانشمند گلدزیهر[2] بسال ١٨٩٩ مسیحی در لیدن[3] انتشار یافته است .

**ابوحاتم سیستانی**

بسیار مهمتر از او عمروبن بحر معروف به‌الجاحظ است که‌بدلیل چشمان برآمده‌اش ویرا جاحظ خوانده‌اند . مردی است بسیار دانشمند و فعالیت عجیب ادبی داشته است (تاریخ وفات ٨٦٩ میلادی) . از طرفداران راسخ العقیده و پرشور ووفادار معتزله بشمار میرود و یکی از طریقه‌های معتزله بنام او معردف است .

**الجاحظ**

---

(١) Burckhardt (٢) Goldziher (٣) Leyden

از آثار او که بیشتر در رشتهٔ ادب است چند کتاب انتشار یافته است : ازجمله کتاب البیان والتبیین چاپ قاهره و کتاب البخلاء چاپ لیدن باهتمام ون فلوتن (۱) . همچنین رساله‌ای دارد در فضائل الاتراك . چند نسخه از این رساله موجود است . در زمان مأمون ودوتن از جانشینان مأمون الجاحظ مورد لطف وعنایت فراوان قرار گرفت ولی پس ازسقوط واعدام ابن الزیات وزیر که حامی او بود چیزی نماند که او هم کشته شود ولی بسختی از خطر مرگ رهائی یافت آثار او هم از جهت سبك و هم از جهت مطلب بتساوی شایان توجه است و بهمین سبب او را در ردیف اول متقدمین از نثر نویسان عرب قرار داده است .

یکسال بعد از الجاحظ ( ۸۷۰ میلادی ) محدث بزرگ البخاری دار فانی را بدرود گفت . البخاری مصنف مجموعهٔ معروف احادیث است

**البخاری و مسلم والترمذی والنسائی**

که کتاب الصحیح (جامع صحیح یا صحیح بخاری) نام دارد ودر میان کلیهٔ اهل تسنن بالاترین مرجع بشمار میرود . کتاب دیگری در همین موضوع با همین اسم مسلم نیشابوری تدوین کرده است . مسلم چند سال بعد (۸۷۵ میلادی) وفات یافت . کتاب دیگری الترمذی نوشته‌است (تاریخ وفات ۸۹۲ میلادی ) وچهارمین کتاب را النسائی (تاریخ وفات ۹۱٤ میلادی ) برشتهٔ تحریر آورده است . این محدثین بزرگ هرچهار نفر ازاهل خراسان و محتملاً فارسی‌الاصل بوده‌اند .

تنها نویسندگان دیگری که در این دوره زندگانی کرده و لازم است از آنها نام برده شود یکی شاعره فضل یمامه است ( تاریخ وفات ۸۷۳ میلادی ) . این شخص در اوائل زندگانی پیرو مذهب شیعه بود . نویسندهٔ دیگر حنین بن اسحق طبیب و مترجم عیسوی مذهب است که درسال ۸۷۳ میلادی خود را مسموم ساخت . شرح آن ماجری چنین باشد

(۱) Van Vloten

که کشیش اوموسوم به‌تیودوسیوس (۱) ویرا تکفیر کرد واین امر چندان او را بیازرد که دست از جهان بشست.

حال میرسیم بسال ۲۶۰ هجری (٤ـ ۸۷۳ میلادی). این سال بمناسبت وقایع مهم ذیل از سالهائی است که در یاد ها بماند: اول غیبت امام دوازدهم در مذهب شیعهٔ امامیهٔ اثنی عشریه؛ دوم آغاز تبلیغ هفت امامیها یااسمعیلیه که یکی‌ازفرق شیعه محسوب‌میشوند ومستقیماً بقیام قرمطیان وتأمین خلافت رقیب عباسیان یعنی خلافت فاطمیان در افریقای شمالی و مصر منتهی گردید؛ سوم استقرار سلسلهٔ سامانیان در خراسان. در همین سال عارف بزرگ بایزید بسطامی رخت ازدنیای فانی بربست وابوالحسن اشعری از علماءِ ربانی‌تولد یافت. تقدیرچنین بود که ابوالحسن‌اشعری ضربهٔ مهلک وقاطعی به تسلط و تفوق معتزله در عالم اسلام وارد سازد و عقائد کسانی را که محیط فکرشان تنگ‌تر و وسعت نظرشان کمتر و تعصبشان بیشتر بود سر و صورتی دهد و آن افکار محدود را ترویج کند و بالنتیجه آئین اسلام را آئین ثابت وجامد و تغییر ناپذیر جلوه دهد و بسختی و صلابت متصف گرداند. درفصل بعد مظاهراین عصربحرانی ازجهت دین بتفصیل بیشتری موردبحث قرارخواهد گرفت ودرآنجاهمچنان ازوقایع خارجی و سیاسی بیشتر سخن خواهیم گفت.

**سال ۲۶۰ هجری**

مقارن سقوط یعقوب و عمرو پسران لیث صفار که مدّت کوتاهی فرمانروائی داشتند سامانیان قدرت یافتند و در حقیقت در نتیجهٔ کسب قدرت سامانیان بود که صفاریان ساقط شدند واین امرآغازفعالیت واقعی برای تجدید حیات ایران بشمار میرود. سامان که این دودمان بنام وی معروف گردید خودرا ازاخلاف بهرام چوبین میدانست (رجوع شود بصفحهٔ ۲۶۶) و صحت این اصل و نسب

**دودمان سامانی**

---

(۱) Theodosius

مورد تصدیق دانشمند دقیق ابوریحان البیرونی است(١) . بهدایت وارشاد اسدبن عبدالله والی خراسان از کیش زردشتی روی بتافت و اسلام آورد و نام ویرا روی فرزند خود گذاشت . در زمان خلافت المأمون (تقریباً ٨١٩ میلادی ) چهارنوادهٔ او درولایات خراسان حکومت داشتند . لکن احمد نوادهٔ دوم وی بیش از دیگران در بسط و توسعه و تحکیم قلمرو فرمانروائی خود کامیاب شد و دوفرزندش نصر اول و اسمعیل بسرنگون ساختن قدرت صفاریان توفیق یافتند وعمروبن لیث را (که در سال ٨٧٦ میلادی جانشین برادرخود یعقوب‌شده بود) درسال ٩٠٠ میلادی دستگیر و سلطنت را در سلسلهٔ خود تقریباً بمدّت ١٢٥ سال مستقر ساختند تا آنکه غزنویان کسب قدرت نمودند و سامانیان را سرنگون کردند .

میان ایرانیان دوداستان دربارهٔ صفاریان چندان مشهور و بعنوان نمونه و تمثل زبانزد جمهور است که نمیتوان از ذکر آن دراینجا گذشت وهردوداستان در سیاست نامهٔ نظام‌الملك (چاپ شفر صفحات ١٣ تا ١٦) آمده‌است .

**داستان مرگ یعقوب‌بن لیث**

داستان اول دربارهٔ برادربزرگتر آنها یعقوب است . پس از آنکه کوششهای فراوان یعقوب برای ورودببغداد بجائی‌نرسیدواز جیش المعتمدخلیفه‌شکست خورد یعقوب بدل درد گرفتارشد وازشدت دردجان میداد . لکن خلیفه هنوز بیم او را در دل داشت و نامهٔ صلح جویانه‌ای برای او فرستاد وپس ازآنکه اورا مقداری ازجهت نافرمانی نکوهش نمود مواعید و شروطی برای عفو و غرامت پیشنهاد کرد .

راوی گوید : «چون یعقوب‌نامهٔ خلیفه را خواند دل او بهیچوجه نرم نشد و از عمل خود پشیمان نگشت . فرمان داد قدری تره و ماهی

---

(١) رجوع شود بکتاب الآثارالباقیه البیرونی ترجمهٔ زاخوصفحهٔ ٤٨ (سال وفات‌البیرونی ١٠٤٨ میلادی بوده است ) .

و پیاز توی بشقاب چوبین گذاشتند و پیش او نهادند . بعد سفیر خلیفه‌را خواست واجازهٔ جلوس داد . پس بدوروی نمودو گفت : برو بخلیفه‌بگو که من فرزند صفارم و آئین رویگری را ازپدر خود آموخته‌ام.خوراك من نان جو و ماهی و تره و پیاز بوده‌است . این ملک و مال ومنال‌وگنج زر به نیروی هوش و همت گرد آورده‌ام . نه از پدر بارث بردم و نه ازتو بمن رسیده‌است . نیاسایم تا سرت را بمهدیه(۱) فرستم وخاندانت‌را نابود سازم یا بآنچه گویم عمل کنم یا بنان جو و ماهی و تره باز گردم . آگاه باش که در خزائن خود را باز کرده‌ام و سپاهیان خود را خواسته‌ام و خود نیز در پی این پیام میآیم(۲) . »

این داستان سیرت و منش رویگر دلیر را بخوبی نشان میدهد .

داستان دوم که حتی بیش از داستان اول معروف است مربوط بشکست قطعی عمروبن‌لیث برادر یعقوب وجانشین اوست . خلیفه‌المعتمد در سال ٨٨٤ میلادی اعلام کرد که این شخص یاغی است و درسال ٨٩٠ میلادی بار دیگر کوته زمانی نسبت باو بر سر لطف آمد تا در ماه مه ٨٩٥ میلادی عمرو نزدیک بلخ از اسمعیل بن احمد سامانی که از طرف خلیفه برضد عمرو بر انگیخته شده بود بکلی شکست خورد . پیش‌از آغاز نبرد سواران خودرا سان دید . هفتاد هزارتن‌بودند. همه پراکنده شدند ولی گویند حتی یک تن ازسواران وی زخمی نشد.

**داستان شکست عمروبن لیث از اسمعیل سامانی**

(۱) صحت این بیان از آنجهت که تاریخ سال و ماه وتقدیم وتأخیر وقایع رعایت نشده‌است مردود است . زیرا بنیاد مهدیه که نخستین دارالخلافهٔ خلفای فاطمی است متجاوز ازسی‌سال پس ازمرگ یعقوب گذاشته نشده بود ومرگ یعقوب درماه ژوئن سال ٨٧٠ میلادی بوده است . [ **یادداشت مترجم :** آیت‌الله خلیل کمره‌ای تذکر میدهند که این مهدیه ، مهدیهٔ ری است که درتصرف صفاریان بوده نه مهدیه افریقا که بدست خلفای فاطمیین سی سال بعد ساخته شد ومهدیهٔ ری درزمان ولیعهد عباسی محمد مشهور به مهدی عباسی پسر منصور دوانقی بود . . . ] .

(۲) تطبیق شود با ترجمهٔ تاریخ نولدکه Nöldeke, Sketches صفحهٔ ١٩٣ وابن‌الاثیر چاپ قاهره جلد هفتم صفحهٔ ١٠٧ .

همان شب را شهریار صفاری در خیمهٔ خصم باسارت بسر میبرد و شام نداشت . فراشی که سابقاً خدمت امیر میکرد از آنجا بگذشت و دل باحوال پریشان امیر بسوخت . پس مقداری گوشت بخرید و تا به ای از یکی از سپاهیان بعاریت گرفت و از پشگل شتر آتش برافروخت و اجاقی از کلوخ بساخت و تابه را بر آتش نهاد . آنگاه برای تهیهٔ نمک از آنجا دور شد . در نبودن او سگی گرسنه را بوی کباب بدانسو کشانید . سگ بینی خود را برای ربودن پارهٔ استخوانی توی تابه کرد . دماغ سگ بسوخت و همینکه سر را عقب کشید دستهٔ حلقه مانند تابه دور گردن سگ جای گرفت . سگ بترسید و با تابه و شام امیر بگریخت . عمرو چون این ماجری بدید رو بسپاهیان و نگهبانانی که نزدیک وی ایستاده بودند کرد و گفت « بدانید و آگاه باشید ! من آنکسی هستم که آشپزخانه‌ام را بامداد امروز چهارصد شتر حمل میکرد وامشب سگی میبرد ! » ابومنصور الثعالبی در لطائف المعارف خود(۱) چنین گوید که دو جنگ که عجیب‌ترین جنگهاست یکی همین نبردی است که بقدرت صفاریان خاتمه داد و سپاهی مرکب از پنجاه هزار تن مرد جنگی با اینکه بکلی شکست خورده بود توانست فرار اختیار کند و همهٔ سپاهیان جان بسلامت بدر برند و تنها سردار آن سپاه اسیر شد . جنگ دوم میان العباس بن عمرو و قرمطیان در هجر واقع شد و سپاهیان العباس بن عمرو که ده هزار تن بودند همه بهلاکت رسیدند وفقط سردار آن سپاه بگریخت.

در حدود سال ۸۸۰ میلادی احمد نامی از اهل خجستان (نزدیك هرات ) مدت کوتاهی قدرت شایانی بدست آورد و اینکه نامی بنحواجمال از او برده میشود از آنروست که بقول صاحب چهارمقاله ( که دراواسط قرن دوازدهم میلادی کتاب خود را نوشته است) (۲) دو بیت فارسی از

---

(۱) چاپ de Jong صفحهٔ ۸۸ .

(۲) ترجمه‌ای که نگارنده ( مؤلف کتاب ) در مجلهٔ انجمن سلطنتی آسیائی J. R. A. S. درسال ۱۸۹۹ مسیحی منتشر ساختم دیده شود . آن ترجمه جداگانه دوباره انتشار یافته است ( صفحات ٤٤ - ٤٣ ) .

اشعار حنظلهٔ بادغیسی ابتداء حس جاه طلبی اورا تحریك کرده بود. از احمد پرسیدند «که تو مرد خربنده‌ای بودی بامیری خراسان چون رسیدی؟» پاسخ داد که ببادغیس روزی دیوان حنظلهٔ بادغیسی را همیخواندم (بادغیس از توابع خجستان است) وبدین دو بیت رسیدم که حنظلهٔ بادغیسی گوید:

«مهتری گر بکام شیر دراست　　شو خطر کن ز کام شیر بجوی

یا بزرگی و ناز و نعمت‌وجاه　　یاچومردانت مرگ‌رویاروی»

در این هنگام صفاریان در ذروهٔ اقتدار خود بودند. خجستانی تحت تأثیر حس جاه طلبی خران‌خودرا بفروخت واسبی بخرید وبخدمت عمرو بن لیث درآمد. بعد پیمان خود را با صفاریان بشکست و خواف وبیهق ونیشابوررا بگرفت. خجستانی چنین گوید: «کارمن بالا گرفت وترقی همیکردم تاآنکه جملهٔ خراسان مرا مسلّم شد وبتصرف خویشتن درآوردم. اصل اینهمه آن دو بیت بود».

این قضیه را یکی از مراجع قدیم که برروی هم نویسندهٔ دقیقی است نقل کرده است وبنظر نگارنده بهترین دلیل بروجود اشعار فارسی بمقدار معتنابهی حتی قبل‌ازدورهٔ سامانیان میباشد وحال آنکه ازشعرای دورهٔ طاهریان و صفاریان اسامی فقط شش نفر در دست است: حنظلهٔ بادغیسی، محمود وراق، فیروز مشرقی، ابوسلیك گرگانی و یکی دو تن دیگر.

در عهد سامانیان (۹۹۹ - ۸۷۴ میلادی) وضع دگرگون بود و نظم فارسی و تا حد کمتری نثر فارسی رونق کامل داشت و مشهورترین

**شعر در عصر سامانیان**

شاعر این عصر رودکی (یا روذکی) است که در نیمهٔ اول قرن دهم میلادی زندگانی میکرده است. راستی شهرت‌وی بدانجا رسید که پیشینیان‌خودرا تحت‌الشعاع قرارداد و چه بسا اورا بهمین سبب نخستین شاعر ایران بشمار میآورند.

در یك کتاب عربی که در آغاز قرن سیزدهم میلادی(۱) نوشته شده و کتاب الاوائل نام دارد این عبارت دیده میشود :

« اول من قال الشعر الجید بالفارسیه ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم الرودکی(۲) الشاعر الملیح القول السائر الشعر المشهور دیوانه فی العجم و کان مقدماً فی الشعر فی زمانه بالفارسیه علی اقرانه و کان ابوالفضل البلعمی الوزیر یقول لیس للرودکی فی العرب والعجم نظیر. »

وزیری که از او نام برده شد وزیر اسمعیل بن احمد است که درسال ۹۴۰ میلادی وفات یافت . نباید او را با پسرش ابو علی البلعمی اشتباه

**دو بلعمی**

کرد زیرا ابوعلی البلعمی وزیر امیر منصور بن نوح بود وتاریخ بزرگ طبری را بزبان فارسی ترجمه کرد وبسال ۹۹۶ میلادی در گذشت .

اگر باز از بغداد و نویسندگان دار الخلافه - نه ولایات - در عهد خلافت المعتمد (۸۷۰ تا ۸۹۳ میلادی) بخواهیم سخن بگوئیم از وقایعی

**عربی نویسان از سال ۸۷۴ تا ۸۹۳ میلادی**

که بطور کلی حائز اهمیت است تنها لازم است بقیام زنج درسال ۸۸۳ میلادی وفعالیت روزافزون قرمطیان توجه کنیم . تاریخ قرمطیان واصول عقائد ایشان درفصل بعد بتفصیل بیشتری مورد بحث قرار خواهد گرفت. بزرگترین نویسندگان و متفکرینی که بین سالهای ۸۷٤ و ۹۰۰ میلادی بدرود حیات گفتند از اینقرارند: فیلسوف عرب ابو یوسف یعقوب ابن اسحق الکندی که بیشتر فعالیت او در دورهٔ جلوتر وآزادتری بوده

---

(۱) رجوع شود بصفحات ۱۲۵ و ۱۲۶ فهرست نسخ خطی کتب اسلامی کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج که نگارنده تنظیم کرده است .

**یادداشت مترجم :** نام کتاب غایت الوسائل الی معرفة الاوائل ونام صاحب آن اسمعیل هبةالله بن ابی الرضا الموصلی است .

(۲) رجوع شود بصفحات ۸۰ تا ۸۸ کتاب ابن سینا تألیف :

Carra de Vaux, Avicenne

است و تصور میرود که در حدود سال ۸۷٤ میلادی وفات یافته باشد . الکندی از حکماءِ معدودی است که از نژاد خالص عرب و در رشتهٔ حکمت وعلم و ادب حقیقةً ممتاز بودند و بدین سبب الکندی کسب شهرت نمود. از حنین بن اسحق طبیب و مترجم معروف که تقریباً در همان زمان از دنیا برفت قبلاً دراین کتاب نام برده شده است . ابن الوحشیه که در کتاب الفلاحة النبطیه از آثار معروف خود میکوشد برتری بابلیهای قدیم را از جهت تمدن بر عرب به ثبوت برساند تقریباً در همین دوره زندگانی میکرده است . داود بن علی مؤسس طریقهٔ ظاهریه (۱) که جداً معتقد بمعنای تحت اللفظی قرآن واحادیث بود وتأویلات مبتنی بر تشبیهات (۲) را رد میکرد در سال ۸۸۳ میلادی در گذشت . ابو معشر منجم بزرگ از شاگردان الکندی در سال ۸۸٥ میلادی بدرود حیات گفت و تقریباً در همان زمان الفاکهی نویسندهٔ تاریخ مکه کتاب خود را نوشته است. موقعی که از البخاری و جانشینان وی در علم الحدیث سخن بمیان آمد لازم بود از ابن ماجه نیز اسمی برده شود . ( تاریخ وفات ابن ماجه ۸۸٥ میلادی بوده است . ) سهل بن عبدالله شوشتری یکی از عرفا وقراءِ قرآن و شاگرد ذوالنون بوده که از عرفاءِ متقدم است . سهل در حدود سال ۸۸٦ میلادی برحمت ایزدی پیوسته است . السکری یکی از تلامذهٔ الاصمعی است . چون اشعار عربی ( از قبیل دواوین شعراءِ قبیلهٔ هذیل ) را گرد آورده و انتقاد میکرد شایسته است از وی نیز نامی ببریم و بگذریم ( تاریخ وفات السکری ۸۸۸ میلادی بوده است ) . ابن الرومی شاعری بود عشقباز و هجا نویس - سرسبز او را زبان سرخ و تلخ در سال ۸۸۹

---

(۱) دربارهٔ این طریقه رساله‌ای که دکتر گلدزیهر Dr. Ignaz Goldziher در سال ۱۸۸٤ مسیحی تحت عنوان : Die Zâhiriten, Leipzig نوشته است دیده شود .

(۲) رجوع شود بتاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمان جلد اول صفحات ۱۲۰ و ۱۲۳ و ۱٤۱ : Brockelmann, Gesch. d. Arab. Lit .

یا ۸۹۶ میلادی بر باد داد. ابن ابی‌الدنیا (تاریخ وفاتش ۸۹۴ میلادی) معلم خلیفه المکتفی در ایام شباب بود و مؤلف چندین مجموعهٔ قصص و حکایات است و نیز از البختری شاعر (۸۹۷ میلادی) والمبرد دانشمند لغوی (تاریخ وفات ۸۹۹ میلادی) باید یاد کرد. لکن از نقطهٔ نظر مطالعات ما کسانی که حائز اهمیت خیلی بیشتری هستند این چهار مورخ میباشند: ابن قتیبه (تاریخ وفات ۸۸۹ میلادی) والبلاذری (تاریخ وفات ۸۹۲ میلادی) والدینوری (تاریخ وفات ۸۹۵ میلادی) وابن واضح الیعقوبی که تاریخ خود را درهمین اوقات نوشته‌است (۱). سه نفر اول ازمورخین مزبور ایرانی بودند. چهارمی ازشیعیان پرشوراست وبهمین سبب تاریخ الیعقوبی که کتاب شایان تحسینی است دارای اهمیت خاص میباشد زیرا بتفصیل بیشتری از ائمه سخن میگوید و بسیاری از اقوال ائمه را نقل میکنند. در حقیقت گلدزیهر (۲) و بروکلمان که دو نفر از بزرگترین مراجع زنده در ادبیات عربی بوسیعترین معنای کلمه بشمار میروند متفق‌القولند که عرب درایام قدیم بکلی فاقد حس تاریخ بوده وفرهنگ و تمدن ایران نخستین بار حس تاریخ نویسی را در عرب دمید (۳). نام ثابت‌بن قرّه حرّانی ریاضی‌دان مشهور و ابن‌الفقیه الهمدانی جغرافی‌دان

---

(۱) آثاراین نویسندگان که‌چاپ شده وسهل‌الحصول‌است وهمهٔ محققین تاریخ ایران باید بخوانند بشرح‌ذیل است:

کتاب المعارف ابن قتیبه (چاپ ووستنفلد Wüstenfeld, Göttingen که درسال ۱۸۵۰ منتشر شده است)؛ فتوح البلدان (چاپ دوخویه de Goeje, Leyden سال ۱۸۸۰ میلادی)؛ الاخبار الطوال دینوری (چاپ Guirgass, Leyden سال ۱۸۸۸ میلادی)؛ تاریخ الیعقوبی (چاپ Houtsma, Leyden دردوجلد سال ۱۸۸۳ میلادی).

(۲) Goldziher

(۳) رجوع شود بکتاب بروکلمان Brockelmann که در فوق مذکور است، صفحهٔ ۱۳۴.

را میتوان باسامی نویسندگان فوق افزود .

نویسندگان مزبور هردو درحدود آغاز قرن دهم مسیحی بدرود زندگانی گفتند .

**خلافت المکتفی از ۹۰۲ تا ۹۰۸ میلادی**

پس از مرگ المعتضد خلیفه و جلوس پسرش المکتفی سامانیان در ایران بذروهٔ قدرت خود رسیده بودند ، وحال آنکه در اطراف بغداد و بصره و همچنین در سوریه و یمن گروه مخوف قرامطه برهبری زکرویه که شخص لایق و کاردانی بود نهایت وحشت و هراس را دردلها ایجاد کردند . نمیتوان گفت آن وحشت را اساسی نبوده است زیرا دریکی‌ازحملاتی که بکاروان حجاج دز بازگشت از مکه بردند اجساد مردگانی که در صحرا بزمین ماند گویند بیست هزار بود . فقط نام دو تن ازنویسندگان مشهوری که در این‌دوره در گذشته‌اند لازم است برده شود . یکی القمی از علماءِ ربانی شیعه است ( تاریخ وفات القمی ۹۰۳ میلادی ) ؛ دیگری شاعر درباری ابن‌المعتز است که شهرت وی بسبب حماسه‌ایست که بزبان عربی سروده است و منظومات وی بیشتر ازسایر منظوماتی که در ادبیات عربی موجود است بحماسه نزدیك است (۱) . کتاب طبقات را که ابن المعتز در احوال شعراء نوشت برای الثعالبی و الباخرزی و سایر تذکره نویسان و کسانیکه اشعار شعرا و منتخبات

---

(۱) رجوع شود بتاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمان :

Brockelmann, Gesch. d. Arab. Lit .

که (درجلد ششم رسالات Amelang در لایپزیگ Leipzig بسال ۱۹۰۱ چاپ شده است و این تاریخ را نباید با تاریخ علمی تری که همین مؤلف تقریباً تحت همین عنوان در وایمار Weimar بسال ۱۸۹۷ میلادی منتشر نموده است اشتباه کرد ) .

آنانرا گلچینی کرده‌اند سرمشق بوده است .

اکنون میرسیم بدورهٔ خلافت نسبةً طولانی المقتدر ( از ۹۰۸ تا ۹۳۲ میلادی ) . مهمترین واقعهٔ سیاسی آن‌دوره استقرار خاندان فاطمی یا اسمعیلی درشمال افریقاست که برضدخلافت قیام کرد یابعبارت دیگر خلافت رقیب ومخالف را تأسیس کرد . پایتخت این سلسله مهدیه بود(۱) ( مهدیه یعنی شهر عبیدالله المهدی نخستین خلیفهٔ این خاندان ) .

فعالیت قرامطه بااینکه رهبرانشان زکرویه‌والجنابی اکبردیگر حیات نداشتند همچنان دوام داشت و هیچگونه تخفیفی در فعالیت آنها حاصل نشد . در سال ۹۲۴ میلادی وارد بصره شدند و سال بعد باردیگر بکاروان‌حج حمله بردند . درسال ۹۲۹ خود مکه را متصرف شدند و حجر الاسود را با خود بردند و بیست سال نزد خود نگاه داشتند و میان قاطبهٔ مؤمنین مقدس چنان وحشت‌ونفرتی برانگیختند که قابل وصف و بیان نیست . در سالهای آخر خلافت‌المقتدر وارد کوفه شدند و عمان را بتصرف آوردند . لکن در این اثنا از فعالیت آنها جلوگیری شد و در این‌امر نیروی خارجی چندان مؤثرنبود بلکه درواقع فضاحت و رسوائی ظهور مهدی دروغین بیشتر سبب پایان یافتن فعالیت آنها گردید. متمهدی مزبور ابن‌ابی‌زکریاء است(۲) که خلاصه‌ای‌از تعلیمات نفرت‌انگیز و شوم او را ابوریحان در الآثار الباقیه بیان کرده‌است(۳) .

**خلافت المقتدر (از ۹۰۸ تا ۹۳۲ ) میلادی**

---

(۱) **یادداشت مترجم :** ازبنادر تونس .

(۲) رجوع شود به قرامطهٔ بحرین تألیف دوخویه صفحهٔ ۱۳۱ ؛

M J. de Goeje, Carmathes du Bahrain

**یادداشت مترجم :** آقای تقی زاده تذکر میدهند که البته مقصود ابن ابی‌زکریاء الطمامی است .

(۳) رجوع‌شود به‌الآثارالباقیه (Chronology of Ancient Nations) ترجمهٔ زاخو Sachau صفحات ۱۹۶ و۱۹۷ .

معذلك چند سال بعد درسال ۹۳۹ میلادی نیز می‌بینیم که هنوز قرامطه از زوار مکه مبلغی بعنوان «خفاره» باج سبیل میگرفته‌اند.(۱)

اکنون اگر باوضاع ایران دراین عصر توجه کنیم دروهلهٔ نخست می‌بینیم که حتی درسیستان خاندان صفاریان درحدود سال ۹۱۰ میلادی بطور قطع قلع و قمع گردیده و طاهر و یعقوب نوادگان عمرو دستگیر و باسارت ببغداد گسیل داده شدند.

**اوضاع ایران در این دوره**

در سال ۹۱۳ میلادی نصر دوم وارث تخت و تاج سامانی گردید و در سال ۹۴۲ دارفانی را وداع گفت و در مدّت طولانی سلطنت وی، فر و شکوه و اقتدار آن خاندان نامدار بأوج اعلای خود رسید. در آنهنگام رودکی نخستین شاعر بزرگ ایران در کمال شهرت و محبوبیت میزیست(۲). طبرستان را سیدحسن بن علی اطروش از سادات علوی از چنگ او بدرآورد. خانوادهٔ اطروش تا سال ۹۲۸ میلادی در طبرستان پایدار بود تا آنکه مرداویج بن زیار بتصرف آن ایالت کامیاب گردید و سلسلهٔ آل‌زیار را در آنجا مستقر ساخت. آل‌زیار بیش از یك قرن بماند و در ترویج علم وحمایت ادب نقش شرافتمندانه‌ای بازی کرد تاسرانجام چراغ آنخاندان بدست غزنویان خاموش گشت. از راه دیگری نیز مرداویج نقش مهمی در تاریخ ایران بازی کرد، زیرا نیکبختی و سعادت اولیهٔ خاندان بزرگ آل‌بویه که در اواسط قرن دهم میلادی درسراسر جنوب ایران و خود بغداد تقریباً فرمانروائی مطلق داشتند مرهون مرداویج بود. علی بن بویه نخستین بار از طرف مرداویج بحکومت کرج رسید. علی بن بویه بعد با لقب عمادالدوله در فارس فرمانروائی کرد.

میان دانشمندان این عصر مقام اول‌را بلاشك برای ابوجعفر محمدبن

---

(۱) رجوع شود بکتاب دوخویه مذکور درفوق صفحهٔ ۱۴۰.

(۲) رجوع شود بچاپ جداگانهٔ چهارمقاله صفحهٔ ۵۱.

جریر الطبری مورخ معروف باید قائل شد (تاریخ وفات وی ۹۲۳ میلادی است)(۱) . تاریخ بزرگ اوده سال جلوتر خاتمه میابد (سال ۳۰۰ هجری = ۹۱۲-۹۱۳ میلادی) و درنتیجهٔ درگذشت وی یکی ازبهترین منابع اطلاعات‌را ازدست داده‌ایم . ذیلی که عریب بن سعد قرطبی بر آن تاریخ نوشته است تا آخر خلافت المقتدر ( ۳۲۰ هجری = ۹۳۲ میلادی ) میباشد و از آن سال ببعد باید بیشتر بتاریخ عمومی ابن‌الاثیر صاحب کامل التواریخ (۲) متکی باشیم ( تاریخ وفات ابن‌الاثیر ۳ - ۱۲۳۲ میلادی است ) .

**نویسندگان و دانشمندان این عصر - طبری**

ابن‌الاثیر گوید : «دراین‌سال (۳۱۰ هجری) محمدبن‌جریرالطبری مورخ که در سال ۲۲٤ هجری ( = ۹ - ۸۳۸ میلادی ) تولد یافته بود در بغداد زندگانی را بدرود گفت و شبانه او را درخانه‌اش بخاك سپردند زیرا گروهی از مردم گرد آمدند وگفتند طبری رافضی ( شیعه ) بلکه ملحد بوده است و ازتدفین او درروز جلوگیری کردند . و علی‌بن عیسی میگفت : بخداقسم اگر کسی ازاین‌مردم میپرسید معنای رافضی یاالحاد چیست نه تنها نمیدانستند بلکه قادر بادراك آن نبودند ! بدین طریق

(۱) پروفسور دوخویه Professor de Goeje و معدودی از اجلهٔ دانشمندان عربی‌دان که بچاپ این اثر بزرگ نائل گردیدند در واقع باید گفت بزرگترین خدمت را بعلوم شرقی دراروپا در ایام اخیر کرده‌اند . این چاپ مشتمل است بر ۱۳ جلد متن ودو جلد فهارس ووسائل تحقیق انتقادی . چاپ کتاب در لیدن بسال ۱۸۷۹ میلادی آغاز شد ودر سال ۱۹۰۱ پایان یافت . متممی که عریب بر تاریخ طبری نوشته بتصحیح دوخویه درسال ۱۸۹۷ میلادی منتشرشد .

(۲) چاپ ثورنبرگ Thornberg (درلیدن Leyden از ۱۸۰۱ تا ۱۸۷٦ میلادی ) در ۱٤ مجلد بهترین چاپ است زیرا این چاپ فهرستی دارد که چاپ‌قاهره ندارد . تاریخ چاپ قاهره ۱۳۰۳ هجری است ونگارنده متن چاپ قاهره‌را همه‌جا مورد استفاده قرار داده‌ام .

ابن‌مسکویه صاحب تجارب‌الامم از این امام بزرگ متفکرین در برابر این اتهامات دفاع میکند. دربارهٔ تعصب جمعیتی که ازدحام کرده بودند میگوید مطلب چنان نبود. فقط بعضی از حنابله که از روی تعصب کین ویرا بدل داشتند بوی حمله کردند و دیگران به تبعیت او برخاستند و این امر دلیلی داشت زیرا طبری کتابی تدوین نمود که نظیرآن را هرگز کسی تألیف نکرده بود. درآن کتاب اختلافات فقهاء را شرح داده ولی هیچگونه اشاره‌ای به احمد بن حنبل نداشت. چون از او بازخواست کردند پاسخ داد: حنبل در زمرهٔ فقهاء بشمار نمیآید و محدثی بیش نبوده است. این بیان باعث آزردگی خاطر حنابله گشت، عدهٔ این طایفه دربغداد بیشمار بود. بنابراین برضد او تحریکات کردند و هرچه دلشان خواست گفتند.»

**حسین بن منصور حلاج**

ایرانی دیگری که درهمین عصر زندگانی میکرد وازجهت اخلاق بااین مورخ دانشمند ومیانه‌روبکلی فرق داشت الحسین‌بن منصورالحلاج است. راست است نویسندگانی که تراجم احوال اولیاء و اوتاد و پیران طریقت را نوشته‌اند منصور را اندکی بشکل دیگری معرفی کرده اند لکن شهرت او بهمان اندازه میان هموطنانش پایدار است وشعراءِ صوفی‌منش مانند فریدالدین عطار و حافظ و امثالهم اکثر نام ویرا با ستایش ذکر میکنند. منصور را برای تعلیمات بدعت‌گذارانه‌اش دربغداد واطراف درسال ۹۱۳ میلادی دستگیرساختند (رجوع شود بطبری جلدسوم صفحهٔ ۲۲۸۹) وباشقاوت بسیار در سال ۹۲۱ بقتل رساندند. اتهامی که باو وارد ساختند و بیشتر دراذهان وخاطرات مانده‌است این‌بود که درحال جذبه فریاد «اناالحق» برآورده بود وصوفیه این بیان را درنتیجهٔ وجد وحال میدانند که عارف در حال شهود جمال حق از خود بیخود شود و کلیهٔ تعینات و مظاهر خارجی وجود را نبیند. وگناه او را تنها این دانند که اسرار را فاش

وهویدا کرد وعموماً اورا ازقدیسین وشهداء بشمار آورند . حافظ درحق او چنین گوید ( رجوع شود بچاپ روزن تسوایگ شواناو(۱) جلد اول صفحهٔ ٣٦٤) :

چو منصوران مراد آنان که بردارند بردارانند

که با این درد اگر دربند درمان‌اند درمانند

ودرغزل دیگری (که دراین چاپ نیامده است) حافظ گوید :

کشد نقش اناالحق برزمین خون

چو منصورار کشی بردارم امشب!

نظری که اهل تصوف بعد دربارهٔ این مرد داشته‌اند در کتابهائی مانند تذکرة الاولیاءِ فریدالدین عطار یا نفحات الانس جامی میتوان یافت . خوانندگان اروپائی میتوانند به کتاب ثلوك چاپ برلین(۲) سال ١٨٢١ میلادی صفحات ٦٨ و١٥٢ و غیره رجوع کنند . ولی مراجع قدیمتر و بهترمانند طبری ( جلد سوم صفحهٔ ٢٢٨٩ ) و ابن مسکویه و کتاب العیون ( که درصفحات ٨٦ تا ١٠٨ عریب چاپ دوخویه نقل شده است) والفهرست (صفحات ١٩٠ تا ١٩٢) منصورحلاج را طوردیگر معرفی میکنند و میگویند منصور مردی محتال و شعبده بازبوده است که افکار خود را درلباس صوفیه آراسته و جسورانه مدعی دانستن همهٔ علوم شده ولی بی‌بهره بوده وچیزی ازصناعت کیمیا بطورسطحی میدانسته ودردسائس سیاسی خطرناك و گستاخ بوده است(۳). دعوی الوهیت کرده و خود را مظهرحق خوانده و به‌تشیع تظاهر کرده(٤) . لکن در حقیقت

---

(۱) Rosenzweig - Schwannau

(۲) Tholuck, Ssufismus, Berlin, 1821.

(۳) **یادداشت مترجم :** تاریخ تصوف دراسلام تألیف دکتر قاسم غنی، ١٣٢٢ هجری شمسی ، دیده شود .

(٤) **یادداشت مترجم :** بهتر بود گفته‌شود « به‌تشیع معروف بوده‌است» تا اینکه گفته شود « به تشیع تظاهر کرده » زیرا اسمعیلیه و قرامطه نیز شیعه بوده‌اند .

باقرامطه واسمعیلیه هم‌پیمان و همداستان بوده‌است . الفهرست چهل‌و‌پنج کتابی را که منصور تألیف کرده ( در صفحهٔ ۱۹۲ ) (۱) نام برده و این کتب را بطرز بـا شکوهی ( رجوع شود بصفحهٔ ۹۰ عریب ) گـاهی با آب طلا بر کاغذ چینی و گاه بر حریر و دیبا (۲) و امثال آن نوشته و در تجلید آن دقت خاص داشته و جلدهای عالی ونفیسی برای آن تهیه کرده و این عمل وی ما راجداً بیاد مانویان میاندازد . منصور ایرانیست و آباء و اجدادش پیرو کیش مجوس بوده‌انـد و اجمـالاً گو اینکه خود غزالی بزرگ در مشکوة‌الانوار درمقام دفاع از اوبرآمده‌است نمیتوان زیاد شبهه و تردید کرد که این شخص ازقید مقبولات عامه و موازین شرعیه بغـایت آزاد بوده است ( رجوع شود بـه عریب صفحهٔ ۱۰۸ ) .

مسلماً منصور بکلیهٔ اصول و عقائـد غلاة شیعه از قبیل حلول و رجعت و امثال آن معتقد بوده است ، لکن شخصیت وی عجیب و تـأثیر افکار او دراذهان هموطنانش عمیق است و پـاره‌ای اشعار عربی او از جمله اشعار ذیل حقیقة قرص و بدیع است ( رجوع شود به عریب (۳) صفحهٔ ۱۰۶ ) :

| | |
|---|---|
| ندیمی غیر منسوب | الی شئی من الحیف |
| سقانی مثل ما یشرب | کفعل الضیف بالضیف |
| فلما دارت الکاس | دعا بالنطع والسیف |
| کذا من یشرب الراح | مع التنین فی الصیف |

**جنید بغدادی**

مولی و مقتدای وی جنید است ( که او نیز ظاهراً ایرانی بوده ) و در سال ۹۱۰ میلادی بدرود زندگانی گفته‌است . شهرت جنید ازمنصور کمتر است و خیلی بیش‌از منصور مقید بقیودوموازین شرعیه و مقبولات عامه نبوده است .

از مردان بزرگ دیگری کـه در زمان خلافت المقتدر

---

(۱) **یادداشت مترجم :** صفحات ۲۷۱ و ۲۷۲ چاپ مطبعهٔ رحمانیهٔ مصر .

(۲) **یادداشت مترجم :** « وبعضها مکتوب بماء الذهب مبطنة بالدیباج والحریر » الی آخر .

(۳) **یادداشت مترجم :** صلة تاریخ‌الطبری لعریب‌بن سعدالقرطبی .

از این دنیا رخت بر بستند یکی اسحق بن حنین است که مانند پدرش طبیب بود و کتب فلسفهٔ یونانی را بزبان عربی ترجمه کرد. (تاریخ وفات اسحق بن حنین ۹۱۱ میلادی است)؛ دیگر النسائی از محدثین است (که در تاریخ ۹۱٤ میلادی وفات یافت)؛ ابوبکر محمد بن زکریای

**سایر بزرگان دورهٔ خلافت المقتدر**

رازی طبیب عالیقدر است که اروپای قرون وسطی او را بنام Razes میشناخته است (تاریخ وفات وی ۹۲۳ یا ۹۳۲ میلادی بوده است). مشهورترین اثر وی موسوم به المنصوری بنام شاهزادهٔ سامانی منصوربن اسحق اهدا گردید. از مورخین الاعثم کوفی است که تاریخ خلفای اولیه را نوشته و چون نسبت بشیعه تمایلات قوی داشت کتاب وی جالب توجه است. این کتاب را از ترجمهٔ فارسی آن میشناسیم و این ترجمه خیلی بعد از وی تهیه شده (و در بمبئی سنهٔ ۱۳۰۵ هجری چاپ سنگی شده است)؛ دیگر محمدبن جابربن سنان البتانی منجم است که اروپای قرون وسطی او را بنام البتنیوس(۱) میشناسد (تاریخ وفاتش ۹۲۹ میلادی)؛ ابن العلاف شاعر (تاریخ وفاتش ۹۳۰ میلادی) ازدوستان ابن المعتز است که ظالمانه بقتل رسید و نتوانستند علناً در مرگش سوگواری کنند. گویند گربه‌ای مورد علاقهٔ صاحبش بود و کبوتربازی آن گربه را بسبب دستبرد کبوترها کشته است و اشعار معروفی پس از مرگ گربه سروده شده و آن اشعار ظاهراً بنام گربه بوده لکن درواقع بیاد ابن العلاف انشاد گردیده است(۲). در خاتمه ممکن است از ابن مقله نیز نامی برده شود. ابن مقله خوشنویس نامداریست که وزیر المقتدر و دو جانشین بلافصل او بوده است.

دوران کوتاه خلافت چهار خلیفه‌ای که بعد از المقتدر بخلافت

---

(۱) Albategnius

(۲) رجوع شود با بن خلکان (چاپ دوسلان de Slane) جلداول صفحات ٤۰۰ و ٤۰۱.

رسیدند، یعنی القـاهر و الراضی و المتقی والمستکفی (۹۴۶ - ۹۳۲ میلادی) بیشتر از جهت قدرت یافتن آل بویه شایان توجه است و مقدمات اولیهٔ آن قبلاً ذکر شده است. با کمك لشکریان دیلمی و گیلانی خود سه فرزند بویه یعنی علی عمادالدوله و حسن

**سالهای ۹۳۲ تا ۹۴۶ میلادی: قدرت یافتن آل بویه**

رکن‌الدولـه و احمد معز الدوله اصفهان و ارجان و نوبندجان و کازرون و شیراز و کرمان و اهواز را بترتیب یکی پس از دیگری بربقهٔ طاعت خود درآوردند و در مدت کوتاهی که المستکفی خلافت داشت برخود بغداد نیز دست یافتند. المستکفی علاوه برالقاب افتخاری فوق به‌برادر سوم عنوان و مقام امیرالامرائی داد(۱). آل‌بویـه ایـرانی و اهل تشیع بودند و نسب خود را از بهـرام گور شهریار ساسانی میدانستند. (ولی چنانکه ابوریحان البیرونی(۲) نیز معتقد است این دعوی متکی بدلائل کافی نبوده است.) آل بویه در تـرویج علم و ادب و حمایت دانشمندان طبعی سخی داشتند. مخصوصاً فلسفه کـه بر اثر تفوق ترکان وتعصب حنبلیان وازدیاد قدرت و پیشرفت عقائد اشعریان دوچاراختناق شده بود جان‌تازه گرفت‌وبزودی انجمن‌اخوتی بسیارجالب توجه ازدائرةالمعارف‌نویسان

**نفوذ رادمردانهٔ آل بویه**

بنام اخوان‌الصفا بوجود آمد و علوم طبیعی و ماوراءالطبیعهٔ عصرخود را طی‌پنجاه‌ویك‌رساله تلخیص کرد. پروفسور دیتریسی(۳) ضمن تألیفات متعدد خود دراین‌موضوع اکثرمندرجات رسالات مزبور را ترجمه و در دسترس اروپائیان قرار داده است.

**اخوان الصفا**

---

(۱) رجوع شود بصفحات ۱۳۹ تا ۱۴۴ کتاب‌لین:

Lane, Muhammedan Dynasties

(۲) رجوع شود بصفحات ۴۵ و ۴۶ الآثارالباقیه ابوریحان بیرونی تـرجمهٔ زاخو Sachau

Professor F. Dieterici (۳)

**آل زیار در طبرستان**

آل زیار در ایالات مجاور بحرخزر صاحب اقتدار بودند و آل بویه که تحت حمایت آل‌زیار قدرت یافتند درنقاط دیگر در مقام تضعیف آل‌زیار برآمدند. سی و دو سال (از ۹۳۵ تا ۹۵۷ میلادی) وشمگیر پسر زیار و برادر مرداویج فرمانروائی داشت.

**سامانیان**

درشمال شرقی ایران یعنی خراسان و ماوراءالنهر هنوزسامانیان یعنی نصر دوم و پسرش نوح در کمال قدرت سلطنت میکردند و دربار سامانی هنوزمرکزفعالیت‌برای تجدید حیات‌ادبی‌ایران بودوباحرارت کامل‌دراین راه‌میکوشید. لکن‌نبایدتصور کرد - چنانکه‌گاهی تصورشده‌است - تشویق و توجهی که امراءِ سامانی نسبت بادبیات فارسی مبذول داشتند و بالنتیجه تا این پایه شهرت یافتند حاکی از عدم علاقه و بی میلی آنها بزبان عربی بوده و نباید تصور کرد که سامانیان با ترویج زبان فارسی خواسته اند استفاده از زبان عربی را محدود کنند و برای اثبات این معنی که سامانیان در حمایت از ادبیات عربی نیز کف کریم داشتند مدارك فراوانی در سراسر جلد چهارم‌یتیمة الدهر وجود دارد. یتیمةالدهر مجموعه‌ای از منتخبات معروف زبان عربی است که ابومنصور عبدالملك الثعالبی نیشابوری تدوین کرده است (تاریخ ولادت وی ۹۶۱ میلادی و تاریخ وفات ۱۰۳۸ میلادی بوده است). خلاصهٔ مطالب این قسمت کتاب او را باربیه دومینار(۱) ضمن دو مقاله‌ای که در مجلهٔ آسیائی (۲) بتاریخ فوریه - مارس ۱۸۵۳ (در صفحات ۱۶۹ تا ۲۳۹) و ماه‌های مارس و آوریل ۱۸۵٤ (صفحات ۲۹۱ تا ۳٦۱) تحت‌عنوان «پردهٔ نمایش ادبی خراسان و ماوراءالنهر درقرن‌چهارم‌هجری» منتشرساخته‌است دردسترس خوانندگان‌اروپائی

---

(۱) M. A. C. Barbier de Meynard

(۲) Journal Asiatique

قرار داده است . لکن عبارت ذیل که کاملاً مؤید این معنی است از اصل کتاب نقل میشود(۱) (چاپ دمشق جزء چهارم صفحات ۳۳ و ۳٤) :

**جلال و عظمت ادبی بخارا در زمان سامانیان**

کانت بخاری فی الدولة السامانیه مثابة المجد و کعبة الملک و مجمع افرادالزمان و مطلع نجوم ادباءالارض و موسم فضلاء الدهر فحدثنی ابوجعفر محمد بن موسی الموسوی قال اتخذ والدی ابوالحسن دعوة ببخاری فی ایام الامیر السعید جمع فیها افاضل غربائها کأبی الحسن اللحام وابی محمد بن مطران و ابی جعفر بن العباس بن الحسن و ابی محمد بن ابی الثیاب وابی‌النصر الهرثمی و ابی نصر الظریفی ورجاءِ بن الولیدالاصبهانی وعلی بن هارون‌الشیبانی وابی‌اسحق الفارسی وابی‌القاسم‌الدینوری وابی‌علی‌الزوزنی ومن ینخرط فی سلکهم(۲) فلمااستقربهم مجلس الانس اقبل بعضهم علی بعض یتجاذبون اهداب المذاکره و یتهادون ریاحین‌المحاضره و یقتفون نوافج الادب . ویتساقطون عقود الدر . و ینفثون فی عقد(۳) السحر . فقال‌لی ابی

---

(۱) **یادداشت مترجم :** البته براون بانگلیسی ترجمه کرده است ولی در اینجا عیناً ازاصل کتاب نقل گردید .

(۲) من‌ینخرط فی‌سلکهم : مقصود کسانی است که بهمان رشته درآمده ودر همان سلك منسلك بوده‌اند و گروه دانشمندان را در اینجا برشتهٔ مروارید تشبیه کرده است .

(۳) مسلمین فصاحت وبلاغت را سحر حلال گویند . ودمیدن در گره نیز از اعمال ساحران بوده است . رجوع شود به تفسیر سورهٔ ۱۱۳ قرآن : قل اعوذ برب الفلق من‌شر ماخلق ومن‌شر غاسق اذا وقب ومن‌شر النفاثات فی‌العقد ومن‌شر حاسد اذا حسد . سیل Sale گفته است : دمیدن در گره در روزگاران پیشین معمول و مرسوم بوده ودرفرانسه نیز ( اگر داستانهائی که نقل کرده‌اند راست باشد ) رسم چنین بوده که چون دیرگاه باد موافق نمیوزید و کشتیها از حرکت باز می ماند کشتیبانها نزد افسونگران نقاط شمالی میرفتند و بآنها ملتجی میشدند . افسونگران نیز برای اینکه باد موافق بوزد ریسمان یا طناب راگره میزدند واین کار بزبان فرانسه Nouer l'aiguillette خوانده میشد وازآثار همین عمل خرافی‌است .

( بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ٥٣٦ )

یاابنی هذا یوم مشهود مشهورفاجعله تاریخاً لاجتماع اعلام الفضل وافراد الوقت و اذکره بعدی فی اعیاد الدهر و اعیان العمر فما اراك تری علی مر السنین . امثال هؤلاءِ مجتمعین . فکان الامر علی ما قال و لم تکتحل عینی بمثل ذلک المجمع .

از رجال علم و ادب این اشخاص درمدت این چهارده سال رخت از جهان بدر بردند : ابوالحسن اشعری ( تاریخ وفات ۹۳۵ میلادی ) مروج مهم ارتجاع و بازگشت به تسنن است و معتزله یعنی کسانی که حق تعلیم و تربیت بگردن اوِ داشتند درکمال حق و انصاف میتوانند این شعر را در بارهٔ او صادق بدانند :

**وفیات سالهای ۹۳۲ تا ۹۴۶ میلادی**

اعلمه الرمایة کل یومٍ ولما اشتد ساعده رمانی

ابن درید دانشمند لغوی (که درسال ۹۳٤ میلادی وفات یافت) مؤلف کتاب لغت عربی‌است موسوم به جمهره ؛ سعیدبن‌البطریق که بیشتر بنام یوتیکیوس(۱)معروف است . (تاریخ وفات وی ۹۲۹ میلادی است) در اسکندریه سمت خلیفه مسیحیان را داشته و مؤلف تاریخ معروفی است ؛ ابن عبدربه از اهل قرطبه از شعراء و مورخین است ( تاریخ وفات وی ۹٤۰ میلادی است ) ؛ الکلینی ( تاریخ وفات ۹۳۹ میلادی ) از علماءِ شیعه مؤلف کتاب کافی است ؛ از اطباء سنان بن ثابت بن قره ( تاریخ وفاتش ۹٤۲ میلادی ) و پسرش ابراهیم ( تاریخ وفات ۹٤۷ میلادی ) وعبیدالله بن جبریل بن‌بختیشوع(تاریخ وفات ۹٤۱ میلادی) ؛ الماتریدی

( بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ٥۳٥ )

**یادداشت مترجم :** جرج سیل George Sale که در اینجا نام وی برده شد یکی‌از مستشرقین انگلیسی است که درحدود سال ۱٦۹۷ میلادی بجهان آمده ودرسال ۱۷۳٦ میلادی ازجهان رفته است . این‌شخص قرآن کریم‌را بزبان انگلیسی‌ولی بسبکی بی‌نهایت آزاد شرح وترجمه کرده و ترجمهٔ وی درسال ۱۷۳٤ میلادی منتشر گردیده وبعدهم مکررچاپ شده است .

(۱) Eutichius

زبان اهل تصوف است . شاید هیچکس بیش از عالم بزرگ ربانی حجة الاسلام غزالی باعث حسن شهرت تصوف نبوده و بآن اندازه سعی نکرده است تصوف را بصورت فلسفه درآورد . ( تاریخ وفات غزالی ۱۱۱۱ - ۱۱۱۲ میلادی است . ) اینك بیانات غزالی دررسالۀ المنقذ من الضلال دربارۀاینکه باچهشور و اشتیاقی کوشش کرده است هرمطلبی را درك کند :

« ولم أزل فی عنفوان شبابی منذ راهقت البلوغ قبل بلوغ العشرین الا الان وقدأناف السن علی الخمسین اقتحم لجة هذاالبحر العمیق واخوض غمرته خوض الجسور لا خوض الجبان الحذور و أتوغل فی کل مظلمة و أتهجم علی کل مشکلة و أتقحم کل ورطة وأتفحص عن عقیدة کل فرقة . و استکشف اسرار مذهب کل طائفة لا میز بین محق و مبطل و متسنن و مبتدع لا أغادر باطنیاً الاوأحب أن اطلع علی بطانتة ولا ظاهریاً الاوارید أن اعلم حاصل ظهارته . ولا فلسفیاً الا و أقصدالوقوف علی کنه فلسفته ، ولا متکلماً الا و اجتهد فی الاطلاع علی غایة کلامه و مجادلته . ولاصوفیاً الا و أحرص علی العثور علی سر صفوته ، ولا متعبداً الا وأترصد مایرجع الیه حاصل عبادتة ، ولازندیقاً معطلاالاوأتجسس وراءه للتنبیه لاسباب جرأته فی تعطیل وزندقته وقدکان التعطش الی درك حقائق الامور دأبی و دیدنی من اول أمری وریعان عمری غریزةوفطرة من الله وضعتا فی جبلتی ، لاباختیاری وحیلتی حتی انحلت عنی رابطة التقلید وانکسرت علی العقائدالموروثةعلی قرب عهد بسن الصبا . . . » (۱)

---

(۱) **یادداشت مترجم:** نقل از هامش جزء ثانی (صحیفۀ ۳) کتاب الانسان الکامل فی المعرفة الاواخر والاوائل للعارف الربانی والمعدن الصمدانی سیدعبدالکریم ابن ابراهیم الجیلانی چاپ مصر سنۀ ۱۳۱٦ هجری .

بنا براین چون اعراض وانقطاع از دنیا و فکر وذکر و گلچینی ازمسالك و مذاهب وگسستن برخی قیود و ترك حدود و ظواهردین از اخص خصائص و اوصاف ممیزهٔ تصوف است میتوان گفت تصوف ازبسیاری جهات درست نقطهٔ مقابل عقائد قطعیهٔ بعض ازمذاهب مانند مانویان و اسمعیلیان و غیره است ، واگر بخواهیم بنحو عادلانه تری تصوف را توصیف کنیم بایدبگوئیم تصوف‌حاکی‌ازسکون‌نامحدوداست نه‌حرکت معین و معلوم . چه بسا از توجه باین نکته غفلت میشود و دانشمندان مخصوصاً آنانکه هرگز بمشرق زمین سفری نکرده اند مسالك و فرقی از اسمعیلیه وبابیهٔ امروزرا وابسته یانزدیك بصوفیه میدانند وحال‌آنکه معمولاً با هم دشمنی بزرگ دارند و میان دو کس دشمنی امر طبیعی است یکی آنکه دارای عقائد قاطع وثابت وجازم باشد و بحث و تغییری درآن روا ندارد ، دیگرآنکه ازهرمسلك و مذهب و مملکتی فکری را راکه بیشتر پسندآورداختیار کند ( یابعبارت دیگر ازهرگوشه‌توشه‌ای واز هر خرمن خوشه ای بردارد ) . بابیه مخصوصاً و اهل تشیع نیز که دشمن بابیه هستند هردو بتساوی ازصوفیه متنفرند زیرا نظرصوفیه با دعاوی انحصاری صاحبان عقیدهٔ ثابت ولایتغیّر مذهبی سازگار نیست وهمین نفرت وکراهتی که نسبت بسهل انگاری و بی‌بند و باری صوفیه بیان گردیدازتحریرات یکی ازمبلغین‌مسیحی‌موسوم به‌هنری‌مارتین(۱) بسیار مشهود و هویدا است . اما در بارهٔ علماءِ شیعه موریه (۲) وجههٔ نظر عمومی آنها را نسبت بصوفیه بطرز قابل ستایش در فصل بیستم کتاب بی نظیر خود معروف به حاجی‌بابا مجسم کرده است . بااینحال تصوف درموارد مختلف شاید بالاخص در ممالك سنی برای متشرعین و اهل تسنن سودمند واقع شده‌است وهرکسی کتاب مثنوی بزرگترین شاعر عارف جلال‌الدین رومی را دیده باشد ابیاتی دررد معتزله وفلاسفه

---

Morier (۲) Henry Martyn (۱)

و کسانیکه پای بند دین نیستند بخاطر آورد وبسیاری از کسانیکه بعلت عقاید دینی خود بهلاکت رسیدند با اینکه بعد صوفیه نام آنها را درزمرهٔ اوتاد واولیاء قلمداد کردند در حقیقت بدعتهای گونا گونی آورده‌اند. از باب مثال میتوان گفت این معنی درحق این اشخاص صدق میکند:

اول حسین بن منصور حلاج (کـه در همین فصل دربارهٔ وی بحث خواهد شد). حلاج را ظاهراً در دسیسه و نیرنگ ید طولائی بوده واز این حیث مردی کاردان و خطرناك بشمار میرفته وبا قرامطه تماس ورابطهٔ نزدیک داشته است. دوم شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی مقتول صاحب حکمت اشراق(۱) (که درسال ۱۱۹۱ میلادی بقتل رسید). جامی در نفحات الانس (صفحات ٤_٦٨٣) گوید شیخ را بالحاد و انکار خدا و فساد عقیده و ارتداد و اعتقاد بحکماءِ قدیم متهم ساختند. سوم فضل‌الله مبتکر عقیدهٔ حروفیه است(۲) که درسال ۲_۱٤٠۱ میلادی بفرمان امیر تیمور کشته شد. چهارم نسیمی شاعر ترك از پیروان فضل‌الله است کـه بسال ۱۸-۱٤۱۷ در حلب زنده زنده پوست ازتن اوجدا کردند. مبلغین مذاهب بدع وضلال با لباس مبدّل یعنی درکسوت درویشان (نه برخصلت ایشان) بدعوت میپرداختند و فدائیان حشاشین نیز در واقع چندین بار با همین جامهٔ فقر و دلق ریائی درآمدند.

لکن صوفیان واقعی نیز باهم اختلاف کلی داشتند زیرا راه و روش آنها اساساً راه و روش انفرادی بوده و تمایلی چندان به ترویج و تبلیغ طریقت خود نشان نمیدادند. عارف کامل منازل و مراحل متعددی را

---

(۱) شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی مقتول را با شیخ شهاب الدین عمر سهروردی که باسعدی آشنائی داشت و در تاریخ ٥ - ۱۲۳٤ میلادی در گذشت نباید اشتباه کرد (رجوع شود به بوستان سعدی چاپ گراف صفحهٔ ۱٥٠).

(۲) مقالهٔ نگارنده در بارهٔ این فرقه در مجلهٔ انجمن سلطنتی آسیائی شمارهٔ ماه ژانویهٔ ۱۸۹۸ میلادی صفحات ٦۱ تا ۹٤ دیده شود. و نیز به تاریخ شعر عثمانی تألیف گیب جلداول صفحات ۳۳٦ تا ۳۸۸ مراجعه شود:

Gibb, History of Ottoman Poetry.

پیموده و براهنمائی پیران طریقت یا مراشد و مشایخ و رهبران روحانی مختلف یک دورهٔ ممتد ریاضت‌را برای نیل بمقام عرفان میگذراندند. عرفان همهٔ مذاهب موجوده را کم‌و بیش از مظاهر ضعیف حقیقت بزرگی میداند که در نهان همهٔ موجودات است و عارف کسی را گویند که بآن حقیقت بزرگ واصل و متصل گردد. نه اورا رغبت افاضه و نه هر کس‌را جز معدودی که تربیت لازم یافته باشند استعداد و امکان استفاضه باشد. وان(۱) اهل تصوف را کلاً بسه طبقه تقسیم میکنند(۲):

اول کسانیکه برای همهٔ مذاهب وطریقه‌های فلسفی وعلوم حقیقت واحدی قائل هستند.

---

(۱) Vaughan

(۲) **یادداشت مترجم:** بعداز این کتاب تألیفات دیگری دربارهٔ صوفیه انتشار یافته است از جمله نگاه کنید به: دائرة المعارف ادیان و علم الاخلاق تألیف هیستینگز جلد دوازدهم، چاپ ۱۹۳۴ مسیحی، صفحات ۱۱ تا ۱۷:

Encyclopedia of Religion and Ethics, edited by James Hastings, 1934.

دائرة المعارف اسلامی Encyclopédie de l'Islam جلد چهارم چاپ ۱۹۳۴ مسیحی، مبحث تصوف، صفحات ۷۱۵ تا ۷۱۹؛ مقدمهٔ تصوف تطبیقی تألیف ژاک دو مارکت چاپ پاریس ۱۹۴۸:

Jacque de Marquette, Introduction à la Mystique comparée, Paris, 1948.

سال بعد این کتاب در نیویورك بزبان انگلیسی نیز انتشار یافته است:

Introduction to Comparative Mysticism, New York, 1949.

عرفای اسلام تألیف نیکلسون چاپ لندن ۱۹۱۴:

Reynold A. Nicholson, The Mystics of Islam, London, 1914.

تصوف شرقی تألیف پامر بامقدمهٔ آربری چاپ دوم:

E. H. Palmer, Oriental Mysticism, Introduction by A. J. arberry.

مطالعات در تصوف اسلامی تألیف نیکلسون ۱۹۲۱:

Reynold A. Nicholson, Studies in Islamic Mysticism. Cambridge, 1921.

ماسینیون در بارهٔ حلاج:

La Passion d' al-Hossayn-ibn Mansour al-Hallaj, Par Louis Massignon, Tome II. Librairie Orientale, Paris, 1922.

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۶۲۱)

دوم : اهل کشف و شهود .

سوم : اهل کرامات و خوارق عادات(۱) . افرادی از هر سه طبقه در میان صوفیه وجود دارند . لکن در اوائل امر و دوره‌ای که در این فصل مورد مطالعه است صوفیه بیشتر از طبقهٔ دوم ( یعنی از اهل کشف و شهود ) بودند . القشیری و الیافعی وفریدالدین عطار وجامی‌ودیگران در احوال متقدمین از صوفیه مانند ابراهیم ادهم ( تاریخ وفات۸ — ۷۷۷ میلادی ) ومعاصرینش سفیان الثوری و داود طائی و ابو هاشم و رابعه العدویه یا فضیل عیاض ( تاریخ وفات ۸۰۳ میلادی ) و معروف کرخی

---

(بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ۶۲۰)

دکتر قاسم غنی تاریخ تصوف در اسلام ۱۳۲۲ شمسی هجری ( جلد دوم بحث در آثار وافکار واحوال حافظ) .

کتاب کشف وشهود در تصوف ایران تألیف آقای دکتر عبدالحسین علی - آبادی ، چاپ پاریس ۱۹۳۹ میلادی :

Dr. Abdol - Hossein Aliabadi, L'Illumination dans le Mysticisme de l'Iran, Paris, 1939.

عرفای اسلام تألیف پروفسور آربری چاپ لندن ۱۹۵۰ مسیحی :

A. J. Arberry, Sufism - An Account of the Mystics of Islam, London, 1950.

ترجمهٔ مثنوی بانگلیسی توسط نیکلسون ؛ ترجمهٔ رباعیات جلال الدین رومی بشعر انگلیسی چاپ لندن ۱۹۴۹ مسیحی توسط پروفسور آربری .

The Ruba'iyat of Jalal-al-Din Rumi, Select translations into English verse by A. J. Arberry, London, 1949.

---

**(۱) یاد داشت مترجم :** آقای تقی زاده مینویسند : « چقدر شیرین است قصهٔ عوامانهٔ منسوب به بایزید که گویند بشهری رسید ودر بازار راه میرفت در دکان آشپزی دید پلو پخته و مرغهای بریان روی آن . بخاطرش رسید یک قدرت نمائی بکند . مرغان پخته را کش کرد ومرغها زنده شده پریدند . مردم که‌این کرامت را از او بدیدند بسوی او ریختند وبدنبالش روان شدند وقطعات لباس اورا برای تبرک می بردند . چون دید غوغای عظیمی است وصدهزار نفر از روی اعتقاد دنبال کردند . پشیمان شد که از ناشناسی وتجرد وعزلت خود را خارج کرد . پس وقتی که قدم زنان تابیرون شهر رسید . دید هنوز خلق انبوه اورا دنبال میکنند . شلوار باز کرد وعلناً ( شاید روبقبله ! ! ) ادرار کرد ویکمرتبه عوام مردم تف کنان ولعنت خوانان بر گشته‌متفرق‌شدند . آنگاه بمریدان خود گفت : بلی آنها که‌به کشی میآیند به چشی میروند . »

( تاریخ وفات ۶-۸۱۵ میلادی ) و بشربن حارث ( تاریخ وفات ۲ ـ ۸۴۱ میلادی ) و احمدبن خضرویه ( تاریخ وفات ۵-۸۵۴ میلادی ) والمحاسبی ( تاریخ وفات ۸ ـ ۸۵۷ میلادی ) و ذوالنون مصری ( تاریخ وفات ۸۶۰ ـ ۸۵۹ میلادی ) و سری السقطی ( تاریخ وفات ۸۶۷ میلادی ) و امثالهم مطالبی نوشته‌اند که اگر دقت کنیم می بینیم اظهارات این اشخاص از حدود ترك علائق دنیوی و توجه بخدا و پرهیزکاری خارج نیست و آرزوی قلبی آنها غیر از قید و دلبستگی به تشریفات و مراسم چیز عمیق‌تری بوده است که روحهای سرکش و سوزان آنها را بیشتر بتواند راضی و خشنود سازد و خدا را برای خدائیش دوست بدارند نه برای سزا و جزا یا ثواب و عقاب و در عشق پر حرارت باشند. بعضی از رهروان طریقت و اهل‌الله را که در فوق نام بردیم کلماتی است که شیخ عطار در تذکرة‌الاولیاء و جامی در نفحات‌الانس و بهارستان ضمن حالات آنها نقل کرده اند و ما بی آنکه در انتخاب مطالب دقت خاصی کرده باشیم کلمات ذیل را برای تشریح این نکته میآوریم :

**از کلمات ابراهیم ادهم :**

« آلهی تو میدانی که هشت بهشت در جنب اکرامی که با من کردۀ اندکست و در جنب محبت خویش ودرجنب انس دادن مرابذکر خویش و در جنب فراغتی که مرا دادۀ در وقت تفکر کردن من در عظمت تو . » ( عطار )

روزی از او پرسیدند چرا ملك بلخ را رها کردی ؟ پاسخ داد : « روزی بر تخت نشسته بودم . آئینه درپیش من داشتند . درآن آئینه نگاه کردم ، منزل خود گور دیدم و درآن مونسی نه ، سفری درازدیدم در پیش و مرا زادی نه ، قاضی عادل دیدم و مرا حجت نه . ملك بردلم سرد شد . » ( عطار )

مردی ده هزار درم پیش او بـرد نپذیرفت . گفت : « میخواهی که نام من از میان درویشان پاك كنی باین قدر سیم ؟ » ( عطار )

« سه حجاب بایذ کـه از بیش دل سالك برخیزد تا در دولت برو گشاده گردد : یکی آنک اگر مملکت هر دو عالم بعطای ابدی بذو دهند شاذ نگردذ از برای آنك بموجودی شاذ گردذ و هنوز مردی حریص است والحریص محروم . دوم حجاب آنست که اگر مملکت هردو عالم او را بوذ و ازو بستانند بافلاس ، اندوهگین نگردذ از برای آنك این نشان سخط بوذ والساخط معذب . سوم آنك بهیچ مدح و نواخت فریفته نگردذ که هرك بنواخت فریفته گردذ حقیر همت گردذ و حقیر همت محجوب بوذ . عالی همت بایذ که بوذ » ( عطار )

**از کلمات سفیان ثوری :**

« جون درویش گرد توانگر گردذ بدانك مرائی است و جون گرد سلطان گردذ بدانك دزد است . » ( عطار )

« سبحان آن خذائی که می کشذ ما را و مال می‌ستانذ و ما اورا دوستتر می‌داریم . » ( عطار )

« اگر کسی ترا گویذ نعم الرجل انت این تراخوشتر آیذ از آنك گویند بئس الرجل انت بدانك تو هنوز مردی بذی . » ( عطار )

**از کلمات رابعهٔ عدویه :**

« ثمرهٔ معرفت روی بخذای آوردنست . » ( عطار )

« آلهی مارا از دنیا هر جه قسمت کردهٔ بدشمنان خوذده‌وهر جه از آخرة قسمت کردهٔ بدوستان خوذ ده که مرا تو بسی . » ( عطار )

استغفرالله من قلة صدقی فی استغفرالله ( جامی )(۱)

« خداوندا اگر ترا از بیم دوزخ می‌برستیم در دوزخم بسوزواگر

---

(۱) **یادداشت مترجم :** نقل از نفحات الانس چاپ هند صفحهٔ ۴۵۳ .

بامید بهشت می‌پرستیم بر من حرام گردان و اگر برای توترا می‌پرستیم جمال باقی دریغ مدار . » (عطار)

**از کلمات فضیل بن عیاض :**

من حق را سبحانه و تعالی بر دوستی پرستم که نشکیبم که نپرستم . (جامی) (۱)

« میخواهم تا بیمار شوم تا بنماز جماعت نباید شد تا خلقم را نباید دید . » (عطار)

« هر کرا از تنها بودن وحشت بود و بخلق انس دارد از سلامت دور است . » (عطار)

« هرك از خدای بترسد جمله جیزها ازو بترسد وهرك ازخدای نترسد از جمله جیزها بترسد . » (عطار)

کلمات متقدمین اهل تصوف را صد چندان میتوان بعنوان مثال آورد ولی برای تشریح مراحل اولیه تصوف در اسلام همین اندازه کافی است گفته شود که تصوف در آن مراحل بیشتر عبارت بوده است از ریاضت و ترك علائق ووساوس دنیوی و عشق وذم طاعت و عبادت‌ظاهری که صرف لقلقهٔ لسان است و از روی خلوص نیت نباشد و این صفاتی است که اختصاصاً صوفیه درآن عصر بیشتر بدان متصف بوده‌اند .

فن کرمر(۲) این نوع صوفیگری را که باگوشه نشینی و ریاضت و زهد و پرهیز کاری بسیار توأم است از نوع تصوفی میداند که اوائل امر میان عرب پیدا شده و نفوذ خارجی در آن راه نداشته و اگر داشته است نفوذ صومعه‌نشینان عالم مسیحیت بوده نه نفوذ افکار ایران و یونان و هندوستان .

---

(۱) **یادداشت مترجم :** نقل از نفحات الانس چاپ هند صفحهٔ ۳۸ .

(۲) Alfred von Kremer

بطور قطع فکر وحدت وجود نخست در اواخر قرن نهم و آغاز قرن دهم میلادی پیدا شد وپیدایش این فکر با ظهور دو تن ازعرفا توأم بوده است : یکی ابویزید ( بایزید ) بسطامی که از یك خانوادهٔ مجوس برخاست ( ونخستین کسی که درطائفهٔ بایزید اسلام آورد جدّوی بود که آدم نامیده میشد ) . دوم جنید بغدادی ( بقول جامی او نیز ایرانی بود) وسیدالطائفه لقب داشته‌است . گویند بایزید خودرا اقیانوس بیکران(۱) وعرش خدا ولوح محفوظ وقلم یا کلمهٔ آفرینش حق ، و ابراهیم وموسی وعیسی ازانبیاء وجبرائیل ومیکائیل واسرافیل ازملائکهٔ مقربین میدانسته است . زیرا بگفتهٔ اوهرکس بوجود حقیقی یعنی بمقام حق‌الیقین واصل شود مجذوب و متصل و « فانی فی‌الله » و « باقی بالله » است . درمورد دیگر گفته است « سبحانی ما اعظم شأنی » . عطار نیز گفتهٔ او را چنین نقل کند : « انی اناالله لااله الاانا فاعبدونی » و نیز عطار گوید : « وچون کار او بلند شد سخن او درحوصلهٔ اهل ظاهر نمی گنجید . حاصل هفت بارش از بسطام بیرون کردند . »

بایزید درمورد دیگر گفته‌است : « اگرحقیقت حال خود ازشما پنهان دارم زبان ملامت دراز کنید و اگربشما مکشوف گردانم حوصلهٔ شما طاقت ندارد . »

جنید نیزبیشتر بهمین نهج سخن گفته است : « خدای تعالی سی سال بزبان‌جنید بابشرسخن(۲) گفت وجنید درمیان‌نه وخلق‌را خبرنه » . « غایت توحید انکار توحید است(۳) . »

---

(۱) رجوع شود بکلمهٔ صوفی در فرهنگ اسلام تألیف هیوز وغیره :
Hughes, Dictionary of Islam.

(۲) این داستان در تذکرة الاولیاء عطار اینطور ضبط شده است : « خدای تعالی سی‌سال بزبان جنید باجنید سخن گفت وجنید در میان نه وخلق را خبرنه . »

(۳) **یادداشت مترجم :** یعنی آنچه را توحید بدانی چون نیك بنگری دریابی که توحید نه آنست وبکنه ذاتش خرد پی‌نبرد . بعبارت بهتر ماعرفناك حق معرفتك .

بنابراین با آمدن عرفای مزبور که صوفیه آنها را از بزرگترین شیوخ و مراشد خود میدانند طریقهٔ دیگری به طریقهٔ متصوفهٔ قدیم که عبارت از ترك علائق و توجه بخدا بود افزوده شد و آن وحدت وجود بطریقهٔ افراطی و کامل بود. این تحول در واقع امر طبیعی است: نخست گذشتن ازمرحلهایست که تنها خداقابل دوست داشتن وموضوع اندیشه و تفکر بودن است و بشر مانند قلمی که بین انگشتان کاتب قرار گیرد صرفاً آلتی برای اجرای قدرت اوست و فقط زندگانی روحانی دارای اهمیت باشد. آنگاه رسیدن بمرحلهٔ دیگریست که حقیقت یگانه از آن خدا و عالم ماده سراب و دنیای ظاهر سایهٔ هستی است. در واقع برای سیراین مرحله فقط گامی کوچك برداشتهمیشود. این نکته شایان توجه است که بایزید و جنید هردوایرانی بودند و باحتمال بسیار پس از آنکه با آن شور وحرارت بتصوف گرویدند افکاریراکه مدتها در ایران وجود داشت و خاص این سرزمین بود وارد تصوف کردند زیرا عرفای ایران بودند که باطول وتفصیل فوقالعاده تصوف را ازجنبهٔ وحدت وجود بسط و توسعه دادند. معذلك باید در نظر داشت که با مطالعهٔ اشکال و صور دیگر تصوف قدمی که درمرحلهٔ ترك علائق دنیوی بسوی وحدت وجود برداشته شد قدم بلند و دشواری نبوده است.

دراینجا لازم است سخنی دربارهٔ حسین بن منصورحلاج بگوئیم. چنانکه قبلاً اشاره شد اگرازروی قدیمترین ومعتبرترین منابع داوری کنیم احتمال میرود نسبت بمراشد دیگر حتی از عرفائی که پیشرفتهای بیشتری کرده بودند وضرری نداشتند وجود حلاج خالی از ضرر وزیان نبوده است لکنمتأخرین ازعرفا مانند فریدالدین عطار وحافظ وامثالهم حلاج را قهرمانی میدانند که تنها عیب او فاش کردن اسرار بود و این درصورتی است که بتوان عیبی برای او قائل شد. این مرد درآغاز قرن دهم میلادی زندگانی میکرد و در خلافت المقتدر بسال ۹۲۲ میلادی

چنانکه درافواه عامه شایع بود بیشتر بآن دلیل بقتل رسید که برخلاف موازین شرع سخن میگفت و در عالم وجد وحال «اناالحق» گفته بود! مبسوط‌ترین شرحی که‌قدما دربارهٔ او نوشته‌اند شرحی‌است که ابن‌النديم درالفهرست (صفحات ۱۹۰ تا ۱۹۲) و عریب درذیل تاریخ طبری (چاپ دوخویه صفحات ۸۶ تا ۱۰۸) نوشته و مصحح دانشمند آن کتاب نیز داستانی ازابن‌مسکویه بدان ضمیمه کرده است. صاحب‌الفهرست حلاج را ایرانی میداند ولی معلوم نیست از اهل نیشابوریا مرو یا طالقان یاری یاکوهستان(۱) بوده‌است. ابن‌النديم گوید: حلاج مردی محتال وشعبده‌باز ومتمایل بمذاهب‌صوفیه بوده، الفاظ‌صوفیه‌را زیب کلام خود قرارمیداده ودعوی احاطه بکلیهٔ علوم را داشته ولی درحقیقت اطلاعات او صفر بوده است. از صنعت کیمیاگری چیزی میدانسته و مردی نادان و مبارزی سرسخت بوده و نسبت بسلاطین جسور و گستاخ و در کارهای بزرگ مداخله میکرده وبرای ایجاد انقلاب دردولتها سری پرشور داشته ونزد اصحاب خود ادعای خدائی نموده و قائل بحلول بوده، نزد پادشاهان متظاهر بتشیع ونزد تودهٔ مردم معتقد بتصوف... ومدعی شده است که خداونددرجسم اوحلول کرده وحق‌سبحانه وتعالی هم خود اوست وبالاتر و والاتر از آنست که اینان در حق او گویند! در جزءِ سوم کتاب تاریخ طبری درصفحهٔ ۲۲۸۹ آمده است که در سال ۹۱۳ میلادی هنگامی که حلاج‌آواره وسرگردان ازشهری بشهری میرفت ابوالحسن علی‌بن عیسی وزیر المقتدر خلیفه ویرا بیازمود و دید از قرآن و علوم تابعه و فرعیهٔ آن ازفقه وحدیث وغیره و همچنین ازشعر ولغت عرب بکلی عاری است. وزیرخلیفه بحلاج گفت بهتر آن باشد که طهارت آموزد وبفرائض شرع عمل کند نه‌اینکه رسائلی بنویسد که خودنداند چه‌نوشته است وسخنان

---

(۱) یادداشت مترجم: قهستان.

پریشان از این قبیل گوید(۱) : « ینزل ذوالنور الشعشعانی الذی یلمع بعد شعشعته . » حلاج را ظاهراً مدت کوتاهی در کنار رودخانهٔ دجله نخست در یك ساحل رودخانه و آنگاه در ساحل دیگر در برابر شرطه با طناب بصلیب یا داری بستند ( ولی میخکوب نکردند ) سپس بزندان افکندند . در زندان حلاج تا حدی آداب و رسوم شریعت را بر مذهب اهل سنت رعایت کرد و بدین وسیله خواست در دلها راهی پیدا کند .

ابتدا برای علی بن موسی‌الرضا ثامن الائمه در فرقهٔ اثنی عشریه تبلیغ میکرد و از دعاة و مبلغین وی بشمار میرفت . هنوز این سمت را داشت که او را دستگیر کردند و در کوهستان ایران تازیانه زدند . حلاج کوشش کرد ابوسهل نوبختی‌را جلب کند . ابوسهل گفت‌درصورتی ایمان آورم که از هوا درهمی فرود آورد که نام وی و نام پدرش بر آن درهم باشد و از دراهم معروف نباشد . درآنصورت بسیاری دیگر نیز باو ایمان آورند . حلاج نپذیرفت و مدعی معجزاتی دیگر شد ازجمله گفت دست خویشرا درازکند وچون پیش کشد مشت اوازمشگ ومسکوك(۲) پرشود ومیان تماشاگران پخش کند . اسامی چهل و شش کتاب ورسالهٔ او در الفهرست ( صفحهٔ ۱۹۲ ) مذکور است و گویند در یکی از کتابها نوشته است :

---

(۱) در نسخهٔ عربی طبری موزهٔ بریطانیا بعلامت Add.۹۶۹۲ ( اوراق ۳۱۷ الی آخر ) مقدار معتنابهی از شطحیات وی ضبط شده وتا آنجا که نگارنده توجه کرده بیشتر ازهمین مقوله است که درفوق نقل شد .

(۲) **یادداشت مترجم :** این دراهم را « دراهم القدرة » نام نهاده بود (خاندان نوبختی تألیف عباس اقبال استاد فقید دانشگاه تهران ۱۳۱۱هجری‌شمسی ، صفحهٔ ۱۱۶ ) .

«انی مغرق قوم نوح ومهلک عاد وثمود .» (۱)

نخستین بار که حلاج عرض وجود کرد طبق همان مأخذ در سال ۲-۹۱۱ میلادی بوده‌است . ده سال بعد یعنی درسال ۹۲۲ میلادی بوضع ظالمانه‌ای اعدام شد . زنی در شوش ازخانهٔ خود جماعاتی را که بخانهٔ حلاج آمد ورفت داشتند مشاهده کرد وخبرداد . حلاج هویت خود را انکار کرد ولی یکی از مریدان سابقش حلاج را از جای ضربت و زخمی که برسرداشت بشناخت . بعد ازآنکه هزارتازیانه براونواختند هر دو دست وهر دوپایش را بریدند و پس از آنکه اورا کشتند جسدش را در آتش بسوختند .

**عریب دربارهٔ حلاج چه نوشته است ؟**

بگفتهٔ عریب حلاج نزد هر گروه و مذهبی دعوی همان مذهب و مسلک را داشته است . نزداهل‌سنت وجماعت متظاهربه تسنن ونزدشیعه متظاهربه‌تشیع ونزد معتزله ازمعتزله بوده است . طب وکیمیا و سحر و شعبده ازعلومی است که برای او بر شمرده‌اند . دعوی مظهریت داشته وکلمات ناشایسته و ناسزائی که نسبت بخدا و انبیاء و رسل گفته است مایهٔ تأسف و تأثر است . بیکی از مریدان خود میگفت « تو نوح هستی ! » بدیگری میگفت : « توموسی هستی ! » بسومی خطاب میکرد : « تو محمد هستی ! » وبعد توضیح میداد که من‌سبب شدم روح پیمبران بابدان شما باز گردد . یکی از مورخین الصولی است که حلاج را بارها شخصاً دیده بود . الصولی گوید : حلاج مردی است نادان ولی مدعی هوش و ذکاوت ، درنطق وبیان حاضرالذهن وآماده نیست ولی بفصاحت و بلاغت

(۱) این دوقوم ازاقوام بت پرست اعراب قدیم اند که هود وصالح بترتیب برآنها مبعوث شدند و چون ایمان نیاوردند و سرسختی و لجاجت نشان دادند معدوم شدند . یک قوم دوچار طوفان شدیدی گشت وقوم دیگر در اثر صدای هولناکی که از آسمان شنیده شد از میان برفت . رجوع شود بقرآن سورهٔ هفتم ( اعراف ) .

علم شده است . مرد مکّار و او باشی‌است که با جامهٔ صوف و دلق ریائی بتقوی و پرهیز کاری تظاهر کند . (۱)

گذشته‌از آنچه دربارهٔ‌حلاج گفته‌شداین مطالب‌را نیزابن‌مسکویه در حق او نوشته و در کتاب‌العیون آمده (و دوخویه بتفصیل کمتری در ذیل شرحی که عریب نوشته نقل کرده است ).

**ابن مسکویه و کتاب العیون دربارهٔ حلاج**

شایعاتی دربارهٔ نفوذ حلاج میان مأمورین جزء وعوام‌الناس پیچید که حلاج مرده را زنده کند وجن وپری بفرمان او گردن نهند وهرچه بخواهد برایش آماده سازند و معجزاتی را که انبیاءِ پیشین داشته‌اند اونیزدارا باشد . شرح این ماجرا نزد حامد وزیرخلیفه بردند . ضمناًحلاج سه‌تن ازپیروان خود یکی موسوم به السمری ، دیگر شخص کاتب ، سوم یکی از افراد طائفهٔ بنی‌هاشم را نبی خواند و خود دعوی الوهیت کرد . آن سه نفررا بدستور حامد گرفتند و بازجوئی کردند . درنتیجهٔ بازجوئی معترف شدند که از مبلغین و دعاة اویند و او را خدای خود خوانند و بر احیاءِ اموات قادر شناسند . حلاج که در بند بود جداً همهٔ این مراتب را منکر شد . در زندان اجازه داشت هر که را بخواهد ملاقات کند و سوای نام خود بنام محمدبن احمد الفارسی معروف بود . السمری که یکی از انبیاءِ سه گانهٔ وی بود دختری داشت . آن دختر شمه‌ای از اقوال و افعال او را که بسیار زبان‌آور است بیان کرده است . در منازل السمری و حیدره و القنّاعی هاشمی بسیاری از تحریرات او بدست آمد . پاره ای با آب طلا روی کاغذ چینی و دیبای زربفت و حریر و پرند نوشته شده (۲) و با جلد پوست اعلی صحافی و تجلید شده بود .

---

(۱) رجوع‌شود به‌مادهٔ‌اشتقاق لفظ صوفی در صفحات ۶۰۸ و ۶۰۹ همین کتاب .

(۲) با آنچه‌در بارهٔ کتب‌مانویان درصفحهٔ ۲۴۳ این کتاب گفته‌شده مقایسه‌شود .

سپس دو تن ازدعاة اورا موسوم به ابن بشر و شاکر در خراسان دستگیر کردند و تعلیمات و دستورهائی را که حلاج بآن دونفر و عمال دیگر خودداده بود نزدآنها یافتند . این کشفیات کار حلاج رادشوارتر ساخت . دیگرازمعجزاتی که بوی نسبت دادند این بود که پیکرخودرا چنان بزرگ سازد که اطاق‌را فراگیرد وفضای اطاق را پر کند وطوطی مرده را برای خلیفه المقتدر زنده کرد و اینکار ها باندازه ای در خلیفه مؤثر افتاد که راضی‌بکشتن اونمیشد . حلاج سفرهای زیاد کرد وبرای دیدن ریسمان بازی که ازشیرین کاریهای معروف آن عصر بشمارمیرفت بهندوستان رفت . زنی بند باز ریسمانی را بهوا میافکند و از ریسمان بالا میرفت و درهوا ناپدید میشد . دیگر از بدعتهائی که حامد درکتابهای حلاج یافت تعلیمات مفصل و دقیق وی در بارهٔ حج است . حلاج دستور داده بود مناسک حج را درهر نقطه‌ای میتوان بجای‌آورد واطاقی مخصوص اینکار ترتیب داده بود و چنین وانمود میکرد که این بدعت وسایر بدعتهارا از تحریرات حسن بصری گرفته است . بدین جهت محکوم به اعدام گردید و چنانکه قبلاً گفته شد بوضع ظالمانه ای بقتل رسید یعنی پس ازنواختن ضربات تازیانه ( دست و پا وسرشرا بریدند و سوزاندند ) واجرای این حکم بعهدهٔ صاحب‌الشرطه محمدبن عبدالصمد واگذار شده بود . مخصوصاً باو سپردند بحرفهای حلاج هیچ گوش فرا ندهد . بعدازآنکه سرش را مدت کوتاهی روی پل‌دجله بمعرض‌نمایش گذاشتندبخراسان‌فرستادند . اصحاب‌وی‌درخراسان‌مدعی شدند که شخصی‌را که مثله کرده‌وبقتل رساندندحلاج نبوده بلکه یکی ازدشمنان حلاج بوده است که تغییر شکل یافته ( و سپر بلای او شده است ) ( و عین همین دعوی را دسته ای از عرفای عیسوی و بعداز آنها مسلمین در بارهٔ عیسی داشته‌اند) (۱) . حتی برخی از مریدانش مدعی

---

(۱) رجوع شود بقرآن سورهٔ چهارم ( النساء ) آیهٔ ۱۵۶ : و قولهم انا قتلنا المسیح عیسی بن مریم رسول‌الله و ما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه لهم وان

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۶۳۲)

شدند که پس از آن تاریخ یعنی تاریخی که خبر قتل او داده شد حلاج را بازهم دیده و باهم سخن گفته اند.

از کتاب فروشان بقید قسم التزام گرفته شد که ازخرید و فروش نوشته های حلاج خودداری کنند.

مدت اسارت وی ازتاریخی که دستگیر شد تاروزی که بقتل رسید هشت سال و هفت ماه و هشت روز بوده است.

همدانی این واقعه را بتفصیل بیشتری بیان کرده ودو خویه ذیل صفحات ۹٦ تا ۱۰۱ کتاب عریب که خود بانتشار آن اقدام نموده شرحی قریب باین مضمون افزوده است: یکی از مریدان حلاج معروف به السمری چون ازطرف حامد مورد بازجوئی واقع شد اظهار داشت که دروسط زمستان موقعی که نزدیك استخر فارس با مرشد خود حلاج سفر میکرد حلاج خیار سبز نوچیده ای از میان برف برون آورد وباو دادوسمری هم آن خیار راخورده است. حامد بشنیدن این حرف سمری را دشنام داد و کذاب خواند و بفرمود ملازمین دهانش را فرو کوبند.

شاهد دیگری گفت حلاج میوه های خلق الساعه ای فی المجلس بوجود میآورد ولی چون بدست مردم میرسید به براز مبدل میگشت. همینکه حلاج بقتل رسید دیری نپائید که سیلی عظیم دردجله روان شد. مریدان حلاج گفتند این سیل بدان سبب جاری شده است که خاکستر جسد سوختهٔ حلاج را برودخانه ریخته اند. بعض دیگر از پیروانش مدعی رؤیت وی شدند و گفتند درراه نهروان برخری سوار وبسوی نهروان رهسپار بوده و ازقول او چنین نقل کنند که درواقع حیوانی را بجای او

---

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ٦٣۱)

الذین اختلفوا فیه لفی شک منه مالهم به من علم الاتباع الظن و ما قتلوه یقیناً بل رفعه‌الله الیه وکان‌الله عزیزاً حکیماً.

**یادداشت مترجم:** کسانیکه تفسیر این آیه را بخواهند مورد دقت قرار دهند به کتاب محو الموهوم تألیف علامهٔ فقید شریعت سنگلجی طاب ثراه چاپ تهران، اردی بهشت ۱۳۲۳، رجوع نمایند.

۵ ـ علم سعد و نحس

۶ ـ علم سحر و تعویذ و طلسمات و کیمیا و سیمیا و تردستی

۷ ـ مکاسب و صنایع

۸ ـ معاملات ـ تجارت ـ کشاورزی و گله‌داری

۹ ـ معرفت‌الرجال و قصص

**دوم : علوم دینی**

۱ ـ علم قرآن

۲ ـ تفسیر

۳ ـ علم‌الحدیث

۴ ـ فقه

۵ ـ ذکر و حمد آلهی ـ امر بمعروف ونهی ازمنکر ـ ریاضت ـ تصوّف ـ وجد وحال ـ جذبه و خلسه یا شهود .

مطالعات فلسفی بمفهوم و منطوق صحیح کلمه شامل مباحث ذیل است :

**سوم : مطالعات فلسفی**

۱ ـ ریاضیات ومنطقیات وغیره که دررسائل اول تا هشتم(=جلد اول ) مورد بحث قرار گرفته و از مطالبی از قبیل عدد و هندسه وهیئت و جغرافی و موسیقی و نسبت عددی و هندسی وفنون وصنایع واختلاف اخلاق بشر و ایساغوجی و مقولات عشر و باری ارمیناس و انالوطیقا یا قیاس سخن رفته است .

۲ ـ طبیعیّات و انسانیّات که در رسائل چهاردهم تا سی‌ام (=جلد دوم ) مورد بحث واقع شده و از این مباحث نیز گفتگو میشود :

هیولی و صورت ، زمان و مکان ، حرکت ، خلقت عالم ، کون و فساد ، عناصر و کائنات‌جوّ، آثار علوی ، جمادات و معدن‌شناسی ،ماهیات

و جوهر اصلی طبیعت ومظاهر آن ،گیاه‌شناسی ، معرفت‌الحیوان-تشریح و ترکیب انسان - حاس ومحسوس وادراکات حسیه - جنین‌شناسی(مسقط نطفه) ، انسان یعنی عالم‌صغیر - تحول وتکامل نفس ، روح و جسم ، ماهیت الم و لذت روحانی و جسمانی ، اختلاف لغات ( فقه‌اللّغه ) .

۳ - نفسانیات که در رسائل سی و یکم تا چهلم ( = جلد سوم ) بحث شده و از دراکه و روح عالم وغیره سخن رفته است .

٤ - الٓهیات که در رسائل چهل ویکم تا پنجاه و یکم موردبحث قرار گرفته‌است و از کمالات مطلوب و روش اخوان‌الصفا و اصول عقائد سری در اسلام و نظام عالم روحانی و علوم غریبه‌سخن گفته است .

روش اخوان‌الصفا اساساً ترکیب وتألیف مطالب خاص "دائرة‌المعارف یاموسوعات بوده است وچنانکه دیتریسی (درصفحهٔ چهارم عالم کبیر)(۱) گوید« کوشش اخوان‌الصفا این بودکه تناسب وارتباط کلیهٔ مطالب علمی را که بآنها رسیده‌بود درنظر آرند وبرای عالم ماده وعالم‌معنی‌وجه جمعی بسازندکه جواب همهٔ سئوالات‌را تضمین کند وبا نقطهٔ نظر فرهنگ آن‌زمان نیزمطابقت داشته باشد . » بطورکلی طبق طرح دیتریسی موضوعاتی‌که مورد بحث اخوان‌الصفا قرار گرفته است بشرح ذیل میتوان تقسیم کرد :

۱ - عالم کبیر یا تکوین عالم و صدور کثرت از وحدت و تحول و تکامل بوسیلهٔ صدور از خدا توسط عقل ونفس ومادة‌المواد ومادهٔ‌ثانویه و دنیا و طبیعت و عناصر تا برسد به نشئات آخر یا موالید ثلاثه یعنی عالم حیوان و عالم نبات و عالم جماد .

۲ - عالم صغیر ( انسان ) یا رجعت از کثرت بوحدت .

روش کلی‌اخوان‌الصفا «اختلاط وتلفیق مذهب‌توحیددراقوام‌سامی بامذهب‌نوافلاطونی‌یاافلاطونیون‌جدید» بوده‌است‌بنحوی که‌تصورمیکنم

(۱) Dieterici, Makrokosmos

فیلون یهودی (۱) را شاید بتوان دراین راه بیک اعتبار پیشقدم دانست . چنانکه از بیان دیتریسی ( در کتاب عالم کبیر صفحات ۸۸-۸۶ )مستفاد میشود اخوان‌الصفا از آن بترکیب و تألیف عقائد و جمع آراءِ مختلف برانگیخته شدند که معتقد بودند حقیقت خواه مذهبی خواه فلسفی خواه علمی در همه حال یکی است . جمیع علوم متداول عصر خود را بدین منظور و مقصود تطبیق کردند و هر علمی را نه تنها بخاطر نفس آن علم بلکه از جهت ارتباط آن با حقیقت کل مورد مطالعه قرار دادند و کوشش داشتند ادراکات خود را بصورتی که قابل فهم و جالب توجه و حتی عام‌پسند باشد، درآورند وبدین منظورتشبیهات وتمثیلات واستعارات و کنایات فراوان بکار بردند ( از آنجمله است افسانهٔ اخلاقی و داستان معروف حیوانات و انسان ) .

در مسائل ما قبل تاریخ و علوم تا آنجا که مرتبط بمنطق وعلوم طبیعی است بیشتر تحت تأثیر افکار ارسطو و درفرضیه‌های مربوط‌باعداد و نشئات خلقت تحت تأثیر افکار فیثاغورثیون جدید و افلاطونیون‌جدید و در تاریخ طبیعی تحت تأثیر بطلمیوس و در انسانیات و طب تحت تأثیر جالینوس قرار گرفتند و نظر ترکیب و تألیف بطور کلی در نتیجهٔ کمال مطلوب قوی بر اساس وحدت وجود(۲) برای آنها پیدا شد . عقیده داشتند کمال بر اثر ترکیب فلسفهٔ یونان با قوانین مذهبی عرب حاصل میشود(۳) . اخوان‌الصفا جانشینان الکندی و فارابی و پیشروان

---

(۱) **یادداشت مترجم :** فیلون یهودی Philo Judaeus از فلاسفهٔ یهودی یونان است که تقریباً بیست سال قبل‌ازمیلاد مسیح متولد شده ودرحدود ٥٤ سال بعدازمیلاد مسیح بدرود زندگانی گفته‌است .

(۲) رجوع شودبکتاب عالم کبیر دیتریسی Dieterici, Makrokosmos صفحات ۱٤۰ - ۱۳۸ .

(۳) رجوع شود بکتاب عالم کبیر دیتریسی صفحهٔ ۱٤٦ .

ابوعلی سینای بزرگ بودند وچنانکه دیتریسی (۱) متعرض است توسعه و تکامل فلسفه در شرق با رفتن ابوعلی سینا پایان یافت . این روش فلسفی که حکمت عرب نامیده میشود از شرق بمغربیان اسپانی منتقل گشت و پس از اینکه دراسپانی نیزبوسیلهٔ ابن رشد ( تاریخ وفات ۱۱۳۵ مسیحی ) تحولات بیشتری یافت از آنجا باروپا رفت و در اروپا منتشر شد و علم کلام عیسوی را بوجود آورد . بگفتهٔ دیتریسی (۲) فلسفهٔ عرب بزرگترین خدمت را بعلم کلام عیسوی کرده است زیرا باعث بازگشت عنصر مشائی طریقهٔ ارسطو گردید و این عنصر در اوائل امر از فلسفهٔ مسیحی تقریباً طرد شده وعنصر افلاطونی جدید جایگزین آن گردیده بود.

## مفاتیح العلوم

در این کتاب ابتدا علوم بدو دسته تقسیم شده است : یکی علوم شریعت و عربیه ، دیگر علوم العجم که قسمت اعظم آن مربوط بیونان و ایران است .

### ۱ - علوم الشریعة

( الف ) فقه در یازده فصل مشتمل بر اصول و فروع دین ازقبیل طهارت ، صوم و صلوة و زکوة و حج و بیع و شری ، عقد و نکاح ، قتل نفس ، جرح و قصاص ، دیات و غیره (۳) .

( ب ) کلام در هفت فصل مشتمل بر موضوع کلام و ذکر ارباب آراء و مذاهب و فرق مختلف اسلام ونصاری و یهود و کسانیکه نه‌عیسوی و نه کلیمی هستند ( از قبیل ایرانیان و هندیان و کلدانیان و مانویان و مرقیونیه و دیصانیه و مزدکیان و صوفیان و غیره ) . همچنین جاهلیت

---

(۱) رجوع شود بکتاب عالم کبیر دیتریسی صفحهٔ ۱۵۹

(۲) رجوع شود بکتاب عالم کبیر دیتریسی صفحهٔ ۱۵۹

(۳) **یادداشت مترجم :** فریضه ونوادر .

عرب و اصول اولیه و مسلّمهٔ دین که در این علم مورد بحث قرار گرفته است .

( پ ) نحو در دوازده فصل .

( ت ) کتابت در هشت فصل مشتمل بر توضیح کلیهٔ اصطلاحات فنی که در دوائر مختلف دولت مصطلح است .

( ث ) شعر و عروض در پنج فصل .

( ج ) اخبار در نه فصل مخصوصاً تاریخ ایران قدیم وتاریخ اسلام و تاریخ عرب قبل از اسلام بخصوص یمن و تاریخ یونان و روم .

**۲ ــ علوم العجم**

( چ ) فلسفه در سه فصل مشتمل بر اقسام فلسفه و مصطلحات آن واشتقاق لغت ( توضیح صحیح لفظ یونانی فلسفه ) و ارتباط صحیح فلسفه با منطق و علوم طبیعی ( طب و کائنات جوّ و معدنیات و جمادات وگیاه شناسی و علم الحیوان وکیمیا ) وعلوم ریاضی ( هندسه و هیئت وموسیقی و غیره ) .

( ح ) منطق در نه فصل

( خ ) طب در هشت فصل مشتمل بر تشریح و علم الامراض و علم الادویه و قرا با دین و پرهیز ، اوزان و مقادیر و غیره

( د ) ارثماطیقی ( علم العدد ، حساب ) درپنج فصل بامقدمات جبر.

( ذ ) هندسه ( جومتریه ) در چهار فصل .

( ر ) علم النجوم در چهار فصل ازاسامی سیارات و ثوابت وترکیب عالم بطریقهٔ بطلمیوس وعلم احکام نجوم وآلات وادوات منجمین گفتگو شده است .

( ز ) موسیقی درسه فصل شامل شرح آلات مختلف موسیقی واسامی هریک ونوت نویسی و ایقاعات وعلامات مخصوص موسیقی ومصطلحات آن .

(ژ) علم‌الحیل در دو فصل شامل قسمتی از فیزیك و علم جراثقال که موضوع آن فشار و موازنهٔ مایعات است .

(س) کیمیا در سه فصل با شرح و آلات و اسباب و ادویه و مواد آن و تدبیرات و کیفیات عمل کیمیاگران .

## الفهرست

کتاب الفهرست تألیف محمد بن اسحق الندیم یکی از جالب‌ترین و نفیس‌ترین آثاری است که بزبان عربی نوشته شده و تا عصر کنونی ما مانده‌است . نسخه‌های خطی این کتاب نادر و کم وبیش ناقص است . چاپ فلوگل(۱) ازروی دونسخهٔ خطی پاریس طبع شده (ونسخه‌ای که قدیمتر است مشتمل است برچهار مقالهٔ اول از مقالات ده‌گانهٔ کتاب و نسخه‌ای که تازه‌تر است گویا از روی نسخه های شمارهٔ ۱۱۳۴ و ۱۱۳۵ کتابخانه کوپرولوزاده برای دوسلان(۲) در قسطنطنیه استنساخ شده و مشتمل است برقسمت آخر کتاب (فصل پنجم مقالهٔ پنجم ببعد) ؛ دونسخهٔ خطی در وینه(۳) است و هر دو نسخه ناقص و ناتمام است . یك نسخهٔ خطی در لیدن(٤) است که تنها مشتمل است بر مقالات هفتم تا دهم . و نیز دو جزء(۵) خطی از کتاب الفهرست در لیدن موجود است . اشپرنگر(٦) گمان کرده است که کتاب‌الفهرست در واقع صورت ریز کتابهای یك کتابخانهٔ بزرگی بوده است به‌ترتیب موضوعات بانضمام شروح(۷) ، لکن بروکلمان(۸) این نظر را رد میکند .

---

(۱) Flügel (۲) Baron de Slane

(۳) Vienna (٤) Leyden

(۵) رجوع شود بصفحات ۱٦ تا ۱۹ مقدمهٔ چاپ فلوگل

(٦) Sprenger (۷) Catalogue raisonné

(۸) رجوع شود بجلد اول تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمان صفحهٔ ۱٤۷ :
Brockelmann, Gesch. d. Arab. Lit.

بهر حال نگارنده در زبان عربی کتابی ندیده است که بپایهٔ الفهرست مایهٔ اعجاب وستایش و درعین حال موجب تأثروتأسف باشد. اعجاب وستایش ازآنرو که صاحب آن واجد کمالات وفضائل عظیم بوده وتأسف ازاینکه آنهمه منابع اطلاعات گرانبهائی که هنگام تحریر کتاب وجودداشته است اکثرآن بکلی ازمیان رفته است. مؤلفینی هستند که فقط معدودی از قطعات کوچك آثارشان در دست است و بهمان وسیله آنانرامیشناسیم ومؤلفالفهرست تعداد کثیری ازآثارشانرا صورتمیدهد که ما ندیدهایم. از آنها گذشته بسیاری مؤلفین دیگر بودهاند که اقبالشان مانند این عدهٔ معدود یاری نکرده وبقلم نیامدهاند، زیرا اکثر مؤلفین ونویسندگان را فقط ازروی یادداشتهای الفهرست یا بیشتربدان وسیله شناختهایم. کلمات وعباراتتهی که درصفحات اول اکثرآثارعربی وفارسی متأخرین بمنظوربلاغت یابراعت استهلال یا رعایت معانی وبیان بکاربرده شده است آن صفحات را بهرصورت مشوّه وبیقواره کرده است، لکن مقدمهٔ ابنالندیم باندازهای مختصرومفید وسرمشق اختصاراست و با عبارت پردازیهای کتب دیگر چندان متباین است و این تباین بحدی دلپذیر که نمیتوانیم ازترجمهٔ آن دراینجاخودداری کنیم(۱):

«رب یسر برحمتك النفوس اطالالله بقاءك تشرئب الی النتائج دون المقدمات و ترتاح الیالغرض المقصود دون التطویل فی العبارات فلذلك اقتصرنا علی هذهالکلمات فی صدر کتابنا هذا اذکانت دانت دالة علی ما قصدناه فی تألیفه ان شاءالله فنقول و بـالله نستعین وایاه نسأل الصلاة علی جمیع انبیائه وعبادهالمخلصین فیطاعتهولاحول ولاقوة الابالله العلیالعظیم.

هذا فهرست کتب جمیع الامم منالعرب و العجم الموجود منها

---

(۱) **یادداشت مترجم:** چون خوانندگان این کتاب احتیاجی بترجمهٔ فارسی مقدمهٔ ابنالندیم ندارند لذا عیناً ازالفهرست نقلشده است.

بلغة العرب و قلمها فی اصناف العلوم و اخبار مصنفيها و طبقات مؤلفيها و أنسابهم وتاريخ مواليدهم ومبلغ أعمارهم وأوقات وفاتهم وأماكن بلدانهم ومناقبهم ومثالبهم منذ ابتداء كل علم اخترع الى عصرنا هذا وهو سنة سبع وسبعين و ثلثمائة للهجره.» (= ٨ - ٩٨٧ میلادی)

بلافاصله بعد از این مقدمهٔ مؤلف کتاب الفهرست میپردازد بتلخیص مندرجات کتاب بشرح ذیل:

«مايحتوی عليه الكتاب وهو عشر مقالات

المقالة الاولى وهی ثلاثة فنون:

الفن الاول: فی وصف لغات الامم من العرب والعجم و نعوت أقلامها وانواع خطوطها واشكال كتاباتها:

الفن الثانی: فی اسماءِ كتب الشرائع المنزلة على مذاهب المسلمين (١) ومذاهب اهلها.

الفن الثالث: فی لغت الكتاب الذی لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد واسماء الكتب المصنفة فی علومه واخبار القراء واسماء رواتهم والشواذ من قرأتهم.

المقالة الثانية: وهی ثلاثة فنون فی النحويين واللغويين:-

الفن الاول: فی ابتداءِ النحو واخبار النحويين البصريين وفصحاء الاعراب واسماءِ كتبهم.

الفن الثانی: فی اخبار النحويين واللغويين من الكوفيين و اسماءِ كتبهم.

---

(١) مقصود از مسلمین در اینجا یهود ونصاری وصابئین است. معنای اسلام تسلیم بودن باراده‌ٔ خداست ولفظ مسلم بمعنای وسیعتر کلمه شامل اتباع وفادار هریک از انبیائی است که پیروان پیغمبر اسلام قبول دارند. بدین طریق تعلیمات ابراهیم تعلیمات اسلام بوده و بلقیس ملکهٔ سبا همینکه تغییر مذهب داد با سلیمان پسر داود مسلمان شدند.

الفن الثالث : فى ذكر قوم من النحويين خلطوا المذهبين و اسماءِ كتبهم .

المقالة الثالثة : و هى ثلاثة فنون فى الاخبار و الآداب و السير والانساب .

الفن الاول : فى اخبار الاخباريين والرواة والنسابين و اصحاب السير والاحداث واسماءِ كتبهم .

الفن الثانى : فى اخبار الملوك والكتاب، والمترسلين و عمال الخراج واصحاب الدواوين واسماءِ كتبهم .

الفن الثالث : فى اخبار الندماء و الجلساء و المغنيين و الصفادمة والصفاعنة والمضحكين واسماءِ كتبهم .

المقالة الرابعة : وهى فنان فى الشعر والشعراء :-

الفن الاول : فى طبقات الشعراء الجاهليين و الاسلاميين ممن لحق الجاهلية وصناع دواوينهم واسماءِ رواتهم .

الفن الثانى : فى طبقات شعراء الاسلاميين و شعراء المحدثين الى عصرنا هذا .

المقالة الخامسة : وهى خمسة فنون فى الكلام والمتكلّمين :-

الفن الاول : فى ابتداءِ امر الكلام والمتكلّمين من المعتزلة والمرجئة واسماءِ كتبهم .

الفن الثانى : فى اخبار متكلمى الشيعة والامامية و الزيديه و غير هم من الغلاة والاسماعيلية واسماءِ كتبهم .

الفن الثالث : فى اخبار متكلّمى المجبره والحشويه واسماءِ كتبهم .

الفن الرابع : فى اخبار متكلّمى الخوارج واصنافهم واسماءِ كتبهم .

الفن الخامس : فى اخبار السياح والزهاد والعباد والمتصوفة والمتكلمين على الوساوس والخطرات واسماءِ كتبهم .

المقالة السادسة : وهى ثمانية فنون فى الفقه والفقهاء والمحدثين :

الفن الاول : فى اخبار مالك واصحابه واسماءِ كتبهم .

الفن الثانى : فى اخبار ابى حنيفة النعمان واصحابه واسماءِ كتبهم .

الفن الثالث : فى اخبار الامام الشافعى واصحابه واسماءِ كتبهم .

الفن الرابع : فى اخبار داود واصحابه واسماءِ كتبهم .

الفن الخامس : فى اخبار فقهاءِ الشيعه واسماءِ كتبهم .

الفن السّادس : فى اخبار فقهاءِ اصحاب الحديث والمحدثين و اسماءِ كتبهم .

الفن السابع : فى اخبار ابى جعفر الطبرى واصحابه واسماءِ كتبهم .

الفن الثامن : فى اخبار فقهاءِ الشّراة واسماءِ كتبهم .

المقالة السابعة : وهى ثلاثة فنون فى الفلسفة والعلوم القديمة :-

الفن الاول : فى اخبار الفلاسفة الطبيعيين والمنطقيين واسماءِ كتبهم ونقولها وشروحها والموجود منها وما ذكر ولم يوجد وما وجد ثم عدم .

الفن الثانى : فى اخبار اصحاب التعاليم و المهندسين والارثماطيقيين و الموسيقيين و الحساب و المنجمين و صنّاع الالات و اصحاب الحيل والحركات .

الفن الثالث : فى ابتداءِ الطب واخبار المتطببين من القدماءِ والمحدثين واسماءِ كتبهم ونقولها وتفاسيرها .

المقالة الثامنة : وهى ثلاثة فنون فى الاسمار و الخرافات و العزائم والسحر والشعوذه .

الفن الاول : فى اخبار المسامرين و المخرفين و المصورين و اسماء الكتب المصنفة فى الاسمار والخرافات .

الفن الثانى : فى اخبار المعزمين والمشعبذين والسحرة واسماءِ كتبهم.

الفن الثالث : فى الكتب المصنفة فى معانى شتى لا يعرف مصنفوها ولامؤلفوها .

المقالة التاسعة : وهی فنان فی المذاهب والاعتقادات .

الفن الاول : فی وصف مذاهب الحرانیة الکلدانیین المعروفین فی عصرنا بالصابئة ومذاهب الثنویة من المنانیة والدیصانیة والخرمیة والمرقیونیة والمزدکیة وغیرهم واسماءِ کتبهم .

الفن الثانی: فی وصف المذاهب الغریبة الطریفه کمذاهب الهند والصین وغیرهم من اجناس الامم .

المقالة العاشرة : تحتوی علی اخبار الکیمیائیین و الصنعویین من الفلاسفة القدماء والمحدثین واسماءِ کتبهم .

علاوه بر این سه کتاب کتاب دیگری که قدیمتر است کتاب المعارف ابن قتیبه میباشد ( ابن قتیبه در حدود سال ۸۸۹ میلادی وفات یافته است ) . متن این کتاب بهمت خستگی ناپذیر ووستنفلد (۱) در گتینگن (۲) بسال ۱۸۵۰ میلادی انتشار یافته است وبخوبی نشان میدهد همهٔ نویسندگانی که مدعی میشوند خوانندگان آثار آنها نسبةً زیاداست دربارهٔ تاریخ وترجمهٔ احوال رجال چه اطلاعاتی باید داشته باشند . مؤلف این کتاب ازموضوعات ذیل در کتاب خود بحث میکند : آغاز آفرینش (مبتدأ الخلق یا مبدأ الخلق) ( صفحات ٦ تا ۱۰ ) ؛ تاریخ مقدس و شرح مختصری از رؤساءِ امتها و رهبران دینها وپیامبران ( و نه تنها شامل کسانی است که در کتاب تورات عهد عتیق از آنها یادشده بلکه دیگران نیز مانند هود و صالح که درقرآن نامشان برده شده دراین فصل مورد بحث قرار گرفته‌اند) ومسیح ( صفحات ۱۰ تا ۲۷ ) ؛ تاریخ غیرمذهبی و تاریخ تقسیمات نژادی بشرواسامی مؤمنین عرب قبل ازبعثت رسول اکرم و انساب العرب ( صفحات ۲۸ تا ٥٦ ) ؛ دودمان نبوت (۳) و اقرباء و اهل بیت و اطفال و بستگان و اسبها (٤) و تاریخ بعثت و مغازی و فتوح

---

(۱) Wüstenfeld (۲) Göttingen

(۳) یادداشت مترجم : « نسب اشرف الخلق » .

(٤) یادداشت مترجم : « خیله ومراکبه » .

و رحلت پیغمبر ( صفحات ٥٦ تا ٨٣ ) ؛ اخبار خلفاءِ چهارگانهٔ راشدین ( صفحات ٨٣ تا ١٠٦ ) ، اخبار اولاد علی بن ابیطالب و زبیر و طلحه و عبدالرحمن بن‌عوف و سعدبن ابی‌وقاص وسایر متقدمین ازمسلمین عالیقدر و در خاتمه صورت مختصری از منافقین ( صفحات ١٠٦ تا ١٧٤ ) ؛ تاریخ بنی‌امیه و خلفاءِ عباسی تا المعتمد یعنی تا زمان مؤلف ( صفحات ١٧٥ تا ٢٠٠ ) ؛ تراجم سیاستمداران وسرداران وفرمانداران نامداران امپراطوری اسلام و یاغیان معروف (١) ( صفحات ٢٠١ تا ٢١٥ ) ؛ شرح زندگانی تابعون یا جانشینان اصحاب پیغمبر ( صفحات ٢١٦ تا ٢٤٨ ) ؛ تراجم احوال علماءِ اعلام و مدرسین بزرگ اسلام و مؤسسین و پیشوایان مذاهب مهم اسلامی (٢) و محدثین و قراءِ قرآن (٣) و نسب شناسان و مورخین (٤) ونحویین وراویان شعر وغیره (٥) و ذکر مساجد مهم و فتوحات اولیهٔ مسلمین وسایر مسائل مربوطه ومهمترین مواردبروز طاعون (صفحات ٢٤٨ تا ٢٩٣)(٦) ؛ شرح ایام بزرگ عرب (جنگهای معروف)(٧) ؛ شرح زندگی کسانیکه نامشان درمیان عرب ضرب‌المثل شده‌است ، بحث ازمذاهب آنان قبل ازاسلام و فرق مختلف اسلامی و وجه تسمیهٔ پاره‌ای اقوام و امم و اینکه چگونه دارای این اسامی شده‌اند ( مثلاً کردها و یهودیان) (صفحات ٢٩٣ - ٣٠٤) ؛ و کتاب‌الملوك در بارهٔ ملوك یمن وشام (غسانیان) و حیره و ایران از زمان جمشید تا پایان سلسلهٔ ساسانیان (صفحات ٣٠٤ تا ٣٣٠) .

---

(١) **یادداشت مترجم :** « المشهورون من‌الاشراف » .

(٢) **یادداشت مترجم :** « اصحاب الرأی وهم‌الائمة المجتهدون » .

(٣) **یادداشت مترجم :** « اصحاب القراآت وقراءالالحان» .

(٤) **یادداشت مترجم :** « النسابون واصحاب‌الاخبار » .

(٥) **یادداشت مترجم :** « رواةالشعر واصحاب الغریب والنحو . »

(٦) **یادداشت مترجم :** « ذکرالطواعین و اوقاتها » . ضمناً سخن از معیوبین وپیسان ولنگان و کران وغیره رفته‌است .

(٧) **یادداشت مترجم :** « ذکر الایام المشهوره فی‌الجاهلیة . »

این مطالب نشان میدهد تا چه اندازه طلاب ادبیات اسلامی را اطلاعات وسیع بایستی تابتوانند کلیهٔ اشارات وتلمیحات راحتی دراشعار شعراء مخصوصاً سرایندگان عصر فرخندهٔ خلافت کاملاً درك کنند وارزش آنرا تشخیص دهند.

گذشته از اطلاعات عمومی و احاطهٔ کامل بزبان (اعم از فارسی یا عربی) که وسیلهٔ بیان است برای اینکه دانش پژوهی بتواند از چکامه های این ملل حداعلی لذت را ببرد بایستی پاره‌ای معلومات فنی ازجمله عروض و نحو و علم معانی و بیان و علم بدیع را بمیزان معتنابهی بداند تا فوراً بتواند مجاز و تشبیه، استعاره و کنایه، مبالغه و مقابله یا متضاد و اقتباس یا استشهاد، تعلیل و تجنیس و تخییل (ایهام)، تحریف و قلب ونظائر آنرا که مخصوصاً درقصائد یامدائح هرلحظه باآن مواجه میشود تشخیص دهد و ارزش آنرا درك کند و میدانیم که بیشتر شعراءِ متقدم ایران قسمت بزرگی ازنیرو وقریحه واستعداد ذاتی خودرا مصروف همین قصائد و مدائح میکردند زیرا اکثر آنان شعراءِ دربار بودند و برای عامهٔ مردم شعر نمیگفتند. اشعاری درستایش وثنای ممدوح میسرودند وامرمعاش‌را باتکاءِ سخا و کرم ولی النعمت خود تأمین میکردند. بهمین علت بسیاری ازقصیده سرایان مانند عنصری و فرخی و خاقانی و انوری وظهیر فاریابی و امثالهم که درنظر ایرانیان ازبزرگترین سخنوران ایران بشمارند هرگزچنگی بدل خوانندگان اروپائی نمیزنند ولواینکه مترجم نهایت استادی و مهارت را درترجمه بکار بندد. اما چون ازسخنوران حماسی مانند فردوسی یاازغزلسرایان مانند حافظ یاازگویندگان اشعار اخلاقی وحکمت آموز مانند سعدی وناصرخسرو یاازسرایندگان اشعار عرفانی مانند عطاروجلال‌الدین رومی یا ازهجانویسان مانند عبیدزاکان یاازشعراءِ شکاك ماننده‌خیام سخنی بمیان آید خوانندگان اروپائی مجذوب شوند، زیرا هریك از شاعران مزبور بطریق مختلف و از جهتی که قدر

مشترك کلیهٔ بنی نوع بشر است جای خود را در همهٔ دلها باز کنند.

بااینکه گلادوین وروکرت وبلوخمان(۱)وسایر دانشمندان درباب عروض ومعانی وبیان زبان فارسی آثارنفیسی ازخود بیادگار گذاشته‌اند معذلك اگر دوست فقیدم گیب(۲) آن مقدمهٔ مفصل واستادانه را برجلد اول کتاب بزرگ خود دربارهٔ تاریخ شعر در عثمانی ننوشته بود شاید بتفصیل بیشتری دراین موضوعات سخن میگفتم. گیب در پنجم دسامبر ۱۹۰۱ میلادی پس ازیك دورهٔ کوتاه ناخوشی درسن چهل وچهارسالگی زود از این جهان فانی رخت بربست و فقدان وی در عالم شرقشناسی ضایعه‌ای چندان عظیم است که بمیزان حساب نتوان سنجید. تقریباً بیست سال پیش چند هفته‌ای درلندن باهم بودیم وبتحصیل زبان فارسی وترکی اشتغال داشتیم. بابعضی مسلمین تحصیل کرده وهوشمند که بیشترایرانی بودند و اتفاقاً درآنوقت در لندن توقف داشتند ازجمله با میرزا محمدباقر بواناتی ازاهل فارس محشور بودیم. در مقدمهٔ کتاب دیگرخود موسوم به «یکسال درمیان ایرانیان» که در لندن بسال ۱۸۹۳ مسیحی منتشر شده است سعی کرده‌ام شخصیت ویرا شرح دهم(۳). قریحهٔ میرزا محمد باقر بواناتی و قوهٔ ابتکار او بلاشك از همه بیشتر بود. از آن تاریخ ببعد تا زمان مرگ گیب اکثر اوقات باگیب درتماس بودم وآنساعاتی که در دفتر گیب درلندن با وی بسر بردم ازسعیدترین و سودمندترین ساعات زندگی من بوده است.

در این چند ماه اخیر وظیفهٔ غم انگیزی برعهدهٔ نگارنده واگذار گردیده وآن رسیدگی بکتب ونسخ خطی واوراق گیب است. فهرستی

---

(۱) Gladwin, Rückert, Blochmann

(۲) E. J. W Gibb, History of Ottoman Poetry, London Luzac & Co., 1900.

(۳) A Year Amongst the Persians, (London: A. & C. Black, 1893).

از کتب کمیاب و نفیس که با آن جدیت وپشت کار و تفحص وتفرس از مشرق زمین بدست آورده بود باید فراهم آورم و قسمتهای چاپ نشدهٔ اثربزرگی که عمرخودرا بر آن کاروقف کرده بود باید تنظیم کنم . تنها جلد اوّل کتاب گیب تاکنون کسوت طبع پوشیده ونگارنده آنرا کتابی عالی یافته بود . ولی اگر بدین طریق وتا این اندازه بکنه کار او واقف نمیگشتم هرگزازرنجی که برخودهموار کرده ومقدار کتبی که خوانده بودآگاه نمیشدم وبفضائل علمی ونکته سنجی اوپی نمیبردم واگربتوانم بزودی دربارهٔ شعرفارسی کتابی بپردازم که نیمی از محسنات کتاب نفیس گیب را درشعرترکی دربرداشته باشد باید خشنود وخرسندباشم . هرکس که طالب تحصیل ادبیات اسلامی است لااقل مقدمهٔ این کتاب بزرگ را باید بخواند .

# فصل دوازدهم

## نهضتهای مذهبی این دوره

### ۱ - اسمعیلیان وقرمطیان یا «هفت امامیان»

روش مذهبی وسیاسی شیعه یعنی پیروان علی بن ابیطالب(ع) راقبلاً تا حدّی بتفصیل بحث کرده‌ایم و گفته‌ایم بچه عللی تشیّع برای ایرانیان بالاخص جالب توجه بوده است . دراین فصل یکی ازتحولات این مذهب را باید مورد دقت قراردهیم وهرچه امروزاهمیت آن نسبةً کم است لکن درتاریخ عالم اسلام تا حملهٔ مغول در قرن سیزدهم مسیحی نقش بزرگی بازی کرده است . بنابر این ناچار در صفحات بعد مکرر باین موضوع اشاره کنیم .

اهل تشیع عموماً درتکریم وتجلیل علی بن ابیطالب(ع) وردّ خلافت اسلاف سه گانهٔ وی ابوبکر، عمر وعثمان ، وتصدیق ولایت امامان ازنسل علی(ع) متفق اند . امامت آل علی را ازمواهب فوق الطبیعهٔ آلهی میدانند و معتقدند که پیشوائی امّت پیغمبر(ص) ازجانب خدا بائمه تفویض شده ومؤمنین باید نسبت بولایت حقّهٔ خاندان علی (ع) که مستقیماً از طرف خداست راسخ العقیده باشند نه اینکه بگویند انتخاب خلیفه باید باجماع امّت صورت گیرد . اجمالاً اهل تشیع طرفداراصل حق آسمانی در برابر اصل انتخاب طبق روش دموکراسی میباشند .

بعلاوه چنانکه قبلاً ملاحظه کردیم بیشتر شیعیان (مخصوصاً در ایران) برای دوچیزاهمیت بسیارقائل بودند : یکی اینکه بعد از علی بن ابیطالب(ع) (پسر عمّ پیغمبر ص) همهٔ ائمه ازذریّهٔ فاطمهٔ زهرا (بنت رسول الله) وازاحفاد واعقاب مستقیم خود پیامبر بودند ؛ دیگراینکه بعدازحسین بن

علی ( امام سوم ) همهٔ ائمه نسب ازساسانیان یعنی دودمان پادشاهان قدیم ایران میبردند ( رجوع شود بصفحات ۱۹۵ تا ۲۰۹ همین کتاب ) .

فرقه‌های دیگر شیعه ( کیسانیه وزیدیه(۱) ) نه تنها احفاد حسن (مجتبی) برادر حسین‌بن علی بلکه احفاد محمدبن‌الحنفیه ( برادرصلبی حسین ازمادردیگر) راکه‌اولادفاطمهٔ زهرا وسبط‌مستقیم‌رسول نبودند(۲) بامامت میشناختند(امامان‌مزبور ادعای نسب ازدودهٔ ساسان‌نداشتند). این فرقه‌ها نفوذ و قدرت زیادی در هیچیک از ایالات ایران بجز طبرستان بدست نیاوردند ( و چنانکه ملاحظه شد سلسلهٔ ائمهٔ زیدیه از سال ۸٦٤ تا ۹۲۸ مسیحی تنها در طبرستان رونقی داشت ) . بنابراین توجه بیشتری بفرق مزبور لازم نیست . توجه ماباید بیشترمعطوف بامامیه و دو شعبهٔبزرگ آن یعنی اثنی عشریه و سبعیه باشد . اثنی عشریه در ایران امروز شایع است وسبعیه یا اسمعیلیه باشعب مختلف آن از جمله حشّاشین (که‌ازطرف مخالفین آنها درایران عموماً ملاحده خوانده میشدند ) در یکی‌ازفصول بعد موضوع بحث خواهد بود . امام چهارم و ائمهٔ بعد در هریک از دو فرقهٔ مزبور که از فرق مهم تشیع است از احفاد حسین‌بن علی بودند و چنانکه قبلاً این نکته‌مورد تأکید واقع شد ائمهٔ مذکور درنظرپیروان خود بدو جهت مورد احترام بودنـد : یکی بنمایندگی بیت رسالت در عربستان و دیگر اینکه نژاد از دودهٔ شهریاران ایران داشتند .

در مورد امام جعفر صادق نبیرهٔ حسین‌بن علی که در تاریخ ۱٤۸ هجری ( مطابق ۷٦٥ مسیحی ) رحلت یـافت بین هفت امامی و دوازده امامی توافق حاصل است ولی توافق آنها در همین جا منقطع می شود .

---

(۱) **یادداشت مترجم :** حاشیهٔ مرحوم هدایتی: «زیدیه قائل بامامت زیدبن علی‌بن‌الحسین هستند که بالنتیجه از اولاد فاطمهٔ زهرا وسبط رسول بوده».

(۲) رشیدالدین فضل‌الله در کتاب بزرگ خود موسوم به جامع التواریخ‌در قسمتی که مربوط باسمعیلیه است میگوید در زمان ابومسلم ادعای احفاد علی بخلافت مبنی بر «شرافت نسب آنان بود زیرا ازذریهٔ فاطمهٔ زهرا بوده اند .»

امام جعفر صادق پسر ارشد خود اسمعیل را نخست برای جانشینی خود نامزد نمود، لکن بعد از او دلتنگ شد و حکم خود را فسخ کرد و یکی دیگر از پسران خود موسی الکاظم (هفتمین امام فرقهٔ اثنی عشریه) را بامامت برگزید، زیرا چنانکه بعضی اظهار میدارند اسمعیل را در حال میگساری دیده بودند(۱).

عموماً عقیده دارند که اسمعیل در حیات پدر بدرود زندگانی گفته و برای اینکه در این امر شک و شبهه‌ای پیش نیاید جسد وی را در معرض تماشای عموم مردم گذاشتند. لکن بعض از شیعیان باین تغییر تن در ندادند و نسبت باسمعیل وفادار ماندند و گفتند امامت وی قابل نسخ نبوده است و اگر هم شرب خمر حقیقت داشته تعمدی در کار بوده و مقصودی عالی در بر داشته و برای اثبات این مطلب بوده است که شرابی را که پیغمبر نهی فرموده تکبّری است که بر روح مستولی شود و نظایر آن حالت پدید آید و این کلمه مجازاً استعمال شده و منظور مستی از بادهٔ کبر و عُجب است وجرثومهٔ تأویل که بعد فرقهٔ اسمعیلیه بسط و توسعهٔ زیادی دادند و دامنه‌ای وسیع دارد در همین نظر نهفته است. هر چند پس از مرگ اسمعیل اختلافاتی بین آنها پیدا شد ولی فرقه‌ای که نام اسمعیل را برخود نهاد با مرگ اسمعیل ازبین نرفت. بعضی گفتند اسمعیل درواقع نمرده و باز گردد. برخی دیگر مدعی شدند که چون اسمعیل در حیات پدر در گذشته است در حقیقت هرگز بامامت نرسیده و علت اینکه بدین مقام نامزد گردید این بود که امامت به فرزندش محمد برسد. بالنتیجه محمد را امام هفتم و خاتم الائمه و امام کامل دانند و حال آنکه عده‌ای دیگر ظاهراً اسمعیل و پسرش محمد را یکی خوانند و گویند محمد همان اسمعیل است که باز آمده یا اسمعیل در جسم محمد حلول نموده و بار دیگر ظهور کرده است.

---

(۱) این مسأله فی المثل در جامع التواریخ مذکور است.

بهرحال شاید حدس دوساسی (۱) مصاب است که تا ظهور عبدالله بن میمون القداح در حدود سال ۲۶۰ هجری (۲) (۴-۸۷۳ مسیحی) فرقهٔ اسمعیلیه صرفاً یکی از فرق عادی شیعه بوده و فرقی که با سایر فرق داشته این است که محمد بن اسمعیل را آخرین امام دانسته و اصل تأویل را که همین محمد یا جد او جعفر صادق مبدع و مبتکر ند قائل بوده است.

نبوغی که در وهلهٔ نخست این فرقهٔ نسبةً بی اهمیت را برانگیخت که در ظرف تقریباً چهار قرن از آنهمه قدرت و نفوذ بهره مند گردد علی القاعده سرچشمه‌اش از ایران بود و اگر بخواهم بشرح آن ماجری پردازم بهتر آن باشد که کلمات دانشمندان بزرگ هلند یعنی دوخویه و دوزی را نقل کنم:

دوخویه گوید (۳): «نفرت شدیدی که نسبت بعرب و اسلام وجود داشت سبب شد که در اواسط قرن سوم هجری عبدالله بن میمون- القداح را که شغلش کحالی و نژادش ایرانی بود فکر و نقشه‌ای بنظر آید که از دو جهت شگفت بود: یکی از جهت جرأت و نبوغی که در طرح نقشه دیده میشد، دیگر از جهت اینکه با اطمینان خاطر و قوت قلب و شدت عمل بموقع اجرا گذاشته شد.»

«نقشه این بود (۴) که غالب و مغلوب را در یک جمعیت بهم پیوندد و انجمنی سرّی برپا سازد و برای ورود بدان انجمن درجاتی چند قائل گردد: از طرفی مردان آزاد فکر و ملحدی که

---

(۱) Sylvestre de Sacy, Exposé de la Religion des Druzes, (Paris, 1838) vol. 1, p. lxxii

(۲) الفهرست ابن الندیم صفحهٔ ۱۸۷.

(۳) یادداشتهای دوخویه دربارهٔ قرامطه چاپ لیدن ۱۸۸۶:
M. J. de Goeje, Mémoire sur les Carmathes, Leyden, 1886.

(۴) این کلمات را دوخویه از دوزی Dozy نقل کرده است. نگاه کنید بتاریخ مسلمین اسپانی تألیف دوزی جلد سوم صفحات ۸ ببعد
(Histoire des Musulmans de l' Espagne).

دین را فقط وسیله‌ای برای لگام زدن بعوام النّاس میدانند وارد شوند و از طرف دیگر متعصبین جمیع فرق مذهبی در آن انجمن گرد آیند تا افرادی بی ایمان بتوانند بر صاحبان ایمان سلطنت و فرمانروائی کنند و امپراطوریهائی که فاتحین و کشور گشایان بنیاد گذارند بدست خود فاتحین سرنگون گردد : و اجمالاً برای خود حزبی تشکیل دهد که‌عدهٔ کثیری اعضاءِ فشرده و مطیع و با انضباط در آن حزب تربیت شوند تا هر لحظه مقتضی باشد تاج و تخت را اگر برای خود او نگیرند لا اقل برای اولاد و احفاد او بچنگ آورند . این بود عقیدهٔ راسخ عبدالله‌بن میمون واین اندیشه هرچند خنده‌آور وشگفت وگستاخانه بودباتدبیری حیرت‌انگیز و مهارتی بیمانند و بصیرت و اطلاع عمیق از ضمائر و قلوب ابناءِ بشر جامهٔ عمل پوشید . » (۱)

برای رسیدن باین هدف وسائلی فراهم آوردند و اسباب چینی‌ها کردند . اگر بخواهیم منصفانه از آن‌تمهیدات سخنی بگوئیم‌باید آنرا از اعمال شیطانی بخوانیم . ازهرطرف به نقطه‌های ضعف مردم پرداختند : برای مردان با ایمان از پرهیز کاری و تقوی سخن گفتند واگر نگوئیم بافراد لاابالی و بی‌بند و بار اجازهٔ قانون شکنی دادند توان گفت آنانرا آزاد گذاشتند . با کسانیکه قوای دفاعی نیرومند داشتند از در فلسفه درآمدند و با اهل تعصب از راه عرفان و امیدواری بفضل و رحمت خداوند کریم وارد شدند . با عوام الناس از عجائب و غرائب و شگفتیها گفتگو کردند . برای یهودیان از مسیح وبرای مسیحیان ازروح‌القدس و برای مسلمین از مهدی دم زدند و برای ایرانیان و سریانیان بت پرست و لا مذهب روش فلسفی در آلهیات آوردند و این کارها را با چنان عزم راسخ و آرامش خاطر صورت دادند که مایهٔ اعجاب ماست

---

(۱) در اینجا استشهاد از دوزی خاتمه میابد و دنبالهٔ مطلب از کلمات‌دوخویه است .

و اگر میتوانستیم هدف آنرا فراموش کنیم سزاوار بود حداعلی ستایش را نسبت بآن قائل شویم .»(۱)

تنها انتقاد من براین شرح و وصف روشنی که از دعوت اسمعیلیه داده شد آنست که نسبت بعده‌ای عدالت و انصاف رعایت نگردیده و آن عده کسانی بودند که به نیروی مساعی آنان عقائد مزبور با وجود هزاران خطر واشکال تعلیم داده شد . لااقل صداقت و از خود گذشتگی گروه دعاة مزبور کاملاً قابل ستایش و تحسین است . در اینجانمیتوانم از نقل این عبارت از کتاب رنه‌دوسو در باب تاریخ و مذهب نصیریان که اخیراً یعنی در سال ۱۹۰۰ میلادی در پاریس انتشار یافت(۲) خودداری کنم . رنه‌دوسو یکی از اروپائیانی است که تصور میکنم نکات خوب مربوط باین فرقهٔ عجیب را توجه کرده است و این قبیل اروپائیان بسیار کم و انگشت شمارند .

رنه دوسو (در صفحهٔ ۴۹ کتاب خود) چنین گوید : « بعضی

---

(۱) **یادداشت مترجم :** آنچه راجع باسمعیلیه نوشته شده بعقیدهٔ آقای تقی‌زاده دقیق وبی‌خدشه نیست : این است نظر ایشان :

« اولا موسی‌الکاظم درموقع وفات اسمعیل بیش از ۱۷ سال نداشت‌ومحمدبن اسمعیل خیلی در سن بزرگتر از عموی خودامام موسی بود (رجوع‌شود به‌جلد سوم جهانگشای جوینی و تعلیقات قزوینی ) و حتی گفته شده عمو چهل سال بزرگتر از برادر زاده بود . اگرچه این مبالغه است زیرا که موسی درسنهٔ ۱۲۸ وجعفر صادق درسنهٔ ۸۰ متولد شده‌اند . عبدالله بن میمون القداح از اصحاب امام جعفر متوفی در سنهٔ ۱۴۸ بود وپدرش میمون ازاصحاب امام‌محمدباقر ولذا وی نمیتواند درسنهٔ ۲۶۰ ظهور کرده باشد . ایرانی بودن قداح‌هم معلوم نیست و در بعضی مأخذ بقبائل عرب منسوب داشته اند . تقریباً تمام آنچه دوزی و دخویه و غیره نوشته اند سست است و اصلا نصیریه از اسمعیلیه نیستند ودر نقائص آن میتوان چندصفحه نوشت . نیرنگ وحیله که نسبت داده اند صحیح نیست وآن‌جماعت مؤمن خالص بودند . بهرحال شرح حقیقت مطلب بسیار مفصل میشود ودر ترجمهٔ کتاب‌هم نمیتوان تصرفی کرد . »

(۲) René Dussaud, Histoire et Religion des Nosairis (Paris, 1900) .

زیاده رویها سبب شد که این عقائد در نظر مسلمین متشرع مورد نفرت واقع شود و همان زیاده‌رویها قطعاً باعث محکومیت آن عقائد گردید. باید دانست که اسمعیلیه بسیاری ازاحکام خودرا ازمعتزله بعاریت گرفته بودند و معتزله ضمن چیز های دیگر منکر صفات حق شدند وبطریقهٔ تفویض و اختیار عقیده داشتند. با اینکه اسمعیلیه از این حیث از خود ابتکاری نشان ندادند چنین بنظرمیرسد که داوری دانشمندان غرب دربارهٔ آنان زیاده از حد شدید بوده است. اگر این فرقه ها با هم اشتباه شوند وهمه یکسره‌هدف تیرسرزنش قرار گیرند، چنانکه عموماً مورد نکوهش علماءِ اسلام هستند، مسلماً خطاست. بنابراین از بین رفتن فاطمیه که موجب فتح وفیروزی مذهب اسمعیلیه درمصرشدند پایان دوران سعادت و نیکبختی، پایان دوران با فرّ و شکوه، پایان دوران گذشت و اغماض بوده است و هر گز مشرق زمین چنین دوره‌ای را نخواهد دید و ازچنین نعمتی بار دیگر برخوردار نخواهد شد.».

درحاشیهٔ همان صفحه همان دانشمند ازروی انصاف گوید که حتی آن شعبهٔ اسمعیلیه که حشّاشین نامیده میشدند نخستین جماعتی نبودند که ازحربهٔفتك استفاده کردند. حربهٔفتك که بناگاه کشتن‌است وامروزه «ترور» گویند حربه‌ایست که اقلیتهای ستم کشیده و مظلوم در مقابل مظالم ظالمان و ستمکاران بکار برده‌اند و خود آن پیر مرد کوهستانی نیز چندان که معمولاً ویرا جلوه دهند سیهکار نبوده است(۱). مادّهٔ اشتقاق این لفظ فرنگی «Assassins» (که معنای آن حشّاشین یا آدم کشان است) آن جماعت بوده و بهمان جماعت نیز اساساً اطلاق شده است.

---

(۱) رجوع شود بشرحی که دربارهٔ فتک از نظر علم الاخلاق در صفحات ۳۷۱ تا ۳۷۳ جلد دوم واقعهٔ باب نوشته ام و در کمبریج بسال ۱۸۹۱ میلادی چاپ شده است: The Episode of the Bab (Cambridge, 1891).

برگردیم بموضوع عبدالله بن میمون القداح که عموماً ویرا منشأ قدرت وتشکیلات اسمعیلیه وپدرواقعی خلفاءِ فاطمیهٔ مصروغرب میدانند و رجوع کنیم بشرحی که در الفهرست دربارهٔ وی نوشته شده است زیرا قول صاحب الفهرست براقوال نویسندگان متأخر که کمتر از وی دقت نظر داشته‌اند اولـی و ارجح است . طبق الفهرست عبدالله از اهل اهواز بوده وپدرش میمون القداح مؤسس فرقهٔ میمونیه‌است که ازشعب خطابیه از غلاة شیعه بوده که ائمه را مظهر خدا میدانند علی‌الخصوص امام ششم امام جعفر صادق پدر اسمعیل (۱) . عبدالله دعوی نبوت کرد و کارهای عجیب و خارق العاده‌ای صورت داد کـه پیروانش اعجاز تلقی کردند . مدعی شد که بطرفة‌العینی طی الارض کند و از وقایعی که در مسافات بعیده روی دهد آگاه گردد . بگفتهٔ مؤلف الفهرست اینکار را بوسیلهٔ کبوتران قاصدی که همدستان او میفرستادند درواقع صورت میداد(۲). پس از چندی از دهکدهٔ خـود به عسکر مکرم انتقال یافت و در آنجا رحل اقامت افکند . از آنجا نیز مجبور شد به ساباط ابی نوح در بصره و بالاخره به سلمیه نزدیك حمص درسوریه فرار کند . در سلمیه زمینی خرید و از آنجا دعاتی باطراف کوفه فرستاد . در این مکان مردی بنام حمدان بن الاشعث ازاهل قس بهرام دعوت اورا اجابت کرد . این شخص را بدلیل کوتاهی اندام و پاها قرمط لقب داده بودند و یکی از مبلغین

---

(۱) کتاب ملل ونحل شهرستانی صفحات ۱۳۶ تا ۱۳۸ دیده شود .

(۲) تطبیق شود باصفحهٔ ۲۳ کتاب قرامطه تألیف دوخویه : راشدالدین‌سنان نیز که یکی از رؤساء بزرگ حشاشین سوریه در قرن دوازدهم میلادی بود بهمین طریق از کبوتران قاصداستفاده‌میکرد . رجوع‌شود بمقالهٔ سحرانگیز استانیسلاس گیار Stanislas Guyard در مجلهٔ آسیائی Journal Asiatique سال ۱۸۷۷ میلادی ، صفحات ۳۹ و ٤۱ چاپ جداگانـهٔ آن مقاله . استفاده از کبوتران قاصد ظاهراً درزمان‌سامانیان‌درقرن‌دهم میلادی‌معمول بوده‌است . رجوع شود به‌چهارمقاله ترجمهٔ مؤلف این‌کتاب صفحات ۲۹و۳۰ چاپ جداگانه .

بزرگ این فرقه شد و اعضاء فرقه بعد بنام قرمطیان یا قرامطه معروف گردیدند و این نام بمناسبت لقب حمدان بن الاشعث که قرمط بود روی آنها گذاشته شد(۱). یکی از معاونین مهم حمدان دامادش عبدان بود که کتابهای متعددی (ظاهراً بصورت جدل) نوشته و سازمان تبلیغات را در کلده بوجود آورد. خود حمدان در کلواذی اقامت گزید و با یکی از پسران عبدالله بن میمون القداح که درطالقان واقع در خراسان منزل داشت مکاتبه میکرد.

تقریباً درهمین اوان (۲۶۱ هجری=۵-۸۷۴ میلادی) عبدالله بن میمون بدرود زندگی گفت. ابتدا پسرش محمد جانشین وی گردید. بعدهم احمدنامی معروف به ابوشلعلع (که بعضی اورا پسرمحمد وبرخی دیگر برادرمحمد بااختلاف نوشته‌اند)، سپس سعیدبن الحسین بن عبدالله بن میمون القداح که در تاریخ ۲۶۰ هجری در سلمیه واقع در سوریه یك سال قبل از فوت پدر بزرگ خود تولد یافته بود جای او بگرفتند. ثمرات تدابیر جاه طلبانه‌ای که اسلاف سعید مبتکر بودند و تا مرحلهٔ کمال پروراندند سرانجام نصیب سعید گردید. در سال ۲۹۷ هجری (مطابق ۹۰۹ میلادی) از ابو عبدالله داعی شنید که عقائد اسمعیلیه در دل بربریان افریقای شمالی جای گرفته و اشتیاق و انتظار آمدن امام را دارند. پس بدانجا رفت و خود را نبیرهٔ محمد بن اسمعیل و مهدی موعود معرفی نمود و اسم ابو محمد عبیدالله را اختیار کرد و در رأس هواخواهان پرشور خود قرار گرفت و سلسلهٔ اغلبی را سرنگون ساخت

---

(۱) رجوع شود بیاد داشت فاضلانهٔ دوخویه در بارهٔ وجه اشتقاق این کلمه که بسیار مورد اختلاف است، صفحات ۱۹۹ تا ۲۰۳ کتاب وی در موضوع قرامطه M. J. de Goeje, Mémoire sur les Carmathes تغییر مذهب دادن حمدان را دوساسی کاملاً شرح داده است. رجوع شود به جلد اول کتاب وی صفحات ۱۶۶ تا ۱۷۱:
Sylvestre de Sacy, Exposé de la Religion des Druzes.

و بر قسمت اعظم افریقای شمالی غلبه یافت و شهر جدیدالبنای مهدیه را پایتخت خود ساخت و سلسلهٔ فاطمیه را تأسیس کرد . این سلسله را از آنرو فاطمیه گویند که دعوی نسب از فاطمهٔ زهرا بنت رسول‌الله داشته است . شصت سال بعد ( سال ۳۵۶ هجری = ۹۶۹ مسیحی ) مصر را از خاندان اخشید گرفتند ودرپایان قرن دهم میلادی بیشترسوریه دردست آنها بود . مظهر قدرت این نیروی بزرگ شیعه چهارده تن خلفاءِ رقیب بودند واین نیرو سرانجام بدست صلاح‌الدین ایوبی در سال ۵۶۷ هجری ( مطابق ۱۱۷۱ میلادی ) خاموش گشت .

اصالت نسب مورد ادعای فاطمیه بسیارمورد بحث واقع شده است و مدارکی که در دست است بیشتر خلاف آن ادعا را ثابت میکند . شبهه‌ای نیست که عبدالله بن میمون القداح جد واقعی آنها بوده است نه علی‌بن ابیطالب وفاطمهٔ زهرا . این موضوع را دوخویه(۱) بااحاطهٔ علمی و کیاست خاص خود بتفصیل مورد بحث قرار داده است و دلائل بسیاری بر رد ادعای آنها آورده است . از ادلهٔ مزبور کافی است یکی دو دلیل را که محکمتر است دراینجا نقل کنیم : خلفای عباسی و امویان قرطبه و نمایندگان خاندان علی در بغداد که بدین سمت شناخته شده بودند در دو مورد جداگانه ( یکبار در سال ۴۰۲ و بار دیگر در سال ۴۴۴ هجری = ۱۰۱۲ - ۱۰۱۱ و ۳ - ۱۰۵۲ میلادی ) نسبت این سلسله را بفاطمه منکر شدند . ( در مورد مدعیان متعددی که دعوی انتساب بخاندان علی داشتند خلفای عباسی بهیچوجه درمقام معارضه بر نیامدند ، زیرا بعضی از مدعیان خطرناك و قوی بودند و پیوسته علم طغیان و سر کشی را علیه خلفاءِ عباسی بر میافراشتند ) . بعلاوه عضدالدوله آل‌بویه با وجود تمایلات شدیدی که به‌تشیع داشت درسال ۳۷۰ هجری

---

(۱) رجوع شود به رسالهٔ قرامطهٔ بحرین صفحات ٤ تا ۱۱ :

M. J. de Goeje, Carmathes de Bahrain .

( ۱ - ۹۸۰ میلادی ) تحقیقاتی دراصل ونسب آنها بعمل آورد ودر نتیجهٔ تحقیقات خود طوری ناخشنود گشت که تهدید کرد اراضی متصرفی آنها را بگیرد وتمام اوراق ونوشته‌های ایشانرا فرمان داد بسوزانند . از طرف دیگر در کتب مقدس دروز صادقانه اعتراف شده‌است که عبدالله‌بن‌میمون القداح جد قهرمان آنها بوده است (۱) . دروز فرقه‌ایست که الحاکم بامرالله ششمین خلیفهٔ فاطمی را آخرین و کاملترین مظهر خدا میداند ( و این فرقه هنوز در سوریه فعالیت دارد و عدهٔ زیادی پیروان آن میباشند ) . چون لبّ کلام و جنبهٔ فلسفی و جهاندوستی اسمعیلیه را مورد تعمق قرار دهیم این نکته بخوبی قابل تصور است که فرمانروایان مذهبی و غیرمذهبی آنها چه از اولاد فاطمهٔ زهرا باشند چه نباشند در نظر افراد کامل عیار آن فرقه این مطلب چندان مورد توجه و اعتنا نیست . لکن در یکی از فصول بعد خواهیم دید که از با قریحه ترین مبلغین ایشان ناصرخسرو سخنور جهانگرد معروف است که لقب بزرگ حجت خراسان داشت ومردی بود باحرارت، باحمیت، صاحب طبع آتشین، طینت پاك و ضمیر روشن ، و به اصالت نسب فاطمیان مسلماً معتقد بود .

فرمانروائی فاطمیان بااینکه باقتضای زمان ومکان گاهگاه باظلم و شدت عمل نا گزیر توأم بود برروی هم خلفای مزبور با آزاد منشی و نکوکاری و معارف پروری حکومت کردند .

گیار(۲) گوید : « عقاید اسمعیلیه را علناً در دانشگاه‌های قاهره تدریس میکردند و در دانشگاه ها کتابخانه های بزرگی وجود داشت

---

(۱) رجوع شود بصفحهٔ ۱۰ کتاب دوخویه که ذکر آن گذشت و همچنین بکتاب دوساسی صفحات ۶۷ ( بارقام رومی ) و ۳۵ و۸۷-۸۴ :

Sylvestre de Sacy, Exposé

(۲) رجوع شود بصفحات ۱۴ و ۱۵ چاپ جداگانهٔ رسالهٔ گیار در بارهٔ یکی ازمعلمین بزرگ حشاشین: Guyard, Un grand Maître des Assassins

که مردم گروه گروه بقصد استفاده از بیانات اساتید اجل بدان روی میآوردند و درآنجا اجتماع میکردند. بنای کار این فرقه بر آن بود که اشاعهٔ مذهب باید بوسیلهٔ تبلیغات باشد و نسبت بسایرادیان نهایت گذشت و تحمل را روا میداشتند. معز (چهارمین خلیفهٔ فاطمی که ازسال ۹۵۲ تا ۹۷۵ سلطنت کرد) به نصرانیان اجازه داد علناً با علماءِ وی بمباحثه و مجادله پردازند و کسی تاآن تاریخ چنین چیزی را نشنیده بود. اسقف معروف اشمونین موسوم به سه وروس (۱) از این اجازه استفاده کرد. معز کلیسای ویرانهٔ سن مرکوریوس (۲) را در فسطاط از محل وجوه خزانه از نو بساخت. تا آن تاریخ بمسیحیان اجازه داده نمیشد در تعمیر و تجدید بنای آن کلیسا اقدام کنند. بعضی از مسلمین متعصب سعی کردند مانع شوند و روزی که سنگ اول بنا نهاده شد شیخی در وسط شالده و پی‌ریزی بنا پرید و سوگند یاد کرد که حاضر است جان خود را نثار کند که کلیسا دوباره ساخته نشود. همینکه معز را از ماجری با خبر ساختند فرمان داد شیخ را زیرسنگها مدفون‌سازند، ولی بشفاعت خلیفهٔ بزرگ نصرانی موسوم به یفرم (۳) از قتل او چشم بپوشید (٤). اگر اسمعیلیه توانسته بود این عقیده را بنحو کامل در مصر حفظ کند در تمدن عالم اسلام مؤثر واقع میشد. بدبختانه در نتیجهٔ انتشار این

---

(۱) Severus

(۲) St. Mercurius

(۳) Ephrem

(٤) گیار در این رسالهٔ خود بدو نشریه اشاره میکند، یکی زندگانی معزالدین‌الله خلیفهٔ فاطمی تألیف کاترمر:

Quatremère, Vie du Khalife Fatimite Moezz-i-din Allah

(مستخرج از مجلهٔ آسیائی Journal Asiatique) صفحات ۱۱۸ ببعد. دوم مقالهٔ دفرمری در همان مجله در بارهٔ تحقیقات جدید در خصوص اسمعیلیه - دورهٔ پنجم، مجلد سوم، صفحهٔ ٤۰٤:

Defrémery, Nouvelles Recherches sur les Ismailiens.

عقیده نزدیك بود تغییر خطیری در فرقهٔ مزبور پیش آید (۱) . از طرف دیگر زیاده رویهای اسمعیلیهٔ ایران و سوریه سبب شد که نورالدین اتابك سوریه (۱۱۴۶ تا ۱۱۷۳ میلادی) که از اتابکان مقدس ومتشرع بود علیه مصر یعنی مرکز فرقهٔ اسمعیلیه بجنگ برخیزد وپیروز و کامکار شود و سلسلهٔ فاطمیه را سرنگون سازد . »

و نیز ناصر خسرو که در اواسط قرن یازدهم میلادی در عصر المستنصر هشتمین خلیفهٔ فاطمی درقاهره بود شرح موافقی دربارهٔ اسمعیلیه نوشته است .

ناصرخسرو چنین گوید(۲) : «همه ازسلطان ایمن اند که هیچکس از عوانان وغمازان نمیترسید وبرسلطان اعتماد داشتند که بر کسی ظلم نکند و بمال کسی هرگز طمع نکند و آنجا مالها دیدم از آن مردم که اگر گویم یا صفت کنم مردم عجم را آن قبول نیافتد و مال ایشانرا حد وحصر نتوانستم کرد و آن آسایش که آنجا دیدم هیچ جا ندیدم و آنجا شخصی ترسا دیدم که ازمتمولان مصر بود . چنانکه گفتند کشتیها و مال و ملك اورا قیاس نتوان کرد . غرض آنکه یکسال آب نیل وفا

---

(۱) در اینجا اشاره بدعاوی عجیب و غریب و نفرت انگیز الحاکم نبیرهٔ المعزاست که مدعی مظهریت والوهیت شد ویک شعبه از اسمعیلیه که هنوز به‌دروز معروف اند دعوی اورا پذیرفتند . این شعبه را بمناسبت نام حمزه الدروزی ایرانی که وزیر وهمدست الحاکم بود دروز خوانند .

**یادداشت مترجم :** اسم دروز بعقیدهٔ آقای تقی زاده از حمزه نیست بلکه از رفیق اودرازی است .

(۲) رجوع شود به سفرنامهٔ حکیم ناصر خسرو چاپ شفر که اصل فارسی باترجمهٔ فرانسهٔ آن را شفر M.Ch. Schefer در پاریس بسال ۱۸۸۱ میلادی منتشر ساخته است . صفحات ۶ - ۱۵۵ ترجمه و صفحات ۵۶ تا ۵۷ متن کتاب دیده شود .

**یادداشت مترجم :** چون بچاپ شفر دسترسی نبود ازصفحات ۷۷و۷۸ چاپ برلین ، شرکت کاویانی ، سال ۱۳۴۱ ، نقل شد .

نکرد وغله گران شد . وزیر سلطان این ترسارا بخواند و گفت سال نیکو نیست وبردل سلطان جهت رعایا باراست . توچند غله توانی بدهی خواه ببها خواه بقرض ؟ ترسا گفت بسعادت سلطان ووزیرمن چندان غله مهیا دارم که شش سال نان مصر (۱) بدهم . در این وقت لامحاله چندان خلق درمصر بود که آنچه در نیشابور بودند خمس ایشان بجهد بود و هر که مقادیر داند معلوم اوباشد که کسی را چندان مال باید تا غلهٔ اواین مقدار باشد وچه ایمن رعیتی وعادل سلطانی بود که درایام ایشان چنین حالها باشد و چندین مالها که نه سلطان بر کسی ظلم و جور کند و نه رعیت چیزی پنهان وپوشیده دارد .»

بنظر نمیرسد که ناصرخسرو قبل از مسافرت مصر و مغرب بآئین اسمعیلیه گرویده باشد وتاحدی میتوان فرض کرد که چون فاطمیه برای سایردول درآن عصر سرمشق قابل ستایشی بودند تأثیراین مسأله در تغییر عقیده دادن ناصرخسروچندان ناچیز نبوده است و چنانکه میدانیم ناصر خسروتا پایان عمرطولانی خود از معتقدین با ایمان وازمبلغین پر شور اسمعیلیه بود . دردیوان ناصرخسرواشعاری چند دیده میشود که ثابت میکند وی با اناجیل اربعه آشنائی داشته است ؛ و بلاشبهه ناصرخسرو معتقد بود که انگوررا ازخارمغیلان وانجیررا ازتیغ بیابان نتوان بدست آورد وچون درمقام مقایسه با اوضاع هریك از کشورهای دیگر آن زمان نتایج وثمراتی که ازاین عقیده توان حاصل نمود چندان اختلاف ومباینت دلپذیرداشت پس چنین عقیده‌ای دربادی نظروبهر کیفیت شایستهٔ توجه جدی ومطالعهٔ دقیق بوده است .

قبل ازاینکه دربارهٔ این عقیده بحث کنیم لازم است در خصوص یکی ازشعب اسمعیلیه که دارای نظم وترتیب کمتری بوده وبخوبی فرقهٔ

---

(۱) شاید مراد ازمصر در اینجا قاهره باشد زیرا قاهره را که پایتخت مصر است مسلمین معمولا مصر مینامند .

اسمعیلیه اداره نشده است چیزی گفته شود. رابطهٔ شعبهٔ مزبور با خلفاءِ فاطمی با وجود تحقیقاتی که بسیاری از دانشمندان عالیمقام بالاخص دوخویه کرده‌اند هنوز اندکی مرموز و مجهول مانده است. در اینجا از حمدان قرمط که نام قرمطیان مأخوذ از نام اوست سخن گفته شد. رابطهٔ قرمطیان که اتباع قرمط بودند و مرید وی عبدان (که بیش از دیگر نویسندگان اوائل دورهٔ اسمعیلیه آثاری ازوی باقی مانده است) (۱) با تاریخ ایران خیلی کمتر از فاطمیان اسمعیلیه است و دوران اقتدار آنها بسی کوتاه‌تر بوده است. لکن این جماعت تقریباً در مدت یکصد سال (۸۹۰ تا ۹۹۰ میلادی) درسراسر قلمرو خلفای عباسی تخم وحشت پراکنده ساختند. هنگام قیام زنگیان قرمط با سردستهٔ شورشیان ملاقات کردو سعی نمود با او کنار آید ولی معلوم شد این امر امکان پذیر نیست (۲). دیری نپائید که (در سال ۸۹۲ میلادی) قدرت قرمطیان رو به افزایش گذاشت و دربغداد مایهٔ نگرانی شدید گردید (۳). تقریباً پنجسال بعد نخستین بارمسلحانه قیام کردند و سرکوبی شدند. شورشهای دیگری نیزدرسالهای ۹۰۰ و۹۰۱ و۹۰۲ میلادی بر پا نمودند و دوچار همین سرنوشت گردیدند.

معذلک نه‌تنها در بین‌النهرین وخوزستان بلکه در بحرین ویمن وسوریه نیزدست ازفعالیت برنداشتند؛ ازیک طرف آنها را درقعرزندان

---

(۱) رجوع شود به الفهرست صفحهٔ ۱۸۹ آنجا که مینویسد هشت فقره از آثار ویرا مؤلف الفهرست دیده وخوانده است. اثر دیگری که در آنجا ذکر شده ونظام الملک لا اقل اسم آنرا میدانسته است البلاغة السبعه است. رجوع‌شود به سیاست نامهٔ چاپ شفر Schefer صفحهٔ ۱۹۶.

(۲) رجوع شود بصفحهٔ ۲۶ کتاب دوخویه درباره قرامطه:
M. J. de Goeje, Carmathes وهمچنین بصفحهٔ ۵۱۴ این کتاب.

(۳) رجوع شود بکتاب دوخویه در بارهٔ قرامطه صفحات ۳۱ تا ۳۲.

وبرفرازدارمی‌بینم وازطرف دیگرمشاهده میکنیم که برهبری دعاة خود زکرویه وابوسعید حسن بن بهرام الجنّابی (که هردوایرانی بوده‌اند و از نامشان معلوم است) قدرت خود را بسط وتوسعه داده واراضی وسیعی را تحت سیطرهٔ مطلقهٔ خود آورده‌اند. در سال ۹۰۰ میلادی جیش خلیفه درخارج بصره بکلی درهم شکسته شد وتنها عباس بن عمروالغنوی که از سرداران خلیفه بود ببغدادباز گشت وداستان شکست خودرا بازگفت(۱). یکی دوسال بعد صاحب الناقه وپس ازمرگ وی برادرش صاحب الشامه یا صاحب الخال سوریه را تا دروازه‌های دمشق غارت کردند. اما دوران کامکاری این شخص اخیرالذکر کوتاه بود ودرماه دسامبر ۹۰۳ میلادی اسیرشد وبقتل رسید ومرگ زکرویه درشکستی که سه یا چهارسال بعد نصیب وی گردید موقتاً سوریه را از نهب وغارت بیشتری نجات داد. آخرین وجالب‌ترین کاراوحمله‌ایست که درباز گشت از مکه بکاروان حج برد و گویند بیست هزارتن دراین فاجعهٔ هولناك بهلاکت رسیدند.

پیش از اینکه دربارهٔ قرمطیان بیش ازاین سخنی بشنویم سلسلهٔ فاطمیان درشمال آفریقا سالیانی چند بنحواستوارمستقرشده بودند(۲). لکن درسال ۹۲٤ میلادی ابوطاهر الجنّابی (پسروجانشین ابوسعیدالجنابی که ذکرش گذشت) بصره را میدان تاخت و تاز قرارداد و غنائمی فراوان بتاراج برد. چند ماه بعد بکاروان دیگر از حجاج هجوم آورد (ودوهزارودویست مرد وسیصد زن کشته شد و عده‌ای که باسارت گرفته

---

(۱) دوخویه در همان کتابی که ذکرش گذشت ترجمهٔ قصه‌ای را که سردار مزبور نقل کرده آورده است. رجوع شود بصفحات ٤۰ تا ٤۳ ونیز صفحهٔ ٥۱۹ این ترجمه دیده شود.

(۲) دوخویه در صفحهٔ ۷٥ کتاب خود که ذکرش گذشت گوید « در ظرف مدت شش سال بعد از قتل ابو سعید (۹۱۳-۱٤ میلادی) قرمطیان تقریباً بکلی دست از فعالیت شسته بودند. »

شد کمی بیشتر از عدهٔ کشتگان بود وغنائم بسیار بدست آوردند (۱) . دیری نپائید که کوفه را شش روز غارت کردند وپیشوای قرمطیان در ظرف آن شش روز پاسداران خود را درمسجد بزرگ کوفه جای داد . در اوائل بهار سال ۹۲۶ میلادی بعد از پرداخت مبلغ هنگفتی بعنوان تاوان اجازهٔ عبور بکاروان حج داده شد . لکن تا سه سال بعد سفر مکه برای زوار بکلی ممنوع گردید .

درماه ژانویهٔ سال ۹۳۰ میلادی قرمطیان بزرگترین شاهکار خود را صورت دادند . درروزهای اول آن ماه ابوطاهر با لشکری مرکب از ششصد سوار و نهصد پیاده وارد شهر مقدس مکّه شد وبقتل وغارت پرداخت وطبق معمول زمان عده‌ای را اسیر کرد وچیزی که وحشت بیشتری در دل مسلمین پرهیز کارانداخت این بود که حجرالاسود وسایر آثار مقدس را نیز با خود بیغما بردند . گویند در این فاجعهٔ عظمی سی هزار تن از مسلمین کشته شدند وهزار ونهصد تن از کشتگان درحرم کعبه بشهادت رسیدند . مقدار غنائمی که بچنگ آوردند بسیار عظیم بود و مناظری که با این اعمال پلید ودر نتیجهٔ هتك حرمت کعبه پدید آمد بوصف نمیآید (۲) .

لازم نیست عملیات دیگر قرمطیان که نهب وغارت و قتل عام و باجگیری از زوار را تا مرگ ابوطاهر در سال ۹٤٤ میلادی دنبال کردند بتفصیل بیان شود . شش سال بعد حجرالاسود را که قرامطهٔ الاحساء تقریباً مدت بیست و دو سال نزد خود نگاهداشته بودند بطیب خاطر درجای اصلی آن در کعبه قراردادند . طی این مدت هر زمان مسلمین سعی کردند حجرالاسود را درازای مبالغ هنگفتی بعنوان تاوان

---

(۱) رجوع شود بصفحهٔ ۸۵ کتاب دوخویه که ذکرش گذشت .

(۲) رجوع شود بشرح مؤثری که دوخویه در صفحات ۱۰٤ تا ۱۱۳ کتاب خود داده است و ذکر آن گذشت .

پس بگیرند پیوسته پاسخ تغییر ناپذیری از قرمطیان می شنیدند که « بفرمان امام برده‌ایم و تنها بفرمان‌وی بازدهیم . » لکن سرانجام فرمان استرداد حجرالاسود را یکی از خلفای فاطمی موسوم به القائم یا المنصور (۱) صادر کرد و حجرالاسود بار دیگر در جای خود قرار داده شد و کلیهٔ مسلمین پرهیز کار بی اندازه شادمان و آسوده خاطر شدند . در مدت بسیار کوتاهی پس از آنکه مصر را فاطمیان بتصرف درآورند ( ۹۶۹ میلادی ) بین آنها و قرمطیان که با فاطمیان هم‌مذهب بودند(۲) نزاعی درگرفت و یکی دو سال بعد بعض از قرمطیان بطرفداری عباسیان علیه رؤساءِ قدیم خود بجنگ برخاستند .

قرامطه ظاهراً اصول و قوانین متناقضی داشتند بدین معنی که صرف ایمان را مایهٔ نجات و رهائی از قیود اخلاقی میدانستند و طرفدار حکومت مردم و غارتگری بودند ولی فاطمیان بفرمان خدا و حکومت رجال دین اعتقاد داشتند . شرح سلطنت فاطمیان که بر اساس عدل و احسان بود گذشت(۳) وچنانکه گفته شد درست معلوم نیست‌چه‌روابطی واقعاً بین قرامطه و اسمعیلیه وجود داشته و این نکته اندکی مبهم و تاریک است . لکن دوخویه در رسالهٔ فاضلانهٔ خود که مکرر در این فصل از آنقلم توانا استشهاد کردیم بطور قطع ثابت کرده است که این دو گروه با هم نزدیکترین مناسبات را داشته‌اند ؛ وبا اینکه خلفاءِ فاطمی اکثر اوقات رابطهٔ خود را با قرامطه بنا بر مقتضیاتی انکار میکردند یا مستور میداشتند(٤) قرمطیان قدرت خلفاءِ فاطمی را درامور مذهبی وغیر مذهبی ( غیر از موارد استثنائی ) کاملاً برسمیت میشناختند .

---

(۱) رجوع شود بهمان کتاب صفحهٔ ۱٤٤ .

(۲) در بارهٔ علل نامعلوم این واقعهٔ شگفت و نامفهوم رجوع شود بصفحات ۱۸۳ ببعد کتاب دوخویه که ذکر آن گذشت .

(۳) نگاه کنید بصفحات ۳۹۹ تا ٤۰۱ این کتاب و همچنین صفحات ۱۷۷ تا ۱۷۸ رسالهٔ دوخویه که ذکر آن گذشت .

(٤) رجوع شود بهمان رساله ، صفحات ۸۱ تا ۸۳ .

با توجه بکندی ذهن و بلادت اعراب بادیه نشین دوخویه ثابت کرده است که اصول عقائد هردوگروه یکی بوده است و بیشتر قرمطیان از میان اعراب بادیه‌نشین جمع آوری شده بودند(۱) . چنانکه دو خویه گفته است « و کاملاً امر طبیعی است قرمطیان از اسراری که پیروان این مذهب پس از ورود و طی عالیترین مراحل و مراتب واقف میشوند مطلقاً بیخبر بودند و آن مرحله‌ایست که رجعت محمدبن اسمعیل‌را از روی مبانی روحانی تشریح میکردند . »

در رسالهٔ دوخویه این مطالب بتفصیل دیده میشود : تشکیلات داخلی قرامطه تا آنجا که اطلاع دردست است ؛ شورای عالی قرمطیان؛ سپید پوشان عقدانیه که اختیار حل و عقد امور را داشتند ؛ عدم اعتناءِ قرمطیان بمراسم ومناسك‌ومقررات اسلام ؛ نکوهش «خرانیکه» مراقد و احجار را پرستش ونیایش میکنند ؛ زیاده روی در خوردن گوشتهائی که متشرعین حرام میدانند ؛ مطالب مربوط بعوائد و بازرگانی و رفتار با بیگانگان . در این رسالهٔ کوچك (که ازنظر تحقیقات فاضلانه‌وبیان صریح وروشن سرمشق‌است ) موضوعات فراوان و جالب توجهی نقل‌شده است منجمله توجه خوانندگان را مخصوصاً بمطالب ذیل‌جلب میکنیم : یکی داستان زنی که در جستجوی پسر خود وارد خیمهٔ قرامطه‌میشود ( صفحات ۵۱ تا ۵۶ ) ؛ دیگر اشعاری که ابوطاهر الجنّابی بعد از نهب و غارت مکه ( صفحهٔ ۱۱۰ ) وکوفه ( صفحات ۱۱۳ تا ۱۱۵) برشتهٔ نظم آورده و هجویات شدیدی که در یمن علیه رئیس قرامطه انشاد گردیده است ( صفحات ۱۶۰ تا ۱۶۱ ) ؛ قصهٔ محدثی که چندی اسیر وبندهٔ‌یکی‌از قرمطیان‌بوده‌است ( صفحات ۱۷۵ و۱۷۶ ) ؛ و جوابهای یکی‌اززندانیان قرمطی به خلیفهٔ‌المعتضد ( صفحات ۲۵ و۲۶ ) . مسلماً این‌قوم چندانکه دشمنان مسلمانشان شرح داده‌اند اخلاقاً سیهکار وسیه رو نبوده‌اند .

---

(۱) نگاه کنید بهمان رساله صفحات ۱۶۱ تا ۱۶۵ و ۱۷۳ .

لکن بدبختانه هیچگونه تردیدی نیست که بخونریزیهای وحشت‌انگیزی دست زدند و قبل از شروع بخونریزی این کلمات شوم را بارها ادا می‌کردند : ( با شمشیر ) آنها را پاك کنید .

اکنون باید بمطالعهٔ اصول عقائد فرقهٔ اسمعیلیه بپردازیم . این عقائد نوعاً از مختصات ایرانیان و اهل تشیع است و در اذهان طبقات معینی که بهیچرو فرومایه و بیدانش نیستند دلربائی و جذابیت فوق‌العاده‌ای دارد(۱) . مقدمهٔ قسمتهای آخر مقاله‌ای را که در ماه ژانویه ۱۸۹۸ میلادی در بـاب مؤلفات و اصول عقائد فرقهٔ حروفیه در مجلهٔ انجمن سلطنتی آسیائی ( صفحات ۸۸ تا ۸۹ ) منتشر ساختم(۲) در اینجا نقل میکنم :

« حقیقت آنست که دربارهٔ مفهوم دین اختلاف عمیقی بین ایرانیان و مردم مغرب زمین وجود دارد . در مغرب زمین مراد از دین ایمان و درستکاری و حق پرستی است که از ضروریات اولیهٔ دین شناخته میشود ( و البته این امر نسبی است ) . در ایران مراد از دین دانش و اسرار غیب است . دین در مغرب زمین احکام و قـوانینی است کـه در حیات راهنمای زندگانی و در ممات مـایهٔ امیدواریست . در ایران کلید اسرار عالم روحانی و مـادی دین است . در مغرب زمین دین با سعی و عمل و نیکو کاری و احسان(۳) ملازم است ، در ایران بـا سکون و آرامش و

---

(۱) تطبیق شود بـارسالهٔ دوخویه M. J. de Goeje که ذکرش گذشت صفحهٔ ۱۷۲ .

(۲) Literature and Doctrines of the Hurufi Sect, Journal of the Royal Asiatic Society.

(۳) **یادداشت مترجم :** دربارهٔ احسان آیات واحکام فراوان است . ازجمله خداوند کریم فرماید :

لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا مماتحبون و ماتنفقوا من شیء فان‌الله به‌علیم (سورهٔ سوم ، آیهٔ ۸۶ ) . مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل‌الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مأة حبةوالله یضاعف لـمن یشاءوالله واسع علیم ( سورهٔ البقره

( بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۵۸۸ )

و حکمت و خرد(۱) . در مغرب زمین عقائد مذهبی را از جهت سادگی

( بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ٥٨٧ )

آیهٔ ۲٦۳ ) . الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لایتبعون ما انفقوا مناً ولا اذیً لهم اجرهم عند ربهم ولاخوف علیهم ولاهم یحزنون ( سورهٔ البقره ، آیهٔ ۲٦٤ ) . الذین ینفقون فی السراء و الضراء و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس والله یحب المحسنین (سورهٔ آل عمران ، آیهٔ ۱۲۸) . لیس البرّ ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب ولکن البرّ من آمن بالله والیوم الاخر والملائکة و الکتاب والنبیین وآتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی و المساکین و ابن السبیل و فی الرقاب واقام الصلوة و آتی الزکوة الی آخر (سورهٔ البقره ، آیهٔ ۱۷۲) .

این سخن آسمانی رانیز توجه کنید : قال النبی فوق کل برّ برّ حتی یقتل الرجل فی سبیل الله فلیس فوقه برّ .

توانگرانی که منکر حال درویشان و بیخبر از درد ایشانند ازاسلام هم‌خبری ندارند . درباب احسان و دستگیری از بینوایان سخنوران نامدار ایران را لئالی شاهواریست که اگر بخواهیم گرد آوریم کتابی جداگانه تواند بود . این سخنان نغز ازشیخ بزرگوار سعدی شیرازیست :

| | |
|---|---|
| خدارا بر آن بنده بخشایش است | که خلق از وجودش در آسایش است |
| کسی نیک بیند بهر دو سرای | که نیکی رساند بخلق خدای |
| چو انعام کردی مشو خود پرست | که من سرورم دیگران زیر دست |
| بدو نیک را بذل کن سیم و زر | که این کسب خیراست وآن دفع شر |
| خداوند خرمن زیان میکند | که بر خوشه چین سر گران میکند |
| بسا مفلس بینوا سیر شد | بسا کار منعم زبر زیر شد |
| همان به که امروز مردم خورند | که فردا پس از من بیغما برند |
| شنیدم که پیری براه حجاز | بهر خطوه کردی دو رکعت نماز |
| یکی هاتف از غیبش آواز داد | که ای نیکبخت مبارك نهاد |
| باحسانی آسوده کردن دلی | به از الف رکعت بهر منزلی |
| یکی در بیابان سگی تشنه یافت | برون از رمق در حیاتش نیافت |
| کله کرد دلو آن پسندیده کیش | چوحبل اندر آن بست دستارخویش |
| بخدمت میان بست و بازو گشاد | سگ ناتوان را دمی آب داد |
| خبر داد پیغمبر از حال مرد | که داور گناهان ازو عفو کرد . |

(۱) **یادداشت مترجم :** این تعبیر ناشی از عدم اطلاع کافی بتعالیم اسلام است زیرا در قرآن واخبار آیات و احادیث بسیار است که کافهٔ مسلمین را بکار و کوشش وسعی وعمل وخیرات ومبرات امرمیکند ، ازجمله :

( بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ٥٨٩ )

ودرایران از جهت پیچیدگی می‌پسندند . فروض و تصوراتی که‌ایرانیان دربارهٔ اسماء و اعداد و حروف قائل شده‌اند و بحث در ذات و ماهیت وانیت و تجسّم و ظهور خداوند در کالبد بشر (۱) و این قبیل قیاسات دور و دراز و مو شکافیهای حیرت انگیز نه تنها در نظر اروپائیان صرفاً بی ثمر و بی اثر است و چنگی بدل نمیزند بلکه چرند و غیر قابل فهم

---

( بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ۵۸۸ )

لیس للانسان الاماسعی و لسعیم سوف یری ( سورهٔ القمر - ۵۳ - آیات ۴۰ و ۴۱ ) . فضّل الله المجاهدین علی القاعدین ؛ ولاتنس نصیبك من الدنیا ؛ . . . و من یؤمن بالله و یعمل صالحاً یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابداً قد احسن الله له رزقاً (سورهٔ ۶۵ ، آیهٔ ۱۱) .

اما احادیث : لارهبانیة فی الاسلام ( نگاه کنید به تلبیس ابلیس ابن الجوزی) من اصبح ولم یهتم بأمور المسلمین فلیس بمسلم ( از آقای حبیب الله آموزگار نمایندهٔ مجلس سنا سپاسگزارم که این حدیث را یادآوری نمودند . )

درخبر است از سرور کائنات ومفخر موجودات که اعمل لدنیاك کانك تعیش ابداً و اعمل لاخرتك کانك تموت غدا ( نقل حدیث از کتاب الاسلام روح المدینة ، تألیف الشیخ مصطفی الغلایینی استاد التعبیر والاداب العربیه فی الکلیة الاسلامیة فی بیروت ، چاپ بیروت ۱۳۴۸ هـ . ۱۹۳۹ م . ) . همچنین : لیس بخیر کم من ترك دنیاه لاخرته و آخرته لدنیاه حتی یصیب منهما جمیعاً ولاتکونوا کلا علی الناس (نقل ازهمان کتاب) . ( از استاد بزرگوار آقای محمد سنگلجی ممنونم که این دو حدیث را یاد آوری کردند . )

سخنسرای بزرگ شیراز گوید :

برو شیر درنده باش ای دغل     مپندار خود را چو روباه شل
چنان سعی کن کزتو ماند چو شیر     چه باشی چوروبه بوامانده سیر؟
بچنگ آر وبادیگران نوش کن     نه بر فضلهٔ دیگران گوش کن
چومردان ببر رنج وراحت رسان     مخنث خورد دسترنج کسان
بگیرای جوان دست درویش پیر     نه خودرا بیفکن که دستم بگیر
گرت عقل ورایست وتدبیر وهوش     بعزت کنی پند سعدی بگوش

آیا این پند واندرز تفسیر صریح آیهٔ لیس للانسان الاماسعی نیست ؟

---

(۱) **یادداشت مترجم :** شیخ شبستری در گلشن راز ( صفحهٔ ۳۰۶ ) چنین گوید :

حلول و اتحاد اینجا محال است     که دروحدت دوئی عین ضلال است

ست . بالنتیجه چون در میان پیروان عقائد مذهبی حس فداکاری زیاد و از خودگذشتگی و بی باکی در برابر مرگ و عذاب مشاهده گردد اروپائیان باقتضای غریزه و فطرت خود برای آن عقائد مذهبی هدف اخلاقی یا سیاسی قائل شوند . شاید چنین هدفی تحقق داشته یا نداشته باشد . حتی بفرض تحقق نگارنده را عقیده آنست که قاعدةً چه درنظر کسانی که این عقائد را آورده‌اند و چه در نظر کسانی که پذیرفته‌اند هدف مزبور از لحاظ اهمیت مطلقاً در درجه دوم و فرعی است . . .

« همان اختلاف از جهت کمال مطلوب در مورد کیفیت و ماهیت کتاب مقدس یا کلام خدا موجود است . بشرط آنکه تعالیم اخلاقی را افقی عالی باشد و بر دلهای ریش دردمندان و خاطر پریش غمزدگان مرهم نهد و آرامش و آسایش آورد . ما غربیان بالنسبه کمتر بصورت ظاهر توجه کنیم . لکن در نظر مسلمین ( و پیروان کلیهٔ فرق حتی فرقی که در دامان اسلام پرورش یافته و از صراط مستقیم بیشتر منحرف شده‌اند) صورت ظاهر دردرجهٔ اول اهمیت است . قرآن (حتی نزد فرقی که‌مدعی شده‌اند پاره‌ای از آیات در نتیجهٔ نزول آیات دیگر نسخ شده است همیشه میزان ومثل اعلای کتاب آسمانی است ) وهریک ازحروف وسطورقرآن مشحون از رموز و سرائری است که بوصف نیاید و پر از حقایقی است که احدی بعمق آن پی نبرد . متفکرین تیزبین برای پیمودن اعماق قرآن و رخنه یافتن دراسرار آن نسلاً بعدنسل دامن همت بر کمر زنند و از جهد و کوشش فرو ننشینند . پس اگر عقول مختلف بشر در ادوار مختلف مستقلاً بمطالب واحدی توجه کرده و بمعانی واحدی پی برده است عجب نباشد . بنابرین اکنون که بمطالعهٔ تاریخ مذهبی مشرق‌زمین مخصوصاً ایران میپردازیم بمطالبی که حاکی از توارد ذهنی است اهمیت زیادی ندهیم و از اینکار برحذر باشیم زیرا افکار مشابه طبعاً ازدماغهای مشابه تراوش کند ، خاصه اینکه سنخ مطالعات نیز مشابه باشد وتوارد

معلول علل یا مناسبات تاریخی نباشد . »

اصول عقاید اسمعیلیه چنانکه گفته شد ( هر چند بیشتر مأخوذ از آراء و افکاری است که ازقدیم‌الایام بخصوص درایران وجود داشته است معذلک ) بالاخص از تدابیر عبدالله میمون القداح و در نتیجهٔ دقت نظر اوست ونویسندگان شرقی واروپائی عموماً باین نکته زیاد اهمیت‌داده‌اند که محرك اصلی عبدالله سیاست بوده است و غرض سیاسی داشته و می-خواسته است قدرت عرب و کیش اسلام را که سرچشمهٔ قدرت عرب‌بوده است از بین ببرد وسلطه و سیطرهٔ گذشتهٔ ایران را بازگرداند زیراعبدالله عقیده داشته است که سیادت و سروری(۱) حق ایران است .

اگر از روی اخلاق ایرانیان مطالعه و داوری شود با توجه باینکه‌آنچه ما ازوطن دوستی استنباط میکنیم ( بآن مفهوم ) ازاوصاف بارز ایرانی نمیباشد(۲) و همچنین مشهودات خود من در قضیهٔ بابیها

---

(۱) در الفهرست صفحهٔ ۱۸۸ همین نیت به ابو مسلم نیز نسبت داده شده است . ایضاً رجوع شود به کتاب گیار دربارهٔ یك معلم بزرگ حشاشین صفحات ٤ و ٥ و ۱۰ تا ۱۳ : Guyard, Un Grand Maître des Assassins و همچنین بکتاب قرامطه de Goeje, Carmathes اثر دوخویه صفحات ۱ و ۲ و فن هامر تاریخ فرقهٔ حشاشین چاپ پاریس صفحات ٤٤ ( سال ۱۸۳۳ میلادی ) دیده شود : Von Hammer, Histoire de l' Ordre des Assassins

(۲) **یادداشت مترجم :** عبارت متن اندکی مجمل و محتاج بتوضیح بیشتری از طرف مؤلف بوده است زیرا درکتاب دیگری که براون چند سال بعد در بارهٔ انقلاب ایران ( ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۹ میلادی ، چاپ مطبعهٔ دانشگاه کمبریج به سال ۱۹۱۰ میلادی ) نوشته است شرح مشبعی از وطنخواهی ایرانیان و نهضت‌مشروطه طلبان بیان کرده وحتی درصفحهٔ ۹ مقدمهٔ آن کتاب قیام مشروطه خواهان را مبارزهٔ حیاتی ملت ایران دانسته و گفته است ملیون ایران برای حفظ موجودیت ملت ایران آن رستاخیز را بپا کردند و آن حقیقت و ارادهٔ آهنینی که ایرانیان در این مجاهده از خود نشان دادند انگلیسها در سیاست نداشته‌اند . براون درسر

( بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۵۹۲ )

که باین امر مشابهت داشت مرا به این فکر متمایل ساخته است

( بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۵۹۱ )

لوحهٔ مقدمهٔ آن کتاب اشعاری چند از میرزا آقاخان کرمانی نقل کرده که مطلع آن چنین است :

بایران مباد آنچنان روز بد		که کشور به بیگانگان اوفتد

چهار سال که ازچاپ آن کتاب گذشت براون مجموعه‌ای نفیس که نمونه‌ای از ادبیات وطنی و سیاسی اخیر ایران و ثمرهٔ انقلاب شمرده میشد بنام مطبوعات واشعار ایران جدید باترجمهٔ انگلیسی منتشر ساخت .

بتصدیق شرقشناسان از جمله خود ایشان ملت ایران اقوام وامم مهاجم را همواره تحت الشعاع نبوغ خود قرار داده ودر برابر ستمگریها و تاخت و تازها و شدائد و نوائب و مظالم و مضایق خودی و بیگانه ایستاده و برای حفظ آشیانه و حراست کاشانهٔ چندین هزارساله خود جملهٔ جهانیان را مردانه بحق و عدالت خوانده و با متانت و بردباری درس وطن خواهی و حقشناسی و حق گوئی بدنیا داده است .

باسمومی که در تندباد حوادث طی قرون و اعصار برطرف بوستان ایران وزیده است عجب باشد که پس‌از هزاران سال هنوز در گلزار ایران رنگ گلی وبوی یاسمنی مانده است . آیاجز وطنخواهی چه‌چیزی ضامن‌بقای مابوده‌است ؟

مهین سردفتراسناد ملیت ایران ، سخنگوی بزرگ خراسان که تن وجان‌خود و همه ایرانیان را تنها برای ایران میخواست هزار سال پیش این شعار ملی‌را برای ایران جاودان سروده است :

چو ایران نباشد تن من مباد		بدین بوم وبر زنده یك تن‌مباد
زبهربر و بوم و فرزند خویش		زن‌و کودك‌وخردوپیوندخویش
همه سر بسر تن بکشتن دهیم		ازآن به که کشور بدشمن‌دهیم

هشتصد سال پیش سخنگوی دیگری (۵۹۵ - ۵۲۰ هجری) چون در سفر مکه ویرانه‌های کاخ شاهنشاهی ساسانیان را نظاره کرد سرشك از دیدگان پر حسرت خویش بر خاك مداین فرو ریخت و چون بیاد آورد که روزی ملك بابل وشه ترکستان برآن درگاه سرنهاده و خاك درآن آستان ازنقش‌رخ بزرگان جهان مانند ایوان نگارستان بوده سخنانی شورانگیز برشتهٔ نظم آورد که هرگز فرزندان این سرزمین را ازخاطر محو نشود و دلهای عبرت بین را این سرگذشت سهمگین تادم‌واپسین آئینهٔ عبرت‌باشد . بادلی سوخته وچشمانی اشکبارخاقانی گفت:

( بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۵۹۳ )

که بیجهت در بارهٔ وجود این غرض شبه سیاسی مبالغه شده است .

---

خوددجله چنان گریدصددجلهٔ خون گوئی — کز گرمی خونابش آتش چکدازمژگان
بر دیدهٔ من خندی کاینجا ز چه میگرید — خندند بر آن دیده کاینجا نشود گریان
این است همان درگه کورا زشهان بودی — دیلم ملک بابل هند و شه ترکستان
این است همان صفه کز هیبت او بردی — بر شیر فلک حمله شیر تن شادروان

حتی آن رند قلندری که ششصد سال پیش پشت بکار های بی بنیاد کرد و خشت زیر سر و پای برتارك هفت اختر نهاد و از هرچه رنگ تعلق داشت آزاد گشت بااینهمه وارستگی ازآب رکن آباد وخاك مصلی ونسیم روضهٔ شیراز دل‌نکند و بامصائب و متاعبی که کشور ستمکش ما در فراز و نشیب آن روزگار نیز بدان دوچار بود بترك مسکن مألوف تن نداد . بماند وباغم وشادی اهل راز دمساز گشت و نغمهٔ دلنواز امید و شکیبائی وتوکل را درآهنگ عشق ساز کرد و باچکامه های روح بخش آسمانی بردل خسته وپریشان ایرانی مرهم جاودانی نهاد وچون سروش عالم غیب این‌چند بیت را زمزمه کرد :

مغنی بزن خسروانی سرود — بگو با حریفان بآواز رود
که‌ازآسمان مژدهٔ فرصت‌است — مرا بر عدو عاقبت نصرت است
همان مرحله است این بیابان دور — که گم شد در او لشکر سلم و تور

سخنگویان‌متقدم ومتأخر ومعاصر ایران‌را در این مقوله سخنان نغز وآتشین فراوان است . ناله های جانگدازی را که در این عصر از جور وفساد معدودی‌افراد گمراه از سینهٔ سوختگان شمع وطن برآمده است اگر بخواهم در اینجا شرح دهم « سوزد از آتش دل نامده برلب سخنم ! »

برای اجتناب از اطناب همینقدر چند بیت از قصیدهٔ مرحوم ادیب الممالك فراهانی (۱۳۳۵ - ۱۲۷۷ ه . ق) را که بدون هیچگونه شك وریب زبان حال جملهٔ ایرانیان پاك سرشت است بعنوان نمونه میاورم وسخن کوتاه میکنم❀ :

تازبر خاکی ای درخت تنومند — مگسل از این آب و خاك‌رشتهٔ پیوند
مادرتست این وطن که درطلبش خصم — نار تطاول بخاندان تو افکند
هیچت اگر دانش است‌و غیرت‌وناموس — مادر خود را بدست دشمن مپسند
ورنه چو ناموس رفت نام نماند — خانه نپاید چو خانواده پراکند
این وطن ما منار نور آلهی است — هم زنبی‌خواندم این‌حدیث‌و هم اززند
آتش حب الوطن چو شعله فروزد — از دل مؤمن کند بمجمره اسپند
از دل الوند دود تیره بر آید — سوز وطن گرفتد بدامن الوند
ور بدماوند این حدیث سرائی — آب شود استخوان کوه دماوند
روسبی از خاندان خود نکند دل — کمتراز اودان کسی که دل‌زوطن کند!

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۵۹٤)

مجاهدات عبدالله بن میمون و هم پیمان وی دندان (یا زیدان)(۱)

(بقیهٔ پاورقی ازصفحه ۵۹۳)

❀ (ازدیوان کامل مرحوم ادیب الممالک فراهانی چاپ مطبعهٔ ارمغان آبان ۱۳۱۲ شمسی).

چون مبحث میهن دوستی مبحث بسیار دقیق ومهمی است نگاه کنید به:

۱ - کتاب ایران درتماس باغرب تألیف آقای دکتر علی‌اکبر سیاسی رئیس دانشگاه تهران، چاپ پاریس ۱۹۳۱ میلادی فصل دوم دربارهٔ وحدت ملی ایران و صفحهٔ ۲۰۷:

La Perse au Contact de l' Occident, Par Dr. Ali Akbar Siassi, Paris, 1931 .

۲ - جلد سوم امثال وحکم دهخدا ازصفحهٔ ۱۵۷۵ ببعد.

۳ - کتاب سخنوران دوران پهلوی تألیف دینشاه ایرانی، چاپ بمبئی ۱۹۳۳ مسیحی.

٤ - کتاب سخنوران ایران درعصر حاضر تألیف محمد اسحاق، چاپ دهلی ۱۳۵۱ هجری.

۵ - «خدمات ایرانیان بتمدن عالم» از عباس اقبال استاد دانشگاه تهران ۱۳۱۸ شمسی.

٦ - «ملیت» از آقای دکتر قاسم زاده استاد دانشکدهٔ حقوق وعلوم سیاسی واقتصادی ۱۳۱۸ شمسی.

۷ - «پیشرفتهای ایران درعصر پهلوی» از آقای سعید نفیسی استاددانشگاه، ۱۳۱۸ شمسی.

۸ - «پیدایش فلات ایران» از آقای مسعود کیهان، استاد ومعاون دانشگاه تهران، ۱۳۱۸ شمسی.

۹ - مقالات آقای نصرالله فلسفی استاد دانشگاه تهران در بارهٔ وطن‌دوستی در فردوسی نامهٔ مهر، ۱۳۱۳ شمسی، و «شرح حال بزرگان وتأثیر تاریخ» ۱۳۱۸ شمسی.

۱۰ - شاهنامهٔ آقای نوبخت، چاپهای ۱۳۰۷ و ۱۳۲۰ شمسی.

۱۱ - شرح بزرگترین آثار از آقای دکتر مهدی بیانی رئیس کتابخانهٔ ملی ایران، ۱۳۱۸ شمسی.

۱۲ - جغرافیا - از آقای دکتر خانبابا بیانی استاد دانشگاه و نمایندهٔ مجلس سنا، ۱۳۱۸ شمسی.

۱۳ - منظومهٔ پیر وجوان از دیوان آقای معظم‌السلطنهٔ دولت که‌هنوز بصورت مدون انتشار نیافته است.

١٤ - «میهن‌دوستی غریزهٔ ایرانی است» (جلداول گفتارهای رادیو، صفحات ٦٥ و٦٦) و «میهن دوستی درایران باستان» و «نیروی روح ایرانی» (صفحات ۱۷۲ تا ۱۷۷ همان کتاب).

(۱) رجوع شود برسالهٔ دوخویه M. J. de Goeje که ذکر آن گذشت صفحهٔ ۱٤٥ وحاشیهٔ دوم درپاورقی.

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۵۹۵)

که منجمی ثروتمند بود برای ترویج تعالیم و عقائدی که اکنون بیان خواهیم کرد بسبب ایرانی بودن آن تعالیم و اصول نیست، بلکه آن اصول بواسطهٔ ایرانی بودن(۱) باب دندان و مطابق فکر ایرانی و ذوق ایشان بود(۲).

باید تکرار کنیم عقیده‌ای را که اکنون بیان خواهیم کرد عقیده‌ایست که عبدالله بن میمون القداح آورده است. درصفحهٔ ۸ رساله‌ای که گیار دربارهٔ «قطعاتی مربوط باصول عقائد اسمعیلیه» نوشته ودر پاریس بسال ۱۸۷٤ میلادی انتشار یافته است چنین گوید: (۳) «فرقهٔ اسمعیلیه ابتدا صرفاً یکی ازشعب مذهب تشیع بود، لکن اززمان عبدالله قداح فرزند میمون قداح که رئیس فرقه بود تاحدود سال ۲۵۰ هجری (۸٤٦ میلادی) فرقهٔ اسمعیلیه بحدی از کلمات اولیهٔ خود عدول کرد که مورد شماتت و سرزنش خود شیعیان قرار گرفت و شیعیان علناً کسانی راکه باسمعیلیه میگرویدند خدانشناس و ناپرهیزکار میخواندند». فرقهٔ اسمعیلیه بیش از هر چیز نام خود را از امام هفتم خود اسمعیل گرفته است لکن اسامی دیگری نیز ازقبیل سبعی، تعلیمی، فاطمی، قرمطی، ملاحده وحشاشین داشته‌است (وجه تسمیهٔ تعلیمی آنست که معتقد بودند

---

(بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ۵۹٤)

**یادداشت مترجم:** بعقیدهٔ آقای تقی زاده نه دندان ونه زیدان بلکه دیدان صحیح است. در الفهرست چاپ فلوگل صفحهٔ ۱۸۸ «محمد بن الحسین ملقب بزیدان من ناحیة الکرج» (درچاپ مصر صفحهٔ ۲٦۷ «ناحیة الکرخ») آمده است.

---

(۱) **یادداشت مترجم:** عبارت متن خوب روشن نیست ولی شاید حاشیهٔ ذیل مقصود مؤلف‌را برساند:

(۲) شبهه‌ای نیست که هرزمان پیشرفت کار دعاة اقتضا میکرد باحساسات ملی ایرانیان متوسل میشدند ولی باید دانست که دعاة مزبور حاضر بودند باحساسات ملی تازیان واقوام وامم دیگر نیز عیناً بهمان اندازه متوسل شوند. رجوع کنید به دوساسی صفحهٔ ۱۱۲: Silvestre de Sacy, Exposé

(۳) Guyard, Fragments relatifs à la Doctrine des Ismailis (Paris, 1874).

تعلیم واقعی را فقط باید ازامام زمان گرفت ؛ فاطمی ها را از آنروفاطمی گفتند که باولاد و احفاد فاطمه بنت رسول‌الله و زوجهٔ علی‌بن ابیطالب ایمان داشتند . قرامطه را از آنجهت قرامطه نامیدند که حمدان قرمط داعی ومبلغ این فرقه بوده و فرقهٔ قرامطه بنام اومعروف گردیده است ؛ اماملاحده‌اسمی‌است که عموماً دشمنان آنها خصوصاً درایران باسمعیلیه داده‌اند و بعد در نتیجهٔ دعوت حسن صباح نام « حشیشی » بآنها داده شد ( در یکی از فصول بعد از حشّاشین سخن خواهیم گفت ) .

چنانکه قبلاً اشاره کردیم و بزودی روشن تر بیان خواهیم کرد عقیدهٔ این قوم بیشتر بر محور عدد هفت وکمتر بر محور عدد دوازده میگردد و این اعداد چه در عالم هستی و چه در بدن انسان بوضوح رقم شده‌است . بدین معنی که هفت سیاره ودوازده برج درآسمان وهفت روز درهفته ودوازده ماه درسال و هفت مهره در گردن ودوازده مهره درپشت است وقس علیهذا . عدد هفت درآسمانها و زمینها و اقالیم سبعه و منافذ سر وصورت نیز دیده میشود ( دوسوراخ گوش و دوکاسهٔ چشم و دولولهٔ بینی و دهان ) .

فاصلهٔ بین خدا و انسان پنج اصل یا نشأه است ( عقل کلی - نفس کلی - هیولی - ملأ یامکان - وخلأ یازمان(۱) که برورویهم هفت مرتبه یا مرحلهٔ وجود را تشکیل میدهد .

انسان نمیتواند باتکاءِ سعی و کوشش خود بی‌تأیید آلهی بحقیقت برسد و نیازمند تعلیم است و تعلیم را از عقل کلی باید فرا گیرد و عقل کلی گاهگاه بصورت پیامبر یا ناطق جلوه گر شود و بتوالی در هریك از مراحل تجلی بنحو اتم و اکمل باقتضاءِ تحول و تکامل فهم بشر حقایق روحانی را که برای راهنمائی بشر لازم است بوی میآموزد . نبوت را

---

(۱) نگاه کنید به‌حاشیهٔ‌صفحهٔ ۱۱ کتاب گیار دربارهٔ رئیس بزرگ حشاشین :
Guyard, Grand Maître des Assassins.

هفت دوره است که شش دورهٔ آن بشرح ذیل سپری شده است : ادوار آدم و نوح وابراهیم وموسی و عیسی ومحمد وآخرین یعنی هفتمین دوره باظهور محمدبن اسمعیل قائم یاصاحب الزمان شروع گردیده است وعقیدهٔ باطنیه که حالت حقیقی و قلبی انبیاء و کیفیت داخلی و مفهوم واقعی شریعت است نخستین بار در آن دوره روشن میشود . هریك از انبیاء یا ناطقین‌را هفت جانشین یا امام است که صامت نامیده میشوند . صامت اول را اساس یاسوس ( بمعنای ریشه ) خوانند و سوس همنشین نزدیك ناطق ومحرم اسرار و مخزن تعلیمات باطنیه اوست . تفصیل این اجمال بشرح ذیل است .

| ناطق | اساس و بعبارت دیگر صامت اول یا امام اول از صوامت یا ائمهٔ سبعه . |
|---|---|
| ۱ ـ آدم | شیث ( هریك از صوامت یا ائمه دوازده حجت یا داعی کل دارند ) . |
| ۲ ـ نوح | سام |
| ۳ ـ ابراهیم | اسمعیل |
| ۴ ـ موسی | هارون . یحیی تعمید دهنده آخرین صامت این سلسله و منادی و مبشر بلافصل عیسی است که ناطق بعد محسوب میشود . |
| ۵ ـ عیسی | شمعون پطرس . |
| ۶ ـ محمدبن عبدالله | علی بن ابیطالب و اخلاف وی حسن و حسین و زین‌العابدین ومحمدالباقر وجعفرالصادق و اسمعیل . |
| ۷ ـ محمدبن اسمعیل | عبدالله‌بن میمون‌القداح ودوفرزندش احمد ومحمد و نواده‌اش سعید که بعد بعبیدالله‌المهدی معروف شد و مؤسس دودمان فاطمی است ( وی دعوی داشت که نبیرهٔ محمدبن اسمعیل است . ) |

مراحل وجود و سلسلهٔ مراتب اسمعیلیه را با هم تطبیق کرده‌اند و علی‌الظاهر یك جای خالی مانده است زیرا خدا که جوهر اول است و بکنه ذاتش خرد پی نبرد در هیچیك از طبقاتی که در سلسلهٔ مراتب اسمعیلیه آمده نمایانده نشده‌است. درمورد اصطلاح آخر نیز تردید دارم.

کیفیت انطباق اصطلاحات دیگر بشرح ذیل است:

١ - خدا.

٢ - عقل کلی که بصورت ناطق یا پیامبر جلوه گر میشود.

٣ - نفس کلی بصورت اساس یا امام اول.

٤ - هیولای اولی بصورت صوامت.

٥ - مکان یا ملأ بصورت حجت.

٦ - زمان یا خلأ بصورت داعی.

٧ - عالم ماده بصورت مؤمن ؟

درجات و مراحلی را که نومریدان اسمعیلیه باقتضای ظرفیت و استعداد خود بوسیلهٔ دعاة طی میکنند باز باعتبار حاکمیت عدد هفت همان هفت مرحله است و بعد نه مرحله شده است ( تا شاید با نه کرسی فلك که عبارت از هفت سپهر سیارات و سپهر ثوابت و سپهر اعلی است منطبق شود ). این درجات را دوساسی بنحو کامل بیان کرده است(١) و دوساسی بیشتر از النویری مورخ تبعیت میکند ( تاریخ وفات النویری ١٣٣٢ میلادی است ). قبل از آنکه دربارهٔ مراحل مذکور بحث کنیم لازم است چند کلمه راجع بدعاة گفته شود:

این قبیل افراد معرف اوصاف ممیزهٔ ایرانی بوده واززمان ابومسلم تاامروز نوعاً تغییری نکرده‌اند، زیرامبلغین بابی هنوزازایران که سرزمین مادری آنهاست بسوریه که رؤساء روحانی آنها در حال تبعید زندگی میکنند میروند واین سفرهای مبلغین مزبور پرخطراست. شرح مبلغین

---

(١) جلد اول کتاب دوساسی صفحات ٦٢ تا ١٣٨:

Silvestre de : acy, Exposé

بابی را چنانکه شخصاً باحوال آنان آشنائی دارم در کتاب دیگری داده‌ام(۱) و چه بسا بدین خیال دلخوش بوده‌ام که گوئی در سایهٔ همین تجارب شخصی مثل آنست که ابومسلم وعبدالله‌بن میمون‌القداح وحمدان قرمط و سایرقهرمانان تبلیغات عباسی واسمعیلیه را بچشم خود دیده‌ام. لکن تاآنجاکه مامیتوانیم داوری کنیم هرگاه نوع‌دعاة درآسیای غربی تقریباً تغییری نکرده باشد بانوع دعاة اروپائی فرق بسیاردارد زیرا دعاة اروپائی همان اندازه که از جهت دانش و معرفت باخلاق و سازگاری با اوضاع و احوال محیط بپای دعاة آسیای غربی نمیرسند بهمان اندازه حوائج مادی آنان بیشتر و ازجهت خصائص و فصول ممیزهٔ ملی از دعاة آسیای غربی جلوترند.

معمولاً داعی علی‌الظاهرحرفه‌ای ازقبیل تجارت یاکحالی یاامثال آن‌را پیش میگرفت ودرمحلی که میخواست فعالیت آغاز کند باین لباس درمیآمد(۲). دروهلهٔ نخست هدف اواین بود که همسایگانش را ازجهت پرهیزکاری وخداشناسی وخیرخواهی تحت تأثیرخود قراردهد وبنحوی دز دل آنها راه یابد که نظری بلند دربارهٔ او داشته باشند. بدین منظور همیشه در نماز و طاعت و دستگیری از بینوایان میکوشید تا اینکه بورع و تقوی شهرت یافت و عده‌ای بستایش گرد وی جمع شدند. تدریجاً اصول عقائد خود را با حزم و احتیاط برای مطالعهٔ افرادی که استعداد بیشتری ازخود نشان میدادند عرضه‌میداشت وکوشش میکرد حس کنجکاوی شنوندگان خود را بر انگیزد و روح تحقیق را در آنها بیدار کند و همه را چنان تحت تأثیر قرار دهد که بعقل وکیاست وی

---

(۱) کتاب یکسال در میان ایرانیان صفحات ۲۱۰ تا۲۱۲ و ۲۷۱ و ۳۰۱ ببعد و۳۳۱ ببعد و۴۸۱ تا۴۸۳ وغیره :

A Yea amongst The Persians

(۲) این تفصیل تقریباً بالتمام ازدوساسی نقل‌شده است . رجوع‌شود بصفحات ۷۴ تا ۱۳۸ : Silvestre de Sacy, Exposé

دوساسی نیز داستان اخو محسن‌را ازالنویری نقل کرده است .

کاملاً عقیده‌مند شوند ، لکن هر زمان آثار سرسختی و ایستادگی یا بدگمانی درسیمای آنان مشاهده میکرد آمادهٔ عقب‌نشینی بود . اینست که دین را از علوم غیبیه و پیروی احکام را نشانهٔ دینداری میداند و در این امر پافشاری دارد واشاره میکند که ادای ظاهری فرائض دین از نماز و روزه وحج وزکوة درصورتیکه بمعانی روحانی آن پی نبرند ازجهت ارزش واهمیت ناچیزاست . اگر مستمع ازخود حس کنجکاوی نشان دهد و معلوم شود شوق بیشتری بدرك معانی دارد آنگاه داعی بتوضیح مطالب میپردازد ولی کلام خودرا در وسط مباحثه قطع میکند و تلمیحاً میرساند که اسرارالهی را فقط نزد کسانی توان فاش ساخت که سوگند وفاداری نسبت بامام زمان و ولی عصر و یگانه مخزن علوم غیبیه یاد کرده وثابت نموده باشند که شایستگی درك‌این معانی‌را دارند. در واقع نخستین وظیفهٔ داعی بیشتر آنست که نومرید بدرستی عهد و پیمان خود قسم یاد کند وملزم شود در اوقات معین وجوهی منظماً بپردازد . سؤالات ذیل‌نمونه‌ای ازاشکالاتی است که معمولاً دعاة بمنظور برانگیختن حس کنجکاوی وتجسس نومریدان طرح میکرده‌اند :

« چرا عالم را خداوند درهفت روزخلق کرد وحال آنکه بآسانی میتوانست بآنی خلق کند ؟» .

« حقیقت عذاب جهنم چیست ؟ چگونه ممکن است پوست ملاعین بپوست دیگری تبدیل گردد تا بآتش جهنم بسوزد وحال آنکه آنپوست دیگردرمعاصی ملاعین شریك نبوده است ؟»

« هفت دروازهٔ آتش جهنم وهشت دروازهٔ بهشت کدام است ؟»

« چرا هفت‌آسمان وهفت زمین آفریده شد وچرا سورهٔ اول قرآن مرکب ازهفت آیه است؟ »

« معنای این حرف فلاسفه چیست که میگویند انسان عالم صغیر یا خلاصهٔ عالم است و عالم [طبیعت] انسان کبیر است واین حرف را چرا

از بدیهیات اولیه میدانند ؟ چرا بشر برخلاف همه حیوانات دیگر روی پا میایستد و با قامت افراشته راه میرود ؟ چرا ده انگشت دست و ده انگشت پا دارد ؟ چرا هریك از چهار انگشت دست سه بند ولی شست دوبنددارد ؟ چرا فقط درصورت‌هفت سوراخ است (۱) وحال آنکه در سایر جا های بدن فقط دو سوراخ است ؟ چرا انسان دوازده مهرهٔ پشت و هفت مهرهٔ گردن دارد ؟ چرا سر انسان بشکل حرف میم و دو دست وی بشکل حرف حاء وشکم او بشکل حرف میم و دو پای او بشکل حرف دال است بنحوی که انسان کتابی است تدوینی و تفسیر آن کتاب اسم محمد است ( م ح م د ) ؟ چرا قامت انسان در حال ایستاده مانند حرف الف است و چون زانو زند بحرف لام و چون سر بزمین نهدبحرف هاء شبیه شود ؟(۲) و گوئی ازمجموع این سه حالت انسان با سه حرفی که مشابه‌آنست کلمه آله ( ا . ل . ه . ) بوجودآید؟»

دوساسی گوید (۳) : « سپس دعاة بمستمعین خود چنین خطاب کنند :« آیا دربارهٔ وضع خودفکرنکرده‌ایدوبرای‌درك این‌حقایق‌بدقت اندیشه نمیکنید تا بدانید آنکه شمارا آفریده داناست و درکار اوصدفه واتفاق نیست و درهمه احوال از روی عقل و تدبیر عمل کرده و آنچه بهم پیوسته یا از هم گسسته است بدلایل خفیه و مرموز بوده است ؟ چون درکلمات خدا که ذیلاً نقل میشود دقیق شوید چگونه میتوانید تصور کنید که عدم توجه باین مطالب جایز است ؟

سورهٔ ۵۱ الذاریات آیهٔ ۲۰ : وفی‌الارض آیات للموقنین .

« « « ۲۱ : وفی انفسکم افلا تبصرون ؟

---

(۱) رجوع شود بصفحهٔ ۵۹۶ همین کتاب .

(۲) این حالات اشاره بحرکات سه گانه‌ایست که در نماز بجای آورده شود ( قیام ورکوع وسجود ) .

(۳) رجوع شود بکتابی که ذکر آن گذشت ، صفحات ۸۷ تا ۸۹ .

سورهٔ ۱۴ ابـراهیم آیـهٔ ۳۰ : و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون .

سورهٔ ۴۱ حم آیهٔ ۵۳ : سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق . . .

سورهٔ ۱۷ بنی اسرائیل آیهٔ ۷۴ : ومن کان فی هذه اعمی و هو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا .

بالاخره این وسائل بعضاً یا کلاً مورد استفاده داعی قرار میگیرد ونو مرید متقاعد میشود که سوگند وفاداری یاد کند . آنگاه داعی به نومرید چنین گوید (۱) :

« زینهـار دست راست خودرا در دست راست من بگذار وبـا سوگند ها وپیمانهای ناگسستنی عهد کن که هرگز رازما رافاش نسازی وبمعاندین و اعـداءِ مـا هر کـه بـاشند کمك نکنی و دامی در راه مانگسترانی وجز حقیقت چیزی بمانگوئی وباهیچیك ازدشمنان ماعلیه ما هم پیمان نشوی . »

کسانی که باقتضای حس کنجکاوی بخواهند صورت کامل این سوگند نـامه و تفصیل این اجمـال را بخوانند بکتاب دوساسی رجوع کنند (۲) .

مراتب و مراحل بعدی بشرح ذیل است :

مرحلهٔ دوم : نومرید میآموزد که رضای خدا بـا اجـراءِ احکام اسلام حاصل نمیشود مگر آنکه اصول باطنیه ومبادی مکنونه ای راکه احکام اسلام صرفاً نشانه ای از وجود آنها است بوسیلهٔ امـام فرا گیرد زیرا اصول و مبادی مزبور بعهدهٔ امام واگذار شده است .

مرحلهٔ سوم : کیفیت و مـاهیت و عـدهٔ ائمه و معنای عدد هفت

---

(۱) رجوع شود بکتاب دوساسی ، صفحهٔ ۹۳ :

(۲) رجوع شود بکتاب دوساسی ، صفحهٔ ۱۳۸ تا ۱۴۷ :

درعالم ماده و معنی بنومرید آموخته میشود و نومرید تشخیص میدهد
که عوالم مزبور معرف عدد هفت میباشد . بدین طریق نومرید بطور
قطع ازمذهب امامیهٔ اثنی عشریه جدا میشود واین دستوررا فرا میگیرد
که شش امام آخردرمذهب امامیهٔ اثنی عشریه فاقد علوم روحانی بوده
وقابل تکریم واحترام نمیباشند .

مرحلهٔ چهارم : دراین مرحله بنومرید اصل مربوط بادوار هفت
گانهٔ نبوت و کیفیت ناطق وسوس یا اساس وصوامت(۱) شش گانهٔ دیگر
راکه جانشین ناطق هستند ونسخ مذاهب ناطقین قبل بوسیلهٔ ناطق بعدرا
میآموزند . این تعلیمات مستلزم اقراربااین امراست که محمدبن عبدالله ص
خاتم انبیاء نبوده وقرآن آخرین کلام خدا نمیباشد (وهر که این حرفرا
بپذیرد علی‌التحقیق ازاسلام خارج است) . با ظهورمحمدبن اسمعیل امام
هفتم وناطق آخروقائم یا صاحب‌الامر علـوم اولین پایان میبابد وعقیدهٔ
باطنیه وعلم تأویل آغازمیشود .

مرحلهٔ پنجم : دراین مرحله جدیدالمذهب تعلیمات بیشتری در
بارهٔ علم اعداد وموارد تأویل فرا میگیرد ، بنحوی که بسیاری ازاحادیث
را مردود میداند وازوضع مذهب با لحن تحقیرواستهزاء سخن میگوید
وبمنطوق کلام خدا روزبروز کمترتوجه واعتنا میکند ودرانتظار روزی
است که کلیهٔ مراسم اسلام ملغی ومنسوخ گردد . ازچیزهای دیگری که
باوآموخته میشود معنای عدد دوازده وشناسائی حجج دوازده گانه‌است
که دعوات وتبلیغات هر یك ازائمه را در وهلهٔ نخست بر عهده دارنـد .
دوازده مهرهٔ کمر که درستون فقرات انسان‌است رمزی‌است که ازحجج
دوازده گانه خبرمیدهد وهفت مهره‌ای که در گردن است حاکی ازهفت

(۱) این‌ائمه را بدآنجهت صامت گویند که برخلاف انبیاء که سرآغاز ادوار
بوده‌اند عقیدهٔ تازه‌ای‌نیاورده‌اند بلکه صرفاً تعلیماتی که از ناطقین بآنان رسیده‌است
بمردم آموخته وبسط ونشر داده‌اند .

پیغمبر و هفت امام است که تابع هریك از پیغمبران میباشند .

مرحلهٔ ششم : دراینجا تأویل و معنای مجازی مراسم و فرائض اسلام از نماز و روزه و زکوة و حج وامثال آن را بجدیدالمذهب میآموزند وبعد اورا مطمئن ومتقاعد میکنند که رعایت مراسم ظاهری شریعت بهیچوجه مهم نیست وممکن است متروك گردد ، زیرا فلسفهٔ تشریع مراسم مزبور ازطرف شارعین دانا وفرزانه تنها این بوده است که جلو رمهٔ بی‌بند و بار خلق وتودهٔ عوام‌الناس گرفته شود .

مرحلهٔ هفتم : دراین‌مقام ومقامات بعدفقط دعاة بزرگ راه دارند زیرا ماهیت واقعی وحقیقت وغایت این اصول را کاملاً درك کنند .

اینجاست که‌عقیدهٔ ثنائی المفید یاالسابق والمستفید یاالتالی واللاحق بمیان آید وآن‌عقیده‌ایست که بالمآل پایهٔ اعتقادجدیدالمذهب رابتوحید متزلزل سازد .

مرحلهٔ هشتم : دراین مقام عقیده‌ای راکه ذکرآن درمرحلهٔ قبل گذشت بپرورانند وبموقع عمل گذارند و بجدیدالمذهب یاد دهند که ما فوق المفید والمستفید یا السابق واللاحق وجودی است بی نام و نشان که هیچگونه خبری از او نتوان داد و وی را پرستش نتوان کرد . این وجود بی نام علی‌الظاهر همان زروان اکرانه (زمان بیکران) است که در کیش زردشت آمده ولی با مراجعهٔ بکتاب دوساسی(۱) در اینجا بابهام یا اشتباهی برمیخوریم زیرا درطائفهٔ اسمعیلیه تعالیم مختلفی بوده‌است وهرچند دراین موضوع توافق داشته‌اند بقول‌النویری کسانیکه آن تعلیمات را اختیارمیکردند جز نام ثنوی ومادی نام دیگری برآنها نمیتوان نهاد . » و نیز بجدید المذهب میآموختند که نبی بمعجزات

(۱) رجوع شود بکتاب دوساسی ، صفحات ۱۲۱ تا ۱۳۰ :
Silvestre de Sacy, Exposé

شناخته نمیشود. ملاك ومیزان تشخیص نبوت آنست که بتواند دستگاهی بوجود آورد که در عین حال سیاسی و اجتماعی و مذهبی وفلسفی باشد و راه وروش خودرا برنوع بشرتحمیل کند و این عقیده‌را خودنگارنده از یکی از افراد فرقهٔ بابیهٔ ایران شنیده‌است که میگفت معمارهنرمعماری خود را وقتی ثابت کند که خانه‌ای بسازد و طبیب هم علم خود را با معالجهٔ مریض نشان دهد. نبی نیز رسالت خود را با تأسیس آئینی پایدار بثبوت رساند(١). از موضوعات دیگری که بوی آموخته شود این مباحث است که بطریق مجاز از آن بحث کنند:

نشأهٔ آخرت و روز رستخیز و جزا و اجر اخروی و سایر عقائد مربوط بموت و قیام قیامت.

مرحلهٔ نهم: در این مقام که آخرین مرحلهٔ تعلیمات آئین اسمعیلیه است عقاید قاطع و جازم دینی یا بعبارت دیگر علم الیقین وجود ندارد و کلیهٔ آثار وعلائم آن تقریباً ازبین میرود و کسیکه باین مرحله میرسد فیلسوف خالص و فرزانهٔ بی پیرایه‌ایست که دراختیار راه وروش یااختلاط و امتزاج روشهای مختلف بهر کیفیتی که بیشتر ملایم طبع و موافق ذوق و سلیقهٔ او باشد آزاد است. نویری گوید: «بسا میشود که این شخص بافکار مانی یا بار دیصانیه گراید و گاه روش مجوس یا افلاطون یا ارسطو را اختیار کند: بیشتر اوقات ازروشهای گوناگون نکاتی‌را التقاط وتلفیق کند و نوعاً سرنوشت کلیهٔ کسانی که حقیقت را رها کنند آنست که بحیرت و سر گردانی دوچار شوند.»

مجال سخن تنگ است و نمیتوانیم عهد و پیمان نو مریدان را بادعاة خود در اینجا نقل کنیم که نو مریدان چگونه به اطاعت و پیروی دعاة مُلزم میشدند و دعاة برای نزدیکی وجلب پیروان سایرفرق

---

(١) رجوع شود بکتاب یکسال میان ایرانیان تألیف مؤلف این کتاب صفحات ٣٠٣ تا ٣٠٦ و٣٦٧ و٣٦٨ وبقیهٔ صفحات:
A Year amongst the Persians

و ادیان مختلف چه کوششها میکردند. خوانندگانی که بخواهند این مطالب را بدانند و اطلاعات دیگری که بیشتر جالب توجه است بدست آورند باید بکتب دوساسی و گیار(۱) و سایر رسالات مذکور درهامش صفحات این فصل مراجعه کنند.

پیشرفتهای دیگر و جریانات دیگرمربوط باین فرقه رادرقسمت دیگر این کتاب مورد بحث قرار خواهیم داد.

---

(۱) رجوع شود بدوساسی صفحات ۱۳۸ تا ۱۶۳ و قطعاتی مربوط بعقائد حشاشین تألیف گیار: Guyard, Fragmentsrelatifs à la Doctrine des Assassins ویك معلم بزرگ حشاشین تألیف گیار Un Grand Maître des Assassins

**یادداشت مترجم:** نگاه کنید برسالهٔ کشف المحجوب درآئین اسماعیلی ازقرن چهارم هجری تصنیف ابو یعقوب سجستانی بامقدمه بزبان فرانسه بقلم هانری کربن Henry Corbin تهران ۱۳۲۷ شمسی هجری = ۱۹۴۹ میلادی.

همچنین رجوع شود بجامع الحکمتین تصنیف ابومعین ناصر خسرو قبادیانی مروزی یمکانی مؤلف بسال ۴۶۲ ه. ق. بتصحیح و مقدمهٔ فارسی و فرانسوی هانری کربن رئیس قسمت ایرانشناسی انستیتو ایران و فرانسه وآقای دکتر محمد معین استاد دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران - نشریهٔ قسمت ایران شناسی انستیتو ایران و فرانسه - تهران ۱۳۳۲، چاپخانهٔ انستیتو ایران وفرانسه (مقدمه وترجمه بزبان فرانسوی).

و نیز رجوع شود به سلسلهٔ انتشارات مربوط باسمعیلیه که بکوشش ایوانف W. Ivanow وتوسط انجمن اسماعیلی The Ismaili Society's Series ومؤسسهٔ مطالعات اسلامی Islamic Research Association دربمبئی ومقدمهٔ آقای تقی‌زاده بردیوان ناصرخسرو چاپ تهران ۱۳۰۷ شمسی هجری.

## فصل سیزدهم

### نهضتهای مذهبی این عصر

### ۲ - تصوف صوفیه

هرچند تکامل تام مشرب عرفـان از نظر وحدت وجود و کمال مطلوب یا سیر و سلوك و معرفت‌الله و کشف وشهود که در جامعهٔ‌مسلمین معروف بتصوف و در اروپا معروف بـه سوفیسم Sufiism میباشد مربوط بدورهٔ متأخر دیگری غیر از این دوره میشود، معذلك باید دانست که در زمان تألیف کتاب الفهرست (۹۸۷ میلادی) تصوف یکی‌ازعلوم مسلم آن عصر بشمار میرفته است و بنا براین مناسبت دارد در اینجا نیز مورد توجه قرار گیرد، علی‌الخصوص که اند کی اطلاع از ماهیت و چگونگی تصوف و تعلیمات صوفیه برای فهم معانی قسمتی از اشعار قدما حتی شعراءِ متقدم ایران که‌قبل از دورهٔ سنائی (در حدود ۱۱۳۱ میلادی) (۱) و عطار (تـاریخ وفـات ۱۲۳۰ میلادی) و جلال‌الدین رومی (۲) (تاریخ وفـات ۱۲۷۳ میلادی) زندگانی میکرده‌اند ضرورت دارد. شیخ ابوسعیدبن ابی‌الخیر (تاریخ وفات ۱۰۴۹ میلادی) شاید

---

(۱) **یادداشت مترجم:** نگاه کنید به‌حدیقه بامقدمهٔ آقای مدرس رضوی استاد دانشگاه تهران، چاپ‌تهران ۱۳۲۹ شمسی‌هجری.

(۲) **یادداشت مترجم:** نگاه کنید برساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال الدین محمد مشهور بمولوی بخامهٔ آقای بدیع الزمان فروزانفر استاد دانشگاه تهران (رئیس دانشکدهٔ معقول و منقول) چاپ تهران بهمن ماه ۱۳۱۵ شمسی هجری، وکتاب فیه ما فیه با تصحیحات و حواشی آقای بدیع الزمان چاپ تهران ۱۳۳۰ شمسی از انتشارات دانشگاه تهران و کتاب سوانح مولوی رومی تألیف علامه شبلی نعمانی ترجمهٔ آقای سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران ۱۳۳۲ شمسی.

از جمع سخنوران نخستین عارف خالص است که آثار او تا این تاریخ مانده است ولی اگر نفوذ صوفیه را در آثار پیشینیان وی نتوان یافت در آثار بعض از معاصرین وی میتوان پی جوئی کرد. رباعیات عرفانی ابوسعید موضوع یکی از رسالات عالی دکتراته قرار گرفته است(۱). در حالات وی مطالب فوق‌العاده فراوانی موجود و در دسترس ماست و برای جمع آوری این مطالب و اطلاعات مرهون زحمات پروفسور ژوکوفسکی میباشیم(۲).

**معنی و اشتقاق لفظ صوفی**

برای لفظ صوفی ریشه‌های مختلفی درادوار مختلف طرح شده است لکن اکنون کاملا مسلم است که از کلمهٔ صوف بمعنای پشم اشتقاق یافته است و لفظ پشمینه پوش که در زبان فارسی بعرفا گفته میشود مؤید این نظر است. از قدیمترین ایام لباس پشمینه علامت زندگانی ساده و دوری از تظاهر و تفاخر و تجمل بوده است و یکی از احکام پیامبر و جانشینان بلا فصل وی نیز همین سادگی و اجتناب از زخارف دنیوی است واین معنی‌بطور وضوح از شرحی که مسعودی در مروج‌الذهب(۳) از خلفاء راشدین داده

---

(۱) این رسالهٔ دکتراته Dr. Ethé دراین نشریه چاپ شده است:
Sitzungsberichte der Königl. Bayer Akad. d. Wissenschaften for 1875. Phil. hist. cl. pp. 145-168.

(۲) این متون درسن پطرز بورغ بسال ۱۸۹۹ میلادی انتشار یافته است ومشتمل است برحالات وسخنان شیخ (صفحهٔ ۷۸) واسرار التوحید بارسالهٔ حواریه (صفحهٔ ۴۹۳).

**یادداشت مترجم:** نگاه کنید بکتاب اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید بامقدمهٔ احمد بهمنیاراستاد فقید دانشگاه تهران چاپ تهران ۱۳۱۳ شمسی هجری وهمان کتاب چاپ ۱۳۳۲ شمسی باهتمام آقای دکتر صفا استاد دانشگاه تهران، وکتاب حالات وسخنان شیخ ابوسعید تألیف یکی از احفادش درقرن ششم بامقدمه بقلم آقای ایرج افشار، چاپ تهران ۱۳۳۱ شمسی‌هجری.

(۳) رجوع شود به پایان دستور زبان عربی تألیف سوسن چاپ انگلیسی بسال ۱۸۸۵ میلادی، صفحات ۷۲ و۷۳ و۷۵ و۷۶ و۷۷:
Socin, Arabic Grammar

است برمیآید. بنابراین لفظ صوفی در ادوار بعد به متعبدین ومتنسکین و زهاد پرهیزکاری اطلاق میشد که مانند نخستین کویکرهای انگلستان (۱) لب از سخن بربستند ولی بعلامت اعتراض از تجملات و زخارف روز- افزون اهل دنیا جامهٔ ساده میپوشیدند. بنظر نمیرسد که تا اواسط قرن دوم هجری (پایان قرن هشتم مسیحی) این لفظ معمول شده باشد زیرا جامی در نفحات الانس (صفحهٔ ۳۴) (۲) بالصراحه گفته است نخستین بار این لفظ در مورد ابوهاشم صوفی بکار رفت. وی از اهل سوریه و از معاصرین سفیان الثوری بود که در سال ۷۷۷ میلادی خرقه تهی نمود. این مادهٔ اشتقاق را میتوان مسلم دانست وباید فقط بذکر پاره‌ای توجیهات دیگر قناعت کرد:

مثلاً سعی کرده‌اند ارتباطی بین لغت یونانی سوفوس و لغت عربی صفا یا اهل الصفه که در اوائل اسلام بفقراء(۳) گفته میشد قائل شوند (وجه اشتقاق صوفی از کلمهٔ صفا که مورد پسند جامی واقع شده ودربهارستان بدان اشاره کرده است تصور وتخیلی بیش نیست). القشیری(۴) بالصراحه میگوید لفظ صوفی نخستین بار در کدام دوره بکار رفته است و آن دوره اندکی قبل از سنهٔ ۲۰۰ هجری یا ۸۱۶ میلادی بوده است و قدیمترین نویسندهٔ صوفی مشربی را که ابن الندیم مؤلف الفهرست میشناخته است یحیی بن معاذ الرازی است (که احتمالاً ایرانی بوده) ودرتاریخ ۲۰۶ هجری

---

(۱) **یادداشت مترجم:** تاریخچهٔ مختصر این قوم در حاشیهٔ صفحهٔ ٤٤٤ این کتاب دیده شود.

(۲) چاپ Nassau Lees

(۳) Herman Frank, Beitrag zur Erkentniss des Sufismus, (Leipzig, 1884, pp. 8-10)

(٤) عبد الکریم بن هوازن القشیری مؤلف رسالهٔ معروف صوفیه موسوم به الرسالة القشیریه است که بسال ۱۲۸٤ هجری (۱۸۶۷ میلادی) در بلاق انتشار یافت (تاریخ وفات وی ۷ - ۱۰٤۶ میلادی بوده است). عبارت مزبور در کتاب نفحات الانس جامی نقل شده است (رجوع شود بصفحهٔ ۳۱ چاپ Nassau Lees)

( ٢ - ٨٢١ ) در گذشته‌است(١) . دیگر از متقدمین صوفیه ( که باین اسم خوانده‌شده یا نشده‌ولی جانشینانشان آنها را از خودمیدانند )یکی ابراهیم ادهم است ( که در حدود ٧٧٧ میلادی بدرود زندگانی گفته است ) ؛ دیگر داود الطائی است ( که تاریخ وفات او ٢-٧٨١ میلادی‌است)؛ سوم فضیل عیاض است ( که در سال ٨٠٣ میلادی دار فانی را وداع گفته است ) . چهارم رابعهٔ‌العدویه است که معاصر سفیان الثوری بوده است . اجمالاً آغاز دورهٔ صوفیگری را میتوان پایان قرن هشتم و اوایل قرن نهم میلادی گرفت و این حساب را تا حدی مسلم دانست(٢) .

همان اندازه که دراشتقاق لفظ‌صوفی اختلاف است در کیفیت‌واصل و منشأ عقیدهٔ تصوف نیز گفتگوست . اجمال این تفصیل بشرح ذیل است :

فرضیهٔ اول اینکه تصوف در واقع همان عقیدهٔ باطنیه پیغمبراست. این عقیده‌ایست که میان خود صوفیه و مسلمینی که با صوفیه کم و بیش دمسازند شایع است . هر چند این فرضیه مورد پسند خاطر دانشمندان اروپائی نیست لکن چنانکه در اروپا اغلب تصور کرده اند بهیچوجه سخیف و چرند و غیر قابل دفاع نمیباشد . احادیثی که دائماً مورد استناد صوفیه ( و احتمالاً مجعول میباشد) بشرح ذیل است :

**فروض مربوط به اصل تصوف**

**١ - فرضیهٔ‌باطنیهٔ اسلام**

« کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف » یا « کان‌الله ولم یکن معه شیء » یا « من عرف نفسه فقد عرف ربه » .

---

(١) جامی تاریخ وفات اورا ٢٥٨ هجری ضبط کرده است ( که با ٨٧٢ میلادی مطابق میشود ) . رجوع شود به نفحات الانس صفحهٔ ٦٢ .

(٢) **یادداشت مترجم:** نگاه کنید به کتاب ریاض العارفین گرد آوردهٔ رضا قلی هدایت ، چاپ تهران ، ١٣١٦ شمسی هجری بتصحیح و حاشیهٔ مهدیقلی‌هدایت (مخبرالسلطنه) نخست‌وزیر اسبق‌ایران وتاریخ تصوف دراسلام تألیف دکتر قاسم غنی ، چاپ تهران ( جلد دوم بحث در آثار وافکار واحوال حافظ ) ، ١٣٢٢ ه . ش = ١٣٦٢ ه . ق .

بی آنکه بخواهیم در بارهٔ این احادیث زیاد پافشاری کنیم در خود قرآن نصوصی است که شاید از نظر تصوف بتوانند مورد تفسیر قرار دهند. مثلاً کلماتی که خطاب به پیغمبر است در بارهٔ فتح پیغمبر و شکست کفار در جنگ بدر: سورهٔ هشتم (انفال) آیهٔ ۱۷ : «فلم تقتلوا هم ولکن الله قتلهم و مارمیت اذ رمیت ولکن الله رمی . . . »

صورت ظاهر این کلمات معنائی جز این ندارد که خداوند بازوی مسلمین را گرفت و آنانرا در برابر دشمنان تأیید کرد. ولی برای آنکه از فحوای آیه این نتیجه گرفته شود که خداوند فاعل مطلق است و انسان در حکم قلمی است که بین انگشتان کاتب قرار گرفته و بمیل کاتب میچرخد احتیاجی بزیاد کش دادن کلمات آیه نیست. هرگاه در قدیمترین و معتبرترین منابع مربوط بزندگانی و تعالیم پیغمبر بدیدهٔ انتقاد دقت کنیم خواهیم دید که نمیتوان پیغمبر را صوفی خواند یا عقائد باطنیه را به پیغمبر اسناد داد، لکن بدون قید و شرط باید اعتراف کرد که عقیدهٔ معتدلین از صوفیه وحتی متألهینی که دماغ فلسفی داشتند از قبیل غزالی (تاریخ وفات ۱۱۱۱-۲ میلادی) همین بوده است.

فرضیهٔ دوم آنست که تصوف عکس العمل دماغ آریائی در مقابل مذهبی است که نژاد سامی بزور به نژاد آریائی تحمیل کرده است. این فرضیه را اجمالاً دوصورت است، یکی هندی و دیگر ایرانی. صورت هندی فرضیه آنست که بین عقائد صوفیه یعنی مسالکی که پیشرفتهای بیشتری کرده و بعض از مذاهب هند مخصوصاً و دانتا سرا(۱) مشابهتی آشکار و عیان موجود است و این مشابهت خود دلیل بر آنست که اصل ومنشأ هر دو یکیست و در هندوستان باید جستجو شود. (بعقیدهٔ نگارنده

**۲ - فرضیهٔ عکس العمل نژاد آریائی**

---

(۱) Vedanta Sara

دراین مشابهت که صوری وسطحی‌است مبالغه‌شده وشباهت اساسی وجود ندارد .) قویترین اشکالی که باین نظروارد است این حقیقت تاریخی‌است که در زمان ساسانیان علی‌الخصوص در قرن ششم میلادی و سلطنت انوشیروان بااینکه بین ایران وهندوستان یك‌نوع تبادل افکاروجودداشته است معذلك نمیتوان ثابت کرد که درعصراسلام نفوذی ازطرف هندوستان درایران ( یا دیگرممالك اسلامی ) اعمال شده باشد وهندوستان همچنان در این سرزمین نفوذی نداشت تا اینکه مسلك تصوف مراحل تکامل را بکمال پیمود وابوریحان‌البیرونی ازنخستین دانشمندان اسلامی که زبان سانسکریت و جغرافیا و تاریخ و ادبیات و عقائد و افکار هندوستان را بیاموخت خاطرات معروف خود را در موضوعات مزبور برشتهٔ تحریر آورد(١). شاید چنانکه فن کرمر گفته است(٢)درادوار بعد عقاید وافکار هند در سیرتکامل تصوف تأثیرات معتنابهی داشته است . صورت دیگراین فرضیه صورت ایرانی آنست که معروف است به « فرضیهٔ عکس‌العمل آریائی » و طرفداران این فکر تصوف را اساساً زائیده فکر ایرانی میدانند . چون از سیر نهانی افکار در عصر ساسانی بالنسبه بی اطلاعیم بسیاردشواراست این فرضیه‌را بوسیلهٔ تاریخ که یگانه محك قابل اطمینان است مورد آزمایش‌قرار دهیم . ولی چنانکه قبلاً ملاحظه شد همهٔ اهل تصوف دراوائل امربهیچوجه‌ازملیت ایرانی‌نبودند وبعضی ازمشهورترین و متنفذترین متصوفه در ادوار بعد مانند شیخ محیی‌الدین ابن‌العربی که

---

(١) **یاد داشت مترجم :** تحقیق ماللهند من مقولة فی العقل اومرذولة در سنهٔ ١٨٨٧ مسیحی باهتمام پروفسور زاخو و بنفقهٔ حکومت هندوستان در لندن انتشار یافته است . نگاه کنید به شرح حال نابغهٔ شهیر ایران ابوریحان محمدبن احمد خوارزمی بیرونی تألیف دانشمند فقید علی اکبر دهخدا ، مهر ماه ١٣٢٤ شمسی که بجای پنج شمارهٔ مجلهٔ آموزش وپرورش از طرف وزارت فرهنگ‌انتشار یافته است .

(٢) Alfred von Kremer, Culturgeschichtliche Streifzüge auf dem Gebiete des Islams (Leipzig, 1873) pp. 45-55.

در سال ۱ ـ ۱۲۴۰ میلادی و ابن‌الفارض که در سال ۵ ـ ۱۲۳۴ میلادی رخت از این جهان بر بستند بزبان تازی تکلم میکردند و قطره‌ای از خون ایرانی در عروق آنها نبود. حتی محیی‌الدین در بسیاری از عرفاءِ خاص‌الخاص ایران نفوذی عظیم داشت از جمله عراقی که لمعات خودرا تحت تأثیر کامل محیی‌الدین نوشت (و در سال ۱۲۸۷ مسیحی در گذشت) و اوحدالدین کرمانی (که در تاریخ ۸ـ۱۲۹۷ مسیحی بدرود زندگانی گفت). و مدتی بعد جامی که بطور غیرمستقیم تحت تأثیر محیی‌الدین واقع شد (وبسال ۳ـ۱۴۹۲ مسیحی دعوت حق را لبیك گفت). کتابهای محیی‌الدین عربی علی‌الخصوص فصوص‌الحکم را هنوز عدهٔ کثیری از عرفای ایران میخوانند و بدقت مورد مطالعه و توجه قرار میدهند.

سوم فرضیهٔ نفوذ افلاطونیون جدید. محتمل است تا آنجا که تصوف [صرفاً] ازمظاهرمستقل و جداگانهٔ عرفانی(۱) نبوده که درمورد بعض افراد باید فطری دانست از میان کلیهٔ روشها و مسالك دیگر بیشتر مرهون مسلك و روش افلاطونیون جدید باشد. عرفان را بدآنسبب باید ناشی از فطرت دانست که درکلیهٔ ازمنه و در اکثر جماعات متمدنه موافق آمال وامیال بعض اشخاص بوده است، وهر جا فکر بشر برای حل مشکلات روح و اینکه چرا آمده، از کجا آمده و بکجا میرود کوشش کند این امر فطری باشکال و صور بسیاری که در عین شباهت با هم ارتباطی ندارد ظاهروپدیدارشود. نگارنده مدتها این نظررا داشته‌است ومستر نیکلسون دوست‌وشاگردنگارنده درکتابی که تحت عنوان اشعارمنتخب دیوان‌شمس

### ۳ - فرضیه‌ای که اصل تصوف طریقهٔ افلاطونیون جدید است

---

(۱) **یاد داشت مترجم:** در بارهٔ تصوف بمعنای اخص و عرفان بمعنای اعم درصدر مقال و آغاز فصل اشارتی رفته است (نگاه کنید بصفحهٔ ۶۰۷).

تبریزی در کمبریج بسال ۱۸۹۸(۱) چاپ ومنتشرساخت در صفحات ۳۰ تا ۳۶ بوجهی بسیارقابل ستایش آنرا تفسیر وتشریح کرده است . ولی در صفحهٔ ۳۰ آنجا که میگوید «اسم فلوطین(۲)را درمشرق نمیدانسته‌اند» اشتباه کرده است زیرا در صفحهٔ ۲۵۵ کتاب‌الفهرست نام این فیلسوف تصریحاً ذکرشده است و در منابع دیگر ( مثلا درکتاب الملل والنحل شهرستانی ) اشاراتی بطور کلی به « الشیخ الیونانی » دارد(۳) . اما فرفریوس(٤) را مسلمین بمراتب بهتر میشناسند و هفت یا هشت فقره از آثار او در صفحهٔ ۲۵۳ کتاب‌الفهرست احصاء شده است . لکن حتی درصورتی هم که رابطه‌ای بین طریقهٔ افلاطونی جدید وتصوف قائل شویم چند سئوال فرعی میماند که بااطلاعات فعلی ماپاسخ دادن بآن پرسشها امکان پذیر نیست ، از جمله اینکه اولاً چه عناصری از فلسفهٔ خود را افلاطونیون جدیداساساً ازمشرق ومخصوصاً ازایران(٥)بعاریت گرفته‌اند؛ زیرا فرفوریوس نویسندهٔ شرح احوال فلوطین گوید : فلوطین مخصوصاً بدان قصد بایران رفت که روشهای فلسفی را که در آنجا تعلیم میدادند

---

(۱) R. A. Nicholson, Selected Poems from the Divan-i-Shams-i- Tabriz (Cambridge, 1898).

(۲) Plotinus

(۳) رجوع شود بکتاب الملل والنحل شهرستانی ترجمهٔ هاربروکر Haarbrucker ، جلد دوم ، صفحات ۱۹۲ ببعد وصفحات ٤۲۹ تا ٤۳۰ .

**یادداشت مترجم :** چاپ دوم ترجمهٔ فارسی افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی بتصحیح وتحشیهٔ آقای سیدمحمدرضا جلالی نائینی ، چاپخانهٔ تابان ، ۱۳۳۵ هـ . ش . دیده شود .

(٤) Porphyry

(٥) بویه Bouillet در ترجمه‌ای که از کتب فلوطین (The Enneads of Plotinus, Paris, 1857.) کرده‌است( ودرپاریس بسال ۱۸۵۷ میلادی انتشار یافته است)(درشش مجلد ، هرمجلد که « تاسوع » نامیده میشود نه کتاب ، مجموعاً ٥٤ کتاب یارساله ) در صفحهٔ ۱۳ از « ارتباط موجوده بین بعض عقاید فلوطین و افکار عرفانی مشرق زمین » سخن میگوید و باز ( در صفحهٔ ۲۷ ) از « آثار عقاید لاهوتی وخدا شناسی مأخوذه از مشرق » بحث میکند .

مورد مطالعه قرار دهد(۱). » ثانیاً « آیا حکماءِ هفت گانهٔ افلاطونی جدید که بسبب تعصب و عدم تحمل ژوستینین(۲) از خانه و کاشانهٔ خود دربدر شدند و درعهد پادشاهی انوشیروان (درحدود سال ۵۳۲ میلادی) بدربار ایران پناه آوردند تا چه اندازه توانستند روش و طریقه‌ای در ایران بوجود آورند وافکار خود را درآن کشور ترویج کنند؟ »(۳) در قرن نهم میلادی درعصر طلائی اسلام فلسفهٔ افلاطونی جدیدرا علی‌التحقیق مسلمین متفکر بخوبی میدانستند ولی تازمانیکه بدو سؤال فوق جواب قطعی داده نشده است نمیتوانیم امکان این امررا منکر شویم که درعهد بسیار قدیمتری مشرق زمین با رؤس عقائد افلاطونی جدید آشنا بوده و این در صورتی است که نگوئیم عقائد افلاطونی جدید از مشرق گرفته شده است.

---

(۱) صفحهٔ ٤۱ همان کتاب دیده شود: « باندازه‌ای ذوق فلسفی او زیاد بوده که دامن همت بر کمر زد و باخود گفت بایران و هندوستان روم و هرچه در آنجا بیاموزند فرا گیرم. همینکه امپراطور گردین Gordien آماده لشکر کشی بایران گردید فلوطین که در آن تاریخ سی‌ونه سال بیش از سنین عمر او نمیگذشت دنبال سپاه امپراطور را گرفت وآهنگ ایران کرد. ده الی یازده سال تمام نزد امونیوس Ammonius بماند. گردین در بین‌النهرین کشته شد وفلوطین بزحمت در انطاکیه جان بدربرد. »

(۲) Justinian

(۳) رجوع شود بفصل چهلم کتاب تنزل و سقوط امپراطوری روم تألیف ادوارد گیبون (چاپ ۱۸۱۳ مسیحی، جلد هفتم، صفحات ۱٤۹ تا ۱۵۲):

Gibbon, Decline and Fall of the Roman Empire.

منبع و مأخذ عمدهٔ این واقعهٔ شگفت اگاثیوس Agathius میباشد. اسامی حکماء مزبور بشرح ذیل است:

دیوجانس Diogenes - هرمیاس Hermias - یولالیوس Eulalius - پریس‌سین Priscian - داماس سیوس Damascius - ایزیدور Isidore - سیم پلی سیوس Simplicius

٤ ـ فرضیهٔ اصل و منشأ مستقل . چنانکه قبلاً اشاره شده است امکان این امر میماند که پیدایش مشرب تصوف شاید بکلی مستقل ( از مسالك دیگر ) بوده و بخودی خود بوجود آمده است . مستر نیکلسون درصفحهٔ ۳۰ کتاب خود که ذکر آن گذشت بیان خوبی دارد . میگوید : « اگر بین دوعقیده یا طریقه وحدت نظر باشد این مطابقت و اتفاق دال براین معنی نیست که یکی از آن دوعقیده مولود دیگریست ، بلکه ممکن است دو عقیدهٔ مشابه معلول علت مشابهی باشد . » هر کس کتاب سحر آسای وان(۱) را دربارهٔ ساعاتی که با عرفاء بسر برده خوانده باشد بآسانی بخاطر آورد که عرفای اکثر مذاهب و ممالك جهان را در ادوار و اعصار مختلف سخنانی است که از بسیاری جهات بنحو بارز و شایان توجهی از لحاظ صورت ومعنی متشابه وهمانند است وتقریباً مسلم است که هیچگونه رابطهٔ خارجی بین هیچیك از آنها وجود نداشته و بجرأت توان گفت که هرگاه بیانات اکهارت و تاولر یا سانتاترزا (۲) بزبان فارسی ترجمه شود بسیاری از آن سخنان بسهولت از کلمات مشایخ صوفیه بشمار آید .

اکنون نباید دوچاراین اشتباه شویم که تصوف از باب مثال مانند عقائد اسمعیلیه که درفصل گذشته مورد مطالعه قرار گرفت اصول قاطعی است که باسلوب معین تنظیم شده باشد . صوفی را اصولاً مشرب ومسلك چنانست که ازهر گوشه‌ای که وی را پسند آید توشه‌ای گزیند و از هر خرمنی خوشه‌ای بر گیرد و در اخلاق و دین بآزادی از قیود و حدود گراید و نسبت بصورت ظاهر عبادات و شرایع سهل‌انگار و بی بند و بار باشد . از کلمات قصار صوفیه که مورد علاقه و توجه آنان است این جمله است : الطرق الی الله بعدد انفس الخلائق ، راه های بطرف خدا بشمارهٔ نفوس مردم است . و حدیث اطلبوا العلم ولو بالصین همیشه ورد

---

(۱) Vaughan, Hours with the Mystics

(۲) Eckhart, Tauler, Santa Teresa

زبان اهل تصوف است . شاید هیچکس بیش ازعالم بزرگ زبانی حجة الاسلام غزالی باعث حسن شهرت تصوف نبوده و بآن اندازه سعی نکرده است تصوف را بصورت فلسفه درآورد . ( تاریخ وفات غزالی ۱۱۱۱ - ۱۱۱۲ میلادی است . ) اینك بیانات غزالی دررسالهٔ المنقذ من الضلال دربارهٔ اینکه باچه‌شور و اشتیاقی کوشش کرده است هرمطلبی را درك کند :

« ولم أزل فی عنفوان شبابی منذ راهقت البلوغ قبل بلوغ العشرین الا الان وقدأناف السن علی الخمسین اقتحم لجة هذالبحر العمیق واخوض غمرته خوض الجسور لا خوض الجبان الحذور و أتو غل فی کل مظلمة و أتهجم علی کل مشکلة و أتقحم کل ورطة وأتفحص عن عقیدة کل فرقة . و استکشف اسرار مذهب کل طائفة لا میز بین محق و مبطل و متسنن و مبتدع لا أغادر باطنیاً الاوأحب أن اطلع علی بطانته ولا ظاهریاً الاواریدأن اعلم حاصل ظهارته . ولا فلسفیاً الا و أقصدالوقوف علی کنه فلسفته ، ولا متکلماً الا و اجتهد فی الاطلاع علی غایة کلامه و مجادلته . ولاصوفیاً الا و أحرص علی العثور علی سر صفوته ، ولا متعبداً الا وأترصد مایرجع الیه حاصل عبادته ، ولازندیقاً معطلاالاوأتجسس وراءه للتنبیه لاسباب جرأته فی تعطیل وزندقته وقدکان التعطش الی درك حقائق الامور دأبی و دیدنی من اول أمری وریعان عمری غریزةوفطرة من الله وضعتا فی جبلتی ، لاباختیاری وحیلتی حتی انحلت عنی رابطة التقلید وانکسرت علی العقائدالموروثه علی قرب عهد بسن الصبا . . . »(۱)

---

(۱) **یادداشت مترجم:** نقل از هامش جزء ثانی(صحیفهٔ۳) کتاب الانسان الکامل فی المعرفة الاواخر والاوائل للعارف الربانی والمعدن الصمدانی سیدعبدالکریم ابن أبراهیم الجیلانی چاپ مصر سنهٔ ۱۳۱۶ هجری .

بنا براین چون اعراض وانقطاع از دنیا و فکر و ذکر و گلچینی ازمسالك و مذاهب و گسستن برخی قیود و ترك حدود و ظواهردین از اخص خصائص و اوصاف ممیزهٔ تصوف است میتوان گفت تصوف از بسیاری جهات درست نقطهٔ مقابل عقائد قطعیهٔ بعض ازمذاهب مانند مانویان و اسمعیلیان و غیره است ، واگر بخواهیم بنحو عادلانه تری تصوف را توصیف کنیم بایدبگوئیم تصوف حاکی‌ازسکون نامحدوداست نه‌حرکت معین و معلوم . چه بسا از توجه باین نکته غفلت میشود و دانشمندان مخصوصاً آنانکه هرگز بمشرق زمین سفری نکرده اند مسالك و فرقی از اسمعیلیه وبابیهٔ امروزرا وابسته یانزدیك بصوفیه میدانند وحال آنکه معمولاً با هم دشمنی بزرگ دارند و میان دو کس دشمنی امر طبیعی است یکی آنکه دارای عقائد قاطع وثابت وجازم باشد و بحث و تغییری درآن روا ندارد ، دیگر آنکه ازهر مسلك و مذهب و مملکتی فکری را راکه بیشتر پسندآورداختیار کند ( یابعبارت دیگر ازهر گوشه‌توشه‌ای واز هر خرمن خوشه ای بردارد ) . بابیه مخصوصاً و اهل تشیع نیز که دشمن بابیه هستند هردو بتساوی ازصوفیه متنفرند زیرا نظرصوفیه با دعاوی انحصاری صاحبان عقیدهٔ ثابت ولایتغیّر مذهبی سازگار نیست وهمین نفرت و کراهتی که نسبت بسهل انگاری و بی‌بند و باری صوفیه بیان گردیدازتحریرات یکی ازمبلغین‌مسیحی‌موسوم به‌هنری‌مارتین(۱) بسیار مشهود و هویدا است . اما در بارهٔ علماءِ شیعه موریه (۲) وجههٔ نظر عمومی آنها را نسبت بصوفیه بطرز قابل ستایش در فصل بیستم کتاب بی نظیر خود معروف به حاجی‌بابا مجسم کرده است . بااینحال تصوف درموارد مختلف شاید بالاخص در ممالك سنی برای متشرعین و اهل تسنن سودمند واقع شده‌است وهر کسی کتاب مثنوی بزرگترین شاعر عارف جلال‌الدین رومی را دیده باشد ابیاتی دررد معتزله وفلاسفه

---

(۱) Henry Martyn (۲) Morier

و کسانیکه پای بند دین نیستند بخاطر آورد وبسیاری از کسانیکه بعلت عقاید دینی خود بهلاکت رسیدند با اینکه بعد صوفیه نام آنها را درزمرهٔ اوتاد واولیاء قلمداد کردند در حقیقت بدعتهای گونا گونی آورده‌اند. از باب مثال میتوان گفت این معنی درحق این اشخاص صدق میکند :

اول حسین بن منصور حلاج (کـه در همین فصل دربارهٔ وی بحث خواهد شد). حلاج را ظاهراً در دسیسه و نیرنگ ید طولائی بوده واز این حیث مردی کاردان و خطرناك بشمار میرفته وبا قرامطه تماس ورابطهٔ نزدیک داشته است. دوم شیخ شهاب‌الدین یحیی سهروردی مقتول صاحب حکمت‌اشراق[1] (که‌درسال ۱۱۹۱ میلادی بقتل رسید). جامی در نفحات‌الانس (صفحات ٤ـ٦٨٣) گوید شیخ را بالحاد و انکار خدا و فساد عقیده و ارتداد و اعتقاد بحکماءِ قدیم متهم ساختند. سوم فضل‌الله مبتکر عقیدهٔ حروفیه است[2] که درسال ۲ـ۱٤۰۱ میلادی بفرمان امیر تیمور کشته شد. چهارم نسیمی شاعر ترك از پیروان فضل‌الله است کـه بسال ۱٤۱۷-۱۸ در حلب زنده زنده پوست ازتن اوجدا کردند. مبلغین مذاهب بدع وضلال با لباس‌مبدّل یعنی درکسوت درویشان (نه برخصلت ایشان) بدعوت میپرداختند و فدائیان حشاشین نیز در واقع چندین بار با همین جامهٔ فقر و دلق ریائی درآمدند.

لکن صوفیان واقعی نیز باهم اختلاف کلی‌داشتند زیرا راه‌وروش آنهـا اساساً راه و روش انفرادی بوده و تمایلی چندان به ترویج و تبلیغ طریقت خود نشان نمیدادند. عـارف کامل منازل و مراحل متعددی را

---

(۱) شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی مقتول را با شیخ شهاب الدین عمر سهروردی که باسعدی آشنائی داشت و در تاریخ ٥ - ۱۲۳٤ میلادی درگذشت نباید اشتباه کرد (رجوع شود به بوستان سعدی چاپ گراف صفحهٔ ۱٥۰).

(۲) مقالهٔ نگارنده در بارهٔ این فرقه در مجلهٔ انجمن سلطنتی آسیائی شمارهٔ ماه ژانویهٔ ۱۸۹۸ میلادی صفحات ٦۱ تا ۹٤ دیده شود. و نیز به تاریخ شعر عثمانی تألیف گیب جلداول صفحات ۳۳٦ تا ۳۸۸ مراجعه شود:

Gibb, History of Ottoman Poetry.

پیموده و براهنمائی پیران طریقت یا مراشد و مشایخ و رهبران روحانی مختلف یک دورهٔ ممتد ریاضت را برای نیل بمقام عرفان میگذرانند. عرفان همهٔ مذاهب موجوده را کم و بیش از مظاهر ضعیف حقیقت بزرگی میداند که در نهان همهٔ موجودات است و عارف کسی را گویند که بآن حقیقت بزرگ واصل و متصل گردد. نه اورا رغبت افاضه و نه هر کس را جز معدودی که تربیت لازم یافته باشند استعداد و امکان استفاضه باشد. وان(۱) اهل تصوف را کلاً بسه طبقه تقسیم میکنند(۲):

اول کسانیکه برای همهٔ مذاهب وطریقه‌های فلسفی وعلوم حقیقت واحدی قائل هستند.

---

(۱) Vaughan

(۲) **یادداشت مترجم**: بعداز این کتاب تألیفات دیگری دربارهٔ صوفیه انتشار یافته است از جمله نگاه کنید به: دائرة المعارف ادیان و علم الاخلاق تألیف هیستینگز جلد دوازدهم، چاپ ۱۹۳۴ مسیحی، صفحات ۱۱ تا ۱۷:

Encyclopedia of Religion and Ethics, edited by James Hastings, 1934.

دائرة المعارف اسلامی Encyclopédie de l'Islam جلد چهارم چاپ ۱۹۳۴ مسیحی، مبحث تصوف، صفحات ۷۱۵ تا ۷۱۹؛ مقدمهٔ تصوف تطبیقی تألیف ژاک دو مارکت چاپ پاریس ۱۹۴۸:

Jacque de Marquette, Introduction à la Mystique comparée, Paris, 1948.

سال بعد این کتاب در نیویورک بزبان انگلیسی نیز انتشار یافته است:

Introduction to Comparative Mysticism, New York, 1949.

عرفای اسلام تألیف نیکلسون چاپ لندن ۱۹۱۴:

Reynold A. Nicholson, The Mystics of Islam, London, 1914.

تصوف شرقی تألیف پامر بامقدمهٔ آربری چاپ دوم:

E. H. Palmer, Oriental Mysticism, Introduction by A. J. arberry.

مطالعات در تصوف اسلامی تألیف نیکلسون ۱۹۲۱:

Reynold A. Nicholson, Studies in Islamic Mysticism. Cambridge, 1921.

ماسینیون در بارهٔ حلاج:

La Passion d' al-Hossayn-ibn Mansour al-Hallaj, Par Louis Massignon, Tome II. Librairie Orientale, Paris, 1922.

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۶۲۱)

دوم : اهل کشف و شهود .

سوم : اهل کرامات و خوارق عادات(۱) . افرادی از هر سه طبقه در میان صوفیه وجود دارند . لکن در اوائل امـر و دوره‌ای که در این فصل مورد مطالعه است صوفیه بیشتر از طبقهٔ دوم ( یعنی از اهل کشف و شهود ) بودند . القشیری و الیافعی وفریدالدین عطار وجامی‌ودیگران در احوال متقدمین از صوفیه مانند ابراهیم ادهم ( تاریخ وفات ۸ – ۷۷۷ میلادی ) ومعاصرینش سفیان الثوری و داود طائی و ابو هاشم و رابعـه العدویه یا فضیل عیاض ( تاریخ وفـات ۸۰۳ میلادی ) و معروف کرخی

---

(بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ۶۲۰)

دکتر قاسم غنی تاریخ تصوف در اسلام ۱۳۲۲ شمسی هجری ( جلد دوم بحث در آثار وافکار واحوال حافظ) .

کتاب کشف وشهود در تصوف ایران تألیف آقای دکتر عبدالحسین علی - آبادی ، چاپ پاریس ۱۹۳۹ میلادی :

Dr. Abdol - Hossein Aliabadi, L'Illumination dans le Mysticisme de l'Iran, Paris, 1939.

عرفای اسلام تألیف پروفسور آربری چاپ لندن ۱۹۵۰ مسیحی :

A. J. Arberry, Sufism - An Account of the Mystics of Islam, London, 1950.

ترجمهٔ مثنوی بانگلیسی توسط نیکلسون ؛ ترجمهٔ رباعیات جلال الدین رومی بشعر انگلیسی چاپ لندن ۱۹۴۹ مسیحی توسط پروفسور آربری .

The Ruba'iyat of Jalal-al-Din Rumi, Select translations into English verse by A. J. Arberry, London, 1949.

---

(۱) **یاد داشت مترجم :** آقای تقی زاده مینویسند : « چقدر شیرین است قصهٔ عوامانهٔ منسوب به بایزید که گویند بشهری رسید ودر بازار راه میرفت در دکان آشپزی دید پلو پخته و مرغهای بریان روی آن . بخاطرش رسید یک قدرت نمائی بکند . مرغان پخته را کش کرد ومرغها زنده شده پریدند . مردم که‌این کرامت را از او بدیدند بسوی او ریختند وبدنبالش روان شدند وقطعات لباس اورا برای تبرک می‌بردند . چون دید غوغای عظیمی است وصدهزار نفر از روی اعتقاد دنبال کردند . پشیمان شد که از ناشناسی وتجرد وعزلت خود را خارج کرد . پس وقتی که قدم زنان تابیرون شهر رسید . دید هنوز خلق انبوه اورا دنبال میکنند . شلوار باز کرد وعلناً ( شاید روبقبله ! ! ) ادرار کرد ویکمرتبه عوام مردم تف کنان ولعنت خوانان بر گشته‌متفرق‌شدند . آنگاه بمریدان خود گفت : بلی آنها که‌به کشی میآیند به چشی میروند . »

( تاریخ وفات ۶-۸۱۵ میلادی ) و بشربن حارث ( تاریخ وفات ۲ ـ ۸۴۱ میلادی ) و احمدبن خضرویه ( تاریخ وفات ۵-۸۵۴ میلادی ) والمحاسبی ( تاریخ وفات ۸ ـ ۸۵۷ میلادی ) و ذوالنون مصری ( تاریخ وفات ۸۶۰ ـ ۸۵۹ میلادی ) و سری السقطی ( تاریخ وفات ۸۶۷ میلادی ) و امثالهم مطالبی نوشته‌اند که اگر دقت کنیم می بینیم اظهارات این اشخاص از حدود ترك علائق دنیوی و توجه بخدا و پرهیز کاری خارج نیست و آرزوی قلبی آنها غیر از قید و دلبستگی به تشریفات و مراسم چیز عمیق‌تری بوده است که روحهای سر کش و سوزان آنها را بیشتر بتواند راضی و خشنود سازد و خدا را برای خدائیش دوست بدارند نه برای سزا و جزا یا ثواب و عقاب و در عشق پر حرارت باشند. بعضی از رهروان طریقت و اهل‌الله را که در فوق نام بردیم کلماتی است که شیخ عطار در تذکرة‌الاولیاء و جامی در نفحات‌الانس و بهارستان ضمن حالات آنها نقل کرده اند و ما بی آنکه در انتخاب مطالب دقت خاصی کرده باشیم کلمات ذیل را برای تشریح این نکته میآوریم :

**ازکلمات ابراهیم ادهم :**

« آلهی تو میدانی که هشت بهشت در جنب اکرامی که با من کردهٔ اندکست و در جنب محبت خویش ودرجنب انس دادن مرابذکر خویش و در جنب فراغتی که مرا دادهٔ در وقت تفکر کردن من در عظمت تو . » ( عطار )

روزی از او پرسیدند چرا ملك بلخ را رها کردی ؟ پاسخ داد : « روزی بر تخت نشسته بودم . آئینه درپیش من داشتند . درآن آئینه نگاه کردم ، منزل خود گور دیدم و درآن مونسی نه ، سفری درازدیدم در پیش و مرا زادی نه ، قاضی عادل دیدم و مرا حجت نه . ملك بردلم سرد شد . » ( عطار )

مردی ده هزار درم پیش او بـرد نپذیرفت . گفت : « میخواهی که نام من از میان درویشان پاک کنی باین قدر سیم ؟ » ( عطار )

« سه حجاب بایذ کـه از بیش دل سالک برخیزد تـا درِ دولت برو گشاده گردد : یکی آنک اگر مملکت هر دوعالم بعطای ابدی بذو دهند شاذ نگردذ از برای آنک بموجودی شاذ گردذ و هنوز مردی حریص است والحریص محروم . دوم حجاب آنست که اگر مملکت هردو عالم او را بوذ و ازو بستانند بافلاس ، اندوهگین نگردذ از برای آنک این نشان سخط بوذ والساخط معذب . سوم آنک بهیچ مدح و نواخت فریفته نگردذ که هرك بنواخت فریفته گردذ حقیر همت گردذ و حقیر همت محجوب بوذ . عالی همت بایذ که بوذ » ( عطار )

**از کلمات سفیان ثوری :**

« جون درویش گرد توانگر گردذ بدانک مرائی است و جون گرد سلطان گردذ بدانک دزد است . » ( عطار )

« سبحان آن خذائی که می کشذ ما را و مال می‌ستاند و ما اورا دوستتر می‌داریم . » ( عطار )

« اگر کسی‌ترا گویذ نعم‌الرجل انت این تراخوشتر آیذ از آنک گویند بئس‌الرجل انت بدانک تو هنوز مردی بذی . » ( عطار )

**از کلمات رابعهٔ عدویه :**

« ثمرهٔ معرفت روی بخذای آوردنست . » ( عطار )

« الٰهی مارا از دنیا هر جه قسمت کردهٔ بدشمنان خوذده‌وهر جه از آخرة قسمت کردهٔ بدوستان خوذ ده که مرا تو بسی . » ( عطار )

استغفرالله من قلة صدقی فی استغفرالله ( جامی )(۱)

« خداوندا اگرترا از بیم دوزخ می‌برستیم در دوزخم بسوزواگر

---

(۱) **یادداشت مترجم:** نقل از نفحات الانس چاپ هند صفحهٔ ۴۵۳ .

بامید بهشت می‌برستیم بر من حرام گردان واگر برای توترا می‌برستیم جمال باقی دریغ مدار . » (عطار)

**از کلمات فضیل بن عیاض :**

من حق را سبحانه و تعالی بر دوستی پرستم که نشکیبم که نپرستم . (جامی) (۱)

« میخواهم تا بیمار شوم تا بنماز جماعت نباید شد تا خلقم را نباید دید . » (عطار)

« هر کرا از تنها بوذن وحشت بوذ و بخلق انس دارذ از سلامت دور است . » (عطار)

« هرك از خدای بترسذ جمله جیزها ازو بترسذ وهرك ازخدای نترسذ از جمله جیزها بترسذ . » (عطار)

کلمات متقدمین اهل تصوف را صد چندان میتوان بعنوان مثال آورد ولی برای تشریح مراحل اولیه تصوف در اسلام همین اندازه کافی است گفته شود که تصوف در آن مراحل بیشتر عبارت بوده است از ریاضت و ترك علائق ووساوس دنیوی و عشق وذم طاعت و عبادت‌ظاهری که صرف لقلقهٔ لسان است و از روی خلوص نیت نباشد و این صفاتی است که اختصاصاً صوفیه درآن عصر بیشتر بدان متصف بوده‌اند .

فن کرمر (۲) این نوع صوفیگری را که باگوشه نشینی و ریاضت و زهد و پرهیزکاری بسیار توأم است از نوع تصوفی میداند که اوائل امر میان عرب پیدا شده و نفوذ خارجی در آن راه نداشته واگر داشته است نفوذ صومعه‌نشینان عالم مسیحیت بوده نه نفوذ افکار ایران و یونان و هندوستان .

---

(۱) **یادداشت مترجم :** نقل از نفحات الانس چاپ هند صفحهٔ ۳۸ .

(۲) Alfred von Kremer

بطور قطع فکر وحدت وجود نخست در اواخر قرن نهم و آغاز قرن دهم میلادی پیدا شد وپیدایش این فکر با ظهور دو تن از عرفا توأم بوده است : یکی ابویزید ( بایزید ) بسطامی که از یك خانوادهٔ مجوس برخاست ( ونخستین کسی که درطائفهٔ بایزید اسلام آورد جدّوی بود که آدم نامیده میشد ) . دوم جنید بغدادی ( بقول جامی او نیز ایرانی بود) وسیدالطائفه لقب داشته‌است . گویند بایزید خودرا اقیانوس بیکران(۱) وعرش خدا ولوح محفوظ و قلم یا کلمهٔ آفرینش حق ، و ابراهیم وموسی وعیسی ازانبیاء وجبرائیل ومیکائیل واسرافیل ازملائکهٔ مقربین میدانسته است . زیرا بگفتهٔ اوهر کس بوجود حقیقی یعنی بمقام حق‌الیقین واصل شود مجذوب و متصل و « فانی فی‌الله » و « باقی بالله » است . درمورد دیگر گفته است « سبحانی ما اعظم شأنی » . عطار نیز گفتهٔ او را چنین نقل کند : « انی اناالله لااله الاانا فاعبدونی » و نیز عطار گوید : « وچون کار او بلند شد سخن او درحوصلهٔ اهل ظاهر نمی گنجید . حاصل هفت بارش از بسطام بیرون کردند . »

بایزید درمورد دیگر گفته‌است : « اگرحقیقت حال خود ازشما پنهان دارم زبان ملامت دراز کنید و اگربشما مکشوف گردانم حوصلهٔ شما طاقت ندارد . »

جنید نیز بیشتر بهمین نهج سخن گفته است : « خدای تعالی سی سال بزبان‌جنید بابشرسخن(۲) گفت وجنید درمیان‌نه وخلق‌را خبرنه» . « غایت توحید انکار توحید است(۳) . »

---

(۱) رجوع شود بکلمهٔ صوفی در فرهنگ اسلام تألیف هیوز وغیره :
Hughes, Dictionary of Islam.

(۲) این داستان در تذکرة الاولیاء عطار اینطور ضبط شده است : « خدای تعالی سی‌سال بزبان جنید باجنید سخن گفت وجنید در میان نه وخلق را خبرنه . »

(۳) **یادداشت مترجم :** یعنی آنچه را توحید بدانی چون نیك بنگری دریابی که توحید نه آنست وبکنه ذاتش خرد پی‌نبرد . بعبارت بهتر ماعرفناك حق معرفتك .

بنابراین با آمدن عرفای مزبور که صوفیه آنها را از بزرگترین شیوخ و مراشد خود میدانند طریقهٔ دیگری به طریقهٔ متصوفهٔ قدیم که عبارت از ترك علائق و توجه بخدا بود افزوده شد و آن وحدت وجود بطریقهٔ افراطی و کامل بود . این تحول در واقع امر طبیعی است : نخست گذشتن ازمرحله‌ایست که تنها خداقابل دوست داشتن وموضوع اندیشه و تفکر بودن است و بشر مانند قلمی که بین انگشتان کاتب قرار گیرد صرفاً آلتی برای اجرای قدرت اوست و فقط زندگانی روحانی دارای اهمیت باشد . آنگاه رسیدن بمرحلهٔ دیگریست که حقیقت یگانه از آن خدا و عالم ماده سراب و دنیای ظاهر سایهٔ هستی است . در واقع برای سیراین مرحله فقط گامی کوچك برداشته‌میشود . این نکته شایان توجه است که بایزید و جنید هردوایرانی بودند و باحتمال بسیار پس ازآنکه با آن شور وحرارت بتصوف گرویدند افکاری‌راکه مدتها در ایران وجود داشت و خاص این سرزمین بود وارد تصوف کردند زیرا عرفای ایران بودند که باطول وتفصیل فوق‌العاده تصوف را ازجنبهٔ وحدت وجود بسط و توسعه دادند . معذلك باید در نظر داشت که با مطالعهٔ اشکال و صور دیگر تصوف قدمی که درمرحلهٔ ترك علائق دنیوی بسوی وحدت وجود برداشته شد قدم بلند و دشواری نبوده است .

دراینجا لازم است سخنی دربارهٔ حسین بن منصورحلاج بگوئیم . چنانکه قبلاً اشاره شد اگرازروی قدیمترین ومعتبرترین منابع داوری کنیم احتمال میرود نسبت بمراشد دیگر حتی از عرفائی که پیشرفتهای بیشتری کرده بودند وضرری نداشتند وجود حلاج خالی از ضرر وزیان نبوده است لکن متأخرین ازعرفا مانند فریدالدین عطار وحافظ وامثالهم حلاج را قهرمانی میدانند که تنها عیب او فاش کردن اسرار بود و این درصورتی است که بتوان عیبی برای او قائل شد . این مرد درآغاز قرن دهم میلادی زندگانی میکرد و در خلافت المقتدر بسال ٩٢٢ میلادی

چنانکه درافواه عامه شایع بود بیشتر بآن دلیل بقتل رسید که برخلاف موازین شرع سخن میگفت و در عالم وجد وحال «اناالحق» گفته بود! مبسوط‌ترین شرحی که‌قدما دربارهٔ او نوشته‌اند شرحی‌است که ابن‌الندیم درالفهرست (صفحات ۱۹۰ تا ۱۹۲) و عریب درذیل تاریخ طبری (چاپ دوخویه صفحات ۸۶ تا ۱۰۸) نوشته و مصحح دانشمند آن کتاب نیز داستانی ازابن‌مسکویه بدان ضمیمه کرده است. صاحب‌الفهرست حلاج را ایرانی میداند ولی معلوم نیست از اهل نیشابوریا مرو یا طالقان یاری یا کوهستان(۱) بوده‌است. ابن‌الندیم گوید: حلاج مردی‌محتال وشعبده‌باز ومتمایل بمذاهب‌صوفیه بوده، الفاظ‌صوفیه‌را زیب کلام خود قرارمیداده ودعوی احاطه بکلیهٔ علوم را داشته ولی درحقیقت اطلاعات او صفر بوده است. از صنعت کیمیاگری چیزی میدانسته و مردی نادان و مبارزی سرسخت بوده و نسبت بسلاطین جسور و گستاخ و در کارهای بزرگ مداخله میکرده وبرای ایجاد انقلاب دردولتها سری پرشور داشته ونزد اصحاب خود ادعای خدائی نموده و قائل بحلول بوده، نزد پادشاهان متظاهر بتشیع ونزد تودهٔ مردم معتقد بتصوف... ومدعی شده است که خداوندرجسم اوحلول کرده وحق‌سبحانه وتعالی هم خود اوست وبالاتر و والاتر از آنست که اینان در حق او گویند! در جزءِ سوم کتاب تاریخ طبری درصفحهٔ ۲۲۸۹ آمده است که در سال ۹۱۳ میلادی هنگامی که حلاج آواره وسرگردان ازشهری بشهری میرفت ابوالحسن علی‌بن عیسی وزیر المقتدر خلیفه ویرا بیازمود و دید از قرآن و علوم تابعه و فرعیهٔ آن ازفقه وحدیث وغیره و همچنین ازشعر ولغت عرب بکلی عاری است. وزیرخلیفه بحلاج گفت بهتر آن باشد که طهارت آموزد وبفرائض شرع عمل کند نه‌اینکه رسائلی بنویسد که خودنداند چه‌نوشته است وسخنان

---

(۱) **یادداشت مترجم:** قهستان.

پریشان از این قبیل گوید(۱) : « ینزل ذوالنور الشعشعانی الذی یلمع بعد شعشعته . » حلاج را ظاهراً مدت کوتاهی در کنار رودخانهٔ دجله نخست در یك ساحل رودخانه و آنگاه در ساحل دیگر در برابر شرطه با طناب بصلیب یا داری بستند ( ولی میخکوب نکردند ) سپس بزندان افکندند . در زندان حلاج تا حدی آداب و رسوم شریعت را بر مذهب اهل سنت رعایت کرد و بدین وسیله خواست در دلها راهی پیدا کند .

ابتدا برای علی بن موسی‌الرضا ثامن الائمه در فرقهٔ اثنی عشریه تبلیغ میکرد و از دعاة و مبلغین وی بشمار میرفت . هنوز این سمت را داشت کــه او را دستگیر کردند و در کوهستان ایران تازیانه زدند . حلاج کوشش کرد ابوسهل‌نوبختی‌را جلب کند . ابوسهل گفت‌درصورتی ایمان آورم که از هوا درهمی فرود آورد که نام وی و نام پدرش برآن درهم باشد و از دراهم معروف نباشد . درآنصورت بسیاری دیگر نیز باو ایمان آورند . حلاج نپذیرفت و مدعی معجزاتی دیگر شد ازجمله گفت دست خویشرا درازکند وچون پیش کشد مشت اوازمشگ ومسکوك(۲) پرشود ومیان تماشاگران پخش کند . اسامی چهل و شش کتاب ورسالهٔ او در الفهرست ( صفحهٔ ۱۹۲ ) مذکور است و گویند در یکی از کتابها نوشته است :

---

(۱) در نسخهٔ عربی طبری موزهٔ بریطانیا بعلامت Add.۹۶۹۲ ( اوراق ۳۱۷ الی آخر ) مقدار معتنابهی از شطحیات وی ضبط شده وتا آنجا که نگارنده توجه کرده بیشتر ازهمین مقوله است که درفوق نقل شد .

(۲) **یادداشت مترجم :** این دراهم را « دراهم القدرة » نام نهاده بود (خاندان نوبختی تألیف عباس اقبال استاد فقید دانشگاه تهران ۱۳۱۱ هجری‌شمسی ، صفحهٔ ۱۱۶ ) .

«انی مغرق قوم نوح ومهلک عاد وثمود .» (۱)

نخستین بار که حلاج عرض وجود کرد طبق همان مأخذ در سال ۹۱۱-۲ میلادی بوده‌است . ده سال بعد یعنی درسال ۹۲۲ میلادی بوضع ظالمانه‌ای اعدام شد . زنی در شوش ازخانهٔ خود جماعاتی را که بخانهٔ حلاج آمد ورفت داشتند مشاهده کرد وخبرداد . حلاج هویت خود را انکار کرد ولی یکی از مریدان سابقش حلاج را از جای ضربت و زخمی که برسرداشت بشناخت . بعد از آنکه هزارتازیانه براونواختند هر دو دست وهر دوپایش را بریدند و پس از آنکه اورا کشتند جسدش را در آتش بسوختند .

**عریب دربارهٔ حلاج چه نوشته است ؟**

بگفتهٔ عریب حلاج نزد هر گروه و مذهبی دعوی همان مذهب و مسلک را داشته است . نزداهل‌سنت وجماعت متظاهربه تسنن ونزدشیعه متظاهربه‌تشیع ونزد معتزله ازمعتزله بوده است . طب و کیمیا و سحر و شعبده ازعلومی است که برای او بر شمرده‌اند . دعوی مظهریت داشته وکلمات ناشایسته و ناسزائی که نسبت بخدا و انبیاء و رسل گفته است مایهٔ تأسف و تأثر است . بیکی از مریدان خود میگفت « تو نوح هستی ! » بدیگری میگفت : « توموسی هستی ! » بسومی خطاب میکرد : « تو محمد هستی ! » وبعد توضیح میداد که من‌سبب شدم روح پیمبران بابدان شما باز گردد . یکی از مورخین الصولی است که حلاج را بارها شخصاً دیده بود . الصولی گوید : حلاج مردی است نادان ولی مدعی هوش و ذکاوت ، درنطق وبیان حاضرالذهن وآماده نیست ولی بفصاحت و بلاغت

---

(۱) این دوقوم ازاقوام بت پرست اعراب قدیم اند که هود وصالح بترتیب برآنها مبعوث شدند و چون ایمان نیاوردند و سرسختی و لجاجت نشان دادند معدوم شدند . یک قوم دوچار طوفان شدیدی گشت وقوم دیگر در اثر صدای هولناکی که از آسمان شنیده شد از میان برفت . رجوع شود بقرآن سورهٔ هفتم ( اعراف ) .

علم شده است . مرد مکّار و او باشی‌است که با جامهٔ صوف و دلق ریائی بتقوی و پرهیز کاری تظاهر کند . (۱)

گذشته‌از آنچه دربارهٔ‌حلاج گفته‌شداین مطالب‌را نیزابن‌مسکویه در حق او نوشته و در کتاب‌العیون آمده (و دوخویه بتفصیل کمتری در ذیل شرحی که عریب نوشته نقل کرده است ) .

**ابن مسکویه و کتاب العیون دربارهٔ حلاج**

شایعاتی دربارهٔ نفوذ حلاج میان مأمورین جزء وعوام‌الناس پیچید که حلاج مرده را زنده کند وجن وپری بفرمان او گردن نهند وهرچه بخواهد برایش آماده سازند و معجزاتی را که انبیاءِ پیشین داشته‌اند اونیزدارا باشد . شرح این ماجرا نزد حامد وزیرخلیفه بردند . ضمناًحلاج سه‌تن ازپیروان خود یکی موسوم به السمری ، دیگر شخص کاتب ، سوم یکی از افراد طائفهٔ بنی‌هاشم را نبی خواند و خود دعوی الوهیت کرد . آن سه نفررا بدستور حامد گرفتند و بازجوئی کردند . درنتیجهٔ بازجوئی معترف شدند که از مبلغین و دعاة اویند و او را خدای خود خوانند و بر احیاءِ اموات قادر شناسند . حلاج که در بند بود جداً همهٔ این مراتب را منکر شد . در زندان اجازه داشت هر که را بخواهد ملاقات کند و سوای نام خود بنام محمدبن احمد الفارسی معروف بود . السمری که یکی از انبیاءِ سه گانهٔ وی بود دختری داشت . آن دختر شمه‌ای از اقوال و افعال او را که بسیار زیان‌آور است بیان کرده است . در منازل السمری و حیدره و القنّاعی هاشمی بسیاری از تحریرات او بدست آمد . پاره ای با آب طلا روی کاغذ چینی و دیبای زربفت و حریر و پرند نوشته شده(۲) و با جلد پوست اعلی صحافی و تجلید شده بود .

---

(۱) رجوع‌شود به‌مادهٔاشتقاق لفظ صوفی‌در صفحات۶۰۸و۶۰۹همین کتاب .

(۲) باآنچه‌دربارهٔ کتب‌مانویان درصفحهٔ۲۴۳این کتاب گفته‌شده مقایسه‌شود .

سپس دو تن از دعاة اورا موسوم به ابن بشر و شاکر در خراسان دستگیر کردند و تعلیمات و دستورهائی را که حلاج بآن دونفر و عمال دیگر خودداده بود نزد آنها یافتند . این کشفیات کار حلاج رادشوارتر ساخت . دیگر ازمعجزاتی که بوی نسبت دادند این بود که پیکرخودرا چنان بزرگ سازد که اطاق‌را فراگیرد وفضای اطاق را پر کند وطوطی مرده را برای خلیفه المقتدر زنده کرد و اینکار ها باندازه ای در خلیفه مؤثر افتاد که راضی‌بکشتن اونمیشد . حلاج سفرهای زیاد کرد وبرای دیدن ریسمان بازی که ازشیرین کاریهای معروف آن عصر بشمارمیرفت بهندوستان رفت . زنی بند باز ریسمانی را بهوا میافکند و از ریسمان بالا میرفت و درهوا ناپدید میشد . دیگر از بدعتهائی که حامد درکتابهای حلاج یافت تعلیمات مفصل و دقیق وی در بارهٔ حج است . حلاج دستور داده بود مناسک حج را درهر نقطه‌ای میتوان بجای آورد واطاقی مخصوص اینکار ترتیب داده بود و چنین وانمود میکرد که این بدعت وسایر بدعتهارا از تحریرات حسن بصری گرفته است . بدین جهت محکوم به اعدام گردید و چنانکه قبلاً گفته شد بوضع ظالمانه ای بقتل رسید یعنی پس ازنواختن ضربات تازیانه ( دست و پا وسرشرا بریدند و سوزاندند ) واجرای این حکم بعهدهٔ صاحب‌الشرطه محمدبن عبدالصمد واگذار شده بود . مخصوصاً باو سپردند بحرفهای حلاج هیچ گوش فرا ندهد . بعدازآنکه سرش را مدت کوتاهی روی پل‌دجله بمعرض‌نمایش گذاشتند‌بخراسان‌فرستادند . اصحاب‌وی‌درخراسان‌مدعی شدند که شخصی‌را که مثله کرده‌وبقتل رساندندحلاج نبوده بلکه یکی ازدشمنان حلاج بوده است که تغییر شکل یافته (و سپر بلای او شده است ) ( و عین همین دعوی را دسته ای از عرفای عیسوی و بعداز آنها مسلمین در بارهٔ عیسی داشته‌اند) (۱) . حتی برخی از مریدانش مدعی

---

(۱) رجوع شود بقرآن سورهٔ چهارم ( النساء ) آیهٔ ۱۵٦ : و قولهم انا قتلنا المسیح عیسی بن مریم رسول‌الله و ما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه لهم وان

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ٦٣٢)

شدند که پس از آن تاریخ یعنی تاریخی که خبر قتل او داده شد حلاج را بازهم دیده و باهم سخن گفته اند.

از کتاب فروشان بقید قسم التزام گرفته شد که ازخرید و فروش نوشته های حلاج خودداری کنند.

مدت اسارت وی از تاریخی که دستگیر شد تاروزی که بقتل رسید هشت سال و هفت ماه و هشت روز بوده است.

همدانی این واقعه را بتفصیل بیشتری بیان کرده ودو خویه ذیل صفحات ۹۶ تا ۱۰۱ کتاب عریب که خود بانتشار آن اقدام نموده شرحی قریب باین مضمون افزوده است: یکی از مریدان حلاج معروف به السمری چون ازطرف حامد مورد بازجوئی واقع شد اظهار داشت که دروسط زمستان موقعی که نزدیك استخر فارس با مرشد خود حلاج سفر میکرد حلاج خیار سبز نوچیده ای از میان برف برون آورد وباو دادوسمری هم آن خیار را خورده است. حامد بشنیدن این حرف سمری را دشنام داد و کذاب خواند و بفرمود ملازمین دهانش را فرو کوبند.

شاهد دیگری گفت حلاج میوه های خلق الساعه ای فی المجلس بوجود میاورد ولی چون بدست مردم میرسید به براز مبدل میگشت. همینکه حلاج بقتل رسید دیری نپائید که سیلی عظیم دردجله روان شد. مریدان حلاج گفتنداین سیل بدان سبب جاری شده است که خاکستر جسد سوختهٔ حلاج را برودخانه ریخته اند. بعض دیگر از پیروانش مدعی رؤیت وی شدند و گفتنددرراه نهروان برخری سوار وبسوی نهروان رهسپار بوده و ازقول او چنین نقل کنند که درواقع حیوانی را بجای او

---

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ٦٣١)

الذین اختلفوا فیه لفی شک منه مالهم به من علم الااتباع الظن و ما قتلوه یقیناً بل رفعه‌الله الیه وکان‌الله عزیزاً حکیماً.

**یادداشت مترجم:** کسانیکه تفسیر این آیه را بخواهند مورد دقت قرار دهند به کتاب محو الموهوم تألیف علامهٔ فقید شریعت سنگلجی طاب ثراه چاپ تهران، اردی بهشت ۱۳۲۳، رجوع نمایند.

کشته بودند بدینمعنی که حیوانی بشکل حلاج در آمده و بکیفری که برای او در نظر داشته اند گرفتار شده است. ذیلاً بعض اشعار عربی را که بحلاج نسبت داده‌اند (و در صفحهٔ ۹۷ چاپ دوخویه مندرج است) در اینجا نقل میکنیم (۱):

و ما وجدت لقلبی راحة أبدا
و کیف ذاك و قد هییت للکدر
لقد رکبت علی التعزیر و اعجبا
ممن یرید النجا فی المسلك الخطر
کأننی بین أمواج تقلبنی
مقلب بین اصعاد و منحدر
الحزن فی مهجتی والنار فی کبدی
والدمع یشهدلی فاستشهد وابصری

و نیز همدانی گوید بعض از صوفیه ادعا کنند راز نهان بلکه سرّ السر نزد او آشکار و هویدا بود. گویند حلاج گفته است: آلهی حتی آنانکه ترا بیازارند دوست میداری: پس چگونه آنانرا که بخاطر تو پریشان باشند دوست نداری؟ ابن نصر القشوری بیمار بود، سیب خواست ولی یافت نشد. حلاج دست خود را دراز کرد و چون پس کشید سیبی در دست داشت و گفت آنرا از باغ بهشت چیده است. شخصی در کنار او ایستاده بود اشکال کرد که میوهٔ بهشت فاسد نشود. چگونه این سیب کرم دارد؟ حلاج پاسخ داد زیرا از بارگاه ازلی بویرانسرای تباهی آمده است و ازینرو فساد در قلب او راه یافته است! مؤلف گوید حاضرین پاسخ ویرا بیش از عملی که صورت داده بودستایش کردند. سپس مؤلف گفتگوی ویرا با شبلی نقل کند و گوید حلاج را

---

(۱) **یادداشت مترجم:** ازصفحهٔ ۹۷ صله تاریخ الطبری لعریب بن سعد القرطبی طبع شهر لیدن، مطبعهٔ بریل سنهٔ ۱۸۹۷ میلادی.

مجازاً حلاج میخواندند زیرا بافکار نهانی بشر پی برد و از اعماق قلب انسان مانند پنبه زنی که دانه‌های پنبه را از پنبه جدا کند لب‌لباب خیالات او را بیرون میکشید. ولی دیگران گویند شخص حلاجی را در واسط بنحو اعجاز آمیزی یاری کرده بود و آن شخص بدآنجهت ویرا حلاج نامید. صوفیه دراینکه حلاج از آنها بوده یا نبوده‌اختلاف دارند. هنگامی که حلاج را خواستند اعدام کنند شبلی که از اولیاءِ صوفیه بشمار است زنی را بنام فاطمه از اهل نیشابور با سئوالاتی نزداو فرستاد. ازجمله این سئوال بود که تصوف چیست؟ حلاج پاسخ داد: «آنچه من دارم تصوف است زیرا بخدا سوگند هرگز حتی یک لحظه میان لذت و الم فرقی ندیده‌ام!»

این مطالب را نیز دوخویه از ابن‌الجوزی در ذیل متن عریب (صفحات ۱۰۱ تا ۱۰۸) نقل میکند. روز چهارشنبه و پنجشنبه‌اول و دوم دسامبر سال ۹۱۲ میلادی حلاج را درساحل شرقی دجله‌ودوروز بعد در ساحل غربی زنده مصلوب نمودند(۱) (ظاهراً پس از این تنبیه شدید اورا آزاد کردند) و سال بعد در شوش با یکی از پیروانش باز ویرا دستگیر ساختند و بر شتری نشاندند و وارد بغداد کردند تا همهٔ خلق تماشا کنند. جلوشترمنادی بلندمیگفت: این مرد از دعاةقرامطه

---

(۱) در ادوار بعد زبان حال صوفیه عموماً این بود که حلاج را بصلیب کشیدند و بآنوسیله ویرا کشتند و شاید میخواستند برایش وجه مشابهتی با عیسی مسیح قائل شوند. در سال ۱۳۰۵ هجری (۸ - ۱۸۸۷ میلادی) در بمبئی مجموعهٔ اشعاری منتسب به حسین بن منصور حلاج منتشر گردید و آن مجموعه بنحو بیشرمانه ای مجعول و ساختگی بود. در مقدمهٔ آن تصویر عیسی مسیح را در حالیکه بصلیب آویخته شده بود قراردادند (واز قرار معلوم آن تصویر را از یکی از کتب ترسایان برداشته) وآن کتاب هم‌از روی شمایل چوبی وی که عاری از ظرافت صنعتی بوده است گرفته واین بیت معروف جلال الدین رومی را هم از مثنوی بدان افزودند:

چون قلم در دست غداری فتاد    لاجرم منصور برداری فتاد

است ! خوب تماشا کنید ! علی بن عیسی وزیر بعد از او بازجوئی کرد و شرح آن بازجوئی و مجازات که بار دیگر او را بصلیب کشیدند در صفحات ٦٢٧ و ٦٢٨ گذشت .

همان مؤلف جای دیگر سال ٣٠٩ هجری (٢-٩٢١ میلادی) را سال مرگ اوضبط میکند وتفصیل بیشتری در احوال اومینویسد. گوید پدر بزرگ حلاج از مجوسان بیضا (دژ سپید) واقع در فارس بوده‌ودر واسط یا شوشتر پرورش یافته است . بعد ببغداد رفت و با صوفیه و مشایخ بزرگ از قبیل جنید و سفیان‌الثوری همنشین گشت . سپس راه سفر پیش گرفت و درهندوستان و خراسان و ماوراءالنهر و ترکستان بسیر آفاق و انفس پرداخت . عقاید مردم دربارهٔ او گوناگون است . بعضی ویرا ساحر و برخی از اولیاء و صاحب کشف و کرامت دانند و کسانی دیگر او را عیّار و کذاب خوانند . عقیدهٔ ابوبکر الصولی راجع باو در صفحهٔ ٦٢٩ این کتاب مسطور است و تقریباً کلمه بکلمه نقل شده است . قصد وی از سفر هند بگفتهٔ یکی از همسفرانش که باهم در یك کشتی بودند و بقرار اظهار خودش آموختن علم سحر بوده است . دیگر اینکه گفته بود میتواند آیاتی نظیر آیات قرآن بیاورد . این ادعا شدیدترین درجهٔ کفر باشد و مستوجب قتل در انظار جمیع مؤمنین است! سپس ابن‌الجوزی اشاره برساله‌ای میکند که خود دراقوال وافعال حلاج نوشته و خوانندگانی را که بخواهند اطلاعات بیشتری کسب کنند بآن رساله هدایت مینماید . همان حرفهائی را که سایر مؤلفین دربارهٔ حلاج وبدعت گزاری وی در دین زده‌اند و ذکر آن گذشت (از قبیل حلول و رجعت و تشبیه) ابن‌الجوزی نیز میزند ، وتاریخ قتل او را روز پنجشنبه ٢٦ ماه مارس ٩٢٢میلادی ضبط میکند ومیگوید حلاج بی‌آنکه بترسد حتی با روی گشاده شادان و خندان بقتلگاه خود رفت در حالیکه این اشعاررا میخواند : (رجوع شود بصفحهٔ ٥٣١ این ترجمه) .

| | |
|---|---|
| ندیمی غیر منسوب | الی شیء من الحیف |
| سعانی مثل ما یشرب | کفعل الضیف بالضیف |
| فلما دارت الکاس | دعابالنطع (۱) والسیف |
| کذی‌من‌یشرب‌الراح | مع التنّین فی الصیف |

پیش از آنکه سر حلاج‌را از تن جدا کنند حلاج بمریدان خود گفت شاد وخرم باشید زیرا پس‌از سی‌روز بزمین باز گردم. سه سال بعد نازوك صاحب‌الشرطه سه تن از مریدانش‌را موسوم به حیدره والشعرانی وابن‌منصور که حاضر نشدند از ایمان خود نسبت به‌حلاج بر گردند سر برید و اجساد آنانرا بصلیب کشید.

الذهبی نیز رساله ای در خصوص حلاج نوشته است (که احتمال نمیرود در دست کسی موجود باشد) و در کتاب تاریخ خود باختصار از حلاج سخن گوید که باجنیدوعمروبن عثمان‌المکی وسایرمشایخ‌صوفیه دمخور و دمساز بوده وازروی خدعه وریا بگوشه نشینی وزهد و عبادت وریاضت تظاهر میکرده است ولی باندازه ای جنون عظمت و قدرت و ریاست درسرداشت که ازصراط مستقیم منحرف و گمراه وازدائرهٔدین خارج گشت. همان مؤلف گوید: معذلك بسیاری از صوفیه در ادوار بعد برای او تقریباً خدائی قائل شدند حتی حجةالاسلام بزرگ غزالی درمشکوةالانوار برای حلاج عذرها آورده و گفته هایش را توجیهاتی کرده که بیك اعتبار تاحدی قابل ستایش است ولی توجیهات وی از مفاهیم بدیهی الفاظ عربی بسیار دور است. ابو سعید النقاش در کتاب تاریخ صوفیه گوید حلاج را بعضی بسحر و افسون و برخی دیگر نیز

---

(۱) نطع سفره یا بساطی را گویند که دژخیم میگسترده است. پوست بزرگ مدوری راگرداگرد سوراخ میکردند و طنابی از سوراخها میگذراندند و چون طناب را میکشیدند مانند کاسه خون مقتول را درخود نگاه میداشت وهمینکه جلاد سر محکوم را جدا میکرد طناب را سفت میکشید و جسم مقتول در آن سفره مانند کیسه یا جوال جای میگرفت.

بزندقه متهم ساختند و در حقیقت شش هفت تن از نویسندگان معتبر دیگر را که الذهبی از کلمات آنها استشهاد کرد عقیده آنست که حلاج « کافری خبیث » بوده است.

از قدیمترین و معتبرترین منابع آنچه دربارهٔ این شخص عجیب یافتیم بنحو کامل مورد بحث قرار دادیم و این دقت را علت آن بود که در ادوار بعد حلاج یکی از ابطال و اولیاءِ محبوب قسمت اعظم طائفهٔ صوفیه شد و بالخصوص شعراءِ عارف ایران دائماً دراشعارخود بنام حلاج اشاراتی کنند که حاکی از تصدیق و علاقهٔ وافر آنها بوی باشد. بعلاوه شاید حلاج را بتوان در تصوف تا حد زیادی مبتکر طریقه‌ای دانست که وحدت وجود و کشف و کرامات از معتقدات آن طریقت است و پیروان حلاج بیش ازسالکین سایر مسالك علناً عقاید خود را در این مقوله اظهار کنند و دربرابر خصم آمادهٔ دفاع از عقاید خود باشند.

از این تاریخ ببعد پیوسته با این قبیل مسالك مواجه خواهیم‌شد. فریدالدین عطاردرتذکرة‌الاولیاء حلاج را « قتیل‌الله فی سبیل‌الله و شیر بیشهٔ تحقیق ..و غرقهٔ دریای مواج » و غیره میخواند و اوصاف اخلاقی و فضایل اکتسابی و معجزات او را میستاید و این کلمات را دربارهٔ او میافزاید: « بعضی او را بسحر نسبت کردند وبعضی اصحاب ظاهر بکفر منسوب گردانیدند. » کمی پائین‌تر اشاره بموسی و درخت مشتعل چنین گوید: « مراعجب آمداز کسیکه روا دارد که ازدرختی اننی‌اناالله‌برآید ودرخت درمیان نه، چرا روا نباشد که ازحسین اناالحق برآید و حسین درمیان نه »(۱). ابوسعید ابوالخیر که قدیمترین شاعر عارف ایران است گفته است حلاج در عصر خود چه درشرق و چه در غرب ازجهت وجد

---

(۱) مرادش آنست که وجود این دو حجاب در مقام شهود وجمع‌الجمع تحت الشعاع نور تجلی قرار گرفته ونور حق در وجودشان ظاهر گشته وهستی آنان‌در نور خدا فانی شده است.

و حال و شدت هیجانی که در روح او پدیدار میشد بی نظیر بوده است و جامی (۱) که ناقل این عقیده است و همچنین حافظ و بیشتر متأخرین از عرفاءِ دیگر باکلماتی تحسین آمیز نظیر آنچه گفته شد ازاو یادمیکنند.

در یکی ازادوار بعد شاید دراواخر قرن یازدهم میلادی بتدریج غزالی و دیگران تصوف را کم‌وبیش در قالب یک روش فلسفی ریختند و تا حد معتنابهی به تسنن پیوستند. این نکته قابل توجه است که از قدما سنائی و عطار و جلال‌الدین رومی بزرگترین عرفای سخنورایران هرسه از اهل سنت وجماعت بوده‌اند، و اشعارشان مشحون‌است ازنعت ابوبکر و عمر و از دشمنان آشکار معتزله و فلاسفه بشمار میروند و حال آنکه تصوف درمتقدمین ازشعراءِ شیعه ایران مانندفردوسی وناصرخسرو که از اسمعیلیان است تأثیری چندان نداشته است. قسمتی از مجالس‌المؤمنین مربوط بشعراءِ ایران است واهل تشیع آنانرا ازخودمیدانند. علاوه بر فردوسی اسامی این سخنوران نیز در آنجا آمده‌است: اسدی، غضائری‌رازی، پندار (یابندار) رازی، ابوالمفاخر رازی، قوامی‌رازی، خاقانی شیروانی، انوری، سلمان ساوجی، یمین‌الدین فریومدی و از متقدمین شعراء نام کسان دیگری که دارای مقام شامخ هستند ذکر نشده است. حتی مدفن سخندان بزرگ ایران‌سعدی‌درشیرازبگرد وغبار غفلت و فراموشی سپرده شده (۲) وچون از اهل تسنن بوده از طرف هموطنانش در ادوار بعد مورد توهین قرار گرفته است (۳). مثنوی

---

(۱) رجوع شود به نفحات الانس جامی صفحهٔ ۱۶۹.

(۲) رجوع شود بکتاب یکسال درمیان ایرانیان تألیف نگارنده، صفحات ۲۸۱ و ۲۸۲: A Year Amongst the Persians

(۳) **یادداشت مترجم:** درسال ۱۳۰۴ شمسی هجری‌انجمنی بنام انجمن آثارملی ازجمعی رجال دانشمند کشوربرای‌حفظ آثار نیاگان وتجلیل وتکریم مفاخر ملی این مرز وبوم تشکیل گردید و نخستین قدم را برای ساختمان آرامگاه شاعر بزرگ وحماسه سرای بیمانند ایران فردوسی درطوس برداشت. در ۱۱ اردیبهشت

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۳۶۹)

جلال‌الدین رومی در ترکیه معروفیت و محبوبیت عظیم دارد ومخصوصاً سالکان طریقت مولوی ( که نام خود را ازمولای خود مولوی گرفته وبسلسلهٔ مولویه و رقص و سماع معروف شده‌اند ) بی‌اندازه شیفتهٔ این کتابند وبا نهایت علاقه ودقت مثنوی را مطالعه میکنند و قطع نظر از وجد وحال فوق‌العادهٔ وی که از حدود ادراکات عقلی بشرخارج است و گذشته ازشطحیاتی که درآن حالات گفته است شهرت و قبول عامهٔ وی بیشتربدان سبب است که ازاهل سنت وجماعت بوده است . این جمله را نیزمیتوان در این زمینه افزود که جمیع اهل سیروسلوك یا فقرائی که زندگانی فقرودرویشی‌را برای خاطرخدا وبطوع ورغبت اختیارکرده‌اند کم وبیش ازطایفهٔ صوفیان باشند و خود آنان نیزبدین معنی اعتراف و اذعان دارند ولی بسیاری ازآنها البته افرادی جاهل ونادانند و با اینکه ازوجد وحال و سیرمنازل و طی مراحل ومقامات و فناء فی‌الله با طلاقت لسان سخن گویند سخنانشان سطحی وسخیف وادراکاتشان بسیارضعیف است ومفاهیم حقیقی تصوف را بسیار کم دریافته‌اند .

درپایان این مبحث لازم است مختصری نیز از مشرب تصوف بیان کنیم وبعنوان‌مقدمه توضیح دهیم که تصوف بطوریکه دراینجا ازآن گفتگومیشود تا حدی ازثمرات ادواربعد است وشاعرانی مانند عراقی و جامی بنحو اتم واکمل وبا بیان جامع ودقیق درآثارخود از این مقوله سخن گفته‌اند . درزبان عربی اشعار عمربن‌الفارض و آثار پرحجم عارف بزرگ عرب شیخ محیی‌الدین‌بن‌العربی چنانکه باید وشاید هنوز مورد

---

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۶۳۸)

۱۳۳۱ شمسی نیز مراسم افتتاح آرامگاه نوبنیاد شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی شاعر بلند پایهٔ ایران در پیشگاه اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی معمول گردید واز مجسمهٔ آن شهریار ملك سخن که بوسیلهٔ استاد هنرمند آقای ابوالحسن صدیقی ازسنگ مرمر یك‌پارچه ساخته شده وبیش ازسه متر ارتفاع داشت‌درمیدانی که در انتهای خیابان حافظ مقابل دروازهٔ قرآن در شیراز واقع است روی‌پایه‌ای که ۳/۶۰ متر ارتفاع دارد پرده برداشته شد ،

توجه دانش پژوهان و محققینی که اصل و منشأ تصوف را منحصراً ایران دانسته‌اند و نظرشان منحصراً بمظاهر ایرانی تصوف معطوف است قرار نگرفته است .

**مشرب تصوف . وجود حقیقی تنها از آنِ خداست .**

مبنی و مبدأ فکر صوفیه آنست که نه‌تنها هستی حقیقی از آنِ خداست بلکه زیبائی وخوبی ومظاهر حسن وجمال که در هزار آئینه در عالم صور جلوه‌گر است از آنِ خداست . از کلمات صوفیه است که « کان‌الله ولم یکن معه‌شیء» . گاهی نیز گفته شود : « والآن کما کان » . خلاصه اینکه خدا هستی محض است وماسوی‌الله تنها جلوه‌ای از هستی اوست (۱). خدا خیر محض است . خدا جمال مطلق است . ازینرو چه بسا صوفیه در اشعار بظاهر عاشقانهٔ خود او را محبوب واقعی و معشوق ازلی وابدی خود خوانند . مثلاً جامی در این اشعار که ترجمهٔ کامل آنرا جای دیگر منتشر ساخته‌ام چنین گوید(۲) :

جمال اوست هر جا جلوه کرده — ز معشوقان عالم بسته پرده

بهر پرده که بینی پردگی اوست — قضا جنبان هر دل بردگی اوست

بعشق اوست دل را زندگانی — بعشق اوست جان را کامرانی

دلی کو عاشق خوبان دلجوست — اگر داند و گرنی عاشق اوست

هلا تا نغلطی ناگه نگوئی — که از ما عاشقی وز وی نکوئی

---

(۱) **یادداشت مترجم :** بعض عرفا گفته‌اند : هستی حقیقی خداست که اساس همهٔ هست ها و جز او هستی نیست . خدا « بود » است و سایر کائنات « نمود » .

(۲) رجوع شود بمقاله‌ای که زونن‌شاین Swan Sonnenschein به‌سال ۱۸۹۲ میلادی نوشته و در نشریهٔ « روشهای دینی جهان » ( صفحات ۳۱٤ تا ۳۳۲ ) Religious Systems of the World چاپ شده واین مقاله‌در اصل خطابه‌ای بوده است که در بارهٔ تصوف در مؤسسهٔ اخلاقی سوث پلیس - South Place Ethical Institute ایراد کرده است .

توئی آئینه او آئینه آرا توئی پوشیده و او آشکارا
چو نیکو بنگری آئینه‌هم اوست نه‌تنها گنج او گنجینه‌هم اوست
من و تو درمیان کاری نداریم بجز بیهوده پنداری نداریم

بنابراین مفهوم توحید درنظر صوفیه غیر از مفهوم توحید درنظر مسلمین است. مسلمین گویند جز او خدائی نیست. صوفیه گویند جز خدا هیچ نیست و عالم صور و محسوسات سرابی بیش نباشد

**هستی، نیستی، وجود خارجی یا عرضی**

بلکه پرتوی از هستی اوست که به‌نیستی افکنده شود و اعراض هستی را پدید آورد همچنانکه عکس و تعزیهٔ شیء اصل و حقیقت شیء را ظاهر سازد ولی در ماهیت شیء شریك نباشد. معمولاً صوفیه خورشید را مثل میزنند. میگویند انعکاس نورخورشید تابع احکام امکان است. بعبارت دیگر خورشید (که نمونه‌ای از هستی در دنیای مادّه وعالم صور ومحسوسات است) چون در بر که‌ای پرتو افکند عکس خورشید در بر که منعکس شود ولی خورشید دربر که نباشد (وتعبیر به‌نیستی شود). بنابراین پرتو خورشید (مانندعالم صور) بکلی عرضی است: زیرا باعبورابری ناگهان زائل ودرنتیجهٔ وزش تند بادی تا حدی ناپدید گردد و بکلی تابع خورشید باشد و حال آنکه خورشید مطلقاً مستقل است؛ معذلك تا زمانیکه پرتو خورشید دیده شود کم وبیش بنحو وافی کاشف از ماهیت واعراض مثل اعلی خود باشد ومثل اعلی لایتغیراست. این فکر دریکی ازغزلیات شمس تبریزی بنحو عالی بیان شده ودوست من نیکلسون به‌نظم انگلیسی درآورده است (۱):

---

(۱) رجوع شود به ترجمهٔ اشعار منتخب از دیوان شمس تبریزی‌اثر نیکلسون چاپ کمبریج، ۱۸۹۸ میلادی، صفحهٔ ۳۴۳:

M. R. A. Nicholson, Selected Poems from the Divan of Shams i-Tabriz, Cambridge, 1898.

**یادداشت مترجم:** دراین کتاب اشاره بچاپ روزن تسوایگ شده است که در دسترس نبود. از پروفسور آربری Professor A. J. Arberry امتنان دارم که برای یافتن اصل شعرمرا کمك کردند.

هر نقش را که دیدی جنسش ز لامکان است
گر نقش رفت غم نیست اصلش چو جاودان است

زیبائی را طبیعت ذاتی خودنمائی وجلوه گری‌است و این صفت‌را ازجمال‌ازلی گرفته است. صوفیه‌را عقیده آنست که خداوندبداودفرمود: کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف. اشیاء تنها باضداد خود شناخته‌شوند. روشنائی را به تاریکی، نیکی را ببدی، تندرستی را به رنجوری، وقس علیهذا. بنابراین وجودتنهابوسیلهٔ عدم ودرنتیجهٔ آمیختن هستی با نیستی شناخته شود واین اختلاط وامتزاج (هرچندلفظ بسیاردقیق ودرستی نیست) عالم صورودنیای ظاهررا پدید آورده است. بدین طریق تجلّی جمال ازلی در فرونشاندن آتش نفس و تخلّی حاصل گردد و آنچه را ما شرخوانیم از آثار ضروری این تجلی است باین کیفیت که رمز شربا رازآفرینش یکیست و جدائی پذیر نیست. ولی شر را نباید امری‌جدا ومستقل دانست وهمچنانکه ظلمت‌صرفاً عدم‌النوراست شر نیزصرفاً عدم‌الخیریا بعبارت دیگرعدم است.

**سبب آفرینش**

**چگونگی وماهیت شر**

ازطرف دیگرجمیع موجودات دنیای ظاهر و عالم صور بالضروره واجدعنصرخیرندوچنانکه‌اشعهٔ پراکندهٔ نورصاف وسفید وخیره کننده‌ای که ازمنشور بگذرد هنوز روشن است ولی کم و بیش رنگ بخود گیرد وضعیف شود، تمام کشمکشها ومنازعاتی که در این جهان روی دهد در نتیجهٔ سقوط ازعالم بیرنگی است. این بیت ازمثنوی است:

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد　　موسیی با موسیی درجنگ‌شد(۱)

---

(۱) یعنی موسی با فرعون در جنگ میشود. جلال الدین تصور می کند فرعون اگرچه باموسی مخالفت داشته ولی در راه راست باوی همقدم بوده است‌واین دشمنی‌ظاهری‌را مایهٔ‌تأثر وتلهف شدید میدانسته است. رجوع شود به ترجمهٔ‌اختصاری مثنوی توسط وینفیلد، چاپ دوم، صفحات ۳۷ و ۳۸:
(Whinfield, Masnavi, Trübner, 1898)

**یادداشت مترجم:** معنی سادهٔ بیت آنست که چون بیرنگ اسیر رنگ شود اختلافات روی‌دهد وحتی میان یهودیان که جهات اتحادشان زیاد است کشمکش وجنگ در گیرد.

باز هم جامی گوید(۱):

هستی مطلق توئی دیگر خیالی بیش نیست
زآنکه اندر نشئهٔ تو جملهٔ اشیاء یکی است
حُسن عالم گیر تو از بهر اظهار کمال
مینماید در هزاران آینه امّا یکی است
با همهٔ خوبان اگرچه حُسن تو همره بود
در حقیقت دلبر یکتای بی همتا یکی است
این همه آشوب وغوغا درجهان ازعشق اوست
گشت معلوم این زمان سر فتنهٔ غوغا یکی است

چنانکه دیدیم تصوف علی الظاهر بعد بیشتر بصورت فلسفه درآمد وهمچنین دیدیم تاچه اندازه تصوف ازین رهگذرمرهون عقیدهٔ افلاطونیون جدید بوده وازلحاظ دیگری که بهتر باعقیدهٔ افلاطونی جدید هماهنگ و سازگاز است مراتب وجود را در تصوف میتوان یك سلسله نشئاتی دانست که از نور مطلق ووجود مطلق منبعث شود و هرچه از نور مطلق ووجود مطلق دورتر رود ضعیف‌تر و ناتوان‌تر و ازحقیقت عاری‌تر گردد و بیشتر بعالم ماده گراید و درخشندگی و تابش آن کاهش یابد.

تااینجا بیشترسخن ما ازقوس نزول بود. بایددانست قوس صعودی

---

(۱) **یادداشت مترجم**: پروفسور براون نه مأخذ این اشعار را ذکر کرده ونه حتی بیتی از اصل آنرا بفارسی آورده است. پس از مدتها کاوش و رنج بسیار تصادفاً ضمن نامه‌ای که وی بحاجی پیرزاده نوشته این اشعار بنظر نگارنده رسید آقای علی اصغر حکمت استاد دانشگاه تهران وسفیر کبیر ایران در هندوستان مینویسند: «بنظر بنده اشعار مذکور مسلماً ازجامی نیست و مرحوم براون را در این باب اشتباهی دست داده است. زیراکه اولا آن قطعه استحکام وسلامت سخنان جامی‌را ندارد و ضعف ترکیب و سپس تألیف ازآن نمایان است وظاهراً این قطعه از بعضی از متصوفهٔ اخیر میباشد که مرحوم براون ندانسته بآن استاد نسبت داده است. ثانیاً با آنهمه تفحص دقیقی که در دواوین متعدد جامی بنده و دیگران بعمل آوردیم اگر این قطعه از او میبود هرآینه درجائی دیده میشد.»

نیز باشد و انسان که آخرین مرحلهٔ این سلسلهٔ تکامل است بسر منزل اصلی خود باز گردد و فناءِ فی‌الله شود و باردیگر در ذات حق که یگانه هستی حقیقی‌است مستحیل گردد. چنانکه فرماید: کل شیء یرجع الی اصله. اینجاست که علم الاخلاق تصوف در برابر مابعدالطبیعهٔ تصوف آغاز میشود. چنانکه دیدیم شر امریست وهمی و تخیلی و درمان شر رفع نادانیست، زیرا مابدلیل جهل خودآنچه دردنیای حس بمجازتعبیر شود حقیقت پنداریم. ریشهٔ جمیع معاصی و هموم و غموم وآلام واسقام هوای نفس است و نفس نیز وهم و خیالی بیش نیست. نخستین گامی که صوفی در طریقت بردارد رستن از هوای نفس است و حتی عشق مجازی نیز تا حدی تواند مایهٔ رهائی نفس گردد. مخصوصاً اینجاست که فرق میان مشرب تصوف ومذاهب فلسفی هندوستان ظاهر شود، زیرا صوفیه دارای احساسات و عواطف تند باشند و معلوم است این حالت تا چه حد بافروض‌سرد وبیخون هند تفاوت دارد. دراینجا عشق‌مانند عشق بسیاری از متصوفه در جمیع اعصار و اقطار کیمیای بزرگی بشمار آید که مس وجود بشر را بزرناب‌الوهیت تبدیل سازد. بازهم ازلسان جامی استشهاد میکنم(۱):

به گیتی گرچه صد کارآزمائی — همین عشقت دهد از خود رهائی
متاب ازعشق رو گرچه مجازیست — که آن بهر حقیقت کارسازیست

---

(۱) رجوع شود بصفحهٔ ۳۲۶ مقالهٔ زونن شاین Swan Sonnenschein در «روشهای مذهبی جهان» Religious Systems of the World (۱۸۹۲ میلادی). این اشعار درآنجا جامعتر نقل‌شده است.

**یادداشت مترجم:** چون این کتاب در دست رس نبود از کتاب یوسف و زلیخا چاپ علمی، ۱۳۲۶، نقل شد. از پروفسور آربری Professor A. J. Arberry بسیار ممنونم که قبول زحمت کرده و این‌مرجع‌را یافتند: یوسف و زلیخای جامی، صفحهٔ ۱۸، چاپ‌فن روزن تسوایگ Von Rosenzweig (وینه ۱۸۲٤ میلادی).

بلوح اول الفباء تا نخوانی ز قرآن درس خواندن کی توانی
شنیدم شد مریدی پیش پیری که باشد در سلوکش دستگیری
بگفت ار پا نشد در عشقت از جای برو عاشق شو آنگه پیش من آی
که بی جام می صورت کشیدن نیاری جرعهٔ معنی چشیدن
ولی باید که در صورت نمانی وزین پل زود خود را بگذرانی
چه خواهی رخت در منزل نهادن نباید بر سر پل ایستادن

ازاینروست که صوفیه گویند المجاز قنطرة‌الحقیقة. عشق جنسی سبب شود که سالك از خود بیخود گردد و دیده از رخسار یار برنگیرد وچون سرانجام بخود آید دریابد که دلبر و دلستان وی پرتو ضعیفی از شاهد ازلی و جمال لم یزلی بوده که در هزار آئینه جلوه‌گر شود اما یکیست. سرادوین آرنولد(۱) در اشعاری که قریب بدین مضمون بزبان انگلیسی سروده است از همین عشق سخن گفته و توجه بمبادی خشك و سرد ما بعدالطبیعه در مذهب بودائیان نداشته است(۲):

«درطریق عشق شاهد ازلی را تنگ در برگیری ودرراه بزرگی وجلال سالار و سرورخویشتن باشی، در وادی کامروائی و لذائذ دنیوی از خدایان هم گام فراتر نهی، در جستجوی درهم و دینار دامن خدمت کاملاً بر کمر زنی و ثروت بیشمار بچنگ آری، به نیکوئی و احسان ودستگیری از بینوایان گرائی وباین تکالیف خود نیك عمل کنی وسخن نرم بگوئی تا بدین‌سان گنجی پایدار فراهم سازی و روزگاری بی لکهٔ ننگ بگذرانی. این سرمایه‌ایست که در زندگی بباد نرود و جاویدان بماند و پس از مرگ نیز احدی در ذم آن لب نگشاید.»

---

(۱) Sir Edwin Arnold

(۲) نگاه کنید به «نور آسیا» Light of Asia صفحهٔ ۲۲٦ چاپ تروبنر Trübner سال ۱۸۸۲ مسیحی.

همین شاعر انگلیسی در تعریف نیروانه (۱) اشعاری بهمین زیبائی سروده و عقیدهٔ صوفیه را درباب فناءِ فی‌الله بنحو احسن بیان کرده است. (ترجمهٔ فارسی آن قریب بدین مضمون است:)

«چون مرد چیزی نخواهد همه چیز از آنِ اوشود وچون ازخود بگذرد جان جهان باشد و اگر کسی گوید نیروانه(۲) نماند باو بگواین سخن دروغ است. اگر کسی گوید نیروانه بماند بگودوچاراشتباه است، زیرا چنین کسی نداند ماوراءِ نوری که از چراغ شکستهٔ او برآید چه نوری میدرخشد یا چه نعمتی عظیم وسعادتی بزرگ در لازمان و جهان بیجان آرمیده است!»

نویسندگان دیگر دربارهٔ صوفیگری بسط مقال داده و در اکثر موضوعاتی که دراین صفحات آمده باچنان تفصیل سخن گفته‌اند که اطالهٔ کلام‌را دراین مجلدجائز نمیدانم. چنانکه گفته شد فرق تصوف بابیشتر مسالك و مذاهب دیگری که در اینجا بیان گردید آنست که تصوف از بعض قیود رسته و بظواهر دیانت پشت پا زده و جنبهٔ تبلیغ هم ندارد. چندانکه اهل تصوف برای دریافتن جنبه های خاص حقیقت هر یك از مذاهب کوشش دارند درمقام هدایت وارشاد پیروان مذاهب مزبور نیستند. درصفحات قبل دیدیم توحید اسلام درنظر اهل تصوف چه مفهومی دارد. در نظر این طایفه ثنویت مجوس و مانویان نمونه‌ای از تأثیرات متقابلهٔ وجود و عدم بوده و عالم محسوسات و تعینات معلول آن تأثیرات است. تثلیث مسیحیان نیز نشانه‌ای از نور هستی و آئینهٔ روان پاك بشر

---

(۱) نگاه کنید به «نور آسیا» Light of Asia صفحهٔ ۲۳۱ چاپ‌تروبنر Trübner (سال ۱۸۸۲ مسیحی).

(۲) **یادداشت مترجم:** نیروانه در زبان سانسکریت بمعنای خاموش‌شدن ودر مذهب بودائی بکلی از خود بیخود گردیدن و از دست دادن هوش و حواس وروان در عالم جذبهٔ الهی است.

و اشعهٔ فیض آلهی است . حتی از بت پرستی نیز درسهائی فرا گیرند(۱)
وچقدر فرق است بین این طرز فکر(۲) و فکر کسانی که ازچهار دیوار

(۱) رجوع شود بصفحهٔ ۳۲۵ «روشهای مذهبی دنیا» :
Religious Systems of the World

(۲) چون این موضوع برای درك بسیاری از بهترین مطالب ادبیات فارسی اهمیت زیاد دارد نام بعضی از بهترین کتب و رسالاتی را که دراین خصوص نوشته شده است دراینجا برای مراجعهٔ خوانندگان اروپائی ذکر میکنیم :

۱ ـ کتابهائی که ترجمه شده است : منطق الطیر عطار ( ترجمهٔ فرانسه بقلم گارسن دوتاسی Garcin de Tassy چاپ پاریس ، سال ۱۸٦٤ مسیحی ) ؛ مثنوی جلال‌الدین رومی ( ترجمهٔ خلاصه بزبان انگلیسی بقلم وینفیلد Whinfield چاپ دوم ، لندن ، ناشر : تروبنر Trübner ـ سال ۱۸۹۸ مسیحی ) ؛ گلشن راز شبستری ( متن تصحیح شده و ترجمه بقلم وینفیلد Whinfield ناشر : تروبنر Trübner ، سال ۱۸۸۰ میلادی ، یکی از بهترین کتابهای شرقی است با مقدمهٔ عالی و حواشی وتعلیقاتی که برای تشحید ذهن بسیار سودمند است) ؛ یوسف وزلیخای جامی ( متن تصحیح شده و ترجمهٔ آلمانی بقلم روزن تسوایگ ـ شوانو V. von Rosenzweig Schwannau چاپ وینه ـ سال ۱۸۲٤ ) ؛ دیوان حافظ ( متن تصحیح شده و ترجمهٔ آلمانی بقلم روزن تسوایگ ـ شوانو ، چاپ وینه ، ۱۸۵٦ تا ۱۸٦٤ مسیحی) و همچنین ترجمهٔ منظوم انگلیسی اثر جان‌پین John Payne که برای انجمن ویلان Villon Society چاپ شده است .

۲ ـ اصل متون : کتاب تصوف تألیف ثلوك ، چاپ برلین ، ۱۸۲۱ مسیحی :
Tholuck, Ssufismus, Sive Theosophia Persarum, Pantheistica.

ایضاً از همان مؤلف :
Blüthensammlung aus der Morgenländischen Mystik, Berlin, 1825.

دیگر « ساعاتی که باصوفیان گذشت » کتاب هفتم تألیف وان :
Vaughan, Hours with the Mystics.

دیگر فرهنگ اسلام تألیف هیوز ، لغت صوفی دیده‌شود :
Hughes, Dictionary of Islam

ونیز مقالهٔ مؤلف این کتاب (براون) در «روشهای مذهبی جهان»

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ٦٤٨)

احکام مذهب ومسلك خود قدمی فرانگذارند و در عقائد جامد خود که شمه‌ای از آن گذشت راسخ و ثابت باشند و هیچگونه بحث و تغییری در آن روا ندارند!

---

(بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ٦٤٧)

صفحات ٣١٤ تا ٣٣٢ دیده شود. Religious Systems of the World

« تاریخ‌شعر در عثمانی » تألیف گیب، جلداول (چاپ لندن. ناشر: لوزاك Luzac، سال ١٩٠٠ میلادی)، صفحات ٥٣ تا ٦٧:

Gibb, History of Ottoman Poetry

برای اینکه خوانندگان عموماً اطلاعات صحیح و کافی در بارهٔ تصوف بدست آورند این کتابها کافی است.

**یادداشت مترجم:** علاوه برصورتی که ذیل صفحات ٦٢٠ و ٦٢١ افزوده‌ام کتاب دیگری اکنون بکوشش نویسندهٔ سخن سنج آقای ایرج افشار که درنشر رسالات عرفانی و مقالات ادبی و تاریخی الحق سری پرشور و ذوقی‌سرشار دارد بزیور طبع آراسته شده است. نام کتاب فردوس المرشدیه فی‌اسرار الصمدیه و نام مؤلف محمود بن‌عثمان و تاریخ تألیف آن ٧٢٨ قمری است. این کتاب در اردی‌بهشت ماه ١٣٣٣شمسی هجری باترجمهٔ مقدمهٔ فریتز مایر از آلمانی‌ویادداشت های خود آقای افشار در بارهٔ مقدمه با ترجمهٔ فارسی مقالهٔ پروفسور آربری Professor A. J. Arberry بنام سر گذشت شیخ ابواسحق کازرونی در تهران انتشار یافت.

زبان اهل تصوف است . شاید هیچکس بیش از عالم بزرگ ربانی حجة الاسلام غزالی باعث حسن شهرت تصوف نبوده و بآن اندازه سعی نکرده است تصوف را بصورت فلسفه درآورد . ( تاریخ وفات غزالی ۱۱۱۱ - ۱۱۱۲ میلادی است . ) اینك بیانات غزالی دررسالهٔ المنقذ من الضلال دربارهٔ اینکه باچه‌شور و اشتیاقی کوشش کرده است هرمطلبی را درك کند :

« ولم أزل فی عنفوان شبابی منذ راهقت البلوغ قبل بلوغ العشرین الا الان وقدأناف السن علی الخمسین اقتحم لجة هذالبحر العمیق واخوض غمرته خوض الجسور لا خوض الجبان الحذور و أتوغل فی کل مظلمة و أتهجم علی کل مشکلة و أتقحم کل ورطة وأتفحص عن عقیدة کل فرقة . و استکشف اسرار مذهب کل طائفة لا میز بین محق و مبطل و متسنن و مبتدع لا أغادر باطنیاً الاوأحب أن اطلع علی بطانته ولا ظاهریاً الاواریدأن اعلم حاصل ظهارته . ولا فلسفیاً الا و أقصدالوقوف علی کنه فلسفته ، ولا متکلماً الا و اجتهد فی الاطلاع علی غایة کلامه و مجادلته . ولاصوفیاً الا و أحرص علی العثور علی سر صفوته ، ولا متعبداً الا وأترصد مایرجع الیه حاصل عبادته ، ولازندیقاً معطلاالاوأتجسس وراءه للتنبیه لاسباب جرأته فی تعطیل وزندقته وقدکان التعطش الی درك حقائق الامور دأبی و دیدنی من اول أمری وریعان عمری غریزة وفطرة من الله وضعتا فی جبلتی ، لاباختیاری وحیلتی حتی انحلت عنی رابطة التقلید وانکسرت علی العقائدالموروثه علی قرب عهد بسن الصبا . . . »(۱)

---

(۱) **یادداشت مترجم:** نقل از هامش جزء ثانی(صحیفهٔ۳) کتاب الانسان الکامل فی المعرفة الاواخر والاوائل للعارف الربانی والمعدن الصمدانی سیدعبدالکریم ابن ابراهیم الجیلانی چاپ مصر سنهٔ ۱۳۱۶ هجری .

بنا براین چون اعراض وانقطاع از دنیا و فکر وذکر و گلچینی
ازمسالك و مذاهب و گسستن برخی قیود و ترك حدود و ظواهردین از
اخص خصائص و اوصاف ممیزۀ تصوف است میتوان گفت تصوف ازبسیاری
جهات درست نقطۀ مقابل عقائد قطعیۀ بعض ازمذاهب مانند مانویان
و اسمعیلیان و غیره است ، واگر بخواهیم بنحو عادلانه تری تصوف را
توصیف کنیم بایدبگوئیم تصوف حاکی‌ازسکون‌نامحدوداست نه‌حرکت
معین و معلوم . چه بسا از توجه باین نکته غفلت میشود و دانشمندان
مخصوصاً آنانکه هرگز بمشرق زمین سفری نکرده اند مسالك و فرقی
از اسمعیلیه وبابیۀ امروزرا وابسته یانزدیك بصوفیه میدانند وحال آنکه
معمولاً با هم دشمنی بزرگ دارند و میان دو کس دشمنی امر طبیعی
است یکی آنکه دارای عقائد قاطع وثابت وجازم باشد و بحث و تغییری
درآن روا ندارد ، دیگر آنکه ازهرمسلك و مذهب و مملکتی فکری را
راکه بیشتر پسندآورداختیار کند ( یابعبارت دیگر ازهر گوشه‌توشه‌ای
واز هر خرمن خوشه ای بردارد ) . بابیه مخصوصاً و اهل تشیع نیز
که دشمن بابیه هستند هردو بتساوی ازصوفیه متنفرند زیرا نظرصوفیه
با دعاوی انحصاری صاحبان عقیدۀ ثابت ولایتغیّر مذهبی سازگار نیست
وهمین نفرت و کراهتی که نسبت بسهل انگاری و بی‌بند و باری صوفیه
بیان گردیدازتحریرات یکی ازمبلغین‌مسیحی‌موسوم به‌هنری‌مارتین(۱)
بسیار مشهود و هویدا است . اما در بارۀ علماءِ شیعه موریه (۲) وجهۀ
نظر عمومی آنها را نسبت بصوفیه بطرز قابل ستایش در فصل بیستم
کتاب بی نظیر خود معروف به حاجی‌بابا مجسم کرده است . بااینحال
تصوف درموارد مختلف شاید بالاخص در ممالك سنی برای متشرعین
و اهل تسنن سودمند واقع شده‌است وهرکسی کتاب مثنوی بزرگترین
شاعر عارف جلال‌الدین رومی را دیده باشد ابیاتی دررد معتزله وفلاسفه

---

(۱) Henry Martyn (۲) Morier

وکسانیکه پای بند دین نیستند بخاطر آورد وبسیاری از کسانیکه بعلت عقاید دینیخود بهلاکت رسیدند با اینکه بعد صوفیه نام آنها را درزمرهٔ اوتاد واولیاء قلمداد کردند در حقیقت بدعتهای گونا گونی آورده‌اند. از باب مثال میتوان گفت این معنی درحق این اشخاص صدق میکند:

اول حسین بن منصور حلاج (که در همین فصل دربارهٔ وی بحث خواهد شد). حلاج را ظاهراً در دسیسه و نیرنگ ید طولائی بوده واز این حیث مردی کاردان و خطرناك بشمار میرفته‌وبا قرامطه تماس ورابطهٔ نزدیک داشته است. دوم شیخ شهاب‌الدین یحیی سهروردی مقتول صاحب حکمت‌اشراق[(۱)] (که‌درسال ۱۱۹۱ میلادی بقتل رسید). جامی در نفحات‌الانس (صفحات ٤-٦٨٣) گوید شیخ را بالحاد و انکار خدا و فساد عقیده و ارتداد و اعتقاد بحکماءِ قدیم متهم ساختند. سوم فضل‌الله مبتکر عقیدهٔ حروفیه است[(۲)] که درسال ۲-۱٤۰۱ میلادی بفرمان امیر تیمور کشته شد. چهارم نسیمی شاعر ترك از پیروان فضل‌الله است که بسال ۱۸-۱٤۱۷ در حلب زنده زنده پوست ازتن اوجدا کردند. مبلغین مذاهب بدع وضلال با لباس‌مبدّل یعنی در کسوت درویشان (نه برخصلت ایشان) بدعوت میپرداختند و فدائیان حشاشین نیز در واقع چندین بار با همین جامهٔ فقر و دلق ریائی درآمدند.

لکن صوفیان واقعی نیز باهم اختلاف کلی‌داشتند زیرا راه‌وروش آنها اساساً راه و روش انفرادی بوده و تمایلی چندان به ترویج و تبلیغ طریقت خود نشان نمیدادند. عارف کامل منازل و مراحل متعددی را

---

(۱) شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی مقتول را با شیخ شهاب الدین عمر سهروردی که باسعدی آشنائی داشت و در تاریخ ٥ - ۱۲۳٤ میلادی در گذشت نباید اشتباه کرد (رجوع شود به بوستان سعدی چاپ گراف صفحهٔ ۱٥۰).

(۲) مقالهٔ نگارنده در بارهٔ این فرقه در مجلهٔ انجمن سلطنتی آسیائی شمارهٔ ماه ژانویهٔ ۱۸۹۸ میلادی صفحات ٦۱ تا ۹٤ دیده شود. و نیز به تاریخ شعر عثمانی تألیف گیب جلداول صفحات ۳۳٦ تا ۳۸۸ مراجعه شود:

Gibb, History of Ottoman Poetry.

پیموده و براهنمائی پیران طریقت یا مراشد و مشایخ و رهبران روحانی مختلف یک دورهٔ ممتد ریاضت‌را برای نیل بمقام عرفان میگذراندند. عرفان همهٔ مذاهب موجوده را کم‌و بیش از مظاهر ضعیف حقیقت بزرگی میداند که در نهان همهٔ موجودات است و عارف کسی را گویند که بآن حقیقت بزرگ واصل و متصل گردد. نه اورا رغبت افاضه و نه هر کس‌را جز معدودی که تربیت لازم یافته باشند استعداد و امکان استفاضه باشد. وان(۱) اهل تصوف را کلاً بسه طبقه تقسیم میکنند(۲):

اول کسانیکه برای همهٔ مذاهب وطریقه‌های فلسفی وعلوم حقیقت واحدی قائل هستند.

---

(۱) Vaughan

(۲) **یادداشت مترجم**: بعداز این کتاب تألیفات دیگری دربارهٔ صوفیه انتشار یافته است از جمله نگاه کنید به: دائرة المعارف ادیان و علم الاخلاق تألیف هیستینگز جلد دوازدهم، چاپ ۱۹۳٤ مسیحی، صفحات ۱۱ تا ۱۷:

Encyclopedia of Religion and Ethics, edited by James Hastings, 1934.

دائرة المعارف اسلامی Encyclopédie de l'Islam جلد چهارم چاپ ۱۹۳٤ مسیحی، مبحث تصوف، صفحات ۷۱۵ تا ۷۱۹؛ مقدمهٔ تصوف تطبیقی تألیف ژاك دو مارکت چاپ پاریس ۱۹٤۸:

Jacque de Marquette, Introduction à la Mystique comparée, Paris, 1948.

سال بعد این کتاب در نیویورك بزبان انگلیسی نیز انتشار یافته است:

Introduction to Comparative Mysticism, New York, 1949.

عرفای اسلام تألیف نیکلسون چاپ لندن ۱۹۱٤:

Reynold A. Nicholson, The Mystics of Islam, London, 1914.

تصوف شرقی تألیف پامر بامقدمهٔ آربری چاپ دوم:

E. H. Palmer, Oriental Mysticism, Introduction by A. J. arberry.

مطالعات در تصوف اسلامی تألیف نیکلسون ۱۹۲۱:

Reynold A. Nicholson, Studies in Islamic Mysticism. Cambridge, 1921.

ماسینیون در بارهٔ حلاج:

La Passion d' al-Hossayn-ibn Mansour al-Hallaj, Par Louis Massignon, Tome II. Librairie Orientale, Paris, 1922.

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۶۲۱)

دوم : اهل کشف و شهود .

سوم : اهل کرامات و خوارق عادات(۱) . افرادی از هر سه طبقه در میان صوفیه وجود دارند . لکن در اوائل امر و دوره‌ای که در این فصل مورد مطالعه است صوفیه بیشتر از طبقهٔ دوم ( یعنی از اهل کشف و شهود ) بودند . القشیری و الیافعی وفریدالدین عطار وجامی‌ودیگران در احوال متقدمین از صوفیه مانند ابراهیم ادهم ( تاریخ وفات۸ — ۷۷۷ میلادی ) ومعاصرینش سفیان الثوری و داود طائی و ابو هاشم و رابعه العدویه یا فضیل عیاض ( تاریخ وفات ۸۰۳ میلادی ) و معروف کرخی

---

(بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ۶۲۰)

دکتر قاسم غنی تاریخ تصوف در اسلام ۱۳۲۲ شمسی هجری ( جلد دوم بحث در آثار وافکار واحوال حافظ) .

کتاب کشف وشهود در تصوف ایران تألیف آقای دکتر عبدالحسین علی - آبادی ، چاپ پاریس ۱۹۳۹ میلادی :

Dr. Abdol - Hossein Aliabadi, L'Illumination dans le Mys- ticisme de l'Iran, Paris, 1939.

عرفای اسلام تألیف پروفسور آربری چاپ لندن ۱۹۵۰ مسیحی :

A. J. Arberry, Sufism - An Account of the Mystics of Islam, London, 1950.

ترجمهٔ مثنوی بانگلیسی توسط نیکلسون ؛ ترجمهٔ رباعیات جلال الدین رومی بشعر انگلیسی چاپ لندن ۱۹۴۹ مسیحی توسط پروفسور آربری .

The Ruba'iyat of Jalal-al-Din Rumi, Select translations into English verse by A. J. Arberry, London, 1949.

---

**(۱) یاد داشت مترجم :** آقای تقی زاده مینویسند : « چقدر شیرین است قصهٔ عوامانهٔ منسوب به بایزید که گویند بشهری رسید ودر بازار راه میرفت در دکان آشپزی دید پلو پخته و مرغهای بریان روی آن . بخاطرش رسید یک قدرت نمائی بکند . مرغان پخته را کش کرد ومرغها زنده شده پریدند . مردم که‌این کرامت را از او بدیدند بسوی او ریختند وبدنبالش روان شدند وقطعات لباس اورا برای تبرک می بردند . چون دید غوغای عظیمی است وصدهزار نفر از روی اعتقاد دنبال کردند . پشیمان شد که از ناشناسی وتجرد وعزلت خود را خارج کرد . پس وقتی که قدم زنان تابیرون شهر رسید . دید هنوز خلق انبوه اورا دنبال میکنند . شلوار باز کرد وعلناً ( شاید روبقبله ! ! ) ادرار کرد ویکمرتبه عوام مردم تف کنان ولعنت خوانان بر گشته‌متفرق شدند . آنگاه بمریدان خود گفت : بلی آنها که‌به کشی میآیند به چشی میروند . »

( تاریخ وفات ۶-۸۱۵ میلادی ) و بشربن حارث ( تاریخ وفات ۲ ـ ۸۴۱ میلادی ) و احمدبن خضرویه ( تاریخ وفات ۵-۸۵۴ میلادی) والمحاسبی ( تـاریخ وفات ۸ ـ ۸۵۷ میلادی ) و ذوالنون مصری ( تـاریخ وفات ۸۶۰ ـ ۸۵۹ میـلادی ) و سری السقطی ( تاریخ وفـات ۸۶۷ میلادی ) و امثالهم مطالبی نوشته‌اند کـه اگر دقت کنیم می بینیم اظهارات این اشخاص از حدود ترک عـلائق دنیوی و توجه بخدا و پرهیز کاری خارج نیست و آرزوی قلبی آنهـا غیر از قید و دلبستگی به تشریفات و مراسم چیز عمیق‌تری بوده است که روحهای سر کش و سوزان آنها را بیشتر بتواند راضی و خشنود سازد و خدا را برای خدائیش دوست بـدارند نه برای سزا و جزا یا ثواب و عقاب و در عشق پر حرارت باشند . بعضی از رهروان طریقت و اهل‌الله را کـه در فوق نام بردیم کلماتی است کـه شیخ عطار در تـذکرة‌الاولیاء و جامی در نفحات‌الانس و بهارستان ضمن حالات آنها نقل کرده اند و ما بی آنکـه در انتخاب مطالب دقت خاصی کرده باشیم کلمات ذیل را برای تشریح این نکته میآوریم :

**ازکلمات ابراهیم ادهم :**

« الٓهی تو میدانی که هشت بهشت در جنب اکرامی کـه بـا من کردهٔ اند کست و در جنب محبت خویش ودرجنب انس دادن مرابذکر خویش و در جنب فراغتی کـه مـرا دادهٔ در وقت تفکر کردن من در عظمت تو . » ( عطار )

روزی از او پرسیدند چرا ملک بلخ را رها کردی ؟ پاسخ داد :

« روزی بر تخت نشسته بودم . آئینه درپیش من داشتند . درآن آئینه نگاه کردم ، منزل خودگور دیدم و درآن مونسی نه ، سفری درازدیدم در بیش و مرا زادی نه ، قاضی عادل دیدم و مرا حجت نه . ملک بردلم سرد شد . » ( عطار )

مردی ده هزار درم پیش او بـرد نپذیرفت . گفت : « میخواهی که نام من از میان درویشان پاك کنی باین قدر سیم ؟ » (عطار)

« سه حجاب باید کـه از بیش دل سالك برخیزد تـا درِ دولت برو گشاده گردد : یکی آنک اگر مملکت هر دو عالم بعطای ابدی بذو دهند شاذ نگردذ از برای آنك بموجودی شاذ گردذ و هنوز مردی حریص است والحریص محروم . دوم حجاب آنست که اگر مملکت هردو عالم او را بوذ و ازو بستانند بافلاس ، اندوهگین نگردذ از برای آنك این نشان سخط بوذ والساخط معذب . سوم آنك بهیچ مدح و نواخت فریفته نگردذ که هرك بنواخت فریفته گردذ حقیر همت گردذ و حقیر همت محجوب بوذ . عالی همت باید که بوذ » (عطار)

**از کلمات سفیان ثوری :**

« جون درویش گرد توانگر گردذ بدانك مرائی است و جون گرد سلطان گردذ بدانك دزد است . » (عطار)

« سبحان آن خذائی که می کشذ ما را و مال می‌ستاند و ما اورا دوستتر می‌داریم . » (عطار)

« اگر کسی ترا گویذ نعم الرجل انت این ترا خوشتر آیذ از آنك گویند بئس الرجل انت بدانك تو هنوز مردی بذی . » (عطار)

**از کلمات رابعهٔ عدویه :**

« ثمرهٔ معرفت روی بخذای آوردنست . » (عطار)

« آلهی مارا از دنیا هر جه قسمت کردهٔ بدشمنان خوذده‌وهرجه از آخرة قسمت کردهٔ بدوستان خوذ ده که مرا تو بسی . » (عطار)

استغفرالله من قلة صدقی فی استغفرالله (جامی)(۱)

« خداوندا اگرترا از بیم دوزخ می‌برستیم در دوزخم بسوزواگر

---

(۱) **یادداشت مترجم :** نقل از نفحات الانس چاپ هند صفحهٔ ۴۵۳ .

بامید بهشت می‌برستیم بر من حرام گردان واگر برای تو ترا می‌برستیم جمال باقی دریغ مدار . » ( عطار )

**از کلمات فضیل بن عیاض :**

من حق را سبحانه و تعالی بر دوستی پرستم که نشکیبم که نپرستم . ( جامی ) (۱)

« میخواهم تا بیمار شوم تا بنماز جماعت نباید شد تا خلقم را نباید دید . » ( عطار )

« هر کرا از تنها بوذن وحشت بوذ و بخلق انس دارذ از سلامت دور است . » ( عطار )

« هرك از خدای بترسذ جمله جیزها ازو بترسذ وهرك ازخدای نترسذ از جمله جیزها بترسذ . » ( عطار )

کلمات متقدمین اهل تصوف را صد چندان میتوان بعنوان مثال آورد ولی برای تشریح مراحل اولیه تصوف در اسلام همین اندازه کافی است گفته شود که تصوف در آن مراحل بیشتر عبارت بوده است از ریاضت و ترك علائق ووساوس دنیوی و عشق وذم طاعت و عبادت‌ظاهری که صرف لقلقهٔ لسان است و از روی خلوص نیت نباشد و این صفاتی است که اختصاصاً صوفیه درآن عصر بیشتر بدان متصف بوده‌اند .

فن کرمر(۲) این نوع صوفیگری را که باگوشه نشینی و ریاضت و زهد و پرهیز کاری بسیار توأم است از نوع تصوفی میداند که اوائل امر میان عرب پیدا شده و نفوذ خارجی در آن راه نداشته واگر داشته است نفوذ صومعه‌نشینان عالم مسیحیت بوده نه نفوذ افکار ایران و یونان و هندوستان .

---

(۱) **یادداشت مترجم :** نقل از نفحات الانس چاپ هند صفحهٔ ۳۸ .

Alfred von Kremer (۲)

بطور قطع فکر وحدت وجود نخست در اواخر قرن نهم و آغاز قرن دهم میلادی پیدا شد وپیدایش این فکر با ظهور دو تن ازعرفا توأم بوده است : یکی ابویزید ( بایزید ) بسطامی که از یك خانوادهٔ مجوس برخاست ( ونخستین کسی که درطائفهٔ بایزید اسلام آورد جدّوی بود که آدم نامیده میشد ) . دوم جنید بغدادی ( بقول جامی او نیز ایرانی بود) وسیدالطائفه لقب داشته‌است . گویند بایزید خودرا اقیانوس بیکران(۱) وعرش خدا ولوح محفوظ و قلم یا کلمهٔ آفرینش حق ، و ابراهیم وموسی وعیسی ازانبیاء وجبرائیل ومیکائیل واسرافیل ازملائکهٔ مقربین میدانسته است . زیرا بگفتهٔ اوهر کس بوجود حقیقی یعنی بمقام حق‌الیقین واصل شود مجذوب و متصل و « فانی فی‌الله » و « باقی بالله » است . درمورد دیگر گفته است « سبحانی ما اعظم شأنی » . عطار نیز گفتهٔ او را چنین نقل کند : «انی اناالله لااله الاانا فاعبدونی» و نیز عطار گوید : « وچون کار او بلند شذ سخن او درحوصلهٔ اهل ظاهر نمی گنجیذ . حاصل هفت بارش از بسطام بیرون کردند . »

بایزید درمورد دیگر گفته‌است : «اگرحقیقت حال خود ازشما پنهان دارم زبان ملامت دراز کنید و اگربشما مکشوف گردانم حوصلهٔ شما طاقت ندارد . »

جنید نیز بیشتر بهمین نهج سخن گفته است : « خدای تعالی سی سال بزبان‌جنید بابشرسخن(۲) گفت وجنید درمیان‌نه وخلق‌را خبرنه» . « غایت توحید انکار توحید است(۳) . »

---

(۱) رجوع شود بکلمهٔ صوفی در فرهنگ اسلام تألیف هیوز وغیره :
Hughes, Dictionary of Islam.

(۲) این داستان در تذکرة الاولیاء عطار اینطور ضبط شده است : «خدای تعالی سی‌سال بزبان جنید باجنید سخن گفت وجنید در میان نه وخلق را خبرنه . »

(۳) **یادداشت مترجم :** یعنی آنچه را توحید بدانی چون نیك بنگری دریابی که توحید نه آنست وبکنه ذاتش خرد پی‌نبرد . بعبارت بهتر ماعرفناك حق معرفتك .

بنابراین با آمدن عرفای مزبور که صوفیه آنها را از بزرگترین شیوخ و مراشد خود میدانند طریقهٔ دیگری به طریقهٔ متصوفهٔ قدیم که عبارت از ترك علائق و توجه بخدا بود افزوده شد و آن وحدت وجود بطریقهٔ افراطی و کامل بود . این تحول در واقع امر طبیعی است : نخست گذشتن از مرحله‌ایست که تنها خدا قابل دوست داشتن وموضوع اندیشه و تفکر بودن است و بشر مانند قلمی که بین انگشتان کاتب قرار گیرد صرفاً آلتی برای اجرای قدرت اوست و فقط زندگانی روحانی دارای اهمیت باشد . آنگاه رسیدن بمرحلهٔ دیگریست که حقیقت یگانه از آن خدا و عالم ماده سراب و دنیای ظاهر سایهٔ هستی است . در واقع برای سیر این مرحله فقط گامی کوچك برداشته‌میشود . این نکته شایان توجه است که بایزید و جنید هردوایرانی بودند و باحتمال بسیار پس از آنکه با آن شور وحرارت بتصوف گرویدند افکاری‌را که مدتها در ایران وجود داشت و خاص این سرزمین بود وارد تصوف کردند زیرا عرفای ایران بودند که باطول وتفصیل فوق‌العاده تصوف را ازجنبهٔ وحدت وجود بسط و توسعه دادند . معذلك باید در نظر داشت که با مطالعهٔ اشکال و صور دیگر تصوف قدمی که درمرحلهٔ ترك علائق دنیوی بسوی وحدت وجود برداشته شد قدم بلند و دشواری نبوده است .

دراینجا لازم است سخنی دربارهٔ حسین‌بن منصورحلاج بگوئیم . چنانکه قبلاً اشاره شد اگرازروی قدیمترین ومعتبرترین منابع داوری کنیم احتمال میرود نسبت بمراشد دیگر حتی از عرفائی که پیشرفتهای بیشتری کرده بودند وضرری نداشتند وجود حلاج خالی از ضرر وزیان نبوده است لکن‌متأخرین ازعرفا مانند فریدالدین عطار وحافظ وامثالهم حلاج را قهرمانی میدانند که تنها عیب او فاش کردن اسرار بود و این درصورتی است که بتوان عیبی برای او قائل شد . این مرد درآغاز قرن دهم میلادی زندگانی میکرد و در خلافت المقتدر بسال ۹۲۲ میلادی

چنانکه درافواه عامه شایع بود بیشتر بآن دلیل بقتل رسید که برخلاف موازین شرع سخن میگفت و در عالم وجد وحال «اناالحق» گفته بود! مبسوط ترین شرحی که قدما دربارهٔ او نوشته‌اند شرحی است که ابن‌الندیم درالفهرست (صفحات ۱۹۰ تا ۱۹۲) و عریب درذیل تاریخ طبری (چاپ دوخویه صفحات ۸۶ تـا ۱۰۸) نوشته و مصحح دانشمند آن کتاب نیز داستانی ازابن‌مسکویه بدان ضمیمه کرده است. صاحب‌الفهرست حلاج را ایرانی میداند ولی معلوم نیست از اهل نیشابوریا مرو یا طالقان یاری یا کوهستان(۱) بوده‌است. ابن‌الندیم گوید: حلاج مردی محتال وشعبده‌باز ومتمایل بمذاهب‌صوفیه بوده، الفاظ‌صوفیه‌را زیب کلام خود قرارمیداده ودعوی احاطه بکلیهٔ علوم را داشته ولی درحقیقت اطلاعات او صفر بوده است. از صنعت کیمیاگری چیزی میدانسته و مردی نادان و مبارزی سرسخت بوده و نسبت بسلاطین جسور و گستاخ و در کارهای بزرگ مداخله میکرده وبرای ایجاد انقلاب دردولتها سری پرشور داشته ونزد اصحاب خود ادعای خدائی نموده و قائل بحلول بوده، نزد پادشاهان متظاهر بتشیع ونزد تودهٔ مردم معتقد بتصوف... ومدعی شده است که خداوندرجسم اوحلول کرده وحق‌سبحانه وتعالی هم خود اوست وبالاتر و والاتر از آنست که اینان در حق او گویند! در جزءِ سوم کتاب تاریخ طبری درصفحهٔ ۲۲۸۹ آمده است که در سال ۹۱۳ میلادی هنگامی که حلاج آواره وسرگردان ازشهری بشهری میرفت ابوالحسن علی‌بن عیسی وزیر المقتدر خلیفه ویرا بیازمود و دید از قرآن و علوم تابعه و فرعیهٔ آن ازفقه وحدیث وغیره و همچنین ازشعر ولغت عرب بکلی عاری است. وزیرخلیفه بحلاج گفت بهتر آن باشد که طهارت آموزد وبفرائض شرع عمل کند نه‌اینکه رسائلی بنویسد که خودنداند چه‌نوشته است وسخنان

---

(۱) **یادداشت مترجم:** قهستان.

پریشان از این قبیل گوید(۱) : « ینزل ذوالنور الشعشعانی الذی یلمع بعد شعشعته . » حلاج را ظاهراً مدت کوتاهی در کنار رودخانهٔ دجله نخست در یك ساحل رودخانه و آنگاه در ساحل دیگر در برابر شرطه با طناب بصلیب یا داری بستند ( ولی میخکوب نکردند ) سپس بزندان افکندند . در زندان حلاج تا حدی آداب و رسوم شریعت را بر مذهب اهل سنت رعایت کرد و بدین وسیله خواست در دلها راهی پیدا کند .

ابتدا برای علی بن موسی‌الرضا ثامن الائمه در فرقهٔ اثنی عشریه تبلیغ میکرد و از دعاة و مبلغین وی بشمار میرفت . هنوز این سمت را داشت کـه او را دستگیر کردند و در کوهستان ایران تازیانه زدند . حلاج کوشش کرد ابوسهل نوبختی را جلب کند . ابوسهل گفت درصورتی ایمان آورم که از هوا درهمی فرود آورد که نام وی و نام پدرش بر آن درهم باشد و از دراهم معروف نباشد . در آنصورت بسیاری دیگر نیز باو ایمان آورند . حلاج نپذیرفت و مدعی معجزاتی دیگر شد ازجمله گفت دست خویشرا درازکند وچون پیش کشد مشت اوازمشك ومسكوك(۲) پرشود و میان تماشاگران پخش کند . اسامی چهل و شش کتاب ورسالهٔ او در الفهرست ( صفحهٔ ۱۹۲ ) مذکور است و گویند در یکی از کتابها نوشته است :

---

(۱) در نسخهٔ عربی طبری موزهٔ بریطانیا بعلامت Add.۹۶۹۲ ( اوراق ۳۱۷ الی آخر ) مقدار معتنابهی از شطحیات وی ضبط شده وتا آنجا که نگارنده توجه کرده بیشتر ازهمین مقوله است که درفوق نقل شد .

(۲) **یادداشت مترجم :** این دراهم را « دراهم القدرة » نام نهاده بود (خاندان نوبختی تألیف عباس اقبال استاد فقید دانشگاه تهران ۱۳۱۱ هجری‌شمسی ، صفحهٔ ۱۱۶ ) .

«انی مغرق قوم نوح ومهلک عاد وثمود.» (۱)

نخستین بار که حلاج عرض وجود کرد طبق همان مأخذ در سال ۹۱۱-۲ میلادی بوده‌است. ده سال بعد یعنی درسال ۹۲۲ میلادی بوضع ظالمانه‌ای اعدام شد. زنی در شوش ازخانهٔ خود جماعاتی را که بخانهٔ حلاج آمد ورفت داشتند مشاهده کرد وخبرداد. حلاج هویت خود را انکار کرد ولی یکی از مریدان سابقش حلاج را از جای ضربت و زخمی که برسرداشت بشناخت. بعد از آنکه هزارتازیانه براونواختند هر دو دست وهر دوپایش را بریدند و پس از آنکه اورا کشتند جسدش را در آتش بسوختند.

بگفتهٔ عریب حلاج نزد هر گروه و مذهبی دعوی همان مذهب و مسلک را داشته است. نزداهل‌سنت وجماعت متظاهربه تسنن ونزدشیعه متظاهربه‌تشیع ونزد معتزله ازمعتزله بوده است. طب وکیمیا و سحر و شعبده ازعلومی است که برای او بر شمرده‌اند. دعوی مظهریت داشته وکلمات ناشایسته و ناسزائی که نسبت بخدا و انبیاء و رسل گفته است مایهٔ تأسف و تأثر است. بیکی از مریدان خود میگفت «تو نوح هستی!» بدیگری میگفت: «توموسی هستی!» بسومی خطاب میکرد: «تو محمد هستی!» وبعدتوضیح میداد که من‌سبب شدم روح پیمبران بابدان شما بازگردد. یکی از مورخین الصولی است که حلاج را بارها شخصاً دیده بود. الصولی گوید: حلاج مردی است نادان ولی مدعی هوش و ذکاوت، درنطق وبیان حاضرالذهن وآماده نیست ولی بفصاحت و بلاغت

**عریب دربارهٔ حلاج چه نوشته است؟**

(۱) این دوقوم ازاقوام بت پرست اعراب قدیم اند که هود وصالح بترتیب برآنها مبعوث شدند و چون ایمان نیاوردند و سرسختی و لجاجت نشان دادند معدوم شدند. یک قوم دوچار طوفان شدیدی گشت وقوم دیگر در اثر صدای هولناکی که از آسمان شنیده شد از میان برفت. رجوع شود بقرآن سورهٔ هفتم (اعراف).

علم شده است . مرد مکّار و او باشی‌است که با جامهٔ صوف و دلق ریائی بتقوی و پرهیز کاری تظاهر کند . (۱)

گذشته‌از آنچه دربارهٔ‌حلاج گفته‌شداین مطالب‌را نیزابن‌مسکویه در حق او نوشته و در کتاب‌العیون آمده (و دوخویه بتفصیل کمتری در ذیل شرحی که عریب نوشته نقل کرده است ) .

**ابن مسکویه و کتاب العیون دربارهٔ حلاج**

شایعاتی دربارهٔ نفوذ حلاج میان مأمورین جزء وعوام‌الناس پیچید که حلاج مرده را زنده کند وجن وپری بفرمان او گردن نهند وهرچه بخواهد برایش آماده سازند و معجزاتی را که انبیاءِ پیشین داشته‌اند اونیز دارا باشد . شرح این ماجرا نزد حامد وزیر خلیفه بردند . ضمناً‌حلاج سه‌تن ازپیروان خود یکی موسوم به السمری ، دیگر شخص کاتب ، سوم یکی از افراد طائفهٔ بنی‌هاشم را نبی خواند و خود دعوی الوهیت کرد . آن سه نفررا بدستور حامد گرفتند و بازجوئی کردند . درنتیجهٔ بازجوئی معترف شدند که از مبلغین و دعاة اویند و او را خدای خود خوانند و بر احیاءِ اموات قادر شناسند . حلاج که در بند بود جداً همهٔ این مراتب را منکر شد . در زندان اجازه داشت هر که را بخواهد ملاقات کند و سوای نام خود بنام محمدبن احمد الفارسی معروف بود . السمری که یکی از انبیاءِ سه گانهٔ وی بود دختری داشت . آن دختر شمه‌ای از اقوال و افعال او را که بسیار زیان‌آور است بیان کرده است . در منازل السمری و حیدره و القنّاعی هاشمی بسیاری از تحریرات او بدست آمد . پاره ای با آب طلا روی کاغذ چینی و دیبای زربفت و حریر و پرند نوشته شده(۲) و با جلد پوست اعلی صحافی و تجلید شده بود .

---

(۱) رجوع‌شود به‌مادهٔ‌اشتقاق لفظ صوفی‌در صفحات ۶۰۸ و ۶۰۹ همین کتاب .

(۲) باآنچه‌دربارهٔ کتب‌مانویان درصفحهٔ ۲۴۳ این کتاب گفته‌شده مقایسه‌شود .

سپس دو تن از دعاة اورا موسوم به ابن بشر و شاکر در خراسان دستگیر کردند و تعلیمات و دستورهائی را که حلاج بآن دونفر و عمال دیگر خودداده بود نزد آنها یافتند. این کشفیات کار حلاج رادشوارتر ساخت. دیگراز معجزاتی که بوی نسبت دادند این بود که پیکرخودرا چنان بزرگ سازد که اطاق‌را فراگیرد وفضای اطاق را پر کند وطوطی مرده را برای خلیفه المقتدر زنده کرد و اینکار ها باندازه ای در خلیفه مؤثر افتاد که راضی بکشتن اونمیشد. حلاج سفرهای زیاد کرد وبرای دیدن ریسمان بازی که ازشیرین کاریهای معروف آن عصر بشمارمیرفت بهندوستان رفت. زنی بند باز ریسمانی را بهوا میافکند و از ریسمان بالا میرفت و درهوا ناپدید میشد. دیگر از بدعتهائی که حامد درکتابهای حلاج یافت تعلیمات مفصل و دقیق وی در بارهٔ حج است. حلاج دستور داده بود مناسک حج را درهر نقطه‌ای میتوان بجای آورد واطاقی مخصوص اینکار ترتیب داده بود و چنین وانمود میکرد که این بدعت وسایر بدعتهارا از تحریرات حسن بصری گرفته است. بدین جهت محکوم به اعدام گردید و چنانکه قبلاً گفته شد بوضع ظالمانه ای بقتل رسید یعنی پس ازنواختن ضربات تازیانه ( دست و پا وسرشرا بریدند و سوزاندند ) واجرای این حکم بعهدهٔ صاحب‌الشرطه محمدبن عبدالصمد واگذار شده بود. مخصوصاً باو سپردند بحرفهای حلاج هیچ گوش فرا ندهد. بعداز آنکه سرش را مدت کوتاهی روی پل‌دجله بمعرض نمایش گذاشتند بخراسان فرستادند. اصحاب‌وی درخراسان مدعی شدند که شخصی‌را که مثله کرده‌وبقتل رساندندحلاج نبوده بلکه یکی ازدشمنان حلاج بوده است که تغییر شکل یافته ( و سپر بلای او شده است ) ( و عین همین دعوی را دسته ای از عرفای عیسوی و بعداز آنها مسلمین در بارهٔ عیسی داشته‌اند) (۱). حتی برخی از مریدانش مدعی

---

(۱) رجوع شود بقرآن سورهٔ چهارم ( النساء ) آیهٔ ۱۵۶ : و قولهم انا قتلنا المسیح عیسی بن مریم رسول‌الله و ما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه لهم وان (بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۶۳۲)

شدند که پس از آن تاریخ یعنی تاریخی که خبر قتل او داده شد حلاج را بازهم دیده و باهم سخن گفته اند.

از کتاب فروشان بقید قسم التزام گرفته شد که از خرید و فروش نوشته های حلاج خودداری کنند.

مدت اسارت وی از تاریخی که دستگیر شد تاروزی که بقتل رسید هشت سال و هفت ماه و هشت روز بوده است.

همدانی این واقعه را بتفصیل بیشتری بیان کرده ودو خویه ذیل صفحات ۹۶ تا ۱۰۱ کتاب عریب که خود بانتشار آن اقدام نموده شرحی قریب باین مضمون افزوده است: یکی از مریدان حلاج معروف به السمری چون ازطرف حامد مورد بازجوئی واقع شد اظهار داشت که دروسط زمستان موقعی که نزدیك استخر فارس با مرشد خود حلاج سفر میکرد حلاج خیار سبز نوچیده ای از میان برف برون آورد وباو دادوسمری هم آن خیاررا خورده است. حامد بشنیدن این حرف سمری را دشنام داد و کذاب خواند و بفرمود ملازمین دهانش را فرو کوبند.

شاهد دیگری گفت حلاج میوه های خلق الساعه ای فی المجلس بوجود میآورد ولی چون بدست مردم میرسید به براز مبدل میگشت.

همینکه حلاج بقتل رسید دیری نپائید که سیلی عظیم دردجله روان شد. مریدان حلاج گفتنداین سیل بدان سبب جاری شده است که خاکستر جسد سوختهٔ حلاج را برودخانه ریخته اند. بعض دیگر از پیروانش مدعی رؤیت وی شدند و گفتنددرراه نهروان برخری سواروبسوی نهروان رهسپار بوده و ازقول او چنین نقل کنند که درواقع حیوانی را بجای او

---

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۶۳۱)

الذین اختلفوا فیه لفی شک منه مالهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه یقیناً بل رفعه‌الله الیه وکان‌الله عزیزاً حکیماً.

**یادداشت مترجم:** کسانیکه تفسیر این آیه را بخواهند مورد دقت قرار دهند به کتاب محو الموهوم تألیف علامهٔ فقید شریعت سنگلجی طاب ثراه چاپ تهران، اردی بهشت ۱۳۲۳، رجوع نمایند.

شاعران‌را خه و احسنت مدیح رود کی‌راخه و احسنت هجاست

معروفی بلخی ویرا سلطان شاعران خوانده و از کلماتی که باو نسبت داده شده از جمله این مصراع که « اندر جهان بکس مگرو جز بفاطمی » ظاهراً برمیآید که رودکی باسمعیلیان تمایل داشته واینمعنی با بیان نظام‌الملک بسیار خوب تطبیق میکند که در سیاست‌نامه ( چاپ شفر صفحات ۱۸۸ تا ۱۹۳ ) ولی‌النعمت و ممدوح وی نصربن احمد سامانی (۹۱۳ تا ۹۴۲ میلادی ) رامتمایل باسمعیلیان میداند . همچنین دقیقی که پیش از فردوسی بوده است گوید : اگر بخواهم آنکه‌را رود کی ستوده است بستایم بدان کس مانم که خرما بهجر یا باصطلاح انگلیسی زغال‌سنگ به‌نیو کاسل(۱) ( یاباصطلاح فارسی زیره‌بکرمان) برد(۲) . حتی عنصری ملک‌الشعرای سلطان محمود غزنوی اذعان‌دارد که در غزل بپایهٔ رود کی نمیرسد .

رود کی در قریه‌ای نزدیک سمرقند بجهان آمده و عوفی او را کور مادر زاد دانسته است ( هر چند دکتر اته(۳) در صحت این قول تردید کرده است ) . رود کی نه‌تنها شاعری شیرین سخن بلکه‌خواننده‌ای خوش‌آواز و در نواختن چنگ و عود ماهر و زبردست و مورد لطف خاص ممدوح و ولی‌النعمت خود نصر دوم بوده است . در حقیقت مشهورترین کاررود کی(که تقریباً در همهٔ تذکره‌های فارسی آورده‌اند ) همان قصیده‌ایست که بالبدیهه گفته و در فصل نخستین این کتاب شرح دادیم ( صفحات ۳۰-۲۶ ) و از قرار معلوم آنرا باآهنگ چنگ دربرابر

---

(۱) New Castle

(۲) **یادداشت مترجم :** عوفی در لباب الالباب اینطور عین شعر را نقل کرده است :

| | |
|---|---|
| کرا رود کی گفته باشد مدیح | امام فنون سخن بود ور |
| دقیقی مدیح آورد نزد او | چو خرما بود برده سوی هجر |

(۳) Dr. Ethé

شاه خوانده است(۱) . در پایان زندگانی(۲) رودکی از چشم پادشاه افتاد و به تنگدستی وعسرت دوچار شد ( و دلیل آن شاید همان اعتقادات مذهبی او باشد که پیش از این بدان اشاره کردیم ) ولی هنگامی که در کمال حسن شهرت و قبول عامه وعزت زندگانی میکرد بگفتهٔ عوفی دویست غلام داشت و صد شتر در زیر بنهٔ او میرفت(۳) . عوفی گوید اشعار او صد مجلد کتاب را فرا میگرفت وجامی در بهارستان باستناد کتاب یمینی ( تاریخ سلطان محمود غزنوی تألیف عتبی ) گوید که اشعار او یک میلیون و سیصد هزار بیت بوده است(٤) . از اینهمه اشعار تنها قسمت بسیار کمی بما رسیده ولی همان مقدار هم که رسیده خیلی بیش از آنست که قبلاً تصور میشده است . دکتر هرن(٥) درچاپ نفیسی که از فرهنگ اسدی منتشر کرده است ( صفحات ۱۸ تا ۲۱ ) تذکر داده است که در آن کتاب از رودکی بیش از هر یك از شعراءِ قدیم دیگر استشهاد شده است و تقریباً ۱٦ بیت از مثنوی مفقود کلیله ودمنه را نقل میکند وبسیاری جنگهای چاپ نشده و آثاری نظیر آن درموزهٔ بریتانیا و سایر کتابخانهای بزرگ اروپا هست که مقدار بسیار معتنابهی

---

(۱) قدیمترین ومعتبر ترین روایتی که از این حکایت شده در چهار مقالهٔ نظامی عروضی سمرقندی است . ترجمهٔ انگلیسی نگارنده دیده شود ( چاپ لوزاك ۱۸۹۹ میلادی صفحات ٥۱ تا ٥٦ ) وهمچنین رجوع کنید به مقالهای که در بارهٔ منابع دولتشاه درمجلهٔ انجمن سلطنتی آسیائی شمارهٔ ژانویه ۱۸۹۹ صفحات ٦۱ تا ٦۹ نوشته ام .

(۲) السمعانی گوید مرگ او در سال ۳۲۹ هجری مطابق با ۱ - ۹٤۰ میلادی رویداده است ( والمنینی در شرح خود برتاریخ العتبی چاپ قاهره بتاریخ ۱۲۸٦ هجری جلد اول صفحهٔ ٥۲ ازوی استشهاد کرده است ) .

(۳) جامی ازباب مبالغه عدد شتران را چهارصد نفرذکر کرده است .

(٤) رشیدی شاعر سمرقندی در یکی از اشعار خودگوید : « شعر اورا برشمردم سیزده رهصد هزار » که یک میلیون و سیصدهزار میشود .

(٥) Dr. Horn

از اشعار رود کی‌را میتوان از میان آنها بدست آورد. دکتر اته در رسالهٔ شایان ستایشی که دربارهٔ رود کی نوشته (۱) ازاین مآخذ ۵۲ قطعهٔ بزرگ و کوچك فراهم آورده است که رویهم رفته به ۲۴۲ بیت میرسد وازمنابع دیگر اطلاعات که در سی سال گذشته بدست آمده است شك نیست که اکنون مقدار زیادی اشعاردیگر نیزمیتوان بدان افزود. (۲)

چون دکتراته ترجمهٔ منظوم همهٔ اشعار رودکی را که در رسالهٔ خویش گرد آورده در آنجا گنجانده است لازم نیست اینجا نمونهٔ دیگری از اشعار اورا برای خوانندگان اروپائی بیاورم و تنها بذکر دو قطعه که استادگرامی وقدیم من پرفسور کاول (۳) ترجمه کرده‌است اکتفا میکنم. (این دوقطعه درمقالهٔ اته یکی بشمارهٔ ۲۰ و دیگری بشمارهٔ ۴۱ آمده است.)

بیار آن می که پنداری روان یاقوت نابستی
و یـا چون بر کشیده تیغ پیش آفتـابستی
بپـاکی گوئی اندر جام مـانند گلابستی
بخوشی گوئی اندر دیدهٔ بی‌خواب خوابستی
سحابستی قدح گوئی و می قطره سحابستی
طرب گوئی که اندر دل دعـای مستجابستی

---

Nachrichten von der Königl. Gesellschaft der Wissen- (۱) schaften u. der G. A. Universität zu Göttingen, no. 25, Nov. 12, 1873, pp. 663-742.

(۲) **یادداشت مترجم:** رجوع شود بکتاب نفیس احوال و اشعار ابو - عبدالله جعفربن محمد رودکی سمرقندی در سه مجلد شامل مآخذ کتاب وعصر زندگی رودکی (جغرافیای سمرقند و بخارا در زمان سامانیان وتاریخ ماوراء النهر از قدیم ترین ایام تـا سال ۳۳۱ هجری و اوضاع معارف در زمان آل سامان) و گفتار نویسندگان گذشته در بارهٔ رودکی - اشعار رودکی - ضمایم و تعلیقات (تحقیق در بارهٔ ۵۳ تن از شاعران سدهٔ سوم و چهارم ایران)، تألیف استاد سعید نفیسی، چاپ تهران ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ و ۱۳۱۹.

Professor Cowell (۳)

اگر می نیستی یکسر همه دلها خرابستی
اگر در کالبد جان را ندیدستی شرابستی
اگر این می بابر اندر بچنگال عقابستی
از آن تاناکسان هرگز نخوردندی صوابستی

☆
☆ ☆

چون کشته ببینی ام دو لب گشته فراز
از جان تهی این قالب فرسوده به آز
بر بالینم نشین و میگوی بناز
کای من تو بکشته و پشیمان شده باز

۸ ـ شیخ ابوالعباس، فضل بن عباس از معاصرین رود کی است. در رثاءِ نصر دوم ولی النعمت و ممدوح رود کی اشعاری سروده و درعین حال جانشین ویرا نیز ستوده است:

| | |
|---|---|
| پادشاهی گذشت خوب نژاد | پادشاهی نشست فرخ زاد |
| زان گذشته زمانیان غمگین | زین نشسته جهانیان دلشاد |
| بنگر اکنون بچشم عقل و بگو | هرچه برما ز ایزد آمد داد |
| گر چراغی زپیش ما برداشت | باز شمعی بجای او بنهاد |
| ورزحل نحس خویش پیدا کرد | مشتری نیز داد خویش بداد |

۹ ـ شیخ ابو زراعه معمری (یا معماری) گرگانی. یکی از بزرگان خراسان اشعاری مانند اشعار رود کی از او بخواست. وی چنین پاسخ داد:

اگر بدولت با رودکی نمی مانم
عجب مکن سخن از رود کی نه کم دانم
اگر بکوری چشم او بیافت گیتی را
ز بهر گیتی من کور بود نتوانم

هزار یک ز آن کو یافت از عطاءِ ملوک

بمن دهی سخن آید هزار چندانم .

از قطعهٔ ذیل ظاهراً چنین برمیآید که قریحهٔ سلحشوری خود را با براعت ادبی خویش یکسان میدانسته است :

آنجا که درم باید دینار بر اندازم

وآنجا که سخن باید چون موم کنم آهن

چون باد همی گردد با باد همی گردم

گه با قدح و بر بط گه با زره و جوشن

چون از ابواسحق ابراهیم بن محمدالبخاری جویباری بگذریم بشاعر دیگری که واقعاً مهم است میرسیم . در بارهٔ ابواسحق و ترجمهٔ احوال و تاریخ زندگانی وی عوفی چیزی نمیگوید جز اینکه شغل اورا زرگری مینویسد وازاشعاراوپنج بیت نقل میکند . ازابواسحق میگذریم و از سرایندهٔ مهمی که سلف فردوسی بوده است سخن میگوئیم .

۱۰ ـ ابو منصور محمد بن احمد دقیقی طوسی : هرچند نام این شاعر از اسامی اسلامی است و مخصوصاً جنبهٔ اسلامی آن تقریباً شدت دارد معذلک مستشرقین معروف آلمان اته(۱) و نولد که(۲) و هرن(۳) مدعی شده‌اند که دقیقی زردشتی بوده است : لحن هرن بصراحت و

---

(۱) پیشرو و معاصرین رودکی تألیف دکتراته صفحهٔ ۵۹ :
Rudagi's Vorläufer und Zeitgenossen

(۲) نولدکه ، چاپ جداگانهٔ حماسهٔ ملی ایران ، صفحهٔ ۱۸ :
Nöldeke, Das Iranische Nationalepos

مستخرج از کتاب اساس فقه‌اللغهٔ ایران چاپ اشتراسبورگ بسال ۱۸۹۶ میلادی
Grundriss der Iranische Philologie, Strassbourg, 1896.

(۳) تاریخ ادبیات فارسی تألیف هرن چاپ لایپزیگ ، ۱۹۰۱ میلادی صفحهٔ ۸۱ :

Horn, Gesch. d. Persische Literatur, p. 81 ( Leipzig, 1901 ).

قاطعیت آن دو دیگر نیست. مبنای این عقیده ابیات ذیل بخصوص مقطع این قطعهٔ وی میباشد(۱) :

دقیقی چهار خصلت بر گزیدست بگیتی از همه خوبی و زشتی
لب یاقوت رنگ و نالهٔ چنگ میِ خوش رنگ ودین زرد هشتی

هر چند عوفی این اشعار را نقل نکرده است معذلک نگارنده علی رغم گفتهٔ اته مستشرق آلمانی نمیتواند در اصالت آن تردید کند. (زیرا اته فقط نسخهٔ لباب الالباب را که در برلین است در اختیار داشته و آن نسخه درهمین جا ناقص است). گمان میکنم به این شعر زیاد اهمیت داده‌اند و بیش از حد جائز آنرا ملاك دانسته‌اند وستایش دقیقی از آئین زردشتی منحصر بیک نکته بوده و آن اجازه و تصدیق باده‌نوشی است. در جای دیگر نیز این نکته را بیان کرده‌ام(۲) که هنوز یکی از جنبه‌های بسیار برجستهٔ زندگانی روزانهٔ زردشتیان میگساری است.

علت عمدهٔ اشتهار دقیقی آنست که در نظم شاهنامه پیشقدم بوده و همینکه تقریباً هزار بیت از شاهنامه را دربارهٔ ظهور زردشت واستقرار آئین زردشتی برشتهٔ نظم آورد ترك بچه‌ای که از دیگر غلامان نزد وی عزیز تر بود با کارد کارش بساخت(۳). فردوسی در اثر خوابی که دیده بود (و شایـد آن خواب هم صرفـاً تخیلات شاعرانه بوده است) اشعار

---

(۱) همان کتاب اته Ethé دیده شود، صفحهٔ ۵۹.

(۲) کتاب یکسال میان ایرانیـان تألیف نگارنده صفحات ۳۷۵ و ۳۷۶ ؛
A Year amongst the Persians.

(۳) نگاه کنید بشاهنامهٔ چاپ ترنر ماکان Turner Macan آغاز جلد سوم (صفحهٔ ۱۰۶۵ سطر ۱۱). دقیقی در عالم خواب بفردوسی چنین گوید :

« ز گشتاسب وارجاسب بیتی هزار بگفتم سر آمد مرا روزگار. »

آن قسمت از شاهنامه که بدقیقی نسبت داده میشود از صفحهٔ ۱۰۶۵ شروع میشود و بصفحهٔ ۱۱۰۳ خاتمه میابد ودر چاپ فولرس Vüllers مطابق است با صفحات ۱۴۹۵ تا ۱۵۵۳ جلد سوم: مجموعاً ۱۰۰۱ بیت است ولی پس از وضع ۱۳ بیت مقدمه ۹۸۸ بیت میشود.

دقیقی را جزءِ اشعار خود آورد ولی با لحنی اندك شدید و برخلاف فتوت و رادمنشی آن اشعار را مورد انتقاد قرار داد . پروفسور نولد که این قسمت شاهنامه را بدقت بااشعار فردوسی مقایسه کرده وانتقادات فردوسی را بی اساس میداند(۱) و این نظر بسیار درست است . از کلمات اسعد عمید معلوم میشود دقیقی نزد معاصرین خود مقامی معزز و ارجمند داشته است . هنگامی که اسعدعمید(۲) خواست فرخی‌را بامیرابوالمظفر معرفی کند چنین گفت : « ای خداوند ترا شاعری آوردم که تا دقیقی روی در نقاب تراب کشیده چشم روزگار مانند او ندیده است(۳) » .

ونیز ازشرح مختصری که العتبی دروصف اکابرشعراءِ عهدسلطنت نوح دوم پسر منصور سامانی ( ۹۷٦ تا ۹۹۷ میلادی ) نوشته(٤) مقام ارجمند دقیقی نزد معاصرین وی آشکار میگردد .

از غزلیات و قصائد دقیقی ده قطعه که مجموعاً بیست‌وهفت بیت است عوفی نقل میکند و دکتر اته نیز سه قطعه اضافی ( بشمارهٔ یک و چهار و شش ) بدان میافزاید و بر روی هم اشعاری که در لباب‌الالباب نیست سیزده بیت میشود . اشعار ذیل قسمتی از قصیده‌ایست که در مدح امیر ابوسعید محمدبن مظفربن محتاج چغانی سروده است :

ای کرده چرخ تیغ ترا پاسبان ملک

وی کرده جود کف ترا پاسبان خویش

---

(۱) نگاه کنید بکتابی که ذکرش گذشت صفحهٔ ۲۰ - این انتقاد درصفحهٔ ۱۱۰٤ چاپ ماکان مندرج است .

(۲) رجوع کنید به صفحهٔ ٦٥ ترجمهٔ انگلیسی چهار مقاله که خود نگارنده ترجمه کرده و جداگانه منتشر شده است .

(۲) **یادداشت مترجم :** این عبارت از چهار مقالهٔ عروضی سمرقندی صفحهٔ ٤٧ چاپ بمبئی سنهٔ ۱۳۲۱ هجری نقل شد و عروضی نام معرف را عمیداسعد ضبط کرده است نه‌اسعد عمید وعروضی گوید عمید اسعد کدخدای امیر بود .

(٤) تاریخ العتبی چاپ قاهره به تاریخ ۱۲۸٦ هجری - جلد دوم ، صفحهٔ ۲۲ .

تقدیر گوش امر تو دارد ز آسمان

دینار قصد کف تو دارد ز کان خویش

در قصیدهٔ دیگری که خطاب بمنصور اول سامانی است ( ۹٦۱ تا ۹۷٦ میلادی ) چنین گوید :

ملک آن یادگار آل دارا — ملک آن قطب دور آل سامان

اگر بیند بگاه کینش ابلیس — ز بیم تیغ او بپذیرد ایمان

بپای لشکرش ناهید و هرمز(۱) — به پیش لشکرش مریخ و کیوان

در قصیدهٔ دیگری که خطاب به نوح دوم ( ۹۷٦ تا ۹۹۷ میلادی ) جانشین منصور اول سامانی است چنین گوید :

چرخ گردان نهاده دارد گوش — تا ملک مرو را چه فرماید

زحل از هیبتش نمیداند — که فلک را چگونه پیماید

این ابیات از اشعار عاشقانهٔ وی نقل میشود :

کاشکی اندر جهان شب نیستی — تا مرا هجران آن لب نیستی

زخم عقرب نیستی بر جان من — کرورا زلف معقرب نیستی(۲)

---

(۱) ناهید ( اناهیتای قدیم ) نام سیارهٔ زهره است و هرمز ( اهورامزدا ) نام ستارهٔ مشتری است و این دو کوکب از اختران سعد باشند ولی کیوان (زحل) و مریخ از سیارات نحس بشمار میروند .

**یادداشت مترجم :** در کتاب برگزیدهٔ شعر فارسی ، دورهٔ صفاریان ، طاهریان ، سامانیان ، آل بویه ( قرنهای سوم و چهارم هجری ) ، شرح لغات و عبارات مشکل و توضیح نکات ادبی تألیف آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه تهران ، چاپ ۱۳۳۱ ، صفحهٔ ۲۵ لفظ اناهیتا اینطور تجزیه شده است : دراوستا اناهیتا Anâhita ( مرکب از A علامت نفی و âhita بمعنی چرکین و پلید وناپاک . a نفی بنا بقاعدهٔ دستور زبان اوستایی چون بکلمهٔ مسبوق به â پیوسته ، نون وقایه بین آنها فاصله شده . کلمهٔ مرکب بمعنی بی آلایش و پاک) ، واو ایزد آبست در آیین ایرانیان باستان .

(۲) زلف یار را بدلیل کژی و سیاهی ونیشی که از آن بدلهای ریش فرو نشیند اغلب به کژدم تشبیه کرده‌اند .

ورنبودی کوکبش درزیرلب (۱) مونسم تا روز کوکب نیستی (۲)
ور مرکب نیستی از نیکوئی جانم از عشقش مرکب نیستی
ور مرا بی یار باید زیستن زندگانی کاش یا رب نیستی !

در جای دیگر گوید :

من اینجا دیر ماندم خوار گشتم عزیز از ماندن دایم شود خوار
چو آب اندر شمر بسیار ماند ز هومت گیرد از آرام بسیار

این اشعار در وصف شراب است :

زان مرکب که کالبد از نور لیکن او را روان و جان از نار
زان ستاره که مغربش دهن است مشرق او را همیشه بر رخسار

این اشعار در تعریف ظرف آب یخ است :

نگه کن آب و یخ در آبگینه فروزان هرسه همچون شمع روشن
گدازیده دو تا یک تا فسرده بیک لون این سه گوهر بین ملون

از سخن سرایان دیگر این عصر که عوفی اشعارشانرا نقل کرده (و مستشرق آلمانی دکتر انه نیز اکثر آنها را یاد میکند) منجیک است که مورد اکرام واعزاز امراءِ چغانی بوده است . در اشعار منجیک اصطلاحات شاذ و مهجور و لهجه‌های ولایتی دیده میشود و در قرن بعد قطران شاعر تبریزی از ناصر خسرو خواسته است معانی اصطلاحات را تشریح کند و روشن سازد (۳) . بعد از وی ابوالحسن علی بن محمد غزالی (٤) لوکری است که اشعاری بسیار زیبا در ستایش کرد بچه‌ای

---

(۱) گمان میکنم این استعاره اشاره به فرو رفتگی گونه ها و چاه زنخدان است که گرد دهان یار مانند نور ناگهان میدرخشد وچشمك میزند .

(۲) ستاره شمردن نزد شاعران ایران و ترکانی که از آن‌ها تقلید کرده‌اند اصطلاحی است برای شبهائی که به بیخوابی میگذرد .

(۳) سفرنامهٔ ناصر خسرو ( چاپ شفر- پاریس ۱۸۸۱ میلادی ) صفحهٔ ٦ متن وصفحات ۱۸ و ۱۹ ترجمهٔ فرانسه .

(٤) **یادداشت مترجم :** در المعجم صفحهٔ ۱۹۵ و صفحهٔ ۱۹۷ غزوانی.

نکو روی ساخته و در ثنای نوح دوم پسر منصور شهریار سامانی (٩٧٦ تا ٩٩٧ میلادی) و ابوالحسن عبیدالله بن احمدالعتبی وزیر نیز مدایحی پرداخته است. پس از او معروفی بلخی است که در مدح عبدالملک سامانی (٩٥٤ تا ٩٦١ میلادی) این اشعار را گفته است:

ای آنکه مرعدوراصبری وحنظلی — وی آنکه مرولی‌راشهدی‌وشکری
آنجا که پیش بینی باید موفقی — وآنجا که پیش‌دستی‌باید مظفری

بعد از او منصوربن علی منطقی رازی یکی از مدیحه سرایان صاحب جلیل اسمعیل بن عبّاد وزیر خاندان دیلمی است (رجوع شود بصفحهٔ ٦٦٢). اشارهٔ وی در اشعار ذیل بصاحب بن عباد است:

مه گردون مگر بیمار گشته است — بنالید و تنش بگرفت نقصان
سپر کردار سیمین بود و اکنون — برآمدبرفلك‌چون‌نوك‌چوگان(١)
تو گفتی خنگ‌صاحب‌تاختن کرد — فکند این نعل زرین در بیابان

گذشته از ظرافت و ملاحتی که از جهت مبالغه و اغراق دراشعار ذیل مشهود است از جهات دیگر نیز جالب توجه است. هم او گوید:

یک موی بدزدیدم از دو زلفت — چون زلف زدی ای صنم بشانه
چونانش بسختی همی کشیدم — چون مور که گندم کشد بخانه
با موی بخانه شدم پدر گفت — منصور کدامست ازین دوگانه(٢)

طبق داستانی که‌عوفی نقل میکند هنگامی که بدیع‌الزمان‌همدانی رقیب بزرگ حریری در تحریر مقامات در سن دوازده سالگی بدیدن صاحب بن عباد آمد صاحب برای آزمایش طبع و امتحان مهارت وی از او خواست اشعار منصوربن علی منطقی رازی را در بارهٔ معشوقه‌اش بنظم عربی‌درآورد. دانشمند جوان پرسید: بکدام قافیه ودرکدام‌بحر؟

---

(١) دراینجا هلال به‌نوك خمیدهٔ چوگان تشبیه شده است.

(٢) مقصود اینست که پسرش منصور درعشق یار بحدی نحیف وزار شده بود که تشخیص تن ناتوان او از موی بس دشوار مینمود!

پاسخ شنید قافیهٔ طاو بحراسرع یا بدیع فی البحر السریع :

(ا ـ ں ـ ا ـ ںں ـ ا ـ ںں ـ)

بی‌تأمل وبالبدیهه ترجمهٔ تازی آن اشعاررا که بسیار نزدیك اصل اشعارفارسی است بدین مضمون بساخت :

| | |
|---|---|
| سرقت من طرته شعرة | حین غدا یمشطها بالمشاط |
| ثم تدلحت بها مثقلاً | تدلح النمل بحب الحناط |
| قال ابی من ولدی منکما | کلا کما یدخل سم الخیاط |

اینگونه ترجمه‌های منظوم ازپارسی بتازی وازتازی بپارسی ظاهراً میان فضلا و دانشمندان این دوره و ادوار بعد تا زمان سلجوقیان بسیار مورد پسند وتوجه بود وارباب فضل وهنربا این نوع تمرینات و ممارسات ذوق وقریحهٔ ادبی خودرا میورزیدند ولی متأسفانه مقایسهٔ اصل وترجمه همیشه میسر نیست زیرا در بسیاری موارد یا اصل یا ترجمه مفقود شده است . مثلاً دردو کتاب البنداری یکی ترجمهٔ اختصاری شاهنامه بعربی (۱) ودیگر تاریخ آل سلجوق (۲) اشعار متعددی از فارسی (۳) بتازی ترجمه

---

(۱) **یادداشت مترجم :** الشاهنامه ترجمهٔ منثور بنداری توسط دکتر عبدالوهاب عزام درقاهره بسال ۱۳۵۰ ه. = ۱۹۳۲ م. در دوجلد چاپ شده‌است .

(۲) **یادداشت مترجم :** کتاب تاریخ دولة آل سلجوق من انشاء الامام عمادالدین محمدبن محمدبن حامد الاصفهانی اختصار الشیخ الامام العالم الفتح بن علی بن محمد البنداری الاصفهانی چاپ مصر سنهٔ ۱۳۱۸ ه. = ۱۹۰۰ م.

(۳) فقط نسخهٔ خطی این ترجمهٔ عربی شاهنامه موجود است و آنهم کمیاب است . یک نسخهٔ خطی قدیم که نسخهٔ بسیار عالی است در کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج و نسخ دیگر در پاریس وبرلین وجود دارد ( نگاه کنید بصفحات ۴۳ و ۴٤ فهرست نسخ خطی اسلامی که خود نگارنده تنظیم کرده‌است ) . کتاب تاریخ دولة آل سلجوق‌را هوتسما Houtsma بطرز بسیاربسیار فاضلانه‌ای تصحیح کرده و منتشر ساخته است ( چاپ بریل لیدن Brill, Leyden سال ۱۸۸۹ میلادی ) . ترجمه های منظوم عربی از پارسی بتازی ( اشعار ابومنصور آبی ) در صفحهٔ ۸۵ ( و اشعار مؤیدالملک ) در صفحهٔ ۸٦ ( و اشعار ابو طاهر خاتونی ) در صفحهٔ ۱۰۵ مندرج است .

شده که در مورد شاهنامه با اصل آن قابل تطبیق است ولی اصل فارسی اشعاری که ترجمهٔ آن در کتاب تاریخ دولة آل‌سلجوق آمده است قاعدةً دردست نیست. نکتهٔ قابل توجه این است که مترجمین خود را مقید و ملزم بحفظ و رعایت اوزان و بحور وقوافی اصل اشعار ندانسته‌اند بلکه فقط بمعنی توجه داشته‌اند وحال آنکه مترجمین مزبوربهر دو زبان بحدی مسلط بوده‌اند که آنها را ذواللسانین میخوانده‌اند و از آن گذشته بحورشعرفارسی وعربی اساساً یکی است. تنهابهمین دلیل برخلاف نظر بسیاری ازاکابرمستشرقین علی‌الخصوص دوست فقیدم مستر گیب(۱) که مرگش را ازضایعات بسیارغم‌انگیز میدانم وازکتاب بزرگ وی درتاریخ شعرعثمانی چند جای دیگر در این کتاب یاد کرده‌ام معتقدم کسی که بخواهد شعرشرقی را بیکی از السنهٔ غربی درآورد از روی کمال حق وانصاف میتواند بمترجمین مزبور تأسی کند وهمانقسمی که اساتید قدیم عربی وفارسی درترجمهٔ منظوم اشعارتاحدی پای بند قیود نبوده‌اند این مترجمین نیزمیتوانند همان اندازه آزادی برای خود قائل گردند. نظر باینکه شعرما ازجهت شکل وصورت وقواعد عروض با شعر ملل‌اسلامی اختلافات زیاد دارد بنابراین ما ازدوجهت حق داریم در شکل و صورت ترجمه‌های منظوم خود نه در معنی و مطلب آزادانه بخود اجازهٔ همان تصرفات را بدهیم.

نسبت بمتقدمین از شعراء که تا اینجا نام بردیم سبك منطقی بیش ازهمه جنبهٔ تصنع داشته وبصنایع بدیع علی‌الخصوص بصنعت حسن تعلیل ویرا رغبت بیشتری بوده‌است. واین‌صنعت چنان باشد که فی‌المثل‌زردی آفتاب‌را شاعربترس خورشید ازممدوح خود حمل کند(۲) وگوید هنگام

---

(۱) E. J. Gibb, History of Ottoman Poetry

(۲) **یادداشت مترجم:** عین شعر را عوفی چنین نقل کرده است:

ازآن خورشید زرین شد که برملکش گذر دارد
ستاره ز آن همی لرزد که از تیغش حذر دارد

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ٦٧٧)

عبور خورشید از آسمان از بیم اینکه مبادا بقلمرو ولی النعمت وی تجاوز کند رنگ از رخسار خورشید بپرد ویا اینکه دینار زر را از هول وهراس اسراف وتبذیر وکف کریم سرور خود زردگون داند ویا چشمك ستارگان را بلرز زورعب از شمشیر جهانگیر خدایگان خود تعبیر کند. گمان میکنم صفت تصنّع و تکلّف که از مختصات اشعار منطقی رازی است مربوط به فطرت وطبیعت ذاتی وی نبوده بلکه بیشتر مستقیماً معلول تأثیرات و تمایلات ادبی فضلاء وادباءِ عربی زبان وعربی نویس دربار آل بویه عراق بوده است که بسبب قرب جوار ورابطهٔ نزدیکتری که با دارالخلافهٔ بغداد داشته‌اند بیشتر از دربار سامانی خراسان تحت تأثیرات مزبور قرار گرفته‌اند، زیرا دربار سامانی خراسان با بغداد فاصلهٔ زیادتری داشته است. شاید بهمین دلیل است که خراسان (حقاً) گهوارهٔ تجدید حیات ادبی فارسی شناخته شده است. معذلك از اشعار ذیل که اثر طبع ابو احمد بن ابو بکر-الکاتب (و دریتیمة الدهر جزءِ چهارم صفحهٔ ۳ نقل گردیده) است آشکار و نمایان است که خراسان را از جهت ادبی بسیار عقب‌تر از عراق میدانسته‌اند. پدر ابو احمد دبیر اسمعیل بن احمد (۸۹۲ تا ۹۰۷ میلادی) از امراءِ سامانی و وزیر پسر و جانشین وی احمد بن اسمعیل (۹۰۷تا۹۱۳ میلادی) بوده است:

| | |
|---|---|
| لا تعجبن من عراقی رأیت له | بحراً من العلم او کنزاً من الادب |
| واعجب لمن ببلاد الجهل منشاوه | ان کان یفرق بین الرأس والذنب |

( بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۶۷۶ )

صفت « زرین » که شاعر در وصف خورشید بکار برده تصور نمیرود مراد وی ترس و رنگ پریدگی باشد که تعبیری بسیار دور و مستبعد بنظر میرسد. ممکن است مقصود منطقی رازی تعریف از ثروت فراوان ممدوح خود بوده است و شاید اینطور خواسته است بگوید که چون خورشید از ملک پرزر و زیور وی بگذرد رنگ زر بخود گیرد کما آنکه فردوسی گفته است:

| | |
|---|---|
| بعنبر فروشان اگر بگذری | شود جامهٔ تو همه عنبری |
| وگر تو شوی سوی انگشت گر | از او جز سیاهی نیابی دگر |

این سطور البته پیش از عصر درخشانی نوشته شده که در وصف آن عصر جای دیگر در یتیمة الدهر شمه‌ای بیان‌شده (رجوع شود بجلد چهارم یتیمة الدهر صفحات ۳۳ و ۳٤ و صفحات ٥۳۳ تا ٥۳٥ این کتاب) . لکن از سطور مزبور چنین برمیآید که تمدن اسلام از مرکز خود یعنی بغداد بسوی محیط خارج ممالك اسلامی پیش‌رفت و در اطراف و اکناف پراکنده ومنتشر گشت .

شاعری که عوفی بعد نام میبرد ابوبکر محمد بن علی خسروی سرخسی است که نه بدربار آل سامان و نه بدربار آل بویه بهیچکدام بستگی نداشت . بستگی او بامیر شمس المعالی قابوس بن وشمگیر از امراءِ عالیقدر آل زیار است (۹۷٦ تا ۱۰۱۲ میلادی) . در خصوص کارهای ادبی خود وشمگیر بزودی سخن خواهیم گفت . خسروی سرخسی نیز از شاعران ذواللسانین بوده واز درباری بدربار دیگر میرفته و گاه ولی النعمت وسرور خود قابوس را مدح میکرد ودیگر گاه به‌ثنای صاحب وابوالحسن محمد نوادهٔ سیمجور میپرداخته است . شاعر دیگری که مدایحی برای قابوس ساخته است ابوالقاسم زیاد بن محمد القمری الجرجانی است . چند شعری که از او باقی است حاکی از ذوق وکیاست و اندکی تصنّع وتکلفی است است که در اشعار منطقی رازی نیز دیده میشد وشرح آن گذشت . ابوطاهر خسروانی از شعراءِ دیگر سامانی‌است که اشعار تلخی درقدح «چهارگونه کس کزان چهار بوی ذره‌ای شفا نرسید» گفته وآن چهار طبیب و زاهد واخترشناس وافسونگر بوده‌اند . کمی معروفتر از او ابوشکور بلخی است که در سال ۳۳٦ هجری (مطابق ۸ - ۹٤۷ میلادی) آخرین نامه را بپایان رساند . این اثرا کنون در دست نیست . این اشعار از ابوشکور است :-

از دور بدیدار تو اندر نگریستم

مجروح شد آن چهرهٔ پرحسن وملاحت

وزغمزهٔ تو خسته شد آزرده دل من

وین حکم قضائیست جراحت بجراحت (۱)

و این معنی را سخنور ذواللسانین ابوالفتح بستی بتازی ترجمه کرده وشعر دیگری از ابوعبدالله محمدبن صالح ولوالجی را نیز خواجه ابوالقاسم پسر وزیر ابوالعباس بعربی درآورده است. ابومحمد البدیع بلخی اشعار ملمعی درمدح امیرابو یحیی طاهربن فضل الصغانی (چغانی) گفته است.

ابو المظفر نصر الاستغنائی نیشابوری را فقط ازاین دوبیت میشناسیم:

بماه ماندی اگر نیستیش زلف سیاه

بزهره ماندی اگر نیستیش مشگین خال

رخانش رابیقین گفتمی که خورشیداست

اگر نبودی خورشید را کسوف و زوال

ابوعبدالله محمدالجنیدی یکی دیگر از شعراءِ ذواللسانین صاحب بوده است. ابومنصور العماره مروزی در عهد آخرین شهریار سامانی و نخستین پادشاه غزنوی شهرت یافت ودروصف باده وبهاروامثال آن اشعار موجزومختصری ساخت که بدیع وشگفت بود و از این راه گوی پیشی را ازدیگران بربود. این اشعاررا دراندرزبکامجویان جهان گفته است:

غره مشو بدانکه جهانت عزیز کرد

ای بس عزیز را که جهان کرد زود خوار

مار است این جهان وجهانجوی مار گیر

از مار گیر مار بر آرد شبی دمار

---

(۱) رجوع شود بقرآن مجید سورهٔ پنجم آیهٔ ۴۹:

وکتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس والعین بالعین والانف بالانف والاذن بالاذن والسّن بالسّن والجروح قصاص....

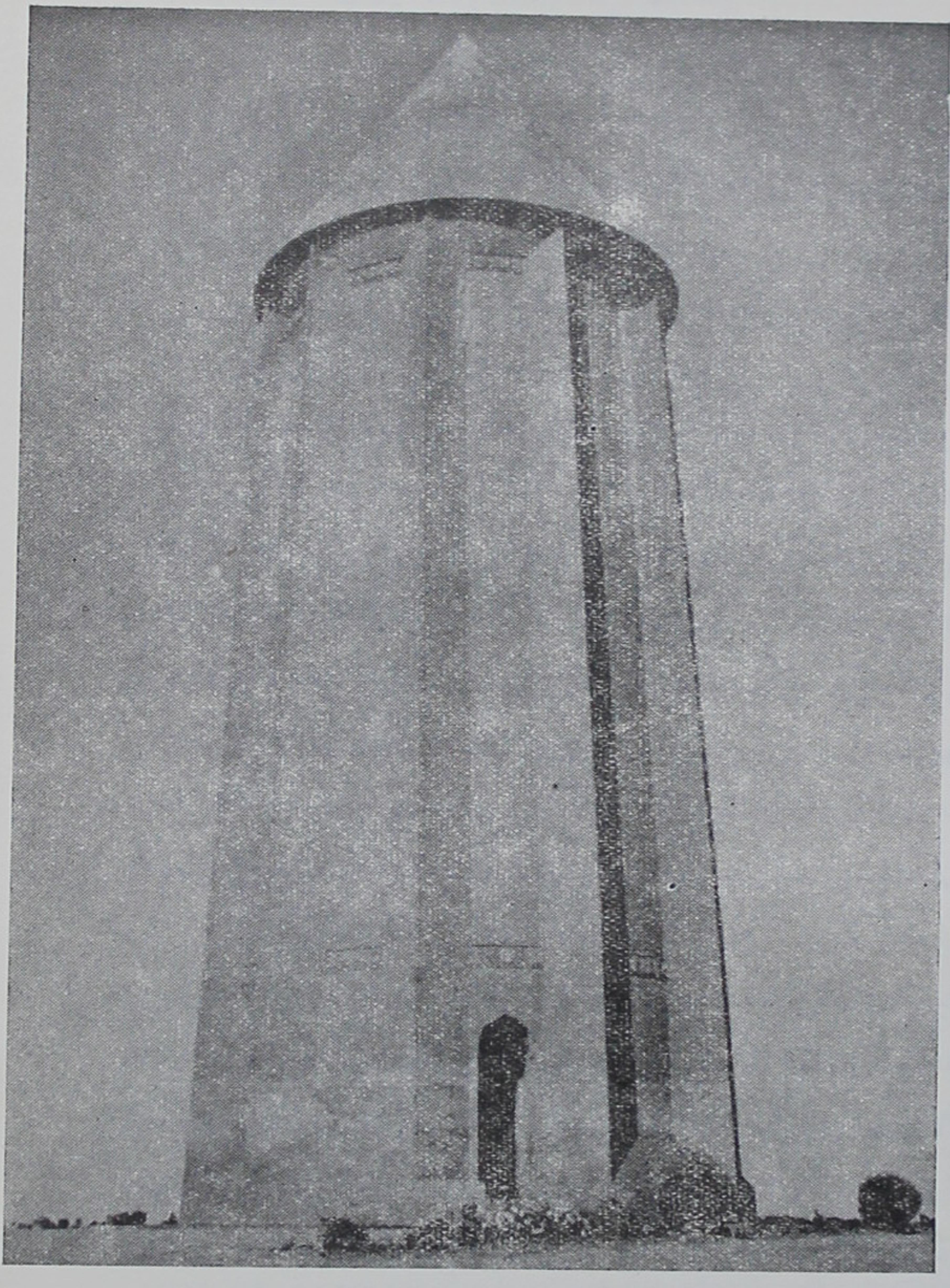
عوفی سرگذشت سی ویك تن ازسرایندگان قبل ازدورهٔ غزنوی را مینویسد ودرپایان این فهرست ازهفت شاعردیگری نام میبرد که معلوم نیست حامی و پشتیبان آنها چه کسی بوده است و آن هفت نفر عبارت‌اند ازایلاقی وابوالمثل بخاری وابوالمؤید بلخی وابوالمؤید رونقی بخاری ومعنوی بخاری وخبازی نیشابوری وسپهری ماوراءالنهری .

ازاین شعراء که شعر را حرفه وپیشهٔ خود ساخته بودند اکنون میگذریم وبه دوپادشاه سخنوری که شعرمیگفته‌اند میرسیم :

نخست منصوردوم پسرنوح پادشاه سامانی‌است (۹ - ۹۹۷میلادی) عوفی او را آخرین پادشاه این سلسله میداند ولی عقیدهٔ عموم این است که برادرش عبدالملك جانشین او شده است . عوفی گوید : « اگر چه جوان بود اما دولت پیر گشته بود . درامورملك آل سامان سامان‌نمانده وجان ملك برمق رسیده و در اول عهد سلطان یمین‌الدولـه محمود بود . بارها بردست خصمان گرفتارشد وبازخلاص یافت . بسیاربکوشید تاملك پدربدست آورد اما با قضای آسمانی وتقدیریزدانی کوشش انسانی مفید نیست . قوله‌تعالی ، لاراد لقضائه ولامعقب لحکمه‌یفعل‌الله مایشاء ویحکم مایرید . وازملوك آل‌سامان ازهیچکس شعرروایت نکرده‌اند جز ازوی واشعاراومطبوع است وپادشاهانه ودرآن وقت که دربخارا بر تخت ملك نشست ازاطراف خصمان برخاسته بودند و ارکان دولت اوتمام نفور شده شب وروزدربراسپ بودی ولباس اوقبای زندنیجی (۱) بود واکثرعمر او درگریختن وآویختن بسرشد . روزی جماعتی ازندما اوراگفتند که‌ای پادشاه چرا ملابس خوب نسازی و اسباب ملاهی که یکی از امارات پادشاهی است نبرداری ؟ اولین قطعه که آثارمردی ازمعانی آن ظاهر و لایح است انشاء کرد . نظم :

---

(۱) زند نیجی یا زند پیچی جامهٔ سپید وفراخی بوده‌است که از پارچهٔ بسیار سفت وستبر میدوختند واحتمالاً برای‌جلو گیری اززخم شمشیر میپوشیدند . (رجوع شود بفرهنگ فولرس جلد سوم صفحهٔ ۱۵۱ Vüllers's Lexicon) .



بنای گنبد قابوس مورخ به سال ۷۷۵ شمسی یزدگردی
و ۷۹۷ قمری در گنبد قابوس ( شهرستان گرگان)
( عکس از آقای مرتضی رستمی عکاس باستان شناسی )
( برابر صفحهٔ ۶۸۰ ) مربوط بصفحهٔ ۶۸۱

گویند مرا چون سبب خوب نسازی
مأوی که آراسته و فرش ملون

با نعرهٔ گردان چکنم لحن مغنی
با پویهٔ اسپان چکنم مجلس گلشن

جوش می ونوش لب ساقی بچه کارت
جوشیدن خون باید بر عیبهٔ جوشن

اسپ است وسلاح است مرا بزمگه و باغ
تیرست و کمانست مرا لاله و سوسن

این دوبیت را هم درنکوهش فلك غدار وسپهر مکارساخته است :

ای بدیدن کبود خود نه کبود آتش از طبع و در نمایش دود
وای دو گوش تو کرّ مادر زاد باتوام گرمی وعتاب چه سود ؟

پادشاهی که در ترویج ادبیات و حمایت اهل ادب اهمیت بیشتر دارد قابوس بن وشمگیر ملقب بشمس المعالی است ( ۹۷۶ تا ۱۰۱۲ میلادی ) که از شهریاران آل زیار طبرستان بوده است . ابوریحان بیرونی کتاب آثارالباقیه عن القرون الخالیه را به پیشگاه وی تقدیم کرده ود کترزاخو آنرا بزبان انگلیسی در آورده است . ابوریحان درمقدمهٔ کتاب بدین مضمون از قابوس سخن گوید (رجوع شود بصفحهٔ دوم ترجمهٔ زاخو)(۱) :

« تبارك وتعالی کیف جمع الی مآثرعرقه الصمیم محاسن خلقه الکریم والی نفسه الابیة جوامع الخصال الرضیه من التقی والهدی والصیانة و الدیانة والعدل والانصاف والتواضع والالطاف والعزم والحزم والسماحة والسجاحة و السیاسة و الریاسة و التدبیر و التقدیر و غیر ذلك مما لا تحصره الاوهام ولا یطیق ذکره الانام ! »

ثعالبی درباب دهم که آخرین باب جزءِ سوم کتاب یتیمة الدهر است

---

(۱) ابوریحان اصل و نسب ویرا بطور کامل آورده و بقباد پادشاه ساسانی پدر انوشیروان رسانده است ( رجوع شود بصفحهٔ ۴۷ ترجمهٔ زاخو Sachau)

با همان اندازه شور و اشتیاق در وصف قابوس چنین گوید: «فانی اتوج هذالکتاب بلمع من ثمار بلاغته التی هی اقل محاسنه و مآثره(۱)»

دانشمند بزرگ ابوعلی بن سینا یکی دیگر از اعاظم دنیای علم است که از حمایت و تقویت قابوس بهره ور بوده و چهار مقالهٔ عروضی سمرقندی قابوس‌را مردی بزرگ وفاضل وحکیم دوست دانسته (رجوع شود بترجمهٔ انگلیسی نگارنده صفحات ٤—۱۲۱). زندگانی قابوس بنحو سخت و ناگواری پایان یافت(۲) و معروف است. سر گذشت زندگانی ویرا ابن‌اسفندیار درتاریخ طبرستان بتفصیل بیشتری شرح‌داده وا کنون نگارنده‌بترجمهٔ ملخص آن اشتغال‌دارد. اشعاری‌هم بتازی وپارسی ساخته است. این قطعه از اشعار عربی اوست:

قل للذی بصروف الدهر عیرنی
هل عاند الدهر الا من له خطر
اما تری‌البحر یعلو فوقه جیف
و یستقر بأعلی قعره الدرر
و فی السماء نجوم مالها عدد
ولیس یکسف الا الشمس والقمر(۳)

هم او گوید:

خطرات ذکرك تستثیرمودتی فاحس منها فی‌الفؤاد دبیبا
لا عضو لی الا و فیه صبابة فکان اعضائی خلقن قلوبا

---

(۱) عبارات دیگر این ستایش در صفحات ۸ - ۵۰۷ جلد دوم ابن خلکان ترجمهٔ دسلان de Slane مندرج است.

(۲) قابوس‌را بهمدستی پسرش‌پس‌از اینکه در قلعهٔ جناشک واقع‌در گرگان زندانی کردند بقتل رساندند. رجوع شود به تذکرهٔ دولتشاه چاپ نگارنده‌صفحات ۹-۴۸۰ وابن خلکان ترجمهٔ دسلان جلد دوم صفحه ۵۰۹.

(۳) **یادداشت مترجم:** اشعار عربی از تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ترجمهٔ ملخص براون، ۱۹۰۵ میلادی، نقل شد.

از اشعار فارسی وی عوفی این قطعه را نقل کرده است :

کار جهان سراسر آز است یا نیاز
من پیش دل بیارم آز و نیاز را
من بیست چیز را زجهان برگزیده‌ام
تا هم بدان گذارم عمر دراز را
شعروسرود ورود ومی خوشگواررا
شطرنج ونرد وصید گه ویوز وبازرا
میدان و گوی وبارگه ورزم وبزم را
اسپ و سلاح وجود و دعا و نماز را

ایضاً این اشعار اثر طبع اوست :

شش چیز در آن زلف تودارد معدن
پیچ و گره و بند وخم وتاب و شکن
شش چیز دگر ننگروطنشان دل من
عشق وغم ودرد و کرم وتیماروحزن

این رباعی نیز متعلق باوست :

گل شاه نشاط آمد و می میرطرب
زان روی بدین دومیکنم عیش طلب
خواهی که دراین بدانی ای ماه‌سبب
گل رنگ رخت‌داردومی طعم دولب

**سلاطین و امراء سخنور دیگر**

ازشاهان و امراءِ دیگر این دوره که شعرمیگفته‌اند عوفی نام این اشخاص را برده است : سلطان محمود غزنوی ( وصف دربار وی در آغاز جلد دوم این کتاب بیاید ) ؛ امیر ابومحمدبن یمین‌الدوله پسر سلطان محمود ؛ ابوالمظفر طاهربن الفضل بن محمد محتاج‌الصغانی (چغانی) ؛ امیر کیکاوس زیاری پسرقابوس شهریار هنرمند و نکونبخت طبرستان که هم اکنون در احوال او سخن

گفتیم و چند نفر دیگر که چون مجال سخن تنگ است از ذکر اسامی آنها میگذریم. خلاصه اینکه اشعار این دوره را بمقدار کافی برای تشخیص خصایص کلی و اوصاف عمومی این عصر مورد بررسی قرار داده‌ایم. چنانکه

**خصائص کلی شعر در این عصر**

گفتیم اوزان و بحور این اشعار همان اوزان و بحور اشعار عربی است ولی بعض از بحور (مانند کامل و بسیط و طویل) که در عربی معمول است در فارسی ندرةً بکار برده میشود و پاره‌ای بحور جدیدی درزبان فارسی بکار رفته است که درعربی بکار نرفته است.

**بحور عربی و فارسی**

دکتر فوربز(۱) در صفحات ۱۳۲ و ۱۳۳ دستور زبان فارسی خود (چاپ چهارم - لندن - ۱۸۶۹ میلادی) عقیدهٔ هر گایت‌لین(۲) نویسندهٔ آلمانی را دربارهٔ زبان فارسی نقل میکند و از قول او میگوید: «ایرانیان و تازیان مانند یونانیان و رومیان از تنوع بسیار در بحور و اوزان لذت میبرند ولکن بحور آسیائی بیشتر از اینجهت با بحور عربی تفاوت دارد که مقاطع بلند از مقاطع کوتاه بمراتب بیشتر است و این معنی کاملاً بااخلاق مردم مشرق زمین منطبق است زیرا شرقیان چه در گفتار وچه در رفتار واطوار تاحدی دارای سنگینی و بردباری واعتدال خاصی هستند که از صفات مشخصهٔ آنهاست و همهٔ حرکات آنها با متانت و وقار توأم است.» و در این زمینه دکتر فوربز ضمن بحث از بحور پنجگانه‌ای که صرفاً مختص شعر عرب و در دائرهٔ اول واقع است چنین گوید که «مقاطع بلند یکسان است وازاین معنی اینطور نتیجه میگیریم که طبق فرضیهٔ هرگات‌لین اعراب بادیه‌نشین وصحراگرد درمتانت ووقار و میانه روی و اعتدال و بردباری در گفتار بپای همسایگان ایرانی خود نمیرسند.»

---

Dr. Forbes, Persian Grammar, (London, 1869) (۱)

Herr Geitlein (۲)

دربارهٔ اشکال و اقسام شعر فقط قصیده است که در هردوزبان مقام برجسته‌ای دارد و بیشتر در اثر نفوذ شاعر بزرگ المتنبی است (۹۰۵ تا ۹۶۵ میلادی) که قصیده در ایران در عهد غزنویان و سلسله های بعد بدان پایه از ترقی و پیشرفت رسید واین مطلب دریکی ازفصول بعد بیاید. لکن دردوره‌ای که اکنون مورد بحث‌ماست ظاهراً قصائد طولانی را با قافیهٔ واحد و دقت کاملی که در آن بکاربرده میشود زیاد در ایران نمی‌پسندیدند و در آن روزگاران پیشین حتی غزل نیز نسبت بقطعه ورباعی کمترمقبول خاطر ارباب ذوق بوده‌است. مسلماً قدیمترین اقسام واشکال شعرفارسی که زائیدهٔ طبع شاعرانهٔ ایرانی است همان رباعی است.

**ایرانیان پیشین چه نوع شعر را بیشتر میپسندیدند**

**رباعی**

ازداستانهائی که همواره تذکره نویسان دربارهٔ نخستین شعرفارسی در عصراسلامی مینویسند این قصه است که قبلاً بدان اشاره کردیم وآن قصه چنین باشد که کودکی خندان و شادمان مصراع واحدی را اتفاقاً اداکرده است. درتذکرهٔ دولتشاه (صفحات ۳۰ و ۳۱ چاپ نگارنده) آمده است که گویند این طفل فرزند امیر یعقوب بن لیث صفاری بوده است. لکن اخیراً بروایت بسیار قدیمتری بر خورده‌ایم که در یك نسخهٔ خطی بسیار کمیابی درموزهٔ بریتانیا بعلامت‌وشمارهٔ Or ۲۸۱۴ مسطوراست وآن کتابی است در عروض و بدیع و معانی بیان موسوم به المعجم فی معائیر اشعارالعجم که درسال ۶۱۷ هجری (مطابق با ۱-۱۲۲۰ میلادی) شمس قیس رازی برشتهٔ تألیف آورده است (۱). درصحائف ۴۹b ۵۰b نسخهٔ‌خطی مذکور مصراع «غلطان غلطان همی رود تابن کوه» و قصهٔ کودك تقریباً همان است که گذشت الا اینکه در نسخهٔ مزبور اسم کودك برده نشده

(۱) **یادداشت مترجم:** نگاه کنید بمقالهٔ مرحوم عباس اقبال در خصوص قدیمترین شاعر فارسی که درشمارهٔ دوم از سال دوم دورهٔ جدیدکاوه درج شده است و مقالهٔ مرحوم قزوینی در خصوص قدیمترین شعر فارسی در بیست مقاله جلد اول.

و ذکری از بستگی وی بخـاندان سلطنت نیست و نمیگوید مصراع را امیر یعقوب شنیده وتحسین کرده است بلکه شنونده‌را رودکی یا دیگری از شعراءِ قدیم ایران میداند. بگفتهٔ شمس قیس رازی رودکی یا شاعر دیگری که مصراع را استماع کرد پس از مطالعهٔ مصراع مزبور در بحر هزج از نوع اخرب و اخرم بحری پدید آورد که بحر رباعی(۱) نامیده میشود و راستی بحر زیبا و دلپسندی است و بسیار باب طبع بیشتر اهل ذوق وارباب فضل است. بنابراین ازاشکال وترکیبات شعرفارسی مطمئناً میتوان رباعی را قدیمتر از دیگر اشکال دانست و بعد از رباعی مثنوی است.

**مثنوی**

آن قسمت از شاهنامه را که دقیقی بنظم آورده احتمالاً قدیمترین مثنوی‌است که بمقدارمعتنابهی باقی مانده است. مستشرق اشتراسبورگ دکتر هرن(۲) قطعاتی‌را از کلیله و دمنهٔ منظوم رودکی و سایر مثنویهای کهن ضمن شواهدی که اسدی برای اثبات معانی لغات نادر ومهجور درفرهنگ خودآورده است کشف کرده است.

قصائد و قطعات و غزلیـات این دوره بمراتب ساده‌تر از قصائد و قطعات و غزلیات دورهٔ بعد است. قصائد عنصری و فرخی و اسدی و منوچهری و سایر شعراءِ دورهٔ غزنوی مانند قصائد و قطعات دورهٔ سلجوقی و ادوار بعد تقریباً پر از تصنع و تعبیرات دور و دراز است ولی قطعات قدیمتری کـه مورد مطالعه قرار دادیم عموماً طبیعی و ساده و بی پیرایه و بعبارت دیگر سخنانی است کـه از دل بیرون آید و اکثر بدیع و ابتکاری است. همین معنی در مورد غزل نیز تا آنجا که در آن تاریخ وجود داشت صادق است، ولی این تباین در مورد غزل کمتر

---

(۱) نگاه کنید بکتاب عروض ایرانیان تألیف بلوخمن صفحهٔ ٦٨:
Blochmann, Prosody of the Persians در این کتاب اوزان بیست وچهار گانهٔ رباعی بطورکامل آمده و نیمی ازآن ازانواع دوگانهٔ بحر هزج است.

(۲) Dr. Paul Horn

نمایان است زیرا درقصیده باندازه‌ای بصنایع بدیع ومعانی‌بیان‌پرداختند
که بکلی از حال طبیعی خارج شد و صورت تصنعی بخود گرفت ولی
غزل هرگز کاملاً بآنصورت درنیامد .

هرچند مجال سخن تنگ است و نمیتوانیم اشعاری را که در این
دورهٔ تحول بتازی در ایران گفته‌اند بتفصیل مورد دقت قرار دهیم
معذلک مختصری از مشخصات و خصوصیات کلی آن

**اشعار تازی ایرانیان در این دوره**

لازم است گفته شود . چنانکه‌دیدیم اگرمنظومات‌عربی
ایرانیان از حیث لغات و اصطلاحات لسان عربی درست
بپایهٔ اشعار اقوام ممالک عربی زبان نمیرسید ولی بسیار
نزدیک بود . معذلک اشعار عربی ایرانیان مشخصات وخصوصیاتی‌دارد
که قسمتی از آنرا اکنون اسم میبریم . خصوصیات مزبور طبعاً در دربار
سامانیان و سایر سلاطین شرقی بیش از محیط ملوك و امراءِ آل بویه
(علی‌الخصوص صاحب اسمعیل بن عباد ) متمایز و نمایان بوده است
زیرا دربار شهریاران سامانی از بغداد دورتر بوده و امراءِ آل بویه
ارتباط نزدیکتری با بغداد داشتند و از طرف دیگر دربار سامانی‌صرفاً
درباری ایرانی بود وجنبهٔ ایرانیت خالص آن دربارنسبت بمحیط‌آل‌بویه
فزونی داشت . بنا بر این بحث خود را کلیةً بترکیبات اشعار بکیفیتی
که در جلد چهارم یعنی آخرین جلد یتیمة‌الدهر ثعالبی منعکس است
منحصر میکنیم .

اولاً بسا اوقات منظوماتی که شعراءِ ایران بتازی ساخته‌اند
مطالبی دارد که ممکن است خوانندگان غیرایرانی ندانند و فهم آن

**تصور اینکه همهٔ خوانندگان اشعار عربی فارسی نند**

مطالب مستلزم دانستن زبان‌فارسی باشد . ابوعلی-
الساجی ( بتصور اینکه خوانندگان اشعار عربی
وی همه فارسی دانند ولو اینکه ایرانی نباشند )
در تعریف شهر مرو این اشعار را ساخته است

( رجوع شود به یتیمة الدهر جزءِ رابع[1] صفحهٔ ۱٦ ) :

بلد طیب و ماءِ معین     وثری طیبه یفوق العبیرا
و اذا المرء قدر السیرعنه     فهو ینهاه باسمه ان یسیرا

سطر آخر اشاره باین معنی است که مرو از حروف میم و را و واو ترکیب شده و بسکون را و واو تلفظ میشود ولی این کلمه را مرو نیز ممکن است خواند . مرو بضم را و سکون واو نهی از رفتن باشد .

مرد عربی که فارسی نداند البته این نکته را که منظور اصلی شعر است هیچ درك نمیکند[2] . اشعاری نظیر آن دربارهٔ شهرهای دیگر مانند بخارا ساخته شده ( یتیمة الدهر جلد سوم صفحات ۸ و ۹ ) و نکته‌ای که در آن اشعار است مربوط بوجه متعارفی مادهٔ اشتقاق کلمهٔ بخارا است ولی در شعر کوتاهی که در وصف بخارا گفته اند این لفظ بمفهوم تحسین آمیزی استعمال نشده و وجه تسمیهٔ آن را از مادهٔ لغت عربی گرفته‌اند نه فارسی .

دوم اینکه در منظومات عربی سخنوران فارسی زبان برمیخوریم باشعار متعددی که بمناسبت یکی از اعیاد بزرگ ایران ساخته شده‌است.

**اشارات باعیاد و عادات ایرانیان**

در آن عصر جشن نوروز در اعتدال ربیعی وجشن مهرگان در اعتدال خریفی بوده و مهرگان را رام روز که بیست و یکمین روز هر ماه فارسی باشد نیز خوانده‌اند ولی بالاخص روز بیست و یکم ماه مهر را مهرگان مینامیدند.[3]

در بارهٔ رام روز دو بیت در یتیمة الدهر دیده میشود ( جزءِ سوم صفحهٔ

---

(۱) **یادداشت مترجم :** مؤلف سهواً جزء ثالث ضبط کرده است .

(۲) نظیر این جناس را ابوالقاسم العلوی الاطروش ضمن شعری در مورد لفظ دهخدا آورده است . رجوع شود ببالای صفحهٔ ۲۸۰ جلد سوم یتیمة الدهر .

(۳) نگاه کنید به آثار الباقیه ابوریحان بیرونی ترجمهٔ زاخو صفحهٔ ۲۰۹ .

۱۰ ) و در هر یک از آن دو بیت یک اصطلاح فارسی گنجانده‌شده که متأسفانه برای نگارنده قابل فهم نیست . ( یا در متن فسادی یا سهوی روی داده یا کلمات نا مفهوم از کلمات متروکه است . ) اگر منابع اطلاعات مربوطه باین موضوع که اندکی از دست رس ما خارج است بدقت بیشتری مورد مطالعه قرار گیرد لغات و عبارات فارسی متعددی نظیر آنچه بعنوان مثل ونمونه آورده‌شد بلاشک دراشعارعربی سخنوران ایرانی این دوره ممکن است پیدا شود .

**بکار بردن اشکال شعر فارسی مانند غزل و مثنوی در اشعار عربی**

سوم اینکه شعراء عربی نویس ایران گاه در شعر اقسامی را که مختص فارسی است بکار برده‌اند علی‌الخصوص مثنوی و غزل . مثال خوبی ازمثنوی ( که در عربی مزدوجه نامیده میشود) درصفحهٔ ۲۳ جزء سوم یتیمة‌الدهر درسر گذشت ابوالفضل السکری (؟) المروزی آمده است . گویند ابوالفضل السکری المروزی را علاقهٔ بسیار بترجمهٔ ضروب‌الامثال فارسی بتازی بوده‌است و امثال فارسی‌را درقالب مثنوی برشتهٔ نظم عربی درمیآورده و نگارنده بخاطر ندارد مانند آنرا جای دیگر در عربی دیده باشد و اصل فارسی آنرا بآسانی میتوان یافت ، مثلا اللیل حبلی لیس یدری ما یلد ( شب آبستن است تا چه زاید سحر )

و اذا الماءِ فوق غریق طما  فقاب قنات(۱) و الف سوا

چو آب از سر گذشت چه یک گز چه هزار گز . (۲)

از غزلیات و شبه غزلیات عربی من باب نمونه کافی است بدو قطعه شعر کوچک که درصفحهٔ ۲۳ جزءِ سوم یتیمة‌الدهر مندرج است‌رجوع شود . قطعهٔ دوم مخصوصاً از نظر احساسات کاملا بسبک ایرانی است

---

(۱) قنات بمعنی نیزه بجای گز در اینجا استعمال شده است .

(۲) **یادداشت مترجم :** « چه‌صد گز » معروفتراست .

و قطعهٔ دیگری در صفحهٔ ۱۱۳ همان جلد است . اما اینکه رباعیاتی بمعنای واقعی رباعی بزبان عربی گفته شده باشد اطمینان نگارنده باین امر کمتر است ولی دو بیتی از ابوالعلای السروی بزبان عربی در وصف نرگس و سیب موجود است که برباعی بسیار نزدیک است ( یتیمة‌الدهر جزء سوم صفحهٔ ۲۸۱ )(۱) و چنانکه گفته شد اساساً رباعی از اقسام شعر فارسی است و دو بیت مزبور بالاخص با مرسوم شعراءِ ایران دراین‌عصر که در وصف میوه یا گل یا شیء دیگری از مظاهر طبیعت رباعی یا قطعه‌ای میساخته‌اند مطابقت دارد .

موضوع مشخصات اشعار عربی که زائیدهٔ طبع شعراءِ ایران است موضوع بزرگ و جالب توجهی است و نمیتوانیم بیش از این دراینجا آنرامورد بحث قراردهیم ، لکن شایسته است ازطرف یکی‌ازدانشمندان که بهر دو زبان فارسی و عربی کاملا مسلط و در ادبیات هر دو زبان متبحر باشند طبق روش و اسلوب منظمی این موضوع موردمطالعه‌واقع شود . متأسفانه بندرت دانشمندی پدید آید که علاقهٔ او بیشتر بادبیات فارسی و در عین حال در زبان عربی نیز کاملا استاد باشد . عربی دانها نوعاً این شعبه ادبیات را از شعب بیگانه دانند و بدیدهٔ حقارت بدان نظر کنند . و حتی درمقایسهٔ آن با ادبیات قدیم که« کلاسیک » نامیده میشود این شعبه را از جهت زمان و مکان مؤخر شمارند . دانشجوی

---

(۱) **یادداشت مترجم :** عین رباعیات از کتاب یتیمة‌الدهر جزء ثالث صفحهٔ ۳۸۱ نقل میشود :

وقوله فی النرجس :

حی الربیع فقد حیا بباکور — من نرجس ببهاء الحسن مذکور
کانما جفنه بالغنج منفتحا — کأس من القیر فی مندیل کافور

وقوله فی التفاح :

و تفاحة قد همت و جدا بظرفها — فما شعر ذی حذق یحیط بوصفها
اشبه بالمعشوق حمرة نصفها — و بالعاشق المهجور صفرة نصفها

زبان فارسی دیر ملتفت میشود که برای مقاصد ادبی و تاریخی توجه به نظر دانشمندان فقه‌اللغهٔ تطبیقی بکلی مایهٔ گمراهی است و چندانکه بایستی همّ خود را مصروف آموختن عربی کند حاجتی به سانسکریت و سایر زبانهای آریائی ندارد.

**نثر فارسی**

از نثر این دوره که مقداری مسلماً وجود داشته متأسفانه نمونه‌های معدودی برای ما مانده‌است. وحتی قسمت اعظم آنچه محفوظ مانده ترجمه از عربی است. چهار کتاب مهم یکی تاریخی، دوم طبی و دو دیگر در تفسیر بدست ما رسیده است که هرچهار احتمالاً در عهد سلطنت منصور اول شهریار سامانی فرزند نوح (٩٦١ تا ٩٧٦ میلادی) تألیف شده است(١). دو کتاب از چهار کتاب ترجمهٔ ملخص تاریخ بزرگ و تفسیر بزرگ طبری است. سوم کتاب الابنیه عن حقایق الادویه ابو منصور موفق هروی و چهارم تفسیر قدیم قرآن بزبان فارسی است که مشهور و معروف است وجلد دوم آن نسخهٔ خطی قدیم و منحصر بفردی است که در کتابخانهٔ کمبریج مضبوط است. این کتابها بزبان ساده و بی پیرایهٔ قدیم که متروك و مهجور است نوشته شده و خصوصیات آنرا بتفصیل در مقاله‌ای که در مجلهٔ انجمن سلطنتی آسیائی بسال ١٨٩٤(٢) میلادی نوشتم بحث کرده‌ام (رجوع شود به صفحات ٤١٧ تا ٥٢٤ مجلهٔ مزبور). نخستین خبری که از وجود نسخهٔ

---

(١) **یادداشت مترجم:** درمقدمهٔ نسخهٔ عکسی این کتاب که در کتابخانهٔ ملی موجود است مرحوم میرزا محمد خان قزوینی شرحی درشناسانیدن کتاب مزبور نوشته واین نظر راکه مؤلف کتاب الابنیه عن‌حقایق الادویه معاصر منصوربن نوح سامانی بوده بکلی باطل وبی‌اساس دانسته است. رجوع کنید بصفحهٔ چهارده مقدمهٔ آقای حبیب یغمائی بر گرشاسب‌نامهٔ حکیم ابونصر علی‌بن احمد اسدی طوسی که در سال ٤٥٨ هجری تصنیف شده واز روی نسخه‌های قدیم کتابخانه‌های ایران و اروپا باهتمام ایشان بسال ١٣١٧ شمسی هجری درتهران انتشار یافته است.

(٢) Journal of the Royal Asiatic Society, 1894

خطی تفسیر قدیم فارسی در کمبریج داده شد در آنمقاله بود . تاریخ آن نسخهٔ خطی مطابق است با ۱۲ ماه فوریه ۱۲۳۱ میلادی . نسخهٔ خطی منحصر بفردی از کتاب الابنیه عن حقایق الادویه در وینه(۱) محفوظ است واین نسخهٔ خطی قدیمتراست ( در واقع قدیمترین نسخهٔ خطی فارسی موجود همین نسخهٔ وینه است . ) تاریخ آن شوال ٤٤٧ هجری ( مطابق با ماه ژانویه ۱۰۵٦ میلادی است ) . نکتهٔ جالب توجه خاصی که مربوط

**قدیمترین نسخهٔ خطی فارسی**

باین نسخه است اینکه یکی از شعراء علی بن احمد طوسی خواهر زاده یا برادر زادهٔ(۲) فردوسی سخنور بزرگ آنرا بخط خود استنساخ کرده است. تمام این کتاب را دکتر زلیگمن(۳) در شهر وینه بسال ۱۸۵۹ میلادی با یک مقدمه و حواشی و تعلیقات و عکس سه ورق ( از اوراق نسخهٔ خطی ) بطرز زیبائی چاپ کرده و ترجمهٔ آلمانی آنرا با حواشی و تعلیقات عبدالخالق آخوندوف از اهالی باکو منتشر نموده است . تاریخ طبری را بلعمی بفارسی ترجمه کرده و از ترجمهٔ بلعمی نسخه‌های کهن متعددی موجود است که بسیار نفیس وعالی است . هرمان زوتن برگ ترجمهٔ فارسی ابوعلی محمد بلعمی را با مقایسه با نسخه های خطی موجود در پاریس و گوتا و لندن و کانتربوری بفرانسه ترجمه کرده ( و در چهار جلد طی سنوات ۱۸٦۷ تا ۱۸۷٤ میلادی ) در پاریس منتشر ساخته است(٤) . زوتنبرگ در مقدمهٔ جلد اول این ترجمه ( صفحات ٥ تا ۷ ) چند نسخهٔ خطی از ترجمهٔ فارسی بلعمی را اسم برده است . ترجمهٔ فارسی تفسیر

---

(۱) Vienna

(۲) **یادداشت مترجم : ؟**

(۳) Dr. Seligmann

(٤) M. Hermann Zotenberg, Chronique de Abou-Djafar Nohammed ben Djarir ben Yezid Tabari, traduite sur la version Persane d' Abou Ali Mohammed Bel'ami d'après les manuscrits de Paris, de Gotha, de Londres, et de Canterbury (Paris, 4 vols., 1867-1874).

طبری نیز تقریباً درهمان موقعی که بلعمی تاریخ آن دانشمند بزرگ

ترجمه کرده تهیه شده و از ترجمهٔ فارسی تفسیر طبری یك نسخهٔ خطی (بشماره و علامت ADD ۷۶۰۱) وبتاریخ ۸۸۳ هجری (۱۴۷۸ میلادی) درموزهٔ بریطانیا موجود است.

**مرزبان نامه**

درفارسی کتابی است کمیاب موسوم به‌مرزبان‌نامه، قسمتهائی از این کتاب از طرف شارل‌شفر فقید در جُنگ فارسی وی (چاپ پاریس، ۱۸۸۵ میلادی‌جلد دوم - صفحات ۱۹۴ تا ۲۱۱ حواشی ودرصفحات ۱۷۲ تا ۱۹۹ متون) منتشر شده است(۱).

این ترجمه‌ایست که سعدوراوینی دراواخرقرن دوازدهم مسیحی ازاصل کتاب تهیه کرده واصل کتاب‌را اسپهبدمرزبان درحدودسنهٔ ۴۰۰ هجری (مطابق با ۱۰۱۰ - ۱۰۰۹ میلادی) بلهجهٔ مازندرانی نوشته است. و نیز اشعاری هست موسوم به‌نیکی‌نامه که بهمان نویسنده نسبت داده میشود ونکتهٔ جالب توجه این است که چه اندازه لهجهٔ مازندرانی و لهجه‌های مشابه دیگر درآثارادبی مورد استفاده قرار گرفته (ودراین باب شواهد پراکنده فراوان است). و اگر اوضاع مشابه انگلستان را بعد از فتح نرمانها یعنی قبل از تأمین پیروزی لهجهٔ اهالی مرسیا (۲) و هنگامی که هنوزجمعی میکوشیدند مقامی برای اصطلاحات موجوده در لهجه‌های دیگر بدست آورند با ایران مقایسه کنیم این مقایسه قابل توجه خواهد بود.

یك شعبهٔ دیگرازآثار فارسی شعبهٔ آثار یهودیان ایران است که بزبان فارسی ولی بخط عبری نوشته‌اند. یکی ازآثارمزبور (که ازهمه

---

(۱) Charles Schefer, Chrestomathie Persane, (Paris, 1885).

(۲) Mercia

**آثار یهودی مربوط بفارسی**

بیشتر جالب توجه است) شاید مربوط بقرن نهم یا دهم مسیحی باشد ولی دارمستتر و مراجع دیگر آنرا مربوط بعصر مغول (قرن سیزدهم مسیحی) میدانند. مونک(۱) میگوید مربوط بیك قرن پیشتر است. مقدار معتنابهی نسخه‌های خطی از آثار مزبور دردست است و در کتابخانهٔ ملی پاریس نیز بیست نسخه موجود است و نخستین کسی که توجه دنیا را بوجود این آثار جلب کرد مونك (۲) بود و بعد ازوی این دانشمندان بنحو کامل در آن بحث کردند: زوتنبرگ (مجلد اول آرشیو مرکس (۳)) در شهر هاله قسمتهای مشکوك الاعتبار دانیال را ترجمه و منتشر ساخته است و در آن موضوع اکنون سخن خواهیم گفت؛ پل‌دولاگارد (در کتاب مطالعات فارسی چاپ گوتینگن سال ۱۸۸٤) (٤)؛ دارمستتر (در مجلهٔ انتقادی شمارهٔ ژوئن ۱۸۸۲ میلادی: دورهٔ جدید جلد سیزدهم صفحات ٤٥۰ تا ٤٥٤ (٥) ومجموعهٔ منتخبات یاجنگ رنیه چاپ پاریس سال ۱۸۸۷ میلادی - صفحات ٤۰٥ تا ٤۲۰) (٦) وزالمن (۷) ودانشمندان دیگر.

قسمت اعظم آثار فارسی یهودیان جز از نقطهٔ نظر زبانشناسی ارزش زیادی ندارد زیرا صرفاً عبارت است از لغات عبری که بفارسی توضیح

---

(۱) **یادداشت مترجم**: سالمون مونك Salamon Munk از شرق شناسان است (۱۸٦۷ - ۱۸۰۳ میلادی). در گلوگاو Glogau واقع در سیلزی متولد شده و در سال ۱۸۳٥ میلادی عضو شعبهٔ نسخ خطی کتابخانهٔ سلطنتی پاریس و در سال ۱۸٦٤ میلادی استاد عبری در کلژدو فرانس Collège de France بوده است.

(۲) Bible de Cahn (ix, pp. 134-159)

(۳) Zotenberg ( Merx's Archiv, vol. i, Halle, 1870, pp. 385-427 )

(٤) Paul de Lagarde, Persische Studien, Göttingen, 1884

(٥ Darmesteter, Revue Critique, Juin 1882

(٦) Darmesteter, Mélanges Rénier, Paris, 1887, pp. 405-420

(۷) Salemann

**ملحقات مشکوك الاعتبار دانیال بتورات**

داده شده وترجمهٔ اسفار خمسهٔ تورات وسایر کتب عبری و بعضی اشعار . لکن نسخهٔ ملحقـات مشکوك الاعتبار دانیال بتورات بکلی نوع دیگر است (این نسخه در کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۱۲۸ از شماره‌های نسخ خطی عبری وسامری ضبط شده ) و اگر نسخهٔ اصلی نباشد معرف نسخهٔ اصل است که کلدانی (۱) بوده ومفقود شده‌است . کتاب مزبور را دارمستتر بسه قسمت تقسیم کرده است : اول یك سلسله اساطیر در بارهٔ دانیال که بعض از اساطیر مربوط بکتاب مقدس است و برخی مربوط بعقائد علماءِ ربانی یهود که خاخام نامیده میشوند . دوم شرح وقایع تاریخی که بدعوی وحی والهام پیشگوئی شده ونخستین کسی‌را که خبر داده و بطور قطع میتوان گفت چه کسی بوده است همان **محمد** بن عبدالله ص پیغمبر اسلام و آخرین کس خلیفهٔ مأمون است (تاریخ وفات مأمون ۸۳۳ میلادی بوده است) . سوم یکی از توصیفات خیالی و داستانهائیکه دربارهٔ عصر مسیح گفته‌اند ودر آثار یهود مکرر دیده میشود .

درنظر کسانی که اعتقاد داشتند این سند متکی به وحی و الهام بوده است قسمت آخر آن بلاشبهه از سایر قسمتها بیشتر جلب توجـه میکرده است ، لکن کسانی که طبق موازین معمولهٔ انتقاد درامورداوری کنند قسمت دوم را بیشتر جالب توجه دانند و قول دارمستتر را بهتر پسندند که گوید بقوهٔ وحی والهام وقایع تاریخ پیشگوئی شده است . در ملحقات مشکوك‌الاعتبار تورات خداوند وقایع تاریخ را قبل از وقوع تا ظهور مسیح بدانیال نبی نشان میدهد ودانیال نیز حوادث را درعالم شهود یا رؤیا می‌بیند ورؤیای وی با کلماتی قریب باین مضمون ازطرف خداوند آغاز میشود : «ای دانیال بتو نشان دهم که برهرقوم ومذهبی چند پادشاه فرمانروائی کنند وترا آگاه سازم که‌اینکار چگونه‌باشد .» آنگاه اشارات

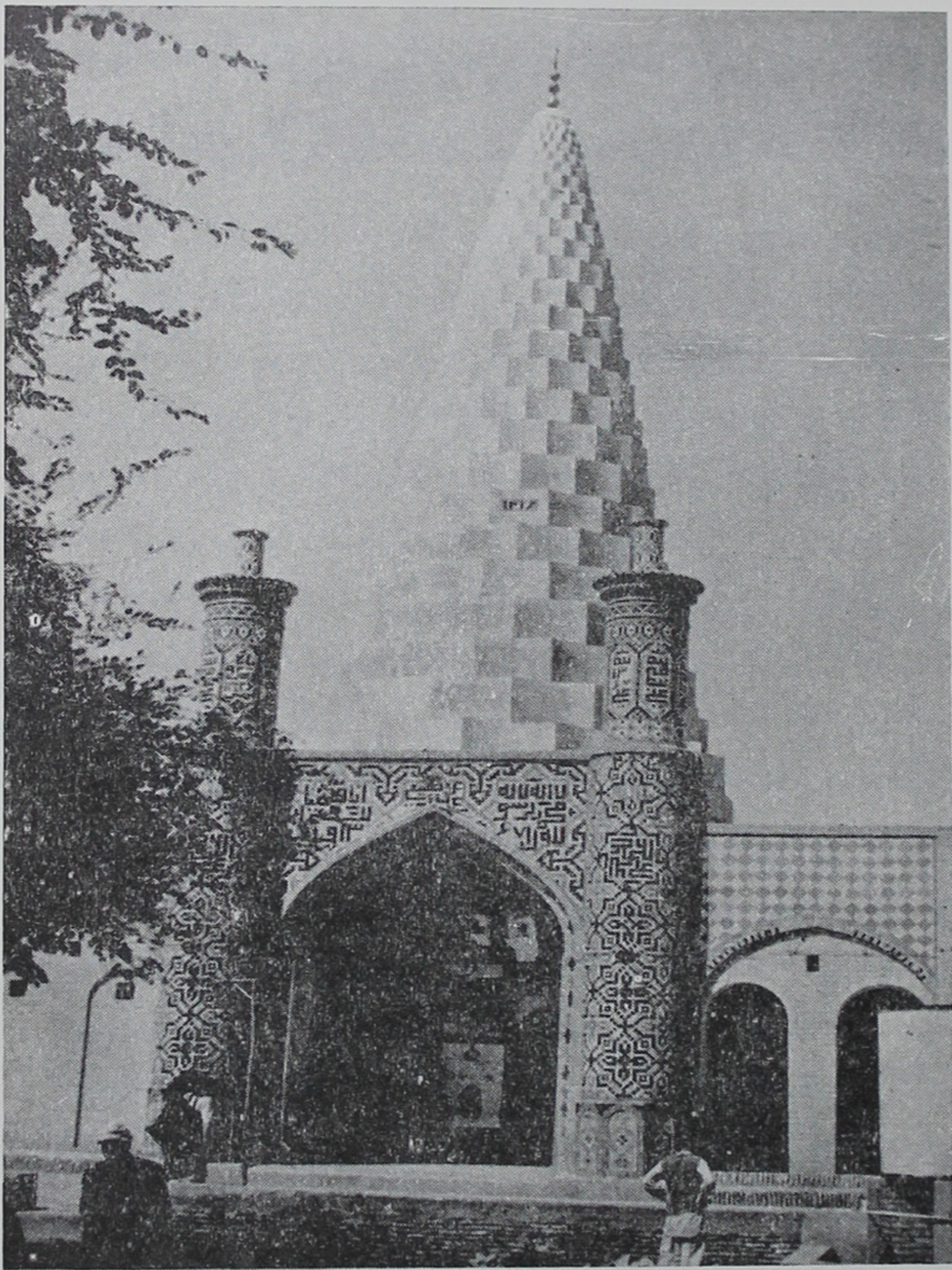
---

(۱) **یادداشت مترجم :** لهجهٔ آرامی شرقی

مبهمی دارد که دارمستتر با شک وتردید شرح وتفسیر کند و گوید مراد از آن اشارات احشویروش وسلوکیدها وساسانیان بوده‌اند. سپس بشرح حال پادشاه خداشناسی پردازد و گوید آن پادشاه خودرا بهشتی داند و همچنانکه دارمستتر نیز گمان کرده است مقصود نویسنده انوشیروان (انوشک‌روبان = دارای روان جاویدان) است. آنگاه از پادشاهی کوته قامت وسرخ روی سخن گوید که توجهی بکلام خدا ندارد ولی دعوی رسالت کند. ساربانی باشد که برشتری سوار و از سمت جنوب بیاید و قوم یهودرا بسیارزجروآزاردهد وپس ازیازده سال سلطنت ازجهان‌برود. ظاهراً قصد وی ازین شخص محمدبن عبدالله ص باشد وازاینجا ببعد تا مرگ مأمون (یعنی از سال اول تا سال ۲۱۸ هجری که مطابق است با ۶۶۲ تا ۸۳۳ میلادی) میتوان بوضوح کامل دنبالهٔ تحقیق راگرفت وملوک‌اسلام را تطبیق کرد. همانقسمی که دارمستتر نیز تصدیق دارد در اینجا سلسلهٔ حوادث منقطع میشودونظم وترتیب وقایع تاریخ‌بهم‌میخورد ولی‌دارمستتر عقیده‌دارد که عبارات بعداشاره بجنگهای صلیبی است بخصوص گادفری دوبویون(۱) وسواران سلحشورصلیب احمروی؛ و بهمین سبب است که دارمستتر معتقد است آنچه را نبوّات الحاقی گویند در قرن سیزدهم میلادی تألیف شده نه درقرن دهم. دربارهٔ اشاراتی که فرضاً بجنگهای صلیبی وجنگجویان سرخ پوش شده‌است که از روم حرکت کنند وحتّی تادمشق نیز بیایند نگارنده شخصاً متمایل باین‌عقیده‌است که اشارات مزبور بسیارمبهم ونا معلوم واین‌ابهام بقدری است که ممکن است گفته شودهیچ ارتباطی با تاریخ واقعی ندارد و بدین سبب نمیتوان این امر را از حیطهٔ امکان بیرون دانست ودراینصورت ملحقات عجیب وغریب مزبور اگر از آثارعصر گذشته نباشد که ما «عصر طلائی» نامیده‌ایم شاید متعلق بدوره‌ایست که دراینجا مورد مطالعه قرار دادیم.

---

Godefroy de Bouillon (۱)



بقعهٔ دانیال پیغمبر در شوش
( برابر صفحهٔ ۶۹۶ )

# فهرست مختصری

## از آثار مهم دانشمندان اروپائی دربارهٔ مطالب مختلفی که در این جلد مورد بحث قرار گرفته است

دراین فهرست فقط آن قسمت از کتب شرقی که بیکی از السنهٔ اروپائی ترجمه شده علی‌القاعده ذکرشده است ولی اسامی کلیهٔ کتبی که درمتن کتاب مذکوراست درفهرست عمومی آخر کتاب دراصل انگلیسی با حروفی مایل بطرف راست شبیه بخط تحریری آمده است و آثاریکه مورد استشهاد قرار گرفته علاوه بر اینکه با حروف تحریری است با علامت ستاره نیز مشخص گردیده است. بسیاری از آثار مزبور کسوت طبع نپوشیده وفقط نسخه‌های خطی آن موجود است و کتابخانه‌های مختلفی که نسخه‌های خطی مزبوردر آنجا محفوظ است هر کدام مقررات جداگانه‌ای دارد که بموجب آن مقررات میتوان تا حدودی از آن آثار استفاده کرد و تقریباً همهٔ کتابخانه‌های بزرگ قارهٔ اروپا ازاین حیث بی اندازه کریم‌الطبع ودست ودل بازند و گنجینه‌های آثارخودرابکتابخانه‌های دیگروحتی بافراد دانشمند آزادانه بامانت میدهند. از کتابخانه‌های انگلیس آنکه بیش از همه بصفت سخا و کرم متصف است یکی کتابخانهٔ وزارت هندوستان و دیگر کتابخانهٔ انجمن سلطنتی آسیائی است(۱). کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج بعدهم کتابخانهٔ بودلین (۲) از این حیث در درجهٔ دوم است. موزهٔ بریتانیا مطلقا بهیچ شرطی از شروط نسخه‌های خطی خود را بعاریت نمیدهد و این امر برای عالم علم و ادب زیان بسیاردارد ویکی دوکتابخانهٔ دیگرنیز که درانگلستان مجموعه‌های نفیسی از کتب خطی شرقی دارند حتی برای دانشمندان و فضلائی که

---

(۱) Royal Asiatic Society

(۲) Bodleian

بخواهند در خود کتابخانه بمطالعهٔ نسخه های خطی بپردازند اشکال میتراشند . درمورد کتابخانه‌های شخصی اگر بخصوص ذکری از کتابخانهٔ لرد کرافورد(۱) وکرم فوق‌العادهٔ وی نشود منتهای بی انصافی است زیرا وی را برنگارنده منتی عظیم است . با نهایت تأسف مجموعهٔ نفیس نسخ خطی شرقی وی اکنون در دست کسانی است که طبعی آنچنان سخی ندارند . کتابهائی که ذیلاً اسم برده میشود بترتیب موضوعات و ادوار مربوطه دراین فهرست آمده وفقط منتخبی ازمهمترین کتابها ذکرشده وهر کدام نفیس‌تراست با علامت ستاره مشخص گردیده است . هرجا بلفظ «قدیم» برمیخوریم مقصود قبل از اسلام و هرجا بلفظ «جدید» میرسیم منظوربعد ازاسلام‌است . هرگاه خوانندگان این کتاب راهنمای بیشتری بخواهند دو فهرست عالی در دست است که میتوانند بآن دو فهرست رجوع کنند یکی فهرست کتب جغرافیائی و سفرنامه‌هائی که لرد کرزن در کتاب بزرگ خوددربارهٔ ایران (درصفحات ۱۶ تا ۱۸)(۲) تنظیم کرده است ، دیگرفهرست آثارادبی وتاریخی وزبانشناسی است که زالمن وژوکوفسکی (درصفحات ۱۰۵تا۱۱۸) کتاب دستورزبان فارسی خودآورده‌اند (۳) . درموضوع کتابی که گایگروکون درخصوص اساس فقه‌اللغهٔ ایرانی (۴) نوشته‌انددرمقدمهٔ هریك‌ازابواب‌مختلف کتاب‌فهرستی بسیار کامل ازمراجع ومصادرمربوط بآنموضوع گذارده شده است . یک فهرست بسیار سودمندی از کتب مربوط بآئین زردشتی نیز در مقدمهٔ رسالهٔ‌نفیس پروفسورجکسون آمریکائی دربارهٔ زردشت مندرج است(۵) .

---

(۱) Lord Crawford

(۲) *Persia and The Persian Question* by The Hon. George N. Curzon, M. P., London, 1892.

(۳) Salemann & Zhukovski, Persische *Grammatik*

(۴) Geiger & Kuhn, *Grundriss der Iranischen Philologie*

(۵) Professor A. V. Williams Jackson, *Monograph on Zoroaster* (New York, 1899).

# (الف) تاریخ عمومی و زبان شناسی

❀ ۱ - اساس فقه اللغهٔ ایران که به همکاری بارتولومه ، اته ، گلدنر ، هرن هوبشمن ، جکسون ، یوستی ، نولدکه زلمن ، ویسباخ ، و وست نوشته شده و باهتمام گایگر و کون در اشتراسبورگ بسال ۱۸۹۵ میلادی منتشر شده است . این کتاب بقدری گرانبهاست که ارزش آنرا بمقیاس پول نتوان قیاس کرد . در واقع دائرة المعارف فقه اللغهٔ فارسی است . جلد اول از تاریخ قدیم زبانهای ایران مخصوصاً از اوستا و فرس قدیم و فارسی متوسط یا پهلوی بحث میکند . جلد دوم از ادبیات زبانهای مزبور و فارسی جدید سخن میگوید و فصل مخصوصی نیز پروفسور نولدکه در بارهٔ حماسهٔ ملی دارد . در جلد سوم از جغرافیا و نژاد شناسی و تاریخ (تا عصر جدید) و مذهب و مسکوکات و خطوط ایران گفتگو میشود .

*1. *Grundriss der Iranischen Philologie, unter Mituirkung von Chr. Bartholomae, C. H. Ethé, K. F. Geldner, P. Horn, H. Hübschmann, A.V.W. Jackson, F. Justi, Th. Nöldeke, C. Salemann, A. Socin, F. H. Weissbach, und E. W. West, herausgegeben von Wilhelm Geiger und Ernst Kuhn* (Strassburg, 1895 - ).

❀ ۲ - اعلام ایرانی تألیف فردیناند یوستی (چاپ ماربورگ ۱۸۹۵ میلادی) فرهنگ رجال ملی ایران است و بقدری گرانبهاست که نمیتوان قیمتی برای آن قائل شد زیرا اسامی ایرانیانی که نامهای ایرانی دارند (نه نامهای عربی و اسلامی) در آنجا ضبط شده است .

*2. *Iranisches Namenbuch, von Ferdinand Justi* (Marburg, 1895) .

(۱) داستانهای باستانی دراین دو کتاب با وقایع تاریخی خلط شده و علیهذا هر دو کتاب از کتب منسوخه بشمار میرود .

*3. *Dictionnaire géographique, historique, et littéraire de la Perse et des Contrées adjacentes, extrait du Mo'djem-el-Bouldan de Yacout... par C. Barbier de Meynard* (Paris, 1861).

❀ ٣ - فرهنگ جغرافیائی وتاریخی وادبی ایران وممالك مجاور آن مستخرج از معجم البلدان یاقوت . تألیف باربیه دومینار فرانسوی چاپ پاریس سال ۱۸۶۱ میلادی .

*4. *Chronique de... Tabari, traduite sur la version persane de ..Bal'ami..., par M. Hermann Zotenberg*, 4 vols., Paris, 1867-74.

❀ ٤ - ترجمهٔ فرانسهٔ تاریخ طبری که زوتنبرگ از روی ترجمهٔ فارسی بلعمی بفرانسه درآورده است (چاپ پاریس ۷٤ - ۱۸۶۷ میلادی) درچهار جلد برای اروپائیانی که بخواهند تاریخ عمومی دنیا منجمله ایران را از نظر مورخین مسلمان بدانند بهترین وسیله برای کسب اطلاع است .

5. *Sir John Malcolm, History of Persia from the Most Early Period to the Present Time* .. (2 vols, London, 1815).

٥ - تاریخ ایران تألیف سرجان ملکم از قدیمترین ازمنه تاکنون در دو جلد چاپ لندن بسال ۱۸۱۵ مسیحی .

6. Clement Markham, *General Sketch of the History of Persia* (1 vol., London, 1874).

٦ - کلیمنت مارکهم : تاریخ عمومی ایران (یك جلد چاپ لندن ۱۸۷٤ میلادی) .

*7. Darmesteter, *Etudes Iraniennes*, (2 vols., Paris, 1883).

❀ ٧ - مطالعات ایرانی بقلم دارمستتر (دردوجلد چاپ پاریس ۱۸۸۳ میلادی جلد اول مربوط بمطالعات در تاریخ دستور زبان فارسی است . جلددوم مربوط بزبان وادبیات وعقاید ایران باستان است) .

8. Dr. C. E. Sachau, English translation of al-Biruni's *Chronology of Ancient Nations* (London, 1879).

٨ - ترجمهٔ انگلیسی الآثار الباقیه ابوریحان بیرونی بقلم دکتر زاخو (چاپ لندن سال ۱۸۷۹ میلادی) .

9. *Les Prairies d'Or, texte et traduction par C. Barbier de Meynard et Pavet de Courteille* (Paris, 1861-1877).

٩ - مروج الذهب مسعودی ، اصل کتاب باترجمهٔ فرانسه بقلم باربیه‌دومینار وپاوه دوکورتی (چاپ پاریس ۱۸۶۱ تا ۱۸۷۷ میلادی درنه‌جلد) .

## (ب) تاریخ قدیم

*10. Eranische Alterthumskunde, von Fr. Spiegel* ( 3 vols., Leipzig, 1871-1878).

۱۰ - علم ایران باستان تألیف فریدریک اشپیگل ( در سه جلد چاپ لایپزیگ بتاریخ ۱۸۷۱ تا ۱۸۷۸ میلادی . ) این کتاب عالی درباره تاریخ ادیان و آثار عتیق ایران از عهد بسیار کهن تاسقوط سلسلهٔ ساسانیان بحث میکند.

*11. Geschichte des alten Persiens, von Dr. Ferdinand Justi* (Berlin, 1879).

۱۱ - تاریخ ایران قدیم تألیف دکتر فردیناند یوستی ( چاپ برلین ۱۸۷۹ میلادی ) . این کتاب نیز ازهمان ادواری بحث میکند که اشپیگل در کتاب فوق الذکر از آن سخن گفته است . ازجهت حجم کوچکتراست ولی بیشتر موردپسند و توجه عموم قرار گرفته است و شامل تصاویری چند بایك نقشه میباشد .

*12. Aufsätze zur persischen Geschichte, von Th. Nöldeke* (Leipzig, 1887).

۱۲ - مطالبی راجع به تاریخ ایران تألیف نولدکه(چاپ لایپزیگ سال ۱۸۸۷ میلادی ) . این کتاب بزبان آلمانی است ودر حقیقت تفصیل و تهذیب مقاله ایست که این دانشمند بزرگ در بارهٔ تاریخ قدیم ایران ( تا پایان دورهٔ ساسانیان ) برای چاپ نهم دائرة المعارف بریتانیکا نوشته بود .

*13. Le Peuple et la Langue des Mèdes, par Jules Oppert*, ( Paris, 1879 ).

۱۳ - قوم ماد و زبان آنها تألیف ژول اپر ( چاپ پاریس ، سال ۱۸۷۹ میلادی ) .

14. G. Rawlinson, *Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World, or the History, Geography, and Antiquities of Chaldea, Assyria, Babylon, Media, and Persia.*

۱۴ - ج . رالینسون : پنج کشور پادشاهی بزرگ دنیای شرق قدیم در تاریخ وجغرافیا و آثار عتیق کلده وآشور وبابل و ماد و پارس چاپ اول این کتاب (که در سال ۱۸۶۲ میلادی درلندن منتشر شد) چهار مجلد است . چاپ دوم (که درسال ۱۸۱۸ میلادی منتشر شد) در سه مجلد ودو جلد آخر این کتاب در هر دوچاپ مربوط است به ماد وایران هخامنشی .

15. G. Rawlinson, *Sixth Great Oriental Monarchy, or the Geography, History and Antiquities of Parthia* (London, 1873).

۱۵ - ج . رالینسون : ششمین کشور بزرگ پادشاهی شرق در جغرافیا وتاریخ وآثار عتیق پارت (چاپ لندن سال ۱۸۷۳ میلادی) .

16. G. Rawlinson, *Seventh Great Oriental Monarchy, or the Geography, etc. of the Sasanian or New Persian Empire* ( London, 1876).

۱۶ - ج . رالینسون : هفتمین کشور بزرگ پادشاهی شرق درجغرافیا وتاریخ وآثار عتیق ساسانیان یاامپراطوری نوین ایران ، چاپ لندن ، سال ۱۸۷۶ میلادی .

17. G. Rawlinson, *Parthia*, in the Story of the Nations Series (London, 1893).

۱۷ - ج . رالینسون : کتاب پارت از دورهٔ کتبی که دربارهٔ داستان ملل نوشته شده (چاپ لندن ، ۱۸۹۳ میلادی) .

*18. Prof. Th. Nöldeke, *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden, aus der arabischen Chronik des Tabari übersetzt, und mit ausführlichen Erläuterungen und Ergänzungen versehn* (Leyden, 1879).

۱۸* - نولدکه : تاریخ ایرانیان و تازیان در زمان ساسانیان ترجمه از روی تاریخ طبری باتوضیحات مشروح وتکمله (چاپ لیدن ۱۸۷۹ میلادی) مسلماً بهترین کتابی است که دربارهٔ دورهٔ ساسانیان نوشته شده است .

19. Prof. Thomas Hyde, *Veterum Persarum et Parthorum et Medorum Religionis Historia* (first edition, Oxford, 1700; second edition, 1760).

۱۹ - پروفسور هاید : تاریخ ادیان قدیم پارس وپارت و ماد (چاپ اول در اکسفورد بسال ۱۷۰۰ میلادی و چاپ دوم بسال ۱۷۶۰ میلادی منتشر شده است) با اینکه از کتب منسوخه بشمار میرود هنوز این کتاب قابل توجه است و اشاراتی دارد که موجب تذکر است و میتوان مورد استفاده قرارداد .

20. Geiger, *Ostiranische Kultur im Altertum (1882)*; English translation of the same by Darab Dastur Peshotan Sanjana: *Civilization of the Eastern Iranians in Ancient Times* (London, 1885).

۲۰ ـ گایگر، فرهنگ ایرانیان شرقی در ازمنهٔ قدیمه (تاریخ چاپ ۱۸۸۲ میلادی) این کتاب آلمانی را داراب پشوتن سنجانا (درلندن بتاریخ ۱۸۸۵ میلادی) بزبان انگلیسی ترجمه کرده است.

## (ج) فقه اللغهٔ قدیم

### فرس قدیم

21. F. Stolze, *Persepolis*, with indroduction by Nöldeke.

۲۱ ـ تخت جمشید تألیف اشتولتزه (تاریخ چاپ ۱۸۸۲ میلادی) مقدمه بقلم نولدکه با بسیاری تصاویر زیبا از ویرانه ها وسنگ نبشته‌ها.

22. M. Dieulafoy: *L'Art Antique de la Perse* (Paris, 1884).

۲۲ ـ دیولافوا: صنعت قدیم ایران (چاپ پاریس بتاریخ ۱۸۸٤ میلادی).

*23. Fr. Spiegel: *Die Altpersischen Keilinschriften im Grundtexte, mit Übersetzung, Grammatik und Glossar* (Leipzig, 1862: second and enlarged edition, 1881).

❀ ۲۳ ـ اشپیگل: خطوط میخی ایران قدیم، اصل وترجمه بادستور زبان ولغت (در لایپزیگ بسال ۱۸۶۲ میلادی منتشر شده وبتفصیل بیشتر درسال ۱۸۸۱ میلادی دوباره چاپ شده‌است).

*24. Dr. C. Kossowicz: *Inscriptiones Palaeo - Persincoe Achaemenidarum* (St.Petersburg, 1872).

❀ ۲٤ ـ کاسوویچ: سنگ نبشته‌های ایران قدیم هخامنشی چاپ سن پطرز بورگ (۱۸۷۲ میلادی). کتیبه ها نیز در این کتاب بخط میخی چاپ شده‌است.

### اوستا

25. Eugène Burnouf: *Vendidad Sade*, (Paris, 1829-1843).

۲۵ ـ بورنوف: وندیداد ساده یکی از کتب زردشت است که ازروی نسخهٔ زند کتابخانهٔ سلطنتی در سنوات ۱۸۲۹ تا ۱۸٤۳ میلادی در پاریس چاپ سنگی شده است.

26. H. Brockhaus: *Vendidad sade, die heiligen Schriften Zoroaster's Yacna, Vispered und Vendidad, nach den lithographirten Ausgaben von Paris und Bombay, mit Index und Glossar herausgegeben* ( Leipzig, 1850 ).

۲۶ ـ بروکهاوس : وندیداد ساده آثار مقدس زردشت : یسنا و ویسپرد و وندیداد از روی چاپ سنگی پاریس و بمبئی با فهرست ولغت ( چاپ لایپزیگ ۱۸۵۰ میلادی) .

27. N L. Westergaard: *Zend-Avesta*... vol. i, the Zend textes (Copenhagen, 1852-54).

۲۷ ـ وستر گارد : زند اوستا . . . جلداول متون زند ( کپنهاگ ٤-۱۸۵۲ میلادی) .

28. Fr. Spiegel: *Avesta ... im Grundtexte sammt der Huzvaresh-übersetzung* ( 2 vols., Vienna, 1853-58)

۲۸ ـ اشپیگل : اوستا ، اصل با ترجمهٔ هزوارش ( دو جلد چاپ وینه ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۸ میلادی ) .

29. K. F. Geldner: *Avesta* 3 parts, Stuttgart, (1886-95).

۲۹ ـ گلدنر: اوستا . . . (درسه‌جزء چاپ اشتوتگارت ، سال۱۸۸۶تا۱۸۹۵ میلادی) .

30. Mills and Darmesteter's English translation of the Zend Avesta in vols. iv, xxiii, xxxi of Professor Max Muller's *Sacred Books of the East* (Oxford, 1877, 1880, 1883, and second edition of vol. iv in 1895 ).

۳۰ـ میلز و دارمستتر:ترجمهٔانگلیسی زند اوستا در مجلدات چهارم و بیست و سوم وسی و یکم کتب مقدس شرق اثر پروفسور مکس مولر ( چاپ اکسفورد ۱۸۷۷،۱۸۸۰ ، ۱۸۸۳میلادی وچاپ دوم مجلدچهارم‌درسال ۱۸۹۵ میلادی) .

*31. Darmesteter: *Le Zend Avesta : traduction nouvelle avec commentaire historique et philologique*(3 vols , Paris,1892-93: vols. xxi, xxii, and xxiv of the Annales du Musée Guimet).

❀ ۳۱ ـ دارمستتر : زنداوستا:ترجمهٔ جدید باحواشی ازلحاظ تاریخ وفقه اللغه (درسه جلدچاپ‌پاریس ۱۸۹۲تا۱۸۹۳ مجلدات ۲۱ و ۲۲ و ۲٤ سالنامهٔ موزهٔ گیمه) .

32. C. de Harlez: *Avesta... traduit* du texte Zend (3 vols., Liège, 1875-1877: second edition, Paris, 1881).

۳۲ ـ دوهارله : اوستا : ترجمه از متن زند ( درسه جلد چاپ لیژه۱۸۷۵ تا ۱۸۷۷ میلادی؛ چاپ دوم چاپ‌پاریس ۱۸۸۱ میلادی) .

33. Fr. Spiegel: *Avesta . . . übersetzt* (3 vols., Leipzig, 1852-63). English translation of this by A. Bleeck (Hertford, 1864)

۳۳ - اشپیگل : اوستا . . . ترجمهٔ آلمانی ( در سه جلد چاپ لایپزیگ ، ۱۸۵۲ تا ۱۸۶۳ میلادی ) . این کتاب را بلیک بزبان انگلیسی ترجمه کرده ودرهرتفورد بسال ۱۸۶۴ مسیحی چاپ شده است .

34. L. H. Mills : *A Study of the Five Zoroastrian Gathas* (Erlangen, 1894).

۳۴ - میلز : بررسی گاتهای پنجگانهٔ زردشت(چاپ ارلانگن ۱۸۹۴، میلادی).

35. Ferdinand Justi: *Handbuch der Zendsprache* (Leipzig, 1864).

۳۵ - یوستی : راهنمای زبان زند ( چاپ لایپزیگ ۱۸۶۴ میلادی ) .

*36. C. de Harlez: *Manuel de la Langue de l'Avesta* (Paris, 1882).

۞ ۳۶ - دو هارله : راهنمای زبان اوستا ( چاپ پاریس ۱۸۸۲ میلادی ) .

37. A. V. W. Jackson: *An Avesta Grammar...* ( Stuttgart, 1892); Idem, *An Avesta Reader* (1893).

۳۷ - جکسون : دستور زبان اوستا ( چاپ اشتوتگارت ، ۱۸۹۲ میلادی . کتاب قرائت اوستا، چاپ ۱۸۹۳ میلادی).

38. Fr. Spiegel : *Grammatik der altbaktrischen Sprache* (Leipzig, 1867).

۳۸ - اشپیگل : دستورزبان باختری قدیم (بلخ قدیم) (چاپ لایپزیگ ۱۸۶۷ میلادی) .

# زبان پهلوی و ارتباط آن

## با ایران جدید

*39. Martin Haug, *Introductory Essay on the Pahlavi Language* (pp. 152), prefixed to Dastur Hoshangji Jamaspji Asa's *Old Pahlavi Pazand Glossary* ( Bombay and London, 1870).

۞ ۳۹ - مارتین هاگ : مقاله در موضوع زبان پهلوی ( در ۱۵۲ صفحه) که بعنوان مقدمه برفرهنگ زبان پهلوی پازند قدیم تألیف دستور هوشنگ جی جاماسپ جی آسا در بمبئی ولندن بتاریخ ۱۸۷۰ میلادی چاپ شده است .

40. C. de Harlez: *Manuel de Pahlavi des livres religieux et historiques de la Perse Grammaire, Anthologie, Lexique* (Paris, 1880).

۴۰ - دو هارله : راهنمای زبان پهلوی برای کتابهای مذهبی و تاریخی ایران : شامل دستور زبان و منتخبات ولغات (چاپ پاریس ۱۸۸۰ میلادی).

*41. C. Salemann: *Mittelpersische Studien in the Bulletins de l'Acad. de St. Petersburg* for 1887, pp. 417, *et seqq. Mélanges Asiatiques, vol. ix, pp. 207 et seqq.* Also the same scholar's article *Mittelpersisch* in vol. i of Geiger und Kuhn's *Grundriss*, pp. 249-332.

❀ ۴۱ - زلمن : مطالعات در زبان فارسی میانه که در نامهٔ فرهنگستان سن پطرزبورگ بسال ۱۸۸۷ میلادی در صفحات ۴۱۷ ببعد منتشر و همچنین در مجموعهٔ منتخبات آسیائی مجلد نهم ۲۰۷ ببعد چاپ شده است . همچنین مقالهٔ همین مؤلف در بارهٔ فارسی میانه در جلد اول کتاب اساس‌فقه‌اللغه تألیف گایگر و کون صفحات ۲۴۹ تا ۳۳۲ درج گردیده‌است.

*42. West, Haug, and Dastur Hoshangji Jamaspji Asa: *The Book of Arda Viraf: Pahlavi text...with an English translation and Introduction* (Bombay and London, 1872); *Glossary and Index* of the same (1874).

❀ ۴۲ - وست و هاگ و دستور هوشنگ جی جاماسپ جی آسا : متن پهلوی کتاب ارد ویراف با ترجمهٔ انگلیسی و مقدمه . . . (چاپ بمبئی ولندن ۱۸۷۲ میلادی) با مجموعهٔ لغات وفهرست الفبائی (۱۸۷۴ میلادی) .

43. West: *The Mainyo-Khard* (or "Spirit of Wisdom") *Pazand and Sanskrit texts in Roman characters*) ... *with an English translation... Sketch of Pazand Grammar and Introduction* (Stuttgart and London, 1871).

۴۳ - وست : متون پازندوسانسکریت مینوی‌خرد ( باحروف کتابی ) با ترجمهٔ انگلیسی . . . وطرح دستور زبان پازند ومقدمه (چاپ اشتوتگارت ولندن ۱۸۷۱ میلادی) .

*44. F. C. Andreas: Pahlavi text of the above, a facsimile of a MS. brought from Persia by Westergaard and preserved at Copenhagen (Kiel, 1882).

❀ ۴۴ - اندره آس: متن پهلوی کتاب فوق از روی نسخهٔ خطی که وسترگارد ازایران آورده‌ودر کپنهاگ محفوظ است کلیشه وچاپ شده‌است(چاپ کیل ۱۸۸۲ میلادی) .

45. Prof. Th. Nöldeke, *Persische Studien*, I and II in vols. cxvi and cxxvi of the *Sitzb. d. K. Ak. d. Wissenschaften in Wien, phil.- hist. Class.* (Vienna, 1888 and 1892).

۴۵ - نولدکه : تتبعات ایرانی قسمت های اول و دوم در مجلدات ۱۱۶ و ۱۲۶ گزارش جلسات اکادمی علوم امپراطوری اطریش دروینه کلاس فلسفه وتاریخ ( چاپ وینه ۱۸۸۸ و ۱۸۹۲ میلادی ).

46. A. Barthelemy: *Gujastak Abalish, relation d'une Conférence théologique présidée par le Calife Mamoun: texte pehlevi... avec traduction, commentaire et lexique* (Paris, 1887).

۴۶ - بارتلمی : گجستک ابالش شرح یك محاضرهٔ مذهبی بریاست خلیفه مأمون : متن پهلوی . . . با ترجمه و تفسیر و لغات ( چاپ پاریس ۱۸۸۷ میلادی ).

47. P. Horn: *Grundriss der Neupersischen Etymologie* (Strassburg, 1893).

۴۷ - هرن : مبانی اشتقاق فارسی جدید ( چاپ اشتراسبورگ ۱۸۹۳ میلادی ).

48. H. Hübschmann: *Persische Studien* ( Strassburg, 1895). Idem, *Armenische Grammatik* (Leipzig, 1897).

۴۸ - هوبشمن . تتبعات ایرانی(چاپ اشتراسبورگ ۱۸۹۵ میلادی).دستور زبان ارمنی تألیف همان مؤلف ( چاپ لایپزیگ۱۸۹۷میلادی ).

49. Paul de Lagarde: *Persische Studien* (Göttingen,1884).

۴۹ - دولاگارد : مطالعات در زبان فارسی (چاپ گوتینگن۱۸۸۴میلادی ).

50. Fr. Spiegel: *Gramm. der Pârsisprache nebst Sprachproben* ( Leipzig, 1851 ). Idem, *Die Traditionelle Literatur der Parsen in ihrem Zusammenhange mit den angränzenden Literaturen* (Vienna, 1860).

۵۰ - اشپیگل : دستور زبان فارسی باذکر امثله ( چاپ لایپزیگ ۱۸۵۱ میلادی ).

ایضاً از همان مؤلف : روایات وآثار ایرانیان و ارتباط آن با زبانهای کشور های همجوار .

*51. E. West: *On the Extent, Language, and Age of Pahlavi Literature*, in the *Sitzb. d. philos.- philol. Classe der K. Akad. d. Wissenschaften vom 5 Mai, 1888* (pp. 396-443: Berlin).

❀ ۵۱ - وست : در وسعت ادبیات پهلوی و زبان پهلوی و دوران ادبیات پهلوی گزارش کلاس فلسفی و فقه‌اللغهٔ اکادمی علوم از تاریخ پنجم مه ۱۸۸۸ میلادی ( شمارهٔ صفحات ۳۹۶تا۴۴۳ : برلین ).

# (د) روشهای مذهبی پیش از اسلام

## آئین زردشتی

*52. Prof. A. V. W. Jackson: *Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran* (New York, 1899).

❀ ۵۲ - پروفسور جکسون: زردشت و پیامبر ایران باستان (چاپ نیویورک ۱۸۹۹ میلادی).

باردیگر توجه خوانندگان را مخصوصاً بفهرست عالی کتب مربوط باین موضوع در صفحات ۱۱ تا ۱۵ این اثر شایان ستایش جلب میکنم.

53. A. Hovelacque: *L'Avesta, Zoroastre, et le Mazdéisme* (Paris, 1880).

۵۳ - اولاك: اوستا، زردشت و آئین مزدا (چاپ پاریس ۱۸۸۰ میلادی).

54. E. W. West: *Pahlavi texts translated* in vols. v, xviii, xxiv, xxxvii and xlvii of the *Sacred Books of the East.*

۵۴ - وست: ترجمهٔ متون پهلوی در مجلدات پنجم و هیجدهم و بیست و چهارم وسی وهفتم و چهل و هفتم کتب مقدس شرق.

55. Prof. C. P. Tiele: *Geschichte der Religion im Altertum bis auf Alaxander den Grossen: Deutche autorisierte Ausgabe von G. Gehrich: vol. xi; Die Religion bei den Iranischen Völkern: erste Halfte*, pp. 1-187 (Gotha, 1898).

۵۵ - پروفسور تیله: تاریخ ادیان ازقدیم تازمان اسکندر کبیر: چاپ مجاز آلمانی باهتمام گریش، جلد یازدهم؛ دین اقوام ایرانی، نیمهٔ اول، صفحات یك تا ۱۸۷ (چاپ گوتا سال ۱۸۹۸ میلادی).

56. John Wilson: *The Parsi Religion as contained in the Zand - Avesta* ( Bombay, 1843).

۵۶ - جان ویلسون: کیش پارسی بموجب مندرجات زند اوستا (چاپ بمبئی ۱۸۴۳ میلادی).

57. Martin Haug: *Essays on the Parsis*, 3rd. edition, edited and enlarged by E. West (London, 1884).

۵۷ - هاگ: مقالات در بارهٔ پارسیان چاپ سوم بتصحیح وست باتفصیل بیشتر (لندن ۱۸۸۴ میلادی).

58. Dosabhai Framji Karaka: *History of the Parsis* ( 2 vols., London, 1884).

۵۸ - دوسابائی فرامجی کاراکا: تاریخ پارسیان (در دو جلد چاپ لندن ۱۸۸۴ میلادی).

59. Mademoiselle D. Menant: *Les Parsis, Histoire des Communautés Zoroastriennes de l'Inde: Annales du Musée Guimet, Bibliothèque d'Etudes*, vol. vii (Paris, 1898).

٥٩ - مادموازل منان : پارسیان و تاریخ جمعیت زردشتیان هندوستان : سالنامهٔ موزهٔ گیمه ، کتابخانهٔ مطالعات ، مجلدهفتم (چاپ پاریس ۱۸۹۸ میلادی).

60. A. Houtum-Schindler: *Die Parsen in Persien, ihre Sprache und einige ihrer Gebräuche*, in vol. xxxvi ( 1882: pp. 54-88) of the *Zeitschrift d. deutch. Morgenländ. Gesellsch.*

٦٠ - هوتوم شیندلر : پارسیها در ایران و زبان آنها و قسمتی از آداب و رسوم آنها . مقاله ایست که در مجلدسی و ششم مجلهٔ انجمن آلمانی مربوط به ممالک شرق ( سال ۱۸۸۲ میلادی صفحات ٥٤ تا ۸۸ ) چاپ شده‌است .

# مسیحیان تحت فرمانروائی

## ساسانیان

*61. Georg Hoffmann: *Auszüge aus Syrischen Akten Persischer Märtyrer* . . . ( Leipzig, 1880).

❀ ٦١ - گئورگ هوفمن : منتخبات از اسناد سریانی در بارهٔ شهداء ایران (چاپ لایپزیگ ۱۸۸۰ میلادی ) .

62. Dr. W. Wright: *The Chronicle of Joshua the Stylite, composed in Syriac*, A. D. 507, *with a translation, and notes* (Cambridge, 1882).

٦٢ - دکتر رایت : تاریخ جنگ یونان وایران در سالهای ٥٠٢ تا ٥٠٦ میلادی تألیف یشوع بزبان سریانی . تاریخ تألیف سال ٥٠٧ میلادی باترجمه وحواشی (چاپ کمبریج ۱۸۸۲ میلادی).

# مانویان و بر دیصانیه وصابئین

*63. Gustav Flügel: *Mani, seine Lehre und seine Schriften* (Leipzig, 1862).

❀ ٦٣ - فلوگل : مانی و تعلیمات ونوشته‌های وی (چاپ لایپزیگ ۱۸٦۲ میلادی ) .

64. Dr. Konrad Kessler: *Forschungen über die Manichäische Religion* (Berlin,1889).

٦٤ - دکتر کسلر : مانی و تحقیقات در مذهب مانی ( چاپ برلین ۱۸۸۹ میلادی ) .

65. Professor A.A. Bevan: *The Hymn of the Soul, contained in the Syriac Acts of St. Thomas: re-edited with an English translation...* (Cambridge, 1897). Also the same *Hymn of Bardaisan* rendered (more freely) into English, by F. C. Burkitt (London, Essex House Press, 1899).

۶۵ - پروفسور بوان : سرود روان که در داستانهای سنت توماس بزبان سریانی مندرج است ، چاپ جدید با ترجمهٔ انگلیسی . . . (کمبریج ۱۸۹۷ میلادی) همچنین همان سرود بردیصانیه که بسبک آزادتری توسط بر کیت بانگلیسی ترجمه شده است (لندن چاپخانهٔ اسکس هاوس ۱۸۹۹ میلادی) .

*66. Dr. Chwolson: *Die Ssabier und Ssabismus* (2 vols., St. Petersburg, 1856).

❀ ۶۶ - دکتر خولسون : صابئین و مذهب آنها (چاپ پترزبورگ دردو جلد ۱۸۵۶ میلادی) .

67. E. Rochat: *Mani et sa Doctrine* (Geneva, 1897).

۶۷ - روشا : مانی واصول عقائد او چاپ ژنو (۱۸۹۷ میلادی) .

# (ه) حماسهٔ فارسی

## وافسانهٔ ملی

*68. Prof. Th. Nöldeke: *Das Iranische Nationalepos: besonderer Abdruck aus dem Grundriss der Iranischen Philologie* (Strassburg, 1896).

❀ ۶۸ - پروفسور نولدکه : حماسهٔ ملی ایران چاپ مخصوص مستخرج از اساس فقه اللغهٔ ایران (چاپ اشتراسبورگ ۱۸۹۶ میلادی) .

69. Fr. Windischmann; *Zoroastrische Studien: Abhandlungen zur Mythologie und Sagengeschichte des alten Iran* (edited by Fr. Spiegel: Berlin, 1863).

۶۹ - ویندیشمن : تتبعات در بارهٔ زردشت : رسالات دربارهٔ اساطیر و تاریخ داستانی ایران باستان (بتصحیح اشپیگل چاپ برلین ۱۸۶۳ میلادی) .

*70. The *Shahnama* of Firdawsi: European editions: *Turner Macan, (Calcutta, 1829), *Jules Mohl, (Paris, 1838-78.), Vüllers and Landauer, (Leyden, 1877-84), German translation by Rückert (edited by Bayer, 3 vols., Berlin, 1890 - 95). Ab-

❀ ۷۰ - شاهنامهٔ فردوسی : سه چاپ اروپائی شاهنامه موجود است یکی چاپ ترنر ماکن (درچهار جلد چاپ کلکته ۱۸۲۹ میلادی) ، دیگر چاپ ژول مل (هفت جلد قطع بزرگ چاپ پاریس ۷۸ - ۱۸۳۸ میلادی) باترجمهٔ

ridged translations by A. F. von Schack, *Heldensagen des Firdusi, in deutcher Nuchbildung nebst einer Einleitung*(Stuttgart,1877); English abridgments of J. Atkinson and Helen Zimmermann.

فرانسه وحواشی و تعلیقات ؛ وسوم چاپ فولرس ولنداور ( درسه جلد چاپ لیدن ۸۴ - ۱۸۷۷ میلادی) . چاپ اخیر ناتمام وتا زمان اسکندر است ودورهٔ ساسانیان بکلی حذف شده است . ترجمهٔ فرانسهٔ مل را بی متن مادام مل ( در هفت جلد در پاریس درسالهای ۱۸۷۶-۷۸ )منتشر کرده است . روکرت شاهنامه رابزبان آلمانی ترجمه کرده (وبایریس ازتصحیح درسه جلد دربرلین درسالهای ۱۸۹۰ تا ۱۸۹۵ منتشرساخته‌است) . ازترجمه‌های ملخص که موجود است یکی ترجمهٔ فن - شاك‌را میتوان‌نام برد که درسال ۱۸۷۷ میلادی‌در اشتوتگارت چاپ شده ،دیگر ترجمه‌های اختصاری بزبان انگلیسی‌است یکی بقلم اتکنسون و دیگر بقلم هلن زیمرمن .

*71. Nöldeke; *Geschichte des Artakhshir-i-Papakan, aus dem Pehlewi übersezt* (Göttingen, 1879).

❀۷۱ - نولدکه : تاریخ‌اردشیرپابکان (کارنامهٔ اردشیر بابکان) ترجمه از پهلوی (چاپ گتینگن ۱۸۷۹ میلادی) .

72. Darab Dastur Peshotan Sanjana: *The Karname-i-Artakhshir-i-Papakan. Pahlavi text with transliteration . . . translations into English and Gujerati, etc.* (Bombay, 1896).

۷۲ - داراب دستور پشوتن سنجانا کارنامهٔ اردشیر پاپکان . . . متن پهلوی با املاء لاتین . . . و ترجمهٔ انگلیسی و گجراتی (چاپ بمبئی ۱۸۹۶ میلادی) .

*73. W. Geiger: *Das Yatkar-i-Zariran und sein Verhältniss zum Shahnamé in the sitzb. d. philos, philolog. und histor. Cl. d. K. bayer. Ak. d. Wiss.* for 1890, vol. ii, part i, pp. 43-84 (Munich, 1890). The Pahlavi text of this was published (Bombay, 1897), by Ja-

❀۷۳- گایگر: یادگارزریران‌وارتباط آن باشاهنامه که درگزارش کلاس‌فلسفی وفقه اللغه‌وتاریخی آکادمی پادشاهی‌علوم باویر قسمت اول مجلد دوم صفحات ۴۳ تا ۸۴ در سال ۱۸۹۰ میلادی درمونیخ چاپ‌شده است . متن پهلوی آن‌دربمبئی

maspji Dastur Minochehrji Jamasp Asana, and translations into English and Gujerati (Bombay, 1899) by Jivanji Jamshedji Modi.

بسال ۱۸۹۷ میلادی توسط جاماسب جی دستور مینوچهر جی جاماسب آسانا انتشار یافته وترجمهٔ انگلیسی و گجراتی آن (در بمبئی بسال ۱۸۹۹ میلادی) بقلم جیوانجی جمشید جی مودی انتشار یافته است.

74. *The Desatir, or Sacred Writings of the Ancient Persian Prophets, etc.*, published by Mulla Firuz ibn Kaus, with an English translation, in 2 vols. (Bombay, 1818).

۷٤ - دساتیر نوشته های مقدس پیامبران قدیم ایران چاپ ملا فیروز بن کاوس باترجمهٔ انگلیسی در دوجلد (بمبئی ۱۸۱۸ میلادی).

75. *The Dabistan... translated from the original Persian by Shea and Troyer* ( 3 vols., Paris, 1843).

۷۵ - دبستان المذاهب ... ترجمه از اصل فارسی (در سه جلد چاپ پاریس ۱۸٤۳ میلادی) : نام مترجین : شیا وترویر.

*76. *Histoire des rois de Perse par ... al-Tha'alibi, texte arabe, publié et traduit par H. Zotenberg* ( 1 large folio vol., Paris, 1900).

۷٦ - غرراخبار ملوك الفرس تألیف ثعالبی : متن عربی باترجمهٔ زوتن برگ (دریک جلد ، قطع بزرگ چاپ پاریس ۱۹۰۰ میلادی).

## (و) محمد بن عبدالله ص ، قرآن وخلافت

*77. Ibn Hisham's (the eldest extant ) Biography of the Prophet Muhammad, edited in the original Arabic by F. Wüstenfeld (Göttingen, 1858 - 60 ); translated into German *( Das Leben Muhammeds...*: Stuttgart, 1864 ) by Gustav Weil.

۷۷* - سیرهٔ ابن هشام (سیرة النبی) متن عربی بتصحیح و وستنفلد (چاپ گتینگن ، ۱۸۵۸-٦۰ میلادی). ترجمهٔ آلمانی همین کتاب بقلم گوستاو وایل تحت عنوان زندگانی محمد چاپ اشتوتگارت، ۱۸٦٤ میلادی).

*78. The Qur'an (Coran, Alcoran) : editions by Flügel, Redslob, etc.; English translations by G. Sale ( 1774, and numerous later editions), J. M.

۷۸ - قرآن : چاپ فلوگل ورد سلاب وغیره با ترجمه های انگلیسی بقلم: سیل ( چاپ ۱۷۷٤ میلادی و چاپهای متعدد دیگر در سالهای بعد منتشر شده

Rodwell ( 2nd ed., London, 1876 ) , and Professor E. H. Palmer in vols. vi and ix of the *Sacred Books of the East*; French by Kazimirski ( Paris, 1954); German by Ullman (4 th ed ., Bielefeld, 1857) ; Concordance ( Arabic ) by Flügel (Leipzig, 1842); Extracts in the original , with Engl . trans . , compiled by Sir W. Muir (London, 1880).

Nöldeke, *Geschichte des Qorans* is invaluable (Göttingen, 1860). A useful little book for the general reader on *The Coran* was published by the Society for promoting Christian Knowledge.

است ) : رادول ( چاپ دوم ، لندن ، ۱۸۷۶ میلادی ) و پروفسور پامر که بجای مجلدات ششم و نهم کتب مقدس مشرق چاپ شده است ، ترجمهٔ فرانسه بقلم کازیمیرسکی (چاپ پاریس ۱۸۵۴ میلادی)، ترجمهٔ آلمانی بقلم اولمن چاپ چهارم ، بیلفلد ، ۱۸۵۷ میلادی ؛ کشف الکلمات قرآن بزبان عربی باهتمام فلوگل (چاپ لایپزیگ ۱۸۴۲ میلادی ) قطعات مستخرجه از قرآن با ترجمهٔ انگلیسی باهتمام سرویلیم مویر ( لندن ۱۸۸۰ میلادی). نولدکه تاریخ قرآن ( چاپ گتینگن ۱۸۶۰ میلادی ) این کتاب بقدری نفیس است که نتوان قیمتی برای آن قائل شد . انجمن ترویج معارف مسیحی یك کتابچهٔ مفیدی برای عموم خوانندگان قرآن انتشار داده است .

79. Sprenger: *Leben und Lehre Mohammeds* 3 vols . , Berlin, 1869).

۷۹ - اشپرنگر : زندگانی و تعلیمات محمد ( در سه جلد چاپ برلین ، ۱۸۶۹ میلادی ) .

*80. Wellhausen: *Muhammed in Medina;* an abridged translation o al-Waqidi's *Kitabul-Maghazi* (Berlin, 1882).

❀ ۸۰ - ولهاوزن : محمد در مدینه ترجمهٔ اختصاری کتاب المغازی الواقدی (چاپ برلین ۱۸۸۲ میلادی).

*81. Nöldeke: *Das Leben Muhammeds, nach den Quellen populär dargestellt* ( Hannover, 1863).

❀ ۸۱ - نولدکه : زندگانی محمد طبق منابعی که برای استفادهٔ عموم تقریر شده است ( هنوور ۱۸۶۳ میلادی) .

82. Sir William Muir: *Life of Mahomet and History of Islam* (4 vols., London, 1858-61: 3rd ed., ).

۸۲ - سرویلیم مویر : زندگانی محمد و تاریخ اسلام ( درچهار جلد چاپ لندن ۶۱ - ۱۸۵۸ - چاپ سوم ۱۸۹۵ میلادی ) .

83. Idem, *Annals of the Early Caliphate* (London,1883).

۸۳ - سرویلیم مویر : تاریخ خلافت اولیه (چاپ لندن ۱۸۸۳ میلادی).

*84. Idem, *The Caliphate, its Rise, Decline, and Fall* (2 nd ed., London, 1892).

۞ ۸٤ - سرویلیم مویر : خلافت ، صعود و نزول و سقوط آن (چاپ دوم لندن ۱۸۹۲ میلادی).

85. Ludolf Krehl: *Das Leben und die Lehre des Muhammed* (Leipzig, 1884),

۸۵ - لودلف کرل : زندگانی و تعلیمات محمد (چاپ لایپزیگ ۱۸۸٤ میلادی).

*86. Gustav Weil: *Geschichte der Chalifen* (4 vols., Mannheim and Stuttgart, 1846 - 62: vol. iv, which is divided into 2 parts, treats of the Abbasid Caliphate in Egypt after the Mongol invasion).

۞ ۸٦ - گوستاو وایل : تاریخ خلفا (درچهار جلد چاپ منهیم واشتوتگارت، ۱۸٤٦ تا ۱۸٦۲ میلادی ؛ جلد چهارم در دوقسمت از خلافت بنی العباس درمصر بعداز حملهٔ مغول بحث میکند).

*87. Syed Ameer Ali: *The Life and Teachings of Mohammed and the Spirit of Islam* (London, 1891); Idem, *A Critical Examination of the Life and Teachings of Mohammed*, published some eighteen years earlier.

۞ ۸۷ - سید امیر علی : زندگانی و تعلیمات محمد و روح اسلام (چاپ لندن ۱۸۹۱ میلادی).

باز هم از سید امیر علی : بررسی انتقادی از زندگانی و تعلیمات محمد که تقریباهیجده سال جلوتر انتشاریافته است.

88. G. Flügel : *Geschichte der Araber bis auf den Sturz des Chalifats von Bagdad* ( 2 nd ed., Leipzig, 1864).

۸۸ - فلوگل : تاریخ تازیان تاسقوط خلافت بغداد (چاپ دوم ، لایپزیگ ۱۸٦٤ میلادی).

89. G. Weil : *Geschichte der islamitischen Völker von Mohammed bis zur Zeit des Sultan Selim übersichtlich dargestellt* (Stuttgart, 1866).

۸۹ - وایل : تاریخ مختصر اقوام اسلامی از زمان محمد تازمان سلطان سلیم (چاپ اشتوتگارت ۱۸٦٦ میلادی).

# (ز) اسلام . فرق اسلامی

## و تمدن اسلام

*90. Dozy: *Het Islamisme* (Leyden, 1863: Harlem, 1880); French translation of the same by Victor Chauvin, entitled, *Essai sur l'Histoire de l'Islamisme*, Leyden-Paris, 1879).

۹۰ - دوزی : کتاب تاریخ دول اسلامی (چاپ لیدن ۱۸۶۳ میلادی ، چاپ هارلم ، ۱۸۸۰ میلادی) ؛ ترجمهٔ فرانسهٔ این کتاب بقلم ویکتور شوون (چاپ لیدن - پاریس ۱۸۷۹ میلادی).

*91. Alfred von Kremer: *Geschichte der herrschenden Ideen des Islams; der Gottesbegriff, die Prophetie und Statsidee* (Leipzig, 1868).

۹۱ - فن کرمر : تاریخ فرق اسلامی چاپ لایپزیگ ۱۸۶۸ میلادی .

*92. Idem, *Culturgeschichtliche Streifzüge auf dem Gebiete des Islams* (Leipzig, 1873).

۹۲ - فن کرمر : آثار تمدن تاریخی ممالک اسلامی یا مباحث مربوط بتاریخ تمدن اسلام (چاپ لایپزیگ ۱۸۷۳ میلادی).

*93. Idem, *Culturgeschichte des Orients unter den Chalifen* (2 vols., Vienna, 1875-77).

۹۳ - فن کرمر : تاریخ فرهنگ شرق در عصر خلفاء (در دو جلد چاپ وینه ، ۱۸۷۵ تا ۱۸۷۷ میلادی).

*94. Dr. Ignaz Goldziher: *Muhammedanische Studien* 2 vols., Halle, 1889-90).

۹۴ - دکتر گلدزیهر : تتبعات اسلامی (در دو جلد - چاپ هاله ، ۹۰ - ۱۸۸۹ میلادی).

*95. T. W. Arnold: *The Preaching of Islam, a History of the Propagation of the Muslim Faith* (London, 1896).

۹۵ - آرنولد : تعلیمات اسلام ، تاریخ بسط و توسعهٔ دین اسلام (چاپ لندن ۱۸۹۶ میلادی).

*96. Shahristani's *Kitabu'l-Milal wa'n Nihal*, or Book of Religions and Philosophical Sects, edited by W. Cureton (London, 1846) : translated into German, with Notes, by Th. Haarbrucker (Halle, 1850-51).

۹۶ - کتاب الملل والنحل شهرستانی باهتمام کورتن (چاپ لندن ۱۸۴۶ میلادی) ترجمهٔ آلمانی این کتاب با حواشی بقلم هاربروکر چاپ هاله ۵۱ - ۱۸۵۰ میلادی .

*97. Ibn Khaldun's Prolegomena (or *Muqaddamat*) to his great history. Complete edition in 7 vols. (Bulq, A.H. 1284); separate ed. of the Prolegomena (Beyrout, 1879); text and French translation of the Prolegomena (the former edited by Quatremère, the latter by Mac Guckin de Slane) in vols. xvi-xxi of *Notices et Extraits des Manuscrits de la Bibliothèque Nationale*.

*۹۷ - مقدمهٔ ابن خلدون - مقدمه بر کتاب تاریخ بزرگی است که ابن خلدون نوشته است. دورهٔ کامل در هفت جلد (بلاق ۱۲۸٤ هجری باچاپ جداگانهٔ مقدمه (چاپ بیروت ۱۸۷۹ میلادی)، متن وترجمهٔ فرانسوی مقدمه (متن بتصحیح کاترمر، ترجمه بقلم دوسلان در مجلدات ۱۶ تا ۲۱ تلخیص نسخ خطی کتابخانهٔ ملی فرانسه).

*98. T. P. Hughes: *Notes on Muhammadanism* (London, 1877, and 1878); Idem, *A Dictionary of Islam, being, a Cyclopedia of the Doctrines, Rites, Ceremonies and Customs, together with the technical and theological terms, of the Muhammadan Religion* (2nd ed., London, 1896).

*۹۸ - هیوز: یادداشتهای مربوط باسلام (چاپ لندن، ۱۸۷۷ و ۱۸۷۸). ایضاً از همان مؤلف: کتاب فرهنگ اسلام یادائرة المعارف اصول و عقائد وآداب ورسوم وشعائر واصطلاحات فنی ومذهبی اسلام (چاپ دوم، لندن ۱۸۹۶ میلادی).

*99. H. Steiner: *Die Mu'taziliten oder die Freidenker im Islam, and die Mu'taziliten als Vorlaufer der Islamischen Dogmatiker und Philosophen...*, both published in Leipzig in 1865.

*۹۹ - اشتاینر: معتزله یا آزاداندیشان در اسلام ومعتزله یعنی پیشروان متشرعین وفلاسفه... (چاپ لایپزیگ ۱۸۶۵ میلادی).

100. Brünnow. *Die Charidschiten...* (Leyden, 1884).

۱۰۰ - بروناو: خوارج.. (چاپ لیدن ۱۸۸٤ میلادی).

101. W. Spitta: *Zur Geschichte Abu'l-Hassan al-Ash'ari's* (Leipzig, 1876).

۱۰۱ - اشپیتا: دربارهٔ تاریخ ابوالحسن اشعری (چاپ لایپزیگ ۱۸۷۶ میلادی).

102. Goldziher: *Die Schule der Zahiriten, ihr Ursprung, ihr System und ihre Geschichte* (Leipzig, 1884).

۱۰۲ - گلدزیهر: طریقهٔ ظاهریه، منشأ وروش وتاریخچهٔ آن بزبان آلمانی (چاپ لایپزیگ ۱۸۸٤ میلادی).

103. S. Guyard: *Fragments relatifs à la Doctrine des Ismaélis . . . avec traduction et notes* (Paris, 1874) : Idem, *Un grand Maître des Assassins* (extrait du Journal Asiatique, Paris, 1877).

۱۰۳ - گیار : قطعاتی مربوط بعقائد اسمعیلیه . . . با ترجمه وحواشی ( چاپ پاریس ۱۸۷٤ میلادی ) ؛
ایضاً ازهمان مؤلف : یك معلم بزرگ حشاشین ( مستخرج ازمجلهٔ آسیائی چاپ پاریس ۱۸۷۷ میلادی ) .

*104. S. de Sacy: *Exposé de la Religion des Druzes* (Paris, 1838): 2 vols.

۞ ۱۰٤ - دوساسی : شرح مذهب دروزها ( چاپ پاریس ۱۸۳۸ میلادی در دوجلد ) .

105. Von Hammer: *Histoire de l'Ordre des Assassins traduit de l'Allemand... par J.J. Hellert et P. A. de la Nourais* (Paris, 1833).

۱۰۵ - فن هامر : تاریخ فرقهٔ حشاشین . . . ترجمه از آلمانی بفرانسه بقلم الر و دولانوره (چاپ پاریس ۱۸۳۳ میلادی ) .

106. Tholuck, Ssufismus, sive *Theosophia Persarum Pantheistica* ( Berlin, 1821 ); Idem, *Blüthensammlung aus der Morgenländischen Mystik* ( Berlin, 1825).

۱۰٦ - ثلوك : صوفیگری ، وحدت وجود نزد ایرانیها و گلچینی از عرفان شرقی ( چاپ برلین ؛ ۱۸۲۵ میلادی).

*107 . Dr . Dieterici : *Die Philosophie der Araber im ix u. x Jahr. n. Chr. aus der Theologie des Aristoteles, den Abhandlungen Alfarabis und den Schriften der läutern Brüder*... 16 *Bücher* ( Berlin , Leipzig , Leyden, 1858 - 94 ).

۞ ۱۰۷ - دکتر دیتریسی : فلسفهٔ عرب قرن نهم ودهم بعداز مسیح مأخوذ ازالهیات ارسطو ورسالات فارابی ورسائل اخوان الصفا ۱٦ جلد ( چاپ برلین و لایپزیگ ولیدن ۱۸۵۸ تا ۱۸۹٤ میلادی ) .

108. Professor de Goeje: *Mémoires sur les Carmathes du Bahrain et les Fatimides* (Leyden, 1886).

۱۰۸ - پروفسوردوخویه : یادداشتهای مربوط بقرامطهٔ بحرین وفاطمیه ( لیدن ۱۸۸٦ میلادی ) .

# (ح) تراجم احوال و فهارس

## وتواریخ ادبی ومعانی بیان وغیره

*109. Ibn Khallikan's *Wafayatul-A'yan*, Biographical Dictionary of eminent and famous Muslims: Arabic text, edited by Wüstenfeld (Göttingen, 1837; 2 vols.); English translation, with Notes, by the Baron Mac Guckin de Slane (4 vols., Paris and London, 1842-71).

۞ ۱۰۹ - وفیات الاعیان ابن خلکان: تراجم احوال مسلمین بزرگ ونامدار: متن عربی باهتمام ووستنفلد (چاپ گوتینگن سال ۱۸۳۷ میلادی. دردوجلد) ترجمهٔ انگلیسی با حواشی بقلم دوسلان (در چهار جلد پاریس ولندن ۷۱ - ۱۸۴۲ میلادی).

*110. Haji Khalfa (Khalifa)'s Bibliographical Dictionary, the *Kashfu'dh-Dhunun an asmai'l-Kutub wa'l-Funùn*, Arabic text with Latin translation, by Gustav Flügel (7 vols., Leipzig, 1835-58).

۞ ۱۱۰ - حاجی خلیفه: کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون: متن عربی ترجمهٔ لاتین بقلم گوستاو فلو گل (هفت جلدچاپ لایپزیگ ۵۸-۱۸۳۵ میلادی). کسانی که بخواهند نام کتب اسلامی و نویسندگان اسلام را بدانند ناگزیر از مراجعه باین کتاب‌اند و چون مؤلف کشف الظنون درسنهٔ ۱۶۵۸ میلادی در گذشته است این کتاب اسامی کلیهٔ کتب عربی وفارسی وترکی را باستثنای کتب جدیده در بر دارد. چاپ فلوگل شامل فهارس الفبائی کامل وعالی است.

*111. Carl Brockelmann, *Geschichte der Arabischen Literatur* (vol. i, 1897-98; vol. ii, part i, 1899: Weimar).

*Die Literaturen des Ostens in Einzeldarstellungen*, Leipzig (C. F. Amelangs Verlag).

۞ ۱۱۱ - بروکلمن: تاریخ ادبیات عرب (جلداول سال ۹۸-۱۸۹۷ میلادی؛ جلد دوم جزء اول سال ۱۸۹۹ میلادی: چاپ ویمار) اشتباه نشود با کتاب معروفتری که همین مؤلف تحت همین عنوان نوشته ونیمی از جلد ششم دورهٔ کتبی است که اکنون در لایپزیگ بچاپ آن اشتغال دارند. ناشر کتابهای مزبور وعنوان آن بزبان آلمانی در ستون روبرو مندرج است. نیم دیگراین جلد (درسال ۱۹۰۱ میلادی چاپ شده است).

*112. Dr. Paul Horn: *Geschichte der Persischen Literatur.*

❀ ۱۱۲ - دکتر پال هرن : تاریخ ادبیات فارسی .

113. Pizzi, besides his *Manuale della lingua persiana* (1883), has published (in Italian) an excellent little sketch of Persian Literature from the earliest times.

۱۱۳ پیتزی : غیر از کتابی که در بارهٔ زبان فارسی در سال ۱۸۸۳ میلادی نوشته کتابی کوچك و عالی بـزبان ایتالیائی در خصوص ادبیات فارسی از قدیمترین ایام تألیف کرده است .

114. Prof. Th. Nöldeke: *Beiträge zur Kentniss der Poesie der alten Araber* (Hannover, 1864),

۱۱٤ - پروفسور نولدکـه : بحث در شعر عربی در عهد جاهلیت (چاپ هانوور ۱۸٦٤ میلادی ) .

*115. F. Wüstenfeld: *Die Geschichtschreiber der Araber und ihre Werke* (Göttingen, 1882).

❀ ۱۱۵ - ووستنفلد : مورخین عرب ومؤلفات آنها (چاپ گوتینگن ۱۸۸۲ میلادی ) .

116. I. Guidi: *Tables alphabétiques du Kitabu'l-Aghani. comprenant (i) Index des poètes dont le ''Kitab'' cite des vers; (ii) Index des rimes; (iii) index historique; (iv) Index géographique; redigées avec la collaboration des MM. R. E. Brünnow, S. Fraenkel, H. D. Van Gelder, W. Guirgass, E. Hélouis, H. G. Klein, Fr. Seybold et G. Van Vloten,* (Leyden, 1895-1900).

۱۱٦ - گیدی : فهارس الفبائی کتاب الاغانی مشتمل بر (۱) فهرست شاعرانیکه اشعارشان در کتاب الاغانی نقل شده است و (۲) فهرست قوافی و (۳) فهرست تاریخی و (٤) فهرست جغرافیائی بهمکاری ایـن اشخاص تهیه شده است : برونو ، فرنکل ، ون گلدر، گیرگاس ، الوئی ، کلاین ، زای بلد ، ون فلوتن . ( و در لیدن از ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۰ میلادی انتشار یافته است ) .

یک جلد بزرگ قطور در ۷۸۰ صفحه برای کسانی که بخواهند از خزائن وسیع اشعار و حکایات مندرجه در مجلدات بیست گانهٔ این مجموعهٔ عربی استفاده کنند این کتاب گرانبها مفتاح وراهنماست .

117. Darmesteter: *Les Origines de la Poésie Persane* (Paris, 1887).

۱۱۷ - دارمستتر : مبادی شعر فارسی ( چاپ پاریس ۱۸۸۷ میلادی ) .

*118. Ethé: Numerous monographs on the early Persian poets (see n. 2 on page 452 *supra*, but this list is by no means complete; article on Persian Literature in the ninth Edition of the *Encyclopedia Britannica*, and *article in vol. ii (pp. 212-368) of Geiger and Kuhn's *Grundriss* (No. 1 supra).

❀ ۱۱۸ - اته : رسالات متعدده در بارهٔ شعراء قدیم ایران (رجوع شود به یادداشت (۷) پاورقی صفحهٔ ۶۵۹ همین کتاب ولی این فهرست بهیچوجه کامل نیست) ؛ مقاله در خصوص ادبیات فارسی درجلد نهم دائرة المعارف بریتانیکا ؛ ایضاً ❀ مقاله در جلد دوم کتاب گایگر و کون در اساس فقه‌اللغهٔ ایران (صفحات ۲۱۲ تا ۳۶۸) که دراین فهرست بشمارهٔ یك ضبط شده است .

119. Sir Gore Ouseley's *Biographical Notices of Persian Poets* (London, 1846).

۱۱۹ - اوزلی : تراجم احوال‌شعراء ایران (چاپ لندن ۱۸۴۶ میلادی) . کتابی است مفرح و مفید ، هر چند از بعضی جهات منسوخ است .

120. A. de Biberstein Kazimirski, *Introduction to* his *Diwan of Minuchihri* (Menoutchehri), Paris, 1886.

۱۲۰ - کازیمیرسکی: مقدمه بر دیوان منوچهری (چاپ پاریس ۱۸۸۶ میلادی) .

*121. Wüstenfeld: *Die Academien der Araber und ihre Lehrer* (Göttingen, 1837); *Geschichte der Arabischen Aerzte und Naturforscher* (1840).

❀ ۱۲۱ - ووستنفلد : مدارس تازیان واساتید آن (گتینگن ۱۸۳۷ میلادی)؛ تاریخ اطباء عرب و علماء علوم طبیعی (۱۸۴۰ میلادی) .

*122. Francis Gladwin: *Dissertations on the Rhetoric, Prosody and Rhyme of the Persians* (Calcutta: reprinted in London, 1801).

❀ ۱۲۲ - گلدوین : مقالات در معانی و بیان و عروض وقافیه در اشعار فارسی (چاپ کلکته ۱۸۰۱ میلادی در لندن تجدید طبع شده است) .

*123. H. Blochmann: *The Prosody of the Persians* (Calcutta, 1872).

❀ ۱۲۳ - بلوخمن : عروض فارسی (چاپ کلکته ۱۸۷۲ میلادی) .

*124. Friedrich Rückert: *Grammatik, Poetik, und Rhetorik der Perser ... neu herausgegeben von W. Pertsch* (Gotha, 1874).

۱۲۴ - فریدریك روکرت : دستور زبان و شعر و معانی بیان ایرانیان .. چاپ جدید پرچ (گوتا ۱۸۷۴ میلادی).

125. Cl. Huart's French translation (Paris, 1875) of the *Anisu'l-Ushshaq* of Sharafu'-d-Din Rami.

۱۲۵ - هوار : ترجمهٔ فرانسهٔ انیس العشاق شرف الدین رامی ) چاپ پاریس ۱۸۷ میلادی ) راهنمای گرانبهائی است برای غزل فارسی .

126. Nöldeke: *Sketches from Eastern History*, translated by John Sutherland Black (London and Edinburgh, 1892).

۱۲۶ - نولدکه : تاریخ شرق ترجمهٔ بلک بزبان انگلیسی (چاپ لندن وادینبورو ۱۸۹۲ میلادی) .

*127. Wüstenfeld: *Vergleichungs-Tabellen der Muhammedanischen und Christlichen Zeitrechnung* (Leipzig, 1854), with Supplement *(Fortsetzung)* by Dr. Ed. Mahler (Leipzig, 1887).

۞۱۲۷- ووستنفلد: مقایسهٔ سال هجری ومسیحی (چاپ لایپزیگ ۱۸۵٤ میلادی) با تذییل دکتر مالر ( چاپ لایپزیگ ۱۸۸۷ میلادی) . (این سالنمای تطبیقی) ازسال ۱۳۰۰ هجری (مطابق با ۱۸۸۳ میلادی) شروع میشود و بسال ۱۵۰۰ هجری) ( مطابق ۲۰۷۷ میلادی) ختم میگردد . هر کس بخواهد تاریخ هجری را بتاریخ مسیحی یا بالعکس برگرداند این کتاب برای او ضروری است .

---

# (ط) کتب عربی وفارسی جدید

چنانکه قبلا گفته شد آنچه از آثار عربی وفارسی بیکی از السنهٔ اروپائی ترجمه نشده درفهرست فوق نیامده است زیرا اگر بنابودجزء این فهرست آورده شود طولانی میشد واکثرخوانندگان که بفارسی وعربی آشنائی ندارند استفاده نمیکردند . بعضی از خوانندگان که فارسی وعربی نمیدانند شاید بخواهند بتحصیل یکی از این دوزبان یاهردو بپردازند . برای استفادهٔ اینگونه اشخاص چند کلمه ای نیز در بارهٔ کتب مناسبی که در دستور زبان ومتون دیگر نوشته شده است اضافه میکنیم و این موضوعی است که حتی کسانیکه با نگارنده هیچ آشنائی ندارند پیوسته سؤال میکنند .

کتابهای کوچک وعالی دردستور هردو زبان جزء سلسلهٔ انتشارات رویتر (۱) تحت عنوان Porta Linguarum Orientalium Series درکارلسروهه (۲) ولایپزیگ چاپ شده است . تمام مجلدات این دوره در اصل بزبان آلمانی نوشته شده لکن بعضی را نیز بزبان انگلیسی در آورده‌اند ( منجمله صرف و نحو عربی بقلم زوسین (۳) ) .

زالمن (٤) و ژوکوفسکی (٥) دستور زبان فارسی را در سال ۱۸۸۹ میلادی تألیف کردندولی فقط بزبان آلمانی منتشر شده است . از کتاب دستور زوسین چاپ قدیمتری هست که در سال ۱۸۸۵ میلادی انتشار یافته و منتخباتی که در آن چاپ مندرج است بمراتب بهتر از منتخباتی است که در چاپ بعد آمده است . بهترین قطعات عربی این کتاب را برونو (٦) برداشته و در سال ۱۸۹۵ میلادی بعنوان منتخبات عربی جداگانه جزء همان سلسلهٔ انتشارات چاپ کرده است .

محصلی که بخواهد تاحدی بزبان عربی آشنا شود چاپ ۱۸۸۵ به تنهائی ویرا کافی است لکن هر گاه نتواندآن چاپ‌را بچنگ آورد وناچاربچاپ بعد قناعت کند باید مجموعهٔ منتخبات آنرا نیز بدست آورد .

در هر دو کتاب هم در دستور زبان عربی و هم در دستور زبان فارسی فهرستی عالی از مهمترین و مفیدترین کتبی که برای پژوهندگان هردو زبان لازم است مندرج است . اطلاعات کاملی دراین موضوع دراین دوجلد کوچک وارزان که در عین حال شایستهٔ اعلی درجه ستایش است دیده میشود و در اینجا محتاج بتکرار نیست .

برای تحصیل زبان عربی بهترین کتاب چاپ سوم صرف و نحو است که رایت (۷) تألیف کرده و اسمیث (۸) و دوخویه (۹) درآن تجدید نظر کرده‌اند. این کتاب در دو جلد در سالهای ۱۸۹۶ تا ۱۸۹۸ در کمبریج چاپ شده است . کتاب پامر (۱۰) ( که درلندن بسال ۱۸۷٤ میلادی ) انتشار یافته است با اینکه آن اندازه کامل و دقیق ودرست نیست معذلك برای خواندن آسانتر ودلپذیرتراست. یگانه کتاب لغت کوچک عربی بفرانسه که ارزان وتا حدی درعین حال کامل است

---

H. Reuther (۱) Carlsruhe (۲) Socin, Arabic Grammar (۳)
Salemann (٤) Zhukovski (٥) Brünnow (٦) Wright (۷)
W. B. Robertson Smith (۸) M. J. de Goeje (۹)
Palmer (۱۰)

فرهنگ بلو(۱) برای استفادهٔ دانشآموزان است (چاپ چهارم آن در بیروت بسال ۱۷۹۶ میلادی منتشر گردیده است. این کتاب در ۱۰۰۱ صفحه و بهای آن تقریباً ده شیلینگ است).

کتابهای لغت دیگر بشرح ذیل است: فرهنگ فرانسه بعربی (چاپ بیروت سال ۱۸۹۰ میلادی در ۱۶۰۹ صفحه) (۲) ودورهٔ عملی زبان عربی (چاپ بیروت، ۱۸۹۶ میلادی ازهمان مؤلف) (۳). کتاب لغت کازیمیرسکی کاملتر وبزرگتروحتی بهتر است ولی قیمت آن چهار یا پنج برابر بیشتر است (٤). این کتاب در دوجلد جلد اول ۱۳۹۲ صفحه وجلد دوم ۱۶۳۸ صفحه در پاریس در سالهای ۱۸٤٦ تا ۱۸٦۰ میلادی چاپ شده است. دوزی(٥) متممی بر کتب لغت عربی نوشته که برای نویسندگان عربی متأخر بی اندازه گرانبهاست (این کتاب در لیدن بسال ۱۸۸۱ میلادی در دو جلد، جلد اول ۸٦٤ صفحه و جلد دوم ۸۰٦ صفحه چاپ شده است).

فرهنگ بزرگ عربی بانگلیسی تألیف لین(٦) کتابی است نفیس و عظیم. اشتاینگاس نیز لغت عربی بانگلیسی دارد که در لندن بسال ۱۸۸٤ میلادی انتشار یافته است (۷). سلمونه نیز کتاب لغت عربی بانگلیسی خود را در سال ۱۸۹۰ میلادی درلندن چاپ کرده است(۸).

عدهٔ کتبی که در لغت فارسی ودستور زبان فارسی نوشته شده بسیار است، لکن اگر بخواهیم بدانیم بهترین کتاب کدام است تشخیص این امر بسیاردشوارتر از تشخیص بهترین کتاب لغت عربی یا بهترین کتاب صرف و نحو عربی است. زبان فارسی باندازه ای ساده است که تقریباً هر کتاب دستوری که بنحو شایسته و آبرومند نوشته شده باشد برای آموختن زبان فارسی کافی است و کتابی که واقعاً علمی و درجهٔ اول باشد در دستور زبان فارسی وجود ندارد و باید نوشته شود. درانگلستان این کتابهابیشترمورداستفاده است: دستور زبان فارسی تألیف فربز(۹)

---

(۱) Belot, *Vocabulaire Arabe-Français à l'usage des Etudiants*

(۲) *Dictionnaire Français-Arabe* (Beyrout, 1890).

(۳) *Cours Pratique de la Langue Arabe* (Beyrout, 1896).

(٤) A. de Biberstein Kazimirski, *Dictionnaire Arabe-Français* (2 vols., pp. 1,392, et 1,638: Paris, 1846-60).

(٥) Dozy (٦) Lane, *Arabic-English Lexicon* (London, 1863-).

(۷) Steingass(London, 1884) (۸) Salmoné (London, 1890)

(۹) Forbes

( چاپ چهارم ، لندن، ۱۸٦۹ میلادی ) ؛ دستور زبان فارسی تألیف میرزا ابراهیم ( چاپ هیلی بری(۱) و لندن، ۱۸٤۳ میلادی ) ؛ همان کتاب را فلایشر(۲) بزبان آلمانی ترجمه کرده ودرلایپزیگ(۳) در سالهای ۱۸٤۷و۱۸۷۵ میلادی انتشار یافته است : دستور زبان فارسی تألیف پلتس(٤) جزء اول : مبانی : لندن ۱۸۹٤ میلادی) ؛ دستور زبان فارسی تألیف روزن(٥) (که دکتردنیسن‌راس (٦) بانگلیسی ترجمه کرده است ) برای مقاصدی که بیشتر جنبهٔ متعارفی و متداول داشته باشد مورد استفاده است . کازیمیرسکی کتابی بزبان فرانسه نوشته است که بحقیقت شایستهٔ ستایش است . نام این کتاب محاورات فرانسه بفارسی است . نخست دستور زبان فارسی را باختصار بیان کرده ودر پایان هم فرهنگی از لغات فرانسه بفارسی ترتیب داده است و در پاریس بسال ۱۸۸۳ میلادی منتشر ساخته است(۷) .

مؤلفین دیگری که دستور زبان فارسی را بزبان فرانسه نوشته اند بشرح ذیل اند :

شودزکو(۸) (۱۸۵۲ و ۱۸۸۳ میلادی) ، گیار (۹) ( ۱۸۸۰ میلادی ) وهوار(۱۰) ( ۱۸۹۹ میلادی) و نیکلا که کتابی در محاورات فارسی بفرانسه و کتاب دیگری در لغت فرانسه بفارسی دارد(۱۱) در زبان آلمانی هم علاوه بردو کتابی که ذکر آن گذشت کتاب دیگری‌است تألیف وارموند(۱۲) چاپ گیسن(۱۳) سال ۱۸۷۵ میلادی . در زبان ایتالیائی پیتزی (۱٤) کتابی دارد که در فهرست فوق بشمارهٔ ۱۱۳ مندرج است .

در زبان لاتین فولرس‌دستور زبان فارسی‌را در گیسن بسال ۱۸۷۰ میلادی بیشتر ازنقطهٔ نظر دانشمند فقه اللغهٔ تطبیقی نوشته است(۱٥) .

---

(۱) Haileybury (۲) Fleischer (۳) Leipzig (٤) Platts

(٥) Rosen (٦) Dr. E. Denison Ross

(۷ A. de Biberstein Kazimirski, *Dialogues français-persans* (Paris,1883). (۸) Chodzko

(۹) Guyard (۱۰) Huart (۱۱) J. B. Nicolas, Dialogues persans-français (1857) *et Dictionnaire français-persan* (1885-1887).

(۱۲) Wahrmund (۱۳) Giessen (۱٤) Pizzi

(۱٥) Vüllers, *Grammatica Linguae Persicae* (Giessen, 1870).

بهترین فرهنگ کوچك فارسی بانگلیسی وبالعکس فرهنگ پامراست (۱) .
فرهنگهای بزرگتری نیز بشرح ذیل موجود است که یکی را اشتاینگاس (۲) از فارسی بانگلیسی در ۱۵۳۹ صفحه درلندن بسال ۱۸۹۲ میلادی چاپ کرده ودوجلد لغت انگلیسی بفارسی ( یکی بزرگتر ودیگری کوچکتر درلندن درسالهای ۱۸۸۲ و ۱۸۸۹ میلادی ) ازطرف والستن (۳) بکمك میرزا محمدباقر بواناتی منتشر شده است ( رجوع کنید بصفحهٔ ٥٦٦ این کتاب ) . قاموس فارسی بلاتین با اشتقاقات در دو جلد بزرگ چاپ بن ۶۷ - ۱۸۵۵ میلادی تألیف فولرس (٤) با اینکه کتابی است سنگین وبد تنظیم شده معذلك تا زمانیکه محصلی بقدرکافی زبان فارسی را فرا نگرفته است نه بتواند ازمآخذ عمدهٔ این کتاب یعنی برهان قاطع وفرهنگ رشیدی وغیره استفاده کند همین کتاب برای چنین محصلی ضروری است . برای کتاب قرائت من حیث المجموع هیچ کتابی از گلستان سعدی بهتر نیست . چاپهای خوبی از این کتاب بافهرست کامل لغات ومعانی وترجمهٔ متن ازطرف ایست ویك(٥) وپلتس (٦) منتشر شده است(۷) .

---

(۱) E. H. Palmer (۲) Steingass (۳) Wollaston (٤) Vüllers, *Lexieon Persico Latinum Etymologicum* ( 2 large vols., Bonn, 1855-67). (٥) Eastwick (٦) Platts

(۷) **یادداشت مترجم :** فرهنگ فرانسه بفارسی استاد سعید نفیسی و فرهنگ فارسی بانگلیسی وانگلیسی بفارسی سلیمان حئیم نیز البته بعداز چاپ کتاب براون انتشاریافته‌است . همچنین فرهنگ فارسی بآلمانی غلامعلی تربیت ، چاپ تهران ۱۳۱۵.

# فهرست عمومی

## پ

## ز

## ژ



## س

## ض



## ط

## ظ



## ع

## ق

## ک

## ل

## ی

## پایان

# A LITERARY HISTORY OF PERSIA

VOLUME 1

*From the Earliest Times until Firdawsi*

BY

EDWARD G. BROWNE

M. A. M. B. F. B. A. F. R. C. P.

SIR THOMAS ADAMS'S PROFESSOR OF ARABIC
AND FELLOW OF PEMBROKE COLLEGE
IN THE
UNIVERSITY OF CAMBRIDGE

* * *



ANNOTATED PERSIAN TRANSLATION

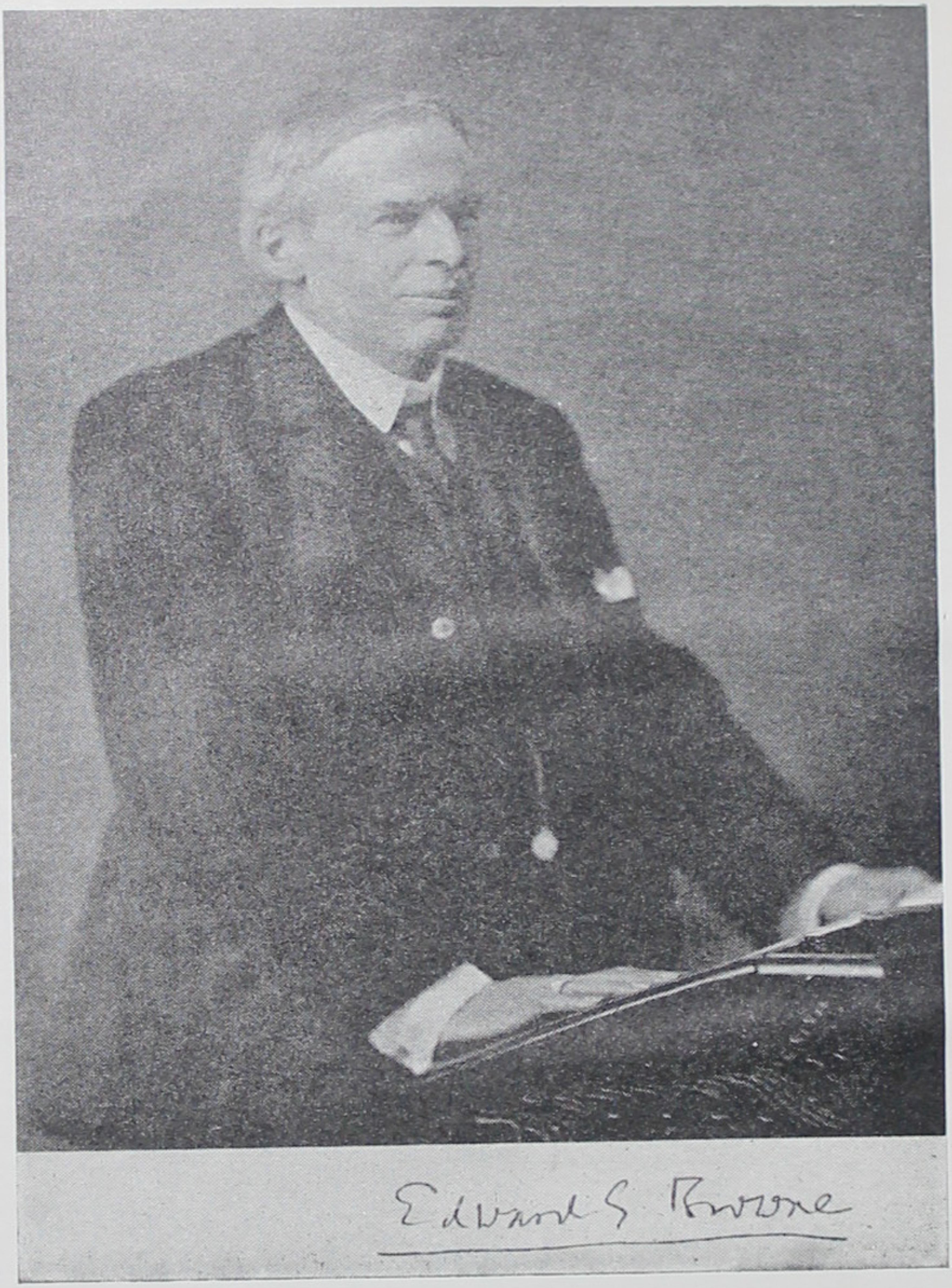
BY

ALI PASHA SALEH

PROFESSOR IN TEHRAN UNIVERSITY

TEHRAN

PARLIAMENT PRINTING PRESS




پروفسور ادوارد براون

نقل از « عجب نامه » یا مجموعهٔ مقالاتی که چهل وسه تن از مستشرقین نامدار
جهان ( همکاران وشاگردان براون ) ازیازده ملیت مختلف بیادبود شصتمین سال
تولد وی ( هفتم فوریهٔ ۱۹۲۲ میلادی ) نوشته‌اند و بکوشش پروفسور آرنولد
T. W. Arnold و پروفسور نیکلسون Reynold A. Nicholson در یک
مجلد بزرگ بنام مطالعات درشرقشناسی A Volume of Oriental Studies
همان سال در کمبریج انتشار یافته است .